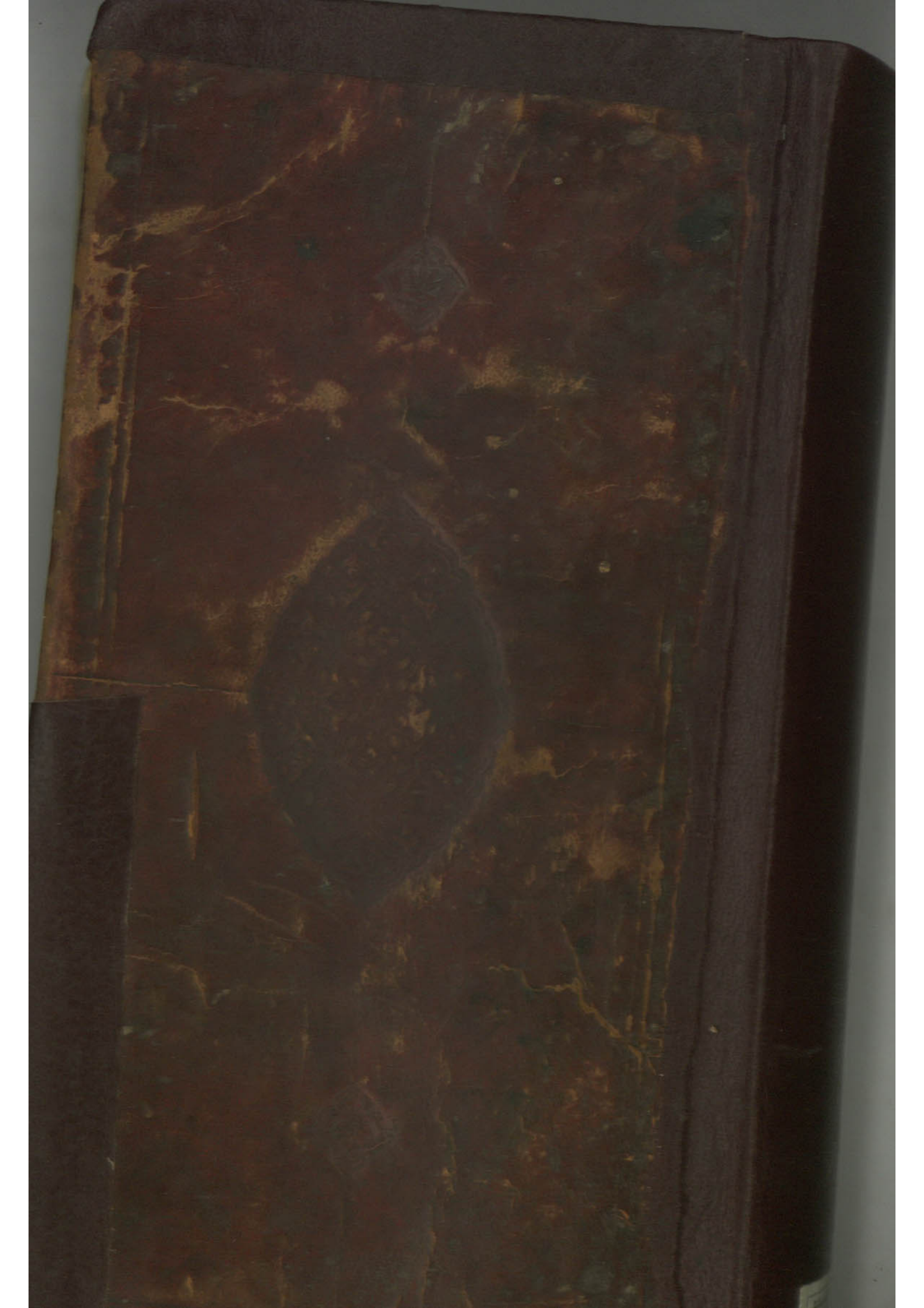



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۴۷۱
شماره ثبت کتاب
۲۰۷۶۳۶


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب ۲۰۷۶۳۶
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۴۷۱

گرچه بوصف این کتاب    بود فرض از حساب
فتحعلی خان شود    از نوشتی آراسته

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف
الاولین والآخرین محمد سید المرسلین وعلی ابن ا
بیطالب امیر المؤمنین افضل الوصیین وعلی اولاده الائمة
الطاهرین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین اما بعد
چون توجه خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس کلب آستانه علی
ابن ابیطالب شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان
که اسم اشرفش [illegible] دیباجات خلد الله ملکه ظاهر و هویداست بانتشار
مسائل دینی و اشتهار معارف یقینی مصروف و معطوف است همواره خاطر
اشرف آنست که جمیع [illegible] غلامان آن حضرت امیر المؤمنین
عارف مسائل دین مبین و واقف باحکام حضرات ائمه معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین باشند لهذا امر اشرف عز صدور یافت که این
بنده دعاگو بهاء الدین محمد عاملی تألیف و ترتیب نماید که مشتمل باشد بما
لابد منه از وضو و غسل و تیمم و نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد تا حضرت
رسالت



باب اول از کتاب جامع عباسی

رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و زیارة حضرت امیر المؤمنین
و حضرات ائمه معصومین و ایام مولود ایشان و مسائلی که اغلب
اوقات بآن احتیاج واقع میشود مثل مسائل وقف و تصدق و بیع و نکاح
و طلاق و نذر و کفاره و آنچه به بنده آزاد کردن متعلق است و خونبهای
قتل آدمی و خونبهای زخمی که شخصی بر شخصی زند و آدابی که حضرات
ائمه معصومین نقل نموده‌اند در باب طعام خوردن و آب نوشیدن
و رخت پوشیدن و شکار کردن و امثال آن امتثالا لامره الاشرف
این کتاب سمت تحریر یافت و مسائل آن بعبارات واضح ترتیب یافت که بفهم ادنی
ساخته تا جمیع خلایق از خاص و عام از مطالعه آن نفع یابند
و ثواب آن بروزگار فرخنده آثار نواب اشرف اقدس همایون
خلد الله ملکه عاید گردد و این کتاب را بجامع عباسی موسوم ساخت
و بیست باب مرتب ساخت و الله ولی التوفیق و ابواب آن باین
تفصیل است باب اول در بیان طهارة یعنی وضو و غسل و تیمم و توابع آن
باب دوم در نمازهای واجبی و سنتی باب سیم در بیان زکوة
و خمس واجبی و سنتی باب چهارم در بیان روزه واجبی و سنتی
باب پنجم در حج کردن باب ششم در وقف کردن و تصدق نمودن

باغ یا





باغ یا ندامت کنند باب اول در مسائلی که تعلق بطهارت دارد و در آن
دو مطلب است مطلب اول در بیان طهارتی که احتیاج به نیت
دارد و در این طهارت یا بآب است یا بخاک و طهارت بآب وضو و غسل است
و طهارت بخاک تیمم است و در زمانی که آدمی کاهی وضو کافیست
و احتیاج بغسل نیست و کاهی غسل کافی است و احتیاج بوضو نیست و کاهی
وضوی تنها و غسل تنها کافی نیست بلکه وضو و غسل هر دو باید کرد تا
نماز صحیح باشد و کاهی هم وضو و هم تیمم باید کرد و کاهی هم غسل و هم تیمم
باید کرد تا نماز صحیح باشد و کاهی در زمانی که آدمی هیچ یک از وضو
و غسل و تیمم احتیاج نیست اما جایی که در زمانی که آدمی را وضو کافی است
و احتیاج بغسل نیست آن وقتی است که شخصی بخواب رفته باشد یا بیهوش شده
یا دست داده باشد یا بول یا غائط از موضع معتاد بیرون آمده یا
بادی یا استحاضه قلیله داشته باشد چنانچه مذکور خواهد شد
اما جایی که غسل کافیست و احتیاج بوضو نیست آن وقتی است که آدمی
جنب باشد که چون غسل جنابت بجا آورد نماز میتواند
کرد بلکه اکثر علما فرموده اند که وضو ساختن با غسل جنابت
حرام است و اما جایی که در زمانی که آدمی هم وضو باید ساخت

دهم غسل آن وقتیست که زن از حیض پاک شود یا از نفاس
یا از استحاضه کثیره یا متوسطه یا عضوی از اعضای آدمی یا بعضی
از اعضای میت آدمی برسد بپنج شرط اول آنکه میت سرد شده باشد
دوم آنکه او را غسل نداده باشد سیم آنکه شهید نباشد که شهید را
غسل دادن جایز نیست و اگر بدن کسی ببدن او رسد غسل واجب
نمیشود چهارم آنکه در عضوی که بهم رسد استخوان داشته باشد
یعنی تا خشک استخوان دمو نباشد پنجم آنکه میت در حال حیات واجب
القتل شده باشد که اگر واجب القتل باشد بحسب شرع و او را واجب است
که خود را غسل میت بدهد و چون او را بکشند غسل دادن او لازم نیست
و اگر بدن او ببدن شخصی برسد بر آن شخص غسل واجب نمیشود و اما
جائی که هم وضو باید ساخت و هم تیمم تا نماز صحیح باشد آن وقتیست
که زن از حیض یا نفاس پاک شده باشد یا استحاضه کثیره یا متوسطه
داشته باشد یا شخصی مس میت کرده باشد و آنقدر آب یافت شود که وضو
کافی باشد در اینصورت تیمم بدل غسل باید کرد و وضو نیز با آب
اورد تا نماز صحیح باشد و اما جائی که هم غسل باید کرد و هم تیمم آن وقتی
است که یکی از آن جماعت آنقدر آب یابد که غسل را کافی باشد نیز در اینصورت
غسل





غسل باید کرد و تیمم بدل از وضو تا نماز صحیح باشد و اما جائی که احتیاج
بهیچ یک از وضو و غسل و تیمم نیست آن نماز میت است که احتیاج بآ
نها ندارد بلکه جنب و زن حائض نماز میت میتوانند کرد **فصل** با آب
غصبی وضو و غسل درست نیست و بخاک غصبی تیمم درست نیست و در مکان
غصبی نیز وضو و غسل و تیمم صحیح نیست و بو کفش غصبی وضو و تیمم باطل است
هر چند نم مباح باشد اما اگر کفش غصبی در پا باشد و پشت پا را فرا
گرفته باشد یعنی سنگینی خود را او نداشته باشد وضو و تیمم در آن
کفش صحیح است اما اگر شخصی را در مکان غصبی حبس کرده باشند وضو
و غسل و تیمم و نماز آن شخص در آن مکان صحیح است **فصل** در آداب طهارت
خانه رفتن بیست و یک چیز است سه امر واجب و پنج امر حرام
و پنج امر سنت و هشت امر مکروه اما آن سه امری که واجب است
اول پوشانیدن عورتست از نامحرم اما از طفلی که چیزی تمیز
نداشته باشد لازم نیست دوم آنکه از قبله منحرف نشیند یعنی رو
و پشت بقبله نکند سیم مخرج بول را باب مطلق طهارت دادن
نه باب مضاف مثل گلاب و امثال آن و نه بکلوخ که آن مخصوص
[illegible]

بکلوخ و لته و پنبه و امثال آن طاهر میتوان کرد هر چند که
آب میسر باشد و احتیاط آن است که از سه نوبت کمتر نباشد اگر چه
بیک نوبت پاکتر پاک شود و اگر حوالی موضع را آلوده کرده باشد پاک
کردن حوالی آن بآب میباید و بس اما آن نه چیز که حرام
است اول مخرج غایط را بسرگین پاک کردن هر چند سرگین آن
حیوانی باشد که گوشت آن حلال باشد دوم بچیزی پاک کردن
که خوردنی باشد مثل میوه و غیره سیم باستخوان پاک کردن
که آن نیز حرام است چهارم بچیزی پاک کردن که آن محترم
باشد مثل کاغذ که علم دین بر آن نوشته شده باشد و اگر یکی از
این سه چیز او را پاک کند طاهر میشود اما آن فعل حرام است
اما اگر با خشت پاک کند از روی استخفاف کافر میشود پنجم بدست
استنجا کردن که در آن دست انگشتری باشد که نام محترم بر آن
نقش کرده باشد مثل نام یکی از ائمه معصومین هرگاه که آن
آن باشد که نجس میشود اما آن نه چیز که سنت است اول
آنست که در جایی نشیند که هیچ کس او را نه بیند مثل کودال یا پس
دیوار دوم آنکه در وقت داخل شدن بطهارت خانه پای چپ خود را
پیش کند



پیش کند و در وقت بیرون آمدن پای راست را سیم آنکه در وقت
طهارت کردن سنگینی بدن خود را بپای چپ اندازد چهارم آنکه
سه نوبت از مقعد تا بیخ ذکر مسح نماید و بجنباند از بیخ ذکر تا سر حشفه
و بعد از آن ذکر را سه نوبت بیفشاند پنجم آنکه اول مقعد را طهارت دهد
و بعد از آن ذکر را اما آن هشت چیزی که در وقت طهارت کردن
بفعل آوردن آن مکروه است اول روی خود یا پشت خود را بجانب
آفتاب یا ماه کردن بعنوانی که نور آفتاب یا ماه بعورت او بتابد
یا بجانب باد کردن دوم بدست راست استنجا کردن سیم بول کردن
بزمین سخت که بیم آن باشد که قطرات بول بر گردد چهارم بول
کردن در سوراخهای حیوانات مثل مورچه و مار و امثال آن
پنجم طهارت گرفتن در شارع و در جایی که مردم اجتماع شوند
ششم طهارت کردن در زیر درختی که میوه داشته باشد یا میوه
خواهد داد هفتم طهارت کردن در آب خواه روان باشد و
خواه ایستاده هشتم حرف زدن در وقت طهارت گرفتن مگر یکی
از چهار چیز اول ذکر خدا تعالی دوم آیة الکرسی سیم حکایت اذان
یعنی هر چه مؤذن گوید اینکس بگوید چهارم اگر امر ضروری باشد

۱۰ که اگر حرف نزند آن امر فوت شود **فصل** بدانکه طهارت یا موقوفست
به نیت قربت چنانچه صحیح نیست یا احتیاج به نیت قربت ندارد چنی
انچه صحیح است نوع اول طهارت حقیقی است و آن وضو و غسل است و تیمم
نوع دوم ازالهٔ نجاسات است و احکام نوع اول در سه مقصد بیان میشود
**مقصد اول** در بیان احکام وضو بدانکه چیزها چند چیز است که تعلق
بوضو ساختن دارند از انجمله نیت و آن امر واجب است و نیت امر
سنت و نه امر مکروه اما آن نیت و آن امری که واجب است اول آنکه
مکان وضو یعنی آنجا که در او وضو ساختن را اتفاق افتد باید غصبی نباشد
پس اگر در زمین غصبی وضو سازند وضو باطلست و همچنین بوریا و فرش
غصبی وضو باطلست اگرچه زمین غصبی نباشد اما اگر جامه غصبی در
وضو درست است اگرچه نماز درست نیست و در کفش غصبی وضو جایز
نیست اگر آن فرا گرفته باشد و وضو از افتابه طلا و نقره درست
اگر در دست آب بریزند اما آن ظرف یعنی ریختن آب از آن افتابه
که رو یا دستها را با آن بشوید حرام است دوم میباید که آب وضو طاهر
باشد و مشتبه باب نجس نباشد پس اگر دو کاسه آب بوده باشد و
یکی از آنها نجس باشد و ندانیم که نجس کدام است از آن هیچ یک وضو
ساختن

واجبات وضو

موافق با احتیاطات

۱۱ ساختن جایز نیست و تیمم لازم است و اگر با آب یک کاسه از این دو
کاسه وضو سازند و باب کاسه دیگر آن کاسه اعضای خود را طهارت دهد
و بعد از آن به تتمه آن آب وضو سازند بعضی گمان برده اند که این
دو وضو یکی درست است اگرچه تا آن شخص دست و روی و پای خود را
طهارت ندهد نماز نمیتواند کرد اما این گمان باطلست و حق آنست
که هیچ یک از آن دو وضو درست نیست بجهت آنکه آب مشتبه بنجس حکم
نجس دارد و وضو با آن صحیح نیست و طهارت با بمعنی از خبث
ائمه معصومین منقولست سیم میباید که آب مضاف نباشد
پس بگلاب یا عرق بید مشک وضو ساختن درست نیست
و این مذهب علمای ماست مگر ابن بابویه که او وضو ساختن
بگلاب را جایز میداند و این قول بغایت ضعیف است اما اگر دو کاسه
باشد یکی آب و یکی گلاب بد بو بنوعی که مشتبه شود و آب دیگر نباشد
در این وقت واجب است که از هر یک وضو بسازند که یکی از این دو
وضو صحیح خواهد بود چهارم میباید که آب وضو غصبی نباشد
که وضو با آب غصبی جایز نیست اگر داند که غصبی است و اگر نداند
که آب غصبی است و از آن آب وضو سازد وضوی او درست است

واحتیاج بوضوی دیگر نیست اما باید لازم است که اگر آب اندکی
داشته باشد تیمم از او بصاحب بی رساند و اگر داند که آب غصبی است
اما اندك که باب غصبی وضو ساختن جایز نیست در وضو باید ب
سازد آب وضو باطراست پنجم میباید که اعضای وضو پاك باشد
پیش از وضو ساختن پس اگر دست مثلا نجس باشد بگو وضو
کافی نیست بلکه اول ازاله نجاست باید کرد بعد از آن بجهة وضو باید
وضو کرد ششم نیت وضو است و نیت چنین کند که وضوی واجب
میسازم از برای مباح بودن نماز قربة الی الله و اگر بجای مباح
بودن نماز رفع حدث گوید هم درست است و این نیت را که بزبان
که گوید جایز است و اگر بزبان در نیاورد اینمعنی را در دل بگذراند
وضو صحیح است هفتم مقارن داشتن نیت است باول شستن
هشتم شستن روست و آن از رستنگاه موی سر است تا آخر زنخدان
طولا و آنچه انگشت مهین و میانین از او فرا گیرد در عرض و آنچه
اندرون بینی [illegible] باشد و بیرون وجه نمایان نباشد لازم نیست
که شسته شود و شستن [illegible] اما آنچه در بعضی اوقات نمایان
است واجب است و آنچه [illegible] از زنخ گذشته باشد شستن آن لازم
نیست

نیت وجوب و ندب در وضو و همچنین در سایر عبادات لازم نیست [illegible] و همچنین نیت رفع حدث یا استباحة [illegible]

[illegible] که [illegible] نیت [illegible]



نیست نهم شستن دست راست است از مرفق تا سر انگشتان و اگر شخصی
دست زیاده داشته باشد و اصلی از زاید معلوم نباشد واجب است
که هر دو را بشوید و اگر دست زاید معلوم باشد پس اگر زیر مرفق است
باید شست و اگر بالای مرفق است شستن آن لازم نیست دهم شستن
دست چپ بطریق دست راست یازدهم مسح موی سر است که بالای پیشانی
است بجای آن اگر موی نباشد دوازدهم مسح پای راست است از سر
انگشتان تا بلندی پا سیزدهم مسح پای چپ است بهمان طریق چهاردهم
آنکه از [illegible] مسح بتری وضو باشد نه باب تازه پس اگر بدست
تری وضو باقی نباشد از موی ریش یا ابرو فرا گیرد و مسح نماید
پانزدهم موالاتست یعنی پی در پی آوردن افعال وضو پس اگر
روی خود را بشوید و بعد از لحظه دست راست را بشوید [illegible] احرام
کرده [illegible] وضوی او صحیح است اما اگر آنقدر صبر کند که روی خشك شود
و بعد از آن دست را بشوید وضوی او باطل است و همچنین در باقی
اعضا شانزدهم ترتیب وضو است بطریقی که مذکور شد پس اگر
دست چپ را پیش از دست راست بشوید واجب است که دست چپ را
بعد از شستن دست راست نوبت دیگر بشوید و در مسح یا بعضی از مجتهد

بلکه مطلق [illegible] هر چند [illegible] است [illegible]

با سایر [illegible] وضو [illegible] هر چند [illegible]

که داخل [illegible]

وقت معلوم نیست [illegible]

[illegible] واجب نیست بلکه [illegible] بشوید [illegible]

جایز داشته اند که پای چپ را اول مسح نماید و بعد از آن
پای راست را هفدهم آنکه بانیت قربت چیزی دیگر قصد نکند مثل
خنک ساختن رو و دستها یا چرک از دست و رو بر طرف کردن
هیجدهم آنکه در شستن رو و دستها از بالا که مشهور است ابتدا نماید پس اگر
عکس کند وضو باطلست و سید مرتضی ره عکس را جایز میداند و باقی
مجتهدین با او موافقت نکرده اند نوزدهم آنکه خود افعال وضو را بجا
آورد پس اگر شخصی دیگر آب بر دست او بریزد این وضو باطلست مگر
آنکه شل باشد یا بیمار و قوة آن نداشته باشد که افعال وضو را بجا
آورد پس درین صورت واجبست که شخصی را بفرماید که او را وضو دهد
و اگر آن شخص مزد خواهد واجبست مزد بان دادن اگر
قادر بران باشد بیستم آنکه آب وضو بر رو و دستها روان شود
پس اگر دست را تر سازد و بر رو و دستها مالد وضو درست نیست
دیگر تخلیل کردن آنچه مانع رسیدن آب باشد مثل انگشتری و نحو آن
که تنگ باشد پس باید که از جا حرکت دهد تا آب بزیر او برسد فصل
و اما آن سنتها امری که در وضو ساختن سنت است اول آنکه چون
خواهد که شروع در وضو نماید این دعا بخواند بسم الله و بالله اللهم
اجعلنی من

تقدیم پای راست [illegible] شکر [illegible] با مسح کردن [illegible] جایز [illegible] تقدیم [illegible] الطاب [illegible]
لکن با [illegible] قربت مستقل [illegible] و قصد [illegible] کردن [illegible] [illegible] الطاب [illegible]
[illegible] وضو [illegible] الطاب [illegible]

ولیت وضو [illegible] اور [illegible] احتیاطا [illegible]
متعلق جریان [illegible] کفایت [illegible] باعانت دست [illegible] الطاب [illegible] در مستحبات وضو



اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین دوم آنکه هر
گاه از ظرف سر گشاده مثل کاسه و طاس یا امثال آن وضو سازند
باید که قبل از آنکه دست در آن ظرف کند هر دو دست را از بند دست
یک نوبت بشوید اگر خواب یا بول کرده باشد و دو نوبت بشوید اگر
غایط کرده باشد سیم آنکه ظرف سر گشاده را جانب راست گذارد چهارم
آنکه آب از آن ظرف بدست راست بردارد پنجم آنکه سه نوبت مضمضه
کند به یک کف آب ششم آنکه سه نوبت استنشاق کند و آن نیز به یک کف
آب هفتم مسواک کردن اگرچه بانگشت باشد هشتم آنکه در وقت وضو
ساختن رو بجانب قبله کند نهم آنکه رو و دست راست بشوید
دهم آنکه مسح سر بمقدار عرض سه انگشت باشد یازدهم بکل کف دست
مسح پا نماید دوازدهم آنکه آب وضو بمقدار یک مد باشد و آن بوزن
چهارصد و هشتاد و چهار مثقال است سیزدهم آنکه در مضمضه کردن
این دعا بخواند اللهم لقنی حجتی یوم القاک و اطلق لسانی بذکرک و شکرک
چهاردهم آنکه در استنشاق این دعا بخواند اللهم لا تحرم علی
ریح الجنة و اجعلنی ممن یشم ریحها و روحها و ریحانها پانزدهم
آنکه در شستن رو این دعا بخواند اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه

بملاحظه [illegible] احتیاط [illegible] مسح [illegible] روی پای [illegible] کف [illegible] رعایت [illegible] ۱۳ [illegible]
[illegible] مقدار [illegible] مثقال [illegible] الطاب [illegible]

الوجوه ولا تسوّد وجهي يوم تبيضّ فيه الوجوه چهارم آنکه در وقت
شستن دست راست این دعا بخواند اللهم اعطني كتابي بيميني والخلد في
الجنان بيساري وحاسبني حسابا يسيرا پنجم آنکه در وقت شستن
دست چپ این دعا بخواند اللهم لا تعطني كتابي بشمالي ولا من
وراء ظهري ولا تجعلها مغلولة الى عنقي واعوذ بك من مقطعات النيران
ششم آنکه در وقت مسح سر این دعا بخواند اللهم غشّني برحمتك
وبركاتك هفتم آنکه در وقت مسح پا این دعا بخواند اللهم ثبّتني على الصراط
يوم تزلّ فيه الاقدام واجعل سعيي فيما يرضيك عني يا ذا الجلال والاكرام
هشتم آنکه چون از وضو فارغ شود این دعا بخواند اللهم اني اسئلك
تمام الطهور وتمام الصلوة وتمام رضوانك والجنة اینست سنتها
که در وضو سنت است و بدانکه جمعی از مجتهدین مذهب آنست که دو
دستها را در وضو دو نوبت باید شست نوبت اول واجب و نوبت دوم سنت
اما شیخ ابو جعفر محمد ابن کلینی و شیخ محمد ابن بابویه را مذهب آنست
که سنت نیست نوبت دوم و این مذهب باحتیاط نزدیکتر است در کتاب
مشارق الشمسین و کتاب حبل المتین بیان شده بنابراین باید
که دو دستها را زیاده از یک نوبت نشوید و اگر دو نوبت بشوید آب نوبت دوم
آب وضو



آب وضو نخواهد بود پس مسح سر و پا بآب تازه خواهد شد
و وضو باطل است فصل و اما آن چیزها که بفعل آوردن در وضو
مکروه است اول استعانت نمودن یعنی دیگری آب در کف دست اینکس
ریزد که اینکس روی خود بدستهای خود آب بشوید اما اگر آب
وضو را بر روی و دستهای اینکس ریزد بضرورة آن وضو صحیح نیست
دوم وضو ساختن بآبی که بآفتاب گرم شده باشد سیم وضو ساختن
از ظرفی که بر آن صورة حیوان نقش شده باشد چهارم وضو ساختن
از ظرفی که نقره کوب یا طلا کوب باشد پنجم وضو ساختن در مسجد
از حدث که غیر باد و خواب باشد و اما از حدث باد و خواب در
مسجد وضو ساختن مکروه نیست ششم وضو ساختن بآبی که رنگ
یا بوی آن تغییر یافته باشد بغیر نجاست هفتم آب وضو را خشک
کردن بروی مال یا بآفتاب یا بغیر آن هشتم وضو ساختن بآبی که
سور حیوانی باشد که خوردن آن حرام باشد هرگاه آن حیوان
طاهر باشد مثل یوز و گربه و میمون نهم وضو ساختن بآبی که
سور حیوانی باشد که خوردن گوشت آن مکروه است خواه کراهت
شدید مثل استر و کراهت قلیل مثل اسب فصل وضوی جبیره
نگاه

واجب است مجملاً بیست چیز سنت اما آنچه چیز واجب اول نماز
که بی وضو درست نیست مگر نماز میت که از بی وضو میتوان گذارد
چنانکه گذشت بلکه جنب و زن حائض نیز نماز میت میتوان
گذارد هرچند که تیمم و غسل داشته باشد دوم طواف خانه کعبه
هرگاه طواف واجب باشد اما طواف سنت را بی وضو میتوان
گذارد سیم عضوی از اعضا بخط مصحف رسانیدن یعنی بحروف هجاء
آن و آنچه قائم مقام حرف ست مثل تشدید و همزه بشرط آنکه آن
عضو حس داشته باشد پس ناخن و موی خود را بی وضو
بخط قرآن میتوان رسانید و آن بیست چیز که وضو جهة آن
سنت است اول قرآن خواندن دوم مصحف برداشتن سیوم
آمدن بمسجد چهارم نماز میت گذاردن پنجم سعی در حاجت
یا حاجت مؤمنی نمودن ششم زیارت قبر مؤمن کردن هفتم
اگر شخصی خواهد که خواب کند سنت است که اول وضو بسازد بنیه
تخصیص اگر آن شخص جنب باشد هشتم اگر شخصی محتلم شده
باشد و خواهد که مجامعت کند سنت است که اول وضو بسازد
تا ایمن شود از دیوانه بودن فرزندی که از این جماع بهم رسد
نهم



نهم آنکه اگر خواهد که زن آبستن را مجامعت کند تا ایمن
باشد از آنکه فرزندی که در شکم است از این جماع بهم رسد
بی فهم و بخیل نباشد دهم اگر میت را غسل دهد و خواهد که
مجامعت نماید یازدهم اگر زن حیض داشته باشد سنت است
که در وقت هر نماز وضو بسازد و مشغول ذکر خدا باشد دوازدهم
اگر شخصی زن را از روی میل ببوسد سیزدهم اگر از شخصی مذی بیرون
آید و آن آبیست چسبنده از ملاعبت زنان بهم میرسد چهاردهم
آنکه اگر از شخصی ودی بیرون آید و آن آبیست غلیظ که بعد از
بول بیرون آید پانزدهم اگر شخصی را رعاف بهم رسد شانزدهم
اگر مرد دست بفرج زن رساند هفدهم اگر شخصی قی کند و او را
از آن قی کراهیت بهم رسد هجدهم اگر شخصی بدندان خود خلال
کند و از آن خلال کردن خون بیرون آید و کراهتی بهم رسد
نوزدهم اگر شخصی وضوی ناقص بجهة ضرورتی کرده باشد مثل وضوی
جبیره یا تقیه یا بجهة بیماری شخصی دیگر او را وضو داده باشد
یا بجهة تعجیل قافله بر موزه یا پاتابه مسح کرده بعد از وضو ساختن
علت برطرف شود سنت است که نوبت دیگر وضو سازد بیستم اگر شخصی زیاده

از چهار بیت از شعر باطل بخواند سنت است که وضو بسازند
شعر باطل آنست که مشتمل باشد بر مدح شخصی بصفتی چند
که در آن شخص نباشد یا مشتمل بر هجو مؤمنی یا بر غیبت
مردم و امر حرام و امثال آن. فصل اگر شخصی بداند که وضو ساخته
اما شک دارد که بعد از وضو حدث کرده یا نه با او وضو لازم
نیست و بهمان وضو نماز میتواند کرد و اگر داند که
حدث کرده اما شک دارد که بعد از آن وضو ساخته یا نه
در این صورت لازم است که وضو بسازد و اگر شخصی داند که از او
هم حدث واقع شده و هم وضو اما نداند که کدام پیشتر است
بر این شخص نیز لازم است که وضو بسازد. مقصد دوم در
غسل و غسلهای مشهور بیست و چهار است شش غسل واجب
و هجده غسل سنت اما شش غسل واجب اول غسل جنابت دوم غسل
حیض سیم غسل استحاضه کثیره که بعد از این به تفصیل مذکور
خواهد شد چهارم غسل نفاس پنجم غسل مس میت
ششم غسل دادن میت اما هجده غسل سنت اول غسل جمعه و از آن
از طلوع فجر روز جمعه تا پیشین به نیت ادا و اگر بعد از پیشین جمعه

تا وقت

اعمال واجبه

[illegible] ادل بکر او [illegible] بلاحظه بکر در این مقام روایات [illegible] و صلوات [illegible] دیگر ساختن [illegible]



تا وقت شام روز شنبه به نیت قضا و اگر شخصی ترسد که روز جمعه
مانعی از غسل بهم رسد در روز پنجشنبه و شب جمعه به نیت تقدیم
بجا آورد و هر یک از ادا و قضا و تقدیم هر چند به پیشین نزدیک
تر باشد ثوابش بیشتر است دوم غسل شبهای افراد ماه مبارک
رمضان یعنی شبها که در شماره طاقست مثل اول و سیم و پنجم
و در شب پانزدهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم را دو غسل سنت است
یکی اول شب و یکی آخر شب سیم غسل شب عید ماه رمضان چهارم
غسل عید ماه رمضان پنجم غسل عید روز قربان ششم غسل شب نیمه روز
رجب هفتم غسل شب نیمه شعبان هشتم غسل روز مبعث
آن بیست و هفتم ماه رجب است نهم غسل روز مولد حضرت
رسالت و آن هفدهم ماه ربیع الاول است دهم غسل روز مباهله
و آن بیست و چهارم ماه ذی الحجه است یازدهم غسل روز دحو الارض
و آن بیست و پنجم ماه ذیقعده است دوازدهم غسل روز عید غدیر
و آن هجدهم ماه ذی الحجه است سیزدهم غسل روز عرفه است چهاردهم
غسل روز ترویه است و آن هشتم ماه ذی الحجه است پانزدهم غسل روز نوروز است
شانزدهم غسل احرام حج است هفدهم غسل احرام عمره

از بعضی روز جمعه تا وقت شام جمعه ترک [illegible] اولی آنست که نماز و غسل جمعه را به نیت قربت مطلقا بجای آورد نه ادا و نه قضا
[illegible]

ولکن بهتر آنست در قصد ادا و قضا نکند نیت کند که به نیت قربت بجا بیاورد [illegible]

علیکم اول و آخر مواظبت [illegible] وفقنا الله [illegible]

هجدهم غسل طواف خانه کعبه است نوزدهم غسل زیارت هر یک
از چهارده معصوم بیستم غسل توبه است هرگاه شخصی از گناه توبه
کند سنت است که بعد از توبه کردن غسل کند بیست و یکم غسل جهت
داخل شدن حرم مکه است بیست و دوم غسل جهت داخل شدن
مکه است بیست و سیم غسل جهت داخل شدن مدینه است بیست و
چهارم غسل جهت داخل شدن مسجد الحرام است بیست و پنجم غسل
جهت داخل شدن خانه کعبه بیست و ششم غسل جهت داخل شدن
مسجد مدینه بیست و هفتم غسل نمودن هرگاه خواهد بمیان
باران رود بیست و هشتم غسل جهت طلب حاجت بیست و نهم غسل
جهت استخاره کردن سی ام غسل دادن فرزند در آن وقت که
زائیده شود سی و یکم غسل کردن شخصی که عمدا ترک نماز کسوف و
خسوف کرده باشد بشرط آنکه تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته
باشد سی و دوم اگر شخصی را از دار کشیده باشند شخصی بعد از سه
روز قصد دیدن او کند و از برای دیدن سنت است که غسل کند سی و
سیم اگر شخصی مس میت کند بعد از آنکه او را غسل داده باشند سنت
است که او غسل کند سی و چهارم اگر وزغه یعنی چلپاسه را بکشند بعد از
کشتن



کشتن آن غسل سنت است سی و پنجم اگر شخصی غسل ناقص کرده
باشد بواسطه ضرورتی مثل جبیره یا تقیه یا دیگری او را غسل داده
باشد سنت است که چون ضرورت برطرف شود نوبت دیگر غسل
کند سی و ششم اگر شخصی غسل رفع حدث کرده باشد و شک کند که
بعد از ادای آن امری که موجب غسل باشد از او صادر شده یا نه
سنت است که نوبت دیگر غسل کند سی و هفتم غسل رمی جمرات که بعد از
این مذکور خواهد شد سی و هشتم اگر شخصی دیوانه باشد و بهوش
آید سنت است که غسل کند سی و نهم غسل جهت کفن کردن میت
چهلم غسل کردن جهت داخل شدن در مسجد **فصل** سیم در
چیزهاست که در غسل معتبر است هفت چیز واجب و پانزده چیز سنت
اما هفت چیز واجب اول آنکه مکان غسل غصبی نباشد دوم
آنکه آب غسل طاهر باشد سیم آنکه آب مضاف نباشد مثل گلاب
وغیره چهارم آنکه آب غصبی نباشد اما اگر نداند که آب غصبی است
و بآن غسل کند هیچ سنت و احتیاج بغسل دیگر نیست پنجم آنکه هر
عضوی از اعضا طاهر باشد قبل از آنکه آب غسل بآن رسد ششم
نیت و نیت چنین کند که غسل واجب میکنم از برای مباح بودن نماز

تقریب خدا و اگر بجای مباح بودن نماز رفع حدث گوید صحیح است
اما بشرطی که زن استحاضه کثیره یا متوسطه نداشته باشد
که اگر داشته باشد بمباح بودن نماز اکتفا نماید و رفع حدث
نگوید هفتم آنکه اگر غسل ترتیبی کند نیت را مقارن شستن جزوی
از سر یا جزوی از گردن سازد و اگر غسل ارتماسی کند نیت را
مقارن شستن هر جزوی از اجزای بدن که خواهد سازد و
بفاصله باقی بدن را تابع او کند هشتم شستن سر و گردن
و هر یکی را بر دیگری مقدم داشتن جایز است نهم شستن جانب
راست است دهم شستن جانب چپ است و ناف و عورتین را با هر یک
از جانبین که خواهد بشوید روا است یازدهم آنکه در غسل ترتیبی
اول سر و گردن را بشوید و بعد از آن جانب راست و بعد از آن
جانب چپ اگر شستن یکی از دو جانب بر شستن سر مقدم دارد بالجمله
این غسل باطل است اما اگر جانب چپ را بر جانب راست مقدم دارد
در باطل بودن این غسل خلاف است بعضی از مجتهدین برآنند که غسل
صحیح است اما اکثری برآنند که باطل است دوازدهم آنکه خود افعال غسل را
بجا آورد مگر آنکه عاجز باشد چنانچه در وضو گذشت سیزدهم آنکه آب

بهر یکی



بهر یکی از اعضا رسانده شود پس اگر در غسل ترتیبی دست را تر ساخته
بر اعضا مالد غسل باطل است و همچنین در غسل ارتماسی در زیر آب
نیت کند و مقارن نیت اصلا حرکت نکند در بعضی صور این غسل باطل
است چهاردهم تخلیل نمودن آنچه مانع رسیدن آب باشد
مثل انگشتری و غیر آن پانزدهم در غسل ارتماسی وقتی که در
آب فرو رود باید که پاها را از زمین قلیلی مرتفع سازد که
نهد تا آب بکف پایها برسد پس اگر هر دو پا یا یک پا بر زمین
چسبیده باشد و آب بر آن نرسد غسل باطل خواهد بود شانزدهم
بحکم نیت بودن از اول غسل تا آخر یعنی قصد امری نکند که منافی
غسل باشد مثل قصد ریا یا قصد خلع ساختن بدن یا جمع
و ظرف کردن از بدن یا قصد حدث اکبر کردن در اثنای
آن اما اگر قصد حدث اصغر کند این غسل نزد بعضی از مجتهدین
باطل است چنانچه عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد هفدهم
آنکه غسل ارتماسی نکند هر گاه احرام یا روزه داشته باشد و لفظاً
بر احرام باشد آن غسل باطل است چه سر در آب فرو بردن در احرام و
روزه واجب حرام است اما اگر روزه سنت داشته باشد غسل ارتماسی صحیح است

و هیچ جزو بدن او بی آب اگر بهمو غسل ارتماسی کند غسل او صحیح باشد
و هرگاه شخصی در آب غوطه خورده بود و آب بیاد اثنایت
که رو به دلجی دارد و خواهد که در آن وقت غسل ارتماسی کند
باید که در وقتی که خواهد که از زیر آب بیرون آید نیت غسل
کند در اثنای بیرون آمدن غسل را تمام کند که غسل آن
صحیح نیست **فصل** و اما آنچه یازده امر که در غسل سنت است اول
آنکه مرد جوان بوده از او انزال منی شده باشد قبل از غسل بول کند تا بقیه منی
با بول بیرون آید و اگر بول نیاید استبرا کند بطریقی که در آداب طهارت
خانه رفتن مذکور شد دوم آنکه چون دست در آب کند بدایند
بخواند بسم الله و بالله اللهم اجعلنی من التوابین و
اجعلنی من المتطهرین سیم آنکه هر دو دست را تا مرفق بشوید سه
نوبت قبل از غسل چهارم سه نوبت مضمضه کند پنجم سه نوبت
استنشاق کند ششم مسواک کردن هفتم آنکه هر یک از سر و جانبین را
سه نوبت بشوید هشتم دست بر بدن مالیدن نهم اعضا را
پی در پی شستن دهم آنکه موالات در میانه اعضا واقع شود دهم شستن مرق
کردن بدست راست یازدهم این دعا را در اثنای غسل خواندن اللهم
طهر قلبی

معلوم نیست استبرا از مستحبات در اشتمال شرح داشته باشد صدر دام ظله العالی مدرس الایام واللیالی بحق محمد و آله



طهر قلبی و اشرح لی صدری و اجر علی لسانی مدحتک والثناء
علیک اللهم اجعله لی طهورا و شفاء و نورا انک علی کل شیء قدیر
دوازدهم آنکه غسل ترتیبی را بر غسل ارتماسی اختیار نماید سیزدهم
آنکه در وقت غسل موالات داشته باشد چهاردهم آنکه هرگاه غسل مس
میت نماید یا غسل حیض یا استحاضه یا نفاس وضو را بر غسل
مقدم سازد پانزدهم آنکه از غسل فارغ شود این دعا بخواند اللهم
طهر قلبی و زک عملی و اجعل ما عندک خیرا لی اللهم اجعلنی من
التوابین و اجعلنی من المتطهرین **فصل** اگر شخصی را در اثنای
غسل از غسلهای واجبی حدثی واقع شود مثل بول یا باد او وضو بسازد
چیزی دیگر لازم نیست و اگر غسل جنابت است مجتهدین را در آن
سه قول است بعضی بر آنند که غسل را تمام کند و بعد از آن وضو بسازد
و بعضی بر آنند که غسل را از سر گیرد و بعضی بر آنند که غسل را تمام کند و وضو
لازم نیست و این سه قول قول اول اجهر است و اگر شخصی را انزال منی
شده باشد و غسل جنابت کند و بعد از غسل رطوبتی از آلت بیرون
آید و نداند که آن رطوبت منی است یا غیر منی است اگر قبل از غسل بول
کرده و استبرا نموده باشد آن غسل تمام میتواند کرد و وضو لازم نیست

۱ بلکه احوط آنست که از سر گیرد و وضو بسازد صدر دام ظله

۱ بعید نیست اقوی از اقوال ثلثه آنست که غسل را از سر گیرد و وضو هم بگیرد ظله العالی

۲ بلکه احوط آنست که غسل از سر گیرد و وضو نیز بسازد بنیت احتیاط صدر دام ظله

۲ فرق مابین کثرت بول و عدم آن معلوم نیست پس مطلق از سر گیرد ظله العالی صدر دام ظله

و اگر بول کرده و استبرا از بول نکرده بر او لازم نیست که وضو باز سازد اگر
نه بول کرده و نه استبرا از منی بر او لازم نیست که غسل را از سر گیرد
اگر از منی استبرا کرده اما بول نکرده پس اگر قادر بر بول کردن نبوده باشد
غسل تمام میتواند کرد و در وضو لازم نیست و اگر بر بول کردن قادر
بوده غسل را از سر گیرد **فصل** بر جنب هشت چیز حرام است و هفت
امر مکروه اما هشت امر حرام اول غسل واجب و سنت مگر نماز میت
چنانچه گذشت دوم طواف خانه کعبه سیم عضوی از اعضای خود
بخط مصحف رسانیدن یا بنام خدا تعالی یا بنام یکی از چهارده
معصوم یا تاء بشرطی که در وضو گذشت چهارم قرآن نوشتن پنجم
بمسجد مدینه یا مکه داخل شدن ششم در باقی مساجد درنگ کردن
هفتم سوره عزیمه خواندن خواه کل و خواه بعض اگر چه یک کلمه
باشد و سورهای عزیمه چهار است سوره اقرأ باسم ربک و سوره
والنجم اذا هوی و حم تنزیل من الرحمن الرحیم و سوره الم تنزیل
الکتاب هشتم چیزی در مسجد گذاشتن اما اگر مال او در مسجد باشد
از مسجد بیرون آوردن او جایز است اما آن هفت امری که بر جنب
مکروه است اول عضوی از اعضای خود بجلد مصحف یا بحاشیه آن رسانیدن

دوم



دوم زیاده بر هفت آیت از سورهای غیر عزیمه خواندن و بعضی
از مجتهدین مطلق قرآن خواندن بر جنب حرام میدانند سیم
مصحف برداشتن خواه در دست و خواه در بغل و خواه در گردن
چهارم چیزی خوردن پنجم آب نوشیدن اما اگر قبل از این
هر دو مضمضه و استنشاق بکند کراهیت بر طرف میشود ششم خضاب
کردن هفتم روغن بر بدن مالیدن **فصل** خون حیض
اغلب اوقات سیاه و تیره و غلیظ است و بدبو و اندکی سوزش دارد
و از جانب چپ خارج میاید و تا زن نه ساله نشود خونی که می
بیند از حیض نیست و اگر سن او از پنجاه سال بگذرد و آن
زن از طایفه قریش یا نبطی نباشد خون او خون حیض
نخواهد بود اما اگر یکی از آن دو طایفه باشد تا شصت سال ممکن است
که خون حیض باشد و هرگاه دختر را ازاله بکارت شود و خون
از او آید و معلوم نشود که خون بکارت است یا غیر آن پنبه بجوف
برد و بعد از آن بیرون آورد و ملاحظه کند اگر خون
تمام دور پنبه را آلوده و سرخ کرده باشد خون بکارت نخواهد بود و
اگر سر آن پنبه بطریق طوق باشد خون بکارت است و میانه

مجتهدین خلافست در انکه زن ابستن خون حیض می بیند
یا نه بعضی از مجتهدین بر انند که نمی بیند بجهة انکه در وقت ابستنی
خون حیض در شکم میشود قسمی به پستانها میرود و شیر میشود
و قسمی دیگر از راه ناف بشکم طفل میرود و خوراک او میشود پس
چیزی زیاده نمی ماند که بیرون اید و بعضی از مجتهدین بر انند
که هر گاه مزاج زن گرم باشد و غذاهای که مولد خون باشد
بسیار تناول نماید میتواند بود که انچه از شیر و غذای طفل زیاده باشد
بحیض بیرون اید **فصل** مادامی که زن حیض داشته
باشد طلاق او صحیح نیست بشرطی چند که انشاء الله تعالی در
کتاب طلاق مذکور خواهد شد مجامعت او نیز در قبل حرام
است باجماع اما وقتی که از حیض پاک شده باشد و هنوز غسل
نکرده باشد در جواز مجامعت خلافست بعضی از مجتهدین حرام
میدانند و بعضی مکروه و احتیاط انست که قبل از غسل مجامعت نکند
اما اگر شخصی در وقت حیض مجامعت کند جمعی از مجتهدین بر انند
که اگر مجامعت در اول حیض واقع شده باشد مستحب است که یک مثقال
شرعی طلا کفاره بدهد و اگر در وسط حیض واقع شود نیم مثقال
و اگر در

طلاق حائض صحیح نیست

و اگر در اخر حیض واقع شود چهار یک مثقال و بعضی از مجتهدین
بر انند که کفاره دادن سنت است و واجب نیست **فصل** حیض از
سه شبانه روز کمتر نیست و از ده شبانه روز بیشتر نیست و ملاک میان
دو حیض کمتر از ده شبانه روز نمی باشد پس هر خونی که کمتر
از سه شبانه روز باشد خون حیض نیست و همچنین هر خونی
که از ده شبانه روز بیشتر باشد ان زیادتی خون حیض نیست
بعد انکه زن یا عادة مقرره دارد یا نه اگر عادة مقرره ندارد یا نوبت
اول است که حیض می بیند یا نه پس اگر خون از ده روز بگذرد
صاحب عادت مقرره داشته باشد همان عادة او حیض است و در باقی
روزها تا ایام عادة رسید عمل استحاضه نماید بطریقی که بعد
ازین مذکور خواهد شد و اگر نوبت اول است که حیض دیده
مضطربه باید ملاحظه نماید اگر خون او در بعضی اوقات بحیض
شبیه است و در بعضی اوقات بحیض شبیه نیست پس او کلام
که در اوقاتی که خون او شبیه حیض است نماز و روزه را
ترک کند و در اوقاتی که شبیه بحیض نیست عمل استحاضه نماید لکن
بشرط انکه اوقاتی که خون او شبیه بحیض است از سه شبانه روز

کمتر از ده شبانه روز بیشتر نباشد و اگر خون او هیچ یک طریق
باشد در این صورت ایام حیض خود را بطریق ایام عادة اقوام خود داند
اگر عادة ایشان موافق یکدیگر باشد خواه اقوام پدری خواه اقوام مادری
مثل خواهر و عمه و خاله و دختران ایشان و باقی ایام را استحاضه
داند و اگر عادة ایشان مختلف باشد عمل کند بعادة اکثر ایشان و اگر اکثر
معلوم نباشد یا اقوام نداشته باشد عمل بعادة همسالان خود کند بشرط
آنکه هم شهری باشند و اگر ایشان نیز مختلف باشند و معلوم نباشد در ماهی
سه روز حیض داند یا در ماهی ده روز یا هر ماه هفت روز و باقی ایام
عمل استحاضه کند **فصل** اگر زن عادة مقرره داشته باشد اما فراموش
کند که عادة او چند روز بوده پس اگر اول وقت عادة را داند مثلاً آنکه
داند که اول هر ماه اول عادة او بوده یقین حاصل داند که روز دوم
و سیم از ایام حیض است پس اگر داند که اول هر ماه وسط حیض
او بوده پس یک روز قبل از اول ماه و یک روز بعد از آن حیض خواهد
بود به یقین و ترک نماز و روزه در آن سه روز واجب است و اگر
وقت عادة را داند مثل آنکه داند که آخر هر ماه آخر عادة او بوده پس روز
آخر ماه و دو روز قبل از آن ایام حیض است و ترک نماز و روزه در آن
سه روز



سه روز واجب است و اگر داند که روز اول هر ماه در حیض میبوده اما
نداند که آن روز اول حیض او بوده یا وسط یا آخر در این صورت همان
یک روز حیض است بیقین پس در همین روز ترک نماز و روزه کند
و در باقی ایام در این صورت در ایامی که احتمال حیض دارد بر او لازم است
که عمل استحاضه کند و نماز و روزه را قضا کند **فصل** خون استحاضه
اغلب اوقات سیاه و غلیظ نیست و بزردی مایل است و در وقت آمدن سوزش
آن کمتر از سوزش خون حیض است و گاهی آن نیز کم است و
استحاضه سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه قلیله آنست که خون
بطرف پنبه که بجای آن بر میدارد فرج است نرسد و در این صورت واجب است
که آن پنبه را با تازه پنبه پاک بجای آن بگذارد و از برای هر
نماز وضو بسازد و متوسطه آنست که خون از پنبه بگذرد اما از آن
لته که در کهنه میکنند نگذرد و در این صورت آنچه در قلیله واجب است بر او
واجب است با تغییر دادن لته و یکنوبت غسل کردن از برای نماز صبح
و کثیره آنست که خون از لته بگذرد و در این صورت آنچه در قلیله و
متوسطه واجب است و او را واجب است با دو غسل دیگر یکی از برای نماز ظهر و عصر و
دیگری از برای نماز شام و خفتن و مادامی که وضو و غسل را بطریقی که مذکور

فی الاستحاضه

شد بغسل اینها آورده اند از هیچ یک مجامعت کردن در قبل احرام خواهد
بود و بعضی از مجتهدین بر آنند که مجامعت با زن مستحاضه نشاید آنکه این
عملهای مذکور را بفعل آورد مکروه است و حرام نیست **فصل** نفاس خونی است
که با زائیدن یا بعد از زائیدن آید پس اگر قبل از زائیدن آید
نفاس نیست و هر چه بر حائض حرام است بر نفسا حرام است مثل نماز و روزه و درنگ
کردن در مسجد و غیر آن و بر صاحب نفاس نیز حرام است مجامعت
با او و کفاره مجامعت بطریقی است که در حیض مذکور شد و عدد ایام
نفاس مقدار ایام حیض است اگر صاحب عادة باشد و غسل نفاس
مثل غسل حیض است و اگر نفسا زاید که خون مطلقا نبیند غسل بر او
واجب نیست و میان مجتهدین خلاف است در آنکه اکثر مدت نفاس چند است
بعضی آنند که ده روز است و اگر بعد از زائیدن یکدفعه خون
بیند و دیگر مطلقا نبیند تا روز دهم و در روز دهم یکدفعه خون بیند
و دیگر منقطع شود در این صورت کل این ده روز ایام نفاس است پس اگر
این ده روز از ... باشد و روز اول غسل کرده باشد تا روز دهم
نمازهای که در این روزها ادا کرده باشد ... روزه با ... خواهد بود و
بر او قضای آن نمازها واجب نیست اما قضای روزه واجب است **فصل**

در غسل دادن

در النفاس

والسر قول بحرمت احوط ...



در غسل دادن میت و مقدمات و توابع آن بدانکه صد و
بیست و شش امر است که تعلق بمیت دارد از وقت احتضار
یعنی سکرات تا وقتی که او را در قبر بسپارند از آنجمله بیست و هفت
امر واجب است و هفتاد و یک امر سنت و بیست و شش امر
مکروه و دو امر حرام و این صد و بیست و شش امر بتفصیل
مذکور میشود اما آنچه در وقت احتضار تا وقتی که شروع
بغسل او کنند بجا باید آورد پانزده امر است یک امر واجب
و یازده امر سنت و سه امر مکروه اما یک امر واجب آنست
که او را بقبله بگردانند یعنی بر پشت خوابانند که کف پاهای
او بجانب قبله باشد و اما یازده امر سنت اول آنست که اول
تلقین کلمه اسلام و اقرار بامامت ائمه اثنا عشر نماید
باین طریق یا عبد الله اذکر العهد الذی فارقتنا علیه فی
الدار الدنیا شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له وان محمدا عبده ورسوله ارسله بالهدی ودین
الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون وان خلیفته
من بعده امیر المؤمنین وسید الوصیین علی ابن ابیطالب

در الاحکام الاموات

در معنی احتضار

ثم الحسن ثم الحسین ثم علی الحسین ثم محمد الباقر ثم جعفر الصادق
ثم موسی الکاظم ثم علی الرضا ثم التقی ثم النقی ثم الحسن العسکری ثم
الخلف المنتظر محمد المهدی الهادی صلوات الله وسلامه علیهم
اجمعین علی هذا حییت وعلی هذا امت وعلی هذا تبعث ان شاء الله
تعالی و اگر میت زن باشد بجای یا عبد الله اذکر العهد یا امة الله
اذکری العهد بگوید دوم سوره والصافات و یس نزد او بخوانند سیم
آنکه اگر جان کندن دشوار باشد او را نقل نمایند بجائی که همیشه آنجا
نماز میگذارد تا جان باسانی بیرون رود چهارم آنکه چون جان
حق تسلیم نماید چشم و دهان او ببندند پنجم آنکه او را تحت
الحنک ببندند تا دهان باز نشود ششم آنکه هر دو دست او را
به پهلوی او بکشند هفتم آنکه بچادری یا جامه او را بپوشانند
هشتم آنکه بعد از والصافات و یس آنچه میسر باشد از قرآن
نزد او بخوانند نهم آنکه اگر شب باشد چراغ نزد او روشن کنند
دهم آنکه مؤمنان را خبر کنند تا به تشییع جنازه او حاضر شوند
یازدهم آنکه چون جان بیرون رود در برداشتن او تعجیل نمایند
و اما آن سه امری که مکروه است اول آنکه جنب یا زن حائض
نزد او



نزد او حاضر شود دوم آنکه بر شکم او آهن گذارند سیم آنکه او را
تنها گذارند **فصل** سی و پنجم در تعلق بمیت دارد از وقتی که اراده
نمایند که میت را غسل دهند تا وقتی که او را کفن کنند دوازده
امر واجب است و پانزده امر سنت و شش امر مکروه و دو امر حرام
اما دوازده امر واجب اول آنکه در وقت غسل دادن عورت میت را
بپوشانند دوم آنکه مرد را مرد و زن را زن بشوید مگر شوهر زن
خود را و زن شوهر خود را که هر یک میتوانند دیگری را غسل دهند
و آقا کنیز خود را میتواند غسل داد اما در غسل دادن کنیز آقا را بعضی
توقف کرده اند بجهت آنکه ملک بوارث انتقال کرده یافته و مرد دختر
سه ساله و زن پسر سه ساله را بغسل میتوانند داد اما واجب
پوشیدن عورت ایشان نیست و هرگاه زن یافت نشود که
زن را غسل دهد محارم او از اقوام او که محرم او باشد او را از پس جامه
غسل دهند و مرد نیز بهمین طریق سیم آنکه بعد از آنکه نجاست
او را پاک سازند غسل دهند و نیت حضور کنند که غسل میدهم این
میت را واجب قربة الی الله ... واجب است ...
کردن میت را بشوید و بعد از آن جایز است ... و بعد از آن جانب

اگر غسل دهنده دیگری نباشد ... کنیز ترک نشود ... [illegible]

چپ او را بطریق غسل جنابت چهارم آنکه او را بعد از آن باب
کافور غسل دهند پنجم آنکه او را بعد از آب کافور باب خالص
بهمان طریق بشویند ششم آنکه در وقت غسل دادن روی او
بجانب قبله باشد بطریق وقت احتضار هفتم آنکه اگر سدر و
کافور یافت نشود عوض آن دو نوبت باب خالص بشوید
هشتم آنکه اگر آب متعذر باشد او را سه تیمم دهد عوض هر غسل
یک تیمم و در تیمم اول نیت چنین کند که تیمم میدهم این میت را
بدل از آب سدر واجب قربة الی الله و در تیمم دوم بجای آب
سدر آب کافور و در سیم عوض آب خالص و مقارن نیت
دو کف دست خود را بخاک زند و پیشانی میت را با آن مسح کند و
نوبت دیگر دست بر خاک زند از کف دست چپ پشت دست راست
او را مسح نماید و بعد از آن از کف دست راست پشت کف دست چپ را
نهم آنکه آب غسل طاهر باشد دهم آنکه آب مضاف نباشد یازدهم
آنکه غصبی نباشد دوازدهم آنکه زمین و تخته که بر آن میت
غسل میدهند غصبی نباشد و اما آن یازده امری که سنت است اول
آنکه چون خواهند که میت را غسل دهند جامه پیراهن او را از ... 

بدرند

وجوب این از بعضی نیست ... بعضی گفته اند بلکه بعد از این از جمله مستحبات شمرده است ... دام ظله

---



بدرند اما برخصت وارث اگر وارث بالغ و عاقل باشد و اگر طفل یا مجنون
باشد دریدن پیراهن جایز نیست دوم آنکه در وقت کندن پیراهن
او را پهلو نگرداند بلکه همچنان بر پشت خوابیده پیراهن را از زانوان
بکشند سیم آنکه انگشتان او را نرمی بمالند چهارم آنکه در وقت غسل
دادن بطریق حالت احتضار رو بقبله باشد پنجم آنکه جهة آبی
که از غسل جدا میشود گودی بکنند ششم آنکه در وقت غسل دادن
میانه میت و آسمان حایلی باشد مثل سقف یا سایبان یا غیر آن
هفتم آنکه میت را قبل از غسل یا بعد از غسل وضو دهند و در این وضو
مضمضه و استنشاق سنت نیست هشتم آنکه غسال در وقت غسل دادن در
جانب راست میت بایستد نهم آنکه قبل از هر یک از سه غسل هر دو
دست خود را تا مرفق بشوید دهم آنکه آب سدر را بهم زند تا کف کند
و بکف آن سر میت را بشوید یازدهم آنکه عورت میت را قبل از غسل دادن
سه نوبت با اشنان بشوید دوازدهم آنکه در هر غسلی از آن سه غسل
هر یک از سر و جانب راست و جانب چپ میت را سه نوبت بشوید سیزدهم
آنکه در غسل اول و دوم آهسته دست بر شکم میت بکشد چهاردهم آنکه اگر
میت جنب باشد او را قبل از آن سه غسل غسل جنابت دهند چنانچه

ظاهرا منافی با سابق است صدر ضمن چهارده نمره واف شمرده صدر دام ظله

قبل از این مذکور شد و نیت چنین کند که غسل جنابت میکنم
این میت را سنت قربةً الی الله یازدهم آنکه چون از غسلهای میت
فارغ شود بدن میت را خشک کند و اما آن شش امری که
مکروه است اول باب کوم میت را غسل دادن دوم ناخن او را
کوفتن سیم محاسن او را شانه کردن چهارم سر او را شانه
کردن پنجم موی نهان او را تراشیدن ششم چیزی از آب غسل
میت در طهارت خانه سرد ابکنند و اما اندو امر حرام آنست که
اگر میت احرام عمره یا احرام حج داشته باشد حرام است که او را بکافور
غسل دهند و همچنین حرام است که او را حنوط کنند فصل بیست
و نه امر که تعلق بمیت دارد از وقتی که از غسل او فارغ شوند تا وقتی
که بر او نماز گذارند نه چیز واجب است و دوازده چیز سنت و هشت
چیز مکروه اما آن نه چیز که واجب است اول حنوط کردن میت
است یعنی کافور رسانیدن بهفت اعضا که بر آن سجده نماز را
واقع میشود و او پیشانی است و دو کف دست و دو سر زانو و دو سر انگشت
بزرگ پاها دوم آنکه کفن سه پارچه باشد اول لنگی بر اهنی [illegible]
چادری که میت را سر تا پا فرا گیرد و از لفافه گویند سیم آنکه هیچ یک از این

سه پار

سه پارچه حریر نباشد خواه میت مرد خواه زن باشد چهارم آنکه
طرف آن یا طلا دوزی نباشد پنجم آنکه طاهر باشد ششم آنکه غصبی نباشد هفتم
آنکه بیان شک نباشد که بدن میت اندرون آن نمایان باشد هشتم
آنکه قماشی باشد لایق بحال میت بنسبت یعنی قماش باریک بلند قیمت
و نسبت بعضی کرباس واجب است و اما اگر قرض مساوی ترکه او باشد
یا اکثر قرضخواهان آنرا میرسد که مانع شوند در کفن کردن او در قماش
که بلند قیمت باشد نهم آنکه زن هر چند مالدار باشد کفن او بر شوهر
او واجب است بدو شرط اول آنکه زن دایمی باشد نه متعه دوم ناشزه
نباشد سیم آنکه مرد را قدرت بر کفن باشد پس اگر چنین باشد زن از
مال خود شکفن باید کرد اگر مرد بمیرد کفن او بر زن واجب نیست
و اما آن دوازده چیز که سنت است اول آنکه کافور حنوط میت سیزده
درهم شرعی باشد و دو دانگ درهم شرعی و اگر انقدر نباشد چهار درهم
و اگر این قدر نباشد یک درهم دوم آنکه کافور را در کف دست نرم سازند نه
در هاون و غیر آن سیم آنکه اضافه کنند کافور حنوط زیاده مانند بر سینه
میت نهند چهارم جریدتین با میت گذارند یعنی دو چوب تر از نخل
خرما و اگر خرما نباشد از درخت کنار و اگر آن نباشد از درخت بید

۴١ و همچنین باید از پوست نباشد بلکه از [illegible] برمالالوثوق [illegible] باشد ظل العالی

١ در متعه مشکل است صدر دام ظله

٢ در متعه نیز [illegible] بر زوج و همچنین ناشزه [illegible] ظل العالی مد ظله

در متعه مشکل است

٢ بلکه ناشزه نیز کفن او ظاهراً بر شوهر است صدر دام ظله

٢ یعنی ثلث درهم [illegible] دام ظله

و اگر آن نباشد از درخت انار آید اگر آن نباشد از درختهای
دیگر و میباید که هر یکی از آن دو چوب به درازی ساق دست باشد یکی را
به پهلوی راست میت گذارند و دیگری را به پهلوی چپ او و آنکه به پهلوی
راست است میباید که میانه آن و بدن میت کفن حایل باشد
و آنکه به پهلوی چپ است میباید که میانه آن و بدن میت پیراهن
حایل باشد و میباید که سر جریدتین تا چنبر گردن میت برسد پنجم آنکه
کفن از پنبه باشد نه از جنس دیگر ششم آنکه سفید باشد نه رنگین
هفتم آنکه ریسمانی که کفن را بآن میدوزند از کفن بیرون آورده
باشند هشتم آنکه مرد را عمامه بر سر پیچند که تحت الحنک داشته
باشد و دو سر عمامه را از زیر تحت الحنک بیرون کنند و بر سینه او
اندازند نهم آنکه پارچه که طول آن سه ذرع و نیم باشد بخرج دست
بر رانهای میت باین طریق بپیچند که اول سر آن پارچه را شق
کنند آنقدر که بدو جانب شق کمر میت را توان بست بطریق کمربند و آن
پارچه را از عقب از میان دو پای او بیرون آورند و از زیر کمر
بند او بیرون کشند و بر رانهای او بپیچند دهم آنکه زنان را بجای عمامه مقنعه
بر سر کنند یازدهم آنکه لنگی بر سینه زن ببندند که پستانهای او را بگیرد

و دو طرف



و دو طرف لنگ را بر پشت او گره زنند دوازدهم آنکه پنبه بسیار بر عورت
تن میت گذارند و اگر چیزی بیرون آید که موجب نقض وضوء
زندگان است باشد لازم نیست که نوبت دیگر او را غسل دهند و همچنین اگر
او را وضو داده باشند لازم نیست که نوبت دیگر او را وضو دهند و
بعضی از مجتهدین بر آنند که هر گاه ناقض وضو بیرون آید نوبت
دیگر غسل باید داد و این قول ضعیف است و اما آن هشت امری که
مکروه است اول کفن را با آهن یا فولاد بریدن دوم پیراهنی را
که جامه میت قطع کنند آستین گذاشتن اما اگر میت را در پیراهن
خودش کفن کنند آستین داشتن آن پیراهن مکروه نیست
کفن مکروه است که تکمه داشته باشد سیم ریسمانی که کفن را با آن
میدوزند باب دهن تر ساختن چهارم کفن را بخور کردن
پنجم در کتان کفن کردن ششم در قصب و ابریشمی و غیر آن کفن
کردن هفتم بسیاهی چیزی بر کفن نوشتن هشتم کافور در چشم
و گوش گذاشتن و بدانکه اگر زن آبستن بمیرد و فرزندی که در
شکم دارد زنده باشد واجب است که شکم او را از جانب چپ بشکافند
و فرزند را بیرون آورند و شکم او را بدوزند و اگر فرزند در شکم بمیرد

مادر زنده باشد و نتوان درست بیرون آورد دفن زنی دست
در شکم او برده طفل را پاره پاره کنند و بیرون آورند پس اگر طفل
چهار ماهه باشد او را بطریق مقرره سه غسل دهند و در سه پارچه
بدستوری که گذشت کفن کنند و دفن نمایند و اگر کمتر از چهار
ماه باشد در لته پیچیده بی غسل دفن نمایند **فصل** اما آنچه بمیت
متعلق است از وقتی که از کفن او فارغ شود تا وقتی که او را بخاک سپارند
چهل و هفت امر است چه سه امر سنت و نه امر مکروه پنج امر واجب اما
پنج امر واجب اول نماز کردن بمیت بطریقی که در کتاب نماز مذکور
خواهد شد دوم نقل کردن او بجانب قبر و اگر در دریا بمیرد و از خشکی
متعذر باشد در خم یا در صندوقی او را گذارند و سر او را محکم سازند
و اگر خم یا صندوق نباشد چیزی سنگینی بر او بندند و در بیندازند به
طریقی که در لحد میگذارند رو بقبله کرده در دریا اندازند سیم آنکه او را
در قبر بر جانب راست رو بقبله بجای بنهند اما اگر زن ذمیه بمیرد
و فرزندی از مسلمانی در شکم داشته باشد و آن فرزند نیز مرده باشد باید
که چون او را دفن نمایند پشت او را بقبله کنند جهت آنکه روی طفل
در شکم مادر بجانب پشت مادر است چهارم آنکه قبر را بنوعی بپوشانند

که بدن

بجهت آنکه معلوم گاه
صدر او علم



که بر میت از جانوران محفوظ باشد و بوی عفونت او بیرون
نیاید پنجم آنکه زمین قبر مباح باشد پس اگر ظاهر شود که در
زمین غصبی دفن شده و صاحب زمین باین راضی نشود واجب است
که میت را بجای دیگر نقل نمایند و اما آنچه سیزده امر که سنت
است اول آنکه جماعتی که تشییع جنازه میکنند از عقب جنازه روند یا
در دو جانب او و در پیش جنازه نروند و برداشتن جنازه تربیع نمایند
یعنی بدوش راست برداشتند چند قدم رفتند بعد از آن پای
راست او را بدوش راست برداشتند چند قدم رفتند بعد از آن
بهمان طریق پای چپ او را بدوش چپ برداشتند دوم آنکه چون
جنازه را ببینند این دعا بخوانند اللّه اکبر هذا ما وعدنا اللّه ور
سوله وصدق اللّه ورسوله اللهم زدنا ایمانا وتسلیما الحمد للّه الذی
تعزز بالقدرة وقهر العباد بالموت الحمد للّه الذی لم یجعلنی من السواد
المخترم سیم آنکه میت را نزدیک قبر بگذارند تا مهلت دهند بقبر و درود مگر آنکه مخفی
از صلحا و کبار دین معلوم باشد چهارم آنکه عمق قبر بقدر قد
آدمی باشد و اگر تا چنبره گردن باشد سنت است پنجم آنکه لحد
قبر کردن مگر آنکه زمین سست باشد که ترسند که فرو ریزد ششم آنکه

اللّه اکبر

لحد بجانب قبله باشد هفتم آنکه فراخ باشد آنقدر که در آن
توان نشست هشتم آنکه میت را در جانب پای قبر یکلحظه بگذارند
بار نوبت دیگر نقل کنند و لحظهٔ دیگر بگذارند و بعد از آن بقبر نقل کنند
نهم آنکه اگر میت زن باشد این سه نقل سنت نیست دهم اگر
میت مرد باشد اول سر او را داخل قبر سازند بعد از آن باقی
بدن او را اگر زن باشد یکنوبت او را در قبر نهند یازدهم آنکه وقتی که زن را
در قبر می نهند روی قبر را بچادر شب یا پارچه یا امثال آن بپوشانند
دوازدهم آنکه شخصی که داخل قبر میشود و میت را در قبر می نهد سر برهنه
و پا برهنه باشد سیزدهم آنکه اگر میت زن باشد آن شخص که داخل
قبر میشود و او را بخاک میسپارد باید محرم او باشد و شوهر او بهتر است از
جمیع محارم و اگر زن در قبر میت که زن باشد درآید بهتر است و اگر
میت مرد باشد باید که آن شخص بیگانه باشد چهاردهم آنکه دعائی
که در لحد گذارد این دعا بخواند بسم الله وبالله وفی سبیل الله وعلی
ملة رسول الله صلی الله علیه وآله عبدك وابن عبدك نزل بك
وانت خیر منزول به اللهم افسح له فی قبره والحقه بنبیه اللهم انا لا
نعلم منه الا خیرا وانت اعلم به منا و اگر میت زن باشد بجای عبدك
وابن



وابن عبدك امتك وابنة عبدك بگوید و بجای نزل بك نزلت
بك و بجای افسح له فی قبره والحقه بنبیه افسح لها فی قبرها والحقها
بنبیها و بجای لا نعلم منه لا نعلم منها و بجای وانت اعلم به منا
وانت اعلم بها منا بگوید پانزدهم آنکه خاك نرم میت را بطرف راست
بلند سازند شانزدهم آنکه در زیر رخ میت خاك کربلا گذارند هفدهم آنکه
گرههای کفن او را بگشایند هجدهم آنکه روی میت را باز کنند نوزدهم
آنکه در پشت میت کلوخی گذارند تا برپشت نافتد بیستم تلقین کردن
میت در قبر باین طریق یا عبد الله یا امة الله اذکر اذکری العهد الذی
خرجت علیه من دار الدنیا الی دار الآخرة شهادة ان لا اله الا
الله وحده لا شریك له الها واحدا احدا صمدا فردا وترا حیا قیوما
دائما ابدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا و ان محمدا صلی الله علیه وآله خاتم
انبیائه وسید رسله ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین
کله ولو کره المشرکون و ان علیا صلوات الله علیه ولی الله ووصی رسول
الله وخلیفته من بعده القائم بامره وان الاوصیاء من ولده الحسن
والحسین وعلیا ومحمدا وجعفرا وموسی وعلیا ومحمدا وعلیا والحسن والخلف
المنتظر محمد المهدی صلوات الله وسلامه علیهم حجج الله علی الخلق اجمعین

یا عبد الله یا امة الله اذا جاءک الملکان المسؤلان الکریمان
یسألانک عن ربک وعن دینک وکتابک ونبیک وامامک فقل
هو الله لا تخف ولا تخافی ولا تحزن ولا تحزنی الله ربی ومحمد
نبیی والاسلام دینی والقرآن کتابی والکعبة قبلتی وعلی امامی و
الاوصیاء المذکورون من بعده ائمتی وحججی اشهد وان الموت حق وان القبر
حق وسؤال منکر ونکیر فی القبر حق والبعث حق والنشور حق وان الحساب
حق والمیزان حق والصراط حق والجنة حق والنار حق وان
للوقوف بین یدی الله تعالی حق هذا اعتقادی علیه احیی وعلیه
اموت وعلیه ابعث ان شاء الله تعالی و اگر میت زن باشد بجای یا
عبد الله یا امة الله بگوید وبجای اذکر العهد اذکری العهد بگوید
وبجای یا عبد الله اذا جاءک یا امة الله اذا جاءک بگوید وکاف
جاءک وباقی کافهای خطاب را مکسور بخواند وبجای فقل لا تخف
ولا تحزن فقولی لا تخافی ولا تحزنی بگوید بیست ویکم لحد را بخشت خام
بپوشند بیست ودوم در وقت لحد پوشیدن این دعا بخواند
اللهم صل وحدته وآنس وحشته وآمن روعته واسکنه من
رحمتک رحمة تغنیه بها عن رحمة من سواک فانما رحمتک للظالمین
واگر میت



واگر میت زن باشد ضمیر مؤنث بجای ضمیر مذکر بیاورد بیست وسیم انکه
حاضران غیر اقوام میت خاک را به پشت دست در قبر ریزند بیست وچهارم
انکه در وقت خاک ریختن بگویند انا لله وانا الیه راجعون بیست
وپنجم انکه قبر را مقدار چهار انگشت تا یک وجب کرده آنرا بلند
سازند بیست وششم انکه بر روی قبر ریگ بریزند واگر ریگ سرخ باشد
ثواب آن بیشتر است بیست وهفتم انکه نشانه بر سر میت نصب نمایند
بیست وهشتم انکه آب بر روی قبر بریزند بانطریق که از جانب سر گرفته به
جانب پا آیند واز جانب پا بجانب سر بازگردند واز آن آب انچه
بماند در وسط قبر بریزند وباید که ریختن آب از اول تا آخر منقطع نشود
بیست ونهم انکه شخصی که آب میریزد در وقت ریختن رو بقبله باشد
سی ام انکه بعد از آب ریختن حاضران کف دست بر قبر گذارند بنحوی
که نشان انگشتان بماند سی ویکم انکه در وقت دست بر قبر نهادن
رو بقبله باشند سی ودوم در انوقت سوره انا انزلناه را هفت نوبت بخوانند
وبعد از آن این دعا را بگوید اللهم جاف الارض عن جنبیه
واصعد الیک روحه ولقه منک رضوانا واسکن قبره من رحمتک ما تغنیه
به عن رحمة من سواک واگر میت زن باشد بجای ضمیر مذکر ضمیر مؤنث بیاورد سی وسیم

٥

انکه میت یا شخصی دیکر بی رخصت او بعد از دفن حاضر شود او را تلقین کند بطریق تلقین اول در قبر **فصل** و اما انست ده امری که مکروه ست اول فرش کردن عورات با جنازه میت دوم در میت را بر یک جنازه برداشتن سیم دو میت را در یک قبر دفن کردن چهارم زمین قبر را به تخته یا غیر آن فرش کردن پنجم دفن خود پوشانیدن میت خاک در قبر میت ششم خاک بیکانه یعنی غیر خاک قبر در قبر ریختن هفتم صورت قبر را ماهی پشت ساختن هشتم تجدید قبر نمودن بعد از انکه منهدم شود نهم بر قبر تکیه کردن و میان قبرها نشستن و راه رفتن و همه وقت مکروه ست و بدانکه هرگاه در مقبره عام دفن شده و انقدر وقت گذشته باشد که معلوم شود ان میت خاک شده در این صورت واجب ست که صورت قبر او را بطرف سازند و حرام ست که نمایان گذارند بلکه باید که با زمین برابر سازند تا هر کس خواهد میت خود را در انجا دفن نماید اما اگر ان میت از بزرگان دین باشد در این صورت باید که صورت قبر را نمایان گذارند تا زندگان از ان میت فیض و برکات ان جوار رحمت او نفع رسیده سنت ست تعزیت کردن اقوام میت بعزیت و سیدن ایشان و طعام دادن ایشان تا سه روز وقت ایشان ... ایشان کردن که جبر الله و رحمکم

احسن عزاکم و احسن موتاکم و نیز سنت ست که تا سه روز طعام جهة ایشان فرستادن و مکروه ست نزد ایشان طعام خوردن **مقصد سیم** در تیمم بدانکه بیست و یک امر ست که تعلق به تیمم کردن دارد دوازده امر واجب و هفت امر سنت و دو امر مکروه و اما دوازده امر واجب اول انکه مکان تیمم غصبی نباشد بطریقی که در وضو مذکور شد دوم انکه انچه بان تیمم میکند خاک باشد چه اصح انست که تیمم بسنگ و امثال ان صحیح نیست سیم خاک تیمم طاهر باشد چهارم انکه غصبی نباشد پنجم انکه ممزوج نباشد بغیر خاک پس اگر ممزوج باشد بچیزی که اسم خاک بران اطلاق نشود تیمم درست نیست ششم انکه اعضای تیمم قبل از تیمم کردن طاهر باشد هفتم نیت کردن با طرفی که تیمم میکند واجب بدل از وضو جهة مباح بودن نماز قربة الی الله و در تیمم بدل از غسل بجای بدل از وضو بدل از غسل کوید هشتم انکه انگشتری و هر چه حایل باشد از دست بیرون کند نهم مقارن نیت دو کف دست بر خاک زدن دهم مسح ابرو کردن یعنی کف دست از رستنگاه موی سر تا طرف بینی یازدهم مسح پشت دست راست بکف دست چپ دوازدهم مسح پشت دست چپ بکف دست راست و بدانکه

٥١

فی التیمم

میان مجتهدین خلاف است بعضی برآنند که در تیممی که بدل از وضو
است یکنوبت دستها را بر خاک باید زدن و اگر بدل غسل است دو نوبت
یکی از برای مسح رو و یکی از برای مسح دستها و بعضی برآنند که در تیممی
که بدل از وضو باشد نیز دو نوبت دستها را بر خاک باید زد بطریق
تیمم که بدل غسل است و این مذهب احوط است و اما آنچه هشت امر که
در تیمم سنت است اول آنکه خاک تیمم خالص باشد یعنی ممزوج
بغیر خاک نباشد هر چند اطلاق اسم خاک بر آن توان کرد دوم
آنکه خاک تیمم از زمین مرتفع باشد مثل تلهای صحرا سیم آنکه در
وقت زدن کف دست بر خاک انگشتان از یک یکدور سازد چهارم
آنکه بعد از دستها بر زمین زدن هر دو دست را بتکاند پنجم اگر
کف دست کسی را قطع کرده باشند جای قطع را بخاک مسح کند ششم
آنکه تیمم را باخر وقت اندازد هر چند معلوم باشد که در اخر وقت
آب یافت نخواهد شد هفتم آنکه جهت هر نماز تیمم علیحده کند
هر چند تیمم سابق نقض نشده باشد اما آنکه امر مکروه اول
بریگ تیمم کردن دوم بر زمین شوره تیمم کردن فصل در بیان
مطهرات بدانکه احتیاج به نیت کردن ندارد و استطهار ازاله
نجاست

واگر یکنوبت دست بر خاک زنند و پیشانی و پشت دستها را مسح کنند و نوبت دیگر زنند و پشت دستها را مسح کنند احوط است [illegible] اقوی کفایت یک دفعه زدن است حتی در تیمم بدل [illegible] غسل [illegible] احوط است دیگر در کیفیت احتیاط اینست که یک دفعه بزنند و پیشانی و دستها را مسح کنند و دفعه دیگر بزنند و دستها را مسح کنند [illegible] الطالقانی



نجاست گویند و ازاله نجاست بدوازده چیز میشود که اذا در شرع
مطهرات گویند اول آب دوم خاک سیم آفتاب چهارم آتش پنجم
استحاله ششم انتقال هفتم انقلاب هشتم نقص نهم اسلام دهم
زوال عین نجاست یازدهم مسح بطاهر دوازدهم تبعیت و احکام این
مطهرات دوازده گانه بتفصیل مذکور خواهد شد اما احکام اول آب است
که اول پاک کننده هاست بدانکه آب یا مطلق است یا مضاف آب مطلق آنست
که در عرف و عادت او را آب گویند بی آنکه قیدی با او باشد و مضاف آنست
که باقید آب گویند مثل آب گل و غوره و آب مطلق یا جاریست یا غیر جاری
و آب غیر جاری چهار قسم است آب مساوی کر و آب کم از کر و آب زیاده
بر کر و آب چاه پس آب به پنج قسم منقسم میشود اما آب جاری در شرع
آبیست که از زمین بجوشد غیر آب چاه و آن بملاقات نجاست نجس
نمیشود اگر چه کمتر از کر باشد مگر آنکه رنگ یا بو یا طعم آن بنجاست
تغیر یابد و آب باران مادامی که میبارد حکم آب جاری دارد
و آب حمام نیز حکم آب جاری دارد اگر متصل بماده باشد که آن
ماده کر یا زیاده بر کر باشد فصل آب کر آبیست که مساحت آن
در طول و عرض و عمق [illegible] وجب و نیم باشد بوجب مستوی

که هشتصد و چهار شاه است الا بیست مثقال هر منی هزار و دویست درم مثقال باشد

الخلاف و این یکهزار و دویست رطل عراقی عرب است و هر رطلی یکصد
و بیست و هشت درهم شرعی است و هر درهمی چهل و هشت جو متوسطه است
پس رطل عراقی عرب ششهزار و دویست و چهل جو متوسطه است
و این آب نجس نمیشود بملاقات نجاست مگر آنکه رنگ یا بو یا
طعم آن بنجاست متغیر شود پس بنابراین اگر دست شخصی بنجس
آلوده باشد و در حوض فرو برد که یک کر باشد بی زیاده و کم آب
الحوض بالتمام نجس میشود بجهت آنکه معلوم است که اندکی
از رنگ آن آب بنجس تغیر یافته و تتمه آن کم از کر است پس کل
آن آب نجس است اما اگر دست شخصی ببول نجس شده باشد و
خشک شود و آن شخص دست را در این حوض که مساوی کر است
زند الحوض نجس نمیشود و دست آن شخص طاهر میشود بجهت
آنکه معلوم نیست که چیزی از آن نجاست تغیر یافته اما اگر آب
حوض زیاده بر کر باشد و قطره خون در آن افتد و بعضی از آن آب
برنگ خون تغیر یابد در این صورت تحقیق باید کرد اگر بقیه از آب
حوض که تغیر نیافته مقدار کر است آن آب طاهر است و اگر کمتر است
نجس است و اگر در آبی که یک کر است بی زیاده و کم مثلا موی از سگی در آنجا
افتد



افتد و شخصی کاسه ای مثلی را اندکی آب بیک دفعه برد آید اندرون
کاسه بالای که در آن آمده نجس است و بیرون کاسه بالای که مانده
طاهر است و اگر اندکی کاسه در آن آمده باشد بعکس حکم اول بود یعنی اندرون
کاسه بالای که در آن آمده طاهر است و بیرون کاسه بالای که مانده نجس است
و اما آبی که کم از کر است نجس میشود بملاقات نجاست هر چند هیچ یک
از رنگ و بو و طعم آن تغیر نیابد **فصل** بدانکه در آب چاه میان
مجتهدین خلاف است بعضی بر آنند که ما دامی که رنگ و بو و طعم آن
بنجاست تغیر نیافته نجس نمیشود و بعضی بر آنند که نجس میشود هر چند
تغیر نیابد و بعضی بر آنند که اگر مقدار کر است یا زیاده نجس نمیشود
مگر بتغیر نجاست و اگر کمتر از کر است نجس میشود اگر چه تغیر نیابد
مذهب آخر اقوی است و واجب است نزد آن مجتهدین که قایل اند
بنجاست آب چاه آنکه آب از آن نزح نمایند اگر شتری در آن بمیرد
یا گاوی یا مسکری مایع بالاصاله در آن افتد یا فقاع یا منی یا خون
حیض یا استحاضه یا نفاس در آن ریخته شود پس اگر نزح
کل آب متعذر باشد واجب است که چهار مرد بنوبت آب بکشند دو مرد
آب بکشند چون مانده شوند دو مرد دیگر بکشند همچنین از طلوع فجر اول

تا غروب آفتاب و اگر آدمی یا خری یا گاو ماده در چاه بمیرد مطلقا باید
کل آب از آن بکشند و اگر آدمی در آن بمیرد هفتاد دلو بکشند خواه
آدمی مرد باشد خواه زن و خواه بالغ باشد و خواه طفل اما اگر کافر
باشد در آن خلافست بعضی از مجتهدین کشیدن کل آب او واجب میدانند
و بعضی زیاده بر هفتاد دلو واجب نمیدانند و اگر غایط تر در چاه افتد
یا خون بسیار مثل آنقدر خون که از ذبح کردن گوسفند بیرون
آید پنجاه دلو باید کشید و اگر خون کم ریخته شود مثل آنقدر خون
که از ذبح کبوتر بیرون آید ده دلو باید کشید و همچنین اگر غایط
خشک در چاه افتد و اگر موش در چاه افتد بمیرد و از هم بپاشد
یا سگ در چاه افتد و زنده بیرون آید هفت دلو باید کشید و اگر موش
از هم نپاشیده باشد سه دلو بکشند و اگر خرگوش یا روباه یا گوسفند
یا خوک یا سگ یا گربه در چاه بمیرد چهل دلو باید کشید و همچنین
اگر بول مرد در چاه بریزد و اگر گنجشکی در چاه بمیرد یک دلو باید کشید
دهم آنکه مضاف مثل گلاب و عرق بید مشک و غیره بمجرد رسیدن
نجاست بان نجس میشود اگرچه ده کر باشد و وضو و غسل بآن صحیح نیست
نزد جمیع مجتهدین مگر ابن بابویه که او تجویز وضو ساختن و غسل کردن
بگلاب



بگلاب کرده و باقی مجتهدین تجویز نکرده‌اند دوم از پاک کننده‌ها
زمین است که زیر کفش و ته پا را طاهر میسازد و اگر پای شخصی یا ته
باشند و بجای پا چیزی از چوب ساخته باشد زیر آن چوب را
طاهر میسازد سیم از پاک کننده‌ها آفتابست که طاهر میسازد زمین
نجس و حصیر و بوریا را هرگاه آنها را خشک سازد و همچنین طاهر میسازد
هرچه قابل نقل نباشد مثل درخت و میوه که بر درخت است
و درها و پنجره‌ها که داخل عمارت شده باشد و اگر آن گل نجس دیواری
باشند و آفتاب بر روی آن بتابد و آنرا خشک کند روی
دیگر آن دیوار و اندرون آن همه پاک میشود چهارم آتش است
و آن طاهر میسازد چیزی را که آتش آنرا خاکستر کند اما اگر گل نجس
خشت زنند و آن خشت را آجر سازند در طاهر شدن آن اختلاف است
و همچنین اگر گل نجس را کوزه بسازند و پخته شود مشهور بر آنست که این هم
طاهر میشود و این قول قوة دارد پنجم استحاله است یعنی تغییر صورت
و نام چیز نجس مثل آنکه منی حیوان طاهر شود یا سگ در نمک زار
افتد و نمک شود ششم انتقال است یعنی نجس از جائی بجائی نقل شود
مثل خون آدمی که بشکم پشه رود هفتم انقلاب مثل آنکه خمر سرکه شود

اوجه اقتصار است بر آنکه نجاست از راه رفتن بر زمین نجس حاصل شده [illegible]
در حصیر و بوریا [illegible] صدر دام ظله
اندرون آن [illegible] دیوار [illegible]
در آتش اوجه [illegible] صدر دام ظله
[illegible] قوه دارد صدر دام ظله
[illegible] صدر دام ظله

هشتم نقص مثل شیره انگور که چون از خود بجوشد نجس میشود
و چون چهار دانگ آن بجوش شیره کم شود طاهر میشود نهم
اسلام و اسلام پاک میسازد کافر را از نجاست کفر دهم زوال عین یعنی بر
طرف شدن عین نجاست مثل آنکه دهن اسب یا بعضی از اعضای
آن بخون آلوده شده باشد پس بمجرد آنکه خون برطرف شود طاهر
میشود یازدهم مسح بطاهر و آن در استنجا از غایط است که چون
مخرج را به لته یا به کلوخ یا سنگ یا غیر آن بشرط آنکه طاهر
باشد و غایط متعدی نباشد پاک کند پاک میشود دوازدهم تبعیت
مثل آنکه شخصی مسلمان طفلی را از کافر حربی اسیر کند آن طفل به تبعیت
آن مسلمان طاهر میشود و همچنین شیره انگور که چون بجوش
نجس میشود و چون چهار دانگ آن برطرف شود دیگ و چمچه آن
و دست و بدن پزنده آن به تبعیت طاهر میشود فصل نجاسات
بلکه دوازده است و دوازدهم عرق جنب از حرام و عرق شتر جلال است
یازده است اول بول دوم غایط بشرط آنکه این هر دو از حیوانی باشد
که گوشت آن حرام باشد و خون جهنده داشته باشد سیم خون
از حیوانی که خون جهنده داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد
خواه حرام مگر خونی که بعد از ذبح در اعضای حیوان بماند بشرط
آنکه



آنکه در وقت ذبح خون متعارف بیرون آمده باشد پس هر خونی که
بعد از بیرون آمدن خون متعارف در اعضای حیوان بماند طاهر است
شعرات مگر آنکه جزء گوشت باشد ظم الطاب
و خوردن آن حلال است چهارم منی از حیوانی که خون جهنده داشته
باشد خواه گوشت آن حلال باشد خواه حرام پنجم سگ غیر سگ
آبی که طاهر است اما گوشت آن حرام است ششم خوک غیر خوک آبی
که آن نیز حکم سگ آبی دارد و اگر سگی با گوسفندی جمع شود و بچه از ایشان
حاصل شود پس اگر بسگ شبیه باشد نجس است و اگر بگوسفند شبیه
باشد یا به هیچکدام شبیه نباشد در نجس بودن آن میان مجتهدین
خلاف است احتیاط آنست که نجس است هفتم کافر خواه یهود خواه
ترسا خواه اهل کتاب باشد و خواه نباشد و اما بعضی از مجتهدین را
مذهب آنست که یهود و نصاری طاهر اند و این مذهب ضعیف است هشتم
هر چه مست کننده است بشرط آنکه در اصل روان باشد و شیخ ابن بابویه
جایز میداند نماز را در جامه که آلوده بخمر باشد و حرام میداند نماز
کردن را در خانه که در آن خمر بوده باشد نهم شیره انگور که آن بجوش شد
و چهار دانگ آن کم نشده باشد دهم فقاع یعنی بوزه و آن نجس است
اگرچه مست کننده نیست یازدهم حیوانی که بمیرد بشرط آنکه در حالت حیوة

خوك ونجاسته داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد
خواه حرام وجميع اجزاي آن نجس است مگر اعضايي كه حس
ندارد مثل موي واستخوان وشاخ وسم وانچه بايد كه نجس العين
نباشد وسيد مرتضى بر آنست كه اجزاي نجس العين كه حس
نداشته باشد مثل استخوان وموي از سگ وخوك طاهر است وباقي
مجتهدين خلاف او كرده اند

في الولوغ

**فصل** اگر سگ ظرفي را بزبان بليسد
خواهند كه بآب قليل آنرا طهارة دهند بايد كه اول از خاك پاك بمالند
وبعد از آن دو نوبت بآب بشويند واگر خاك متعذر باشد بعضي از مجتهدين
بر آنند كه هرچه شبيه خاك باشد مثل اشنان وصابون عوض
خاك ميشود وبعضي بر آنند كه عوض خاك يكنوبت بآب بشويند
واما اگر آن ظرف را بآب كثير مثل كر وآب روان طهارة دهند يكنوبت
در آب فرو بردن كافيست بعد از آنكه از خاك ماليده باشند وبعضي
از مجتهدين بر آنند كه اگر بآب كثير طهارة دهند خاك ماليدن لازم
نيست واول اصح است واگر ظرفي را [خنزير را ليسد؟] هفت نوبت بآب بايد شستن وبعضي
بر آنند كه بطريق ليسيدن سگ است **فصل** اگر جامه مثل ببول نجس
شده باشد وخواهند كه بآب قليل آنرا طهارة دهند بايد اگر ببول طفل شير
خواره

احوط تعدد است صدره



خواره نجس شده بجهت ريختن آب بر آن طاهر ميشود واحتياج بافشردن
نيست اما به سه شرط شرط اول آنكه پسر باشد نه دختر دوم آنكه اكثر غذاي
او شير باشد سيم آنكه سن او كمتر از دو سال باشد واگر ببول غير طفل
شيرخواره نجس شده باشد بايد كه بعد از آنكه آب بريزند وبفشرند
باز آب بريزند دو نوبت ديگر بفشرند واگر بغير بول نجس شده باشد بيكنوبت
آب ريختن وفشردن طاهر ميشود بعد از ازاله نجاست واحتياج به
نوبت نيست اما اگر در آب كر يا آب روان طهارة دهند يكنوبت در آب فرو
بردن كافيست بعد از آنكه عين نجاست از آن ازاله شده باشد
وافشردن لازم نيست واگر پوست باشد ويا الشه ومانند آن را
بآب قليل طهارة دهند احتياج بافشردن نيست وماليدن كافيست بانكه
هر گاه جامه نجس شود بنجاستي كه رنگ داشته باشد مثل خون
[…] از آن بشويند ورنگ نجاست در جامه بماند اين رنگ پاك است
وازاله آن لازم نيست **فصل** اگر ظرف نجس را مثل كاسه وديگ وخم
خواهند كه بآب قليل طهارة دهند قدري آب در آن كنند وحركت دهند
تا آب بهمه جاي آن برسد وآن آب را بريزند باز نوبت ديگر آب كنند و
حركت دهند وبريزند آن ظرف طاهر ميشود واگر آن ظرف نجس

محکم کرده باشند مثل دیگی که آن کنند آن نماز هم نیست و بهمین طریق
طهارت میتوان داد اگر اندکی آب در ته آن بماند از آن بلکه با پیشه بردارند
و بدانکه از ظرف طلا و نقره چیزی خوردن یا چیزی در آن گذاشتن
حرام است بهر دونها اما آب و طعام و میوه در آن ظرف حرام نمیشود
لکن از آن ظرف بیرون آوردن بقصد خوردن حرام است و بقصد
آنکه در جای دیگر گذارند و بعد از آن بخورند حلال است و از آفتابه طلا
و نقره دست شستن حرام است و همچنین بطاس طلا و نقره آب بخوردن یا
بدیگری یا بر جای دیگر ریختن و همچنین از دوات طلا و نقره چیزی نوشتن
و از سرمه دان طلا و نقره سرمه کشیدن حرام است اما بقلم طلا و میل
طلا حلال است و اگر از طاس یا کوزه نقره کوب یا طلا کوب آب خورند
واجب است که لب خود را بنقره یا طلای آن نرسانند و اگر ظرف مس را طلا
یا نقره گذار کنند پس اگر طلا از آن حاصل شود حکم ظرف طلا خواهد
داشت و اگر مطلقا طلا حاصل نشود میانه مجتهدین در آن خلاف است و احوط
آنست که حکم ظرف مس داشته باشد ... نیست ... باشد ...
... **باب دوم** از کتاب جامع عباسی در بیان مسائل نماز ...



و سنتی چند در آن مقدمه و سه مطلب و خاتمه است **مقدمه** بدانکه
نماز واجبی دوازده است اول نماز شبانه روزی که از آن نماز یومیه گویند
دوم نماز جمعه سیم نماز عید رمضان چهارم نماز عید قربان پنجم
نماز طواف خانه کعبه ششم نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و زلزله و هر امر
آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه و سرخ و امثال آن هفتم
نماز میت هشتم نمازی که بنذر واجب میشود نهم نمازی که بسوگند واجب
شود دهم نمازی که بعهد واجب شود یازدهم نمازی که باجاره واجب شود
دوازدهم نمازی که از پدر فوت شود بر پسر بزرگتر واجب شود اما نمازهای
سنتی بسیار است و آنچه در این کتاب مذکور است بیست و چهار نماز است اول
نماز نافله یومیه شبانه روزی که سنت است که کرده شود دوم نمازی که
بحضرت رسالت پناه منسوبست سیم نمازی که بحضرت امیر المؤمنین
منسوبست چهارم نمازی که بحضرت فاطمه زهرا منسوبست پنجم
نمازی که بجعفر طیار منسوبست ششم نماز اعرابی هفتم نماز طلب
باران که از آن نماز استسقا گویند هشتم نماز عید غدیر نهم نماز
حاجت دهم نماز نافله ماه رمضان یازدهم نماز روز مبعث حضرت
رسالت پناه دوازدهم نماز شب مبعث سیزدهم نماز روز مباهله ...

نماز زیارة یازدهم نماز رغایب شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب
هفدهم نماز شب نصف ماه شعبان هیجدهم نماز شب عید رمضان
نوزدهم نماز ساعت غفلت بیستم نماز وقت اراده سفر بیست و یکم نماز توبه
بیست و دوم نماز هدیه میت بیست و سیم نماز روز عاشورا بیست و چهارم
نماز بعد از اول هر ماه **مطلب اول** در بیان نمازهای واجبی و در آن

فی مقدمات الصلوة

ده مقصد است **مقصد اول** در نماز یومیه یعنی نماز پنجگانه که هر شبانه
روز واجبست بر هر بالغ عاقل مگر زنی که حائض باشد یا نفسا باید که مقدمات
نماز یعنی چیزهائی که پیش از شروع در نماز بفعل آوردن آن واجبست
آن شش است اول طهارة از حدث دوم نجاست برطرف کردن از جامه
و بدن سیم پوشیدن عورة چهارم ملاحظه نمودن مکان نماز که
غصبی و نجس نباشد پنجم ملاحظه نمودن وقت نماز ششم تحقیق نمودن

فی لباس المصلی

قبله و این شش چیز دو چیز اول در باب اول کتاب بتفصیل مذکور شد
چهار چیز باقی در چهار بحث مذکور میشود **مبحث اول** در پوشیدن
عورة و آن در نماز واجبست خواه کسی باشد که نگاه کند خواه نباشد
و خواه نگاه کننده محرم باشد مثل زن و کنیز اینکس و خواه محرم نباشد
پس اگر کسی در خانه خلوتی تاریک نماز کند و عورة خود را پوشیده ندارد نماز
او باطل است

او باطل است و بر مرد همین پوشیدن قبل و دبر و خصیه واجب است اما
بر زن واجبست پوشیدن کل بدن غیر روی و کف دستها و قدمها اما اگر زن
بنده باشد پوشیدن سر و موی بر او واجب نیست و بر خنثی که نماز در آن تواند
گذارد بیست و هفت امر متعلق است پنج امر واجب و هفت امر سنت و پانزده
امر مکروه اما پنج امر واجب اول آنکه غصبی نباشد دوم آنکه حریر نباشد
که نماز مرد در حریر محض جایز نیست و شیخ ابن بابویه را آنست که در تاوا
نیز در حریر محض نماز جایز نیست و این قول ضعیف است و جایز است مرد را
حریر پوشیدن در نماز بواسطه ضرورة مثل سرما یا دفع شپش و در وقت
جنگ نیز پوشیدن حریر مرد را جایز است سیم آنکه طلا باف نباشد که نماز
مرد در طلا جایز نیست چهارم آنکه طاهر باشد مگر در شش جا اول آنکه
جراحتی یا دنبلی داشته باشد که خون از آن روان باشد پس با آن
خون نماز صحیح است تا وقتی که دنبل و جراحت به شود دوم آنکه اگر بول شخصی
متوالی آید و جامه انسان ببول نجس شود در اطفال و در آن جامه نجس
ببول نماز او صحیح است بشرط آنکه هر روز یکنوبت آن جامه را طهارة دهد
سیم اگر زنی تربیت طفلی نماید خواه الطفل پسر باشد خواه دختر و بغیر آنکه جامه
نداشته باشد هرچند آن جامه ببول و غایط الطفل نجس باشد نماز آوردن

١
اخو طاهر باطن قد یکون [illegible] حدر دام ظله الی ابعد الایام واللیالی

٢
اگر بمقدار زمانی نماز بتواند خلع دفع آن داشته باشد حدر دام ظله

١
شرط آنکه نوعی شغل [illegible] [illegible] باشد [illegible]

٢
[illegible]

٣
روا نبودن نماز او لازم نیست صلاة حفظ عمر و جه و فی الجو در الزمان ثانیه علی الاوسط حدر دام ظله

صحیح است بشرط آنکه در هر شبانه روزی یکبار آن جامه را طهارت دهد
و افضل آنست که ظهر و عصر را بعد از طهارت دادن جامه بی فاصله در آخر
وقت گزارد و شام و خفتن را در اول وقت گزارد تا چهار نماز در جامه
طاهر ادا شده باشد چهارم آنکه خون باشد کمتر از درهم بغلی و آن بقدر
بند بالای انگشت ابهام است پس اگر در جامه یا در بدن آن مقدار خون
باشد نماز صحیح است و برطرف کردن آن لازم نیست مگر آنکه از مکان
جامه یا بدن سرایت کند یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس
یا خون سگ یا خوک یا کافر باشد پس در این هفت جا برطرف
کردن آن از جامه و بدن واجب است اگر چه کمتر از مقدار درهم بغلی
باشد پنجم آنکه نجاست در چیزی باشد که ستر عورت بآن نتوان کرد مثل
کلاه و بند شلوار و بند زیر جامه هر چند نجاست آن مغلظ باشد
یعنی یکی از آن شش خون باشد که مذکور شد ششم هر نجاستی
که نماز گزارنده قادر بر ازاله آن نباشد مثل آنکه جامه نجس را بجهة
شدت سرما نتواند کند پس در این جامه نماز جایز است دوم از واجبات
نماز آنست که ساتر از پوست حیوانی نباشد که خوردن گوشت آن حرام است
مثل سمور و روباه و همچنین موی و پشم آن اما دو حیوان هست که گوشت آن
حرام



حرام است و با وجود این نماز در پوست و پشم آن صحیح است یکی از آن
خز است و آن حیوانیست که در خشکی زنده نمی ماند و دیگری سنجاب است و
بعضی از مجتهدین منع نماز کرده اند در پوست و پشم سنجاب اما آن
هفت امر سنت که تعلق برخت مصلی دارد اول آنکه انچه پوشد در نماز سنت
سفید باشد دوم آنکه بهترین و پاکیزه ترین پوشیدنیهای آن کس باشد
سیم آنکه ممزوج با ابریشم نباشد چهارم آنکه اگر سفید نباشد رنگ
سیر نداشته باشد پنجم آنکه مصلی دستار بر سر داشته باشد ششم آنکه
دستاری که در آن نماز گزارد تحت الحنک داشته باشد هفتم نعلین در
عید نماز کردن اما آن پانزده امری که مکروه است اول در جامه مصوّر
نماز کردن دوم بر جای نماز ابریشمی نماز کردن سیم در لباس سیاه
مگر در دستار و موزه که نماز کردن در این هر دو مکروه نیست چهارم
در رختی که کافر بافته باشد یا دوخته باشد نماز کردن پنجم در لنگی
که بر بالای پیراهن بسته باشد نماز کردن ششم نماز کردن در رخت
شخصی که از نجاست ملاحظه نکند هفتم نماز کردن در رخت شخصی که
از غصب کردن مال حرام ملاحظه نکند هشتم نماز گزاردن که بر دست
انگشتری آهن باشد نهم بی ردا نماز کردن دهم آنکه زن بدون کردن

ظاهرا اگر نجاست سرایت بمسجد نکند باکی ندارد چنانچه ظاهر آنکه صدر دام ظله

در عمامه سیاه نیز مکروه نیست ... العالی

بند یا قرار ده نماز کند یازدهم آنکه خلخال در پا داشته باشد که
صدا کند دوازدهم در قبای بند بسته نماز کردن سیزدهم آهن ظاهر
با خود داشتن چهاردهم نماز کردن در جامه زرد یا سرخ
پانزدهم اشتمال صما یعنی دو طرف ردا را از زیر بغل بیرون آوردن و بر یک
دوش انداختن **بحث دوم** در مکان نماز بدانکه هیجده امر است

فی مکان المصلی

که بمکان نماز تعلق دارد دو امر واجب و چهار امر سنت و بیست و
هفت امر مکروه اما دو امر واجب اول آنکه مکان نماز غصبی نباشد
که نماز در مکان غصبی باطل است مگر آنکه مالک رخصت دهد و همچنین
در ملک شخصی بی رخصت او نماز صحیح نیست و رخصت بر چهار نوع است
اول رخصت صریح مثل آنکه مالک بگوید که در ملک من نماز بگذار
دوم رخصت ضمنی مثل آنکه مالک بگوید امروز در منزل من باش سیم
رخصت فحوی مثل آنکه مهمانی را بمنزل خود آورد چهارم رخصت شاهد
حال و آن در مثل صحرا و حمام و کاروانسرا است که حال شاهد است
که مالک بنماز کردن در آن راضی است دوم آنکه مکان نماز نجس نباشد
نجسی که نجاست آن سرایت بلباس مصلی سرایت کند اگرچه خون کم
اندر درهم بغلی باشد اما اگر مکان خشک باشد و نجاست آن سرایت نکند نماز

در آن

عدم جواز در صورت سرایت خون کمتر از درهم معلوم نیست هرگاه بدن یا جامه نجس شود بان به قدر آنکه خون نه سرایت که جایز نیست مختار لطف الله



در آن صحیح است مگر جای سجده که اگر آن نجس باشد نماز صحیح نیست هر چند
خشک باشد و نجاست آن بلباس و بدن مصلی نرسد اما آن چهار
امر سنت که تعلق بمکان نماز دارد اول آنکه کل مکان طاهر باشد دوم آنکه
مکان پیشانی در بلندی و پستی نباشد و با مکان ایستادن برابر باشد یا مکان
پیشانی از مکان ایستادن پست باشد سیم آنکه در برابر ستره باشد و مراد از ستره
آنست که دیوار یا حایلی در قبله مصلی باشد که میانه مصلی و
آن بیش از دو ذرع یا سه ذرع دست نباشد و اگر عصائی در برابر
باشد کافیست چهارم آنکه نماز واجب در مسجد گذارده شود خصوصا
در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و در حدیث آمده که ثواب یک نماز در مسجد الحرام
برابر ثواب صد هزار نماز است و ثواب یک نماز در مسجد پیغمبر برابر ثواب ده هزار
نماز است و در هر یک از مسجد اقصی و مسجد کوفه برابر هزار نماز است
و در مسجد جامع برابر صد نماز است و در مسجد بازار برابر ثواب دوازده
نماز است اما نماز نافله در خانه افضل است از نماز او در مسجد و نماز
او در خانه اندرون افضل است از نماز او در خانه بیرون و نماز
در ایوان افضل است از نماز در صحن و در صحن منزل افضل است از بام
منزل و بر بامی که فضیلت دارد افضل است از بامی که فضیلت ندارد فصل

١ بلکه جایز نیست که مکان پیشانی بلندتر از مکان ایستادن یا پایین‌تر از آن بزیاده از چهار انگشت بسته مختار لطف علی

٢ و از بعض احادیث مستفاد میشود هزار هزار مختار لطف علی

اما بیست و هفت امر مکروه که تعلق بمکان نماز دارد اول نماز در اطاق
حمام گذاردن اما در جامه کن حمام و بام حمام مکروه نیست دوم در کشتی
نماز گذاردن هرگاه قدرت بر بیرون رفتن داشته باشد سیم در خانه کعبه
نماز واجب کردن اما نماز سنت مکروه نیست چهارم در جائی نماز کردن
که برابر مصحف گشاده باشد یا کتابی یا کاغذ نوشته بشرط آنکه خط آن
نمایان باشد پنجم در جائی که برابر چراغی باشد یا آتش افروخته
ششم در جائی که برابر عورت شخص خواب باشد هرچند محرم باشد و نیست
ادب جانب مصلی باشد هفتم در جائی که کسی برابر او باشد یا در برابر دری
گشاده باشد هشتم در جائی که سلاح بی غلاف در برابر باشد نهم
در خانه مجوسی که در آنجا باشد اما در خانه یهود یا نصاری نماز
مکروه نیست دهم در خانه که در آن سگ باشد یازدهم در گورستان
نماز گذاردن دوازدهم در جائی که چهارپایان بسته میشود مثل طویله
و مانند آن هرچند چهارپایان نباشد سیزدهم در خانه که مست
در آن باشد چهاردهم روبروی حرمت کنندگان نماز گذاردن هرچند از او
بکار آید کنده باشد پانزدهم در محلی که اکثر اوقات در آنجا آتش میسوزانند
مثل مطبخ هرچند که در وقت نماز از آتش خالی باشد شانزدهم
انکه مرد



آنکه مرد در جائی نماز گذارد که پهلوی او یا مقابل او زنی نماز
گذارد خواه محرم باشد خواه نامحرم هرگاه میانه ایشان حایلی
نباشد یا مقدار ده زرع دست دور نباشد اما اگر زن در پس مرد
باشد کراهت برطرف میشود و احتیاج بحایلی نیست و مقدار ده زرع
و بعضی از مجتهدین برآنند که نماز مرد و زن باطل است هرگاه مقارن
هم تکبیر گویند و نماز آن از آنکه تکبیر احرام بعد از دیگری گوید باطل است
بشرط آنکه زن در پهلوی مرد یا مقابل مرد نماز گذارد و حایلی و ده زرع
دوری نباشد هفدهم نماز گذاردن بر خاکی که مورچها از سوراخ
خود بیرون می آیند هجدهم در جائی که حیوانات آنجا ذبح میشوند
نوزدهم در شوره زار نماز کردن بیستم روبروی برف نماز کردن بیست و
یکم در مکانی که آب هرچند آنجا آب نباشد بیست و دوم بجای روان نماز
کردن بیست و سیم در جاده راه نماز گذاردن بیست و چهارم در زمینی که
شقایق در آن روئیده باشد بیست و پنجم در خانه که مصور باشد بیست و
ششم در جائی که شتر از آنجا باشد هرچند از شتر خالی باشد فصل
در احکام مسجد بنا کردن و عمارت این کردن ثواب عظیم دارد و از حضرت
امام جعفر صادق ع منقول است که هرگاه کسی مسجدی بنا کند [illegible]

و ابن اوسطات
صدر دام ظله

در بهشت خانه جهة او و احادیث در ثواب بنا کردن مسجد بسیار است و
بدانکه چهار امر بمسجد بنا کردن تعلق دارد دوازده امر سنت و هفده امر مکروه
و یازده امر حرام اما دوازده امر سنت اول انکه بنای مسجد بسیار بلند
و بسیار پست نباشد دوم انکه طهارت خانه مسجد را نزدیک مسجد بسازند
سیم انکه شخصی که داخل مسجد میشود اول پای راست داخل کند در وقتی که بیرون
می اید پای چپ را چهارم انکه پیش از داخل شدن ملاحظه کفش
خود کند که نجس نباشد پنجم انکه در وقت داخل شدن این دعا
بخواند بِسْمِ اللّٰهِ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ وَصَلَوَاتُ اللّٰهِ وَ
صَلَوَاتُ مَلَائِكَتِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَ
بَرَكَاتُهُ رَبِّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ فَضْلِكَ ششم انکه در وقت بیرون
رفتن نیز همین دعا بخواند هفتم با وضو بودن در وقت داخل شدن
هشتم انکه چون داخل شود دو رکعت نماز تحیت مسجد بگذارد نهم
انکه اوقات مسجد زیاد نمودن و مسجد را خوشبو کردن دهم در مسجد
بسیار نشستن و حمد خدا بجا اوردن و صلوات فرستادن و حاجت
از خدا طلبیدن یازدهم چراغ در مسجد روشن کردن چه از حضرت پیغمبر ص
منقولست که هر کس در مسجد چراغی روشن کند جمیع ملائکه و حاملان

عرش



عرش جهة او استغفار میکنند مادامی که ان چراغ روشن باشد
دوازدهم مسجد را جاروب کردن خصوصا در روز پنجشنبه و جمعه
و از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که حضرت پیغمبر ص فرموده اند
که هر که روز پنجشنبه یا روز جمعه مسجد را جاروب کند و بقدر سرمه
که در چشم میکشند خاکروبه از مسجد بیرون کند خدا تعالی جمیع گناهان
او را میامرزد اما هفده امر مکروه که تعلق بمسجد دارد اول انکه
دیوار مسجد کنگره داشته باشد دوم اواز در مسجد بلند کردن سیم
شمشیر از غلاف بیرون کردن چهارم شعر خواندن پنجم خواب
کردن ششم خرید و فروخت کردن هفتم حکایت امور دنیا کردن
هشتم اطفال و دیوانها را گذاشتن که داخل مسجد شوند نهم وضو گرفتن در
مسجد از حدث بول یا حدث غایط دهم برهنه کردن عورتین یا ناف یا
ران یا زانو یازدهم شخصی را حد زدن و قصاص نمودن دوازدهم بر دیوار
مسجد صورت چیزی کشیدن که جان نداشته باشد مثل درخت و غیره
سیزدهم اب دهن یا بلغم در مسجد انداختن چهاردهم داخل شدن
شخصی در مسجد که از دهن او بوی سیر یا پیاز اید پانزدهم مسجد را رهگذر کردن
شانزدهم بقصد اوردن حرفه خود در مسجد خصوصا [illegible]

هفدهم در مسجد بترکی یا فارسی یا بزبان دیگر حرف زدن غیر عربی
اما یازده امری که حرام ست اول مسجد را بطلا نقاشی کردن دوم
سنگ ریزه که فرش مسجد ست از مسجد بیرون کردن سیم در مسجد چیز
نجس داخل کردن هر چند بمسجد سرایت نکند چهارم درنگ نمودن
جنب و حایض و نفسا در مسجد پنجم فرشی که وقف مسجد باشد در غیر
مسجد انداختن ششم چیزی را در مسجد طهارة دادن اگرچه در آب
کر یا آب جاری باشد هفتم چیزی را از مسجد داخل املاک خود یا داخل
کوچه کردن هشتم میت در مسجد دفن کردن نهم موی تجدید دار
در مسجد کشیدن دهم مصالح مسجدی که منهدم شود و قابل تعمیر بنا شدن
در غیر مسجد بکار بردن یازدهم در مسجد درخت نشانیدن مبحث سیم

در اوقات الصلوة

در احکام اوقات صلوة اول وقت نماز صبح بر آمدن صبح صادق ست
و وقت آن میکشد تا بر آمدن افتاب و اول وقت پیشین زیاده شدن
سایه شاخص ست بعد از انکه بنهایت کوتاهی رسیده باشد چنانچه
در بعضی بلاد واقع میشود یا ظاهر شدن سایه ست بعد از انکه بطرف
نیست شده باشد چنانچه در مکه معظمه واقع میشود و این وقت را زوال گویند و
اول وقت عصر وقتیست که از زوال مقدار نماز ظهر گذشته باشد نظر بحال
مصلی



مصلی پس اگر متطهر باشد و مقیم باشد و مقدار چهار رکعت
گذشته باشد وقت عصر داخل شده و اگر محدث باشد مقدار طهارة و
چهار رکعت گذشته باشد و اگر مسافر متطهر باشد مقدار دو
رکعت و اگر محدث باشد مقدار طهارة و دو رکعت و اخر وقت ظهر
وقتیست که تا غروب افتاب بمقدار نماز عصر مانده باشد نظر بحال
مصلی چنانچه معلوم شد و این مقدار وقت مخصوص عصر ست
و مقدار ادای ظهر از اول زوال مخصوص ظهر ست و ما بین دو
وقت مخصوص مشترک ست میان ظهر و عصر و اخر وقت عصر غروب
افتاب ست و اول وقت نماز شام ست و علامت آن بر طرف
شدن سرخی ست که در جانب مشرق ظاهر میشود و اول وقت نماز
خفتن وقتی ست که از غروب افتاب مقدار سه رکعت گذشته
باشد اگر متطهر باشد یا مقدار سه رکعت با طهارة اگر محدث باشد
پس وقت مشترک میشود میان شام و خفتن تا انکه وقت
باقی ماند بنصف شب بمقدار انکه نماز خفتن را بتوان ادا نمود
که در ان خاص نماز خفتن ست نظر بحال مصلی چنانچه گذشت
و جمعی از مجتهدین بر انند که تا سرخی جانب مغرب بر طرف نشود وقت نماز

خفتن داخل نمیشود **فصل** نماز در اول وقت گذاردن ثواب
عظیم دارد بتخصیص نماز صبح و نماز مغرب و تاخیر از اول وقت
بغایت مکروه است مگر در چند جا که تاخیر نماز از اول وقت
سنت است و از آنجمله دوازده جا که مشهورتر است بیان مینمایم
اول تاخیر نماز خفتن تا وقتی که سرخی جانب مغرب برطرف شود
و بعضی مجتهدین این تاخیر را واجب میدانستند دوم تاخیر نماز ظهر در
روزی که هوا بغایت گرم باشد تا وقتی که گرمی هوا برطرف شود
سیم تاخیر نماز عصر تا وقتی که سایه که بعد از زوال حادث شده
مساوی شاخص شود چهارم تاخیر زنی که استحاضه دارد بهر
یک از نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را بآخر وقت تا چهار نماز را بیک غسل
دریابد پنجم تاخیر نماز صبح و ظهر و عصر جمعه گذاردن نافله است ششم
تاخیر پیشنماز نماز را تا وقتیکه مومنین جمع شوند هفتم تاخیر ما
مومنین نماز را تا وقتی که پیشنماز حاضر شود هشتم تاخیر مسافر نماز را
تا ورود آمدن حضر گاه اداء نماز را در منزل بهتر تواند ادا کرد نهم
تاخیر نماز مغرب و خفتن تا رسیدن بمشعر الحرام چنانچه در کتاب
حج مذکور خواهد شد دهم تاخیر نماز مغرب شخصی را که جمعی انتظار افطار او
میکنند

بغیر افق فضیلت



میکنند که با او افطار نمایند یا خود روزه باشد و بغایت گرسنه
باشد یازدهم تاخیر مرتبه طفل ظهر و عصر را تا فراغ از نافله مغرب و عشا
تا چهار نماز را در جامه طاهر یا جامه قلیل النجاسه در یابد
چنانچه در کتاب الطهارة مذکور شد دوازدهم تاخیر شخصی که بقضای
نمازهای گذشته مشغول است نماز حاضره را تا آخر وقت و سید مرتضی
تاخیر حاضره را در این صورت واجب میدانستند و مذهب او آنست که هر کس را
که نماز قضا بر ذمه او باشد واجب است که علی الفور بجا آوردن آن را
جایز نیست که بهیچ امر مباح یا سنت اشتغال نماید تا وقتی که ذمه خود را
از همه نمازها فارغ سازد اما جمعی کثیری از مجتهدین در این مسئله
با سید مرتضی موافقت نکرده اند **فصل** چون وقت هر یک از نماز
های پنجگانه داخل شود اذان گفتن سنت مؤکده است خصوصا از برای
نمازی که قرائت آن را بلند باید خواند و بعضی از مجتهدین اذان را
از برای آن واجب میدانند و بعضی مخصوص آن نمیدانند بلکه اذان را
از برای هر یک نمازهای پنجگانه واجب میدانند و بعضی از برای نماز
صبح و مغرب واجب میدانند و بسیار از آن از برای غیر نماز پنجگانه سنت
نیست بلکه حرام است اما سنت است که سه نوبت الصلوة گفته شود در ...

فی الاذان

اذان گفتن جمله نمازهای یومیه ثواب عظیم است واحادیث در این
باب از حضرت رسالت پناه و حضرات ائمه معصومین بسیار است مثل
آنکه در حدیث آمده که هر کس در شهری از شهرهای اسلام اذان بگوید
بهشت بر او واجب میشود و باید دانست که لازم نیست که مؤذن بالغ باشد
اگر طفلی اذان بگوید کافیست و اذان زن از برای زنان و از برای مردان
که محرم او باشند جایز است بشرط آنکه نامحرم آواز او را نشنود اما اگر
زن بسیار پیر باشد و از شنیدن آواز او خوفی نباشد جایز است که
مردان نامحرم آواز او را بشنوند تتمه آنچه باذان متعلق است
سی امر است نوزده امر سنت و نه امر مکروه و دو امر حرام اما نوزده امر
سنت اول آنکه اذان را در اول وقت بگوید دوم مؤذن در وقت اذان
گفتن رو بقبله باشد سیم آنکه اذان را بلند گوید چهارم آنکه ایستاده
اذان گوید پنجم آنکه در وقت اذان گفتن وضو داشته باشد ششم
آنکه در جای بلند بایستد هفتم آنکه انگشت خود را در گوش کند هشتم
آنکه اذان را بتأنی بگوید نه بشتاب نهم آنکه در آخر هر فصلی سکوة قلیل نماید
دهم آنکه اختیار مؤذن کسی کنند که عدالت داشته باشد یازدهم آنکه مؤذن
وقت شناس باشد دوازدهم آنکه خوش آواز باشد سیزدهم حرف نزند در

وقت



وقت اذان شنیدن چهاردهم دانستن مؤذن سایر اذانها بطریقی که
علما و فقها قرار داده اند پانزدهم صلوة فرستادن مؤذن و کسی که اذان
میشنود در وقت نام بردن حضرت پیغمبر و شیخ ابن بابویه صلوات
فرستادن را مطلقا واجب میداند بر هر کس که نام آنحضرت را بگوید
یا بشنود و این قول کمال القوة دارد شانزدهم اظهار کردن مؤذن
حرفها را در لفظ الله و اشهد و الصلوة هفدهم اظهار کردن
حرفها را در الفلاح هجدهم هر چه مؤذن از فصول اذان بگوید
شنونده نیز اذا بگوید نوزدهم اعاده مؤذن اذان صبح را اگر قبل از
فجر بجا آورده باشد اما آن نه امر مکروه که در اذان مکروه است اول
حرف زدن مؤذن در اثنای اذان دوم سکوة طولانی در اثنای
اذان سیم نگاه کردن مؤذن بجانب راست یا چپ چهارم هر یک
از شهادتین را زیاده از دو بار گفتن چنانچه مخالفان میگویند
پنجم اذان گفتن در وقت راه رفتن ششم سواره اذان گفتن هفتم
اذان گفتن جمله عصر روز جمعه هرگاه نماز جمعه کرده باشند هشتم
اذان گفتن جمله عصر روز عرفه تخجیه اگر جمع میکند نهم اذان گفتن
جمله عشا در مشعر الحرام تخجیه اگر جمع میکند و بعضی از مجتهدین اذان

کفش را درین سه وقت حرام میدانند اما آنچه والمری که حرام
ست اول اذان گفتن قبل از انکه وقت نماز داخل شود مگر اذان صبح
که قبل از طلوع فجر جایز ست دوم گفتن الصلوة خیر من النوم در
اذان صبح مگر بواسطه تقیه که نزد مخالفان گفتن آن سنت ست بدا
نکه اقامت بعد از اذان سنت مؤکده ست و با انکه اذان ثواب عظیم دارد
ثواب اقامت بیشتر از آنست و سنت که آواز در اقامت بلند نکنند و تلذذ
در آن سنت نیست بلکه ترک تلذذ سنت ست و سید مرتضی ره اقامت را در همه
نمازهای یگانه واجب میدانند و بعضی اقامت گفتن را حرام میدانند
و ابن جنید اذان را واجب میداند و جمعی از مجتهدین سخن نمودند بعد
گفتن قد قامت الصلوة حرام میدانند مگر حرفی که بنماز آن تعلق
داشته باشد مثل التماس کردن حاضران به شخصی عادل که پیشنماز ایشان
کنند و یا امر کردن ماموم [illegible] را باینکه صفهای خود را راست بدارند
و مانند این [illegible] بدانکه هرگاه شخصی اذان و اقامت را بجا نیاورده
داخل نماز شود سنت که [illegible] نماز را قطع کند و هر دو را بجا آورده نماز
را از سر گیرد و این مشروط بپنج شرطست اول آنکه پیشتر از اذان و
اقامه کرده باشد شروع در نماز دوم آنکه در رکعت اول باشد سیم آنکه رکوع
نکرده

فایده بعضی از مجتهدین سوا فرق بالاحتیاط است ترک نشود صدر دام ظله

فی الاقامة



نکرده باشد چهارم آنکه وقت نماز آنقدر تنگ نشده باشد که چون
ترک اذان و اقامه نماید بعضی از نماز در خارج وقت واقع شود پنجم
آنکه لازم نیاید که بعضی از نماز در مکان غیر مباح یا جامه غیر مباح
واقع شود مثل آنکه صاحب خانه یا صاحب جامه گوید که رخصت دادم
که دو رکعت نماز در خانه من یا در جامه من بگذاری و زیاده برین
رخصت نیست درین صورة جایز نیست که نماز را قطع کند و بعد از گفتن
اذان و اقامه از سر گیرد بجهة آنکه آخر نماز در جامه یا در خانه
غیر مباح واقع خواهد شد و واجب ست که چون خواهد که
بواسطه ترک اذان و اقامه نماز را قطع کند قبل از قطع بگوید السلام
علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و هرگاه در اثناء اذان
مؤذن حدثی سر زند سنت ست که اذان را قطع کند و وضو بسازد و از
آنجا که قطع کرده باتمام رساند و لازم نیست که اذان را از سر گیرد اما اگر
در اثنای اقامت از و حدثی واقع شود اقامت را از سر گیرد و سنت ست
که ما بین اذان و اقامت فاصله واقع شود بیک رکعت نماز یا بیک جلسه
یا بنشستن یا بیک گام برداشتن یا بیک گفتن سبحان الله یا الحمد لله و لکن
فصل بسجده یا گام کند در اثنای آن این بگوید اللهم

وجوب معلوم نیست ظم الظل علی

استحباب سجده در غیر منفرد معلوم نیست صدر ظله

قلبي يا راحم وحشتي يا راحم ذلتي يا راحم ما راكم الحيل عن تعبد
رسولك صلى الله عليه وآله مستقر او قرار گرد درو وقت تشهد این دعا بخواند
سبحان من لا يبيد معالمه سبحان من لا ينسى ذكره سبحان من لا
يخيب سائله سبحان من ليس له حاجب يغشى ولا بواب يرشى
سبحان من لا تختار لنفسه احسن علما سبحان من نظر
البحر لموجه سبحان من لا يزداد على كثرة العطاء الا كرما وجودا سبحان
من هو هكذا لا هكذا غيره **بحث چهارم** در معرفت قبله

احکام قبله

بدانکه شخصی که نماز میگذارد از چهار حال بیرون نیست یا در اندر
ون خانه کعبه است یا بر بام خانه کعبه است یا بجانب کعبه است اما
نزدیک است که اگر خواهد خانه کعبه را تواند دید یا از شهر مکه اما در
دور است که دیدن خانه کعبه او را میسر نیست پس اگر در اندرون
خانه کعبه است بهر طرف که نماز بگذارد نماز او صحیح است بلکه در نماز
چهار رکعتی میتواند که در هر رکعتی رو بدیواری از دیوارهای کعبه
کند بشرط آنکه فعل کثیر لازم نیاید و اگر بر بام خانه کعبه باشد نیز
این حکم اما واجب است که ایستاده باشد که در وقت سجده کردن
از بام خانه کعبه قدری در قبله او باشد چنانچه اگر اندرون خانه
کعبه در



کعبه رو بجانب در خانه نماز کند واجب است که قدری از
آستانه در کعبه در قبله او باشد و اما شخصی که نزدیک خانه
کعبه باشد بحیثیتی که کعبه را تواند دید مثل مردی که در مکه است
واو را لازم نیست که در وقت نماز کعبه را ببیند اما بر او واجب است
که بطریقی نماز کند که اگر از میان دو قدم او تا میان ابروی
او در وقت سجود خطی راست بکشند آن خط بخانه کعبه بخورد
و باید دانست که از خانه کعبه تا آسمان و تا زیر زمین تمام
حکم خانه کعبه دارد پس شخصی که بر کوهی که در شهر مکه است
یا در جای عمیق نماز کند نماز او صحیح است اگرچه خطی که از
میان دو قدم او بطریقی که مذکور شد بکشند به میان خانه کعبه
نخورد اما هرگاه بآنچه در حکم خانه کعبه است میرسد کافی
است و نماز او درست است **فصل** و اما شخصی که از شهر مکه دور است
بحیثیتی که دیدن خانه کعبه او را ممکن نیست مثل آنکه در شهرهای
دیگر باشد قبله او عین کعبه نیست بلکه جهت کعبه است یعنی جانبی
که خانه کعبه در اوست نه همه آن جانب بلکه آن مقدار از آن جانب که مصلی
در هر جزوی از اجزای آن تجویز کند که خانه کعبه در وی باشد

کند که از انحراف بیرون نیست و اما قبله مساجد و قبرهای
مسلمانان معلوم میتوان کرد و بعد از آنکه در میان
فقها مشهور است نیز معلوم میشود مثل علامات قبله بعضی از
عراق عرب مثل بغداد آنست که جدی را بر پس دوش راست بگیرند
و علامات بعضی دیگر از بلاد مثل شهر موصل آنست که مشرق را بر جانب
چپ و مغرب را بر جانب راست بگیرند و علامت قبله بعضی از بلاد شام
آنست که جدی را بر دوش چپ بگیرند و علامات بعضی از بلاد
آنست که سهیل را در وقتی که بغایت بلندی رسد در میان دو
چشم بگیرند و علامت بلاد یمن آنست که سهیل را در وقت مذکور
در پس سر میان دو شانه بگیرند و اکثر این علامات از علم هیأت
معلوم میشود و در دانستن قبله اعتماد بر این علم جایز است اما
اگر کسی در صحرا باشد و از علامات قبله چیزی ظاهر نباشد و تحری
یا فکر نشود که از قول او ظن قبله بهم رسد برای او واجبست که نماز را
بچهار وقت بچهار جانب بگذارد اگر وقت وسیع باشد و اگر وقت تنگ
باشد بهر قدر وقت که گنجد نماز بگذارد اگر چه یک نوبت باشد بهر جانب
که خواهد فصل اگر تحری بعد از آنکه نماز گذارده باشد ظاهر شود که

در حالت



در حالت نماز رو بسوی قبله نبوده بلکه پشت او بقبله بوده نماز
را اعاده کند اگر وقت باقی باشد و قضا کند اگر وقت باقی نباشد
اگر ظاهر شود که قبله در جانب راست یا در جانب چپ او بوده
اگر وقت باشد نماز را اعاده نماید و اگر وقت گذشته باشد نمازی
که کرده کافیست و قضای آن لازم نیست و اگر ظاهر شود که قبله
در پس پشت او در یکی از دو جانب او نبوده در این صورة از آنجا که
بیرون نیست یا قبله در میان پیش روی و جانب راست او بوده
یا در میان پیش روی و جانب چپ یا در میان پس پشت و جانب
راست یا در میان پس پشت و جانب چپ او بوده پس در دو
صورة اول اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده کند و اگر باقی نباشد
قضا لازم نیست و در دو صورة آخر نماز را از سر گیرد خواه وقت
باشد و خواه نباشد و بدانکه گاهی در نماز واجب رو بقبله کردن
ساقط میشود مثل آنکه شخصی اندیشه کند که در جانب قبله باشد
بگریزد و وقت نماز تنگ باشد بسبب آن شخص واجب نیست که در
اثنای نماز رو بقبله بکند و همچنین اگر مال شخصی را کسی [illegible] کند
که از خانه منبر و [illegible] در خانه جهة قبله نباشد اما اگر وقت

نماز شکسته نباشد نماز را در وقت که بخوف و بیرون رفتن نگذارد بلکه
بهر نمایی تا وقتی که عذر برطرف شود **فصل** بدانکه در نماز معتبر است
دوازده نوع است یا فعل است یا ترک فعل و هر یک از این دو یا واجب است
یا سنت و هر یک از این چهار یا بزبانست یا بدل یا با اعضا و جمیع اینها
تعلق بنماز دارد از این دوازده نوع بیرون نیست اول آنکه بزبان
بجا آوردن آن واجب است مثل تکبیر احرام دوم آنکه بدل بجا
آوردن آن واجب است مثل نیت نماز سیم آنکه با اعضا بجا آوردن
آن واجب است مثل سجود چهارم آنکه بزبان بجا آوردن آن
سنت است مثل قنوت پنجم آنکه بدل بجا آوردن آن سنت است
مثل بخاطر گذرانیدن معنی آنچه در نماز خوانده میشود ششم آنکه
با اعضا بجا آوردن آن سنت است مثل دستها برداشتن در حالت
قنوت هفتم آنکه بزبان ترک آن واجب است مثل تکلم کردن بدون
حرفی که قرآن و دعا نباشد هشتم آنکه بدل ترک آن واجب است مثل
قصد کردن بریا بعضی افعال نماز نهم آنکه با اعضا ترک آن
واجب است مثل پشت کردن بقبله در نماز چنانچه مذهب شیعه است دهم
آنکه بزبان ترک آن سنت است مثل قرائت ماموم با وجود شنیدن
قرائت



قرائت امام یازدهم آنکه بدل ترک آن سنت است مثل فکر در کار
دنیا دوازدهم آنکه با اعضا ترک آن سنت است مثل دست بر کمر
زدن بطریق متکبران و ما در رساله اثنی عشریه که حسب الامر
اشرف نواب [illegible] ترجمه شده بیان کردیم که هر یک از این دوازده
نوع دوازده قسم است و همه اقسام را بتفصیل در این رساله مذکور
ساختیم **فصل** بدانکه در جمیع نمازهای یگانه روزی سیصد و
شصت و دو فعل واجب است باین تفصیل که در رکعت اول بیست و یک
فعل واجب است اول ایستادن دوم رو بقبله کردن سیم نیت کردن
چهارم تکبیرة الاحرام گفتن پنجم در بند نمودن در وقت تکبیر ششم
قرائت کردن هفتم در بند نمودن بقدر قرائت هشتم خم شدن
بجهت رکوع نهم در بند نمودن در رکوع بقدر ذکر دهم ذکر گفتن
یازدهم سر از رکوع برداشتن دوازدهم لحظه در بند نمودن سیزدهم
خم شدن بجهت سجود چهاردهم در بند نمودن بقدر ذکر
پانزدهم ذکر گفتن شانزدهم سر از سجده برداشتن هفدهم نشستن
میان دو سجده هجدهم لحظه در بند نمودن نوزدهم خم شدن بجهت
سجده دوم بیستم در بند نمودن بقدر ذکر بیست و یکم ذکر گفتن [illegible]

یک فعل رکعت اول تمام است و در رکعت دوم از این بیست و یک فعل یک فعل
کم میشود نیت و تکبیر احرام و در نماز دو رکعتی در تکبیر احرام پس از فعل الله واجب
است در رکعت دوم هجده است و بعد از آن چهار فعل دیگر واجب است که از نماز
دو رکعتی بیشتر اند اول سر از سجده برداشتن دوم نشستن سیم تشهد خواندن
چهارم در نماز خواندن در تشهد و اگر نماز دو رکعتی باشد سه فعل دیگر واجب
است اول نشستن بجهة سلام دوم سلام گفتن سیم در نماز خواندن بعد از
سلام گفتن پس در نماز صبح چهل و پنج فعل واجب است و در نماز شام
شصت و شش فعل و در هر یک از نماز ظهر و عصر و خفتن هشتاد و پنج
فعل واجب میشود این است جمیع سیصد و شصت و دو فعل که واجب است
در نمازهای پنجگانه شبانه روزی بفعل آوردن است و بدانکه از
جمله این افعال هشت فعل است که احتیاج ببیان است در این نیت و
تکبیر احرام و قیام و قرائت و رکوع و سجود و تشهد و سلام و بیان این هشت
فعل در هشت فصل تفصیل میباید **فصل اول** در بیان آنچه تعلق به
نیت دارد بدانکه شخص یک از عبادات قصد آن عبادت است از برای خدا
و در نیت او التفات [illegible] لازم نیست که باید بفهمد که کدام نماز است و ادا است یا قضا
واجب است یا سنت بعد از آن قصد کند که از این جا بیاورم از برای رضای خدا و
این قصد

فی النیة



این قصد در نماز کافی است و هیچ اشکال ندارد و وسوسه که
مردم در نیت میکشند از فعل شیطان است و با مضمون حدیثی از حضرت
امام جعفر صادق منقولست و آنکه بعضی گمان برده اند که نیت مرکب است
از چند چیز تعیین نماز و آنکه واجب است یا سنت و ادا است یا قضا این
گمان غلط است بلکه این امور منویست یعنی نیت بر اینها واقع میشود **فصل
دوم** در بیان آنچه تعلق به تکبیر احرام دارد و واجبات آن ده است هفت
امر واجب و هفت امر سنت اما هفت امر واجب اول آنکه بلفظ عربی گفته شود
پس اگر بجای الله اکبر خدا بزرگست گوید مثلا نماز باطلست دوم آنکه حروف
تکبیر احرام را از مخرج بیرون آورد بطریقی که مقرر است سیم آنکه مقارن
نیت باشد پس اگر اندک فاصله در میان تکبیر احرام و نیت کند مثل
اندک سکوت یا لفظی در میان آخر نیت و اول تکبیر احرام در آید
مثل آنکه بگوید قربة الی الله هو الله اکبر نماز باطلست چهارم آنکه در
میان لفظ الله و لفظ اکبر فاصله در نیاید خواه سکوت و خواه
لفظ دیگر مثل آنکه بگوید الله تعالی اکبر پنجم آنکه همزه الله و همزه اکبر را
قطع نماید پس اگر وصل سازد همزه الله را با آخر نیت یا همزه اکبر را
بهای الله نماز باطلست ششم آنکه چنان بگوید که خود بشنود اگر [illegible]

تکبیر احرام

تقدیری باشد سوم انکه کر باشد یا در اثنای فریاد مردم تکبیر را بکوید
پس بر تقدیر انکه اکر کر نبود یا فریاد مردم نبود تکبیر را می شنید نماز
او صحیح است و الا باطل است هفتم انکه کنگ باشد یا لسقط یا بانگشت اشاره
کند و زبان را حرکت دهد اما هفت امری که بجا آورند در تکبیر سنت
اول دستها را بر داشتن در حال تکبیر گفتن تا برابر گوشها دوم انکه ابتدای تکبیر
گفتن با ابتدای دست برداشتن و انتهای آن با انتهای آن برابر باشد
سیم انکه کفها در وقت دست برداشتن بجانب قبله باشد چهارم
انکه انگشتان بهم چسبیده باشد مگر دو انگشت بزرگ که از انگشتان
دیگر جدا باید باشند و انگشت بزرگ را ابهام گویند پنجم آهسته گفتن
تکبیر است اگر ماموم باشد و بلند گفتن آن اگر پیشنماز یا منفرد باشد ششم
انکه تکبیر احرام را بعد از شش تکبیری که در اول نماز سنت بجا آورد یا
در اثنا یا مقدم بر اینها هفتم انکه شش تکبیر سنت را و تکبیر احرام را با
دعاهای مقرره بعمل آورد باین طریق که سه تکبیر بگوید و بعد بگوید اللهم
اللهم انت الملك الحق لا اله الا انت سبحانك اني ظلمت نفسي فاغفر لي ذنبي انه لا يغفر الذنوب الا انت بعد
از ان دو تکبیر بگوید [illegible] و بعد بگوید لبيك وسعديك والخير
في يديك



في يديك والشر ليس اليك والمهدي من هديت لا ملجا
ولا منجا ولا مفر منك الا اليك سبحانك وحنانيك تباركت و
تعاليت سبحانك رب البيت الحرام بعد از ان دو تکبیر دیگر بگوید
و بعد بخواند وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض عالم
الغيب والشهادة حنيفا مسلما وما انا من المشركين ان صلوتي
ونسكي ومحياي ومماتي لله رب العالمين لا شريك له وبذلك امرت
وانا من المسلمين فصل سیم در بیان آنچه تعلق بقیام دارد

في القيام

ان هجده امر است پنج امر واجب و ده امر سنت و سه امر مکروه اما
پنج امر واجب اول راست ایستادن است اگر بضرورت پشت را خم کند
عیبی ندارد نماز باطل است دوم استقلال یعنی تکیه بچیزی نکند حتی
که اگر آن چیز برداشته شود مصلی بیافتد و اگر بیمار باشد تکیه کردن
و نشستن و خوابیدن نماز میتواند کرد سیم استقرار یعنی حرکت بسیار
نکند چنانچه اگر حرکتی که باید [illegible] باشد نماز بکند [illegible]
تواند که جای دیگر نماز کند اگر نه نماز باطل است چهارم [illegible]
[illegible] بضرورة [illegible] پنجم انکه قدمها را از یکدیگر بعید [illegible]
که از ایستادن متعارف بیرون نرود اما ده چیز که وقت قیام

باطل است
[illegible]

سنت است اول بخضوع و خشوع ایستادن بطریقی که غلامان با آقای
در خدمت آقای خود می ایستند دوم نظر بموضع سجده افکندن
نه بجای دیگر سیم قدمها را نیک بکدیگر دور کردن بقدر سه انگشت
باز تا یک وجب چهارم آنکه قدمها را با یکدیگر محاذی کردن
نه آنکه یکی پیش باشد و یکی پس پنجم انگشتان هر دو پا را بجانب قبله
داشتن ششم هر دو کف دست را بر رویران گذاشتن هفتم انگشتان دست
را ملاصق بهم داشتن هشتم آنکه زن قدمها را با یکدیگر جفت سازد و آن
بهم وصل کند نهم آنکه زن کفهای دست را بر پستان خود گذارد دهم قنوت
خواندن مرد و زن را در رکعت دوم بعد از قرائت و قبل از رکوع مگر در نماز
جمعه که مرد دو قنوت میخواند در رکعت اول بعد از قرائت و پیش از رکوع
و در رکعت دوم بعد از رکوع و از نماز جمعه ساقط است و بدانکه قنوت
سنت موکد است هر دعا که خواهد در اثنای آن دست بردارد
و خواه بزبان دیگر خواه بعربی و بعضی قنوت را واجب میدانند و نماز بی قنوت را
باطل میدانند و اگر فراموش کند بعد از سر برداشتن از رکوع سنت است که
بر نیت قضا بجا آورد و اگر آنجا نیز فراموش کند بعد از سلام در حالت نشسته قضا
بجا آورد و اگر آنجا نیز فراموش کند در وقت راه رفتن بخاطر رسد همانجا رو بقبله
کند



کند و بجا آورد در قنوت هفت امر سنت است اول الله اکبر گفتن قبل از
قنوت دوم دست بالا کردن تا نزدیک گوش در وقت تکبیر سیم آنکه در
وقت قنوت دستها بالا گیرد برابر رو محاذی آسمان چهارم آنکه انگشتان
را بهم بچسباند مگر انگشتان ابهام را که از دیگر انگشتان دور دارد
پنجم تطویل کردن قنوت ششم کلمات فرج در قنوت خواندن
و آن اینست لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ الْعَلِيُّ
الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرَضِينَ السَّبْعِ وَمَا
فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَمَا تَحْتَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ و بعد از آن بگوید اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَعَافِنَا وَاعْفُ عَنَّا
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ هفتم بلند خواندن پیشنماز و منفرد قنوت را و آهسته
خواندن ماموم او را اما آن سه امر که در قیام مکروه است اول دست
بکمر زدن بطریق متکبران دوم تورک نمودن یعنی سنگینی خود را گاهی
بر پای راست و گاهی بر پای چپ انداختن سیم کفها را بعد از قنوت
بر رو مالیدن و در قنوت کردن بفارسی میان علما خلاف است اصح
آنست که جایز نیست و در کتاب حبل المتین در بیان آن شده فصل
چهارم در بیان آنچه تعلق بقرائت دارد فاتحة الکتاب و

سورهٔ تبت در رکعت اول و دوم از نمازهای پنجگانه اما در رکعت
سیم و چهارم مصلی مخیرست اگر خواهد فاتحه بخواند
و اگر خواهد تسبیحات اربع را چنانچه بتفصیل مذکور خواهد
شد و ایضا تعلق بقرائت فاتحه و سوره دارد سی و دو امرست یاز
ده امر واجب و ده امر سنت و پنج امر مکروه و شش امر حرام اما یازده
امر واجب اول آنکه فاتحه و سوره بزبان عربی خوانده شود چنانچه اگر
بزبان دیگر ترجمه از آنجمله خواند نماز باطلست دوم حرفها را از مخارج
مقرره اخراج نمودن سیم ملاحظه اعراب الفاظ و تشدید کردن
چهارم موافق یکی از هفت قرائت مشهوره خواندن که لازم نیست که
از اول تا آخر یک قرائت بخوانند پس اگر بعضی را مثلا بقرائت عاصم
و بعضی را بقرائت حمزه و بعضی را بقرائت یعقوب بخوانند جایز است بلکه سنت
ست که در ... ان التزام بیک قرائت نکند پنجم مقدم داشتن
فاتحه را بر سوره پس اگر ... سوره را مقدم دارد نوبت دیگر بعد
از فاتحه سوره را بخواند و اگر عمدا سوره را مقدم دارد باید نماز را
باطلست ششم آنکه در میان الفاظ قرائت فاصله واقع نشود خواه
بسکوت طویلی خواه بیک کلمه که غیر ... قرائت باشد و اما فاصله

بهیدع



بعضی از قرآن سوره دیگر جایز است بشرط آنکه انتظام قرائت فوت نشود
هفتم آنکه اگر مصلی مرد باشد نماز صبح و دو رکعت اول شام و خفتن
را بلند بخواند و باقی را آهسته بخواند هشتم آنکه در اول فاتحه
و سوره بسم الله بخواند و ترک نکند که از مذهب سنیان است نهم
آنکه فاتحه و سوره را از بر بخواند پس اگر از روی نوشته بخواند
نماز باطلست با آنکه از بر تواند خواند دهم آنکه در وقت اراده سوره خواندن
قصد سوره معین کند قبل از آنکه بسم الله بخواند پس اگر بعد از آنکه
بسم الله گوید خواندن سوره را قطع نماید نماز باطلست یازدهم آنکه
چون سوره الم ترکیف بخواند سوره لایلاف در عقب آن بخواند
و چون سوره والضحی بخواند الم نشرح در عقب آن بخواند اما ده امر
که در خواندن فاتحه و سوره سنت است اول آنکه قبل از شروع در
فاتحه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید دوم ملاحظه نمودن
صفات حروف بطریقی که در علم قرائت مقرر شده مثل جهر و غنه
و غیر ذلک سیم اشباع کسره کاف مالک یوم الدین کردن چهارم
اشباع ضمه دال ایاک نعبد کردن پنجم وقف تام و وقف حسن
بجا آوردن و در فاتحه چهار وقف تام هست و ده وقف حسن الخ

معلوم نیست

چهارم وقف تام بالجز بسمه ست و بالجز یوم الدین ست و بر نستعین
و بر ولا الضالین و اما آنچه وقف حسن ست بسم الله ست و بر رب العالمین
و بر رحمن الرحیم و بر ایاک نعبد و بر ایاک نستعین و بر مستقیم و بر انعمت
علیهم و بر غیر المغضوب علیهم ششم آنکه پیشنماز قراءت فاتحه و سوره را
بماموم در نماز جهریه بشنواند بشرط آنکه بسیار بلند بطریق اذان
نخواند هفتم بلند خواندن پیشنماز و منفرد بسم الله را در رکعتی که
فاتحه و سوره را آهسته باید خواند هشتم بعد از خواندن هر یک
از فاتحه و سوره بقدر یک نفس ساکت شدن نهم آنکه چون سوره
والشمس بخواند بعد از تمام کردن آن صدق الله بگوید و چون
سوره اخلاص بخواند بعد از تمام کردن آن کذلک الله
ربی بگوید دهم آنکه در نماز صبح سوره بخواند که در آن مثل
سوره عم و سوره قیامت باشد و در نماز ظهر مثل سوره والشمس
و سوره اعلی و در نماز شام و خفتن مثل سوره انا انزلناه و سوره اذا
جاء بخواند و روز جمعه سوره جمعه و سوره منافقین بخواند اما
آنچه امر کرده در خواندن فاتحه و سوره مکروه ست اول ادغام کردن
میم رحیم و میم مالک دوم در اخر فاتحه و سوره خواندن بعضی از

مجتهدین



مجتهدین از لحرام میدانند سیم مکرر خواندن یک سوره در
دو رکعت مگر سوره اخلاص که مکرر خواندن آن مکروه نیست
چهارم عدول نمودن از سوره بسوره دیگر قبل از آنکه نصف
سوره را خوانده شود بعد از آن حرام ست چنانچه مذکور
خواهد شد اما عدول نمودن از سوره اخلاص و سوره قل یا
ایها الکافرون بسوره دیگر حرام ست خواه قبل از خواندن نصف
و خواه بعد از آن پنجم بسیار کشیدن مد الف خواه مد متصل
و خواه مد منفصل اما آن ششم امر که در خواندن فاتحه و سوره
حرام ست اول آمین گفتن بعد از خواندن فاتحه دوم سوره
طول خواندن که موجب آن شود که بعضی از افعال واجبی نماز
در خارج وقت واقع شود سیم از سورهای عزایم خواندن سوره
عزیمه از انسان گذشتن چهارم خواندن فاتحه یا سوره بطریق
غیر درست و موزون پنجم عدول نمودن از سوره بسوره دیگر بعد از
خواندن نصف سوره اول نصف قبل از آن مگر عدول کردن سوره
اخلاص یا سوره قل یا ایها الکافرون که مطلقا حرام ست اگر عدول
نمودن از این دو سوره بسوره جمعه و سوره منافقین در نماز جمعه

در بعضی روایات البته مکروه است از مجتهدین [illegible] صدر سره [illegible]

امر عبارت است [illegible] از غلط [illegible] صدر سره قلم

ظهر در جمعه که استحباب آن بیشتر است اما با دو شرط اول آنکه اختیار آن
دو سوره از روی عمد نکرده باشد دوم آنکه بنصف نرسیده باشد و
هرگاه از سوره بسوره عدول کند واجبست که بسمله را اعاده کند و اکتفا
ببسمله که در سوره اول خوانده نکند ششم بلند خواندن زن فاتحه
و سوره را بنوعی که مرد نامحرم آواز او را بشنود و بدانکه در رکعت سیم
و چهارم اگر بجای فاتحه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا
الله والله اکبر بخواند واجبست که آهسته بخواند و اولی
آنست که استغفر الله در آن بگوید و اگر مجموع را مکرر سازد تا سه
نوبت افضل خواهد بود و اگر در رکعت اول و دوم خواندن فاتحه
فراموش شود اولی آنست که در رکعت سیم و چهارم بجای
تسبیحات فاتحه بخواند **فصل پنجم** در بیان رکوع و آن بیست

فی الرکوع

و شش امر است شش امر واجب و شانزده امر سنت و چهار
امر مکروه اما شش امر واجب اول آنکه آنقدر خم شود که
کف دستها بزانو برسد اما دست بزانو گذاشتن واجب نیست
دوم [illegible] سبحان ربی العظیم و بحمده گفتن یا سه نوبت سبحان
الله و اگر عجز داشته باشد یکنوبت سبحان الله گفتن کافیست
سیم



سیم درنگ نمودن بمقدار ذکر چهارم آنکه چنانکه بگوید
که خود بشنود اگرچه بتقدیر باشد چنانچه در فصل قرائت مذکور
شد پنجم سر برداشتن از آن ششم لحظه درنگ نمودن بعد
از سر برداشتن اما شانزده امر سنت اول آنکه چون خواهد
خم شود الله اکبر بگوید دوم آنکه در حالت رکوع زانوها را پس برد
و پیش نیارد سیم آنکه پشت خود را راست بدارد بنوعی که اگر
قطره آبی بر آن ریخته شود بجای ایستاده شود چهارم آنکه
گردن را موازی پشت بکشد پنجم آنکه نظر بمابین قدم اندازد ششم آنکه
دو دست خود را از دو پهلو دور دارد هفتم آنکه دو کف را بر زانو
گذارد هشتم آنکه انگشتان را از هم دور کند نهم آنکه دست راست را
بر زانو پیش از دست چپ گذارد دهم آنکه زن [illegible] کف دست
خود را بالای زانو گذارد یازدهم مکرر گفتن سبحان ربی العظیم
و بحمده تا سه نوبت و پنج نوبت فاضلتر است و افضل از آن هفت
نوبت است دوازدهم آنکه قبل از گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده
ایستاده [illegible] بخواند اللهم لک رکعت و لک اسلمت و بک آمنت و علیک
توکلت و انت ربی خشع لک سمعی و بصری و شعری و [illegible] و مخی و عظمی

لحمي وعصبي وعظامي وما اقلته قدماي غير مستنكف ولا مستكبر
ولا مستحسر سیزدهم انکه اگر پیشنماز باشد ذکر رکوع را بلند بگوید چهار
دهم اگر ماموم باشد آهسته بگوید پانزدهم انکه اگر منفرد باشد ذکر را
بطریق پیشنماز خواند در جهر و اخفا شانزدهم انکه چون
از رکوع سر بردارد بگوید سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمين
اهل الكبرياء والعظمة والجود والجبروت اما آن چهار امر که
در رکوع مکروهست اول دستها را در وقت رکوع بر دو پهلوی خود
چسبانیدن دوم سر بزیر افکندن بر وجهی که سر و گردن مساوی
پشت نباشد سیم انکه پیشنماز ذکر رکوع را زیاده بر سه نوبت بگوید
اگر گمان داشته باشد که بعضی از مامومین بواسطه ضرورتی تعجیل
دارند چهارم دو کف دست را در وقت رکوع در ما بین زانوها گذاشتن
و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند فصل ششم در بیان انچه
تعلق بسجود دارد و آن سی و هفت امرست نه امر واجب و بیست و
پنج امر سنت و [illegible] امر مکروه اما نه امر واجب اول انکه بر مجموع هفت
عضو سجود کند [illegible] پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ
پا هست دوم [illegible] پیشانی خود را بر کار این هفت عضو اندک ... اگر بعضی

مطلقا

اعوذ ترک است
صدر دام ظله
فی السجود

١١

مطلقا نکنی نشستن زانو بالازمست اما لازم نیست که نکی از الخف
بر همه اعضا و آبر باشد سیم انکه هر یک از این هفت عضو مستقر باشد
یعنی بر محل خود قرار گرفته باشد پس اگر بر روی برف نرم یا پنبه
نرم یا پشم نرم سجده کند بحیثیتی که بعضی اعضا مستقر نباشد نماز
باطلست چهارم انکه پیشانی را بر خاک گذارد یا بر چیزی که از خاک
روئیده باشد بشرط انکه خوردنی و پوشیدنی نباشد بحسب عادة
پنجم گفتن سبحان ربی الاعلی و بحمده یا سه نوبت سبحان الله
در وقت ضرورة یکنوبت سبحان الله کافیست ششم درنگ کردن بقدر
الذکر
ذکر هفتم انکه ذکر را چنان گوید که خود بشنود چنانچه در رکوع
گذشت هشتم سر از سجده اول برداشتن نهم بعد از سر برداشتن
لحظه درنگ نمودن دهم نوبت دیگر سجده کردن بطریق سجده اول اما
آن بیست و پنج امر که در سجود بفعل آوردن آن سنت است
اول الله اکبر گفتن بعد از سر از رکوع برداشتن و بعد از ان
شدن بجهت سجود دوم درنگ نمودن بقدر الله اکبر گفتن
سیم در وقت الله اکبر گفتن دستها را بالا بردن تا نزدیک گوشها
چهارم انکه چون خواهد که بسجده رود اول کف دست را بر زمین

١ معلوم نیست
صدر دام ظله

٢ معلوم نیست
صدر دام ظله

٣ معلوم در ... نیست
صدر دام ظله

رسانند بعد از آن زانوها را اگر زن باشد اول بزانو بر زمین
گذارد و بعد از آن دستها را پنجم آنکه در وقت سجود انگشتان دست
بهم رسانیده از یکدیگر دور نکند ششم آنکه سرهای انگشتان بجانب
قبله باشد هفتم آنکه هیچ یک از دستها به پهلو چسبیده باشد هشتم
آنکه از پیشانی مقدار یک درهم بسجده گاه برساند [illegible] از آن و بعضی
از مجتهدین را مذهب آنست که رسانیدن مقدار یک درهم
واجب است نهم آنکه بر خاک سجده کند نه بر سنگ و چوب
و امثال آن و افضل آنست که خاک قبر یکی از چهارده معصوم
باشد خصوصا خاک کربلا علی ساکنها السلام دهم آنکه قبل از
ذکر سجود این دعا بخواند اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک
اسلمت و علیک توکلت و انت ربی سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه
و بصره والحمد لله رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین
یازدهم آنکه ذکر را مکرر بگوید چنانچه در رکوع مذکور شد دوازدهم
آنکه در حالت سجده هیچ یک از عضوها بزمین چسبیده نداشته باشد بلکه باید
که [illegible] بر زمین نرسند اگر مصلی مرد باشد سیزدهم
بینی را هم از اعضای سجود گرداند چهاردهم بینی را بر خاک بمالد
پانزدهم



پانزدهم زانوها را از زمین برداشتن اگر مصلی مرد باشد نه
زن شانزدهم آنکه چون سر از سجده بردارد الله اکبر بگوید
هفدهم آنکه در وقت الله اکبر گفتن دستها را بالا برد بطریقی
که قبل از این گفته شد هجدهم گفتن استغفر الله ربی و اتوب
الیه بعد از گفتن الله اکبر نوزدهم درنگ نمودن بقدر الله
اکبر گفتن و استغفار کردن بیستم در میان دو سجده تورک کند
یعنی بر ران چپ نشیند و پشت قدم پای راست را بر شکم قدم چپ
نهد و اگر زن باشد بر کفل خود نشیند و زانوها را بالا برد و کف
پاها را بر زمین نهد بیست و یکم آنکه در وقت سجود ساق دست
ها را بالکلیه بر زمین نگذارد و اگر زن باشد بر زمین گذارد
بیست و دوم آنکه در رکعت اول یا سیم در نماز چهار رکعتی بعد
از سجده دوم بقدر لحظه بنشیند و این را جلسه استراحت گویند
و سید مرتضی از واجب میداند بیست و سیم آنکه در جلسه استراحت
تورک کند بیست و چهارم آنکه زن در وقت سجده بازوهای خود را
بهم [illegible] تا فاصله شود میانه پیشانی او و [illegible]
از پیشانی او آنچه واجب است که بسجده گاه برساند باشد [illegible]

آنکه مواضع هفت عضو برابر باشد یعنی پست و بلند نباشد
اما تفاوت در بلندی و پستی بمقدار چهار انگشت جایز است
و زیاده از آن جایز نیست اما آنچه چیزی که بفعل آوردن آن
در سجود مکروه است اول پف کردن در موضع سجود بشرط آنکه
دو حرف از آن حاصل نشود که اگر دو حرف حاصل شود حرام
است و نماز باطل است دوم اقعا کردن ما بین دو سجده یعنی بر
عقب نشستن و سرهای انگشتان پاها را بر زمین گذاشتن
اینست جمیع آنچه برکعت اول تعلق دارد تتمه در بیان احکام
سجود تلاوت قرآن بدانکه سجود تلاوت قرآن پانزده است اول در
سوره رعد دوم در سوره اعراف سیم در سوره نحل چهارم در
سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم هفتم در سوره حج که
دو جا سجده است هشتم در سوره فرقان نهم در سوره نمل
دهم در سوره الم تنزیل یازدهم در سوره ص دوازدهم در سوره فصلت
سیزدهم در سوره والنجم چهاردهم در سوره انشقت پانزدهم در سوره
اقرء از این پانزده سجده چهار واجب است و آن سوره الم تنزیل و فصلت
و النجم و اقرء باسم و باقی سنت است و وقتیست که آیه تمام خوانده
شود



شود در حال سجده پاک بودن از حدث و خبث و رو بقبله
کردن و ستر عورت نمودن هیچ یک لازم نیست اما اولی آنست که
بر هفت عضو مقرره سجده کند و اکتفا به پیشانی بر زمین گذاشتن
نکند و بر چیزی که سجده نماز بر آن واجب نیست نکند و در
چهار سجده واجب سنت است که این ذکر را بگوید لا اله الا
الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله
عبودیة و رقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا و بدانکه همچنانکه
بر خواننده سوره عزایم سجده واجب است بر شنونده نیز
واجب است و تاخیر آن از وقت خواندن یا شنیدن جایز
نیست و اگر تاخیر شود به نیت قضا باید کرد و بعضی از مجتهدین
برآنند که همیشه اداست پس اگر تاخیر شود نیت قضا لازم نیست

فصل هفتم در بیان آنچه به تشهد تعلق دارد و آن
هجده امر است نه امر واجب و هشت امر سنت و یک امر مکروه اما
نه امر واجب اول نیت بقصد تشهد خواندن دوم [illegible]
سیم تشهد خواندن باین طریق که اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله

[illegible] فی التشهد

اللهم صل علی محمد و آل محمد و جایز است با اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد
و آل محمد اکتفا نماید چهارم اخراج حرف از مخارج مقرره
نمودن پنجم در اثنای تشهد سکوت طویل نکردن ششم کلام اجنبی
در میان نیاوردن هفتم بقدر تشهد الحمد لله را مکرر
گفتن اگر تشهد را نداند و وقت یاد گرفتن تنگ باشد هشتم تشهد
را بلند خواندن اگر پیشنماز باشد نهم آهسته خواندن
اگر ماموم باشد و اما هشت امری که سنت است اول تورک نمودن
بطریقی که در نشستن مابین دو سجده مذکور شد دوم دستها
را بر رانها گذاشتن سیم انگشتان بهم چسبانیدن چهارم
نظر بر کنار خود کردن پنجم پیش از شروع در تشهد بسم الله
و بالله و خیر الاسماء لله گفتن ششم بعد از گفتن و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله بگوید ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین
یدی الساعة و اشهد ان ربی نعم الرب و ان محمدا نعم ا[illegible]
هفتم آنکه بعد از اللهم صل علی محمد و آل محمد بگوید و تقبل شفاعته
فی امته و ارفع درجته الحمد لله رب العالمین هشتم آنکه
در تشهد

البته اکتفا نمود [illegible] حصر را تمام [illegible]

وجوب بعضی
از این امور معلوم
نیست [illegible]
و الله اعلم [illegible]



در تشهد دوم و ان محمدا نعم الرسول بگوید این عبارت
بخواند التحیات لله الصلوات الطاهرات الطیبات الزا
کیات الغادیات السابغات الناعمات لله ما طاب و طهر
و زکی و خلص و صفی فلله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و
اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و بالحق بشیرا و
نذیرا بین یدی الساعة اشهد ان ربی نعم الرب و ان محمدا
نعم الرسول و اشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله
یبعث من فی القبور الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله الحمد لله رب العالمین اللهم صل علی محمد و آل
محمد و بارک علی محمد و آل محمد و سلم علی محمد و آل محمد و ترحم علی
محمد و آل محمد کما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک
حمید مجید و اما آن یک امر که مکروه است اقعا است در تشهد
و معنی اقعا در بحث سجود مذکور شد **فصل هشتم** در بیان آنچه

فی التسلیم

تعلق بتسلیم دارد و آن هشت امر است پنج امر واجب و سه امر
سنت اما پنج امر واجب اول نشستن بقدر تسلیم دوم طمانینه نمودن
بآن مقدار سیم گفتن السلام علیکم و رحمة الله و برکاته چهارم

وبا السلام علیک ... عبد الله الصالحین واحوط گفتن هر دو است و در ... السلام علینا ... صدر ...

انکه تسلیم را بعد از فارغ شدن از تشهد بجا آورد پنجم
انکه چنان بگوید که خود بشنود اگرچه بتقلید باشند
اما آداب نه امر سنت اول تورک نمودن بطریق تورک در تشهد
دوم کفها را بر ران گذاشتن سیم انگشتان را بهم چسبانیدن
چهارم قصد بیرون رفتن از نماز کردن پنجم قصد
سلام بر انبیا کردن و ائمه و ملائکه و جمیع مؤمنین انس
و جن کردن ششم قصد کردن پیشنماز سلام را بر ماموم
در ضمن مامومین هفتم قصد کردن مؤمنین سلام بر پیشنماز
در ضمن مؤمنین هشتم آهسته گفتن ماموم از او منفرد مخیر است
نهم انکه پیشنماز و ماموم در وقت سلام گفتن بجانب راست
روی خود اشاره کنند دهم انکه ماموم نوبت دیگر بجانب چپ
سلام دهد اگر بجانب چپ او شخصی باشد و بعضی دیوار را
کافیست در قیام مقام شخصی دانسته اند یازدهم انکه منفرد
در وقت سلام بگوشه چشم بجانب راست اشاره کند
دوازدهم بلند گفتن پیشنماز سلام را [illegible] چون مصلی
از نماز فارغ شود سنت است که بتعقیب مشغول شود

فی التعقیب

دعا



و اول تعقیب سه نوبت الله اکبر گفتن است و در هر نوبت دستها
بنرمی تا گوش برساند و بعد از ان بگوید لا اله الا الله الها
واحدا و نحن له مسلمون لا اله الا الله لا نعبد الا ایاه
مخلصین له الدین ولو کره المشرکون لا اله الا الله ربنا و رب آبائنا
الاولین لا اله الا الله وحده وحده وحده صدق
وعده و نصر عبده و اعز جنده و هزم الاحزاب وحده
فله الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا
یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر اللهم اهدنا من
عندک و افض علینا من فضلک و انشر علینا من رحمتک
و انزل علینا من برکاتک سبحانک لا اله الا انت اغفر لی ذنوبی
کلها جمیعا فانه لا یغفر الذنوب کلها جمیعا الا انت اللهم انی
اسئلک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کل شر احاط
به علمک اللهم انی اسئلک عافیتک فی جمیع اموری کلها و اعوذ
بک من خزی الدنیا و عذاب الآخرة و اعوذ بوجهک الکریم
و سلطانک القدیم و عزتک التی لا ترام و قدرتک التی لا یمتنع منها
شیء من شر الدنیا و الآخرة و من شر الاوجاع کلها و لا حول

لا قوة الا بالله العلي العظيم توكلت على الحي الذي لا يموت
وقل الحمد لله الذي لم يتخذ ولدا ولم يكن له شريك في الملك
ولم يكن له ولي من الذل وكبره تكبيرا بعد از آن تسبیح زهرا ع
بجا آورد و آن سی و چهار نوبت الله اکبر است و سی و سه
نوبت الحمد لله و سی و سه نوبت سبحان الله و از حضرت امام
جعفر صادق ع منقولست که تسبیح فاطمه ع در هر شبانه روز
بعد از هر نماز دوستتر است نزد من از هزار رکعت نماز که
گذارده شود و باید که بعد از تسبیح فاطمه زهرا ع سوره توحید
دوازده مرتبه بخواند و بعد از آن دستها را گشوده این دعا را
بخواند اللهم انی اسئلك باسمك المكنون المخزون الطاهر الطهر
المبارك واسئلك باسمك العظيم وسلطانك القديم يا واهب العطايا
يا مطلق الاسارى يا فكاك الرقاب من النار اسئلك
ان تصلي على محمد وآل محمد وان تعتق رقبتي من النار وان تخرجني
من الدنيا سالما وتدخلني الجنة آمنا وان تجعل دعائي اوله
فلاحا واوسطه نجاحا وآخره صلاحا انك انت علام الغيوب
و بعد از آن بسجده شکر رود و ثواب آن بسیار است و از حضرت صادق ع
منقولست



منقولست که هر که سجده شکر کند و وضو داشته باشد خدا
تعالی ثواب ده نماز باو بدهد و ده گناه عظیم او را ببخشد
و باید که پیشانی را در وقت سجده بر خاک گذارد و اگر خاک کربلا
باشد افضل است و ساق دستها و سینه و شکم را بر زمین رساند
و این دعا را بخواند اللهم انی اشهدك واشهد ملائكتك و
رسلك وجميع خلقك انك انت الله ربي والاسلام ديني
ومحمد نبيي وعلي بن ابي طالب والحسن والحسين وعلي ومحمد وجعفر
وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن ومحمد صلواتك عليهم
ائمتي بهم اتولى ومن اعدائهم اتبرء بعد از آن سه نوبت
بگوید اللهم انی اسئلك وانشدك بوأيك على نفسك لاوليائك
لتظفرنهم بعدوك وعدوهم ان تصلي على محمد وعلى المستحفظين
من آل محمد صلى الله عليه وآله بعد از آن سه نوبت بگوید
اللهم انی اسئلك اليسر بعد العسر بعد از آن جانب راست
روی خود را بر زمین گذارد و بگوید یا کهفی حین تعیینی المذاهب
وتضيق علي الارض بما رحبت يا بارئ خلقي رحمة بي وقد
كان عن خلقي غنيا صل على محمد وعلى المستحفظين من آل محمد

صلی الله علیه و آله بعد از آن جانب چپ رو را
بر سجده گاه گذارد و سه نوبت بگوید یا مذل کل جبار
و یا معز کل ذلیل و عزتک بلغ مجهودی بعد از آن سه نو
بت بگوید یا حنان یا منان یا کاشف الکرب العظام
بعد از آن نوبت دیگر پیشانی بر سجده گاه گذارد و صد نوبت شکرا
شکرا بگوید و بعد از آن حاجت خود را از خدای عز و جل
بطلبد و چون سر از سجده بر دارد دست را سه نوبت بر سجده
گاه گذارد و هر نوبت بر پیشانی و جانب راست بمالد و بگوید
بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن
الرحیم اللهم انی اعوذ بک من الهم و الحزن و السقم
العدم و الصغار و الذل و الفواحش ما ظهر منها و ما بطن

فی الصلوة الجمعة

**مقصد سیم** در نماز جمعه بدانکه میان مجتهدین
در وجوب نماز جمعه در زمان غیبت امام علیه السلام خلاف است
و احوط آنست که مکلف مخیر است میانه گذاردن نماز
جمعه و نماز ظهر اما چون ثواب نماز جمعه بیشتر است
اولی آنست که بجای نماز ظهر نماز جمعه گذارد و اگر کسی
خواهد



خواهد که احتیاط نماید نماز ظهر را بعد از آن
بگذارد جایز است و از آن منع نیست و نماز جمعه دو
رکعت است مثل نماز صبح و از هشت کس ساقط است اول
زن دوم بنده سیم مسافر چهارم کور پنجم پیر عاجز
ششم بیمار عاجز هفتم شل که از راه رفتن عاجز باشد
هشتم کسی که از آنجا تا جایی که نماز جمعه میگذارند زیاده
بر دو فرسخ باشد و اگر کسی ازین جماعت حاضر شود غیر از زن
نماز جمعه ازو ساقط نیست و آنچه بنماز جمعه تعلق
دارد سه امر است نه امر واجب است و بعضی امر سنت اما
نه امر واجب اول آنکه خطبه (خطبتین) وقت نماز جمعه است و وقت آن
از زوال آفتاب است تا وقتی که سایه که بعد از زوال حاصل
[شود] مساوی شاخص شود و بعضی از مجتهدین بر آنند که
وقت نماز جمعه مثل وقت ظهر است دوم آنکه جماعت گذا
رند چه فرادی نماز جمعه گذاردن حرام است سیم
آنکه جماعتی که نماز جمعه میگذارند کمتر از پنج نفر نباشند
که یکی از ایشان پیشنماز باشد چهارم آنکه پیشنماز باغی

و الاحوط [illegible] نماز ظهر است [illegible]

او قبل از نماز جمعه دو خطبه بخواند که هر یک از دو
خطبه مشتمل باشد بر حمد و ثنای خدای تعالی و صلوات
بر پیغمبر و آل او و موعظه خواندن یک سوره کوتاه یا یک آیه تمام
الفایده پنجم آنکه خطیب در وقت خطبه خواندن ایستاده
باشد ششم آنکه وضو داشته باشد هفتم آنکه خطبه را به
پنج نفر از حاضران یا زیاده بشنواند هشتم آنکه در ما بین دو خطبه
لحظه‌ای بنشیند نهم آنکه هر گاه دو جماعت در دو جا نماز جمعه
بگذارند واجب است که میان ایشان یک فرسخ یا زیاده فاصله
بوده باشد پس اگر میان ایشان کمتر از یک فرسخ باشد و هر دو
یکبار شروع در نماز کرده باشند نماز هر دو باطل است و الا
نماز سابق صحیح است و نماز لاحق باطل اما پیشتر و پی [illegible]
سنت که تعلق بنماز جمعه دارد اول غسل جمعه کردن چنانکه
سابق اشاره مذکور شد دوم سر تراشیدن [illegible]
[illegible] سوم محاسن را شانه کردن چهارم ناخن گرفتن پنجم
شارب گرفتن ششم بهترین رخت پاکترین رخت خود را پوشیدن هفتم
خود را ببوی خوش معطر ساختن هشتم قبل از زوال بمسجد
بمسجد

و اذا بکر او ط[illegible] بموعظه بعض اجزای ترک کردن آن است و فقهای امامیه جمیعا [illegible] [illegible] انتظار الم نعلم صدر [illegible]



بمسجد رفتن نهم آنکه حاکم جماعتی را که در زندان محبوسند
رخصت دهد که بنماز جمعه حاضر شوند بعد از آن
اگر حبس کردن ایشان موافق شرع باشد ایشان را بزندان باز
گردانند دهم آنکه خطیب عادل باشد یازدهم آنکه فصیح و بلیغ باشد
دوازدهم آنکه در وقت خطبه خواندن بر شمشیر یا کمان یا عصا
تکیه کند سیزدهم چون بر منبر برآید سلام بر حاضران کند
چهاردهم آنکه بعد از سلام آنقدر بر منبر بنشیند که مؤذن
اذان بگوید بعد از آن شروع بخطبه نماید پانزدهم آنکه در
خطبه تطویل نکند شانزدهم آنکه حاضران در وقت خطبه
خواندن حرف نزنند هفدهم آنکه متوجه شنیدن شوند
و بعضی از مجتهدین این دو امر را واجب میدانند هیجدهم
آنکه پیشنماز در رکعت اول سوره جمعه بخواند و در رکعت
دوم سوره منافقین نوزدهم آنکه در رکعت اول قبل از رکوع
قنوت بخواند و در رکعت دوم بعد از رکوع چنانکه در بحث
قنوت مذکور شد بیستم آنکه جهر نماید در قرائت و قنوت و
رکوع و سجود و تسلیم و تشهد بیست و یکم نافله جمعه گذاردن قبل

ترک احتیاط در هیجدهم و نوزدهم و بیستم در جهر بقرائت نشاید صدر دام ظله

نماز جمعه و آن بیست رکعت است هر وقت از روز جمعه
که خواهد تواند کردن و افضل آنست که شش رکعت را بعد از
طلوع آفتاب باندک زمانی بکنند و شش رکعت را وقت بلند شدن
روز و شش رکعت قبل از زوال باندک زمانی و دو رکعت بعد
از زوال مقصد سیم در نماز عید یعنی عید رمضان و

فی صلوة العید

عید قربان و این نماز واجب است بجماعتی که نماز جمعه از
ایشان ساقط نیست و بر ایشان واجب است هر گاه که امام حاضر
باشد و در زمان غیبت سنت است بجماعتی که نماز جمعه از
ایشان ساقط است و افضل آنست که بجماعت کرده شود و آن دو
رکعت است بطریق نماز صبح و در رکعت اول پنج تکبیر قبل از رکوع گوید
و بعد از هر تکبیر قنوت کند و در رکعت دوم چهار تکبیر بهمان
طریق بجا آورد و آنچه باین نماز تعلق دارد بیست و یک امر است شانزده
سنت و پنج امر مکروه اما شانزده امر سنت اول نماز را [illegible]
نمودن وقت است و آن از طلوع آفتاب روز عید است تا زوال دوم
غسل کردن سیم خوشبوی معطر کردن چهارم پیاده یا برهنه ذکر
گویان بمصلی رفتن پنجم تکبیرات را بلند گفتن بطریقی که در نماز
جمعه



جمعه گذشت ششم نماز را بجماعت گزاردن هفتم خواندن
سوره سبح اسم در رکعت اول و سوره والشمس در رکعت دوم
هشتم بلند خواندن نماز نهم این دعا را در قنوت
خواندن اللهم انت اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود
والجبروت واهل العفو والرحمة واهل التقوی والمغفرة اسئلك
بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا ولمحمد صلی الله علیه
وآله ذخرا وشرفا وکرامة ومزیدا ان تصلی علی محمد وآل محمد وان
تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیه محمدا وآل محمد وان تخرجنی من
کل سوء اخرجت منه محمدا وآل محمد صلواتك علیه وعلیهم اجمعین
اللهم انی اسئلك خیر ما سئلك به عبادك الصالحون واعوذ
بك مما استعاذ منه عبادك المخلصون دهم آنکه نماز بر روی
زمین بی حایل واقع شود یازدهم بعد از نماز دو خطبه خواندن
بطریقی که در نماز جمعه گذشت دوازدهم آنکه اگر عید رمضان
باشد خطیب در اثنای خطبه احکام فطره و ادای آن را بیان کند و اگر عید
قربان باشد احکام قربانی را بیان نماید سیزدهم آنکه خطیب [illegible] آنکه خطبه
بخواند چهاردهم آنکه این نماز در صحرا واقع شود مگر در مکه معظمه پانزدهم

انکه در وقت برگشتن از مصلی آن راه دیگر برگردند اما آنچه
امر کرده مکروه است اول حرف زدن در اثناء خطبه دوم
سفر کردن بعد از طلوع فجر و قبل از نماز سیم سلاح بسته
بمصلی رفتن چهارم نافله گذاردن پیش از نماز و بعد
از نماز حتی تحیّت مسجد حضرت رسالت پنجم منبر مسجد را
بمصلی بیرون بردن و سنت است که اگر عید رمضان باشد قبل
از رفتن بمصلی چیزی خوردن و اگر عید قربان باشد بعد از برگشتن

فی صلوة الطواف

مقصد چهارم نماز طواف خانه کعبه و آنچه باآن متعلق
است چهار امر است دو امر واجب و دو امر سنت اما دو امر واجب
اول انکه اگر طواف واجب باشد این نماز را در پس مقام ابراهیم ع
گذارد و یا در یکی از دو جانب آن و اگر طواف سنت باشد در هر جا
از مسجد که خواهد گذارد دوم انکه نماز را بعد از طواف و
قبل از شروع در سعی گذارد اما دو امر سنت اول خواندن سوره
قل یا ایها الکافرون در رکعت اول و سوره توحید در رکعت
دوم دوم انکه بیفاصله نماز طواف کند

تا بعید از زیر مقام میگذارد اولی واجب مقامست صدر دام ظله

فی صلوة الآیات

مقصد پنجم در نماز
آیات یعنی کسوف و خسوف و زلزله و هر امر هائل که موجب خوف
باشد



باشد مثل بادهای سیاه و سرخ و مانند آنها و این نماز
دو رکعت است در هر رکعت از آن پنج رکوع واجب است باین طریق که چون
بعد از تکبیر احرام فاتحه و سوره بخواند برکوع رود و چون سر
از رکوع بردارد نوبت دیگر فاتحه و سوره بخواند و باز برکوع رود تا
پنج نوبت و بعد از سر برداشتن از رکوع پنجم دو سجده بجا آورد
و رکعت دوم را نیز باین طریق بگذارد و بعد از تشهد سلام دهد و
این نماز را باین صورت بجا آوردن افضل است و جایز است که در هر
رکعت بعد از فاتحه یک آیه از سوره بخواند و برکوع رود و چون سر
از رکوع بردارد از موضع قطع یک آیه دیگر یا زیاده بی فاتحه بخواند
و برکوع رود و همچنین تا رکوع پنجم سوره را تمام کند و اول وقت نماز
خسوف و کسوف ابتداء گرفتن آفتاب و ماه است و آخر وقت شروع
در انجلاست و سید مرتضی آخر وقت را اخر انجلا میدانند و اگر کسی
این نماز را ترک کند از روی عمد پس اگر تمام قرص آفتاب
یا ماه گرفته باشد قضا بر او واجب است و اگر بعضی گرفته باشد
قضا ندارد و بعضی از مجتهدین قضا را واجب میدانند خواه
تمام قرص گرفته باشد خواه بعضی و نماز زلزله در تمام عمر ادا است

چه عمدا چه سهوا قضا لازم است مطلقا با آنکه حکم کردن انها تا اشتباه تمام احتیاط در ترک قضا نکردن نیست قضا لازم علی الاقوی صدر دام ظله

و در باد سیاه و سرخ و امثال آن بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر
وقت نماز نگنجد نماز ساقط میشود و بعضی بر آنند که اگر وقت
گنجایش طهارت و یک رکعت داشته باشد نماز واجب است و الا
ساقط شود هشت امر سنت با این نماز متعلق است اول جهر نمودن
مصلی در قرائت خواه این نماز در روز واقع شود خواه در شب دوم
خواندن سورهای طوال مثل سوره انبیا و کهف هر گاه دانند
که وقت گنجایش آن دارد سیم الله اکبر گفتن بعد از سر برداشتن از رکوع
مگر رکوع پنجم و دهم که آنجا سمع الله لمن حمده بگوید چهارم قنوت
کردن بعد از رکوع پنجم و دهم پنجم آنکه این نماز را در مسجد بگذارد جائی
که سقف نداشته باشد ششم آنکه مقدار زمان هر یک از رکوع و سجود
و قنوت مساوی زمان قرائت باشد هفتم آنکه بجماعت بگذارند
خواه همه قرص گرفته باشد خواه بعضی و شیخ ابن بابویه بر آنست که
اگر همه قرص نگرفته باشد بجماعت گذاردن جایز نیست هشتم آنکه
اگر قبل از انجلا از نماز فارغ شود اعاده کند و سید مرتضی بر آنست که
اعاده نماز در اینصورة واجب است دیگر آنکه اگر وقت یکی از این نمازها
با وقت یکی از نمازهای یومیه جمع شود و وقت گنجایش هر دو داشته
باشد در

(۱) و احوط بیاورد و ادا انست صدر دام ظله

(۲) البته متابعت این بعض ننمایند صدر دام ظله

(۳) ظاهر اینست قنوت مستحب است پیش از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم والعالم صدر دام ظله



باشد در اینصورة مکلف مخیر است در تقدیم هر کدام که خواهد
و اگر وقت یکی مضیق است و وقت دیگری موسع تقدیم آنکه وقت
او مضیق است نماید و اگر وقت هر دو مضیق است واجب است
تقدیم نماز یومیه و همچنین اگر این نماز جمع شود با نماز میت
یا نماز طواف خانه کعبه یا نماز یومیه داخل شود جایز است
که این نماز را قطع کند اگر وقت نماز تنگ باشد و بنماز یومیه
داخل شود و چون سلام دهد این نماز را از آنجا که قطع کرده
باتمام رساند مقصد ششم در نماز میت و این واجب کفائی
است یعنی هر گاه یک شخص بگذارد از همه ساقط میشود و نماز
بر میت کردن وقتی واجب میشود که آن شخص مسلمان باشد یا
در حکم مسلمان مثل اطفال مسلمانان بشرط آنکه شش سال
تمام کرده باشد و اگر کمتر از شش سال باشد نماز بر او واجب
نیست بلکه سنت است و کیفیت این نماز آنست که مصلی بعد از نیت
تکبیر احرام بجا آورد و بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله پس تکبیر دوم
بجا آورده و بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد

فی صلوة المیت

(۱) احوط ترک آنست صدر دام ظله

وترحم على محمد وآل محمد كافضل ما صليت وباركت و
ترحمت على ابراهيم وآل ابراهيم انك حميد مجيد پس تكبير
سيم بجا آورده بگويد اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات و
المسلمين والمسلمات الاحياء منهم والاموات تابع بيننا
وبينهم بالخيرات انك مجيب الدعوات انك على كل شيء قدير پس
تكبير چهارم بجا آورده بگويد اگر ميت مؤمن باشد اللهم هذا
عبدك وابن عبدك وابن امتك نزل بك وانت خير منزول
به اللهم لا نعلم منه الا خيرا وانت اعلم به منا اللهم
ان كان محسنا فزد في احسانه وان كان مسيئا فتجاوز عنه و
احشره مع من كان يتولاه من الائمة الطاهرين و اگر ميت
مخالف و معاند باشد بجاى اين بگويد اللهم املأ جوفه
نارا وسلط عليه الحيات والعقارب و اگر ميت مستضعف باشد
يعنى مذهب حق را نداند و معاند نداشته باشد بعد از تكبير چهارم
بگويد اللهم اغفر للذين تابوا واتبعوا سبيلك وقهم عذاب الجحيم و اگر
اعتقاد ميت را مطلقا نداند بعد از تكبير چهارم بگويد اللهم هذه
النفس انت احييتها وانت امتها اللهم ولها ما تولت واحشرها

مع من



مع من احبت و اگر ميت طفل باشد بعد از تكبير چهارم بگويد اللهم
اجعله لابويه ولنا سلفا وفرطا واجرا و اگر زن مؤمنه باشد
بعد از تكبير چهارم بگويد اللهم هذه امتك وابنة عبدك وابنة
امتك نزلت بك وانت خير منزول بها اللهم انا لا نعلم منها الا خيرا
وانت اعلم بها منا اللهم ان كانت محسنة فزد في احسانها وان
كانت مسيئة فتجاوز عنها واحشرها مع من كانت تتولاه من الائمة
الطاهرين و آخر نماز ميت تكبير پنجم است و بآن ختم نماز ميشود تتمه
آنچه متعلق باين نماز دارد بعد از پنج تكبير و دعا نوزده امر است
چهار امر واجب و دوازده امر سنت و سه امر مكروه اما چهار امر واجب
اول آنكه در وقت نماز كردن سر ميت را بجانب دست راست مصلى
دارند پس اگر خلاف اين ظاهر شود اعاده نماز واجب است
دوم آنكه ميت را در آنوقت به پشت خوابانند و اگر خلاف ظاهر شود اعاده
نماز واجب است سيم آنكه گذاردن نماز بعد از غسل و تكفين باشد
چهارم آنكه مصلى از تابوت بسيار دور نباشد و بدانكه اخصر در اين
نماز مجزيست و كمتر از اين مجزى نيست الا آنكه بعد از نيت تكبير احرام
بگويد و بگويد اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله

و بعد از تکبیر دوم بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ و بعد از تکبیر
سیم بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ و بعد از تکبیر چهارم بگوید
اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذَا الْمَیِّتِ و بعد از تکبیر پنجم نماز را ختم کند اما آنچه در وی ده امر سنت
اول آنکه مصلی متطهر باشد دوم آنکه پیشنماز محاذی کمر میت بایستد
اگر میت مذکر باشد و محاذی سینه او ایستد اگر میت مؤنث باشد
سیم آنکه کفش از پا بیرون کند چهارم در تکبیر ایستادن بحیثی که
اگر بادی وزد دامن مصلی بتابوت رسد پنجم مصلی در هر یک از پنج
تکبیر دستها را نزدیک گوش برساند ششم آنکه این نماز را بجماعت کذا
رند هفتم آنکه اگر ماموم یکی باشد در پشت سر پیشنماز ایستد اما
در غیر این نماز سنت است که در جانب راست او ایستد هشتم آنکه در
صف آخر جماعت که ثواب از بیشتر است نهم نماز گذاردن بر طفلی
که کمتر از شش سال داشته باشد بشرط آنکه زنده از رحم بیرون آمده
باشد پس اگر مرده آمده باشد نماز بر او سنت نیست دهم آنکه نماز
میت را در مسجد نگذارند اگر عذری نباشد یازدهم آنکه مرد را جانب مصلی
گذارند و زن را جانب قبله اگر جمع شوند بنوعی که سینه زن محاذی
کمر مرد باشد و اگر طفلی که کمتر از شش سال داشته باشد با ایشان

جمع



جمع شود از زن مؤخر گذارند و بر همه یک نماز جایز است
و دعا جهت همه بطریقی که مذکور شد بجا آورد و اگر همه
مرده را یک دعا شامل سازد جایز است مثل آنکه گوید
اَللّٰهُمَّ ارْحَمْ هٰؤُلَاءِ الْأَمْوَاتِ دوازدهم آنکه چون از نماز
فارغ شود پیشنماز در مکان خود بایستد تا تابوت را بردارند اما
از سه امری که مکروه است اول نماز بر میت در مسجد گذارد
ن دوم فاتحه یا سوره در این نماز خواندن هرگاه تقیه نباشد
سیم سلام دادن در این نماز و این نماز را جنب و زن حائض
میتواند گذارد چنانچه در باب طهارت مذکور شد مقصد
هفتم در نمازی که بنذر واجب میشود یا بعهد یا بسوگند شرط
نمازی که بیکی از این سه امر واجب میشود آنست که کیفیت آن
مخالف کیفیت نمازهای متعارف شرع نباشد پس اگر
نذر کند که پنج رکعت نماز بیک سلام بگذارد یا دو رکعت بر
چهار رکوع از نذر باطل است اما اگر نذر کند که سه رکعت
بیک سلام یا یک رکعت بیک سلام گذارد در صحت این نذر
خلافست و اقرب صحت است و اگر نذر کند که نماز عید یا نماز

۱ در جواز خواندن فاتحه با سوره و سلام دادن تأمل است صدر [illegible]

۲ [illegible] معلوم نیست [illegible] صدر دام ظله

در غیر وقت عید و کسوف که آن را ادا به علم صحیح نشد و اگر شخصی نماز
واجب را مثل یکی از نمازهای یومیه نذر کند نذر او صحیح است
و وجوب این موکد میشود پس اگر بجا نیاورد کفاره بر او لازم است
و مقدار کفاره در باب نذر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
و چون کفاره دهد گناه مخالفت نذر تخفیف می یابد و اما
گناه ترک نماز بحال خود باقیست و بکفاره دادن تخفیف نمی یابد
و اگر شخصی نذر دو رکعت از نمازهای نافله کند بعضی از مجتهدین
را مذهب آنست که واجب است که در هر رکعت بعد از فاتحه سوره
بخواند هر چند در نافله سوره واجب نیست و اگر شخصی نذر کند که
هر روز دو رکعت نماز کند و یک روز عمدا ترک کند نذر او برطرف شود
و لازم نیست که دیگر بگذارد و کفاره نذر لازم است و اگر نذر کند که
بجماعت بجا آورد نذر او صحیح است اما اگر نذر کند که رکوع با تکبیر الاحرام بجا
آورد نذر باطل است **مقصد هشتم** در نمازهائی که باجاره واجب میشود
هرگاه در ذمه شخصی نماز واجب باشد واجب است که وصیت کند که شخصی
را باجاره بگیرد که نمازهایی که در ذمه او ست بگذارد و این وقتی است که
پس از ثلث باشد که اگر پس داد قضای نماز بعهده او است چنانکه
بعد از این

بلکه اقوی
صدر سره ظله

مطلقا معلوم نیست
بلکه تفصیل دارد
صدر سره ظله



بعد از این مذکور خواهد شد و بر پسر واجب است که
پدر را بر این مطلع کند و چون شخصی را بجهت قضای
میت باجاره گیرند اجاره را از ثلث متروکات او اخراج باید
و بعضی از مجتهدین بر آنند که وجه اجاره نماز را بطریق
وجه اجاره حج از اصل ترکه باید داد خواه میت وصیت کند
خواه نکند و شخصی را که بجهت قضای نماز میت باجاره
میگیرند میباید که مسایل ضروری نماز را بداند و عادل باشد
و عاجز از بعضی افعال نماز مثل قیام و غیر آن نباشد و واجب
نیست که بعد از وقوع اجاره علی الفور بان اشتغال نماید
یا اکثر اوقات بان مشغول شود بلکه همین قدر کافیست که بعضی
اوقات بجا آورد بحیثیتی که بحسب عرف گویند بان اشتغال
دارد و کاهلی نمیکند و جایز است که دو شخص را یا زیاده بجهت
نماز یک شخص اجاره گیرند اما وقت نماز هر یک از آن
جماعت میباید که معین باشد تا یکی در الوقت بقضای نماز
میت اشتغال نماید و نماز او بی ترتیب قضا شود و چون
مر شخص را بجهت قضای نماز زید باجاره دهد مخیر است میان

واحوط بودن
این است که
بعضی از مجتهدین
فرموده اند
صدر سره ظله

جهر و اخفات و همچنین اگر زن خود را جهت قضای نماز
مرد بلجاره دهد بشرط آنکه نامحرم آواز او را نشنود بتفصیلی که
قبل ازین مذکور شد **مقصد نهم** در نمازی که از پدر فوت شده
باشد بر پسر واجب است که او بجا آورد بدانکه بر پسر واجب است
که بعد از فوت پدر نمازی که از و فوت شده قضا کند بدو شرط
شرط اول آنکه میت را پسری بزرگتر از و نباشد که اگر بزرگتر باشد
بر پسر کوچک واجب نیست اما اگر دو پسر یا زیاده داشته باشد
که همه در سن برابر باشند واجب است که نماز پدر را بالسویه
قضا کنند و اگر یک نماز باقی ماند مثل آنکه چهار پسر از و بماند
و پنج نماز از و فوت شده باشد در اینصورت قضای آن یک نماز
بر ایشان واجب کفائیست یعنی هر کدام که بجا آورد از دیگران ساقط
میشود **شرط دوم** آنکه پدر وصیت نکرده باشد که شخصی را غیر پسر
بزرگتر بنماز استیجار کنند که اگر وصیت کرده باشد در اینصورت قضاء
نماز بر پسر بزرگتر نیست و بعضی از مجتهدین شرط ثالث کرده اند
و آن آنست که آن نماز بواسطه بیماری یا عذری از پدر فوت شده
باشد پس اگر عمداً بی عذری از و فوت شده باشد قضای آن بر پسر

لازم نیست

در جهر و اخفات و امثال آن ظاهر آن است که احتیاط ملاحظه نگهبانی خود را نماید صدر [illegible]

نوزنکم از [illegible] فوت شده نیز بر پسر بزرگتر بجای آورد و هو الاحوط صدر [illegible]



لازم نیست و بعضی دیگر شرط رابع کرده اند و آن آنست که پسر
بزرگتر در وقت فوت پدر بالغ و عاقل باشد که اگر طفل یا مجنون
باشد قضای نماز پدر را بعد از بلوغ و عقل بر او واجب نباشد
**مطلب دوم** در نمازهای سنتی و انواع آن بسیار است و در بعضی
کتاب از آنجمله بیست و چهار نماز مذکور میشود چنانچه
قبل ازین گفته شد اما نوافل یومیه ست که هر شبانه روزی
گذارده آن سنت است و آن سی و چهار رکعت است هشت
رکعت نافله ظهر است مقدم بر ظهر و هشت رکعت نافله عصر است
مقدم بر عصر و چهار رکعت نافله مغرب بعد از مغرب و دو رکعت
نشسته که یک رکعت حساب است و آنرا وتیره گویند نافله خفتن است
بعد از خفتن و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت نماز شفع
و یک رکعت نماز وتر و دو رکعت نافله نماز صبح است و اول وقت
نافله ظهر زوال آفتاب است و آخر وقت آن وقتیست که شاخص
بمقدار دو قدم برسد و مراد از قدم هفت یک شاخص است
و اول وقت نافله عصر فارغ شدن از نماز ظهر است که در اول
وقت گذارده شود و آخر آن وقتیست که سایه شاخص بمقدار

سقوط بر دو صفت معلوم نیست پس اگر بعد تا مدتی بزرگ ترک نماز [illegible] صدر [illegible]

چهار آن قدم برسد و اول وقت نافله مغرب فارغ شدن از نماز
شام است که در اول وقت گذارده شود و آخرش برطرف شدن سرخی
است که در جانب مغرب بهم میرسد و اول وقت نافله خفتن فارغ
شدن از نماز خفتن که در اول وقت گذارده شود و آخرش نصف
شب است و وقت نماز شب از نصف شب است تا طلوع فجر دوم و هر چند
بفجر نزدیکتر باشد افضل است و اگر بعد از گذاردن چهار رکعت فجر
دوم طلوع کند چهار رکعت باقی را مخفف بگذارد و اگر بعد از گذاردن کمتر
از چهار رکعت طالع شود قطع کند و بنماز صبح مشغول شود و جایز
است که نماز شب را در اول شب بگذارد هر گاه ترسد که در نصف
باقی شب بیدار نشود و وقت نماز شفع و وتر بعد از فراغ از نماز شب
و افضل آنست که شفع و وتر ما بین فجر اول و فجر ثانی بجا آورند
و وقت نافله صبح بعد از فارغ شدن از شفع و وتر است و وقت آن
میکشد تا پیدا شدن سرخی مشرق و ادعیه و آداب نوافل بسیار است
و از اراده کتاب مفتاح الفلاح بتفصیل مذکور ساختیم و درین
کتاب آنچه اهم است مذکور میسازیم بدانکه چون زوال آفتاب
محقق شود یعنی وقت ظهر داخل شود باید که ابتدا نماید که حضرت امام

محمد باقر

بلکه سه رکعت شفع
و وتر را نیز
[illegible] مد ظله

۲
یا بنماز صبح مشغول
شود [illegible]
[illegible] صدر
مد ظله

۳
لکن شفع و وتر را
بعد از فجر اول
بجا آورده [illegible]
نماز در وقت [illegible]
نافله صبح بعد از فجر اول
صدر مد ظله



محمد باقر ع تعلیم محمد ابن مسلم کرده و فرموده که محافظت کن بر آن
چنانچه محافظت میکنی بر چشمان خود بخوانند و آن دعا اینست
سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ
وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ
تَكْبِيرًا بعد از آن وضو سازد و شروع در نافله ظهر کند و در رکعت اول
تکبیرات سبعه افتتاحیه را با ادعیه آن بطریقی که در تفصیل
تکبیر احرام مذکور شد بجا آورد و بعد از فاتحه سوره قل هو الله
بخواند و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون پس سلام دهد
و بعد از سلام سه تکبیر بگوید و تسبیح فاطمه زهرا ع بجا آورد و این
دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّي ضَعِيفٌ فَقَوِّ فِي رِضَاكَ ضَعْفِي وَخُذْ اِلَى
الْخَيْرِ بِنَاصِيَتِي وَاجْعَلِ الْاِيمَانَ مُنْتَهٰى رِضَايَ وَبَارِكْ لِي فِيمَا قَسَمْتَ
لِي وَبَلِّغْنِي بِرَحْمَتِكَ كُلَّ الَّذِي اَرْجُو مِنْكَ وَاجْعَلْ لِي وُدًّا وَسُرُورًا لِلْمُؤْمِنِينَ
وَعَهْدًا عِنْدَكَ پس دو رکعت دیگر نافله ظهر را بگذارد بطریقی که مذکور
شد سوای تکبیر افتتاحیه و ادعیه آن پس دو رکعت دیگر
را بان طریق بگذارد و بعد از هر دو رکعت از این شش رکعت آنچه میسر
باشد از تعقیب بخواند و بعد از آن اذان ظهر بگوید و بعد از آن دو رکعت

دیگر نافله ظهر را بجا آورد و بعد از فارغ شدن از نماز ظهر
و متعلقات آن شروع کند در نافله عصر و در هر رکعت بعد
از فاتحه هر سوره که خواهد بخواند و چون از دو رکعت اول فارغ
شود باید که بخواند اللهم انت الله لا اله الا انت الحی القیوم العلی
العظیم الحلیم الکریم الخالق الرازق المحیی الممیت البدیء البدیع لک الحمد
ولک المن ولک الکرم ولک الجود ولک الامر وحدک لا شریک لک یا الله یا واحد
یا احد یا صمد یا من لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد ولم یتخذ صاحبة
ولا ولدا صل علی محمد و آل محمد پس حاجت خود را بخواهد
و بعد از آن دو رکعت دیگر نافله عصر را بگذارد بطریق دو رکعت اول پس
باید که بخواند اللهم رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن
و ما بینهن و ما تحتهن و ما فوقهن و رب العرش العظیم و رب جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و رب السبع المثانی والقرآن العظیم و رب محمد خاتم النبیین
صلی الله علیه و آله و اسئلک باسمک الاعظم الذی به تقوم السموات
و الارض و به تحیی الموتی و ترزق الاحیاء و تفرق بین الجمع و تجمع بین المتفرق
و به احصیت عدد الآجال و وزن الجبال و کیل البحار و اسئلک یا من هو
کذلک ان تصلی علی محمد و آل محمد پس حاجت خود را بخواهد و دو رکعت
بگذارد



بگذارد بان طریق و بعد از آن باید که بخواند اللهم انی ادعوک
بما دعاک به عبدک یونس اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر
علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من
الظالمین فاستجبت له و نجیته من الغم و کذلک ننجی المؤمنین فانه
دعاک و هو عبدک و انا ادعوک و انا عبدک و سئلک و هو
عبدک و انا اسئلک و انا عبدک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان
تستجیب لی کما استجبت له و ادعوک بما دعاک به عبدک ایوب اذ
مسه الضر فدعاک انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین فاستجبت له
و کشفت ما به من ضر و آتیته اهله و مثلهم معهم فانه دعاک و هو
عبدک و انا ادعوک و انا عبدک و سئلک و هو عبدک و انا اسئلک
و انا عبدک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفرج عنی کما فرجت
عنه و ان تستجیب لی کما استجبت له و ادعوک بما دعاک به عبدک
یوسف اذ فرقت بینه و بین اهله و اذ هو فی السجن فانه دعاک و هو
عبدک و انا ادعوک و انا عبدک و سئلک و هو عبدک و انا اسئلک و انا
عبدک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفرج عنی کما فرجت عنه
و ان تستجیب لی کما استجبت له فصل علی محمد و آل محمد پس حاجت خود را

بخواند و بعد از آن دو رکعت دیگر نافله عصر بگذارد و این دعا
بخواند یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة و
لم یهتک الستر یا کریم الصفح یا عظیم المن یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة
یا باسط الیدین بالرحمة یا سامع کل نجوی و یا منتهی کل شکوی یا مبتدئ
بالنعم قبل استحقاقها یا ربّاه یا ربّاه یا ربّاه یا سیّداه یا سیّداه یا سیّداه
یا غایة رغبتاه یا ذا الجلال و الاکرام اسئلک بحق محمد و علی و فاطمة
و الحسن و الحسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و تقی و علی و الحسن و محمد
صاحب الزمان سلام الله علیهم اجمعین ان تصلی علی محمد و آل محمد
و ان تکشف کربی و تغفر ذنبی و تنفس همی و تفرج غمی و تصلح شأنی فی
دینی و دنیای و آخرتی و ان تدخلنی الجنة و لا تشوه خلقی بالنار
و لا تفعل بی ما انا اهله برحمتک یا ارحم الراحمین پس اذان و اقامت بگوید
از برای نماز عصر و بعد از آنکه گذارد نماز عصر تعقیب بجا آورد و بعد
از آن استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم
ذو الجلال و الاکرام و اسئله ان یتوب علی توبة عبد ذلیل خاضع فقیر
بائس مسکین مستجیر لا یملک لنفسه ضرا و لا نفعا و لا موتا و لا حیوة و لا
نشورا اللهم انی اعوذ بک من نفس لا تشبع و من قلب لا یخشع و من علم

لا ینفع



لا ینفع و من صلوة لا ترفع و من دعاء لا یسمع اللهم انی اسئلک الیسر
بعد العسر و الفرج بعد الکرب و الرخاء بعد الشدة اللهم ما بنا من نعمة
فمنک وحدک لا شریک لک لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک و سنت
است که بعد از عصر هفتاد نوبت استغفار کند و سوره انا انزلناه
ده نوبت بخواند بعد از آن دو سجده شکر بجا آورد بطریقی که قبل از این
مذکور شد و باید که آخر دعاها که بعد از نماز عصر می‌خواند این دعا
باشد اللهم انی وجهت وجهی الیک و اقبلت بدعائی علیک راجیا
اجابتک طامعا فی مغفرتک طالبا ما اوجبت به علی نفسک مستنجزا وعدک
اذ تقول ادعونی استجب لکم فصل علی محمد و آل محمد و اقبل الی بو
جهک و ارحمنی و استجب دعائی یا اله العالمین **فصل** چون وقت
نماز مغرب داخل شود باید که بی تأخیر متوجه نماز مغرب شود بجهة
آنکه وقت آن مضیق است چنانکه قبل از این مذکور شد و بعد از آنکه نماز
مغرب را بگذارد و تعقیب را بطریقی که مذکور شد بجا آورد سه نوبت
بگوید الحمد لله الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره پس نافله
مغرب را بگذارد و از ائمه معصومین ع مبالغه و تأکید در گذاردن نافله
مغرب بسیار است چنانچه از حضرت امام جعفر صادق ع روایت آمده

که آنحضرت فرمود بحارث ابن مغیره که ترک مکن چهار رکعت
را بعد از نماز مغرب در سفر و حضر اگر چه گریخته باشی از لعل
و این‌ها در عقب تو باشند و مکروه است حرف زدن میان نماز
مغرب و نافله آن و همچنین مکروه است حرف زدن میان چهار
رکعت نافله مغرب و هرگاه وقت آن فوت شود قضا کند از همچو
سایر نمازهای واجبی و چون شروع کند در نافله مغرب تکبیرات
افتتاحیه را با ادعیه ثلثه بجا آورد و در رکعت اول بعد از
حمد سوره قل هو الله سه نوبت بخواند و در رکعت دوم انا انز
لناه یکبار و اگر خواهد در رکعت اول سوره قل یا ایها الکافرون
و در دوم قل هو الله بخواند و اگر در هر رکعت بالحمد اکتفا نماید
جایز است همچنانکه در سایر نوافل و باید که قرائت را در نافله مغرب
و در جمیع نوافل شب بلند بخواند و بعد از فارغ شدن از دو رکعت
اول این دعا بخواند اللّهمّ انّک ترى ولا ترى وانت بالمنظر الاعلى
وانّ الیک الرجعى والمنتهى وانّ لک الممات والمحیا وانّ لک الا
خرة والاولى اللّهمّ انّا نعوذ بک ان نذلّ ونخزى وان نأتی ما نهیت
عنه اللّهمّ انّی اسئلک ان تصلّی على محمّد وآل محمّد واسئلک الجنّة

برحمتک



برحمتک واستعیذ بک من النار بقدرتک واسئلک من الحور
العین بعزّتک واجعل اوسع رزقی عند کبر سنّی واحسن عملی عند
اقتراب اجلی واطل فی طاعتک وما یقرّب منک ویحظی عندک ویزلف
لدیک عمری واحسن فی جمیع احوالی واموری معونتی ولا تکلنی الى احد من
خلقک وتطوّل علیّ بقضاء جمیع حوائجی فی الدنیا والآخرة وابدأ بوا
لدیّ وولدی وجمیع اخوانی المؤمنین فی جمیع ما سئلتک لنفسی برحمتک
یا ارحم الراحمین پس شروع کند دو رکعت دیگر نافله را و در رکعت اول
از آن دو رکعت این چند آیه را از سوره حدید بخواند بسم الله الرحمن
الرحیم سبّح لله ما فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم له ملک
السموات والارض یحیی ویمیت وهو على کلّ شیء قدیر هو الاوّل
والآخر والظاهر والباطن وهو بکلّ شیء علیم هو الذی خلق
السموات والارض فی ستّة ایّام ثمّ استوى على العرش یعلم ما
یلج فی الارض وما یخرج منها وما ینزل من السماء وما یعرج
فیها وهو معکم اینما کنتم والله بما تعملون بصیر له ملک السموات
والارض والى الله ترجع الامور یولج اللیل فی النهار ویولج النهار
فی اللیل وهو علیم بذات الصدور و در رکعت دوم آخر سوره حشر را بخواند

لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعا متصدعا من خشية
الله وتلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون هو الله الذي
لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم هو الله الذي
لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر
سبحان الله عما يشركون هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء
الحسنى يسبح له ما في السموات والارض وهو العزيز الحكيم و در سجده آخر
این دو رکعت هفت نوبت بگوید اللهم انی اسئلک بوجهک الکریم
واسمک العظیم وملکک القدیم ان تصلی علی محمد وآل محمد وان
تغفر لی ذنبی العظیم انه لا یغفر الذنب العظیم الا العظیم پس دو سجده
شکر بجا آورد بگوید انچه قبل ازین مذکور شد در سجده شکر و
اگر در هر یک شکرا شکرا بگوید کافیست بعد از ان دو رکعت نماز غفیله
بجا آورد وکیفیت ان مذکور خواهد شد و چون سرخی از جانب مغرب
برطرف شود از برای نماز خفتن اذان و اقامت بگوید و انچه پیش
از اقامت و بعد از اقامت بجا آورد چون از نماز خفتن فارغ
شود تعقیب بجا آورد و این دعا بخواند اللهم بحق محمد وآل محمد
صل علی محمد وآل محمد ولا تؤمنا مکرک ولا تنسنا ذکرک ولا تکشف عنا

ستره

[illegible] رکعت نماز غفیله را از نماز مغرب قرار داده [illegible]



سترک ولا تحرمنا فضلک ولا تحل علینا غضبک ولا تباعدنا
من جوارک ولا تنقصنا من رحمتک ولا تنزع عنا برکاتک ولا
تمنعنا عافیتک واصلح لنا ما اعطیتنا وزدنا من فضلک المبارک
الطیب الحسن الجمیل ولا تغیر ما بنا من نعمتک ولا تؤیسنا من روحک
ولا تهنا بعد کرامتک ولا تضلنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من
لدنک رحمة انک انت الوهاب پس هر یک از فاتحه و قل هو الله
و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس ده نوبت بخواند و ده نوبت
بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و ده نوبت
بگوید اللهم صل علی محمد وآل محمد و بعد از ان این دعا بخواند
اللهم افتح لی ابواب رحمتک واسبغ علی من حلال رزقک ومتعنی با
العافیة ما ابقیتنی فی سمعی وبصری وجمیع جوارحی اللهم ما بنا من
نعمة فمنک لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک یا ارحم الراحمین پس
دو سجده شکر بجا آورد بعد از ان دو رکعت وتیره را نشسته بگذارد روایتی

نیز جایز است و هفت تکبیر افتتاحیه با ادعیه ثلثه بجا آورد و در رکعت
اول بعد از فاتحه سوره تبارک یا سوره واقعه بخواند و در رکعت
دوم بعد از فاتحه سوره توحید و بعد از فراغ سلام حاجت خود را بخواهد

فصل در بیان نماز آداب شب چون بنده مؤمن از خواب
بیدار شود اول چیزی که باید بکند آنست که سجده کند پس
بگوید در سجود یا بعد از سر برداشتن از سجود الحمد لله الذی احیانی
بعد ما اماتنی و الیه النشور الحمد لله الذی ردّ علیّ روحی لاحمده
و اعبده پس چون خواهد که شروع بنماز شب کند ابتدا
بخواند اللهم انی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة و آله و
اقدّمهم بین یدی حوائجی فاجعلنی بهم وجیها فی الدنیا
و الآخرة و من المقربین اللهم ارحمنی بهم و لا تعذبنی بهم و اهدنی
بهم و لا تضلنی بهم و ارزقنی بهم و لا تحرمنی بهم و اقض لی حوائجی
فی الدنیا و الآخرة انک علی کل شیء قدیر و بکل شیء علیم پس افتتاح
کند رکعت اول را از نماز شب بتکبیرات افتتاحیه با ادعیه
ثلثه و افضل آنست که در رکعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله
احد سی نوبت بخواند و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در شش
رکعت دیگر از نماز شب سورهای دراز مثل سوره انبیا و کهف و
یس و اگر وقت تنگ شود از سورهای دراز کافیست خواندن حمد
و قل هو الله در هر رکعت و جایز است که اختصار بحمد تنها کند همچو سایر

نوافل



نوافل و بدانکه اتفاق کرده اند علمای ما قدس الله ارواحهم بر اینکه
قنوت همچنانکه سنت است در نمازهای واجبی سنت در هر دو رکعت
از نوافل مگر در رکعت دوم شفع که در او قنوت سنت نیست بلکه قنوت در
رکعت سیم است که از او وتر گویند چنانکه عنقریب مذکور میشود و کافی است
در قنوت اگر بگوید اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا فی
الدنیا و الآخرة انک علی کل شیء قدیر و سنت است بلند خواندن
قنوت اگر چه در نوافل روز باشد و همچنین تطویل قنوت اگر چه در نماز شب
باشد که وقت انس وسیع است و از قنوتهای مختصره که سزاوار است
که در نماز واجب و سنت خوانده شود این دعاست الهی کیف ادعوک
و قد عصیتک و کیف لا ادعوک و قد عرفت حبک فی قلبی و ان کنت
عاصیا مددت الیک یدا بالذنوب مملوة و عینا بالرجاء ممدودة مولای
انت عظیم العظماء و انا اسیر الاسراء انا الاسیر بذنبی المرتهن بجرمی
الهی لئن طالبتنی بذنبی لاطالبنک بکرمک و لئن طالبتنی بجریرتی لاطالبنک
بعفوک و لئن امرت بی الی النار لاخبرن اهلها انی کنت
اقول لا اله الا الله محمد رسول الله اللهم ان الطاعة تسرک و
ان المعصیة لا تضرک فهب لی ما یسرک و اغفر لی ما لا یضرک یا ارحم
الراحمین

وسنت ست که میانه هر دو رکعت از هشت رکعت نماز
شب این دعا بخواند اللهم انی اسئلک ولم یسئل مثلک انت موضع
مسئلة السائلین ومنتهی رغبة الراغبین ادعوک ولم یدع مثلک وارغب
الیک ولم یرغب الی مثلک وانت مجیب دعوة المضطرین وارحم الراحمین
اسئلک بافضل المسائل وانجحها واعظمها یا الله یا رحمن یا رحیم
باسمائک الحسنی وامثالک العلیا ونعمک التی لا تحصی وباکرم اسمائک علیک
واحبها الیک واقربها منک وسیلة واشرفها عندک منزلة و
اجزلها لدیک ثوابا واسرعها فی الامور اجابة وباسمک المکنون
الاکبر الاعز الاجل الاعظم الاکرم الذی تحبه وتهویه وترضی به
عمن دعاک فاستجبت له دعاءه وحق علیک ان لا ترد سائلک و
بکل اسم هو لک فی التوریة والانجیل والزبور والفرقان العظیم
وبکل اسم دعاک به حملة عرشک وملائکتک وانبیاؤک ورسلک
واهل طاعتک من خلقک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تعجل
فرج ولیک وابن ولیک وتعجل خزی اعدائه بعد ازان حاجت
خود را بخواهد و تسبیح فاطمه زهرا ع را بجا آورد و بعد ازان دو سجده
شکر کند و در یکی ازان دو سجده این دعا را که منسوبست بحضرت امام زین
العابدین

وتستجیب



العابدین بخواند الهی وعزتک وجلالک وعظمتک لو انی منذ
بدعت فطرتی من اول الدهر عبدتک دوام خلود ربوبیتک بکل شعرة
فی کل طرفة عین سرمد الابد بحمد الخلائق وشکرهم اجمعین لکنت
مقصرا فی بلوغ اداء شکر اخفی نعمة من نعمک علی ولو انی کربت معادن
حدید الدنیا بانیابی وحرثت ارضها باشفار عینی وبکیت من خشیتک
مثل بحور السموات والارضین دما وصدیدا لکان ذلک قلیلا فی
کثیر ما یجب من حقک علی ولو انک الهی عذبتنی بعد ذلک بعذاب الخلائق
اجمعین وعظمت للنار خلقی وجسمی وملأت طبقات جهنم منی حتی لا
یکون فی النار معذب غیری ولا یکون لجهنم حطب سوای لکان
ذلک بعدلک علی قلیلا فی کثیر ما استوجبته من عقوبتک پس ده نوبت
بگوید یا الله و اینها بخواند صل علی محمد وآل محمد وارحمنی وثبتنی
علی دینک ودین نبیک ولا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی وهب لی من لدنک
رحمة انک انت الوهاب وبعد از فارغ شدن از هشت رکعت

نماز شب و ادعیه آن شروع کند در رکعت شفع و آن دو رکعت ست
و یک رکعت وتر و افضل اوقات آن ما بین فجر اول و دوم ست و در هر رکعتی
از دو رکعت شفع بعد از حمد سوره توحید بخواند و اگر خواهد در رکعت

اول قل اعوذ برب الفلق ودوم قل اعوذ برب الناس بخواند
وبعد از سلام این دعا بخواند الهی تعرض لك فی هذه
اللیل المتعرضون وقصدك فیه القاصدون وامل فضلك و
معروفك الطالبون ولك فی هذه اللیل نفحات وجوائز وعطایا
ومواهب تمن بها علی من تشاء من عبادك وتمنعها من لم تسبق له
العنایة منك وها انا ذا عبدك الفقیر الیك المؤمل فضلك ومعروفك
فان كنت یا مولای تفضلت فی هذه اللیلة علی احد من خلقك
وعدت علیه بعائدة من عطفك فصل علی محمد وآله الطیبین
الطاهرین الخیرین الفاضلین وجد علی بطولك ومعروفك یا
رب العالمین وصلی الله علی خاتم النبیین وآله الطاهرین الذین
اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا ان الله حمید مجید
اللهم انی ادعوك كما امرت فاستجب لی كما وعدت انك لا تخلف
المیعاد پس از آن استغفار نماید [illegible] افتتاح کند بتکبیرات سبعه
و ادعیه آن را بخواند در اول و بعد از حمد سوره ... و
تسبیح ... قنوت کند ... بگوید و بگوید
باید لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان
الله



الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن
وهو رب العرش العظیم اللهم انت الله نور السموات و
الارض وانت الله زین السموات والارض وانت الله جمال
السموات والارض وانت الله عماد السموات والارض وانت
الله قوام السموات والارض وانت الله صریخ المستصرخین وانت
الله غیاث المستغیثین وانت الله المفرج عن المكروبین وانت الله
المروح عن المغمومین وانت الله مجیب دعوة المضطرین وانت
الله اله العالمین وانت الله الرحمن الرحیم وانت الله كاشف
السوء وانت الله بك تنزل كل حاجة یا الله لیس یرد غضبك الا
حلمك ولا ینجی من عقابك الا رحمتك ولا ینجی منك الا التضرع الیك
فهب لی من لدنك یا الهی رحمة تغنینی بها عن رحمة من سواك بالقدرة
التی بها احییت جمیع ما فی البلاد وبها تنشر میت العباد ولا تهلكنی غما
حتی تغفر لی وترحمنی وتعرفنی الاستجابة فی دعائی واذقنی طعم العافیة
الی منتهی اجلی واقلنی عثرتی ولا تشمت بی عدوی ولا تمكنه من رقبتی
اللهم ان رفعتنی فمن ذا الذی یضعنی وان وضعتنی فمن ذا الذی یرفعنی
وان اهلكتنی فمن ذا الذی یحول بینك وبینی او یتعرض لك فی شیء من

امري وقد علمت ان ليس في حكمك ظلم ولا في نقمتك عجلة وانما يعجل من يخاف الفوت وانما يحتاج الى الظلم الضعيف وقد تعاليت عن ذلك يا الهي فلا تجعلني للبلاء غرضا ولا لنقمتك نصبا ومهلني ونفسني واقلني عثرتي ولا تتبعني ببلاء على اثر بلاء فقد ترى ضعفي وقلة حيلتي استجير بك الليلة فاجرني واستجير بك من النار فاجرني واسألك الجنة فلا تحرمني پس بخواند در قنوت هر دعا که خواهد و هفتاد نوبت استغفار کند باین طریق که استغفر الله واتوب اليه بعد از آن دعا کند از برای چهل تن مؤمن باین طریق که اللهم اغفر لفلان و فلان و نام ایشان را ذکر کند تا آخر و اگر صد نوبت استغفار کند افضل است و ثواب آن بیشتر پس اگر هفت بار بگوید استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم لجميع ظلمي وجرمي واسرافي على نفسي واتوب اليه پس بگوید رب اسأت وظلمت نفسي وبئس ما صنعت وهذه يداي يا رب جزاء بما كسبت وهذه رقبتي خاضعة لما اتيت وها انا ذا بين يديك فخذ لنفسك من نفسي الرضا حتى ترضى لك العتبى لا اعود پس سیصد نوبت بگوید العفو العفو پس بگوید رب اغفر لي وارحمني وتب علي انك انت التواب الرحيم و بدانکه قنوت در نماز وتر در رکعت سیم است پیش از رکوع و رکعت دوم شفع قنوت بخواند و اگر وقت تنگ باشد از تطویل قنوت احتراز کند



کند بر آنچه وقت وسعت داشته باشد و بعد از سلام تسبیح فاطمه زهرا را بجا آورد و بعد از آن سجده کند و این دعا بخواند اللهم صل على محمد وآله وارحم ذلي بين يديك وتضرعي اليك ووحشتي من الناس وانسي بك يا كريم يا كائنا قبل كل شيء ويا مكون كل شيء ويا كائنا بعد كل شيء لا تفضحني فانك بي عالم ولا تعذبني فانك علي قادر اللهم اني اعوذ بك من كرب الموت ومن سوء المرجع في القبور ومن الندامة يوم القيامة اسألك عيشة هنيئة وميتة سوية ومنقلبا كريما غير مخز ولا فاضح اللهم ان مغفرتك اوسع من ذنوبي ورحمتك ارجى عندي من عملي فصل على محمد وآل محمد واغفر لي يا حيا لا يموت و بعد از نماز وتر و این متعلق است بآن از ادعیه و آداب دو رکعت نافله صبح را بگذارد در رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون بخواند در رکعت دوم بعد از حمد سوره قل هو الله احد و چون سلام دهد بر پهلوی راست بخوابد رو بقبله و جانب راست رو را بر دست راست بگذارد و این دعا بخواند استمسكت بالعروة الوثقى التي لا انفصام لها واعتصمت بحبل الله المتين ونعوذ بالله من

شر الفسقة من العرب والعجم وشر فسقة الجن والانس ربي الله
ربي الله ربي الله آمنت بالله توكلت على الله لا حول ولا
قوة الا بالله ومن يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره
قد جعل الله لكل شيء قدرا حسبي الله ونعم الوكيل اللهم من احوج
له حاجة الى مخلوق فان حاجتي دعني البلاء مطلعا لا شريك لك
لك الحمد الحمد لله رب الصباح الحمد لله خالق الاصباح الحمد لله
قاسم الارزاق الحمد لله جاعل الليل سكنا والشمس والقمر حسبانا ذلك
تقدير العزيز العليم اللهم صل على محمد وآل محمد اجعل في قلبي نورا وفي
بصري نورا وعلى لساني نورا وعن بين يدي نورا ومن خلفي نورا وعن يميني
نورا وعن شمالي نورا ومن فوقي نورا ومن تحتي نورا واعظم لي النور واجعل
لي نورا امشي به في الناس ولا تحرمني نورك يوم القيامة پس بخواند آية
الكرسي را وقل اعوذ برب الناس وقل اعوذ برب الفلق پس آيه از آخر سوره
عمران ان في خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار
لآيات لاولي الالباب الذين يذكرون الله قياما وقعودا وعلى
جنوبهم ويتفكرون في خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا
باطلا سبحانك فقنا عذاب النار ربنا انك من تدخل النار فقد اخزيته
وما



وما للظالمين من انصار ربنا اننا سمعنا مناديا ينادي للايمان
ان آمنوا بربكم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وكفر عنا
سيئاتنا وتوفنا مع الابرار ربنا وآتنا ما وعدتنا على رسلك ولا
تخزنا يوم القيامة انك لا تخلف الميعاد پس تسبيح فاطمه زهرا را
بجا آورد بعد از آن صد نوبت بگويد سبحان ربي العظيم وبحمده
استغفر الله ربي واتوب اليه پس بعد از آن هفت نوبت بگويد بسم
الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
پس دو سجده شكر بجا آورد بطريقي كه قبل از اين مذكور شد و اين دعا
را بخواند اللهم رب الفجر وليال العشر والشفع والوتر والليل
اذا يسر ورب كل شيء واله كل شيء وخالق كل شيء ومليك كل شيء
صل على محمد وآل محمد وافعل بي وبفلان ما انت اهله و
لا تفعل بنا ما نحن اهله فانك اهل التقوى واهل المغفرة

دويم از نمازهاى سنتى نمازيست كه بحضرت رسالت پناه منسوب است

وان دو ركعت است در هر ركعت فاتحه يكبار و انا انزلناه پانزده
نوبت بخواند و در ركوع نيز پانزده بار انا انزلناه بخواند و همچنين در هر
سر برداشتن از ركوع و در هر سجود و در هر سر برداشتن از سجود

نمازی که بحضرت امیر المؤمنین ع منسوبست و آن چهار رکعت
است هر رکعتی فاتحه یکبار و قل هو الله پنجاه بار چهارم نمازی
که بحضرت فاطمه ع منسوبست و آن دو رکعت است در رکعت اول فاتحه
یکبار و انا انزلناه صد بار و در رکعت دوم فاتحه یکبار و قل هو
الله صد بار پنجم نمازی که بحضرت جعفر طیار سلام الله علیه
منسوبست و آن چهار رکعت است در رکعت اول بعد از فاتحه اذا زلزلت
بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه والعادیات و در رکعت سیم
بعد از فاتحه اذا جاء نصر الله و در رکعت چهارم بعد از فاتحه قل هو
الله و قبل از رکوع سُبْحانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَر
پانزده نوبت بخواند و در هر رکوع ده بار و در هر سر برداشتن از رکوع ده بار
بطریق مذکور و در هر سجود ده بار و در هر سر برداشتن
از سجود ده بار تسبیح مذکور در این نماز سیصد نوبت گفته میشود و این نماز را اگر
هر شب گذارند ثواب عظیم دارد و اگر میسر نشود هر هفته یکنوبت و الا هر ماه
یکبار و اگر شخصی نوافل یومیه را باین طریق گذارد ثواب هر دو را مییابد و بعضی
از مجتهدین را سنت که نماز واجب یومیه را نیز باین طریق میتوان گذارد و مطلقا
ثواب هر دو را خواهد یافت و جایز است که در سه رکعت اول این نماز بجای آن
سه سوره

ذکر رکوع و سجود را پیش از تسبیح بگوید علی الاحوط حرره [illegible]



سه سوره قل هو الله احد بخواند و سنت است که چون از این
نماز فارغ شود این دعا بخواند سُبْحانَ مَنْ لَبِسَ الْعِزَّ وَالْوَقارَ
سُبْحانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَتَکَرَّمَ بِهِ سُبْحانَ مَنْ لا یَنْبَغِی التَّسْبیحُ
اِلّا لَهُ سُبْحانَ مَنْ اَحْصیٰ کُلَّ شَیْءٍ عِلْمُهُ سُبْحانَ ذِی الْمَنِّ وَالنِّعَمِ سُبْحانَ
ذِی الْقُدْرَةِ وَالْکَرَمِ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِمَعاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِکَ وَمُنْتَهَی
الرَّحْمَةِ مِنْ کِتابِکَ وَبِاسْمِکَ الْاَعْظَمِ وَکَلِماتِکَ التّامَّةِ الَّتی تَمَّتْ صِدْقاً
وَعَدْلاً اَنْ تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بعد از آن حاجت خود را بخواهد
ششم نماز اعرابی و آن ده رکعت است هر دو رکعت بیک سلام و وقت آن
چاشت روز جمعه است در رکعت اول بعد از فاتحه قل اعوذ برب الفلق
هفت نوبت بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الناس
هفت نوبت و چون سلام دهد آیة الکرسی هفت نوبت بخواند
بعد از آن هشت رکعت باقی را بگذارد در هر رکعت بعد از فاتحه سوره
اذا جاء یکنوبت و سوره قل هو الله بیست و پنج نوبت بخواند و چون
سلام دهد هفتاد نوبت بگوید سُبْحانَ اللّٰهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْکَریمِ
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم هفتم نماز طلب باران و آنرا
نماز استسقا گویند و گذاردن آن بجماعت افضل است و سنت است که

چون نماز چهار رکعتی سنتی معهود از شرع نیست پس ترک نماز اعرابی موافق با احتیاط است چنانچه گذشت حرره مد ظله العالی

امام در خطبهٔ روز جمعه مردم را امر کند بتوبه و باید که سه
روز بعد از روز جمعه روزه بدارند و روز سیم که روز دوشنبه
است بصحرا آیند اگر در مکه نباشند و در مکه ایشان را در مسجد
الحرام گذارند و سنت است که پا برهنه بخضوع و خشوع استغفار
کنان بصحرا آیند و مردان پیر و زنان پیر و اطفال را همه
پایان را با خود بیرون برند و اطفال را از مادران جدا سازند و
زنان جوان و مخالفان ملت را همراه نبرند و موذنها را
بگویند که پیش پیش بروند و بجای اذان در وقت اذان سه نوبت
الصلوة گوید و وقت ایشان وقت نماز عید است و آن دو رکعت است
بطریق نماز عید مگر دعای قنوت و قنوت ایشان اینست اَللّٰهُمَّ اسْقِ
عِبَادَكَ وَاِمَائَكَ وَبَهَائِمَكَ وَانْشُرْ رَحْمَتَكَ وَاَحْيِ بِلَادَكَ و چون
از نماز فارغ شوند پیشنماز بر منبر رود و رداء خود را بگرداند یعنی
آنچه بر دوش راست است بر دوش چپ اندازد و برعکس و دو خطبه
بخواند و چون از خطبه فارغ شود روبقبله کند و صد نوبت
الله اکبر بگوید و بعد از آن روبجانب راست کند و صد نوبت سبحان
الله بگوید و بعد از آن روبجانب چپ کند و صد نوبت لا اله الا الله
بگوید



بگوید و بعد از آن روبجانب حاضران کند و صد نوبت الحمد لله
بگوید و همه حاضران با او جمیع ذکرها را باواز بلند بگویند هشتم نماز
عید غدیر است و آن دو رکعت است در هر رکعت فاتحه یکنوبت و بعد از آن
ده بار از آیة الکرسی و انا انزلناه و قل هو الله را ده نوبت و اول وقت
آن قبل از زوال است بنیم ساعت و سنت است که بعد از نماز دعای
طویل که در مصباح مذکور است بخوانند و بعد از دعا حاجت خود را
بطلبد و خطبه ایشان قبل از نماز است بطریق نماز جمعه و زیارت
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در این روز سنت است و در
حدیث آمده که شهرت عید غدیر در آسمان بیش از زمین است
و ثواب تصدق یک درهم در این روز برابر ثواب تصدق هزار هزار درهم
است بر روزهای دیگر و غسل کردن و روزه داشتن و روزه داران را ضیافت
کردن در این روز ثواب عظیم دارد نهم نماز روز اول هر ماه است
و آن دو رکعت است در رکعت اول فاتحه یکبار و قل هو الله سی بار و در
رکعت دوم فاتحه یکبار و انا انزلناه سی بار بخوانند دهم نماز
نافلهٔ رمضان است و آن هزار رکعت است و کیفیت آن بدو طریق است
اول آنکه در شب اول تا شب بیستم هر شب بیست رکعت گذارد هشت رکعت

میان شام و خفتن و دوازده رکعت بعد از خفتن و در شب نوز
دهم صد رکعت افزاید و پانصد رکعت که باقی مانده در ده شب آخر
هر شبی سی رکعت گذارند هشت رکعت میان شام و خفتن و بیست
و دو رکعت بعد از خفتن و در شب بیست و یکم صد رکعت بیفزاید و
همچنین در شب بیست و سیم و طریق دوم آنکه در هر یک از شب نوزدهم و
بیست و یکم و بیست و سیم بصد رکعت اکتفا نماید و از هشتاد رکعت
که بماند چهل رکعت را در چهار روز جمعه بگذارد در هر روزی ده رکعت
چهار رکعت نماز امیر المؤمنین و چهار رکعت نماز جعفر طیار و دو
رکعت نماز فاطمه و اگر پنج جمعه در ماه رمضان اتفاق افتد مخیر
است اگر خواهد در یک جمعه هیچ نگذارد و اگر خواهد در جمعه پنجم
چند رکعت از چهل بگذارد و از چهل رکعت باقی بیست رکعت نماز
حضرت امیر المؤمنین در شب جمعه آخر بگذارد و بیست رکعت نماز حضرت
فاطمه در شب شنبه بگذارد که بعد از جمعه آخر است و اگر ماه رمضان
از سی کمتر باشد نماز شب سی ساقط است و قضای آن شرعی نیست
و هر چه غیر از آن گذارده شود قضای آن سنت است یازدهم نماز
روز مبعث حضرت رسالت پناه و آن بیست و هفتم ماه رجب است و این
نماز دوا



نماز دوازده رکعت است در هر وقت از آن روز که خواهد گذارد
در هر رکعت فاتحه یکبار و هر سوره که خواهد بخواند و
چون از نماز فارغ شود در آنجا که نشسته است چهار نوبت
بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اللّٰهُ اَکْبَرُ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ لَا حَوْلَ
وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ و بعد از آن چهار نوبت بگوید که اَللّٰهُ اَکْبَرُ
رَبِّی لَا اُشْرِکُ بِهٖ شَیْئًا بعد از آن حاجت خود را بخواهد دوا
زدهم نماز شب مبعث است و این نماز نیز دوازده رکعت است هر
وقت از شب که خواهد بگذارد و در هر رکعت او فاتحه یکبار و هر
یک از سوره ناس و سوره فلق و قل هو الله چهار نوبت بخواند
و چون از نماز فارغ شود در همان جا که نشسته است چهار
نوبت بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اللّٰهُ اَکْبَرُ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ لَا حَوْلَ
وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ سیزدهم نماز روز مباهله و آن بیست و چهارم
ذی حجه است و آن روز تصدق حضرت امیر المؤمنین علی است بخاتم و این
نماز مثل نماز عید غدیر است چهاردهم نماز زیارت حضرت
رسالت پناه و باقی ائمه معصومین و آن دو رکعت است بعد از زیارت
کردن و چون زیارت حضرت امیر المؤمنین کند دو رکعت نماز زیارت کند

بعد از آن زیارت حضرت آدم و حضرت نوح کند و دو رکعت نماز زیارت آدم و دو رکعت نماز زیارت حضرت نوح کند چون ایشان در اماکن مقدس مدفون اند و سنت است که نماز زیارت در بالای سر بگذارند و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شخصی از دور زیارت کند یعنی در شهر دیگر باشد اول دو رکعت نماز زیارت بکند بعد از آن زیارت کند

**پانزدهم** نماز رغائب و آن در شب اول ماه رجب باید گذارد بعد از آنکه پنجشنبه روزه داشته باشد و این دوازده رکعت است هر دو رکعت بیک سلام در هر رکعت الحمد یکبار و انا انزلناه سه بار و قل هو الله دوازده بار بخواند و چون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید صل علی محمد النبی الامی بعد از آن بسجده رود و هفتاد مرتبه بگوید سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة و الروح و چون سر از سجده بردارد هفتاد بار بگوید رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انک انت العلی العظیم باز بسجده رود و آنچه در سجده اول گفته بود همان طریق بگوید و بعد از آن حاجت خود را از خدا بطلبد

**شانزدهم** نماز شب نیمه ماه رجب است و آن سی رکعت است در هر رکعت فاتحه یکبار و قل هو الله یازده بار بخواند

**هفدهم** نماز شب نصف ماه شعبان



شعبان است و آن صد رکعت است در هر رکعت فاتحه یکبار و قل هو الله احد ده بار

**هجدهم** نماز شب عید رمضان است و آن ده رکعت است در رکعت اول فاتحه یکبار و قل هو الله هزار بار و در رکعت دوم فاتحه یکبار و قل هو الله یکبار

**نوزدهم** نماز ساعت غفلت و آن ساعت ما بین شام و خفتن است و این نماز را نماز غفیله گویند و آن دو رکعت است در رکعت اول بعد از فاتحه این آیه بخواند وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین و در رکعت دوم بعد از فاتحه این آیه بخواند وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین بعد از آن دست بردارد و این قنوت بخواند اللهم انی اسألک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد وان تفعل بی ما انت اهله ولا تفعل بی ما انا اهله اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی وتعلم حاجتی پس حاجت خود بطلبد

**بیستم** نماز سنتی که در وقت شروع در سفر بجا آورد و آن چهار رکعت است در هر

اوسط آنکه نماز غفیله دو از چهار رکعت نافله مغرب قرار دهند چنانکه کرد صدر دارم ظلم

یک فاتحه و سوره یکبار بخواند و چون از نماز فارغ شود
بگوید اللهم انی استودعک نفسی و اهلی و مالی و دینی و دنیای
و آخرتی و خواتیم عملی **بیت یکم** نماز تدبیر و آن ده رکعت است در
هر رکعت فاتحه و سوره که خواهد بخواند و این نماز را بعد از تدبیر
در امر تدبیر کند آنگاه چون از نماز فارغ شود دعای تدبیر را که در
صحیفه کامله مذکور است بخواند **بیت دوم** نماز هدیه میت
و آن دو رکعت است در رکعت اول فاتحه یکنوبت و آیة الکرسی یکنوبت
و در رکعت دوم فاتحه یکنوبت و انا انزلناه ده نوبت و چون سلام
دهد بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثواب هاتین الرکعتین
الی قبر فلان و بشنود نام میت ببرد و وقت این نماز شب اول دفن است **بیت
سیم** نماز روز عاشورا است و آن چهار رکعت است بدو سلام در
رکعت اول فاتحه یکبار و قل یا ایها الکافرون یکبار و در رکعت دوم
فاتحه یکبار و قل هو الله یکبار و در رکعت سیم فاتحه یکبار و
سوره احزاب یکبار و در رکعت چهارم فاتحه یکبار و سوره
منافقین یکبار و بعد از نماز زیارت حضرت امام حسین ع را بکند
**بیت چهارم** نماز روز غدیر است و آن چهار رکعت است بدو
سلام



سلام و در رکعت اول الحمد یکبار و انا انزلناه ده بار و در رکعت
دوم بعد از فاتحه ده نوبت قل یا ایها الکافرون و در رکعت سیم بعد
از فاتحه ده نوبت قل هو الله و در رکعت چهارم هر یک از سوره قل
اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را ده نوبت و بعد از سلام به
سجده رود و در سجده این دعا بخواند اللهم صل علی محمد و آل محمد
الاوصیاء المرضیین و علی جمیع انبیائک و رسلک بافضل صلواتک
و بارک علیهم بافضل برکاتک و صل علی ارواحهم و اجسادهم اللهم
بارک علی محمد و آل محمد و بارک لنا فی یومنا هذا الذی فضلته و کرمته
و شرفته و عظمت خطره اللهم بارک لی فیما اعطیتنی حتی
لا اشکر احدا غیرک و وسع علی فی رزقی یا ذا الجلال و الاکرام و وقت
این نماز بعد از فارغ شدن از ظهر و عصر و نافله آنست **مطلب سیم**
در بیان احکام خللی که در نماز واقع میشود و در آن سه مقصد است
**مقصد اول** در بیان خللی که موجب بطلان نماز است و در آن
بیست و سه امر است اول حدث کردن در اثنای نماز خواه از روی
عمد واقع شود خواه از روی سهو خواه از روی اختیار و خواه
اضطرار و خواه قبل از سر برداشتن از سجده آخر نماز خواه بعد از آن

شیخ ابن بابویه برآنست که اگر حدث در نماز بعد از سر برداشتن از
سجده آخر واقع شود نماز باطل نمیشود و واجب است که وضو بسازد و
نماز را باتمام رساند دوم عمدا پشت بقبله کردن بی ضرورة و اگر ضرورة
ضرورة باشد مثل جنگ که خصم رو بقبله باشد و وقت نماز تنگ باشد
نماز باطل نیست اما اگر پشت بقبله کردن از روی سهو باشد در اینصورة
شرط بطلان نماز آنست که وقت نماز باقی باشد که اگر بعد از خروج
وقت بخاطر رسد که پشت بقبله نماز کرده است نماز صحیح است چنانچه
در بحث قبله مذکور شد سیم انحراف از قبله بجانب یمین یا یسار
از روی عمد بی ضرورة اما اگر از روی سهو باشد وقتی است نماز باطل
است که وقت نماز باقی باشد چنانچه سابقا مذکور شد چهارم
هرگاه ظاهر شود که غسل یا وضو یا تیمم خللی داشته مثل اینکه ظاهر
شود که بعضی اعضا را نشسته یا مسح نکرده یا آب وضو یا غسل یا خاک تیمم مغصوب
بوده یا مشتبه بنجس یا خاک غصبی یا مشتبه بغصبی بوده و دانسته وضو یا
غسل یا تیمم کرده باشد اما اگر وقت وضو یا غسل یا تیمم عالم بغصب یا
اشتباه نباشد و بعد از نماز ظاهر شود که غصبی بوده یا مشتبه بغصبی در این
صورة نمازی که کرده صحیح است پنجم هرگاه نداند که یک رکعت کرده یا دو
رکعت

و اما قضای آنرا [illegible]
ترک نمیدید
صدر سره ظله



رکعت ششم شک در عدد رکعات نماز مغرب کردن هفتم رکنی از
ارکان خمسه که نیت و تکبیرة الاحرام و قیام و رکوع و سجود است
زیاده یا کم کردن اگرچه از سهو باشد هشتم فعل کثیر در اثنای
نماز کردن بحیثیتی که در عرف او را مصلی نگویند اگرچه سهوا
باشد اما اگر فعل قلیل باشد مثل کشتن کنه یا عقرب بیکضرب
کشتن یا یکقدم پیش یا پس رفتن نماز باطل نمیشود نهم سکوت طویل
کردن بطریقی که در عرف او را مصلی نگویند دهم یک رکعت یا
زیاده فراموش کردن و بخاطر رسد مگر وقتی که در ما بین امری
صادر شود که نماز بآن باطل شود عمدا یا سهوا مثل حدث یا پشت
بقبله کردن اما اگر در ما بین امری صادر نشده باشد که اگر عمدا
صادر شود نماز باطل میشود و اگر سهوا صادر شود نماز باطل نشود
مثل تکلم بدو حرف در اینصورة نماز باطل نمیشود و باتمام باید رسانید
یازدهم در نماز چهار رکعتی یک رکعت سهوا یا زیاده کردن بشرط
آنکه بعد از رکعت چهارم بقدر تشهد نشسته باشد که اگر بقدر
تشهد نشسته باشد نماز او صحیح است هر چند که تشهد نخوانده باشد
دوازدهم کلام نماز را پیش از وقت بجا آوردن خواه عمدا خواه سهوا

اگر مفهوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
باحتیاط نیست
پس اعلم [illegible]
[illegible]

اما اگر بگمان آنکه وقت داخل شده نماز بگذارد و در اثنای نماز
وقت داخل شود در این صورت نماز او صحیح است سیزدهم داشتن در مکان
غصبی یا جامه غصبی نماز کردن چهاردهم در جامه نجس یا
بدن نجس که پیش از نماز بداند که نجس است و بعد از آن
فراموش کرده نماز کرده باشد پانزدهم بی تقیه عمدا بطریق سنیان دست
بر دست بستن شانزدهم در اثنای نماز چیزی خوردن اگرچه
اندک باشد هفدهم عمدا بدو حرف تکلم کردن هجدهم عمدا
بقهقهه خندیدن نوزدهم از برای امور دنیا گریه کردن بیستم
عمدا ترک واجبی از واجبات نماز کردن اگرچه رکن نباشد
اما اگر بجهت جهل مسئله عمدا ترک کند جهر را در جایی که جهر وا
جب است یا اخفات را در جایی که اخفات واجب است نماز صحیح
است بیست و یکم عمدا زیاده کردن واجبی از واجبات نماز اگرچه
رکن نباشد بیست و دوم عمدا انحراف از قبله کردن اگرچه
بجانب یمین یا یسار باشد بیست و سیم عمدا کشف عورة کردن
مقصد دوم در بیان احکام خللی که بوقوع آن نماز باطل نمیشود
و آن دو نوع است نوع اول خللی که بواسطه آن سجده سهو واجب نمیشود

نوع



در سجده سهو

نوع دوم خللی که بواسطه آن دو سجده سهو واجب میشود و احکام
این نوع در دو فصل تفصیل مییابد فصل اول در بیان خللی که بواسطه
آن سجده واجب نمیشود و آن فراموش کردن فعلی از افعال واجبی
نماز است که قبل از فوت محل آن بیاد آید پس اگر خواندن فاتحه
را فراموش کند و بعد از خواندن سوره و قبل از رکوع بیادش آید فاتحه
را بخواند و سوره را اعاده کند و اگر رکوع را فراموش کند و بعد از
خم شدن بقصد سجود و قبل از سجود بیادش آید لازم است ایستد
و رکوع را بجا آورد و جایز نیست که اکتفا بآن خم شدن کند
خواه از خم شدن بحد رکوع رسیده و خواه نگذشته از حد رکوع باشد
و خواه زیاده بر آن شود و اگر هر دو سجده را با تشهد اول فراموش کند
و بعد از ایستادن و قبل از رکوع بیادش آید دو سجده و تشهد را بجا
آورد و نماز را باتمام رساند و اگر یک سجده را فراموش کرده پس اگر
بعد از سجده که کرده نشستن و طمأنینه را بجا آورده احتیاج به
نشستن و طمأنینه دیگر نیست و الا بنشیند و طمأنینه را بجا آورد و احتیاج
بسجده سهو نیست و اگر پیشنماز در فعلی از افعال نماز شک کند و ماموم اما
م را از فعل واقف سازد پیشنماز را واجب است که عمل بقول او نماید اگرچه ماموم

یک شخص باشد و عادل نباشد اگر نزدیک بر پیشنماز باشد
یا بلفظ قرائت مثلا اگر پیشنماز شک کرده باشد میان سه و
چهار و ماموم داند که سه رکعت گذارده پس از سوره کهف سهو
ثلثه خوانده و اگر شخصی سهو بسیار در نماز کند چنانکه او را در
عرف کثیر السهو گویند در اینصورة تلافی آنچه نکرده بر او واجب
نیست هر چند محل تلافی باقی باشد و سجده سهو نیز بر او واجب
نیست و بعضی از مجتهدین از کثیر السهو میگویند که در سه نماز
متوالی سهو کند یا در یک نماز سه سهو کند و اگر شک بسیار کند بحیثیتی
که او را در عرف کثیر الشک گویند ملتفت نشود هر چند محل باقی باشد
و نماز او صحیح است و سجده سهو بر او واجب نیست پس اگر مثلا شک
کند در خواندن سوره قبل از رکوع بر او واجب است که ملتفت نشده
برکوع رود و سوره را نخواند و اگر در اینصورة سوره را بخواند
نماز باطل است هر چند بعد از خواندن ظاهر شود که نخوانده

فصل دویم در بیان خللی که سجده سهو بر سبب آن واجب است
و آن در هفت موضع است اول فراموش کردن یک سجده دوم فراموش
کردن تشهد سیوم فراموش کردن صلوات بر پیغمبر بشرط آنکه

مجاهر

لکن اگر داخل فعل دیگر شده تکبیر رکوع مثلا نشده باشد صدر مد ظله

۲ اول طاقت ... نور دامه ... صدر مد ظله



محل آن هر یک از این سه گذشته باشد پس در اینصورة واجب است که
از بعد از سلام دادن بجا آورد و بعد از آن دو سجده سهو نیز بکند
چنین از آن سه چیز که مذکور شد فراموش شده باشد واجب است
که او را بعد از سلام دادن هر دو را بآن ترتیب که فراموش شده
بجا آورد و بعد از آن از برای هر یک دو سجده سهو بجا آورد اما
لازم نیست که قصد کند که دو سجده اول را از برای خلل اول است و
دو سجده ثانی را از برای خلل دوم پس اگر در نماز ظهر مثلا تشهد اول را
با یک سجده از رکعت دوم فراموش کرده باشد اول تشهد را بجا آورد
و نیت چنین کند که تشهد فراموش شده نماز ظهر را بجا میآورم ادا
واجب قربة الی الله و اگر وقت گذشته باشد بجای ادا قضا گوید
و بعد از آن سجده فراموش شده را باین طریق بکند و سجده های
سهو را بعد از آن بجا آورد و اگر دو سجده سهو تشهد را بر دو سجده
سهو مقدم دارد بهتر است اما واجب نیست و نیت چنین کند که دو سجده
سهو از برای سهوی که در نماز ظهر کرده ام بجا میآورم واجب قربة
الی الله و نیت ادا و قضا لازم نیست و اگر در نمازی که باجاره یا بجهة تبرع
میکند مثل این سهو واقع شود نیت چنین کند که بنیابت فلان تشهد فراموش

نیت ادا و قضا نکند و اگر در رکوع ... من اعلم ... و صلوات و سلام ... فراموش شده و اما صلوات و سلام اگر ... فراموش شده و اما سلام ... اگر صلوات ... فراموش شده دامه العالم صدر مد ظله

کرده را بجا میآورم جهت آنکه واجبست بر او با صلاة قربة
من بر نیابت اداء تقرب بخدا اما در وقت سجده سهو نام آنست
مخصوص واجب نیست و بعضی از مجتهدین میدانند و نیت سجده فراموش
شده و سجده اول دو سجده سهو را واجبست که مقارن سازد
بر پیشانی بزمین نهادن و ذکر دو سجده سهو اینست بسم الله و
بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد چون سر از سجده دوم بر
دارد تشهد باینطریق بخواند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد بعد از آن
سلام دهد و واجبست در آن استقبال قبله و طهارت از حدث
و خبث **چهارم** در هفت موضع که سجده سهو در آن واجبست شک
کردن میان چهار رکعت و پنج رکعت چنانچه در بحث شکیات
مذکور خواهد شد **پنجم** سلام دادن از روی سهو در غیر محل
**ششم** ایستادن یا نشستن در غیر محل **هفتم** حرف زدن بزیاده از
دو حرف غیر قرآن و دعا و بعضی از مجتهدین دو سجده سهو را واجب
میدانند از برای هر زیاده و نقصانی که در نماز واقع شود نماز را باطل
سازد و این قول احوط است و وقت آنست بعد از سلام دادن خواه از
برای

احوط آنست که تشهد متعارف بزیاده اشهد ان محمدا رسول الله و عبده از شهادت توحید و یا بیشتر از صلوات و خواندن مجموع بقصد قربة مطلقه صدر سره ظله



برای زیاده باشد خواه از برای کم و بعضی از مجتهدین از برای
نقص است مقدم بر سلام میدانند و احوط آنست که سجده سهو را
قبل از منافی و بعد از سلام دادن بفاصله بجا آورد **مقصد**
**سیم** در بیان احکام مصلی در نماز یا در غیر عدد رکعات و
احکام هر یک در بحثی مذکور خواهد شد **بحث اول** در شک
در غیر عدد رکعات بدانکه هرگاه مصلی در فعلی از افعال نماز شک
کند خواه آن فعل رکن باشد و خواه غیر رکن پس اگر محل آن نگذشته
باشد واجبست که آنرا بجا آورد مثل آنکه قبل از رکوع شک کند که
قرائت کرده یا نه یا در اثنای قرائت شک کند که تکبیر احرام بجا آورده
یا نه یا در اثنای سجود شک کند که رکوع کرده یا نه یا در اثنای
تشهد شک کند که سجود کرده یا نه یا در وقت شروع در قیام شک کند
که سجده کرده یا نه اما در این دو صورت آخر بعضی از مجتهدین بر آنند
که سجود را بجا باید آورد و بدانکه هرگاه مصلی فعلی از افعال مشکوک فیه را
در محل تدارک کند و بعد از آن ظاهر شود که آنرا آورده بود پس اگر
آن فعل رکن بوده نماز باطل میشود و اگر رکن نیست نماز صحیح است و اگر
بعد از فوت محل تدارک کند نماز باطلست خواه آن فعل رکن باشد و خواه

١ حکم جواز [illegible] نیز از روی سهو بجا [illegible] صدر

٢ بو [illegible] فرد ارد در [illegible] احتیاط [illegible] نوشته صدر سره ظله

٣ البته مبادرت در بجا آوردن سجده سهو [illegible] صدر سره ظله

٤ بعد از درست نشستن [illegible] از دخول در [illegible] سجده بجا آورد [illegible] نوشته صدر سره ظله

عین رکن **بحث دویم** شک در عدد رکعات بدانکه شک در عدد
رکعات نماز مغرب موجب بطلان نماز است و همچنین شک
میان یک رکعت و دو رکعت و هرگاه در نماز چهار رکعتی شک در عدد
رکعات واقع شود مشهور از آنست و آنرا ده صورة است **اول** شک کردن
میان دو و سه بعد از اتمام و انصراف شک است از ذکر سجده
آخر است اگرچه سر از سجده برنداشته باشد پس واجب است که
بنا بر سه نهد و نماز را تمام کند و بعد از سلام یک رکعت احتیاط
ایستاده بگذارد یا دو رکعت نشسته **دویم** شک کردن میان سه و
چهار خواه سجدتین را با تمام رسانیده باشد و خواه نه پس
بنا بر چهار نهد و احتیاط بطریق اول بجا آورد **سیم** شک کردن
میان دو و چهار بعد از اکمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد و
دو رکعت ایستاده بجهت احتیاط بگذارد و شیخ ابن بابویه شک میان
دو و چهار را باطل میداند **چهارم** شک کردن میان دو و سه و چهار
است بعد از اکمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد و دو رکعت احتیاط
ایستاده بگذارد و دو رکعت نشسته مخیر است در تقدیم هرکدام که خواهد
و بعضی از مجتهدین بر آنند که دو رکعت نشسته را مقدم باید داشت **پنجم**
شک کردن

تقدیم ایستاده بر نشسته ترک کننده
صدر رحمه

واجب دیگر لازم نیست شکی نیز چنین است یا در دل در مقدمات شکی تم شدن و احتمال ان محرز شکلات لیس شک احتیاط ننویسند صدر رحمه الله العالم

و ما ترکش احتیاط باشد تا روایات ان کسی نیز صدر السلام ظله

عمده فتاوی بعضی از مجتهدین [illegible] موافق با خبرست و در این مقام [illegible] روایت است [illegible] رکعت نشسته دو رکعت نشسته دیگر بعد از دو رکعت ایستاده [illegible] صدر رحمه



شک کردن میان دو و پنج بعد از اکمال سجدتین **ششم** شک کردن
میان سه و پنج بعد از رکوع اما اگر قبل از رکوع این شک واقع شود
از رکعت را منهدم سازد تا شک او میان سه و چهار شود و حکم
آن مذکور شد اما بنا بر او دو سجده سهو واجب است بواسطه زیاده
کردن قیام **هفتم** شک کردن میان دو و سه و پنج بعد از اکمال
سجدتین **هشتم** شک کردن میان دو و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین
و درین چهار صورة مجتهدین را دو خبر است یکی بنا بر کثر گذارده
و نماز را تمام کند دویم بر آنکه نماز باطل است و در صورة آخر بعضی
دیگر گفته اند و آن بنا بر چهار نهادنست و دو رکعت احتیاط ایستاده
بجا آوردن با دو سجده سهو **نهم** شک کردن میان دو و سه و
چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین و حکم صورة هشتم دارد با زیادتی
دو رکعت نشسته و اگر خواهد یک رکعت ایستاده بجای آن بگذارد **دهم**
شک کردن میان چهار و پنج پس اگر بعد از سجود است سلام دهد
و دو سجده سهو بجا آورد و اگر قبل از رکوع است از منهدم سازد تا شک
میان سه و چهار شود پس مخیر است در گذاردن یک رکعت ایستاده یا دو
رکعت نشسته و دو سجده سهو بجا آورد و اگر بعد از رکوع است بعضی از مجتهدین

این نماز را باطل میدانند و بعضی شک کردن قبل از رکوع میدا
نند یا نه هم شک کردن میان سه و چهار و پنج در اینصورة
بعضی از مجتهدین بر آنند که بنا بر سه نهد و نماز را تمام کند
و نماز احتیاط نکند و بعضی بر آنند که بنا بر چهار نهد و یک رکعت
احتیاط ایستاده بگذارد و دو سجده سهو بجا آورد و از نهم آنکه شک
تعلق گیرد برکعت ششم در اینصورة بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز با
طلست و بعضی بر آنند که بنا بر کمتر نهد و حکم آن مثل حکم تعلق شک
برکعت پنجم است و هرگاه در عدد نماز سنتی شک واقع شود مصلی مخیر
است در بنا نهادن باقل یا اکثر و بنا بر اقل افضل است فصل در بیان آنکه
نماز احتیاط باید آنکه هر چه در اصل نماز واجب است در نماز احتیاط
واجب است مثل طاهر بودن از خبث و حدث و استقبال قبله و ستر عورة
و نیت قربت و تکبیر احرام و تشهد و سلام و چهار امر نیست آنچه واجبست
که در اصل نماز واجب نیست اول قصد کردن نماز احتیاط دویم
تعیین یک رکعت یا دو رکعت سیم تعیین آنکه ایستاده گذارد یا نشسته چهارم
تعیین نمازی که احتیاط جهت اوست و در این نماز بعد از فاتحه سوره
نمیباید خواند و فاتحه را بلند خواندن جایز نیست و تسبیحات اربع قائم
مقام

حتی از بسمله علی الاحوط صدر سره ظله



مقام فاتحه نمیشود و نیت چنین کند که دو رکعت نماز ایستاده می
گذارم جهت احتیاط فلان نماز از برای آنکه واجب است قربة
الی الله اگر نشسته میگذارد قصد نشستن کند و اگر بعد از وقت است
قصد قضا کند و هرگاه میانه نماز اصل و نماز احتیاط منافی
واقع شود مثل آنکه پشت بقبله یا حدث یا فعل کثیر در اینصورة بعضی
از مجتهدین بر آنند که نماز اصل باطل نمیشود و اولی بطلانست و هر
گاه در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بعضی
از مجتهدین بر آنند که نماز احتیاط را تمام کند و چیزی دیگر
لازم نیست و بعضی بر آنند که نماز اصل باطل میشود و اعاده آن باید
کرد و قول دوم احوط است و اگر بعد از فارغ شدن از نماز احتیاط
ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بآن التفات نکند و نماز صحیح است
و اگر در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل درست بوده
در اینصورة نماز احتیاط نافله میشود و مصلی مخیر است میان قطع
و اتمام و بدانکه هرگاه بر شخصی نماز احتیاط واجب شده باشد
و ترک آن کند و نماز را از سر گیرد نماز احتیاط از او ساقط نمیشود و بر
او واجب است که احتیاط بجا آورد که شارع فرموده بجا آورد و اگر نماز احتیا

١ قصد وقت ادائیه کند بحکم متعرض ادا و قضا هیچ نشود صدر سره ظله

٢ البته عمل بان اولیست و اما احتیاط سبیل النجاة صدر سره ظله

٣ در نماز شدن در اثنا یا بعد از فارغ شدن مسائل اشکال دیگران در حاشیه نیست صدر سره ظله

بعد از اعادهٔ نماز اصلا ایجاب آن در حد این صورة نیز نماز در نفس
او باقی است چه هر انکه فعل منافی در ما بین نماز اصلی و نماز ا
حتیاط واقع شده و این نماز نیست که از ابطال آن شرع کرده **خاتمه**
در بیان احکام نماز قضا و نماز خوف و نماز جماعت و در آن
چهار فصل است **فصل اول** در بیان احکام نماز قضا هر
گاه نمازی از نمازهای یومیه از مکلفی فوت شود و آن شخص در
وقت فوت آن نماز بالغ و عاقل و خالی از حیض و نفاس بوده باشد
و کافر اصلی نبوده باشد قضای آن نماز بر او واجب است پس اگر
نماز در وقت جنون یا در وقت حیض یا نفاس فوت شود قضای آن
ر[illegible] اما کافر مرتد هرگاه مسلمان شود واجب بر او قضای نماز
های ایام ارتداد لکن هرگاه کافر اصلی مسلمان شود نماز ایام کفر
قضا ننماید و همچنین نمازی که وقت خواب یا وقت مستی از او فوت
شود قضای آن نیز واجب است و اگر چیزی بخورد که موجب خواب
می شود که همه وقت نماز در خواب باشد پس اگر نمیدانسته که
خوردن آن موجب این چنین خوابیست بر او قضای آن نماز وا
جب نیست و اگر میدانسته که خوردن آن موجب چنان خوابیست
اما اگر

١ اگر ترک نماز احتیاط شود و بعد از آن نماز را از سر گیرد فی ارکان نماز از ذمه او ساقط نشود اگر چه معصیت کرده است صدر الدین واله [illegible] ردّ المسلمین



اما اگر از بواسطه معالجه مرض تناول نموده و علاج بقول طبیب
حاذق منحصر در آن بوده در این صورة نیز قضای آن نماز واجب
نیست و همچنین قضا آن نماز را اگر با کراه از آن خورده و داده باشند اما اگر
از بواسطه مرض تناول نموده باشد یا بقول طبیب غیر حاذق خورده
باشد یا علاج منحصر در آن نبوده باشد در این صورة قضا بر او
واجب است و هرگاه شخصی سنی شیعه شود بر او واجب نیست که نمازی
که در ایام تسنن بر او واجب بوده و از او فوت شده قضا کند و اگر شخصی
محدث بوده باشد و تا آخر وقت نماز نه آب یابد و نه خاکی که
وضو سازد یا تیمم کند نماز از وی ساقط میشود اما در وجوب قضاء
آن میان مجتهدین خلاف است اولی قضا است اما اگر از وقت
آن مقدار زمان گذشته باشد که طهارة و نماز در آن
بجا توانند آورد و عمدا نماز نکرده باشد و بعد از آن آب و خاک
بیابد در این صورة قضای آن نماز بر او واجب است و بدانکه هرگاه
نمازی از شخصی فوت شود و آن شخص در آن وقت صحیح باشد و قادر
بر قیام در همه افعال متعلقه بنماز بوده باشد آن شخص را جایز است که
در ایام بیماری و عدم قدرة بر قیام و بعضی افعال آن نماز [illegible]

١ در جمیع صور قضا لازم نیست صدر دام ظله

٢ بلکه اقوی و احوط جمع ما بین ادا و قضا رعایت صدر ظله

٣ بلکه کشتن مقدار نماز تنها ظاهرا کافی است صدر دام ظله

174

قضا کند و لازم نیست که منتظر ایام صحت و قدرت بر جمیع افعال باشد
پس بیماری که قادر بر قیام نباشد جایز است که نشسته نماز کند
خواه ادا و خواه قضا و اگر بر نشستن قادر نباشد بر جانب راست خوابیده
نماز کند و اگر از آن عاجز شود بر پشت خوابد بطریق حالت
احتضار و رکوع و سجود را باشارت سر بجا آورد و اگر از اشارت سر
عاجز باشد بچشم اشارت کند و در این دو صورت سجود را از رکوع
مخفض تر سازد و قرائت و باقی اذکار را بجا آورد و اگر از اینها عاجز باشد
افعال نماز را بترتیب بخاطر بگذراند و اگر بیماری که نشسته نماز می
گذارد قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد و قرائت کند و اگر قرائت را
تمام کرده باشد و این ایستادن بجهت رکوع باشد در نماز گذاردن
قیام واجب است و اگر از قیام عاجز شود بنشیند اما در حال انتقال
از قعود بقیام یا از قیام بقعود قرائت نکند و اگر بیماری که نشسته
رکوع میکند بعد از رکوع و قبل از سجود قدرت بر قیام پیدا کند باید که
بایستد و بعد از ایستادن بجهت سجود خم شود و در [illegible] قیام
لازم نیست و در جمیع این احکام میان ادا و قضا فرقی نیست تتمه
ترتیب در نماز قضا نزد بعضی از مجتهدین واجب است پس هرگاه

اولی در انتقال از قیام بقعود ترک [illegible] کردن واعم [illegible] واضح است و در [illegible] نیت قربت مطلقه صدر سره

175

شخصی نماز ظهری و عصری فوت شده و نداند که اول کدام
است که فوت شده در اینصورت سه نماز بگذارد یک عصر ما بین
دو ظهر یا یک ظهر ما بین دو عصر و اگر با ظهر و عصر مغربی فوت شود
در اینصورت بشش نماز لاکن ذمه او بری میشود باین طریق
که ظهری بگذارد پس عصری باز مغربی باز عصری باز مغربی باز ظهری
باز مغربی باز عصری و اخص از این آنست که قبل از مغرب و بعد از آن
ظهری و عصری و ظهری بگذارد پس بهفت نماز ذمه او بری میشود
و اگر با ظهر و عصر و مغرب عشا فوت شده باشد شانزده نماز بگذارد
و یکی از این چهار نماز بگذارد و دیگری را بعد از آن باز یکی
و دیگری را بعد از آن باز یکی و دیگری را بعد از آن باز یکی
و دیگری را بعد از آن و اخص از آن اینست که هفت نماز را که مذ
کور شد قبل از عشا و بعد از عشا بگذارد پس بپانزده نماز ذمه او
بری میشود و اگر با آن چهار صبحی فوت شود سی و یک نماز کند
یکی از این پنج و چهار دیگر بعد از آن و همچنین تا آخر نوبت و اخص از این
آنست که چهار [illegible] را بترتیب بگذارد و بعد از آن صبحی بجا آورد
تتمه اگر از شخصی یک نماز از نمازهای پنجگانه فوت شده و نداند که

اوسط در وقت با وسعت وقت تأخیر است صدر مد ظله العالی

کدام ست پس اگر در حضر فوت شده صبح و مغرب و چهار رکعت بکنند
و چهار رکعتی اطلاق کند میان ظهر و عصر و عشا و در جهر و اخفا
انس مخیر ست و همچنین مخیر ست میان جهر و اخفا در نمازی که
اطلاق کند میان نماز جهری و اخفای اگر در سفر فوت شده باشد
مغربی بکنند و دو رکعتی بکنند مطلق میان صبح و ظهر و عصر و عشا و
اگر مشتبه باشد و نداند که در سفر فوت شده یا در حضر دو رکعتی بکند
مطلق میان ظهر و عصر و عشا و صبح و چهار رکعتی مطلق میان ظهر
و عصر و عشا و مغرب بکند و اگر دو نماز فوت شده باشد پس اگر در
حضر فوت شده چهار نماز بکند صبح و دو چهار رکعتی اول را اطلاق
کند میان ظهر و عصر و عشا و چهار رکعتی دوم را میان عصر و عشا
و مغرب میان دو چهار رکعتی بکند تا ترتیب حاصل شود و اگر در
سفر فوت شده سه نماز بکند دو رکعتی مطلق میان صبح و ظهر و
عصر و بعد از آن مغرب و بعد از مغرب دو رکعتی مطلق میان ظهر و عصر
و عشا و اگر مشتبه باشد و نداند که این دو نماز در سفر فوت شده یا در
حضر پنج نماز بکند دو دو رکعتی مطلق میان صبح و ظهر و عصر و بعد
از آن مغرب و بعد از آن دو رکعتی مطلق میان ظهر و عصر و عشا بعد از آن
چهار



چهار رکعتی مطلق میان عصر و عشا و اگر سه نماز فوت شده باشد
پس اگر در حضر فوت شده پنج نماز یومیه را بترتیب قضا کند
اگر در سفر فوت شده باشد چهار نماز بکند دو رکعتی میان صبح و ظهر
و دو رکعتی دیگر میان ظهر و عصر بعد از آن مغرب بعد از آن دو رکعتی
میان عصر و عشا و اگر نداند که این نماز در سفر فوت شده یا در حضر
هفت نماز بکند دو رکعتی مطلق میان صبح و ظهر و بعد از آن ظهری
و عصری تمام و بعد از آن دو رکعتی مطلق میان ظهر و عصر بعد از آن
مغرب بعد از آن دو رکعتی مطلق میان عصر و عشا بعد از آن عشا را
تمام بکند و اگر چهار نماز فوت شده باشد پنج نماز حاضر را بکند
را اگر در حضر فوت شده و پنج نماز مسافر را اگر در سفر فوت شده باشد
و اگر نداند که این پنج نماز در سفر فوت شده یا در حضر هشت نماز بکند
صبح بعد از آن ظهری قصر بعد از آن ظهری تمام بعد از آن عصری
تمام بعد از آن عصری قصر بعد از آن مغرب بعد از آن عشای تمام
بعد از آن عشای قصر و همچنین اگر پنج نماز شبانه روزی فوت شده
باشد و نداند که در سفر فوت شده یا در حضر هشت نماز بهمین طریق بکند
بدانکه سه نماز ست از نمازهای طلبی که قضا ندارد نماز جمعه و نماز

عبارتست از نماز عید قربان و اما آیات غیر زلزله پس اگر بعضی
قرص ماه یا آفتاب گرفته باشد و بعد از خروج وقت بر آن مطلع شده
باشد قضا لازم نیست و اگر قبل از خروج وقت مطلع شده باشد و عمداً بجا
نیاورده باشد یا فراموش کرده بعضی از مجتهدین قضا را واجب میدانند
و اولی وجوبست و اگر همه قرص گرفته باشد بر جمیع تقادیر قضا
لازم است خواه بعد از خروج وقت بر آن مطلع شده باشد و
خواه قبل از آن خواه عمداً بجا نیاورده باشد و خواه فراموش
کرده باشد و اما نماز زلزله در تمام عمر اداست فصل دویم در بیان
احکام نماز سفر واجبست بر مسافر که هر یک از نماز ظهر و عصر و
عشا را دو رکعت بکند آن به هشت شرط شرط اول قصد مسافتست و آن
هشت فرسخ است یا قصد چهار فرسخ بشرط اراده بازگشتن در همان روز یا در
همان شب و فرسخ سه میل است و میلی چهار هزار گز است بگز دست و گزی بیست
و چهار انگشت است که بعرض در پهلوی هم باشد و انگشتی هفت جو متوسط
است که در پهلوی هم باشد و جو هفت مو از موهای یال یابو که بعرض در
پهلوی هم باشد پس فرسخ شرعی بگز شرعی دوازده هزار گز است و بانگشت دویست
و هشتاد و هشت هزار انگشت است و بجو یکهزار و ششصد و شانزده هزار جو است

بلکه ظاهرا اقوی
وجوبست چنانچه
گذشت حرره
مد ظله العالی



بموی یال یابو پانزده هزار و بیست و دو هزار هزار است و این هشت فرسخ را
در شرع بریدین گفته‌اند یعنی دو منزل راهی که شش بار آرد ابتدا از آخر شهر بشرط آنکه
این راه معتدل باشد در دشواری و آسانی و اگر موضعی باشد که دو راه داشته
باشد یکی هشت فرسخ و دیگری کمتر از هشت فرسخ اختیار کرده است از راه دور رفتن بقصد
نماز قصر کردن لازم نیست از راه نزدیک رفتن و نماز را تمام
کردن بدانکه اگر شخصی قصد مسافت نکند مثل آنکه در طلب غلام
گریخته خود از شهری بیرون رود بقصد آنکه هر جا که غلام را یابد
برگردد در این صورت این شخص را قصر کردن نماز جایز نیست هر چند
که از هشت فرسخ بیشتر دور شود اما در وقت برگشتن باید قصر کند اگر
میان او و شهر هشت فرسخ باشد شرط دویم آنکه از موضع اقامت
انقطاع سفر حدیکه از آن اذان نشنود و دیوارهای شهر را نبیند و آن محل
را حد ترخص گویند شرط سیم آنکه سفر معصیت نباشد پس غلام
گریخته و زن ناشزه و شکارکننده که بجهت لهو و لعب شکار کند
و شخصی که مقصد او از سفر امر حرام باشد هیچ یک از اینها را قصر
نماز جایز نیست شرط چهارم آنکه سفر همه وقت نماز را گرفته باشد
پس اگر بعد از زوال و بعد از آنکه از اول وقت مقدار طهارت و نماز گذشته

باشد در این صورت ایشان نماز را اتمام بکنند و قصر جایز نیست و همچنین
هرگاه از سفر بحضر آید و از وقت نماز مقدار طهارت و یک رکعت مانده
باشد نماز را اتمام کند **شرط پنجم** آنکه کثیر السفر نباشد یعنی اهل
عرف کثیر السفر نگویند مثل مکاری و ملاح و بعضی از مجتهدین برآنند
که وقتی کثیر السفر میشود که سه سفر کند و در ما بین این سه سفر ده روز در
وطن خود توقف نکند و در غیر وطن خود نیز ده روز بقصد توقف نمانده باشد
پس مادام که کثیر السفر باشد او را قصر کردن نماز جایز نیست **شرط**
**ششم** آنکه در اثناء سفر بوطن خود نرسد پس اگر مسافر در اثناء سفر
بوطن خود عبور کند نماز را اتمام کند هر چند قصد اقامت ده
روز ننماید **شرط هفتم** آنکه در اثناء سفر بموضعی نرسد که او را
در آن موضع ملکی باشد اگر چه یک درخت باشد و شش ماه در آن موضع تو
طن کرده باشد خواه اقامت شش ماه متوالی باشد خواه متفرق پس هرگاه
مسافر بچنین موضعی برسد واجب است که نماز را اتمام کند اگر چه
قصدش این باشد که زیاده بر یک روز یا کمتر در آنجا باشد **شرط هشتم**
آنکه در اثنای سفر بیکی از چهار موضع که آن مسجد مکه و مسجد مدینه و
مسجد کوفه و حایر کربلا است نرسد و مراد از حایر زمینی است که ملوکه
[illegible]

و قصر جایز بلکه ظاهرا لازم است و با ملاحظه بعضی اخبار دیگر که در این مقام وارد شده [illegible] و نیز بجا آورد صدر دام ظله

او وطن است که اگر منزل داشته باشد در شش ماه متوالی توطن کرده باشد صدر دام ظله



آب فرات بآن سر داده بودند تا مرقد مقدس حضرت امام حسین خراب
شود پس آب بر دور آن زمین بر پا ایستاد و یک قطره داخل
آن نشد و از این جهت آن را حایر گفتند که آب حیران شد و ابا کرد از آن
ایستاده داخل آن موضع نشد و آن صحن است تا آنجا که مقدس است با عمارات
که در آن است پس هرگاه مسافر بیکی از این چهار موضع برسد و قصد
اقامت ده روز نکند بر او لازم نیست که نماز را قصر کند بلکه مخیر است
میان قصر و اتمام و اگر نماز را اتمام کند ثواب آن بیشتر است و
قول مشهور آنست که تخییر میان قصر و اتمام مخصوص مواضع اربعه است
و بعضی از مجتهدین برآنند که فرقی میان این چهار
موضع و مشاهد مقدسه حضرات ائمه معصومین نیست و ظاهر
کلام ایشان آنست که اتمام نماز در همه این مواضع بر مسافر
واجب است و قصر جایز نیست و اصح قول مشهور است و واجب نیست
در نیت قصد قصر یا اتمام کردن اما جایز است که در اثنای
نماز عدول کند بقصر بعد از نیت اتمام و عدول کردن باتمام بعد
از نیت قصر اما در صورت اول وقتی عدول بقصر جایز است که برکعت سیم
شروع نکرده باشد و هرگاه نماز در یکی از این چهار موضع فوت شود بعضی مجتهدین

او و اقوی اقتصار بر بیست و پنج ذراع است از چهار طرف قبر مطهر صدر دام ظله

و آنچه از کلام شهید ثانی رحمه الله در شرح لمعه مستفاد میشود اینکه لا یبعد تفریع بعضی از مجتهدین زمان [illegible] حکم بتخییر [illegible] بچهار موضع ندارد بلکه این حکم جاریست در جمیع مشاهد مقدسه ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین

در کیفیت قضای انسرو ولت اول آنکه هیچ نماز که مکلف در ادا
مخیر است در قضا نیز مخیر است اگرچه قضا را در غیر چهار موضع بجا
آورد دوم آنکه اگر مکلف قضا را در یکی از این چهار موضع بجا آورد مخیر
اما در غیر آن مخیر نیست سیم آنکه مطلقا قصر جایز نیست خواه قضا
در یکی از این چهار موضع واقع شود خواه در غیر آن واقع شود اولست
تتمه هرگاه شخصی بقصد سفر از شهری بیرون رود و بموضعی رسد که
از شهر تا آن موضع هشت فرسخ باشد و در آن موضع انتظار قافله کشیدن
قافله دیر بهم رسد در اینصورت واجب است که از روزی که بآن موضع
رسیده تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از سی روز نماز را اتمام بکند اگر
هرچند داند که ساعتی دیگر می رسد و همچنین هر مسافری که در اثنای
سفر بموضعی رسد و در بودن ده روز در آن موضع متردد باشد پس مادام
که متردد و باقی باشد تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از سی روز تمام
کند اگرچه یکنماز باشد و بدانکه هرگاه مسافر در موضعی قصد
ده روز کند و در اثنای آن ده روز از آن موضع بیرون رود بموضعی که
حد ترخص است و از موضع اول تا این موضع کمتر از هشت فرسخ باشد پس
اگر وقت بیرون رفتن از موضع اول عزم داشت که معاودت کند ده روز
مجدد



مجدد در آنجا توقف نماید در اینصورت در وقت رفتن بموضع دوم و در
وقت معاودت و در وقت توقف نماز را اتمام بکند و اگر در وقت بیرون
رفتن از موضع اول عزم سفر بیرون رفتن باشد نه بعزم آنکه بعد از
عود ده روز در آنجا توقف نماید و عزم عدم توقف باقی باشد در اینصورت
نماز را در وقت رفتن چون بحد ترخص رسد و در وقت برگشتن
و توقف نمودن قصر کند و هرگاه مسافر در موضعی قصد اقامت ده روز
نماید و بعد از آن عزم را تغییر دهد و قصد سفر کند پس اگر بعد از
قصد اقامت یک نماز کامل کرده باشد باقی نماز را در آن موضع میبایست تمام
کند والا قصر کند و جایز است مسافر را که در اثنای کل رفتن نماز
قصد اقامت ده روز کند پس در اینحال لازم است که آن نماز را که شروع
کرده تمام بکند و دوست است که مسافر بعد از هر نماز قصر سی نوبت
بگوید سُبحانَ اللهِ والحمدُ لِلّٰهِ ولا اِلٰهَ اِلّا اللهُ واللهُ اکبر فصل سیم
در بیان نماز خوف بدانکه خوف موجب قصر نماز میشود خواه
در سفر باشد و خواه در حضر و حضرت رسالت پناه صلعم نماز خوف را
بجماعت کرده اند پس هرگاه خوف حاصل شود و اعدا در جهت قبله نبا
شند و اهل اسلام اراده نمایند که نماز را بجماعت کنند درست کردن

اثنای نماز اعدا بر ایشان حمله برند دو فرقه شوند
اگر احتیاج بر آنکه از دو فرقه نباشد یک فرقه نماز بجماعت گزا
رند و فرقه دیگر حراست ایشان نمایند و پیشنماز با یک فرقه یک
رکعت بگزارند و چون برکعت دوم برخیزند فرقه که اقتدا کرده اند
قصد انفراد کنند و رکعت دوم را بانفراد گزارند و چون فارغ شوند
بحراست اشتغال نمایند و فرقه دیگر آیند و رکعت اول خود را برکعت
دوم پیشنماز اقتدا کنند و چون پیشنماز بتشهد نشیند ایشان
برخیزند و رکعت دوم را بانفراد گزارند و پیشنماز تشهد را تطویل کند
تا ایشان تشهد را بفعل آرند و سلام دهند و اگر نماز مغرب باشد
پیشنماز مخیرست بهریک ازین دو فرقه که خواهد یک رکعت بگزارد و جا
یزست که پیشنماز نماز را با یک فرقه باخر رساند و نوبت دیگر نماز
را با فرقه دیگر گزارد و این نماز دوم پیشنماز نافله خواهد و اگر
اعدا در جهت قبله باشند و نمایان باشند پیشنماز اهل اسلام را
دو فرقه سازد صفی در پیش و صفی در پس و هر دو صف با او برکوع روند
و چون او بسجود رود صف اول با او بسجود روند و صف دوم با او بسجود
نکنند بلکه ایستاده بحراست مشغول باشند و چون پیشنماز برکعت دوم شروع
نماید



نماید بسجود روند و صف اول بحراست اشتغال نمایند و چون
برکوع رود هر دو صف با او رکوع کنند و چون بسجود رود صف اول
سجود کنند و صف دوم حراست نمایند و چون با صف اول بتشهد مشغول
شود صف دوم بسجود روند و بعد از تشهد هر دو صف با پیشنماز سلام
دهند و بدانکه در نماز خوف چون محل ضرورت باشد سلاح با خود
داشتن واجب است هر چند سلاح نجس باشد و اگر کلاه خود سلاح
را بپوشانند و نتوانند از برداشتن دور کردن ان کلاه لازم نیست تم
چون ضلع در گیرد در آن وقت بهر طریق که ممکن باشد ایستاده یا
سواره یا در حالت راه رفتن نماز گزارد چنین اگر رو بقبله کردن در
کار نماز متعذر باشد در بعضی که تواند بکند اگر چه تکبیر احرام باشد
و پس رو بجهت دیگر اسب یا کوه هر زمین کند و اگر رکوع و سجود متعذر
باشد اشارة بر کافیست اگر نتوانند اشارة بچشم کنند و اگر حال بجائی
رسد که اشارة نیز ممکن نباشد عوض هر رکعت سُبحانَ اللهِ والحمدُ
لله ولا اله الا الله والله اکبر بگوید پس عوض مغرب سه نوبت بگو
ید و عوض هر یک از چهار رکعت نماز دیگر دو نوبت و نیت و تکبیر احرام و تشهد
تسلیم بجا آورد **فصل چهارم** در بیان احکام نماز جماعت از حضرت

امام جعفر صادق ع منقولست که نماز جماعت افضل است از نماز منفرد
به بیست و چهار درجه و جماعت در نمازهای پنجگانه یومیه مستحب
است استحباب مؤکد و در نماز جمعه واجب است خواه سنت کرده شود
و خواه واجب و در نماز عید قربان و عید رمضان هرگاه واجب
باشد و در نماز کسوف و خسوف و مانند آن مستحب است اما در نماز
سنتی جماعت حرام است مگر در شش جا اول نماز طلب باران دوم نماز
عید رمضان سیم نماز عید قربان هرگاه مستحب باشد چهارم
نماز عید غدیر پنجم نماز میتی که بشش سالگی رسیده باشد ششم نمازی
که یکنوبت پیشنماز گذارده باشد و جمعی دیگر حاضر شوند و اراده نمایند که
در آن نماز با او اقتدا کنند پس جایز است که پیشنماز آن نماز را نوبت
دیگر به نیت بگذارد و جمعی که با او آن نماز گذارده بودند نیز جایز است
که نوبت دیگر با او آن نماز را به نیت سنت بگذارند و بدانکه جایز بودن نماز
جماعت مشروطست به چهار شرط اول آنکه پیشنماز بالغ باشد و بعضی از
مجتهدین جایز داشته اند که طفل ممیز پیش از بلوغ پیشنمازی کند و این مذهب
ضعیف است دوم آنکه شیعه اثنا عشری باشد سیم آنکه عادل باشد اگرچه
بنده باشد



بنده باشد و بعضی از مجتهدین تجویز نکرده اند که بنده پیشنمازی
غیر بنده کند و هرگاه بعد از نماز جماعت ظاهر شود که پیشنمازی عادل
نبوده بر ماموین لازم نیست که نماز را اعاده کنند خواه وقت نماز باقی
باشد و خواه نباشد و اگر در اثنای نماز ظاهر شود نیت انفراد کنند
و لیکن به نیت اقتدا واقع شده صحیح است چهارم آنکه ایستاده نماز
گذارد پس اگر بجهت بیماری نشسته گذارد جایز نیست شخصی را که
قادر بر ایستادن باشد با او اقتدا کند اما آنکه قادر بر ایستادن
نباشد جایز است پنجم آنکه از اداء بعضی حروف فاتحه و سوره و اذکار
واجبه عاجز نباشد پس اگر عاجز باشد او را جایز نیست که پیشنمازی
شخصی کند که بر آن قادر باشد و جایز است که پیشنمازی مثل خود کند
ششم آنکه مرد باشد هرگاه پیشنمازی مردان کند چه زنان را پیشنمازی
مردان جایز نیست اما پیشنمازی زنان کردن جایز است و زنان و خنثی
را جایز است که پیشنمازی کنند زنان را اما پیشنمازی مردان و مثل خود
جایز نیست هفتم آنکه ماموم تقدم بر پیشنماز نکند یعنی جای ایستادن
او جلوتر بقبله نباشد اما در پهلوی پیشنماز ایستادن او جایز است
و بعضی از مجتهدین نماز ماموم را جایز نمیدانند و همچنین هرگاه ماموم بر

دور کعبه نماز کذارد جایز نیست که احدی از ایشان بکعبه نزدیکتر
باشد از پیشنماز و اکر در اندرون کعبه نماز کذارند جایز نیست که یک
صف در پس پیشنماز و یک صف در پیش ایستد حتی که پیشنماز در جا
نیست که بر حد پیشنماز ایستند و او در میان ایشان ایستاده باشد و اکر کشتی که مامومین
در ان نماز میکذارند بر پهلوی یکدیکر باشد مقدم بر کشتی پیشنماز شود لازم است
که ماموم نیت انفراد کنند و اکر نیت جماعت کرده باشد نماز ایشان باطل است
هشتم انکه مامومین از پیشنماز دور نباشد بحیثی که بخلاف عادت رسد
اما اکر بعضی مامومین بواسطه تعدد صفهای بسیار دور شوند ضرری
ندارد نهم انکه مکان پیشنماز از مکان مامومین انقدر بلند نباشد
که شوان انرا کام نشمرد جایز نیست که مکان ماموم بلندتر از مکان
پیشنماز نباشد بیش از یک کام اما هر کاه زمین سرابالا باشد
نماز جماعت درست جایز نیست خواه ماموم بلندتر باشد و خواه پیشنماز
دهم نیت اقتدا کردن بعد از انکه پیشنماز تکبیر احرام بکوید و اکر نیت اقتدا
متابعت کنند امری که بر منفرد واجب است مثل انکه رکوع و سجود بجا نیاورد
نماز او باطل است اما بر پیشنماز نیت پیشنمازی واجب نیست مکر در نمازی که جماعت
در ان واجب باشد مثل نماز جمعه که بر پیشنماز نیت نماز جماعت واجب است
یازدهم

واو ط جایز نه بودن آن صدر سره ظله

بملاحظه خبر که کذشت دور را بلا تحقیق فرموده البته زیاده از خطوه متعارفه از سر ماموم تا موقف امام دور نباشد صدر سره ظله

بلکه مقدار هر کم از انواع قائمه تراز بدن مامومین میکویند نباشد صدر سره ظله



یازدهم انکه پیشنماز نزد ماموم معین باشد پس اکر دو پیشنماز نماز کذارند
و ماموم یکی غیر معین اقتدا کند نماز او باطل است دوازدهم انکه پیشنماز زیاده
از یک شخص نباشد پس اکر اقتدا بدو شخص کند نماز او باطل است اما اکر پیشنماز
را بعوض یا حدثی واقع شود در اینصورت بواسطه این عذر ماموم را جایز است
که در باقی نماز اقتدا به پیشنماز دیکر کند و بعضی از مجتهدین بر انند که بی عذر
نیز جایز است در اثنای اقتدا به پیشنمازی عدول به پیشنماز دیکر کردن
خصوصا اکر پیشنماز دوم افضل و اتقی باشد سیزدهم انکه ماموم پیشنماز را
ببیند یا شخصی از مامومین را که پیشنماز را ببیند یا بواسطه ببیند یا بی واسطه اکر
پرده یا دیوار حایل باشد بحیثی که ماموم نه پیشنماز را ببیند و نه کسی را که بواسطه
یا بی واسطه پیشنماز را ببیند نماز باطل است و اکر حایل کوتاه باشد چنانچه پیشنماز
در وقت تشهد دیده نشود اما در وقت قیام دیده شود در اینصورت نماز جماعت
صحیح است اما اکر زن به مرد اقتدا کند و حایلی در میان باشد نماز زن صحیح
است چهاردهم انکه صورة نماز پیشنماز مخالف صورة نماز ماموم نباشد پس
مثلا که پیشنماز نماز کسوف میکند جایز نیست که شخصی در نماز ظهر
یا عصر باو اقتدا کند و جایز است در نماز یومیه اقتدا اکر بشخصی که نماز میت
میکند در شش صورة که قبل از این مذکور شد و نیز جایز نیست اقتدا کردن در نماز

متفکر است صدر دام ظله

در بعضی از انها معلوم نیست صدر سره ظله

ظهر بنماز عصر و بر عکس و در نماز ادا بنماز قضا و عکس و در نماز
دو رکعتی بنماز سه رکعتی یا چهار رکعتی و بر عکس و جمیع نمازها
ماموم کنی باشد همچنین ست اگر خواهد انتظار پیشنماز کشد تا
تشهد کند و سلام دهد اما انتظار افضلست تتمه بر ماموم واجبست
متابعت کردن پیشنماز و هیچ یک از اقوال و افعال را قبل از پیشنماز
بجا نیاورد اما با هم بجا آوردن جایز نیست مگر تکبیر الاحرام که او را
واجب ست که ماموم بعد از پیشنماز بجا آورد پس اگر با هم بجا آورد نماز
ماموم باطل ست و بعضی از مجتهدین بر آنند که متابعت پیشنماز در اقوال
سوای تکبیر واجب نیست پس اگر ماموم ذکر رکوع یا سجود یا امثال آنرا قبل
از پیشنماز بجا آورد قصوری ندارد و این قول اصح ست و هرگاه بعضی از
افعال را پیش از پیشنماز عمدا بجا آورد نمازش باطل میشود پس اگر قبل از
پیشنماز رکوع کند واجب ست که در رکوع توقف کند تا پیشنماز رکوع را بجا آورد
و نمازش صحیح ست مگر در یک صورت و آن اینست که عمدا برکوع رود قبل از آنکه پیشنماز
رکوع کند در اینصورت واجب ست که سر از رکوع بر دارد و متابعت کند پیشنماز
در رکوع و جایز ست ماموم را سلام دادن قبل از آنکه پیشنماز سلام دهد خواه
ضرورة داشته باشد یا نه اما بعد از آنکه نیت انفراد کند و تتمه نماز را منفردا بگذارد

مگر در نماز

ترک احتیاط
باید نموده
حالم نشد
صدر سره عفی عنه

بملاحظه اخبار وارده
از اهل بیت اطهار صلوات
الله علیهم اجمعین بدون عذر
علت نیت انفراد نشاید
صدر دام ظله



مگر بنمازی که جماعت در آن واجب ست مثل نماز جمعه و نماز
عید که در آن واجب باشد و هرگاه ماموم در اثنای نماز نیت انفراد
کند پس اگر انفراد او قبل از آنست که پیشنماز الحمد خواند لازم ست که او
الحمد و سوره را بخواند اگر محل آن باقی باشد و اگر بعد از خواندن پیشنماز
الحمد منفرد شده اکتفا بخواندن پیشنماز کند و اگر در اثنای خواندن
پیشنماز الحمد را یا سوره را یا تسبیح را نیت انفراد کند لازم ست که
بقیه را که پیشنماز نخوانده بخواند و از ماموم غیر از قرائت الحمد و سوره و تسبیحات
این چیزی ساقط نمیشود خواه قرائت پیشنماز را بشنود خواه نشنود اما تکبیر الاحرام
و ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام بر ماموم واجب ست و بعضی گفته اند پیشنماز
از او ساقط نمیشود و بعضی از مجتهدین حرام کرده اند که ماموم الحمد را بخواند
مگر آنکه قرائت پیشنماز را هیچ نشنود که در اینصورت قرائت او را مکروه
میدانند و با آنکه هرگاه شخصی وقتی برسد که پیشنماز در رکوع باشد در این
حال نیت اقتدا کند و برکوع رود حکم انشاء الله آن رکعت را دریافته
باشد هر چند بعد از فارغ شدن پیشنماز از ذکر رکوع رسیده باشد و اگر
شک کند که بنصف ماموم رسیده یا پیشنماز سر از رکوع برداشته در اینصورت مخیر
ست اگر خواهد همانجا که رسیده نیت اقتدا کند و تکبیر الاحرام گوید و برکوع

بلی
اوسط در نیت انفراد
قبل از رکوع مطلق
خواندن حمد و سوره است
صدر سره علم الهدی

بلی
سقوط تسبیحات
از معلوم معلوم
نیست و اولی
مطلقا خیر بکه در این
مقام وارد است
به نیت قربت مطلقه
بخواند خالی از
شبهات
صدر سره عفی عنه

رود در رکوع کرده خود را بصف رساند و اگر خواهد در سجده
را نیز همانجا بجا آورد و بعد از آن خود را بصف رساند
و سنت است که در وقت رفتن بجانب صف پای خود را بر
زمین بکشد و گام برندارد و اگر وقتی برسد که پیشنماز سر از
رکوع برداشته و بسجود رفته یا در وقتی که در سجده اول باشد
در این دو صورت سنت است که به نیت اقتدا تکبیر احرام بجا
آورد و با پیشنماز سجده کند و چون پیشنماز برکعت دوم برخیزد
با او برخیزد و نیت کرده نماز را از سر گیرد و بعضی از مجتهدین برآنند
که نیت اول کافیست احتیاج بنیت دیگر نیست و اگر وقتی برسد
که پیشنماز سر از سجده دوم برداشته بتشهد نشسته باشد سنت
که بعد از نیت و تکبیر احرام با او بنشیند و ذکر خدا بجا آورد پس اگر
تشهد آخر باشد ماموم انتظار نماید که پیشنماز سلام
دهد و بعد از آن برخیزد و نماز را بهمان اقتدای سابق
تمام کند و تشهد اول اگر باشد با پیشنماز برخیزد و نماز را بهمان
نیت باتمام رساند و هرگاه ماموم دو رکعت آخر را با پیشنماز درس
یافته باشد مخیر است در دو رکعت باقی که منفرد میگذارد میان الحمد

پس

با شنیدن قرائت جهر امام قرائت [illegible] برعکس [illegible] مجتهد [illegible] صدر [illegible]

و لا [illegible] جماعت است [illegible] ظلاله



و تسبیح اگرچه پیشنماز در هر رکعت آخر فاتحه نخوانده باشد
و اکتفا بتسبیح کرده باشد بر ماموم واجب است که در یکی از این دو
رکعت فاتحه بخواند و اکتفا بتسبیح نکند و اگر مخیر بود اسقاط تقصیر
به پیشنماز مسبوق الصلاة اقتدا نماید واجب است که آهسته قرائت
کند و اگر بجای آن سوره خواندن فاتحه تنها کافیست و اگر مطلق
قرائت نکند نماز او باطل است و اگر در اثنای نماز که در حین قرائت
کردن او پیشنماز برکوع رود از قرائت آنچه توانست بجا آورده و
ضم شده در حال رکوع قبل از ذکر بجا آورد و سنت است که صف
های نماز جماعت را راست بدارند و صف اول را بخصوص اهل
فضل و تقوی کرده باشند و اگر ماموم یک شخص باشد در جانب راست
پیشنماز بایستد و اگر زن یا خنثی باشد در پس سر پیشنماز بایستد و اگر
زن پیشنماز زنان کند داخل صفهای ایشان بایستد و تقدم
بر ایشان نکند و نیز سنت است که پیشنماز در رکوع و سجود و قنوت
چندانکه نماز انتظار ماند بسورهای طوال نخوانند یا
بتطویل قنوت یا ذکر رکوع و سجود و امثال آن و هرگاه پیشنماز در اثنای
نماز واقف شود که شخصی داخل مسجد شده اراده نماز جماعت دارد رکوع را

ولد اماکران نیز بارکی نشانید صدر دام ظلله

او بکند بطول یا ذکر قرائت تا آنشخص رکعت را دریابد و هر گاه داند که
جماعتی حاضر خواهند شد که باو اقتدا نمایند انتظار آمدن
جماعت بکند اقتدا که وقت فضیلت نماز فوت نشود و مکروه است
که جولاه یا حجام باشد اگرچه زاهد باشد یا دباغ باشد اگر
چه عادل عابد باشد و همچنین مکروه است که کور باشد یا اجذم
یا جذام یا برص داشته باشد مگر آنکه پیشنمازی کند الکسانی را
که بهمین علتها مثل او باشند و همچنین مکروه است اقتدا کردن بشخصی
که وضو دارد بشخصی که نماز را بواسطه ضرورت به تیمم میگذارد

**باب سیم از کتاب** جامع عباسی در بیان احکام زکوة واجبی
و خمس واجبی و سنتی و در آن چهار مطلب است **مطلب اول** در
زکوة واجبی و در آن شش فصل است **فصل اول** بدانکه مبالغه بسیار
در حدیث وارد است از ائمه اطهار از حضرت رسالت پناه منقول
است که فرمود زکوا اموالکم تقبل صلاتکم یعنی زکوة مال خود بدهید
تا نماز شما مقبول شود و نیز از آنحضرت منقولست که فرمود
مانع الزکوة فی النار یعنی منع کننده زکوة در آتش است و در حدیث
نیز وارد است که شخصی که زکوة مال خود نمیدهد خدای تعالی در
قیامت

باب در بیان زکو و خمس
واجبی و سنتی



قیامت مار سیاه افعی را مانند آن که دست او را گزد و طوق گردن
او باشد و هر شتر و گاو و گوسفند که زکوة آنرا نداده باشد آن شخص را
بسم و دست و پای خود میکوبند و او را شاخ میزنند تا وقتی که حساب
خلایق باخر رسد **فصل دوم** بدانکه زکوة در نه چیز واجب است
طلا و نقره و گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و
بر شخصی واجب است که بالغ و عاقل باشد و بنده نباشد و مالک
نصاب باشد بتفصیلی که انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد
و قدرت داشته باشد که در مال خود تصرف نماید پس در مالی
که غصب شده باشد زکوة نیست و زکوة طلا و نقره وقتی
واجب است که سه شرط بهم رسد **شرط اول** آنکه سکه دار
باشد اگرچه آن سکه متروک شده باشد و کسی با آن معامله
نکند پس در شمش طلا و نقره و طلا آلات و نقره آلات زکوة نیست
و همچنین در زر مطلس اگرچه با آن معامله کنند **شرط دوم**
آنکه هر یک از طلا و نقره بنصاب رسیده باشد و نصاب طلا بیست
مثقال شرعیست و در کمتر از بیست مثقال زکوة نیست و اگر بیست و یک
باشد چون یک مثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاد شود در آن زکوة

بیست تا چهار مثقال رسد و بر این قیاس و نصاب نقره
دویست درهم است و در کمتر از آن زکوة نیست تا وقتی که بچهل درهم
رسد و بر این قیاس و زکوة طلا دانگی ده یک است پس زکوة بیست
مثقال نیم مثقال است و زکوة هر چهار مثقال که بعد از بیست مثقال
بهم رسد ده یک مثقال و زکوة دویست و پنج درهم است و زکوة چهل
درهم که بعد از دویست درهم بهم رسد یک درهم است **شرط سیم**
حول است یعنی آنکه نصاب مدت یازده ماه در ملک این کس باشد
پس در اول ماه دوازدهم زکوة واجب میشود و اگر در اثنای این مدة
چیزی از مقدار نصاب تلف شود یا بقرض بشخصی داده شود یا بعضی
طلاها آلات یا نقرها آلات یا مطلس سازند زکوة ساقط میشود هرچند
بقصد گریز باشد تا زکوة بر او واجب نشود و باید که قرض دادن مانع زکوة
نمیشود پس اگر شخصی مالک دویست درهم باشد و دویست درهم یا زیاده
قرض داشته باشد زکوة دادن بر او واجب است هرچند مالک چیز
دیگر نباشد **فصل سیم** در زکوة گندم و جو و خرما و مویز زکوة در
این اجناس اربعه واجب است بدو شرط **شرط اول** آنکه خود این
اجناس را کاشته باشد یا قبل از آنکه گندم و جو دانه بندد
و خرما

در فرار از زکوة رعایت احتیاط لا تترک حرّره مد ظله العالی



و خرما زرد شود بملک او در آید پس اگر گندم و جو و انگور
بعد از دانه بستن و خرما بعد از آنکه سرخ یا زرد شود بملک
شخصی در آید زکوة بر او نیست **شرط دویم** آنکه بنصاب رسیده
باشد و آن سیصد صاع شرعی است و صاع شرعی یکهزار و
یکصد و هشتاد درهم شرعی است و درهم شرعی بوزن هشت چهار دانگ
جو میانه است چنانکه در بحث وضو مذکور شد و هرچه
بر نصاب زیاده شود اگرچه یکمن باشد زکوة دادن آن وا
جب است و زکوة این اجناس ده یک است اگر به آب روان یا آب باران
یا بی احتیاج به آب دادن حاصل شود و نصف ده یک است اگر به آب
چاه و امثال آن حاصل شده باشد و اگر بهر دو حاصل شده باشد
حکم بر اغلب است و اگر برابر باشد چهار دانگ از ده یک آن
باید داد پس اگر شصت خروار گندم بهر دو آب بالسویه حاصل
شود زکوة آن چهار دانگ از ده یک باید داد پس اگر شصت
خروار گندم بهر دو آب بالسویه حاصل شود زکوة آن چهار
خروار و نیم است و اعتبار نصاب این اجناس بعد از وضع خراج
و تخم و حصه برزگر و نقصانی که از مصالح املاک است و کرایه

و اما سلطان شیعه موضوع ... الحکم از فنی جنس ... در زکوة ... الاجازه ... صدر ... مد ظله العالی

یا زراعت را قبل از دانه بستن خریده باشد قیمت از این بیرون
کند چه بعد از بیرون کردن اینها اگر مقدار نصاب بماند
زکوة واجب است و اگر کمتر بماند ساقط است و انگوری که عادة
نیست که از او مویز و رطبی که عادة نیست که از او خرما کنند تخمین
باید کرد که اگر مویز و خرما شود بنصاب رسد زکوة واجب است
والا ساقط است و تا وقت دادن زکوة هرچه صاحب مال از این
اجناس تصرف نماید از انگور و رطب و غیره واجب است که مقدار
آن را معلوم خود سازد تا در وقت دادن زکوة عوض او را بمستحق
رساند و هرگاه زکوة این اجناس را یکنوبت داده باشد دیگر دادن
زکوة او واجب نیست اگرچه چند سال او را نگاه دارد **فصل چهارم**
در بیان زکوة شتر و گاو و گوسفند زکوة بر اینها واجب است به
چهار شرط اول آنکه مدة یازده ماه در ملک اینکس باشد دوم
آنکه در مدة مذکور قوت او از آنچه روئیده باشد نه از مال صاحب
سیم آنکه در مدة مذکور شتر و گاو را کار نفرماید مثل بار کردن
و زمین شیار کردن چهارم آنکه بنصاب رسد پس در کمتر از
پنج شتر زکوة نیست تا بپنج شتر رسد زکوة هر پنج شتر یکراس
گوسفند است

احوط وضع نکردن مؤنه است خصوصا اجرت زارع از دانه بستن الجم حرره دام ظله العالی

چنین در گوسفند کار فرمودن آن متعارف نیست صدر دام ظله العالی



گوسفند است و چون به بیست و شش رسد زکوة او یکنفر شتر
ماده است که یکسال تمام کرده باشد و داخل سال دوم شده باشد و چون
بسی و شش رسد یکنفر شتر ماده است که داخل سال سیم شده باشد
و چون بچهل و شش رسد زکوة او یکنفر شتر ماده است که در سال
چهارم داخل شده باشد و چون بشصت و یک رسد زکوة او یکنفر
شتر ماده است که در سال ششم داخل شده باشد و چون بهفتاد و
شش رسد زکوة او دو نفر شتر ماده است که داخل سال سیم شده
باشد و چون بنود و یک رسد زکوة او دو نفر شتر ماده است که
داخل سال چهارم شده باشد و چون بصد و بیست و یک رسد
در هر چهل یکنفر شتر ماده است که در سال سیم داخل شده باشد و
در هر پنجاه شتر یکنفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده
باشد و گاو تا بسی نرسد زکوة ندارد و چون بسی رسد زکوة او
یکنفر گوساله است خواه نر و خواه ماده که در سال دوم داخل شده
باشد و چون بچهل رسد زکوة او یکراس گوساله است که در سال
سیم داخل شده باشد و گوسفند تا بچهل نرسد زکوة ندارد و چون به
چهل رسد زکوة او یکراس گوسفند است و چون بصد و بیست و یک

احوط استنوبه یک از چهل و پنجاه هرجا ... عدد را میگیرد ... با آن ... در صد و ... اختیار چهل و در صد و پنجاه مثلا اختیار پنجاه نمایند ... و در گاو نیز رعایت ... نمایند صدر دام ظله العالی

رسد زکوة آن دو راس گوسفند است و چون بدویست و یک
یک راس رسد زکوة آن سه راس گوسفند است و چون بسیصد و
یک رسد زکوة آن چهار راس گوسفند است و چون بچهارصد
رسد زکوة در هر صد راس یک راس و در هر عددی که مذکور شد
از شتر و گاو و گوسفند اگر زیاده از شرح نصاب گویند و هر چه مابین دو
نصاب واقع شود زکوة ندارد و گوسفندی که بزکوة داده میشود
واجب است که کمتر از هفت ماه نباشد و بیمار و معیوب و کلانسن
و آبستن نباشد و اگر تازه زائیده باشد تا پانزده روز نگذرد بزکوة
نتوان داد **فصل پنجم** در مستحقان زکوة است و ایشان هشت
فرقه‌اند اول و دوم فقرا و مساکین‌اند یعنی کسانی که مال الاقوت
یکساله خود و عیال خود نداشته باشند و کسبی و صنعتی که لایق شان باشد که
بآن وفا کند بشرط آنکه سید نباشند مگر آنکه زکوة دهنده سید
باشد چه زکوة سید بر سادات حلالست سیم جماعتی‌اند که حاکم
شرع ایشان را جهة اخذ زکوة از مردم و محاسبه و ضبط آن تعیین
نموده باشد و شرط نیست که اینجماعت فقرا و مساکین باشند بلکه هر
چند مالدار باشند اجرت کار حاکم شرع بحق سعی ایشان تعیین نماید
میتوان



میتوان کرد چهارم جماعتی کافرند که در جهاد مدد اسلام
نمایند پنجم هر بنده که در تحت آقای خود مشقت و آزار
کشد پس او را از زکوة میتوان خرید و آزاد کرد و همچنین
بنده که شرط کرده باشد که مبلغی باقا دهد و بعد از آن آزاد باشد
هرگاه تحصیل کل آن مبلغ یا بعضی از آن عاجز شود پس این مبلغ
یا تتمه آنرا باقای او میتوان داد تا آزاد شود ششم جماعتی که
قرض بسیار بر او بوده باشد و از ادای آن عاجز باشند بشرط
آنکه قرض را در معصیت صرف نکرده باشد هفتم سبیل الله
مثل پل ساختن و عمارة مسجد کردن و مدرسه جهة طالبان
علم ساختن که بعلم مشغول باشند که در آخرة نفعی با ایشان رسد
هشتم ابن سبیل یعنی شخصی که در شهر خود مالدار و غنی است اما
بغربت افتاده و پریشان شده باشد زکوة باو میتوان داد بشرط آنکه
سفر او معصیت نباشد و شخصی را نیابد که از او قرض بگیرد یا چیزی
از اموال که در شهر خود دارد باو بفروشد **فصل ششم** در بیان
زکوة فطره بدانکه هر شخصی که بالغ و عاقل باشد و قادر بر قوت یکساله خود و عیال خود
باشد خواه خود و عیال او در نه ماه رمضان گرفته باشد و خواه

نگرفته باشند بر او واجب است که از خود و از هر یک
عیالان خود مقدار یک صاع یعنی یکمن و یک چارک
بوزن تبریز از گندم یا جو یا خرما یا مویز یا کشک یا شیر
یا انچه در اغلب اوقات قوت اهل آن ملک باشد بمستحق
رساند و وقت دادن بمستحق نیت چنین کند که این جنس را
بمستحق میدهد بجهت زکوة فطر واجب تقرب بخدا و مصرف
زکوة فطر مصرف زکوة مال است و جایز است دادن قیمت آن
جنس بمستحق و اگر در شب عید رمضان کسی مهمان او شد قبل از شام
برسد فطره او بر اینکس واجب است خواه طعام اینکس را خورده
خواه نخورده و همچنین هر غلام و کنیزی که بخرد باشد فطره
ایشان نیز بر اینکس واجب است مادامی که مردن ایشان معلوم
نباشد و وقت دادن فطره از اول شب عید است تا نماز ظهر
روز عید و حرام است تاخیر آن بعد از آن اگر تاخیر کند به
نیت قضا باید داد و بعضی از مجتهدین بر آنند که تا آخر روز
عید بر نیت ادا میتوان داد و بعد از آن قضا است مطلب دوم
در بیان زکوة سنتی بدانکه زکوة بر هشت چیز سنت است اول
مالیات

مقدار صاع دگر شد صدر سر ظلم

علما را در هر خلاف اختلاف است صدر سر ظلم



مالیات است و زکوة هر اسبی در سالی دو مثقال شرعی طلا است
اگر اسب و مادیان هر دو اصیل باشد یا هیچ یک اصیل نباشند
بشرط آنکه تمام سال در صحرا بچرد یعنی علیقه ایشان از مال
مالک نباشد دوم از آنچه زکوة در او سنت است مالیست که مالک
آن بکار تجارت کرده باشد که بواسطه آن کار در آن زکوة واجب
نشده باشد مثل آنکه در اثنای سال قرض بشخصی بدهد یا زر
سکه دار را مطلا سازد یا از نصاب اول گاو یا شتر یا گوسفند
چیزی بشخصی بخشد که در مثل اینها زکوة سنت است سیم از
آنچه زکوة دادن آن سنت است حاصل مستغلات مثل دکان و
حمام و کاروانسرا و امثال آن پس سنت است که یک از ده و نیم
ده یک آن حاصل را بزکوة بدهد هر چند بنصاب نرسد
و حول نگذرد چهارم از آنچه زکوة دادن آن سنت است
هر چیزیست که از زمین بروید و بوزن در آید مثل برنج و نخود و عدس
و ماش و مانند آن و نصاب و حول آن بطریق نصاب و حول
گندم و جو و خرما و مویز است و همچنین ده عشر و نصف عشر اما در
سبزیها و خربوزه و خیار و مانند آن زکوة نیست پنجم هر گاه

مال چند سال در دست مالک نباشد و بعد از چند
سال بدست مالک اید سنت است که زکوة یک سال از برای همه
ششم از انچه زکوة دادن ان سنت است مالیست که مالک شده
داشته باشد زکوة از هر سال بدهد هفتم از انچه زکوة دادن
سنت است مال التجارة است یعنی هر گاه شخصی متاعی چند بجهة
تجارة بخرد یا ملکی را اجاره کند بقصد انکه باجاره دهد و فایده
از ان حاصل کند پس راس المال چون بنصاب طلا یا نقره رسد
و در مدة یکسال نقصان نکند زکوة دادن سنتست هشتم از انچه
زکوة دادن ان سنت است مال طفل است هر گاه ولی طفل بان
تجارة کند برای طفل مطلب سیم در بیان احکام خمس بدانکه
خمس در هفت چیز واجب است اول غنیمتی که از کافران حربی
بدست اید هر قدر که باشد دوم هر کانی که بهم رسد مثل نقره
و مس و طلا و مثل انها بشرط انکه بعد از اخراجات صرف
که صرف کندن و صاف نمودن قیمت انچه بماند
بیست مثقال شرعی طلا شود و بعضی از مجتهدین را مذهب
انست که دادن خمس ان واجب است هر چند قیمت ان

فرمایش بعضی از مجتهدین احوط است صدر [illegible]

از بیست



از بیست مثقال کمتر باشد سیم هر چه از دریا بغوص بیرون
اید مثل مروارید و مرجان و مثل انها هر گاه قیمت ان به بیست
مثقال طلا شود چهارم مال حلالی که هر گاه بمال حرام مخلوط شود
و قدر حرام و صاحب ان معلوم نباشد اما اینقدر معلوم
باشد که از پنج یک زیاده نیست در اینصورة خمس ان را باید داد هر
مقداری که باشد و با خمس حلال میشود و اگر معلوم باشد که از پنج یک
زیاده است خمس را باید داد و از باقی انچه ممکن باید کرد و بفقرا و مساکین
تصدق باید نمود پنجم زمینی که کافر ذمی از مسلمانی بخرد واجب است
که خمس ان زمین یا خمس قیمت از یا خمس حاصل هر ساله ان را
بدهد ششم گنجی که از زیر زمین یافت شود چه در بلاد کافران
حربی یافت شده باشد دادن خمس ان واجب است خواه اثر اسلام
بر ان باشد و خواه نباشد و بعد از خمس است که باقی [illegible] و همچنین
اگر در بلاد اسلام یافت شده باشد و اثر اسلام بر ان نباشد و اگر اثر
اسلام بر ان باشد لقطه است و احکام ان بعد از این مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی هفتم فایده که از زراعت یا تجارة یا
حرفت و مانند ان بهم رسد پس هر گاه از فایده از کل اخراجاة

هر گاه قیمت ان به مثقال شود احتیاط [illegible] صدر [illegible] ظله العالی

معلوم نیست پس خمس از البته بدهد صدر دام ظله

یکسال آنکه زیاده باشد خمس از زیاده را باید داد پس اگر شخصی از
سود تجارت بیست تومان منفعت حاصل کرده باشد و اخراجات لایق
بحال او ده تومان باشد از آن بیست تومان ده تومان بجهت اخراجات
خود بردارد و از ده تومان دیگر که میماند دو تومان آن خمس بدهد و بر این
قیاس است فایده که از زراعت و حرفت حاصل شود و اگر در اثنای سال کشتی
بشخصی برسد یا از بیع خواهد یا غلام یا کنیز و مانند آن خریداری
نماید یا او را اجیر کنند از جمله اخراجات سال حساب میشود پس
ازین بعد از دفع کل انها آنچه مانده خمس از آن واجب است هر گاه
که باشد و بدانکه نصف خمس تعلق بحضرت صاحب الزمان دارد و
نصف دیگر بسادات یعنی جمعی که از جانب پدر بهاشم که جد حضرت
رسالت پناه است منسوب اند اگرچه از اولاد [illegible] باشند از
ایتام یا مساکین یا ابنای سبیل باشند و شیعه اثنا عشری
باشند و نصفی که باینجماعت متعلق است صاحب مال میتواند
که خود بایشان قسمت نماید اما آن نصفی که تعلق بحضرت
صاحب الزمان دارد در زمان غیبت صاحب مال
واجب است که بمجتهد دهد تا مجتهد از اولاد [illegible] قسمت نماید
باب

در عرض عقلا ... صدر سر ظله

اگر زن از غلام و کنیز داشتن باشد صدر سر ظله

اذن مجتهد ... صدر سر ظله



باب پنجم از کتاب جامع عباسی در احکام روزه واجبی و
سنتی و در این پنج مطلب است مطلب اول در بیان محرمات
و مبطلات روزه بدانکه هشت چیز است که بعمل آوردن آن
بر روزه دار واجبی و سنتی حرام است و اگر بعمل آورد روزه باطل میشود
اول چیزی خوردن و آشامیدن خواه چیزی خوردنی
و آشامیدنی و خواه از خلاف عادت باشد مثل پوست تخم و برگ
درخت و مانند آن روزه را باطل میکند و هر گاه بلغم از دماغ
یا سینه بدهن آید فرو بردن آن روزه را باطل میسازد و اگر
تشنگی بر کسی غالب شود چنانکه تحمل نتواند کرد در آن وقت
بخورد اما زیاده بر آنچه رفع ضرورت کند نخورد بهتر اوست که القضا را
بجا کند و همچنین جماع با اهل خود [illegible] آشامیدن
[illegible] روزه را باطل میکند [illegible]
بهر طریق که باشد اما اگر در روز محتلم شود روزه او باطل نمیشود
و لازم نیست که همان وقت غسل کند مگر [illegible]
شود و اگر دانسته که چون خواب کند محتلم خواهد شد
خواب کردن [illegible] حرام است [illegible]

بلکه ... حقیقی ... باطل ... صدر سر ظله

لزوم آن معلوم نیست صدر سر ظله

معلوم نیست صدر سر ظله

باطل میکند داخل کردن حشفه است در قبل یا در دبر تا ختنه گاه
پس روزه فاعل و مفعول باطل میشود و اگر شخصی زن خود را
در روز رمضان جماع کند کفاره خود و از زن سبب کردن او لازمست
و اگر زن مرد را بر جماع دارد کفاره مرد بر زن نیست چهارم
از آنچه روزه را باطل میسازد عمداً بر جنابت ماندنست تا وقت
صبح پس قضا و کفاره لازم میشود و همچنین اگر زن تاخیر غسل
حیض یا نفاس یا استحاضه کند تا آنکه صبح داخل شود و اگر جنب
بخوابد بقصد آنکه در شب غسل کند و تا صبح بیدار نشود نه قضا
بر او لازم است و نه کفاره و اگر قصد داشت که غسل نکند هم قضا
و هم کفاره لازم است و اگر غسل کردن و نکردن بخاطرش نرسیده
باشد قضا لازم است بدون کفاره و همچنین اگر از خواب اول
بیدار شود و نوبت دوم بخواب رود بگمان آنکه بجهت
غسل کردن در شب بیدار شود و تا صبح بیدار نشود قضا لا
زم است نه کفاره و اگر در این خواب مکان بیدار شدن
نداشته باشد کفاره نیز لازم میشود و اگر نوبت سیم بخواب
رود و تا صبح بیدار نشود قضا و کفاره لازم است هر چند بقصد
غسل کردن

احوط کفاره است نیز صدر سلمه

کفاره نیز احوط است صدر سلمه العالی



غسل کردن بخواب رود و گمان داشته باشد که بجهت غسل کردن
بیدار خواهد شد پنجم از آنچه روزه را باطل میکند رسانیدن
گرد غلیظ است بحلق و همچنین دود غلیظ و همچنین بخار غلیظ پس
هرگاه یکی از این سه چیز را بحلق رساند از روی عمد قضا
بر او است اما کفاره ندارد ششم از آنچه روزه را باطل میکند قی کردن
از روی عمد و آن موجب قضا است و کفاره لازم نیست و بعضی
از مجتهدین کفاره را نیز لازم میدانند و اما اگر بی اختیار آید
یا از روی سهو قی کند چیزی لازم نمیشود هفتم از آنچه
روزه را باطل میکند فرو رفتن در آبست از روی عمد و بآن
قضا لازم میشود و بعضی از مجتهدین کفاره را نیز لازم میدانند
و اگر جنب روزه واجبی داشته باشد و غسل ارتماسی کند
آن غسل باطل است هشتم از آنچه روزه را باطل میکند دروغ
بر خدا تعالی گفتن است مثل آنکه بگوید فلان چیز را خدا حرام
کرده یا فلان چیز را حلال کرده و امثال این و همچنین
دروغ گفتن بر پیغمبر یا بر یکی از ائمه معصومین و آن موجب قضا است
و بعضی از مجتهدین کفاره را نیز واجب میدانند مطلب دوم در بیان

معلوم نیست صدر سلمه

چون ظاهر بعضی اخبار لزوم کفاره است پس رعایت احتیاط موافق فتوای بعضی از مجتهدین نموده صدر سلمه الله العالی

[illegible]

روزه واجب و سنت و مکروه و حرام و در آن چهار فصل
ست فصل اول در بیان روزه واجبی و آن بر هشت قسم ست
اول روزه ماه رمضان است و ثابت میشود داخل شدن ماه رمضان
بیکی از سه چیز اول آنکه معلوم شود که سی روز از ماه شعبان
گذشته دوم شیاع یعنی جمعی کثیر که از سخن ایشان یقین حاصل
شود اخبار نمایند که ماه را دیده اند سیم آنکه دو مرد عادل
گواهی دهند که ماه را دیده اند پس اگر یک زن عادله یا یک مرد
عادل گواهی دهند که ماه را دیده اند بگواهی ایشان ثابت نمیشود
مگر آنکه بحد شیاع رسد و بحساب تقویم و غیر آن داخل شدن
ثابت نمیشود دوم از روزه واجب روزه قضای ماه رمضان است
و واجب ست بجا آوردن آن پیش از آنکه ماه رمضان آینده
داخل شود پس اگر مثلا بر شخصی ده روز قضای ماه رمضان واجب
باشد قضای آن را تأخیر میتوان کرد تا وقتی که از ماه رمضان
آینده ده روز باقی ماند پس اگر همیشه عازم بود که آن ده روز را قضا
کند و چون ماه رمضان داخل شد مانعی از روزه داشتن بهم رسد مثل
آنکه بیمار شود یا زن حیض بیند در این صورت هیچ قضای ده روز واجب
نیست

پس

معلوم نیست
صدر دام ظله



و پس اگر بیعذر تا رمضان آینده تأخیر کرده باشد آن
ده روز را قضا کند و بجهت هر روزی مدی که یک طعام از برنج
یا گندم یا نان یا ماش از تصدق کند و مد چهار یک صاع
ست و بوزن چهارده هزار و چهار جو میانه ست و همچنین
قضا و تصدق لازم ست اگر عزم بر قضا نداشته باشد تا وقتی
که رمضان آینده مثلا مدت قضا ماند و هر اینه بیمار شود
یا زن حیض بیند و باید که قضای ماه رمضان را پیش از
پیشین بخوردن و جماع و غیر آن فاسد میتوان کرد و بعد از پیشین
حرام ست پس اگر بعد از پیشین فاسد سازد بخوردن یا غیر آن
قضا و کفارت لازم میشود و کفاره آن ده مسکین را طعام دادن است و
اگر از آن عاجز باشد سه روز روزه بدارد سیم از روزه واجب
آنست که شخصی خویشتن را اجاره دهد که قضای روزه میت
او کند پس بر او واجب ست که بسیار تأخیر در قضا نکند
و توانی ننماید که در عرف گویند که او مشغولست بقضای
روزه چهارم از روزه واجبی روزه ایست که بر ولی میت
واجب بوده و بعلت حیض یا بیماری با وجود قدرت بر قضای آن

و ما اوسط
صدر دام ظله العالی
مقدار مد و صاع
در اوایل کتاب
مذکور شد
صدر مد ظله

روزه واجب بدارد
و نیز قضا نماید
کما الاحوط چنانچه
گذشت

قضا نکرده باشد پس بر پسر بزرگتر واجب است که از او قضا کند و
اگر میت دو پسر داشته باشد که سال یکی بیشتر و سال یکی کمتر اما آنکه
سال او کمتر است بالغ باشد بعضی از مجتهدین بر آنند که قضا بر آن
یکیست که بالغ است اما اصح آنست که قضا بر آنکس است که سال او بیشتر است
و اگر هر دو در سن برابر باشند هر یک نصفی قضا کنند اگر عدد نصف جفت
باشد و اگر طاق باشد قضای یک روزه واجب کفایی است یعنی هر
کدام که آن یک روزه را قضا کنند از دیگری ساقط میشود پس اگر هر دو
آن روزه را روزه بدارند و بعد از پیشین مقارن هم افطار کنند
کفاره است نزد مجتهدین واجب کفایی است و بعضی بر آنند که بر هر
دو بالسویه واجب است پنجم از روزه واجبی آنست که نذر کند یا عهد
یا سوگند واجب شود و آن بر دو قسم است مطلق و معین مطلق آنست
که نذر کند که روزه یک روز بدارد و تعیین زمان و مکان نکند و
معین سه قسم است اول آنکه تعیین زمان کند مثل روزه اول ماه رجب
دویم آنکه تعیین مکان کند مثل یکی از عتبات عالیات سیم آنکه
تعیین زمان و مکان هر دو کند مثل روزه اول ماه رجب در مکه
معظمه پس هر گاه از روزه داشتن در آن زمان و در آن مکان مانعی مثل
بیماری

ب
که فوت در سفر [illegible] بر قضا در آن [illegible] صدر الاعاظم

ج
فائده این بعض اوقات صدر [illegible]



بیماری یا سفر ضروری یا حیض بهم رسد قضا آن باید
کرد ششم از روزه واجبی روزه دو ماه است جهت کفاره فاسد
کردن روزه ماه رمضان است پس هر گاه شخص بالغ و عاقل از
روی عمد در ماه رمضان روزه را بخورد یا اشیاء مبطل
یا جماع کردن یا ما شابه آن باطل سازد مخیر است در آنکه دو ماه
روزه بدارد یا یک بنده آزاد کند یا شصت مسکین را طعام دهد
هر مسکینی را یک مد و اگر روزه ماه رمضان را بچیزی حرام فاسد
سازد مثل خمر یا طعام غصبی خوردن یا زنا کرد یا در حیض
جماع کردن در این صورت سه کفاره بر او لازم است یعنی دو ماه
روزه بدارد و یک بنده آزاد کند و شصت مسکین را طعام دهد
هفتم روزه اعتکاف که بر تفصیل عنقریب مذکور شود هشتم
روزه کفاره است که در بحث کفارات ان شاء الله مذکور خواهد
شد فصل دویم در بیان روزه سنتی و انواع آن بسیار است
و در این کتاب بیست نوع از آنکه مشهور است مذکور خواهد
شد اول روزه روز مولود حضرت رسالت پناه ص و آن هفدهم
ماه ربیع الاول است دوم روزه مبعث و آن بیست و هفتم ماه رجب است

ب
قسم [illegible] روز [illegible] این خواهد [illegible] بیش از [illegible] و بعد از [illegible] چنانچه در [illegible] خواهد آمد صدر مرظلم

سیم روزه عید غدیر و آن هجدهم ماه ذی الحجه است چهارم
سه روزه از هر ماهی یعنی پنجشنبه هفته اول ماه و پنجشنبه
هفته آخر ماه و چهارشنبه اول از دهه دوم ماه پنجم روزه
ایام بیض و آن سه روز است از هر ماهی سیزدهم و چهاردهم و
پانزدهم ششم روزه روز عرفه که نهم ماه ذی الحجه است به دو
شرط اول آنکه محقق باشد که نهم ماه است دوم آنکه از روزه
داشتن ضعف حاصل نشود بحیثیتی که نتواند بفراغت به دعا مشغول
شود هفتم روزه مباهله و آن بیست و چهارم ماه ذی قعده است
و آن روز تصدق نمودن حضرت امیر المؤمنین است انگشتر خود را به
سائلی در رکوع هشتم از اول ماه ذی الحجه تا روز نهم نهم روزه
کل ماه رجب دهم روزه کل ماه شعبان یازدهم روزه دحو
الارض و آن بیست و پنجم ذی قعده است دوازدهم روزه روز
اول محرم سیزدهم روزه روز عاشورا که روز دهم محرم است
تا وقت عصر و بعد از آن باب افطار نماید یا بخاک کربلا به
نیت شفا بشرط آنکه زیاده بر یک نخود نباشد چهاردهم روزه
پنجشنبه و جمعه پانزدهم روزه عید و آن هشتم ماه ذی الحجه است شانزدهم

روزه شش

مدرک در افطار به خاک کربلا در روز عاشورا غیر از فرمایش مرحوم شیخ در مصباح متهجد بنظر نرسیده و لیس در غیر حال ناخوشی [illegible] به شفا نخورد و احتیاط [illegible] البته ترک نمایند صدر مرحوم



روزه شش روز بعد از عید ماه رمضان هفدهم پانزدهم
ماه جمادی الاول هجدهم روزه داود پیغمبر ع و آن هر یک روز در
میان تمام ماه روزه داشتن است نوزدهم روزه یوم الشک بر نیت سنت
و آن آخر ماه شعبان است هرگاه احتمال اول رمضان داشته
باشد بیستم روزه بیست و نهم ذی قعدة الحرام فصل سیم در
بیان روزه حرام و آن نه قسم است اول و دوم روزه عید فطر
و عید قربان سیم روزه یوم الشک بقصد آنکه از ماه رمضان است
اما بر نیت قضا یا نذر حرام نیست چهارم روزه صمت یعنی در
اثنای روزه قصد کند که از اول روز تا شب حرف نزند پنجم
روزه وصال و آن را دو تفسیر است اول آنکه در وقت نیت روزه قصد کند
تا سحر افطار نماید و شام و سحور را یکی کند دوم آنکه روزه متوالی
روزه بدارد چنانکه در شب روزه نگشاید ششم روزه زن بر نیت
سنت بی رخصت شوهر هفتم روزه بیمار هرگاه از روزه کردن
مضرت داشته باشد یا طبیب حاذق گوید که روزه مضرت می رساند
هر چند آن طبیب کافر باشد یعنی اگر طبیب حاذق گوید که علاج این
بیمار منحصر است در مجامعت و نکردن مجامعت تا سبب خطر عظیم دارد بالخصوص

این قسم و قسم ششم [illegible] با وضع حاشیه [illegible] ۱۲ صدر ظله

حکم [illegible] ان اللازم [illegible]

مجامعت در روزه رمضان واجب میشود پس اگر زن یا کنیزی
اینکس روزه واجب داشته باشد معذوری که روزه برو واجب
نباشد یافت شود زن خود را یا کنیز خود را میتواند که بروزه
مجامعت کند و بر ایشانست مخالفت افعله کرد تا لازم ست
و چون یکی از ایشان را مجامعت کند واجب ست که کفاره او را بدهد
هشتم از روزه حرام روزه مسافر ست بر نیت وجوب هرگاه
سفر او مباح باشد مگر در سه جا که روزه واجب در سفر مباح در آن
سه جا آن ست اول روزه نذری که سفر و حضر را شامل شده باشد
دوم روزه سه روز در حج هرگاه قربانی یافت نشود چنانچه
در باب حج مذکور میشود انشاء الله تعالی سیم روزه هجده روز
شخصی را که در حج قبل از غروب آفتاب از عرفات بیرون رود
چنانچه در باب حج مذکور میشود نهم از روزه حرام روزه ایام
تشریق ست و آن روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذیحجه ست شخصی
که در منی باشد که اگر در غیر منی باشد روزه ان حرام نیست بلکه
ثواب دارد **فصل چهارم** در بیان روزه مکروه و آن چهار ست اول
روزه سنتی در سفر دوم روزه سنتی شخصی که مهمانی او را دعوت کرده باشد
بطعام



بطعام سنت ست که افطار کند و اظهار نکند که روزه دارم
سیم روزه روز عرفه هرگاه که شک در اول ماه داشته باشد
یا روزه موجب ضعف شود بر وجهی که بعد از آن بدعا اشتغال
نتواند کرد چهارم روزه مهمانست بر نیت سنت بی رخصت
صاحب خانه و بعضی از مجتهدین بر آنند که روزه صاحب خانه
بی رخصت مهمان مکروه ست **مطلب چهارم** در بیان احکام
روزه و در آن چهار فصل ست **فصل اول** در بیان نیت روزه
بدانکه شش امر در نیت روزه معتبر ست اول نیت را قبل از طلوع فجر
بجا آوردن دوم قصد قربت سیم تعیین آنکه واجب ست یا سنت
چهارم از ماه رمضان است یا نذر یا کفاره پنجم تعیین آنکه اداست
یا قضا و بعضی بر آنند که در نیت روزه ماه رمضان نیت اداء لازم
نیست ششم استدامت حکمی یعنی در اثنای روزه قصد فعلی نکند که روزه
باطل کند مثل خوردن و جماع کردن و مانند آن پس اگر شخصی
در اثنای روزه قصد چنین فعلی کند گناه کار ست اگرچه از آن فعل
باز ماند و میان مجتهدین خلاف ست که آیا بمجرد این قصد روزه باطل میشود
یا نه و بر تقدیر بطلان آیا همین قضا لازم ست یا کفاره نیز لازم میشود

دیگر این نیز خطا گفته است که قضا لازم است اما کفاره لازم نیست
و بدانکه اگر شخصی نیت روزه واجبی را فراموش کند و قبل از پیشین
بیاد او آید و آن وقت نیت کند روزه او صحیح است و در روزه سنتی
هر وقت که بخاطر رسد ثواب از روز دارد اگرچه پیش از شام یک
لحظه باشد **فصل دوم** در ذکر جماعتی که روزه ایشان صحیح نیست
اول شخصی که از روزه داشتن بواسطه پیری مشقت عظیم یابد پس
عوض هر روز یک کندم یا ماش از ان تصدق نماید دوم
شخصی که تشنگی بر او غالب باشد و مشقت عظیم از روزه داشتن کشد
او نیز عوض هر روز یک تصدق دهد و هر وقت که علت او برطرف
شود قضا کند سیم زنی که حامله باشد و گمان او داشته باشد
که از روزه داشتن بار او یا بچه او مضرت میرسد حکم او حکم صاحب
تشنگی است چهارم زنی که بطفل شیر میدهد خواه طفل خود
و خواه غیر او هر گاه از روزه داشتن شیر او وفا نکند او نیز حکم حامله
دارد پنجم زنی که حایض یا نفسا باشد یا استحاضه داشته باشد
غیر انچه بیان رفت ششم بیماری که از روزه داشتن ضرر یابد هفتم
مسافر چنانچه قبل از این مذکور شد هشتم طفلی که بعد از طلوع فجر بالغ
شود



شود روزه از وی از وی صحیح نیست و بعضی بر آنند که اگر قبل از پیشین
بالغ شود روزه از وی صحیح است نهم شخصی که مست باشد روزه
او صحیح نیست و قضای آن روزه بر او واجب است دهم شخصی که کافر اصلی
باشد و بعد از طلوع فجر مسلمان شود روزه از وی صحیح نیست و بعضی
از مجتهدین بر آنند که اگر قبل از پیشین مسلمان شود روزه از وی صحیح است
و قضای روزهای گذشته از او ساقط است اما هر گاه شخصی مرتد
شود و باز توبه کند بر او لازم است قضای روزه واجبی که در ایام ردة از وی
فوت شده و اگر سنی شیعه شود حکم کافر اصلی دارد که قضا بر او لازم نیست
**فصل سیم** در بیان امری چند که بفضل او رسیده اند آن ماه رمضان
سنت است و اند خوانده امر سنت اول آنکه در وقت دیدن هلال این دعا
بخواند و بعضی از مجتهدین خواندن این دعا را در وقت دیدن هلال
واجب میدانند و میباید که در وقت خواندن این دعا رو بجانب قبله
کند و پشت بجانب هلال دعا اینست الحمد لله الذی خلقنی و خلقک و قدرک
منازل و جعلک مواقیت للناس اللهم اهله علینا اهلالا مبارکا اللهم
ادخله علینا بالسلامة و الاسلام و الیقین و الایمان و البر و التقوی و
التوفیق لما تحب و ترضی دوم مباشرت با حلال خود کردن در شب اول ماه رمضان

ششم افطار کردن بشربتی چهارم تعجیل افطار قبل از نماز اگر
انتظار او کشند که با او افطار کنند پنجم سحری خوردن و هر چند
بطلوع فجر نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است ششم خواندن این دعا
نزد افطار اللهم لك صمنا و علی رزقك افطرنا ذهب الظماء و ابتلت
العروق و بقی الاجر اللهم تقبله منا و اعنا علیه و سلمنا فیه و تسلمه
منا هفتم خواندن دعائی که در شبهای و روزهای رمضان مقرر است
هشتم گذاردن هزار رکعت بطریقی که در باب نماز مذکور شد نهم
خواندن سوره روم و عنکبوت در شب بیست و سیم دهم غسل کردن
در هر شبی که طاق است مثل سیم و یا نزدهم و بیست و یکم و در شب بیست و سیم
دو غسل سنت است یکی در اول شب و یکی در آخر شب چنانکه در باب طهارة
مذکور شد یازدهم انکه در اینماه تخفیف نماید بر غلام و کنیز خود در
خدمت یعنی خدمت دشوار بر ایشان نفرماید دوازدهم وداع ماه رمضان
در آخر ماه فصل چهارم در ذکر آنچه روزه داران را بفعل آوردن آن
مکروه است اول شعر خواندن اگرچه مدح حضرات مقدسات باشد
دوم هر فعلی که موجب ضعف باشد مثل مکث بسیار در حمام و خون
گرفتن و مانند آن سیم زنان را بوسیدن یا دست بازی کردن چهارم
شاف



احوط بلکه اقوی مفطر بودن حقنه بمایعات است در هر حال الاعلی

شاف برداشتن پنجم حقنه کردن ششم سعوط چنانچه گذشت هفتم
در گوش یا بینی چیزی چکانیدن هر گاه بحلق نرسد که اگر بحلق
برسد روزه باطل میشود هشتم شکوفه و گل بوی کردن خصوص
نرگس نهم پیراهن بر خود تر کردن دهم سرمه که مشک داشته
باشد یا صبر در چشم کشیدن یازدهم زنان در آب مکث کردن
مطلب پنجم در اعتکاف و آن مکث صائم است در مسجد جامع سه
روز یا زیاده بقصد قربت و در آن ثواب عظیم است خصوصا
اگر در ده روز آخر ماه رمضان واقع شود و حضرت رسالت
همیشه در ده آخر ماه رمضان اعتکاف میفرمودند و اعتکاف
بی روزه داشتن جایز نیست و کمتر از سه روز جایز نبود و در غیر مسجد
جامع صحیح نیست و هر گاه شخصی بر نیت سنت دو روز اعتکاف
نماید روز سیم یا نهم واجب شود و بر این قیاس مجاز نیست
اعتکاف کننده را که از مسجد بیرون رود مگر از برای حاجت ضروری
که در مسجد نتواند یا عیادة مومنی یا رفتن بوداع او یا مشایعت جنازه
او و نماز گذاردن بر او و چون از مسجد بیرون رود ننشیند و در سایه راه
رفتن و نماز گذاردن در غیر مسجدی که در آن اعتکاف کرده مگر بواسطه

ضرورت مثل آنکه بجهت غلبهٔ ضعف بنشیند یا آنکه تشییع در سقف
باشد یا اتفاقاً وقت نباشد که نماز را در آن مسجد تواند گذارد
جایز است که هر گاه بواسطه ضرورتی از مسجد بیرون رود نماز را
هر جا که خواهد بگذارد و بنابر حرام است در اعتکاف و واجب روزه
را فاسد ساختن و در شب جماع کردن و در روز و شب بوی خوش
شنیدن و زنان را بوسیدن یا دست بیدن ایشان رسانیدن
و هر چه روزه را باطل میسازد اعتکاف را باطل میسازد و اگر اعتکاف واجب
را در روز ماه رمضان بجماع فاسد سازد دو کفاره لازم میشود
یکی جهت ماه رمضان و یکی جهت اعتکاف و اگر در شب بجماع فاسد
سازد یک کفاره اعتکاف لازم است و بس و همچنین اگر روزه اعتکاف را
در روز بغیر از جماع فاسد سازد و اگر معتکف زوجه معتکفه خود را
در اعتکاف واجب باکراه جماع کند چهار کفاره بر او لازم است دو کفاره
از جهت خود و دو کفاره از جهت زوجه باب پنجم از کتاب جامع
عباسی در بیان حج و شرایط آن و در آن مقدمه و پنج مطلب است
مقدمه بدان که حج کردن از اعظم ارکان دین است و چون واجب
شود تاخیر کردن آن گناه عظیم است و در حدیث است که این مضمون وارد
که هر گاه

بلکه بدون ضرورت در غیر جوف مسجد نگذارد صدر سره العالی



که هر گاه بر شخصی حج واجب شود و حج نرود با آنکه مانع شرعی
نداشته باشد چون بمیرد در وقت مردن مسلمان نخواهد
مرد بلکه یا جهود خواهد مرد یا ترسا و در روایات بسیار در کثرت
ثواب حج از حضرت رسالت پناه و حضرات ائمه معصومین وارد
شده از آن جمله منقول است که شخصی بحضرت پیغمبر صلعم آمد و گفت ای رسول
خدا از خانه خود بعزم حج بیت الله بیرون آمدم و بودم چون
بدان جا رسیدم وقت حج فوت شده بود و من مرد غنی و مالدارم پس اگر
امر فرمایید مال خود را در وجهی از وجوه خرج نمایم که ثواب آن مثل
ثواب حج باشد پس حضرت پیغمبر صلعم فرمود که بکوه ابو قبیس نظر کن اگر آن کوه
تمام طلای سرخ شود و آن را در راه خدا صرف نمایی ثواب آن بثواب حج
نمی رسد بعد از آن حضرت رسالت فرمود که شخصی که اراده حج کند چون
بجهت ساختن و آماده کردن اسباب حج اشتغال نماید هر نوبت که یک چیزی را از آن
اسباب برداشته از زمین بر دارد یا بر زمین گذارد ده ثواب از برای او
نوشته شود و ده گناه او را محو سازند و ده درجه جای او را در بهشت بلند
سازند و شخصی که از مخصوص سوار شده هر بار که پا بر زمین گذارد تا بر
زمین گذارد مثل این ثواب حاصل شود تا آن که از مخصوص فارغ شود مطلب اول در بیان

بعضی از اداب حج چون عزم جزم شود باید که ذمه خود را از حق
مردم خلاص سازد و وصیت کند و چون خواهد که از منزل بیرون
اید عیال خود را بنماید و نماز خود را ساز دهد و دو رکعت نماز سنت بگذارد
و بعد از آن این دعا بخواند اللهم انی استودعك الساعة نفسی و اهلی
و مالی و دینی و دنیای و آخرتی و خواتیم عملی اللهم احفظ الشاهد منا
و الغائب اللهم احفظنا و احفظ علینا اللهم اجعلنا فی جوارك اللهم
لا تسلبنا نعمتك و لا تغیر ما بنا من عافیتك و فضلك و بعد از آن
وداع عیال و اطفال خود کند و تحت الحنك ببندد عصای بادام تلخ بدست
گرفته از منزل بیرون اید و در وقت بیرون آمدن بگوید بسم الله
آمنت بالله توکلت علی الله الله اکبر الله اکبر الله اکبر بعد از آن سه
نوبت بگوید بالله اخرج و بالله ادخل و علی الله اتوکل پس بگوید
اللهم افتح لی وجهی هذا بخیر و اختم لی بخیر و قنی شر کل دابة انت آخذ
بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و چون از خانه بیرون اید رو بقبله
بایستد و فاتحه و آیة الکرسی یکنوبت پیش رو و یکنوبت بر دست راست و
یکنوبت بر دست چپ بخواند و بعد از آن این دعا بخواند اللهم احفظنی
و احفظ ما معی و سلمنی و سلم ما معی و بلغنی و بلغ ما معی ببلاغك الحسن الجمیل بعد
از آن



از آن نیت حج کند باین طریق که متوجه خانه خدا میشوم که
حج اسلام را بجا آورم برای انکه بر من واجب است تقرب بخدا
و پای در رکاب کند و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله و الله
اکبر و چون بر پشت مرکب قرار گیرد این دعا بخواند الحمد لله هدانا
للاسلام و من علینا بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم سبحان الذی
سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون و الحمد
لله رب العالمین اللهم انت الحامل علی الظهر و المستعان علی الامر
اللهم بلغنا بلاغا یبلغ الی مغفرتك اللهم لا طیر الا طیرك و لا خیر
الا خیرك و لا حافظ غیرك و سنت است که در هر منزلی که فرود اید
در وقت فرود آمدن این دعا بخواند رب انزلنی منزلا مبارکا و انت
خیر المنزلین و دو رکعت نماز بگذارد و چون از منزل کوچ کند
نیز دو رکعت نماز بگذارد و باید که بهترین روزها از برای سفر روز
شنبه و پنجشنبه و سه شنبه است و در روز دوشنبه سفر نباید
بست و همچنین در روز جمعه قبل از زوال و نماز و اگر ضرور شود که
در روز نحس سفر کند باید که تصدق کند و متوجه سفر گردد که تصدق
دفع بلیات از خود کند و سنت است فراخ دستی در این سفر مبارك و سعی در

خوبی توشه و بسیاری و همچنین آنکه اسراف مذموم
نیست مگر در راه حج و مستحبست خوش خلقی با همراهان و ملازمان
و مکاریان و خشم فرو خوردن از ایشان و از حضرت امام
جعفر صادق منقولست که هر کس براه خانه خدا میرود اگر سه خصلت
در او نباشد حج او هیچ نیست و آن خوش خلقی و خشم فرو خوردن
و ملک ورع و تقوی شعار خود ساختن است مطلب دوم در بیان
شرایط وجوب حج بدانکه تا هفت شرط بهم نرسد حج واجب نمیشود
اول بلوغ پس بر طفل حج واجب نیست هرچند مالدار باشد اما اگر
طفل را بحج برد و محرم بشود و قبل از وقوف عرفه یا وقوف مشعر بالغ
شود باقی افعال حج را بجا آورد حج او صحیح است و از حج اسلام
مجزیست شرط دوم عقل است پس مجنون که هیچ وقت بهوش نیاید
یا اگر بهوش آید مدت هشیاری او افعال حج را نگنجد بر او واجب نیست
اما اگر قبل از وقوف عرفه یا وقوف مشعر هشیار شود باقی افعال
حج را در زمان هشیاری بجا آورد حکم او حکم طفل دارد بطریقی که
گذشت شرط سیم حریت است پس بر بنده حج واجب نیست هرچند بعضی از
آزاد شود و اگر برخصت آقا حج کند ثواب دارد اما این حج از حج اسلام او
مجزی

و اما اگر مستطیع عتق تا سال دیگر باقی است حج ثانیا از او فوت نشود حرره مد ظله العالی



مجزی نیست و هرگاه بعد از آزادی استطاعت حج بهم رسد نوبت
دیگر حج بر او واجب است مگر آنکه قبل از یکی از دو موقف آزاد شود که در اینصورت
حکم طفل و مجنون دارد بطریقی که دانسته شد شرط چهارم استطاعت
یعنی قادر بودن بر خرج راه رفتن و برگشتن از آنجا و بارکش و خدمتکاران
و باقی ضروریات بحسب حال آنکس و اگر شخصی گوید که خرج راه تو بر منست
و به سخن او اعتماد باشد در اینصورت نیز حج واجب است و همچنین اگر خرج
بعضی از حج را داشته باشد و تتمه را شخصی که بر او اعتماد باشد متعهد
شود و از جمله استطاعت نفقه عیال او است تا زمانی که آن واجب النفقه
از رفتن تا رسیدن بمکان خود خواه خود قدرت داشته باشد
خواه دیگری متعهد شود و نیز از جمله استطاعت آنست که قدرت بر
ادای دین متعارف و مهر زن و غیر آن داشته باشد پس مادام
که قادر بر ادای آن نباشد حج واجب نمیشود و اگر زن در راه حج احتیاج
بمحرم داشته باشد و محرم بجهت رفاقت او اجرت خواهد قدرت
بر اجرت او نیز داخل استطاعت است پس اگر بر اجرت او قادر نباشد حج
بر او واجب نیست شرط پنجم صحت بدنست بحیثیتی که از رفتن بحج مشقت
شدیده لازم نیاید شرط ششم امنیت راه است پس مادام که گمان ناامنی باشد

مشکل است حرره مد ظله

۲ شخص مطلق معلوم حرره دام ظله

۳ بکار در سفر خوار نباشد حرره دام ظله

رفتن و آن نیست شرط هفتم آنکه اقله وقت باشد که خود را به
مکه معظمه رساند و افعال حج را بجا آورد چه اگر وقت تنگ باشد
حج در آن سال ساقط است و هرگاه به بذل حج واجب شود میتوانند
بی رخصت شوهر بحج رود اما حج سنتی را بی رخصت شوهر نمیتوانند
مطلب سیم در بیان انواع حج و ذکر مواقیت بدانکه حج بر سه نوع
است حج تمتع و حج قران و حج افراد حج تمتع بر شخصی واجب میشود که
منزل او از مکه معظمه شانزده فرسخ شرعی دور باشد و حج قران
و حج افراد بر شخصی واجب میشود که از اهل مکه معظمه باشد یا آنکه
منزل آن از آن مکان مقدس کمتر از آن مقدار باشد و اول
حج تمتع احرام عمره است از میقات و میقات مکانیست که حضرت
رسالت پناه قرار داده اند که حاجیان از آنجا احرام به بندند
و آن پنج موضع است اول ذو الحلیفه و این میقات جماعتی است
که از مدینه مقدسه میآیند دوم جحفه است و این میقات جمعی
است که از راه شام میآیند سیم یلملم و این میقات جمعی است که
از راه یمن میآیند چهارم قرن المنازل و این میقات جمعی است که
از راه طایف میآیند پنجم عقیق و این میقات جمعی است که از راه عراق

عرب

بلحاظ اختلاف اخبار در مقام ترک احتیاط نشود در چهار فرسخ در تمتع و قران و افراد صدر دام ظله

مسجد شجره داخل الا ... دام ظله



عرب میآیند مطلب چهارم در بیان افعال حج تمتع بر سبیل
اجمال بدانکه افعال حج تمتع هجده است باین ترتیب یعنی باید که هر
یک ازین هجده فعل را بترتیبی که مذکور میشود بجا آورند اول
احرام بستن دوم طواف خانه کعبه سیم دو رکعت نماز طواف
کردن چهارم سعی مابین صفا و مروه کردن پنجم تقصیر یعنی
چیزی از مو یا ناخن گرفتن و باین پنج فعل افعال عمره حج تمام است
ششم احرام حج بستن هفتم وقوف عرفات هشتم وقوف مشعر نهم
جمرهٔ عقبه را بهفت سنگ ریزه زدن دهم قربانی کردن یازدهم سر
تراشیدن یا تقصیر کردن دوازدهم طواف زیارت کردن سیزدهم دو
رکعت نماز طواف گذاردن چهاردهم سعی مابین صفا و مروه پانزدهم
طواف نسا کردن شانزدهم دو رکعت نماز طواف نسا کردن هفدهم
سه شب ایام تشریق در منی بودن هجدهم در هر یک از ایام تشریق
هر یک از جمرات ثلثه را بهفت سنگ ریزه زدن و این آخر
افعال واجبه حج است و چون از اینها فارغ شود سنت است
که بمکه عود نماید بجهت بجا آوردن طواف وداع و باقی سنتها
که بعد ازین مذکور خواهد شد ان شاء الله مطلب پنجم در

بیان افعال حج تمتع بر سبیل تفصیل و در این چهار مقصد است
و خاتمه **مقصد اول** در بیان احرام بستن و شروط آن و در
آن دو فصل است **فصل اول** در ذکر اموری که قبل از شروع در احرام
بجا آوردن آن سنت است و آن هشت امر است اول آنکه از اول
ماه ذیقعده از موی سر و موی محاسن مطلقا چیزی نگیرد دوم
بطرف ساختن موی زهار و موی زیر بغل بتراشیدن یا بنوره
گذاشتن و نوره افضل است سیم سبیل گرفتن چهارم ناخن چیدن
پنجم مسواک کردن ششم غسل احرام کردن و بعضی از مجتهدین
او را واجب میدانند و اگر بعد از غسل و قبل از احرام بخواب رود
یا حدث کند یا چیزی بخورد یا بپوشد که بر محرم خوردن
و پوشیدن و بو کردن آن حرام است غسل را اعاده کند هفتم
نماز احرام گذاردن و آن شش رکعت است بیک سلام و
اکتفا بچهار رکعت و دو رکعت نیز جایز است و سنت است که در رکعت
اول بعد از فاتحه سوره قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم بعد
از فاتحه سوره قل هو الله احد بخواند هشتم آنکه بعد از نماز
این دعا بخواند الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد
وآله



وآله الطاهرین اللهم انی اسئلک ان تجعلنی ممن استجاب
لک وامن بوعدک واتبع امرک فانی عبدک وفی قبضتک
لا اوقی الا ما وقیت ولا اخذ الا ما اعطیت وقد ذکرت الحج فاسئلک
ان تعزم لی علیه علی کتابک وسنة نبیک صلی الله علیه واله
وتقوینی علی ما ضعفت عنه وتسلم منی مناسکی فی یسر منک وعافیة واجعلنی
من وفدک الذی رضیت وارتضیت وسمیت وکتبت اللهم انی
اریدا التمتع بالحج علی کتابک وسنة نبیک صلواتک علیه وآله فان
عرض لی عارض یحبسنی فحلنی من حیث حبستنی بقدرک التی قدرت
علی اللهم ان لم تکن حجة فعمرة احرم لک شعری وبشری ولحمی ودمی
وعظامی ومخی وعصبی من النساء والثیاب والطیب ابتغی بذلک وجهک
والدار الآخرة و بدانکه حیض مانع احرام و مانع غسل احرام نیست
اما مانع نماز احرام است **فصل دوم** در باقی امور متعلق باحرام
و آن چهل و سه امر است سه امر واجب و چهار امر سنت و دوازده
امر مکروه و بیست و چهار امر حرام اما سه امر واجب اول آن نیت است
بانیطریق که احرام عمره تمتع می بندم از برای آنکه واجب است قربة الی الله
دوم مقارن کردن نیت است بتلبیات اربع یعنی بعد از نیت بی فصل

واجبست که بگوید لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک
لبیک سیم پوشیدن دو جامهٔ احرام مردان را از هر چه جایز است
نماز در آن یکی را لنگ کند و یکی را بر دوش اندازد بشرط آنکه در خز
و شبیه بحریر نباشد مثل کیمخت و مانند آن جایز نیست
در حال احرام پوشیدن دو خز و حریر اما چهارم سنت
اول آنکه مرد تلبیات را بلند بگوید دوم آنکه این تلبیات که مذکور
میشود اضافه کند بتلبیات واجبه ان ابیت انّ الحمد والنعمة
والملک لک لا شریک لک لبیک لبیک اهل التلبیة لبیک لبیک
ذو الجلال والاکرام لبیک لبیک تبدء والمعاد الیک لبیک لبیک
تستغنی ونفتقر الیک لبیک لبیک مرهوبا ومرغوبا الیک لبیک لبیک
لبیک اله الحق لبیک لبیک ذا النعماء والفضل الحسن الجمیل لبیک
لبیک کشاف الکرب لبیک لبیک عبدک وابن عبدیک
لبیک لبیک یا کریم لبیک سیم از سنتهای احرام آنکه کل تلبیات
را که مذکور شد اکثر اوقات بگوید خصوصا در هشت جا اول
بعد از هر نماز خواه واجب باشد خواه سنت دوم در وقتی
که ستوری که بر آن سوار است از جا برخیزد سیم در راه هر گاه بر بلندی
مشرف شد

ترک حریر اولی است یعنی کلی از وی نیست صدر مد ظله



مشرف شد یا کوهی بر آید چهارم هر گاه بر سر آن شیب در آید پنجم
هر گاه از خواب بیدار شود ششم در وقت سحر هفتم هر گاه
سوار شود یا فرود آید هشتم هر گاه در راه بشخصی برخورد چهارم
از سنتهای احرام آنکه چون خانهای مکه معظمه را ببیند
تلبیات را قطع کند و بعضی از مجتهدین بر آنند که در آن وقت قطع تلبیات
واجبست اما آنچه ترک آن اولی است در احرام مکروه است اول حمام رفتن
دوم شستن جامهٔ احرام هر چند چرکن شود سیم بو کردن میوه
مثل به و سیب و غیر آن چهارم تکلم کردن بغیر تلبیات و قرآن
و ذکر خدا و حاجت ضروری پنجم در جواب احدی لبیک گفتن
ششم خوابیدن بر فرشی که سفید نباشد هفتم تراشیدن
سر شخصی که احرام بسته باشد که اگر احرام داشته باشد تراشیدن
سر او حرام است هشتم غسل کردن از برای خنک ساختن بدن
نه از جهت سنت مثل غسل جمعه و غیر آن نهم آنکه جامهٔ احرام
از غیر پنبه باشد دهم آنکه [illegible] باشد یعنی خطها داشته
باشد یازدهم آنکه سیاه باشد دوازدهم آنکه در ابتدای احرام
جامهٔ احرام چرکین باشد اما اگر در اثنای احرام چرکن شود [illegible]

بلکه اولی است صدر دام ظله

اولی ترک است صدر مد ظله العالی

وشش آن مکروه نیست اما آن بیست و چهار امر که در حال الاحرام
بجا آوردن آن حرام است اول شکار کردن یا شخصی را شکار
فرمودن یا کمک کردن که فلان جا شکاری هست یا دلالت شکار مثل
با نیزه و سلاح و دام و تیر و تفنگ بشخصی دادن که شکار کند و این امور
حرام است بدو شرط اول آنکه جانور آبی نباشد چه اگر جانور آبی را
شکار کردن در حال الاحرام حرام نیست و مراد از جانور آبی حیوانات
که در آب تخم کنند پس شکار کردن ماهی و امثال آن حلال است و باقی
حیوانات که در خشکی تخم کنند حرام است شرط دوم آنکه خوردن
گوشت آن جانور حلال باشد مثل آهو و کبک و غیر آن پس شکار
کردن حیوانی که گوشت آن حرام است مثل شغال و پلنگ و [illegible]
و باز در حال الاحرام حلال است اما از جمله جانوران که گوشت آنها
حرام است شش است که آنها را شکار کردن در حال الاحرام حرام است
و آن شیر و روباه و خرگوش و خارپشت و سوسمار و یربوع است
و اگر شخصی در حال الاحرام شکار کند آن شکار ملک او نمی‌شود و جیفه
که آن را رها کند و خوردن گوشت شکار بر محرم حرام است اگر
چه دیگری از آن شکار کرده باشد و هر شکاری که محرم بکشد میته است
خوردن

بحکم وارث
با هر حیوانات را
اذیت محرم و
نزدیک جانیات
کشتن آن
صدر مد ظله



خوردن گوشت آن بر محرم و غیر محرم حرام است دوم
از بیست و چهار امر که در حال الاحرام حرام است جماع کردن
و مقدمات آن مثل بوسیدن و دست بازی کردن با حلال
خود و عقد نکاح بستن از برای خود و از برای دیگری پس اگر عقد
نکاح کند آن عقد باطل است اما رجوع در طلاق رجعی و کنیز خریدن
بقصد آنکه بعد از احرام مباشرت کند جایز است سیم گواه
شدن بر عقد نکاح و گواهی دادن بآن چهارم بو کردن مثل
عنبر و عود و صندل و مانند آن و در بو کردن گل و نرگس و بنفشه
و مانند آن میان مجتهدین خلاف است و احوط آنست که بو کردن
آنها نیز حرام است اما بوی مثل عنبر و مانند آن که بر خانه
کعبه می‌مالند جایز است و همچنین جایز است شنیدن بوی‌های
خوش که در ما بین صفا و مروه می‌باشد پنجم بینی گرفتن محرم
از چیزهای بدبو ششم روغن بر بدن مالیدن خواه بدبو
باشد و خواه نباشد هفتم پوشیدن مرد رختی را که دوخته
باشد یا شبیه به دوخته چنانکه قبل از این مذکور شد هشتم پوشیدن
چیزی که زینت یا آرایش شود نهم انگشتری در دست کردن بجهت زینت

بحکم مطلق الشداد
و استماع صدر
دام ظله العالی

۲
بحکم مطلق استعمال
طیب خوش مالیدن
بر بدن و لباس
صدر مد ظله

۳
و با بینی خود
بگیرد صدر

۴
از زیان مردان
صدر مد ظله

نه بجهة سنت دهم پوشیدن سر هر گوش خود را اگرچه با
تماس باشد یازدهم آنکه مرد وقت راه رفتن باید چیزی برد
که این چیز بر بالای او باشد نه در پهلو مثل دیوار اما در سایه
کجاوه و مانند آن در راه رفتن مرد جایز است و در وقت فرود آمدن
که در میان آن چیزی که بر راه میرود و بنشیند هرچند این چیز در بالای
سر او باشد مثل خیمه و غیر آن دوازدهم مو از سر یا از بدن
بطرف کردن سیزدهم ناخن چیدن اگرچه ناخن انگشت زیادتی
باشد چهاردهم کشتن شپش یا از جامه و بدن خود انداختن
پانزدهم سرمه سیاه در چشم کشیدن شانزدهم حنا بستن برای
زینت هفدهم در آیینه نگاه کردن هجدهم دندان کندن نوزدهم
سلاح پوشیدن بیستم خون از بدن بیرون آوردن اگرچه
بمسواک باشد اما اگر از خاریدن بیرون آید قصوری ندارد
بیست و یکم جدال است یعنی لا والله گفتن و بلی والله گفتن مکرر بجهة
اثبات حق و نفی باطل بیست و دوم پوشیدن زن [illegible]
[illegible] که عادت او نباشد بیست و سیم اظهار کردن زینت
خود بر شوهر یا بر جمعی که محرم او نیند بیست و چهارم رو پوشیدن زن خود را
بچیزی

احوط ترک است
صدر مد ظله

بلکه بهمان انگشتر نیز علی الاحوط
صدر دام ظله

بلکه مطلق قسم خوردن علی الاحوط
صدر دام ظله



بچیزی پوشیدن که بروی او برسد پس میباید که پوشش
روی زن بنوعی باشد که مطلقا بروی او نخورد مقصد
دوم در بیان طواف و مقدمات و شروط آن بدانکه اول
افعال عمره تمتع بعد از احرام طواف خانه کعبه است و چند امر بآن
متعلق است و مجموع آن در دو فصل تفصیل می یابد فصل اول در
بیان آنچه پیش از طواف بجا آورده شود شانزده امر است دوازده
امر سنت و چهار امر واجب اما چهار امر واجب اول طهارت از حدث
اصغر و اکبر هرگاه طواف واجب باشد اما در طواف سنت طهارت
از حدث اصغر سنت است دوم ازاله نجاست از رخت و بدن سیم
ستر عورت بطریق نماز چهارم ختنه پس اگر شخصی را ختنه نکرده باشند
طواف او باطل است اما دوازده امر که پیش از طواف سنت است اول غسل جهة
داخل شدن حرم مکه معظمه دوم اذخر خاییدن قبل از داخل شدن
در حرم سیم نعلین کندن و پابرهنه راه رفتن چهارم نعلین خود را
بدست خود گرفتن پنجم در وقت داخل شدن بحرم این دعا خواند
اللّهمّ إنّك قلت في كتابك وأذّن في النّاس بالحجّ يأتوك رجالاً وعلى كلّ ضامرٍ
يأتين من كلّ فجٍّ عميقٍ اللّهمّ إنّي أرجو أن أكون ممّن أجاب دعوتك وقد...

بیست و پنجم قطع اشجار و گیاه حرم و دوازده میل در دوازده میل است
بیست و ششم استماع اهل خیال باشد
بیست و هفتم فسوق دروغ گفتن و دشنام دادن و مفاخرت نمودن و مدح خود و ذم دیگری کردن است
صدر مد ظله

من شقة بعيدة ومن فج عميق سامعا لندائك ومستجيبا لك ومطيعا لامرك
وكل ذلك بفضلك علي واحسانك الي فلك الحمد على ما وفقتني له ابتغي
بذلك الزلفة عندك والقربة اليك والمنزلة لديك والمغفرة لذنوبي
والتوبة علي منها بمنك اللهم صل على محمد وآل محمد وحرم بدني على النار
وآمني من عذابك وعقابك يا كريم ششم غسل کردن جهت داخل شدن مکه معظمه
و این غسل زن حیض دار است سنت است هفتم غسل کردن جهت داخل شدن
مسجد الحرام هشتم داخل شدن در مسجد الحرام از دری که آن را باب بنی
شیبه گویند نهم آنکه در بیرون در مسجد الحرام بایستد و بگوید السلام
عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته بعد از آن بگوید بسم الله وبالله
ما شاء الله والسلام على انبياء الله ورسله والسلام على رسول
الله والسلام على ابراهيم خليل الله والحمد لله رب العالمين دهم
بخضوع و خشوع داخل مسجد الحرام شدن یازدهم آنکه چون داخل شود
روی بجانب کعبه معظمه کند و دستها برداشته این دعا بخواند اللهم
اني اسألك في مقامي هذا في اول مناسكي ان تقبل توبتي وان تجاوز
عن خطيئتي وتضع عني وزري الحمد لله الذي بلغني بيته الحرام
اللهم اني اشهد ان هذا بيتك الحرام الذي جعلته مثابة للناس
وامنا



وامنا مباركا وهدى للعالمين اللهم اني عبدك والبلد
بلدك والبيت بيتك جئت اطلب رحمتك وطاعتك مطيعا
لامرك راضيا بقدرك اسألك مسألة الفقير اليك الخائف لعقوبتك
اللهم افتح لي ابواب رحمتك واستعملني بطاعتك ومرضاتك دوازدهم
آنکه بنزدیک حجر الاسود رود و روی بجانب حجر کند و این دعا
بخواند الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا
ان هدانا الله سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اكبر من خلقه واكبر مما اخاف واحذر لا اله الا الله وحده لا
شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت بيده الخير وهو على كل
شيء قدير اللهم صل على محمد وآل محمد وعلى جميع الانبياء والمرسلين
بعد از آن حجر الاسود را ببوسد و اگر بواسطه کثرت ازدحام
نتواند بوسید دست خود را بان رساند و دست خود را ببوسد
و اگر دست نتواند رسانید بجانب حجر بدست اشاره کند
این دعا بخواند اللهم اني اومن بوعدك واوفي بعهدك اللهم
امانتي اديتها وميثاقي تعاهدته لتشهد لي بالموافاة اللهم تصديقا
بكتابك وعلى سنة نبيك اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له

لرو ان محمداً عبده و رسوله امنت بالله و كفرت بالجبت و الطاغوت
و اللات و العزى و عبادة الشيطان و عبادة كل ند يدعى من دون
الله اللهم اليك بسطت يدي و فيما عندك عظمت رغبتي فاقبل
سبحتي و اغفر لي و ارحمني اللهم اني اعوذ بك من الكفر و مواقف الخزي في
الدنيا و الآخرة و چون از این دعا فارغ شود شروع کند در طواف **فصل**
**دوم** در بیان باقی اموری که متعلق است بطواف و آن بیست و سه امر است
پانزده امر واجب و دوازده امر سنت اما پانزده امر واجب اول نیت طواف
باین طریق که طواف عمره تمتع میکنم از برای آنکه واجب است قربة
الی الله دوم نیت را مقارن طواف سازد بر وجهی که جزو اول جانب
چپ او در ابتدای طواف محاذی جزو اول حجر الاسود باشد
و این بدو طریق میشود یکی آنکه در مقابل حجر الاسود بایستد بمقابل
بیت خود را بگرداند تا در ابتدای طواف کل بدن او محاذات کل حجر
الاسود بکند دو طریق دوم آنکه در مقابل حجر الاسود نه ایستد
بلکه از آنجا بجانب چپ خود کمی دور که بعضی از اجزای بدن خود
پیش بدان نحو محاذی اول حجر نماید و شروع در طواف کند تا کل
بدن او محاذات کل حجر بکند و طریق اول افضل است دوم استلام

حجر



حکمی یعنی در اثنای طواف چیزی امری نکند که منافی طواف باشد
مثل حدث و قصد آنکه طواف را باتمام رساند سیم آنکه در حال
طواف خانه کعبه بر دست چپ باشد چهارم آنکه در وقت طواف
کننده از خانه کعبه در کل جهات کمتر از دوری مقام ابراهیم باشد
از خانه کعبه پنجم آنکه گشتن بر گرد خانه کعبه کمتر از هفت نوبت
و زیاده بر هفت نوبت نباشد و هر نوبت را شوط گویند
هر هفت شوط یک طواف است و اگر بعد از فارغ شدن شک
کند که هفت کرده یا کمتر یا بیشتر التفات ننماید و طواف او
صحیح است اما اگر شک او قبل از فارغ شدن باشد در این
صورت از سه حال بیرون نیست اول آنکه شک کند میان هفت
شوط یا زیاده دوم آنکه شک کند میان هفت شوط و کمتر سیم
آنکه داند که هنوز هفت شوط نکرده و شک او در مابین کمتر
از هفت باشد مثل آنکه شک کند میان چهار و پنج یا میان
پنج و شش پس در صورت اول اگر برکنی که حجر الاسود در اوست
رسیده باشد طواف او صحیح است و چیزی بر او لازم نیست و
اگر باین رکن نرسیده باشد طواف او باطل است و از سر باید گرفت و

حتی در آن مقدار که حجر اسماعیل است علیه السلام است صدر مدظله

البته احتیاط به اتمام طواف نیز صدر دام ظله

در صورة دوم و سیوم مطلقا طواف او باطل است خواه برکن حجر
رسیده باشد و خواه نرسیده باشد و طواف را از سر باید
کرفت ششم انکه چهار شوط اول از پی یکدیکر باشد یعنی فاصله
در میان آن واقع نشود پس اکر فاصله در میان آن واقع شود طواف را
از سر کیرد خواه فاصله بواسطه ضرورة واقع شود مثل اینکه نماز
واجبی که وقت او تنک شده باشد و خواه بی ضرورة واقع
باشد اما در سه شوط اخر جایز است که فاصله واقع شود
مثل اینکه وقت نماز تنک شده باشد یا قضای حاجت
مؤمنی یا داخل شدن بخانه کعبه و امثال این امور و همچنین
جایز است در اثنای هر یک از سه شوط اخر قطع کردن
شوط بجهة امثال این امور اما واجب است که در وقت قطع طواف
مکانی که از انجا قطع شده نشان کنند تا چون بر سر اتمام اید
زیاده کم نشود هفتم انکه حجر را داخل طواف سازد و آن دیواریست
کوتاه در جانب ناودان خانه کعبه هشتم انکه در وقت طواف
چیزی از بدن را داخل شادروان کعبه نسازد بلکه کل بدن میباید
خارج شادروان باشد و آن بنائیست در بیخ دیوار خانه کعبه
متصل



متصل بناودان نشانند دیوار قدیم خانه کعبه است چه در
قدیم زمین حجر جزو بوده و شادروان جای دیوار قدیم است پس
اکر طواف کنان دست بدیوار خانه کعبه کذارند آن طواف باطل است
جهة انکه دست او داخل خانه کعبه خواهد شد نهم انکه
در طواف بطریق متعارف راه رود پس اکر بر یک پا یا بچهار دست
و پا طواف کند صحیح نخواهد بود دهم انکه اخر شوط جای باشد
که ابتدای طواف از انجا کرده نه زیاده و نه نقصان یازدهم
دو رکعت نماز طواف کذاردن در پس مقام ابراهیم یا در
پهلوی ان و در قرائت این دو رکعت مخیر است میان جهر
و اخفات و اکر طواف سنت باشد در هر جا از مسجد الحرام
که خواهد این دو رکعت را میتواند کذارد و سنت است که
در رکعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله بخواند و
در رکعت دوم سوره قل یا ایها الکافرون اما اندوازده
امر سنت که تعلق بطواف دارد اول انکه چون داخل مسجد
الحرام شود بهیچ امری اشتغال ننماید الا بعمل مر یازدهم و
دوازدهم که قبل از این مذکور شد و بعد از ان بیفاصله شروع

احوط آنکه ترک نکند دو رکعت طواف را در پهلوی مقام با امکان از پس مقام حد
مرقلم

در طواف عمره کند مکر انکه وقت نماز واجب داخل شده
باشد که نماز واجب از فوت شود دوم بوسیدن
حجر الاسود در هر شوطی همچنین رخ خود را بر حجر نهادن
سیم بوسیدن هر رکنی از چهار رکن خانه کعبه بتخصیص
رکن یمانی و رکن عراقی چهارم انکه یک طرف ردای خود را
از زیر بغل راست بیرون آورده بر دوش چپ اندازد و دوش
راست را برهنه کند پنجم کام خود را در حین طواف کوتاه
کرداند نچه بواسطه هر کامی شصت هزار حسنه جهت اینکس
نوشته میشود ششم نزدیک شادروان طواف کردن هر چند
کام کمتر شود که نزدیکی ثواب زیاده از کام میکند هفتم انکه راه
رفتن در اثنای طواف نه تند باشد و نه آهسته بلکه میانه
باشد هشتم انکه در اثنای طواف این دعا بخواند اللهم انی
اسئلک باسمک الذی یمشی به علی ظلل الماء کما یمشی علی جدد الارض
و اسئلک باسمک الذی تهتز له اقدام ملائکتک و اسئلک باسمک
الذی دعاک به موسی من جانب الطور فاستجبت له و القیت علیه
محبة منک و اسئلک باسمک الذی غفرت به لمحمد صلی الله علیه
و اله



و اله ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و اتممت علیه نعمتک و بعد
از ان حاجت خود را از خدای تعالی طلب نماید نهم انکه در
اثنای طواف هر کاه محاذی در خانه کعبه شود صلوات
بفرستد دهم انکه هر وقت که در اثنای طواف بدیوار کوتاه
که در طرف ناودان کعبه است برسد این دعا بخواند اللهم
ادخلنی الجنة برحمتک و عافنی من السقم و اوسع علی من الرزق
الحلال و ادرأ عنی شر فسقة الجن و الانس و شر فسقة العرب
و العجم یازدهم انکه چون در شوط هفتم بمستجار که آن در
زمان سابق در خانه کعبه بوده رسد و الحال بسته شده
و علامت آن ظاهر است پس باید که روی بان کند و خود را بان
بچسباند و این دعا بخواند اللهم البیت بیتک و العبد
عبدک و هذا مکان العائذ بک من النار و در ان وقت
بکناهان خود یک یک اقرار کند چه در حدیث وارد است
که هر مؤمنی که در ان مکان شریف بکناهان خود اقرار کند البته
حق تعالی کناهان او را می بخشد دوازدهم انکه بعد از اقرار بکناهان
خود این دعا بخواند اللهم من قبلک الروح و الفرج و العافیة

اللّهمّ انّ عملي ضعيفٌ فضاعِفه لي واغفر لي ما اطّلعتَ عليه
منّي وخفي على خلقك استجير بالله من النار اللّهمّ اقنعني
بما رزقتني وبارك لي فيما آتيتني و بعد از گزاردن دو رکعت نماز
طواف سنّت است که نزد حجر الاسود آید و آنرا ببوسد و بجانب
چاه زمزم آید و یک دلو یا دو دلو آب بکشد و از آن آب بخورد و بر
تن خود بریزد و در وقت ریختن بگوید اللّهمّ اجعله علماً نافعاً
ورزقاً واسعاً وشفاءً من كلّ داءٍ وسقمٍ فصل سیم در بیان
سعی میان صفا و مروه و مقدمات و شرایط آن بدانکه آنچه
بسعی تعلق دارد هجده امر است ده امر واجب و هشت امر سنّت اما
ده امر واجب اول نیّت سعی است باین طریق که سعی میکنم میان
صفا و مروه هفت شوط در عمره تمتع برای آنکه واجب است تقرب
بخدا دوم آنکه در وقت نیت پاشنه پای او برابر اول از صفا
چسپیده باشد سیم مقارن ساختن نیت را با بلند آنچه رفتن
بجانب مروه چهارم استدامت حکمی یعنی قصد امری که منافی
نیت است نکند پنجم آنکه از راه متعارف ما بین صفا و مروه رود
نه از راه مسجد الحرام و غیره ششم آنکه سعی کمتر از هفت شوط

بیشتر



بیشتر نباشد هفتم موالات یعنی هر هفت شوط را از پی هم
بجا آورد بی‌فاصله بطریقی که در طواف مذکور شد و بعضی از
مجتهدین برآنند که موالات شرط نیست هشتم آنکه جمیع مسافت
ما بین صفا و مروه را قطع کند و چیزی در میان نگذارد پس چون
از صفا بمروه رسد چنان کند که سر انگشتان پا بسر زینه اول
مروه برسد و چون خواهد که از مروه بصفا رود پاشنه پا را از زینه
اول مروه ملصق سازد پس بجانب صفا رود و همین قاعده را منظور
دارد تا هفت شوط با تمام رسد نهم آنکه اگر طواف را بروز
کرده باشد سعی را بروز دیگر تاخیر نکند بلکه بشب بجا آورد و اگر
شب طواف کرده باشد سعی را آن شب بجا آورد و بعضی از مجتهدین
تاخیر بروز دیگر جایز داشته‌اند دهم آنکه سعی بعد از طواف بفعل
آید پس اگر قبل از طواف بفعل آید باطل خواهد بود اما آن هشت
چیز که در سعی سنت است اول آنکه چون از مسجد الحرام بجهت سعی
بیرون رود باید که از در صفا بیرون رود و در جایی آن الحال داخل مسجد
الحرام است اما دو ستون بجهت علامت آن گذاشته‌اند پس باید که از میان
بین دو ستون بگذرد دوم طهارت از حدث اکبر و اصغر سیم ازالهٔ خبث

از آنجا برود به جانبی که از مسجد الحرام بیرون به بالای
صفا آید و رو به کعبه بایستد مقابل رکنی که حجر الاسود در اوست
و هفت بار الله اکبر بگوید و هفت نوبت لا اله الا الله و
سه نوبت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد
یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر
و هو علی کل شیء قدیر بعد از آن صلوة بفرستد و سه نوبت
بگوید الله اکبر الحمد لله علی ما هدانا و الحمد لله علی ما ابلانا
و الحمد لله الحی القیوم و الحمد لله الحی الدائم و سه نوبت بگوید
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله لا نعبد
الا ایاه مخلصین له الدین و لو کره المشرکون و سه نوبت اللهم
انی اسئلک العفو و العافیة و الیقین فی الدنیا و الآخرة و سه
نوبت اللهم آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب
النار بعد از آن بگوید الله اکبر صد بار و لا اله الا الله
صد بار و الحمد لله صد بار و سبحان الله صد بار بعد از آن
بگوید لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و غلب
الاحزاب وحده فله الملک و له الحمد وحده اللهم بارک لی فی
الموت



الموت و فیما بعد الموت اللهم انی اعوذ بک من ظلمة القبر و وحشته
اللهم اظلنی فی ظل عرشک یوم لا ظل الا ظلک استودع الله
الرحمن الرحیم الذی لا تضیع ودائعه دینی و اهلی و نفسی اللهم
استعملنی علی کتابک و سنة نبیک و توفنی علی ملته و اعذنی من
مضلات الفتن اللهم اغفر لی کل ذنب اذنبته فان عدت فعد
علی بالمغفرة انک انت غنی عن عذابی و انا محتاج الی رحمتک
فیا من انا محتاج الی رحمته ارحمنی اللهم افعل بی ما انت اهله و لا تفعل
بی ما انا اهله فانک ان تفعل بی ما انا اهله تعذبنی اصبحت اتقی عدلک
و لا اخاف جورک فیا من هو عدل لا یجور ارحمنی و اگر فرصت
خواندن کل این دعاها و ذکرها نداشته باشد از جمله آنچه
میسر باشد بخواند و چون فارغ شود از صفا بزیر آید و شروع
در سعی نماید و بدانکه بر بالای صفا رفتن و آنجا ایستادن مطلقا
مرد را سنت است اما زنان را سنت نیست پنجم از سنتهای سعی آنست
که در آخر شوط اول چون بمروه رسد بر بالای آن برود و مقابل
خانه کعبه بایستد و ادعیه که بر بالای صفا خوانده آنجا بخواند ششم
آنکه پیاده سعی کند مگر آنکه زن باشد که بواسطه تعب نتوانند بجهت قلم

بدعا مشغول شود هفتم آنکه در اول هر شوط طواف تا آخر شدن راه
نرود مگر در ما بین مناره و کوچه عطاران که آنجا تند رفتن
اولیست خواه پیاده باشد و خواه سواره و این تند رفتن
مردانراست نه زنانرا هشتم آنکه در اثنای سعی این دعا
بخواند اللهم اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت
الاعز الاجل الاکرم یا ذا المن والفضل والکرم والنعماء والجود
اغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت مقصد چهارم
در بیان احکام تقصیر و احرام حج بدانکه بعد از فارغ شدن
از سعی باید که تقصیر بجا آورد یعنی چیزی از ناخن بگیرد خواه
ناخن دست خواه ناخن پا یا از موی بدن چیزی را ازاله کند اگر
چه سر مو باشد خواه بمقراض خواه بکندن و خواه بنوره
و تراشیدن همه جایز نیست اما تراشیدن بعضی جایز است و
نیت چنین کند که تقصیر میکنم در عمره تمتع از برای آنکه واجب است
بفعل
تقرب بخدا و مقارن نیت بتقصیر مشغول شود و چون تقصیر
کند جمیع آنچه در احرام حرام شده بود حلال میشود و تقصیر از
افعال عمره است و سنت است که تقصیر بر مروه واقع شود و مکروه است طواف
خانه کعبه

غیر از جماع و پیش
از طواف ...
سر تراشیدن
...



خانه کعبه بعد از سعی و قبل از تقصیر و واجب است که بعد
از تقصیر باحرام حج اشتغال نماید و جمیع آنچه در احرام عمره
مذکور شد از مقدمات و غیر آن در احرام حج معتبر است و
میقات این احرام شهر مکه است و نیت چنین کند که احرام
حج تمتع می‌نمایم از برای آنکه واجب است تقرب بخدا و نیت را
مقارن دارد بتلبیات اربع و سایر امور این احرام سنت است
اول آنکه روز هشتم ذی الحجه واقع شود دوم آنکه در مسجد الحرام باشد
و افضل آنست که زیر ناودان خانه کعبه واقع شود سیم بلند گفتن
تلبیه در هر مکانی که لفظ احرام بسته اگر پیاده باشد و اگر سواره
باشد در وقتی که شتری که بر آن سوار است از جا برخیزد و واجب
است که بعد از احرام بستن بعرفات رود و از وقت پیشین تا وقت
شام در عرفات توقف نماید و چون شام شود بمشعر الحرام رود
و تا طلوع آفتاب آنجا توقف نماید بعد از آن بمنی رود و آنجا [illegible]
از آن
عید میل کرده جمره عقبه گویند بهفت سنگ ریزه بزند و بعد
قربانی کند و بعد از آن سر بتراشد و بمکه مراجعت نماید بجهة طواف
زیارت و سعی و طواف نسا بعد از آن بمنی عود کند بجهة بودن آنجا در

مهما امکن احرام
در مسجد الحرام
ترک ننمایند
...

شبهای تشریق و رمی جمرات ثلث و این اعمال را بجا آوردن
بتفصیل مذکور میشود **فصل اول** در بیان احکام وقوف عرفات
بدانکه مراد از وقوف بودن در این موضع شریف است از پیشین تا شام
خواه ایستاده باشد و خواه نشسته و خواه تکیه کرده و
خواه پیاده و خواه سواره و پیش از ظهر رسیدن بعرفات هفت
امر سنت است **اول** رفتن از مکه بجانب عرفات در روز هشتم
ذی الحجه پیش از زوال و آنرا یوم الترویه گویند اما اگر پیر باشد
یا از کثرت ازدحام مردم در راه ملاحظه نماید قبل از یوم
الترویه بیک روز یا دو روز یا سه روز از مکه بیرون رفتن
قصوری ندارد **دوم** آنکه چون متوجه عرفات شود این دعا
بخواند اللهم الیک صمدت و ایاک اعتمدت و وجهک
اردت اسئلک ان تبارک لی فی رحلتی و ان تقضی حاجتی و
ان تجعلنی ممن تباهی به الیوم من هو افضل منی **سیم** آنکه
چون در راه عرفات بمنی رسد این دعا بخواند اللهم هذه
منی وهی مما مننت به علینا من المناسک فاسئلک ان تمن علی
بما مننت به علی انبیائک فانما انا عبدک و فی قبضتک **چهارم** آنکه نماز
ظهر و عصر





ظهر و عصر و مغرب و عشا را در منی بگذارد **پنجم** آنکه در
شب نهم ذی الحجه که شب عرفه است در منی تا طلوع فجر
توقف نماید **ششم** آنکه نماز صبح را نیز در منی بگذارد و افضل
آنست که تا طلوع آفتاب در منی توقف نماید و بعد از آن
متوجه عرفات گردد **هفتم** آنکه خیمه خود را در زمین عرفات
بزند در مکانی که بعرفات متصل است و آنرا نمره گویند واجب
است که اول وقت پیشین نیت وقوف عرفات کند باین طریق
که وقوف در عرفات میکنم از این وقت تا وقت شام در حج اسلام
حج تمتع برای آنکه واجبست تقرب بخدا و بر حکم نیت جا آرد تا
وقت شام و بعد از دخول در عرفات دوازده امر سنت است
که در اثنای وقوف بفعل آورد **اول** غسل جهت وقوف و نیت
چنین کند که غسل وقوف عرفات میکنم از برای آنکه سنت است
تقرب بخدا و باید که این غسل بعد از ظهر در اول وقت واقع شود
**دوم** با وضو بودن **سیم** ظهر و عصر را در اول وقت باهم جمع کردن
بیک اذان و دو اقامه **چهارم** بپا ایستادن از وقت ظهر تا وقت شام





پنجم رو بقبله بودن از اول وقت تا آخر وقت ششم خاطر
خود را بهیچ امر مشغول ناساختن مگر بتوجه درگاه الهی
هفتم آنکه میان او و اسمان حایلی نباشد مثل خیمه و غیر آن
هشتم گناهان خود را یک یک شمردن و استغفار کردن نهم
دعا کردن از برای برادران مؤمن و باید که کمتر از چهل نفر نباشد
دهم آنکه صد نوبت الحمد لله و صد نوبت لا اله الا الله و صد
نوبت الله اکبر و صد نوبت سبحان الله بگوید یازدهم آنکه صد
نوبت قل هو الله احد بخواند دوازدهم آنکه این دعا بخواند
اللّهمّ انی عبدک فلا تجعلنی من اخیب وفدک وارحم
مسیری الیک من الفجّ العمیق اللّهمّ ربّ المشاعر کلّها فکّ رقبتی
من النّار واوسع علیّ من رزقک الحلال وادرء عنّی شرّ فسقة الجنّ
والانس وشرّ فسقة العرب والعجم اللّهمّ لا تمکر بی ولا تخدعنی
ولا تستدرجنی اللّهمّ انّی اسئلک بحولک وقوّتک وجودک
وکرمک ومنّک وفضلک یا اسمع السّامعین ویا ابصر النّاظرین
ویا اسرع الحاسبین ویا ارحم الرّاحمین ان تصلّی علی محمّد وآل محمّد
وصحبه



حاجت خود را از حق تعالی نماید و بعد از آن رو بجانب اسمان
کند و بگوید اللّهمّ حاجتی الیک التی ان اعطیتنیها لم یضرّنی
ما منعتنی وان منعتنیها لم ینفعنی ما اعطیتنی انّی عبدک
وملک یدک ناصیتی بیدک واجلی بعلمک اسألک
ان توفّقنی لما یرضیک عنّی وان تسلّم منّی مناسکی
التی اریتها خلیلک ابراهیم ع ودللت علیها نبیّک
محمّدا ص اللّهمّ ممّن رضیت عمله واطلت عمره بعد
الموت حیوة طیّبة لا اله الّا الله وحده لا شریک
له له الملک وله یحیی ویمیت وهو حیّ لا یموت
بیده الخیر وهو علی کلّ شیء قدیر اللّهمّ لک الحمد
کالذی تقول وخیرا ممّا نقول وفوق ما یقول
القائلون اللّهمّ اعوذ بک من الفقر ومن وسواس
الصّدور ومن شتات الامر ومن عذاب القبر اللّهمّ
اجعل لی فی قلبی نورا وفی سمعی نورا وفی بصری وفی
نورا وفی دمی وعظامی وعروقی ومقامی ومقعدی
ومدخلی ومخرجی نورا واعظم لی نورا یا ربّ یوم القاک

اِنَّكَ عَلیٰ كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وبدانکه دعاهای روز عرفات که از
حضرت ائمه معصومین ع نقل شده بسیار است وافضل آن دعاها
دو دعاست یکی دعای حضرت امام حسین ع که مشهور است و
دیگر دعای حضرت امام زین العابدین ع که در صحیفه کامله
مذکور است وچون هر یک ازین دو دعا بغایت طویل بود
در این مختصر مذکور نشد فصل دوم در احکام وقوف مشعر الحرام
چون وقت مغرب داخل شود پیش از نماز مغرب از عرفات
متوجه مشعر الحرام شود وچون اراده بیرون آمدن نماید از
عرفات این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ هٰذَا
الْمَوْقِفِ وارزقنیه اَبَداً مَا اَبْقَیْتَنِی وَاقْلِبْنِی الْیَوْمَ مُسْتَجَاباً
مَرْحُوماً مَغْفُوراً وَافْضَلَ مَا یَنْقَلِبُ الْیَوْمَ اَحَدٌ مِنْ
وَفْدِكَ اِلَیْكَ وَاَعْطِنِی اَعْطَیْتَ اَحَداً مِنْهُمْ مِنَ الْخَیْرِ
وَالْبَرَكَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ وَالْمَغْفِرَةِ وَبَارِكْ لِی فِیمَا
اَرْجِعُ اِلَیْهِ مِنْ اَهْلٍ اَوْ مَالٍ قَلِیلٍ اَوْ كَثِیرٍ وَبَارِكْ لَهُمْ وباید که وقت
رفتن بجانب مشعر بتانی راه رود در کمال خضوع وخشوع
ودر اثنای راه رفتن باستغفار وطلب خلاصی از آتش دوزخ



مشغول باشد وچون بمشعر الحرام رسد واجب است که نیت بأین
طریق کند ازین وقت تا طلوع آفتاب توقف میکنم در مشعر الحرام
در حج تمتع از برای آنکه واجبست تقرب بخدا ودر اینجا هشت
امر سنت است اول آنکه قبل از با رفتن وکرفتن نماز مغرب وعشا را
بیک اذان ودو اقامت بجا آورد دوم آنکه امشب را که
عید قربانست احیا بدارد چهارم آنکه تا صبح بذکر ودعا وتلاوت
قرآن مشغول باشد واز جمله دعاها این دعا بخواند اللّٰهُمَّ
اِنِّی اَسْئَلُكَ اَنْ تَجْمَعَ لِی فِیهَا جَوَامِعَ الْخَیْرِ اللّٰهُمَّ لَا تُؤْیِسْنِی
مِنَ الْخَیْرِ الَّذِی سَئَلْتُكَ اَنْ تَجْمَعَهُ لِی فِی قَلْبِی ثُمَّ اَطْلُبُ
اِلَیْكَ اَنْ تُعَرِّفَنِی مَا عَرَّفْتَ اَوْلِیَائَكَ فِی مَنْزِلِی هٰذَا وَ
اَنْ تَقِیَنِی جَوَامِعَ الشَّرِّ پنجم آنکه اول شب غسل کند ونیت
چنین کند که غسل بودن در مشعر الحرام میکنم از برای آنکه سنت است
تقرب بخدا ششم آنکه تا طلوع آفتاب طاهر از حدث اکبر واصغر
باشد ۷ آنکه اگر حج اول باشد بر بالای کوهی که در مشعر الحرام
واقع است برود وایجا ذکر الهی بجا آورد ۸ آنکه هفت سنگریزه را
که جهت رمی جمرات معتبر است از مشعر الحرام بردارد واجب است

که آنشب تا صباح در مشعر الحرام باشد و چون فجر طالع شود اول است
که نیت علیحده بجهت وقوف مشعر کند باین طریق توقف میکنم در
مشعر الحرام در حج تمتع از این وقت تا طلوع آفتاب از برای آنکه واجب است
تقرب بخدا و سنت است که بحمد الهی و صلوات فرستادن و دعا
کردن اشتغال نماید و از جمله دعاها این دعا خواند اللهم
رب المشعر الحرام فك رقبتي من النار واوسع علي رزقك
الحلال وادرأ عني شر فسقة الجن والانس اللهم انت
خير مطلوب اليه وخير مدعو وخير مسئول ولكل وافد
جائزة واجعل جائزتي في موطني هذا ان تقيلني عثرتي
وتقبل عذري وتقبل معذرتي وان تجاوز عن خطيئتي
ثم اجعل التقوى من الدنيا زادي و چون آفتاب برآید بجانب منی
رود و جایز است زنان را و شخصی را که ضرورتی باشد که قبل
از طلوع فجر از مشعر بجانب منی روند **فصل ۳** در رفتن بجانب
منی از مشعر الحرام در بیان افعال ثلاثه مناسك منی که روز
عید قربان در منی واجب است که بعمل آید چون از مشعر الحرام متوجه
منی شود و در راه بموضعی رسد که آنرا وادی محسر گویند و سنت است

که در آن



که در آن موضع و اضع صد گام تندتر رود و این دعا خواند اللهم
سلم عهدي واقبل توبتي واجب دعوتي واخلفني في
من تركت بعدي و چون بمنا رسد واجب است که افعال
ثلاثه مناسك منا را در روز عید بترتیب بجا آورد **فصل**
**اول** رمی جمره عقبه است یعنی زدن میلی که آنرا جمره عقبه
گویند هفت سنگریزه و در رمی جمره عقبه هشت امر واجب است
**اول** نیت کردن باین طریق این میل را میزنم بهفت سنگریزه
در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجب است تقرب بخدا **دوم**
نیت را مقارن شروع در رمی کردن **سوم** استدامه حکمی
یعنی بر حکم نیت بودن تا آخر رمی **چهارم** بهفت سنگریزه
یك یك انداختن پس اگر هر هفت را یکبار اندازد یکی از آنها
در حساب است و باقی محسوب نیست **پنجم** هر یك از هفت سنگریزه
را بآن میل رسانیدن **ششم** مجموع هفت سنگریزه را از زمین
حرم برچیدن **هفتم** آنکه همه آن سنگریزه بکر باشد یعنی هیچیك
از آنها جمره نشده باشد **هشتم** آنکه رمی بعد از طلوع آفتاب روز
عید باشد اما سیزده امر سنت است در رمی جمره عقبه **اول**

انکه قربانی کوسفند باشد یا بز یا کاو یا شتر واکر غیر انها را مثل
اسب یا اهو قربانی کند ان قربانی صحیح نیست ۲ انکه قربانی کوسفند
باشد کمتر از هفت ماهه نباشد واکر بز یا کاو باشد یک سال تمام
کرده باشد و در سال دویم داخل شده باشد ۳ انکه بیمار نباشد
وکری نداشته باشد ولاغر ولنک وخصی وکوش بریده نباشد
وشاخ اندرونی او شکسته نباشد ۴ انکه کل ان از یک شخص باشد
پس جایز نیست که شخصی دیکر در قربانی شریک باشد ۵ انکه در
وقت کشتن قربانی نیت چنین کند این قربانی را میکشم در حج اسلام
وحج تمتع از برای انکه واجب است قربتا الی الله ۶ انکه نیت را مقارن
اول ذبح سازد اکر قربانی غیر شتر باشد ومقارن اول نحر زند
واکر قربانی شتر باشد ونحر انست که کاردی یا حربه در کودی
که میان ذبح کردن وسینه شتر واقعست بزند ۷ استدامت
حکمی نیت تا اخر ذبح یا نحر ۸ انکه خود مباشر کشتن قربانی کردد
ویا شخصی را نایب سازد ونیت چنین کند که این قربانی را میکشم
بنیابت فلانی در حج اسلام وحج تمتع برای انکه واجب است قربتا
الی الله واولی انست که هر دو نیت کنند ۹ انکه قربانی کردن در روز

بلکه سال دویم ... (margin note)





عید واقع شود واکر متعذر باشد در قربانی ایام ماه ذی الحجه
جایز است انکه بعضی از انرا تصدق کند وبعضی را خود بخورد وبعضی
را هدیه کند اما ان شش امر که در قربانی کردن سنت است اول
انکه اکر قربانی کوسفند یا بز باشد نر باشد واکر شتر یا کاو باشد
ماده باشد ۲ انکه فربهی او نمایان باشد نه انکه در فربهی ولاغری
باشد ۳ انکه او را در عرفات حاضر کرده باشند ۴ انکه قربانی
شتر باشد دست چپ او را ما بین زانوها و پاشنه ببندند
۵ انکه اکر شخصی را در کشتن قربان نایب خود سازد دست خود را
در وقت کشتن بر دست او بکذارد ۶ انکه در وقتی که خواهد که
قربانی کند بکوید وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض
حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی
ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک
امرت وانا اول المسلمین اللهم منک ولک بسم الله والله
اکبر اللهم تقبل منی ومقارن ان بکشتن مشغول شود فصل
سیم از افعال ثلاثه مناسک منی که در روز عید بفعل اوردن در منا واجب است
انست که بعد از قربانی کردن از موی خود چیزی ازاله کند خواه تراشد

وخواه بغیران و نزاشیدن سر جایز نیست و در ازاله کردن مو سه امر واجبست و هفت امر سنت اما سه امر واجب اوّل نیت چنین کند که ازالهٔ موی بدن خود چیزی ازاله میکنم در حج اسلام حج تمتع از برای انکه واجبست تقرب بخدا ۲ مقارن مو ازاله کردن ۳ استدامت حکمی اما هفت امر سنت اوّل انکه در وقت مو ازاله کردن رو بقبله کند ۲ انکه دران وقت بگوید بسم الله الرحمن الرحیم اللّهمّ اعطنی بکلّ شعرةٍ نوراً یوم القیمة ۳ انکه در تراشیدن سر شروع از جانب راست کند ۴ انکه کل سر را بتراشد ۵ انکه کسی که بر سر مو نداشته باشد تیغ را بر سر بگذارد ۶ انکه مو را در منی دفن کند ۷ انکه بعد از مو ازاله کردن ناخن بچیند و سبیل بگیرد و بعد از فارغ شدن از اعمال ثلاثهٔ مناسک منا حلال میشود بر او جمیع انچه باحرام شده بود مگر زن و بوی خوش فصل

چهارم در بیان باقی افعال حج چون مناسک منی را بجای اورد واجبست بمکه مراجعت نمودن بجهت بجا اوردن پنج امر و ان طواف حج است و دو رکعت ان و سعی مابین صفا و مروه و طواف نسا و دو رکعت ان و چون سه امر اول را بفعل

سر تراشیدن از برای کسیکه اول حج او باشد اوط است صح رب قلم

و صدوفها که گذشت صح رب قلم





اورد بوی خوش بر او حلال میشود اما زن وقتی حلال میشود که طواف نسا را با دو رکعت ان بجا اورد و واجبست که این پنج امر بترتیبی که مذکور شد بفعل اید و جمیع انچه در طواف عمره و سعی ان مذکور شد از امور واجبی و سنتی در این دو طواف و سعی معتبر است و تفاوت همین در نیت است پس در طواف حج نیت چنین کند که طواف حج اسلام حج تمتع میکنم از برای انکه واجبست تقرب بخدا و در طواف نسا چنین نیت کند که طواف نسا میکنم در حج اسلام و حج تمتع از برای انکه واجبست تقرب بخدا و نیت نماز این دو طواف و نیت سعی مابین صفا و مروه بر این قیاس و چون ازین پنج امر فارغ شود واجبست که بمنا مراجعت نماید بجهت چهار امر اوّل در منا بودن سه شب ایام تشریق و ان یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی حجه است و جایز است شب سیزدهم اگر در احرام عمره و حج شکار و مباشرت بزن نکرده انکه شب سیم در منا نماند و انکه بعد از وقت ظهر روز دوازدهم از منی بیرون رود مگر انکه در وقت مغرب شب سیزدهم در منی باشد که در این صورت بودن ان شب در منی واجبست و بیرون رفتن جایز نیست

و در هر یك از سه تا صباح ماندن در منی لازم نیست بلکه اگر
توقف نماید که نصف شب بگذرد و بعد از ان بیرون میتواند
رفت و جایز است بجای ماندن انشب در منی ماندن انشب در
مکه بشرط انکه تا صبح بعبادت مشغول باشد ۲ رمی کردن جمره
اولی در هر یك از روزهای تشریق بهفت سنگریزه ۳ رمی جمره
وسطی از ان سه روز بهمان طریق و واجبست این ترتیب را مرعی
داشتن و وقت رمی را از طلوع افتابست تا وقت شام و اگر شخصی
عذری باشد جایز است که بشب رمی کند بدانکه اداب سنتی این
رمی بطریقیست که قبل ازین مذکور شد و فرقی نیست الا در دو
امر اول انکه هر یك از جمره اولی و جمره وسطی را در وقت بر دست
راست گیرد دویم انکه بعد از رمی هر یك ازین دو جمره اندکی
نزد ان ایستد و بحمد و صلواة و دعا اشتغال نماید اما بعد از
رمی جمره عقبه ایستادن نزد ان سنت نیست و بدانکه این
رمی اخر افعال واجبه حج است و جایز است که از منی بوطن خود
رود و یا انکه بمکه معاودت نماید جهت وداع خانه کعبه سنت است
پس چون خواهد که بمکه معاودت کند سنت است که در مسجد خیف

واحوط تا ظهر است [illegible]

شش



شش رکعت نماز بگذارد هر دو رکعت بیك سلام و بعد از ان متوجه
مکه شود و اداب دخول مکه و مسجد الحرام از غسل و غیر ان بطریقیست
که قبل ازین گفته شد و بدانکه داخل شدن در خانه کعبه سنت است
و واجب نیست و اداب ان نه امر است اول غسل کردن ۲ انکه
حلقه در را در وقت دخول بگیرد ۳ انکه کمال خضوع و خشوع
در وقت داخل شدن بجا اورد ۴ انکه چون داخل شود بگوید
اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ قُلْتَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا فَآمِنِّي مِنْ عَذَابِ النَّارِ
۵ انکه بر سنگ سرخی که ما بین دو ستون خانه کعبه است دو رکعت
نماز بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره حم سجده بخواند
و در رکعت دویم بعد از فاتحه از ایات قران بعدد ایات سوره
حم سجده بخواند و ان پنجاه چهار ایه است ۶ انکه در هر کنجی از چهار
کنج خانه دو رکعت بگذارد و بعد از ان این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ
مَنْ تَهَيَّأَ وَتَعَبَّأَ وَاَعَدَّ وَاسْتَعَدَّ لِوِفَادَةٍ اِلٰى مَخْلُوقٍ رَجَاءَ
رِفْدِهِ وَجَوَائِزِهِ وَنَوَافِلِهِ وَفَوَاضِلِهِ فَاِلَيْكَ كَانَ يَا سَيِّدِي
تَهْيِئَتِي وَتَعْبِئَتِي وَاسْتِعْدَادِي رَجَاءَ رِفْدِكَ وَنَوَافِلِكَ وَجَوَائِزِكَ
فَلَا تُخَيِّبِ الْيَوْمَ رَجَائِي يَا مَنْ لَا يُخَيِّبُ سَائِلَهُ وَلَا يَنْقُصُ نَائِلَهُ فَاِنِّي

لم آتك اليوم بعمل صالح قدمته ولا شفاعة مخلوق رجوته ولكن
اتيتك مقرا بالذنوب والاسائة على نفسي فانه لا حجة
لي ولا عذر فاسألك يا من هو كذلك ان تصلي على محمد وآل محمد
وان تعطيني مسألتي وتقيلني عثرتي وتقلبني برغبتي ولا تردني
مجبوها ولا محجوبا ولا خائبا يا عظيم يا عظيم يا عظيم ارجوك
للعظيم اسئلك يا عظيم تغفر لي الذنب العظيم لا اله الا انت
هفتم انكه در درون خانه سر بر زمين نهد واين دعا بخواند لا يرد
غضبك الا حلمك ولا ينجي منك الا التضرع اليك فهب لي
يا الهي من لدنك فرجا بالقدرة التي بها تحيي اموات العباد
وبها تنشر ميت البلاد ولا تهلكني يا الهي غما حتى تستجيب لي
وتعرفني الاجابة في دعائي اللهم ارزقني العافية الى منتهى
اجلي ولا تشمت بي عدوي ولا تمكنه من عنقي من ذا الذي
يرفعني ان وضعتني ومن ذا الذي يضعني ان رفعتني وان
اهلكتني فمن ذا الذي يعرض لك في عبدك او يسئلك
عن امره وقد علمت يا الهي ان ليس في حكمك ظلم ولا في نقمتك
عجلة وانما يعجل من يخاف الفوت وانما يحتاج الى الظلم الضعيف

وقد تعاليت



وقد تعاليت يا الهي عن ذلك علوا كبيرا فلا تجعلني للبلاء غرضا
ولا لنقمتك نصبا ومهلني ونفسني واقلني عثرتي ولا تبتليني
ببلاء على اثر بلاء فقد ترى ضعفي وقلة حيلتي وتضرعي
اليك ووحشتي من الناس وانسي بك اعوذ اليوم فاعذني واستجير
بك فاجرني واستعين بك على الضراء فاعني واستنصرك
فانصرني واتوكل عليك فاكفني وامن بك فامني واستهديك
بك فاهدني واسترحمك فارحمني واستغفرك مما تعلم فاغفر لي
واسترزقك من فضلك الواسع فارزقني ولا حول ولا قوة
الا بالله هشتم انكه در وقت بيرون امدن از خانه كعبه حلقه
در خانه را بگيرد وبگويد الله اكبر الله اكبر الله اكبر اللهم لا
تجهد بلائي ولا تشمت بي اعدائي فانك الضار النافع نهم
انكه چون از خانه بيرون ايد دو ركعت نماز بگذارد در نزديكي
كعبه بجنبتي كه در خانه كعبه در جانب دست چپ او باشد
خاتمه در بيان اداب وداع خانه كعبه وان ده امر است انكه
هفت شرط وداع را بجا اورد وچنين نيت كند كه طواف وداع
خانه كعبه ميكنم سنت تقرب بخدا اول انكه در هر شرطي استلام

حجر اسود و رکن یمانی واکر در هر شرطی نتواند در شرط اول
ودویم استلام نماید دوم انکه بعد از فارغ اشدن التزام مستجاب
کند بطریقی که در طواف عمره مذکور شد سوم انکه نزد حجر اسود آید
وشکم خود را بکعبه چسباند و دست چپ خود را بر حجر کذارد
ودست راست را از جانب در بجانب کعبه بچسباند و بکوید
الحمد لله وصلى الله على سيدنا ونبينا محمد واله اللهم صل
على محمد عبدك ورسولك وامينك وحبيبك وخيرتك
من خلقك اللهم كما بلغ رسالتك وجاهد في سبيلك
وصدع امرك واوذي فيك حتى اتاك اليقين اللهم اقلبني
مفلحا منجحا بافضل ما يرجع به احد من وفدك من المغفرة
والبركة والرضوان والعافية مما يسعني ان اطلب فاسئلك
ان تعطيني الذي اعطيته وفضلا من عندك تزيدني
عليه اللهم ان امتني فاغفر لي وان احييتني فارزقنيه من
قابل اللهم لا تجعله اخر العهد من زيارات بيتك اللهم اني
عبدك وابن عبدك وابن امتك حملتني على دابتك و
سيرتني في بلادك حتى ادخلتني حرمك وامنك وقد كان من





حسن ظني بك ان تغفر لي ذنوبي فان زد وعني رضا وقربني اليك
زلفى ولا تباعدني وان كنت لم تغفر لي فمن الان فاغفر لي قبل
ان تنأى عن بيتك داري فهذا اوان انصرافي ان كنت اذنت
لي غير راغب عنك ولا عن بيتك ولا مستبدل بك ولا به اللهم احفظني من
بين يدي ومن خلفي ومن يميني ومن شمالي حتى تبلغني اهلي
فاذا بلغتني اهلي فاكفني مؤنة عبادك وعيالي فانك ولي
ذلك من خلقك وعني چهارم انكه بعد از دعا خواندن بجانب
چاه زمزم اید وقدری از اب ان بنوشد وبعد از ان متوجه
بیرون امدن از مسجد الحرام شود ۶ انکه در اثنای بیرون
رفتن بکوید ائبون تائبون عابدون لربنا حامدون الى ربنا
راغبون الى الله راجعون ان شاء الله ۷ انکه نزد در مسجد الحرام
بایستد و بکوید اللهم اني انقلب وعلى لا اله الا الله
۸ انکه یک درهم شرعی خرما بخرد و تصدق کند ۹ دهم انکه تصدق
او همیشه این باشد که نوبت دیکر بحج اید مطلب ششم در بیان
احکام حج قران وحج افراد قبل ازین مذکور شده که حج قران وحج افراد
بر شخصی واجب میشود که اهل مکه معظمه باشد یا انکه دوری او از ان مکان

مقدس شانزده فرسخ شرعی باشد واکر دوری ایکس از مکه
زیاده بر شانزده فرسخ باشد حجی که بر او واجب میشود حج تمتع است
وافعال حج تمتع را بتفصیل مذکور ساختیم وافعال حج قران وحج
افراد بیش از افعال حج تمتع است لیکن عمره حج تمتع قبل از حج است
وطواف نسا ندارد وعمره حج قران وافراد بعد از حج است
وطواف نسا دارد وافعال این دو نوع بیک طریق است لیکن
در حج قران مخیر است میان آنکه نیت مقارن تلبیات
یا مقارن اشعار یا مقارن تقلید سازد ومعنی تقلید
واشعار مذکور خواهد شد واحرام هریک از حج قران
وحج افراد واجب است که از میقات باشد یا از مسکن خود
هرکاه مسکن مکه باشد وباقی افعال بطریق افعال حج تمتع است
پس چون احرام بر بندد ومتوجه عرفات شود وبعد از وقوف
عرفات متوجه مشعر الحرام شود وبعد از وقوف مشعر بمنی رود
ورمی جمرات وقربان وتقصیر بجا آورد وبمکه باز کردد وطواف
ودو رکعت از او وسعی میان صفا ومروه وطواف نسا ودو رکعت
از او بطریقی که قبل ازین مذکور شد بعمل آورد وچون ازین افعال

۱ کذشت احتیاط دران صدر در ظله

۲ اوسط طوافات صدر در ظله



فارغ شود عمره مفرده بجا آورد باین طریق که از یکی میقاتها
یا از نزدیکتر این موضعی بحرم احرام عمره مفرده بر بندد و
طواف عمره ودو رکعت آن وسعی میان صفا ومروه وتقصیر وطواف
نسا ودو رکعت آن وسعی میان صفا ومروه بجا آورد ومراد
از اشعار آنست که جانب راست کوهان شتر را که بجهت
قربانی میبرد که در منی قربانی کند زخم زند وآن جانب را
بخون آن زخم آلوده کند ومراد از تقلید آنست که در گردن
قربانی که میبرد نعلینی بیاویزد که در آن نعلین نماز کرده
باشد مطلب ۲ در بیان احکام حج نیابت ودر آن دو فصل است
فصل اول در نایب گرفتن جهت میت وحی بدانکه چون شخصی
فوت شود وترکه وافی که آن را در حج اسلام بر او واجب شده
باشد ودر ذمه او مستقر گشته باشد واجب است که وارث
سال شخصی را اجاره بگیرند که بنیابت او بجای آورد اگر
وقت حج باقی باشد والا سال دیگر خواه میت وصیت کرده
باشد وخواه نکرده باشد اما اگر قبل از آنکه حج در ذمه او مستقر
کرده فوت شود نایب گرفتن واجب نیست وحج در ذمت او

مستقر میشود که شخصی با وجود استطاعت رفتن بحج را تاخیر
کند تا انقضای مدت بکذرد که کنجایش بجا اوردن داشته
پس اکر بعد از استطاعت و قبل از کذشتن مدت مذکوره
فوت شود حج ساقط است و نایب کرفتن لازم نیست و اجرة
حج مقدم است بر میراث و حکم سایر فروض دارد پس هر کاه
میت مشغول الذمه باشد بحج و فرضی نیز داشته باشد واجبست
که اجرة المثل حج و فرض را از متروکات وافیه او بیرون ورند
و انچه بعد از ان ماند بوارثان میرسد و اکر چیزی نماند از متروکات
او چیزی بوارث نمیرسد و همچنین اکر همه متروکات او
مساوی اجرة المثل باشد کل متروکات او را باجرة حج باید داد
و وارثان از متروکات او محروماند و هر کاه شخصی تبرع نماید
و بی اجرت بنیابت میت حج بجا اورد در این صورت حج
از ذمه میت ساقط میشود و لازم نیست که نایب جهت او بکیرند
و همچنین اکر شخصی متبرع از مال خود شخصی را باجاره بکیرد
که بنیابت میت حج کند و بدانکه میان مجتهدین خلافست در این
که نایب میت از کجا متوجه حج شود بعضی بر انند که از انجا که فوت

شده



شده واجبست که متوجه شود و بعضی بر انند که توجه از میقات
کافیست و بعضی بر انند که اکر متروکات میت وفا کند از محل
فوت متوجه شود و اکر مال وفا نکند از میقات و این قول بصواب
نزدیکتر است و ظاهر اقوال دویم باین قول باز میکردد و اکر حج
در ذمت شخصی مستقر شده باشد اما بواسطه مانعی که بعد
از استقرار بهم رسد مثل بیماری یا خوف از دشمن نتواند بحج
رفتن واجبست که شخصی را اجاره کیرد که بنیابت او بحج رود
هر کاه امید ان نداشته باشد که مانع بر طرف شود و اکر
بعد از انکه نایب بنیابت او حج کرده باشد مانع بر طرف شود بر او واجبست
که خود حج کند و حجی که نایب او کرده کافی نیست اما اکر بعد از انکه
حج کذاردن بر او واجب شده باشد و قبل از انکه در ذمت
او مستقر شود و او را مانعی از حج رفتن بهم رسد در این صورت
در وجوب نایب کرفتن میان مجتهدین خلافست و بعضی
بر انند که حکم شخصی دارد که او را بعد از استقرار مانعی بهم رسد
و بعضی بر انند که از ین شخص حج ساقط است ما دامی که مانع باقی
باشد و نایب کرفتن واجب نیست خواه امید بر طرف شدن

مانع داشته باشد وخواه نداشته باشد واقرب قول اول است

فصل دویم در بیان شرطی چند که در نیابت حج معتبر است

وان شش امر است اول انکه نایب بالغ باشد وبعضی از مجتهدین

نیابت غیر بالغ را جایز داشته اند بشرط انکه تمیز داشته

باشد وبر سخن او اعتماد باشد دویم انکه عادل باشد پس جماعتی

که غیر عادل را نایب حج سازند اما اگر غیر عادل را نایب کرده

باشند وداند که حج را بفعل اورده در این صورت حج او کافیست

واحتیاج بنایب عادل گرفتن نیست وبعضی از مجتهدین برانند

که هرگاه ظن غالب باشد که نایب افعال حج را بجای اورده نایب

گردانیدن او جایز است سوم انکه در ذمت نایب حج واجب نباشد

۴ انکه افعال حج بالتمام داند یا شخصی عادل با او باشد که در وقت

بجا اوردن هر فعل او تعلیم کند پنجم انکه در نیت قصد کند

که این فعل را بنیابت فلانی بجامی اورم ششم انکه ان شخص

که نایب بنیابت او حج میگذارد شیعه اثنی عشری باشد پس

نایب مخالف مذهب شدن جایز نیست مگر انکه پدر نایب یا جد پدری

او باشد که در این دو صورت نیابت کردن او جایز است یا وجود

انکه



انکه مخالف مذهب باشد که در این دو صورت نیابت کردن

او جایز است وبعضی از مجتهدین این دو صورت را نیز جایز ندانسته اند

واحوط نیز جایز نبودن است

وجایز است که زن نایب مرد شود وبر عکس وهمچنین جایز است

که غلام یا کنیز که عادل باشد برخصت اقای خود نایب شود

واگر نایب در اثنای راه فوت شود پس اگر فوت او قبل از احرام

وداخل شدن حرم واقع شود نایب دیگر باید گرفت که از انجا

که او فوت شده روانه حج شود وورثه او را از وجه اجاره

موازی مسافتی که قطع کرده میرسد پس تتمه بورثه صاحب

مال میرسد واگر فوت او بعد از احرام وداخل شدن حرم باشد

از باقی افعال حج چیزی بجا نیاورده باشد اجیر بفعل اورده

کافیست واحتیاج نایب گرفتن نیست اما میانه مجتهدین

رضوان الله تعالی اجمعین خلافست بعضی برانند که درین

وقت که کل مبلغ که اجاره اوست بوارث او دهند تمام شد

احوط اتفاق ورثه راضی است [illegible]

پنج باب از کتاب جامع عباسی از مصنفات شیخ المجتهدین

شیخ بهاء الدین املی رحمه الله علیه تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب

باب ششم در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد کردن و با کافران جهاد کردن

باب ششم از کتاب جامع عباسی در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض
دادن و بنده آزاد کردن و با کافران جهاد کردن و در آن چهار مطلب است
مطلب اول در بیان وقف و توابع آن و در آن سه فصل است فصل اول در شرایط
وقف بدانکه شرط وقف شانزده است اول العاقل واقف پس وقف غیر بالغ و
دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد صحیح نیست و کسیکه گاه دیوانه باشد و گاه
نه در وقت غیر دیوانگی وقف صحیح است و در وقف طفلی که ده ساله باشد میان
مجتهدین خلافست و گویا آن جماعتی که گفته اند که وقف او صحیح است
مستند شده اند بحدیثی که وارد شده و حکم کرده اند بتصدق او بر وقف چه وقف
نیز صدقه جاریست دویم عقل پس وقف مست و بیهوش و غضبانی که حاکم شرع
او را از مال آن منع کرده باشد صحیح نیست و هر چنین وقف غلام صحیح نیست سیوم نیت
است پس وقف غافل و کسی که در خواب باشد و بیهوش باشد صحیح نیست و اگر
بعد از وقف کردن و بقبض دادن دعوی نماید که وقف بی نیت واقع شده است
از دعوی مسموع نیست و خلافست میان مجتهدین که آیا قربت در وقف شرط
است یا نه و اقرب آنست که شرط نیست پس وقف کافر صحیح نیست سیم ملکیت واقف
است پس اگر ملک دیگری را وقف کند اگر چه مالک اجازه دهد بعد از وقف صحیح نیست
چهارم ایجاب چون حبست و امثله بر نیت دلالة نکند تجم قبول معاودت ایجاب از

تفصیل وارد در بیان
منافع با وضع حاشیه
است صدر [illegible]

بطن اول انقراض یابد در بطون دیگر قبول شرط نیست هرگاه وقف بر کسی باشد که
کمال آن باشد در قبول یا مرتبه معتبر که آن نیست در شرط نیست قبول در وقف
بر فقرا آنچه در این صورت ممکن نیست و همچنین قبول شرط نیست اگر بر وقف مصالح
مسلمین باشد چون وقف بر مساجد و مشاهد و بعضی از مجتهدین بر این رفته
اند که در این صورت نیز قبول حاکم شرع لازم است ششم معلق نساختن وقف
بر شرط صفتی غیر واقع پس اگر وقف کند و معلق سازد بر شرط و صفت واقع و عالم
باشد موضوع آنست مثلا آنکه گوید که این را وقف کردم اگر روز جمعه باشد هفتم
دوام وقف است پس اگر معلق مدتی سازد آن وقف نخواهد بود بلکه
از آنجمله گویند و بانقضای آن مدت باطل میشود و همچنین است اگر شرط کرده که
هر وقت خواهد رجوع کند و اگر وقف کند بر کسی که منقرض باشد غالبا
بعد انقراض او میانه خلافست بعضی گفته اند که راجع بواقف میشود در
حال حیات او و منتقل بوارث او میشود بعد از وفات او و بعضی گفته اند که
در ابواب البر صرف باید کرد و اقوی قول اول است و اگر منقطع شود در اول چون
وقف معلوم و انگاه موجود اقوی آنست که باطل است و اگر در وسط منقطع شود
چون وقف کند انگاه بغلام مخصوص انگاه بر فقرا درست و احتمالست یکی صحت
طرفین و بطلان در وسط عود حاصل او بواقف و وارث او اگر دو طرف منقطع
باشد

کافر گر معترض باشد نیست [illegible] قرینه از [illegible] مانعی نه [illegible] صدر دام ظله

۲ و اگر چنین اتفاق افتد مالک مخیر رعایت احتیاط [illegible] بهمان نحو وقف نموده صدر سره

۳ فاش بعض از مجتهدین خالی از قوه نیست صدر سره ظله



باشد مثلا اول اقوی باطل است هشتم قبض موقوف علیه در بطن اول از وقف و اما
آنچه در بطن دیگری قبض شرط نیست و قبض ولی طفل یا حاکم شرع در صغیر
کافیست پس بنا بر این شرط اگر واقف پیش از قبض بمیرد وقف باطل است
و در قبض موروثیت شرط نیست و هرگاه قبض کند صحیح است و در قبض اذن
واقف شرط است و هرگاه واقف بولایت آنچیزی را که وقف بر فقرا کرده باشد در مدت
حیات قبض نفقه شرط نیست بلکه قبض او کافیست نهم آنکه از نفس خود
بیرون کند پس اگر بر خود وقف کند صحیح و اگر بر خود وقف کند بعد از آن بر
فقرا آنچه مجتهدین را دو قول است اصح آنست که باطل است و اگر وقف بر خود
فقرا کند در این دو احتمال است یکی آنکه نصفش صحیح است و نصف باطل دوم آنکه
تمام باطل است و اگر شرط کند که قرض خود را از وقف بدهد یا توجه یکی آنکه
نصفش صحیح باشد و نصف باطل دوم آنکه تمام باطل باشد و اگر شرط کند که
قرضهای خود را از وقف یا نفقه او در مدت حیات از وقف باشد باطل است
و اگر شرط کند که نفقه اهل و عیال او از وقف باشد صحیح است زیرا که حضرت
رسالت پناه و حضرت فاطمه این شرط را کرده اند پس در این صورت اگر ایشانرا
اکتفا بوقف کنند واجب النفقه باشند نفقه ایشان ساقط میشود یا نه میان
مجتهدین خلافست یازدهم آنچه وقف کرده میباید عینی باشد و همچنین و از آن منافع

محتاج بتامل است صدر دام ظله

نان ضرر از موت واقف

[illegible] است صدر سره ظله

شوند پس وقف در این صورت صحیح نیست و همچنین صحیح نیست وقف هر چه خورند
اما کهات نیز آنکه اهل آن باقی نمی‌ماند و خلافست میانه مجتهدین که وقف
دراهم و دینار جایز نیست یا آنکه اجماع کرده اند که وقف انها جایز نیست اصح آنست که
جایز نیست زیرا که نفع از انها نمی‌توان گرفت مگر انکه تلف شوند دوم انکه صحیح باشد که از انها انتفاع
شوند پس اگر شراب یا خوک یا سگ را وقف کنند صحیح نیست سیوم انکه بیان
مصرف کنند پس اگر بیان مصرف نکنند صحیح نیست و اگر موقوف علیه موجود باشد
در ابتدای وقف پس اگر بر معدوم وقف کنند صحیح نیست اگرچه طفل در شکم باشد
اگر موجود را وقف کند بعد از آن بر موجود آید صحیح است اما اگر بر معدوم وقف کند
و بعد از آن بر موجود آیا صحیح هست در حق موجود یا وقف باطل است در این مسئله
مجتهدین را دو قول است اصح آنست که باطل است چهارم انکه موقوف علیه
را صحیح باشد مالک شدن چیزی پس وقف بر ملک و جن و دواب صحیح
اگرچه مکاتب مشروط باشد صحیح نیست و بر جمادات وقف صحیح نیست اما اگر وقف
بر مشاهد و مساجد و جسرها و قبلها کنند صحیح است زیرا که فی الحقیقة راجع بمسلمانان
میشود پنجم انکه موقوف علیه منحصر باشد پس اگر بر یکی از دو مرد وقف
کنند یا بر یکی از دو مسجد وقف کنند صحیح نیست ششم انکه وقف کردن بر موقوف علیه
جایز باشد پس اگر بر زنا کنندگان و قطاع الطریق وقف کنند باطل است و همچنین

الکمال

۱ مطلق معلوم
نیست حرره
دام ظله

۲ حکم به بطلان
وقف بر طفل
در شکم خالی
از اشکال
نیست حرره
دام ظله

۳ حاصل این شرط اینکه باید
مصرف وقف نافع شرعا
نه اینکه باشد بر وقف
بر نوشتن توریت
و انجیل و نشر آن باطل است
و وقف بر خارج
یا معصیت کار بلااعطر
لکن اگر بر او اجر و امثال
آن مانع از صحت ندارد
والله العالم حرره دام ظله العالی



اگر مسلمانان وقف کنند چیزی برای نوشتن توریت و انجیل و دیگر کتب انبیاء ما آنکه
الحال انها منسوخ است یا وقف عبادتخانه یهود و نصاری جایز نیست بمذهب بعضی [بر جهود]
از مجتهدین در این مقام اشکال کرده اند که آیا بر جهود وقف جایز است و بر عبادت
خانه ایشان جایز نیست جواب این اشکال چنین گفته اند که وقف بر عبادتخانه
خانه معصیت منحصر است بخلاف جهود با این حیثیت که ایشان مخلوق الله اند
جایز است و احتمال دارد که از ایشان فرزندان مسلمان بوجود آیند اما موقوف
کردن بر اینها جایز است و بعضی از مجتهدین وقف کردن ایشان بر ایشان روا داشته
که باطل است و هرگاه شرایط وقف محقق شود موقوف علیه مالک میشود
لیکن آنکه بعد از وقف کردن حامل شود در حالت وقف کردن موجود باشد
هفتم خلافست میانه مجتهدین که اگر وقف مشروط باشد بر شرطی
در آینده واقف صرف باید کرد و جایز نیست فرض وقف و اگر ترسند که ضایع
شود یا آنکه میان موقوف علیهم اتفاق نزاع واقع شود که منجر بخراب شدن
وقف شود میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که جایز است فصل دوم در
بیان تصدق و غیره بدانکه در تصدق ثواب بسیار است و صدقه
بنهایة افضل است چنانچه حدیث صحیح در این واقع شده است مگر انکه توهم کنند که
تصدق میکند در این صورت اشکالست آیا و در تصدق چهار چیز شرط است

و در این جواب نظر است
و همین علت خود در که
وقف بر زنا کنندگان
و قطاع الطریق نیز میتوان
گفت چرا ارقبیل ایشان
مخلوقند باید جایز باشد و
حق آنکه هرگاه ... اند بر
وقف بران ... جایز نیست
جواب لزوم آنچه توان
گفت نیست و وقف بر
معاونت زنا و قطاع
الطریق مقصود واقف
معاونت ایشانست نه
مخلوقیت خدا تعالی بخلاف
وقف بر جهود چه در ان
جهودیت مقصود واقف
نیست حرره دام ظله

اول ایجاب چون تصدقت نمی‌توانند و آنچه بدان مانند دوم قبول سیم
اقباض یا اذن مالک چه بدون اذن مالک صحیح نیست چهارم نیت قربت
حرام است تصدقات واجبی چون زکاة واجب از غیر بنی هاشم چنانچه در
بحث زکوة مذکور شد اما از بنی هاشم بر بنی هاشم و غلامی که بنی هاشم
آزاد کرده باشد جایز است که از تصدقات واجبی بگیرد جایز است بنی هاشم
که تصدقات سنتی بگیرد و واجبی نیز جایز است هرگاه تحصیل وفای معاش
اثبات نکند بقدر آن معاش هم جایز است تصدق بر یهود اگرچه بیگانه باشد
پس هرگاه تصدقات واجبی داده شود جایز نیست رجوع در آن و تصدقات
سنتی نیز همین حکم دارد خواه ذی رحم باشد خواه اجنبی بعضی از مجتهدین
برآنند که رجوع میرسد هرگاه اجنبی باشد و احوط قول اول است فصل سیم
در بیان سکنی و عمری یعنی تحقیق بد یکی گوید که در این خانه ساکن باش
تا زنده باشی در آن سه چیز شرط است اول ایجاب چو اسکنتک و اعمرتک
و آنچه بدینها مانند دوم قبول سیم قبض هرگاه ساکن گردانید مقید
بعمر خود یا عمر ساکن یا مدة معین باشد لازم میشود قبض بعد انقضاء هرگاه
که شرط کرده باشد مال عیب اگر گوید که مرترا است که در این خانه ساکن باشی
تا زنده‌ای پس هرگاه ساکن بمیرد منتقل بمالک میشود اگر در بشود ...

فقرا اگر تصدقات سنتی بگیرد باشد ... [illegible]

بمیرد



بمیرد منتقل بمالک نمی‌رسد که ساکن را بیرون کنند و اگر گوید که در این خانه
ساکن باش تا وقت فوت من پس هرگاه بمیرد ساکن را بیرون می‌کنند
اما اگر ساکن پیش از مالک بمیرد نمی‌رسد که ورثه ساکن را مدت حیات
خویش بیرون کنند اگر مقید بوقت نکرده باشد هرگاه میخواهد ساکن را
میتواند بیرون کرد و همچنین اگر وقف کرده است آن جایز بود سکنی و عمری آن
جایز است و باطل میشود سکنی و عمری بفروختن آن خانه و هرگاه سکنی مطلق
واقع شود ساکن خود و اهل و فرزندان او ساکن میشود و اگر شرط کرده باشد جایز است
دیگر را سوای اینها جایز است و هرگاه غلام خود را و اسب خود را حبس نماید
یا گوید که غلام خدمت خانه کعبه یا مسجد الحرام کند لازم است تا آنکه غلام
و اسب زنده باشد و اگر گوید خدمت شخصی کند و آن شخص را معین نکند و بمیرد
بورثه خود منتقل میشود مطلب دوم در بیان قرض دادن بدانکه قرض
دادن ثواب عظیم است چنانچه از حضرت رسالت منقول است که آنحضرت فرموده
که شبی که مرا بمعراج بردند بر در بهشت دیدم که نوشته بود که صدقه دادن
ده مثل اینچنین ثواب دارد و قرض دادن هژده مثل آن و آنچه در بعضی روایات
وارد شده است اینست که صدقه دادن ده مثل ثواب قرض دادن دارد مراد
از آن صدقه بر خویشان است و علما این صدقه را افضل میدانند از قرض دادن

در قرض دادن سه چیز لازمست اول ایجاب چون اقرضتک ما تصرف فیه با
انتفع به وعلیک رد بدل عوضه ولیکن باینها نماند دوم قبول چون قبلت ولیکن
کافیست بعد رضا کند سیم آنکه واقع شود هر یک از ایجاب و قبول از جایز التصرف
پس اگر دیوانه و مست و مفلس که حاکم او را منع کرده باشد انها آنست و طفلی که
با ده سال نداشته باشد معتبر نیست و قرض دادن بنده جایز نیست و فرقی نیست
میانه مذکر و مونث در قرض دادن اگر چه متر داشته باشد جایز نیست اما
لیکن متر نداشته باشد در قوه و ورع در قرض دادن معتبر نیست پس فی الحال
قرض دهنده میتواند خود را بالتمام طلبید و اگر متوقف داده باشد مفهوم
دوم در اموری که بقرض دادن معتبر است بلکه بقرض دادن بیست و پنج امر
متعلق است پنج امر واجب و هفت امر حرام و چهار امر سنت و چهار امر مکروه
اما پنج امر واجب اول آنکه رد کردن مثل آنچه گرفته است دوم آنکه هر گاه قرض
گیرد هر آنچه گرفته یا مثل آن قبول کردن قرض دهنده واجب است اگر چه در
نرخ تفاوت بهم رسیده باشد و اگر آن مثل یافت متعذر باشد قیمت او را از آن
روزی که گرفته است رد میکند و اگر مثل داشته باشد قیمت ها از روزی که گرفته
است بقرض ... سیم آنکه در خاطر شخص ... باشد که اگر او پنج ...
هر گاه ... بهم رسانند چهارم آنکه قرض گیرنده ... که سال ... بکند

مطالبه



طلا و نقره سکه دار باشد و بنصاب رسیده باشد زکوة بر او واجبست پنجم
آنکه سعی کند در دادن مال او با قرض دهنده اما آن هفت امر حرام
اول شرط زیاده کردن در مقدار و صف خواه جنسی باشد که زیاده و
نقصان در آن حرام باشد مثل طلا و نقره و گندم و جو و آنکه بکیل و وزن
در آید یا اینها آن نباشد پس اگر شرط کند که خانه خود را باو اجاره یا کم
اجرت واقعی دهد یا زیاده از اجرت واقعی یا آنکه هدیه بیاورد یا جهت
کند جایز نیست اما اگر زیادتی بدهد بی شرط جایز است و در بعضی احادیث واقع شده
جایز است که عوض دراهم غله دراهم صحاح بدهد یا در عوض کهنه دراهم نو
بدهد و اگر شرط کند که عوض درست شکسته بدهد یا ناقص بدهد
شرط لغو است و اگر شرط کردی یا اضافه کند جهت این قرض یا آنکه در شهر
دیگر رد کند جایز است و اگر شرط کرد ضامنی جهت قرض دیگر رد کند جایز نیست
دوم قرض دادن آنچه بکیل و وزن در آید بی آنکه بکشد سیوم اسراف کردن
قرض گیرنده در نفقه بلکه باید که اکتفا بقلیلی کند چهارم طلب قرض گیرنده
مال خود را از کسی که قادر بر دادن باشد بلکه باید که با او مدارا کند پنجم طلب
کردن اوست مال خود را از کسیکه که ملتجی بحرم کعبه مشرفه شده باشد مگر آنکه در
حرم قرض داده باشد و مدینه را نیز بکعبه ملحق ساخته اند ششم قرض گرفتن

کسی که قادر بر ادای آن نباشد هفتم قرض کردن فرزند آن در اول وقت اما
چهار امر یکه سنت است اول قرض دادن دوم ظاهر ساختن قرض گیرنده
ملالت خود را بر قرض دهنده سیم حساب کردن بر طلبی که کرده باشد
چهارم آنکه اگر هدیه از قرض گیرنده بیاورد بقرض خود حساب کند اما آن
چهار امری که مکروه است اول مال را قرض دادن و قرض کردن مال آن
بغیر حرب اما بغیر حرب مکروه نیست چه احادیث وارد شده که حضرت رسالت
پناه و حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام در حین
وفات قرض کرده اند دوم قصد زیادتی کردن هر یک از قرض دهنده و قرض
گیرنده یا آنکه بلفظ بگوید سیم فرود آمدن قرض دهنده در خانه قرض
گیرنده چهارم زیاده از سه روز و مقبول بودن و بعضی از مجتهدین این
را حرام میدانند مطلب سیم در بیان بنده آزاد کردن و در آن ثواب
بسیار است و در احادیث اهل بیت وارد شده است که هر کس بنده آزاد کند
حق سبحانه و تعالی بهر عضوی عضوی از آن کس را از جهنم آزاد میکند
اگر مرد باشد و اگر زن و اقسام آزادی پنج است اول واجب چنانچه در بحث
کفارات خواهد آمد یا آنکه نذر کند آزادی غلام را یا آنکه در حال خریدن
غلام از بایع شرط کند که او را آزاد کند دوم سنت است چون آزاد کردن

بنده مؤمن

اگر ... زر ادا دارد و قرض دهنده مطالبه ... الاحوط ... ظله

وانه احوط ... ظله



بنده مؤمن که از خویشان او باشد که بخریدن آزاد نباشد چون
برادر و عم و خال و همچنین سنت است آزاد کردن بنده که مؤمن باشد
و هفت سال خدمت او کرده باشد سیم مکروه است چون آزاد کردن
بنده که از کسب کردن عاجز باشد و معاش ایشان تعلق نکند چهارم
حرام است چون آزاد کردن بنده کافر پنجم مباح چون آزاد کردن
ولد الزنا مستضعف و آزادی بچهار چیز حاصل میشود اول مباشرت دوم
سرایت سیم مالک شدن چهارم عوارض و در این چهار موقف است
اول مباشرت و آن بر چهار قسم است اول آزاد کردن بنده و در آن هفت
اعتقتک
چیز شرط است اول صیغه چون انت حر یعنی تو آزادی و اگر گوید
یعنی آزاد کردم تا قصد انشا کند مجتهدین در این دو قول است
اصح آنست که باین قول نیز آزادی واقع میشود و بغیر این دو لفظ آزادی
بهم نمیرسد اگر کنایه تنها و اشاره اگرچه با آن قصد آزاد کند مگر آنکه
قادر بر گفتن نباشد یا گنگ باشد در این صورت اشاره و نوشتن
بقصد قائم مقام گفتن این دو لفظ میشود دوم آنکه صیغه از بالغ
عاقل مختار قاصد گشته باشد جایز التصرف پس اگر آزاد کند بنده کات
از طفل اگرچه ده ساله و دیوانه و کسی که او را باکراه وادارند و مست و غافل و مغلی

بقصد ... کفا ... ظله

که حاکم شرع اثبات عجز کرده باشد که مال او را بقرض خواهان او دهد
و بیماری که در بیماری زیاده از سه یک مال را ازاد کند واقع شود با لازم است
سیم آنکه مجبور نسازند ازادی او از شرط صحت اما جایز است که شرط کنند
بازادی چیزی پس اگر شرط خدمت غلام کند جهة خود یا غیر خود زمان
معین را جایز است و اگر در زمان آن غلام بگریزد ازادی او باطل نمیشود بر
غلام اجرت از زمان خدمت لازم است و اگر مولا بمیرد بعد از آن الغلام سبب
شود یا ورثه او را میرسد که در آن مدت او را خدمت فرمایند مجتهدین
را دو قول است اصح آنست که نمیرسد اما اگر شرط کنند که اگر آنچه شرط
کرده با غلام بعمل نیاورد همان بنده باشد صحیح نیست مجتهدین را در آن
دو قول است اصح آنست که شرط باطل است چهارم شرط قصد قربة الی الله
کند پس اگر کافری بنده را ازاد کند صحیح نیست و بعضی این شرط را جایز نمیدانند
و ازاد کردن کافر را صحیح میدانند بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر کفر او
سبب انکار نبوت پیغمبر باشد آن صحیح است و اگر سبب انکار حق تعالی است
باطل است پنجم آنکه غلام مسلمان باشد پس اگر غلام کافر باشد ازاد کردن
او صحیح نباشد و بعضی از مجتهدین این شرط را نمیدانند و بعضی میگویند
که اگر نذر کنند ازاد کردن غلام را جایز است ششم آنکه مالک غلام با
بر...

در بیان بیماری بمیرد صدر دام ظلّه

٢ در آن مقدار زیاده الاوسط و با اجازه ورثه ... صحیح نیست چنانچه خواهد فرمود صدر دام ظلّه



پس اگر دیگری ازاد کند صحیح نیست و اگر صاحب غلام بعد از آن راضی شود
و اذن دهد در این مجتهدین را دو قول است اصح آنست که جایز نیست هفتم
آنکه خیانتی از غلام بر کسی واقع نشده باشد چه در این صورت ازاد کردن او
صحیح نیست بعضی این را شرط نمیدانند و میگویند که مخیر است در معیت
یکی از دو غلام تتمه هفت امری که تعلق بازاد کردن دارد چهار مستحب است
و سه مکروه اینها امری که مستحب است اول ازاد کردن غلام مؤمن دوم
ازاد کردن مؤمنی که هفت سال خدمت کرده باشد سیم هر گاه غلام خود را
حاجتمند نیست که او را ازاد کند چهارم یاری کردن غلامی را که ازاد
کرده باشد و از کسب کردن عاجز باشد اما آن سه امر مکروه اول ازاد کردن
بنده ناصبی دوم جدا کردن طفل از مادر تا [illegible] بعضی از مجتهدین این را
حرام میدانند سیم ازاد کردن غلامی که ازاد شده باشد از کسب کردن
فصل دوم کتابت است و کتابت آنست که کسی با غلام خود بگوید که مبلغ
معینی بده و ازاد باش و این بر دو قسم است قسم اول مطلق است که اقتضای آن
بر صیغه عوض ... هر گاه غلام چیزی از آن مبلغ بدهد
بقدر آن ازاد میشود قسم دوم مشروط است و آن چنانست که آقا بغلام گوید
که هر گاه از عوض عاجز شود همان بنده باشد که آن را مشروط کتابت دو نوع

او را اسیر ... تا نیاید مالک او را ازاد ... نماید صدر دام ظلّه

٢ البته ... بعضی از مجتهدین ترک نمایند صدر دام ظلّه

شرط صیغه است در مطلق چنین گوید کاتبتك علی ان تؤدی الی
کذا فاذا ادیت فانت حر یعنی مکاتب ساختم ترا باینکه ادا کنی بمن مبلغ
معین هر گاه ادا کنی آزاد باشی و در مشروط چنین گوید کاتبتك علی
ان تؤدی الی کذا فی شهر کذا فاذا ادیت فانت حر وان عجزت فانت رق یعنی
مکاتب ساختم ترا باینکه ادا کنی بمن در هر ماهی مبلغی معین هر گاه ادا
کنی آزاد باشی و اگر عاجز شوی همان بنده باشی دوم قبول کردن است یعنی
غلام سوم آنکه هر یک از آقا و غلام بالغ باشند پس اگر طفل باشند
صحیح نیست اگر چه ده ساله باشند و اگر چه ولی اذن دهد چهارم آنکه
هر یک از ایشان عاقل باشند پس کتابت دیوانه که همیشه دیوانگی او [illegible]
حال باشد صحیح نیست و اگر ولی او اذن دهد صحیح است و اگر دیوانگی او دوری
باشد یعنی گاهی باشد و گاهی نباشد صحیح است در حالتی که دیوانه نباشد
و اگر آقا غلام را دعوی نماید که کتابت در حالت طفلی یا جنون واقع شد
و غلام منکر باشد قول آقا مقدم است هر گاه حالت جنون ظاهر باشد
و اگر عکس این باشد قول غلام مقدم است پنجم قصد است پس اگر غافلی
صیغه نگوید باطل است ششم جواز تصرف است پس اگر سفیه و مفلسی که حاکم
شرع او را از مال منع کرده باشد صحیح نیست و [illegible]

١ معلوم نیست
صدر سره ظله

٢ مسئله محل اشکال است
صدر سره ظله





دفعا بازادی غلام نکند و زیاده از ثلث صحیح نیست مگر با اجازه وارث از میت
صحیح نیست مگر با اذن حاکم شرع و بعضی از مجتهدین گفته اند که مراعات اسلام
باید کرد هفتم اختیار است پس اگر کسی که او را بکرید اختیار ندارد صحیح نیست
هشتم آنکه غلام ملك آقا باشد چه کتابت غیر ملك آن صحیح نیست نه آنکه
صحیح بعضی و آزاد نشده است نهم آنکه تمام غلام را مکاتب سازد پس اگر نصف
غلام را مکاتب سازد صحیح نیست دهم آنکه عوض که غلام میدهد باید دین
باشد پس اگر عین باشد صحیح نیست یازدهم آنکه آن عوض چیزی باشد
که مولی مالك آن شود پس اگر شراب و خوك باشد جایز نیست دوازدهم آنکه
این مال که غلام میدهد قدر و جنس و وصف معلوم باشد تتمه
هر گاه بر آقا زکوة واجب باشد واجبست بر او که از سهم رقاب چیزی
بغلام بدهد تا عوض مال کتابت بدهد و بعضی از مجتهدین این را مخصوص
مکاتب مطلق دانسته اند هر گاه آقا چیزی باو بدهد واجبست که قبول کند
و سنت است که اگر زکوة بر آقا واجب نباشد چیزی بغلام بدهد هر گاه
غلام عاجز آید صبر نماید تا آنکه چیزی بهم رساند و مکروه است کتابت
غلام بی امین هر گاه و غلامی که قادر بر کسب نباشد مکروه است مکاتب ساختن
او و مکروه است مال الکتابت زیاده از قیمت غلام قرار دادن [illegible]

١ در شروط آزاد
کردن شبهه است
صدر سره ظله العالی

٢ معلوم نیست
صدر سره ظله

٣ معلوم نیست
صدر سره ظله

سیزده امر است اول وقوع کتابت میانه غلام و آقا دوم عوض که معلوم است
و مدتی که معلوم است سیم بودن غلام مکاتب میانه در جهت استقلال و عدم استقلال
چهارم آنکه از میان آن غلامان مکاتب میشود تصرف او صحیح است پنجم آنکه ثابت
میشود جهت او خیانتی که آقا با او خیانت کرده باشد اگر و آقا از غلام خیانتی ظاهر
شود میگیرد ششم آنکه مضاربه بمال خود نمیتواند کرد اگرچه آقا اذن دهد
هفتم قرض نمیتواند داد اگرچه آقا اذن دهد اما قرض میتواند گرفت هشتم
آنکه غلام خود را مکاتب نمیتواند ساخت مگر با غبطه و مرتبه نهم آنکه
نمیتواند که در خانه بهم نمیتواند رسانید دهم وصیت و هبه قبول نمیتواند
نکند که کسی با او آزاد شود یازدهم کنیز مکاتبه نمیتواند شوهر کرد دوازدهم
کفاره او صحیح نیست مگر بروزه داشتن الا باذن آقا سیزدهم آنکه مکاتب نمیتواند
غلام خود را آزاد کند بلکه بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه غلام او
کاری کند که موجب حد باشد حد نمیتواند زد قسم سیم تدبیر است
یعنی آقا بغلام خویش گوید که تو آزادی بعد از مردن من و این تدبیر
بسبب غیر آقا واقع میشود مثل آنکه آقا بکنیز خود بگوید که تو بعد از مردن
شوهرت آزادی در این مسئله میانه مجتهدین خلاف است و لیکن در احادیث
ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده است که این تدبیر است و تدبیر بر سه

قسم است



قسم اول تدبیر واجب مثل آنکه بصیغه نذر بگوید لله علی عبدی بعد
وفاتی یعنی خدا را است بر من آزاد کردن بنده بعد از وفات من و در
جمیع این قسم تدبیر واجب است دوم تدبیر مستحب است و آن مطلق
تدبیر است در جمیع در آنجا و است سیم تدبیر مکروه است چون تدبیر
بر کافر و ناصبی و شرط تدبیر شش است اول صیغه چون انت حر بعد
وفاتی یعنی تو آزادی بعد وفات من و لیکن کنایه کفایت نکند و اشاره
اخرس بجای صیغه گفتن او است دوم آنکه صیغه از بالغ عاقل واقع
شود پس از طفل و دیوانه صحیح نیست سیوم آنکه جایز التصرف باشد پس
از سفیه و مفلسی که حاکم شرع او را از تصرف در مال منع کرده باشد صحیح نیست
و بعضی از مجتهدین تدبیر سفیه را صحیح میدانند چهارم آنکه قصد
کند پس از غافل و مست و خفته و کسیکه او را باکراه وادارند صحیح نیست
پنجم آنکه قصد قربة الی الله کند پس تدبیر کافر صحیح نیست و بعضی از مجتهدین
نیت قربه را شرط نمیدانند و میگویند که تدبیر وصیت است بآزاد
کردن نه از آزاد کردن ششم آنکه مجرد سازد تدبیر را از شرطها اگر معلق
سازد بشرطی چون آمدن زید از سفر مثلا صحیح نیست و تدبیر هرگاه آزاد نشده
است میتواند آقا تصرف در آن کردن بفروختن و بخشیدن و غیر آن اگر

بفروشد یا به بخشد یا آنکه تدبیر او باطل میشود یا نه مجتهدین را در این مسئله
دو قول است اکثر برآنند که باطل میشود اگر مدبر بکر بوده تدبیر شباطل میشود
و صحیح است تدبیر کنیز حامله پس آنکه طفل او در حکم او باشد و مکر او نیز جایز است
و سنت است که کواه کرفتن دو عادل بر تدبیر **قسم چهارم** ام ولد است و ام ولد
کنیزیست که از آقای خود حامله شود و در ام ولد شدن دو چیز شرط است اول آنکه
از آقای خود حامله باشد بطفل آزاد پس در حالتی که ملک او باشد پس اگر کسی
وطی کند غلام باشد کنیزی بکر یا به شبهه دخول کند و حامله شود و بعد
از آن او را مالک شود ام ولد نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در
این صورت ام ولد میشود اگر ولد بنده باشد مثل آنکه کنیز شخصی را بنکاح در
آورد و شرط کرده باشد که ولد او بنده باشد اکنون حامله شود و بعد
از آن کنیز را بخرد ام ولد نمیشود و اگر کسی کنیز خود را بشخصی تزویج نموده باشد
اکنون خود وطی کند و حرام کرده باشد اما اگر کنیز آبستن شود ام ولد میشود
شرط دوم آنکه فرزند او کافر نباشد آزاد کسیکه میراث نبرد نباشد و سه چیز
از خواص استیلاد است اول آنکه جایز نیست که او را آقا بفروشد دوم آنکه
جایز نیست که او را مکاتب سازد سوم آنکه فروختن او جایز نیست مگر بدو
جهت اول آنکه آقا بمیرد [illegible] کرده [illegible] از قیمت او
[illegible]



عاجز شود چه توان فروخت او را و بعضی از مجتهدین سوای این موضع
در دو موضع دیگر فروختن او را جایز داشته اند لیکن احادیث وارد
نشده و تفصیل آن که مذکور شد **موقف دوم** شرایط است یعنی هرگاه شخصی نصف
غلامی را آزاد کند تمام او آزاد میشود اگر غلام میانه دو شخص باشد پس اگر
حصه شریک نیز آزاد میشود و لازم است بر آنکه آزاد کننده که حصه خود را آزاد کرده
است قیمت حصه شریک را بدهد و در شرایط چهار چیز شرط است اول مالدار
باشد بقدر مالی که زیاده از خانه و خادم و چهارپا یا جامه معتاد و نفقه
یکروز او و عیال او باشد مقدار قیمت حصه شریک شود و اگر مفلس باشد
غلام خود را آزاد میکند و بعضی گفته اند اگر قصد اضرار شریک کند قیمت
حصه شریک را بدهد و اگر مالدار باشد و اگر مفلس باشد غلام خود
را سعی کند و اگر غلام از دادن قیمت حصه شریک عاجز آید نصف او آزاد است
و نصف او بنده و کسب نیز همچنین خلاف است میانه مجتهدین که دو وقت
دادن قیمت بشریک آزاد میشود یا بعد از دادن اصح قول دوم است چه از
[illegible] مالک نشده میشود و آن بعد از دادن قیمت حصه شریک است دوم
آنکه باختیار آزاد کند پس اگر نصف پدر خود از میراث بدو منتقل شود سرایت
در دو جاری نیست سوم آنکه مشغول نکند بادی حقی که مانع فروختن او باشد

چون وقف شد بر چهارم آنکه او حصه خود را آزاد کند پس اگر او
حصه شریک را آزاد نکند سرایت نیست موقف سیم ملکیت یعنی مالک شدن
هر یک از ده کس آزاد اول پدر دوم مادر سیم جد چهارم جده پنجم فرزند آن
خواه ذکر خواه انثی ششم فرزند فرزند هر چند پایین آید هفتم خواهر
هشتم عمه نهم خاله هر چند بالا روند دهم دختر برادر هر چند پایین آید
یازدهم دختر خواهر هر چند پایین آید چه هرگاه اینها را کسی مالک شود
فی الحال آزاد میشوند و در آزاد شدن محرمات رضاعی بجهت خلاف میانه
مجتهدین اشهر آنست که آزاد میشوند و اگر نصف اینها بسبب خویشی آزاد شود
یا نصف دیگر اینها اگر آیت آزاد میشود حقیقت نصف را بصاحبش میباید داد
اصح آنست که اگر باختیار مالک شود و مال دار باشد لازمست و اگر بی اختیار
مالک شود یا آنکه مفلس باشد لازم نیست و زن غیر پدر و مادر و هر
چند بالا روند و فرزندان پایین آیند کسی دیگر بخریدن آزاد میشود موقف
چهارم عوارض است بدانکه هرگاه یکی از هشت امر عارض شود بنده
آزاد میشود اول آنکه غلام کور شود چه در این صورت آزاد میشود دوم آنکه جذام
بهم رساند سیم آنکه برص بهم رساند بعضی از مجتهدین بآن آزاد
شد چهارم آقای غلام بعضی از اعضای غلام را قطع کند مثل آنکه گوش

و بینی او

او عطا اشکر مالک در این حال او را آزاد نماید چنین دلیل واضح بر انعتاق آن بنظر نرسیده دام ظله



و بینی او قطع نماید پنجم آنکه غلام زمین گیر شود ششم آنکه
غلام پیش از آقای خود در دیار خود که مملکت کفار باشد مسلمان
شود هفتم آنکه هرگاه شخصی مال داری بمیرد و هیچ وارثی نداشته
باشد حاکم شرع او را از مال میت بخرد و آزاد نماید و مال را باو میدهد
اگر مالک نفروشد حاکم شرع او را جبر میکند در فروختن هشتم آنکه
هرگاه یکی از پدر و مادر آزاد باشد فرزند آزاد میشود هرگاه مولی شرط
بندگی فرزند نکند مطلب چهارم در بیان جهاد با کفار کردن و در آن
چند فصل است فصل اول در ثواب جهاد بدانکه جهاد از اعظم ارکان
اسلام است و در آیات قرآنی مبالغه بسیار در فضیلت جهاد و ترغیب
بآن و سرزنش آنانکه ترک جهاد کنند بیان نموده و احادیث
در فضیلت جهاد و مرابطه یعنی نگاه داشتن سرحدهای مسلمانان
بسیار است از آنجمله از حضرت رسالت پناه منقول است والذی نفسی
بیده لغدوة فی سبیل الله او روحة خیر من الدنیا و ما فیها یعنی قسم
بآنکسی که نفس من بید قدرت اوست که هر رفتن صبحی در راه
خدا و هر رفتن بعد ظهر بهتر است از دنیا و هرچه در وست و نیز از
آنحضرت منقولست که الخیر کله بالسیف و تحت ظل السیف و لا یقیم الناس

[illegible]

الا بالسیف والسیوف مقالید الجنة والنار یعنی تمام خیر در شمشیر است
و در زیر سایه شمشیر است و مردمان راست نمیشوند مگر بشمشیر و شمشیر کلید در
بهشت و دوزخ است و هم از آن حضرت منقولست که هیچ قطره پیش خدای
تعالی دوستر از قطره خونی نیست که در راه او ریخته شود و هم از آن حضرت
منقولست که رباط لیلة فی سبیل الله خیر من صیام شهرین یعنی نگاه
داشتن سرحدهای مسلمانان را یک شب در راه خدا بهتر است از دو ماه روزه
داشتن **فصل دوم** در بیان جهاد و شروط آن بدانکه جهاد واجبست بنص
و اجماع و واجب بودن آن کفاییست یعنی هرگاه جماعتی که مقاومت با
دشمنان کنند و کافی بوده باشند و متعهد جنگ دشمنان شوند از دیگران
ساقط میشود بشرطی که امام ایشانرا باسم خوانده باشد پس اگر امام
جماعتی باسم طلبیده باشد بجهة مصلحت جهاد بر ایشان واجب عینی است
هرگاه بنذر یا باجاره یا بخود واجب کرده اند یا در وقتی بهم رسیدن
لشکر مخالف بشهر رود لشکر حاضر شود درین صورت نیز جنگ کردن واجب
عینی میشود هرگاه مسلمانان اندک باشند تا هیچ نتوانند مقاومت نکنند
با عدو و هرگاه روانه سرحد بهرسد جهاد طلب میشود شرط اول آنکه مرد
باشد پس بر زنان جهاد واجب نیست شرط دوم آنکه بالغ باشد پس
بر طفل



بر طفل نابالغ واجب نیست شرط سیم آنکه عاقل باشد پس بر دیوانه واجب
نیست شرط چهارم آنکه آزاد باشد پس بر بنده واجب نیست و همچنین بر بنده
که مولی او را گفته باشد که بعد از فوت من آزادی واجب نیست و همچنین
بر مکاتب واجب نیست یعنی بر بنده که مولای او قرار داده باشد که هرگاه
مبلغی بدهد آزاد شود اگر چه اکثر او ... اکثر آن مبلغ آزاد شده
باشد و اگر امام بندهای جماعتی را بطلبد ایشان جنگ باید جایز است
چه آنکه از ایشان منفعت گرفتن میتوان گفت شرط پنجم آنکه پیر نباشد چه
پیران عاجزند و از جنگ کردن باز مانند شرط ششم آنکه دانا باشد
باداب جنگ چه اگر دانا نباشد واجب نیست شرط هفتم آنکه کور و
لنگ نباشد بشرطی که قادر بر پیاده رفتن و سوار شدن نباشد
شرط هشتم آنکه بیمار نباشد و اگر درین صورت عاجز باشد از دفع
جنگ اما قدرت داشته باشد که بجوع بگیرد کسی را آیا واجبست یا نه در این
مسئله علما را دو قول است شرط نهم آنکه قادر باشد بر نفقه جهة خود در سفر
و عیال خود در حضر شرط دهم آنکه قادر باشد بر چهارپایی که سوار میشود پس
اگر پیاده شود واجب نیست خواه مسافت دور باشد خواه نزدیک و بعضی از
مجتهدین گفته اند که اگر مسافت هشت فرسخ است و قدرت بر چهارپا شرطست

و اما اگر دانا نباشد ممکن است واجب است دانا شود صدر رحمه الله

این شرط بالکل از زیاده روی معلوم نیست صدر رحمه الله

و اگر کسی نفقه و در آخله بکسی دهد تا آنکه جنگ کند در این صورت واجبست جنگ
کند اگر اجرة نگیرد بر او واجب نیست شرط پانزدهم آنکه قرض دار نباشد که وقت
ادا رسیده باشد و صاحب قرض طلب قرض نماید و قادر بود بر ادا آن نداشته
باشد که در این صورت بجنگ رفتن جایز نیست مگر آنکه قرض ادا کند یا
ضامنی یا رهنی بقرض خواه دهد و او را راضی گرداند و اگر او را امام با
طلبیده باشد واجبست که بجنگ رود اگرچه قرض خواه اذن ندهد اما
که مشروط مکانها که گمان کشته شدن داشته باشد تو دیعی بی
حق نه ایستد ... نطلبد و اگر وعده قرض خواه نرسیده باشد و قادر
بود آن نباشد علما در این مقولات اهل آنست که قرض خواه را منع
نمی رسد شرط شانزدهم رضای والدین است پس شخصی را که امام نطلبیده
باشد بدون رضای پدر و مادر بجنگ نمی تواند رفت و هرگاه این دو
شرط بهم رسد واجبست حضور امام که خود بجنگ رود یا کسی را بجای
خود بگیرد که بعوض او بجنگ رود مگر آنکه امام او را باسم طلبیده باشد که
در این صورت نایب نمی تواند فرستاد چنانچه سابقا مذکور شد و هرگاه
عاجز شود مثل آنکه بیمار شود بعد از بیرون رفتن قرض خواه هر دو لشکر بهم
رسیده باشند خواه نرسیده باشند اما اگر عذر بیماری باشد مثل
آنکه ایشان



آنکه ایشان رخصت دادن غلام بیمار شود و او را طلب نماید در این صورت اگر
هر دو لشکر بهم نرسیده اند واجبست که برگردد اگر بهم رسیده اند جایز نیست
برگشت امام بی‌نی واجبست جهاد هرگاه دشمنان بر بلاد مسلمانان آیند و از
ایشان و اسلام آسیب رسد **فصل سیم** در بیان آنکه جهاد کردن با چند
فرقه و با کدام فرقه واجبست بدانکه سه طایفه اند که قتال کردن با ایشان
واجبست طایفه اول حربی اند و ایشان دو گروه اند اول کسانی اند که غیر خدا را
پرستش کنند چون آفتاب پرستان و ستاره پرستان و بت پرستان و مثل اینها دوم
جماعتی اند که هیچ چیز را پرستش نکنند چون ملحدان و حکم ایشان آنست که با ایشان جهاد
کردن بعد از حضور امام واجبست تا آنکه مسلمان شوند و هرگز از ایشان قبول جزیه
نمی توان کرد طایفه دویم اهل کتابند و ایشان نیز دو قوم اند اول جماعتی اند
که کتاب درست دارند و پیغمبری داشته اند چون یهودان که توریت کتاب
ایشانست و موسی علیه السلام پیغمبر ایشانست و چون نصاری که انجیل کتاب ایشانست و
عیسی پیغمبر ایشانست قوم دویم آنکه کتابی داشته اند و نه پیغمبری اما شبهه
پیغمبری نا پیدا کرده اند چون مجوسان که میگویند که کتابی داشته اند و
پیغمبری نیز داشتند ... نام ... که کتابی داشته اند سوخته اند
پیغمبری داشته اند کشته اند و پیغمبر ایشان کتابی با ایشان آورده بود که به پوست

وا از این قسم است
دفاع ... بنا شد
صدر ... ظلم

دوازده هر آنکه نوشته بود بجهاد با این دو فرقه طلبیده تا اینکه مسلمان شوند
یا جزیه قبول کنند با شرایط. شرایط جزیه دوازده است شرط اول قبول نمودن
جزیه است و اقل آن نیست که امام یا نایب امام هر سال بر سرهای ایشان و عدد آن
مبالغ این دو طایفه اگرچه بر ملک و ضیعه کی باشد یا بر زمینهای ایشان
مقرر نماید و میان مجتهدین خلافست که آیا بنده جزیه میدهد یا نه
اقرب آنست که نمیدهد بعضی از مجتهدین فرق کرده اند میانه بنده جهود
که ملک مسلمان باشد و بنده که ملک جهود باشد پس بر اول واجب نمیدانند
و بر دوم واجب میدانند و خلافست میانه مجتهدین که آیا جزیه را اقل آن
معین است چنانچه وارد شده در حدیث که حضرت امیر المؤمنین ع مقرر کرده
بود که فقرای ایشان هر سال دوازده درهم بدهند و متوسطان ایشان بیست و چهار
درهم و مالداران ایشان صد و چهار درهم یا آنکه مقدار جزیه غیر معین است و تعیین
آن بر امام متوسطه است اصح قول دوم است چه او مناسب است بمذلت و خواری
ایشان و آنچه در حدیث مذکور است محمول است بر آنکه رای حضرت در آن وقت
چنین مصلحت بوده اگر در اثنای سال کسی از این دو طایفه مسلمان شوند جزیه
ایشان ساقط میشود شرط دوم التزام نمودن احکام مسلمانانست شرط سوم آنکه
آنچه منافات با امان دارد نکنند مثل عزم کردن حرب مسلمانان و معاونت و مدد

مشرکان



مشرکان با این شرط که اگر خلاف سازند حربی میشوند خواه در عقد جزیه با ایشان
امام شرط کرده باشد خواه نکرده باشد خواه عمداً کرده
باشد خواه سهواً شرط چهارم آنکه زنا با زنان مسلمانان نکنند
و نکاح زنان مسلمانان نکنند شرط پنجم آنکه ترک فتنه کردن با اینکه
مسلمانان از راه ببرند شرط ششم آنکه مردان مسلمانان و زنان مسلمانان را
نکشند و این پنج شرط اگر امام در عقد جزیه شرط کرده باشد و باینها عمل
نکنند حربی میشوند شرط هفتم آنکه سب حق سبحانه و رسول نکنند و استخفاف
بدین و کتاب مسلمانان نکنند چه اگر العیاذ بالله سب از ایشان واقع شود واجب
القتل میشوند و ترک استخفاف دین اگر کرده باشند بخلاف آنچه میشود شرط
نهم آنکه اظهار منکرات در شهر اسلام نکنند چون شراب و گوشت خوک خوردن
و نکاح کردن محارم چون مادر و خواهر و غیر اینها را شرط یازدهم آنکه احداث
عبادتخانه نکنند در دار الاسلام و آواز خود را در خواندن کتاب خود بلند
نکنند و ناقوس نزنند و خانهای خود را بلند از خانهای مسلمانان نسازند بلکه
پست سازند با این شروط اگر خلاف سازند و در عقد جزیه شرط کرده باشند ایشان را
عهد شکسته حربی میشوند شرط دوازدهم آنکه بطریقی سلوک کنند که از مسلمانان ممتاز
شوند بآنکه لباس ایشان غیر لباس مسلمانان باشد و چادر یا سواری ایشان

[illegible]

یعنی چاروای سواری ملک ایشان باشد و یکطرف سوار شوند یعنی هر
دو پای خود در یکجانب آن فرو کنند چو اسب سوار شوند بر زین سوار شوند
و شمشیر و صلاح نه بندند و نضارت زنار بر میان نه بندند و زنان
ایشان نقیب نقاب نکنند که از زنان مسلمانان فرق شوند و در جاده راه
نروند بلکه از جاده بیرون شوند و لقب و کنیت مسلمانان بر خود نگذارند و این
شروط را آنچه بعضی مجتهدین ذکر کرده اند اما در حدیث مذکور نیست و
جایز نیست ذمی را که در حجاز توطن کنند یعنی در حجاز مکه و مدینه و
طوایف حوالی اینها است و اگر بگذرند بی توطن نکنند جایز است و جایز نیست
ایشان را مصحف خریدن و اگر بخرند مالک آن نمیشوند و بعضی از مجتهدین
از آن منع کرده اند طایفه سیم که قتال کردن با ایشان واجب است چون با
بغات خوارج و ایشان طایفه اند که از امام زمان رو گردانیده اند
قتال با ایشان واجب است تا آنکه با امام برگردند یا کشته شوند و هرگاه متفرق
شوند خالی از آن نیست که گروهی دیگر سوای اینها که بجنگ آمده باشند
خواهند بود یا نه پس در صورت اول واجب است که ایشان را بکشند و گریختگان ایشان را از عقب بروند و بکشند و در صورت دوم بر ایشان نیست بلکه رفتی که شکست خورند بگریزند کافیست باجماع مجتهدین و ذریه ایشان را

قتل ایشان



زنان ایشان را مالک نمیشوند و همچنین مالک نمیشوند چیزی از مالهای
ایشان را که در لشکرگاه نباشد خواه قابل نقل و تحویل باشد خواه نباشد
و در مالهای ایشان که در لشکرگاه است میانه مجتهدین خلافست که
آیا کسی مالک آن میشوند یا نه اصح آنست که میشوند فصل چهارم در
کیفیت جهاد کردن با کفار است و بیان بیست و هفت امر متعلق است سه امر
واجب و شش امر سنت و هشت امر مکروه و ده امر حرام اما سه امری که
واجب است اول دعوت باسلام کردن است زیرا که جایز نیست ابتدا بقتال کردن
با کفار مگر آنکه بعد از آنکه امام یا نایب امام ایشان را بالهیت تعالی و اقرار بو
حدانیت خدای تعالی و عدل او و نبوت پیغمبر و امامت امیر المؤمنین علی و باز
دعوت نماید بجمیع شرایع و احکام آن دعوت کند و اگر مسلمانی بعد از آنکه
امام کفار را دعوت باسلام نماید یکی از ایشان را بکشد گناه دارد اما ضمان
دیت بر او نیست و این دعوت عامه کفار را لازم نیست مگر جماعتی که دعوت
بایشان نرسیده باشد و عالم به بعث رسول نبوده باشند اما جماعتی
را که بایشان رسیده باشد و نه عالم به بعث رسول باشند دعوت لازم نیست
لیکن سنت است دوم مبارزت نمودن هرگاه امام الزام نماید بر آن
سیوم ابتدا بقتال دشمن نزدیک کردن مگر آنکه از دشمنان دور ترس باشند

یا با دشمنان نزدیک امام جهة مصلحتی صلح کرده باشد و بعضی این را سنت
میدانند اما آنچه امر حرام است اول در چهار ماه حرام قتال کردن یعنی رجب
و ذالقعده و ذالحجه و محرم که مسلمانان در این ماهها بر ایشان بروند و با ایشان
قتال کنند حرام است و اگر احیانا ایشان بر سر مسلمانان بیایند و با مسلمانان
قتال کنند با ایشان قتال کردن حرام نیست دوم مبارزت نمودن بی منع امام
سیوم گریختن از جنگ که دشمنان زیاده از دو مثل از مسلمانان باشند
اگرچه گمان این باشد که کشته میشوند بعد از آنکه صفها راست شود
مگر آنکه قصد آن کنند که با دشمنان حیله کنند مثل آنکه پشت با آفتاب
کنند یا بر بلندی بر آیند یا خود را بجائی رسانند که آب داشته باشد
یا پشت بکوه دهند یا در گریختن غرضشان این باشد که بجماعتی دیگر از مسلمانان
ملحق شوند و اگر زیاده بر دو مثل باشند باجماع فقها واجب نیست اما اگر گمان
ظفر داشته باشد در این صورت جهاد سنت است چهارم کشتن زنان کفار
اگرچه معاونت کفار کنند و همچنین حرام است کشتن اطفال ایشان و دیوانگان
و پیران ایشان پنجم کشتن پیر مردان ایشان که از جنگ کردن و تدبیر
کردن مایوس باشند اما کسی بنده کار ایشان هر گاه جنگ کنند
ششم کشتن یعنی ایشان را بریدن هفتم غدر کردن با ایشان یعنی بعد
از آنکه



از آنکه امام ایشان را امان داده باشد کشتن ایشان هشتم غلول کردن
یعنی چیزی را از غنیمت پنهان کردن نهم جنگ کردن با کفار بانکه صلح
کرده باشند دهم نهر آب را دراز نمودن از برای خوردن ایشان هر گاه تغییر
آن ممکن باشد و بعضی از مجتهدین آن را مکروه میدانند و بعضی گفته‌اند
اگر گمان هست که در ایشان مسلمانی هست حرام است و اما سنتها امر سنت
اول آنکه در وقت رسیدن دو صف جهة قتال کردن این دعا را بخوانند
که حضرت رسالت پناه میخواندند اللهم منزل الکتاب و سریع الحساب
مجری السحاب هازم الاحزاب یا صریخ المکروبین یا مجیب دعوة المضطرین
یا کاشف الکرب العظیم اکشف کربی و غمی فانک تعلم حالی و حال اصحابی
فاکفنی بقوتک عدوی دوم قتال در وقت زوال آفتاب کردن بعد از
اختیار و بعد از آنکه ادا کنند نماز پیشین و عصر چرا که در آن وقت درهای
آسمان گشاده است فتح و رحمت نازل میشود و نزدیک شب ابتدای اینکه
کمتر کشته واقع میشود اگر کسی خواهد که از جنگ مسلمانان بگریزند میگریزند
بعد از آن و ظاهر میشود سیم آنکه امام در رفتن بر لشکر تعجیل نبود بلکه
بر وجهی که آنکه با مصلحت تدبیر آن لشکر مشورت کند چهارم آنکه اختیار منزل
گاهی نماید که آب و علف در او بسیار باشد پنجم آنکه اگر چاروایان لشکر مانده

باغهای ایشان را بار کشند اگر چاره نداشته باشد جایز است قتال کردن بهر
نوعی که باشد چون خراب کردن منزلهای کفار و قلعهای ایشان و سنگ
انداختن بمنجنیق بر ایشان و منع کردن از تردد قافله بسوی ایشان و کشتن
ایشان اگرچه در میان ایشان زنان و اطفال و پیران و اسیران مسلمان
کشته شوند ایشان را باتش سوزانیدن و خوابانیدن درختان و منع کردن
آب از ایشان باحتیاج جایز است و در روایتی از امیر المؤمنین وارد
شده که منع کردن آب حلال نیست و بعضی از مجتهدین حمل کرده اند
این روایت را بر آنکه حلال نیست زهر در آب انداختن ایشان را بی احتیاج
اما آن هشت امر مکروه اول بدست خویش پدر کافر خود را کشتن
دوم شبیخون بردن بر سر عدو بدون بغیر از حاجت سوم پیش از زوال قتال
کردن بغیر از حاجت چهارم چاروای خود را پی کردن بی مصلحت
اگرچه از نفس باز مانده باشد و اما کشتن بهتر است اما پی کردن چاروای
کافران جایز است چه سبب ضعف ایشان میشود پنجم مبارزت نمودن
بی رخصت از امام بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند ششم [illegible] نکاه
داشتن اسیر جهت کشتن و جز آن باو ندادن تا آنکه بمیرد و در حدیث
وارد شده که حضرت رسول هیچکس را با بیطاقتی نکشتند الا عقبه ابن ابی





ابی معیط را هفتم هرگاه فتح بغیر خراب کردن قلعها میسر باشد خراب
کردن آنها و آب بر ایشان گشودن و ایشان را باتش سوختن و بریدن درختان
ایشان بی احتیاج خصوصا درخت خرما مکروه است هشتم کشتن چاروای
ایشان بعد از آنکه جنگ تمام شود اما در حالت جنگ جایز است چنانچه گذشت

**فصل پنجم** در امان دادن کفار بدانکه امان دادن ایشان جایز است که امان کافران را امان
دهند و اما امان دیوانه و نابالغ و مسلمانی که باکراه کافران را امان دهد و کسی که
عقل او بخوردن شراب یا خوردن داروی بیهوشی زائل باشد صحیح نیست و
اسیر آن مسلمانان که در دست کفار باشند و باکراه بعضی از کفار را امان دهد
صحیح نیست و صحیح نیست امان دادن تاجران مسلمانان که بدیار کفار تردد مینمایند
مسلمانانی که کفار ایشان را بحرب گرفته باشند مر کفار را صحیح است امان دادن بر تاجری
که در دیار کفار واقع شده باشد هرگاه که یکی از مسلمانان ادعا نماید که یکی از کفار
را امان داده یعنی پیش از آن باشد که گرفتار شده باشد قول او مقبول است
و اگر بعد از آنکه گرفتار شود ادعا نماید قول او درست نیست و امان را دو لفظ است
اول آنکه اجرتک یعنی امان دادم ترا دوم امنتک یعنی امان دادم ترا و الفاظ دیگر مثل
کنایات که در حکم این دو لفظ دارند مثل آنکه گوید اذممتک یعنی امان دادم ترا یا
آنکه گوید انت فی ذمة الاسلام یعنی تو در امان اسلامی و اگر چیزی بگوید که

کتابت و مهر کند با آنکه نوشتن بقصد امان واقع شده صحیح است خواه نوشته
بلغت عربی باشد خواه فارسی مثل آنکه نوشته باشد که مترس و بیمی مکن اگر اشارت
کند بطریقی که امان ازو مفهوم گردد و هر گاه امان داده شود رعایت وفا کردن
بآن بطریقی که شرط شده باشد لکن شرطی که متضمن نامشروع نباشد واجبست کفار
بگمان امان آمدند و بسبب آن داخل دار اسلام شوند واجبست که ایشان را
نکشند و بگذارند که بمنزلهای خویش روند و وقت امان دادن پیش از گر
فتار شدن است پس اگر امان دادن بعد از گرفتار شدن کفار و غلبه بر ایشان
باشد صحیح نیست **فصل ششم** در صلح کردن با کفار بدانکه هر گاه امام مصلحت در صلح کردن
با کفار بیند و ترک جنگ با ایشان را صلاح داند جایز است که با ایشان کلام کند و صلح
باید که صلح کمتر از یکسال نباشد و اگر مسلمانان ضعیف باشند تا ده سال جایز است
و اقرب آنست که اقصی آن مدت که امام مصلحت در آن داند صلح جایز است و اگر در
صلح کردن محتاج بدادن چیزی باشد آیا دادن آن چیز واجبست یا نه میانه
مجتهدین خلاف است اقرب آنست که واجب نیست و متولی عقد صلح غیر از امام
و نایب او کسی دیگر نمیتواند شد و هر گاه امام با کفار صلح کند واجبست بر او
که کفار را در مالهای ایشان و زنان ایشان و هر شرطی دیگر که در صلح واقع شود وفا
باید نمود و اگر امام بعد از آنکه با کفار صلح کند بمیرد امامی که بعد از او است لا

نقض



زم است که وفا بشرط نماید و هر گاه کفار کاری کنند که منافی صلح باشد
باطل میشود و هر گاه بر امام ظاهر شود که کفار صلح را بر هم خواهند زد یا از
ایشان خیانتی خواهد شد جایز است که صلح بر طرف شود بشرطی که مجرد
گمان نباشد بلکه ظن او غالب باشد و هر گاه میانه کفاری که امام با ایشان
صلح کرده نزاع واقع شود امام بطریق اسلام رفع نماید و اگر جهودان و نصاری
رفع دعوی خود با امام نمایند مخیر است که میانه ایشان حکم بطریق اسلام
نماید یا از ایشان اعراض کند جواب ایشان را ندهد **فصل هفتم** در بیان
غنیمت و احکام آن و کیفیت قسمت آن میانه جهاد کنندگان بدانکه
غنیمت مالیست که جهاد کنندگان بر سبیل قهر و غلبه گرفته باشند و آن
بر سه قسم است قسم اول آنکه نقل و تحویل آن ممکن باشد چون اسباب البیت و هر چه
بدان متعلق است چون رخت پوشیدنی و عمامه و سلاح چون شمشیر و نیزه و
زره و سپر و اسبی که بر او سوار باشد یا در معرکه در دست داشته باشد
بکشنده تعلق دارد که ایشان داشته باشند و اما انگشتر و کمربند و همیان
کفار بکشنده ایشان تعلق دارد یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست
که تعلق بکشنده دارد و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر امام شرط کرده باشد که
اینها از آن کشنده باشد از او است والا داخل غنیمت است و غنیمت را بعد از آنکه خمس

کرده باشند اول میباید امام اجرت چهارپایان و علف آنها که باجرت نگاه
داشته است بدهد انکاه خمس از آن بمستحق رساند وانکاه بوتات حق غلمان
واطفال کفار آن که بمدد ملازمان آمده باشند ودر جنگ حاضر باشند آنچه
صلاح داند بدهد بشرط آنکه کمتر از حصه جهادکنندگان باشد وبعضی
از مجتهدین گفته‌اند که اگر غلام اسب داشته باشد یکسهم جهت اسب او
ادهند ولیکن از یکسهم بدهند وغلامی که آزاد بر کرده باشند یعنی
آقای او گفته باشد که بعد از فوت او آزاد باشد اگر پیش از آخر شدن جنگ
آقای او کشته شود ثلث مال آقای میت او باشد از ثلث مال آقا آزاد میشود و نیز حصه
از غنیمت مساوی جهادکنندگان میگیرد وانکاه امام غنیمت را میان جهاد
کنندگان ملازمان که در جنگ حاضر بوده‌اند اگرچه جنگ نکرده باشند
یا پیش از قسمت غنیمت ملحق شوند قسمت مینماید بطریقی که کسی را که
صاحب یک اسب است اگرچه در جنگ او محتاج نباشد بجنگ سوار با
شد دو سهم میدهد اگر پیاده از یک اسب داشته باشد سه سهم
میدهد و پیاده را یکسهم میدهد واگر جماعتی یک اسب داشته باشند
بنوبت بر او سوار شوند در جنگ هر یک را یکسهم میدهد واسب را هم یکسهم
میدهد واگر اسب شخصی پیش از آخر شدن جنگ [illegible] بعد غنیمت بمیرد یا کشته

شود



شود حصه نداند و اگر شخصی بعد از جمع کردن غنیمت بمیرد سهم شیء متعلق بورثه
او است وسنت است که قسمت غنیمت در دیار کفار واقع شود و تاخیر قسمت بعد از
مکروه است و سنت است که امام در قسمت ابتدا کند بجماعتی که نزدیک بحضرت
رسالت پناه باشد واگر در نزدیکی همه برابر باشند ابتدا بجماعتی کند که پیش
ایشان نیامده باشد وبعد از ایشان انصار را مقدم دارد وبعد از آن عجم را
وامام را میرسد که جهة خود آنچه خواهد جدا کند چون کنیزان خوب
ومتاعهای نفیس که تعلق بپادشاهان داشته باشد قسم دوم آنچه قابل
نقل و تحویل نباشد چون زمین و خانه و آنچه بدان ماند که بقهر و غلبه
گرفته باشند و در وقت جنگ آبادان باشد وبعد از اخراج خمس از آنها
یا از حاصلات مانع تعلق بمسلمانان دارد مخصوص بجهادکنندگان
نیست ومتولی آن امام یا نایب اوست که حاصل از آن مصالح مسلمانان نماید
چون حفظ سرحدها و بنای پلها و معونت جهادکنندگان و ملازمان محتاج
عامه نرد شهرها و قاضیان و ملایتها و مواضع نان و آنچه باینها ماند
و فروختن و وقف نمودن و هبه کردن این جایز نیست و آنچه از اینها
در وقت جنگ خراب باشد یا آنکه جنگ کنند و جبر نستانند تعلق
امام است و لشکر را در آن دخلی نیست و آنچه بدست لشکر یافت افتلکه

امام بجنگ رفته باشد انسب تعلق بامام دارد **قسم سیم** اسیرانی که
در جنگگاه بدست آیند و اطفال و زنان ایشان بمجرد اسیر گشتن ملک میشو
ند اگرچه ایشان از گرفته باشند و کشتن ایشان جایز نیست اما مردان با
لغ ایشان که در وقت جنگ بدست افتند امام مخیر است میانه کشتن و بری
دن دست و پای ایشان و انداختن در جنب ایشان تا بمیرند و اگر بعد از
جنگ بدست آیند و مسلمان شوند کشتن ایشان جایز نیست و امام مخیر
است میان منت نهادن و سر دادن بفدیه گرفتن و آزاد کردن **خاتمه**
در بیان امر معروف و نهی منکر بدانکه امر بفعل نیک واجب است چون فعل آن
واجب و بفعل سنت سنت است چون فعل آن سنت و نهی کردن از فعل منکر یعنی
قبیح چون زنا واجب است و نهی کردن از فعل مکروه سنت است و در این هر دو
ثواب بسیار است و واجب بودن امر معروف واجب و نهی از منکر بالجملیت
و هیچ یک از مجتهدین را در وجوب این هر دو خلافی نیست اما میانه
مجتهدین خلافست که آیا وجوب این بحسب عقل است یا بحسب شرع اقوی
قول دوم است و نیز میانه مجتهدین خلافست که آیا واجب کفایی است که
چون جمعی بآن قیام نمایند از دیگران ساقط است یا بر همه کس واجب است
تا آنکه فعل کنند اقوی قول دوم است لکن تا این شرطها بهم نرسد واجب نشود
اول



اول آنکه کسی که امر بفعل نیک و نهی از فعل بد میکند میباید که بنیک و بد
عالم باشد دوم آنکه بداند که فعل نیک نکرده و فعل بد کرده تا آنکه ایمن
باشد از غلط کردن سیوم آنکه بداند که امر کند یا نهی کند پس اگر بداند
که اثر نمیکند یا اثر میکند با شخص واجب نیست چهارم آنکه شخصی که
اراده دارد بفعل نیک اصرار او لغو سازد و نهی کند کسی را که عازم باشد
بفعل بد پس اگر توبه کند یا توبه کرده باشد نهی کردن او واجب نیست
پنجم آنکه امر بفعل نیک و نهی از فعل بد مستلزم ضرر یا مفسده ای نبوده
مثل آنکه بنا شد پس اگر مستلزم ضرر یا مفسده باشد واجب نیست و
بعد از آنکه این شروط متحقق شود هرگاه شخصی که بجهد آنها آن را اندک
ترک نمیکند واجب است که دفع کند اندک اندک اگر بدان اندک فرقی نیست میانه
نجم و دل و بعضی نجم جرا کرده اند شرط نیست در زدن آنکه با او صحول
کرده باشد لهذا میباید که زدن ببلغ حد ایمن باشد یا آنکه منعه باشد
و میانه مجتهدین در این خلافست که آیا بدون هرگاه فقیه
جامع الشرایط باشد میتواند حد زدن مطلقا جایز است ایشان را یا نه
است که مطلقا جایز است که فقیه جامع الشرایط خود مذکور شد
میتواند که مطلقا حد بزند خلافست میانه مجتهدین که آیا در حال

بلکه در بعض
صور حرام
خواهد بود
صدر مرقطه

غیبت امام محمد مهدی میتوانند اما مقصود کردن اقوی آنست که
میتوانند بر نحوی که مستلزم قدح نباشد **باب هفتم** الکتاب جامع
عباسی در زیارت حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین و ایام مولود
و وفات ایشان و در آن چهار فصل است **فصل اول** در ثواب هر یک از ایشان
بدانکه سنت مؤکده است که حاجیان و غیر ایشان زیارت کنند خصوص حضرت
رسول را در مدینه طیبه و در حدیث آمده است که امام جعفر صادق گفت
مردم زیارت میکنند و اگر ترک کنند زیارت را لازم است بر امام جبر ایشان و در
حدیث حضرت رسالت پناه وارد شده که هر کس که حج کند و مرا زیارت
نکند بر من جفا کرده است از زمانی که به مدینه محمد نیاید و
جفا بر آن حضرت حرام است و آن حضرت فرموده که هر کس زیارت من کند روز
قیامت واجب میشود زیارت و شفاعت من او را تا آنکه او به بهشت رود
و هم آن حضرت فرموده اند که آنکسانی که زیارت قبر من کنند بعد از فوت من
چنانست که هجرت کرده باشند از دار کفر بسوی من و اگر استطاعت آمدن نداشته
باشند از دور سلام بفرستند که به من میرسد و هم از آن حضرت
منقولست که خطاب بحضرت امام حسین کرده فرمودند که ای فرزند من
هر کس که در حال حیات و ممات زیارت کند یا پدر ترا یا برادر ترا یا ترا که

حقی



حقی بر من است که زیارت کنم او را در روز قیامت زیارت کنم و خلاص کنم او را از
گناهان او و هم از آن حضرت منقولست که هر امامی را در ذمهٔ دوستان
و شیعیان او عهدیست و از تمام وفای آن عهد زیارت قبر ایشانست پس هر
که یک امام را زیارت کند و رغبت در زیارت او کند هر آینه آن امام
در روز قیامت شفیع او باشد و هم از آن حضرت منقولست وقتی که حضرت
امام حسن سؤال نمود از آن حضرت که یا رسول الله کسی که زیارت ما کند
چه ثواب دارد آن حضرت فرمود که هر کس مرا زیارت کند در حال حیات و
ممات یا پدر ترا یا برادر ترا یا ترا در حال حیات و ممات زیارت کند هر آینه
بر من حق است که او را از آتش دوزخ خلاص نمایم و هم از آن حضرت منقو
لست که بفاطمه فرمود که هر کس بر تو سلام کند بهشت او را واجب
میشود پس از آن حضرت سؤال کردند که در حال حیات فرمود که در حیات
و ممات و از حضرت امام ناطق امام جعفر صادق منقولست که هر کس زیارت
کند حضرت امیر المؤمنین را و پیاده رود حق تعالی بنویسد عوض هر گامی
او یک حج و یک عمره و اگر سواره زیارت او کند بهر گامی یک حج و یک عمره بنویسد
و آن حضرت فرمود که هر که آن حضرت را زیارت کند در حالتی که عارف بحق او باشد حق
بنویسد از برای او حج مقبول و عمره مبرور بجلال خود که آتش دوزخ نسوزاند

شهادت خاک آلوده را که بزیارت آنحضرت میروند خواه پیاده و خواه سوار

و نیز از آنحضرت منقولست که فرمود که هر کس یکی از ما را زیارت کند چنا

نست که پیغمبر را زیارت کند و از حضرت علی بن موسی الرضا منقولست که

خطاب باحمد ابن ابی نصر کرده که [illegible] آنحضرت حاضر شو که خدا

بتعالی میبخشد [illegible] از هر مؤمن و مؤمنه گناهان شصت ساله

را و آزاد میگرداند از آتش دوزخ [illegible] در ماه رمضان آزاد

میگرداند در شب قدر و در شب فطر [illegible] هزار

[illegible] است [illegible] مؤمن

حضرت صادق فرموده که ثواب زیارت حضرت امام حسین [illegible] که

[illegible] آنحضرت حاضر شود زیارت او کند [illegible]

ست با حج [illegible] هر گاه امامی را زیارت کند که اطاعت او با

واجب [illegible] زیارت حضرت امام حسین ثواب بسیار است و در بعضی روایات

وارد شده که زیارت او فرض است بر هر مؤمن و مؤمنه [illegible]

رسول خدا است و باعث عقوق [illegible]
هر [illegible] زیارت او [illegible]
[illegible] میکند و ایام زیارت از عمر حساب نمیشود [illegible]

بچهره



چهره و ثواب هزار غلام که در راه خدا آزاد کنند و هزار [illegible] که در راه خدا

صرف کنند ثواب [illegible] هر که او را زیارت کند عارف

بحق او باشد خدا تعالی گناهان پیشین [illegible] او را میبخشد و زیارت او

در روز عرفه مقابل بیست حج و بیست عمره مبرور است با پیغمبر یا امام [illegible]

بعضی روایات وارد شده که زیارت آنحضرت در عرفه با عارف بودن بحق

او مقابل هزار حج مقبول است و هزار [illegible] جهاد در راه خدا با پیغمبر یا امام و

زیارت او در ماه رجب مغفرت گناهانست و در نیمه شعبان مصافحه

میکنند با او [illegible] پیغمبر و در شب قدر سبب مغفرت گناهانست و در

یکسال حج کردن زیارت او میان عرفه و فطر و شب نیمه شعبان مقابل

هزار حج و هزار عمره مبرور است و قضای هزار حاجت دنیا و آخرت کند

و زیارت عاشورا با معرفت [illegible] است [illegible]

[illegible] زیارت کننده از ثواب بسیار است [illegible]

[illegible] زیارت اربعین یعنی روز بیستم ماه صفر از علامات ایمانست

و زیارت او در هر ماه ثواب هزار شهید دارد از شهداء بدر و هر که
[illegible] بسوی آسمان کند آنگاه متوجه قبر او شود و بگوید
السلام علیک یا اباعبد الله و رحمة الله و برکاته ثواب حج و عمره در دیوان [illegible]

اعمال او نوشته شد در روایت وارد شده که نماز کردن در مشهد آنحضرت
هر رکعتی مقابل هزار حج و هزار عمره است و هزار بنده که آزاد کنند و هزار
جهاد در راه خدا با پیغمبر مرسل باشد و نماز واجب که آنجا کند مقابل صد
حج است و نماز سنت معادل عمره و از حضرت امام حسن عسکری منقول
است که هر که امام جعفر صادق را زیارت کند هرگز چشمش درد نه بیند
و بیمار نشود و مبتلا نمیرد و حضرت امام جعفر صادق خود فرمود
که هر کس مرا زیارت کند خدا تعالی گناهانش را بیامرزد و فقیر
و محتاج نمیرد و از حضرت امام رضا منقولست که پرسیدند از آن
که زیارت پدرت مثل زیارت امام حسین است آنحضرت فرمود آری
هر که پدرم را زیارت کند در بغداد مثل آنست که حضرت رسول
خدا و حضرت امیر المؤمنین را زیارت کرده باشد و از حضرت امام
موسی منقولست که زیارت فرزندم علی پیش خدا تعالی برابر هفتاد
حج است با هفتاد هزار حج و از حضرت امام محمد تقی پرسیدند که
زیارت پدرت افضل است یا زیارت امام حسین فرمود که زیارت پدرم
زیرا که پدرم را زیارت نمیکنند مگر خاصان شیعه مرا بجا خاصان شیعه
جماعتی اند که ما را ایشان بد کرده اند امام جماعت نادرسیه که تا حضرت

امام جعفر صادق



امام جعفر صادق را امید آنند و واقفیه که تا حضرت امام موسی را امام میدا
نند و کسانی که بامامت محمد حنفیه قایلند و غیر اینها از فرق شیعه زیارت
حضرت امام حسین را میکنند و زیارت حضرت امام رضا را نمیکنند بجهت
آنست که در ماه رجب حضرت امام رضا را زیارت کنند و از حضرت امام
رضا منقولست که با جد بزرگوار نوشته بود که بر سر آنست بشیعه من که زیارت
من پیش خدا تعالی مقابل هزار حج مقبول و هزار عمره مبرور است و لهذا
بزرگی کهید از حضرت امام محمد تقی پرسیدم که زیارت پدرت مقابل هزار هزار
حج است فرمود بلی و از حضرت امام رضا منقولست که هر که مرا در غربت
راه دور زیارت کند او را در سه موضع یاری کنم آنگاه که نامه از چپ
و راست پران شود و هنگام گذشتن بر صراط و وقت کشیدن نامه اعمال
**فصل دوم** در آداب زیارت بدانکه بیست و یک امر تعلق بزیارت دارد اول
غسل پیش از بیرون رفتن دوم آنکه با طهارت باشد تا داخل شود پس در میانه اگر
حدثی واقع شود اعاده غسل باید کرد سیوم آنکه جامهای پاک و نو بپوشد و بهتر
در مشهد باشد و دعای منقول در غسل بخواند و در وقت رفتن بطلب اگر در آن
حال وقت نمیرسد او را غسل شود و الا انتظار کند تا وقت بهم رسد چهارم داخل
شدن بخشوع و خضوع و سکینه بخواند پای راست را مقدم دارد و بعد از رفتن

بیرون آمدن پای چپ را. پنجم آنکه خود را بر ضریح بچسباند و بعضی تو
هم کرده اند که دور ایستادن بهتر است این غلط است چه در احادیث
وارد شده که بر ضریح تکیه باید کرد و بوسیدن ضریح جایز است و بو
سیدن آستانه را حدیثی وارد نشده اما مجتهدین امامیه روا داشته اند که جا
یز است. ششم آنکه رو بضریح و پشت بقبله کند در حالت زیارة. هفتم زیارة
بطریق منقول کردن چنانچه در فصل آینده مذکور خواهد شد و بقول السلام
علیک کافیست بعضی از مجتهدین حاضر شدن را کافی میدانند. هشتم
جانب راست روی خود را بر ضریح نهادن در وقت فارغ شدن از زیارة
دعا کردن. نهم جانب چپ روی را بر ضریح نهادن و سؤال نمودن از
خدا یتعالی بحق الله و بحق صاحب قبر که بگرداند او را از اهل
بهشت و شفاعت صاحب قبر را در حق او قبول کند و مبالغه در دعا کردن
و الحاح نمودن. دهم بالای سر آمدن و رو بقبله کردن و دعا کردن. یا
ندهم دو رکعت نماز زیارة کردن بعد از زیارة و اگر زیارة حضرت رسول باشد
سنت است که نماز زیارة را در میان منبر و قبر آنحضرت بکند و اگر زیارة ائمه
معصومین باشد در بالای سر باید کرد و در حدیث نماز خیلی از ائمه وارد
شده که رو بقبر توان کرد اگر چه متوجه پشت بقبله کردن باشد اما اگر چنان

که بعضی



البته ترک این
بهتر بود در
این زمان تمامه
حرره مظهر

که رو بضریح و پشت بقبله نباشد بهتر است. دوازدهم بعد از نماز زیارة
دعای منقول خواندن و آنچه بخاطر رسد از امور دین و دنیا
درین طلب نمودن و دعا از جهة جمع مؤمنین کردن بهتر است چه آن
بإجابت نزدیک تر است. سیزدهم تلاوت قرآن نمودن در آنجا و هدیه
کردن ثواب آن بصاحب ضریح چه نفع آن باو میرسد و سبب تعظیم
صاحب قبر است. چهاردهم احضار قلب است در جمیع احوال بحسب استطاعت
و توبه کردن از جمیع گناهان. پانزدهم تصدق نمودن بر خدمتکاران
و نگاهبانان آن مکان و محتاجان آنجا چه ثواب تصدق در آن مقام
مضاعف میشود. شانزدهم تعظیم ایشان چه فی الحقیقة تعظیم ایشان
تعظیم صاحب قبر است. هفدهم آنکه هر گاه از زیارة بگردد تجدید زیارة
کند تا در آن شهر است. هیجدهم آنکه هر گاه رفتن او نزدیک آید وداع کند
بمنقول. نوزدهم آنکه سؤال از خدا یتعالی کند بعود بآن مقام. بیستم آنکه در
وقت بیرون آمدن از آن مقام روی بضریح کرده پس پس بیرون آید
بیست و یکم آنکه زود بیرون رود از آن مقام چه حرمت و تعظیم در آن
بیشتر است و اشتیاق بیشتر بهم میرسد. فصل بیستم در بیان زیارة حضرت
رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام بدانکه زیارة

حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین
بطریق متعدده وارد شده چون این مختصر گنجایش آنها را نداشت لهذا در این
رساله اختصار رفت بزیارة مختصر مجمله هر یک از حضرات که از کتب
احادیث معتمده چون کتاب من لا یحضره الفقیه و کتاب ابن بابویه و
کامل الزیارة ابن بابویه و تهذیب شیخ طوسی و مصباح کبیر و صغیر از کتب
ادعیه و غیر آن انتخاب نمودیم و زیارة حضرت رسالت پناه بدانکه وفقک
الله ایاک که هرگاه اراده داخل شدن مدینه کنی پیش از دخول باید که غسل
زیارة کنی و ادا کرده غسل را بوقت ملکوت شد بعمل و طیب دان بانکه چون بگذار
داخل مسجد آنحضرت شوی بر بالای سر آنحضرت دعا خود را بقبله کرده
پهلوی چپ خود را بجانب ضریح آنحضرت و پهلوی راست خود را بجانب
منبر کن و دعائی که ابن عباد بطریق صحیح از حضرت امام جعفر صادق
روایت کرده است بخوان و دعا اینست اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله واشهد انك رسول الله
وانك محمد بن عبد الله واشهد انك قد بلغت رسالات ربك
ونصحت لامتك وجاهدت في سبيل الله وعبدت الله مخلصا حتى
اتيك اليقين بالحكمة والموعظة الحسنة واديت الذي عليك بالحق وانك

قد رؤفت



قد رؤفت بالمؤمنين وغلظت على الكافرين فبلغ الله بك اشرف
محل المكرمين الحمد لله الذي استنقذنا بك من الشرك والضلالة اللهم
اجعل صلواتك وصلوات ملائكتك المقربين وعبادك الصالحين و
انبيائك المرسلين واهل السموات والارضين ومن سبح لك يا رب
العالمين من الاولين والآخرين على محمد عبدك ورسولك ونبيك
وامينك ونجيبك وحبيبك وصفيك وخاصتك وصفوتك من بريتك وخيرتك
من خلقك اللهم واعطه الدرجة والوسيلة من الجنة وابعثه مقاما
محمودا يغبطه به الاولون والآخرون اللهم انك قلت وقولك
الحق ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول
لوجدوا الله توابا رحيما والهي اتيت نبيك مستغفرا تائبا من ذنوبي
اني اتوجه اليك بنبيك نبي الرحمة محمد صلى الله عليه وآله يا محمد اني
اتوجه الى الله ربي وربك ليغفر لي ذنوبي بعد از آن نیت زیارة کن
بگو که زیارة حضرت رسول را میکنم سنت قربة الی الله بعد از آن بگو
السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا صفوة الله السلام عليك
يا امين الله اشهد انك قد نصحت لامتك وجاهدت في سبيل الله
وعبدته حتى اتيك اليقين فجزاك الله افضل ما جزى نبيا عن امته اللهم صل

على محمد وآل محمد افضل ما صليت على ابراهيم وآل ابراهيم انك حميد مجيد اگر
حاجتی داشته باشی ضریح مقدس آنحضرت را در پشت خود گذاشته
رو بقبله کن و دستهای خود را بر داشته از حق سبحانه و تعالی طلب نما که باجا
بت مقرون خواهد گردید بعد از آن دعائی که حضرت امام زین العا
بدین میخواند بخوان اللهم الیک الجات امری والی قبر محمد عبدک
ورسولک اسندت ظهری والقبلة التی رضیت لمحمد استقبلت اللهم انی
اصبحت لا املک لنفسی خیر ما ارجو لها ولا ادفع عنها شر ما احذر علیها و
اصبحت الامور بیدک فلا فقیر افقر منی انی لما انزلت الی من خیر فقیر
اللهم اردنی منک بخیر ولا راد لفضلک اللهم انی اعوذ بک من ان
تبدل اسمی او تغیر جسمی او تزیل نعمتک عنی اللهم زینی بالتقوی و
جملنی بالنعم واغمرنی بالعافیة وارزقنی شکر العافیة آنگاه نزد منبر
آنحضرت رفته و دو چشمهای خود را بر آن بمال که در حدیث وا
رد شده که مالیدن چشمها را بر منبر آنحضرت شفای چشمهاست

و در میان منبر و قبر آنحضرت جهة مطالب دنیوی واخروی دعا کن چه
از آنحضرت رسالت پناه منقولست که میانه منبر و قبر من روضه از ریاض
جنت است آنگاه دو رکعت نماز زیارة کرده بعد الفراغ نماز تسبیح حضرت فاطمه
زهرا



زهرا را بخوان و بعد از آن جهة مطالب دنیوی و اخروی خود دعا
کن که باجابت مقرونست آنگاه بگو اللهم انی صلیت هاتین الرکعتین
هدیة منی الی قبر سیدی ومولای محمد بن عبد الله رسولک ونبیک
اللهم فصل علیه وآله وتقبلهما منی واجزنی علی ذلک جزاء المحسنین اللهم
لک صلیت ولک رکعت ولک سجدت وحدک لا شریک لک لانه لا یکون الصلوة
والرکوع والسجود الا لک لانک انت الله لا اله الا انت اللهم صل علی محمد وآل محمد و
تقبل منی زیارتی واعطنی سؤلی بمحمد وآله الطاهرین فصل سیم در زیارة
حضرت فاطمه زهرا بدانکه مکان قبر حضرت فاطمه در احادیث اهل بیت
مختلف وارد شده چه در بعضی احادیث وارد شده که آنحضرت در گورستان
بقیع مدفون شده و در بعضی احادیث وارد شده که قبر آنحضرت میانه قبر حضرت
رسالت پناه و منبر او واقع شده و شیخ محمد بن علی بن بابویه فی کتاب
من لا یحضره الفقیه نقل کرده که صحیح است که آنحضرت در خانه خود مدفون
شده باشد چون بنی امیه مسجد مدینه را زیاده کردند قبر آنحضرت داخل
مسجد شده و الحال در پشت خانه که حضرت مدفونست علامتی در ضریح مقدس
آنحضرت نیست پس هرگاه بمجاوری بعد از آنکه عمل زیارة آنحضرت کنی نیت زیارة
کن که حضرت فاطمه زهرا را زیارة میکنم سنت تقرب بخدا آنگاه بگو السلام

پناه فرشتگانه بعد دو رکعت نماز زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بخواند آن
دعا که مذکور شد بخواند چون بگورستان بقیع رسی حضرت
امام حسن ع و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صا
دق ع زیارت کن و دست زیارت اینچنین کن که زیارت حضرت امام حسن
و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع را میکنم
قربةً الی الله پس بگو السلام علیکم یا ائمة الهدی السلام علیکم
یا حجج الله علی اهل الدنیا السلام علیکم ایها القوامون فی البریة بالقسط
السلام علیکم یا اهل الصفوة السلام علیکم یا اهل النجوی اشهد انکم
قد بلغتم و نصحتم و صبرتم فی ذات الله وکذبتم واسیء الیکم فغفرتم
واشهد انکم الائمة الراشدون المهتدون وان طاعتکم مفترضة وان قولکم الصدق
وانکم دعوتم فلم تجابوا وامرتم فلم تطاعوا وانکم دعائم الدین واركان
الارض لم تزالوا بعین الله ینسخکم فی اصلاب المطهرین وینقلکم فی ارحام
المطهرات لم تدنسکم الجاهلیة ولم تشرک فیکم فتن الاهواء طبتم وطاب منبتکم
منّ بکم علینا دیان الدین فجعلکم فی بیوت اذن الله ان
ترفع ویذکر فیها اسمه وجعل صلواتنا علیکم رحمة لنا وکفارة لذنوبنا اذ
اختارکم لنا وطیب خلقنا بما منّ علینا من ولایتکم وکنا عنده مسمین بعلمکم



علیک یا بنت رسول الله السلام علیک یا بنت نبی الله السلام علیک
یا بنت خلیل الله السلام علیک یا بنت حبیب الله السلام علیک یا بنت
صفی الله السلام علیک یا بنت خیر خلق الله السلام علیک یا بنت خیر
البریة السلام علیک یا سیدة نساء العالمین من الاولین والآخرین
السلام علیک یا زوجة ولی الله وخیر خلقه بعد رسول الله السلام
علیک یا ام الحسن والحسین سیدی شباب اهل الجنة السلام علیک ایتها
الصدیقة الشهیدة السلام علیک ایتها الرضیة المرضیة السلام علیک
ایتها المعصومة المظلومة السلام علیک ایتها المضطهدة المقهورة السلام
علیک یا فاطمة بنت رسول الله ورحمة الله وبرکاته صلی الله علیه
وعلی روحک وبدنک اشهد انک مضیت علی بینة من ربک وان
من سرک فقد سر رسول الله ومن جفاک فقد جفا رسول الله ومن
وصلک فقد وصل رسول الله لانک بضعة منه وروحه التی بین جنبیه
کما قال علیه افضل السلام اشهد الله ورسوله وملائکته انی راض
عمن رضیت عنه ساخط علی من سخطت علیه متبرئ ممن تبرأت منه موال
لمن والیت معاد لمن عادیت مبغض لمن ابغضت محب لمن احببت
وکفی بالله شهیدا وحسیبا وجازیا ومثیبا آنگاه صلوات بر حضرت رسالت
بفرستد

مؤمنين بفضلكم معترفين بتصديقنا اياكم و هر گاه مقام من اشرف
و لطاف و اسکان شد اقرب بما تحت درجا مقاماتهم الرفيعه صدور ان يشفع
بكم مستنقذا الهلكى من النار فكونوا لي شفعاء فقد وفدت اليكم اذ ر
غب عنكم اهل الدنيا فاتخذوا آيات الله هزوا واستكبروا عنها آنگاه
سر و دستهای خود بجانب آسمان کن و بدعا بخوان یا من
هو قائم لا يسهو ودائم لا يلهو ومحيط بكل شيء لك المن بما وفقتني و
عرفتني ائمتي اذ صد عنهم عبادك وجحدوا معرفتهم واستخفوا بحقهم
ومالوا الى سواهم فكانت المنة لك ومنك علي مع اقوام خصصتهم بما
خصصتني به فلك الحمد اذ كنت عندك في مقامي هذا مذكورا مكتوبا
فلا تحرمني ما رجوت ولا تخيبني فيما دعوت هر گاه دعا خواهی بکن که مستجاب
خواهد شد آنگاه نماز زیارت هر امامی را بکن در زیارت قبر عم رسول
حمزه که در احد مدفونست از جمله مستحبات است پس چون
بدان جا رسی بگو السلام عليك يا عم رسول الله وخير الشهداء السلام
عليك يا اسد الله واسد رسوله اشهد انك قد جاهدت
في الله ونصحت لرسول الله وجدت بنفسك وطلبت ما عند الله ورغبت
فيما وعد الله چون بقبر شهدا برسی بگو السلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى
الدار



الدار انتم لنا فرط وانا بكم لاحقون و چون خواهی که وداع حضرت
رسالت پناه را کنی باید که غسل کنی و زیارت کنی آنحضرت را بطریقی که مذکور
شد پس بگو اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارة قبر نبيك فان تو
فيتني قبل ذلك فاني اشهد في مماتي على ما اشهد في حياتي ان لا اله الا انت
وان محمدا عبدك ورسولك وانك اخترته من خلقك ثم اخترت من
اهل بيته الائمة الطاهرين الذين اذهبت عنهم الرجس وطهرتهم
تطهيرا فاحشرنا معهم وفي زمرتهم وتحت لوائهم ولا تفرق
بيننا وبينهم في الدنيا والآخرة يا ارحم الراحمين و چون خواهی که وداع
ائمه بقیع را کنی بطریقی که مذکور شد زیارت کن آنگاه بگو السلام
عليكم يا ائمة الهدى ورحمة الله وبركاته استودعكم الله واقرء
عليكم السلام آمنا بالله وبالرسول وبما جئتم به ودللتم عليه
اللهم فاكتبنا مع الشاهدين اللهم لا تجعله آخر العهد مني لزيارتي
اياهم وارزقني العود ثم العود ثم العود در زیارت امیر المؤمنین بدانک
وفقك الله وايانا که هر گاه اراده زیارت امیر المؤمنین کنی در نجف اشرف
میباید که غسل کنی چنانچه در فصل سابق مذکور شد متوجه مرقد حضرت
شده با آهستگی و وقار میروی تا آنکه بر مرقد مطهر آنحضرت میرسی و میخوانی در باب

حضرت کرده پشت بقبله کن وبنشین چنین کن که زیارة حضرت
امیر المؤمنین را میکنم سنة قربةً الی الله انگاه بگو السلام علیک
یا ولی الله انت اول مظلوم واول من غصب حقه صبرت واحتسبت
حتی اتاک الیقین واشهد انک لقیت الله وانت شهید عذب
الله قاتلک بانواع العذاب وجدد علیه العذاب جئتک عارفاً
بحقک مستبصراً بشأنک معادیاً لاعدائک ومن ظلمک القی علی ذلک
ربی ان شاء الله تعالی ان لی ذنوباً کثیرة فاشفع لی عند ربک فان
لک عند الله تبارک وتعالی جاهاً وشفاعةً وقد قال الله عز
وجل ولا یشفعون الا لمن ارتضی انگاه بگو الحمد لله الذی اکرمنی
بمعرفته ومعرفة رسوله ومن فرض طاعته رحمة منه وتطولاً
منه ومنّ علی بالایمان الحمد لله الذی سیرنی فی بلاده وحملنی
علی دوابه وطوی لی البعید ودفع عنی المکروه حتی ادخلنی حرم اخی نبیه
واراینه فی عافیة الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
واشهد ان محمداً عبده ورسوله جاء بالحق من عنده واشهد ان
علیاً ولی الله واخو رسوله اللهم عبدک وزائرک متقرب الیک بزیارة

قبر اخی



قبر اخی رسولک لعن الله امة خالفتک وامة جحدت ولایتک وامة تظا
هرت علیک وامة قتلتک وامة حادت عنک وخذلتک الحمد لله الذی
جعل النار مثواهم وبئس الورد المورود وبئس الدرک المدرک
اللهم العن قتلة انبیائک واوصیاء انبیائک بجمیع لعناتک
واصلهم حر نارک اللهم العن الجوابیت والطواغیت والفراعنة واللات
والعزی والجبت وکل ند یدعی من دون الله وکل مفتر علی الله اللهم العنهم
واشیاعهم واتباعهم واولیائهم واعوانهم ومحبیهم لعناً کثیراً
انگاه سه مرتبه بگو اللهم العن قتلة امیر المؤمنین انگاه سه مرتبه
بگو اللهم العن قتلة الحسین انگاه بگو اللهم عذبهم عذاباً لا تعذبه
احداً من العالمین وضاعف علیهم عذابک کما شاقوا ولاة امرک
واعد لهم عذاباً لم تحله باحد من خلقک اللهم ادخل علی قتلة انصار
الحسن وقتلة انصار الحسین وقتلة من قتل فی ولایة آل محمد اجمعین عذاباً
مضاعفاً فی اسفل درک من الجحیم لا یخفف عنهم من عذابها وهم فیها
مبلسون ملعونون ناکسوا رؤسهم عند ربهم قد عاینوا الندامة
والخزی الطویل لقتلهم عترة انبیائک ورسلک واتباعهم من عبادک
الصالحین اللهم العنهم فی مستسر السر وظاهر العلانیة فی سمائک وارضک

اللهم اجعل لي لسان صدق في اوليائك وحبب الي مشاهدهم حتى تلحقني
بهم وتجعلني لهم تبعاً في الدنيا والآخرة يا ارحم الراحمين آنگاه در بالای
سر آن حضرت بنشيند وبگويد سلام الله وسلام ملائكته المقربين والمسلمين
لك بقلوبهم الناطقين بفضلك والشاهدين على انك صادق امين
صديق عليك يا مولاي السلام من الله على روحك وبدنك اشهد
انك طهر طاهر مطهر اشهد لك يا ولي الله وولي رسوله بالبلاغ والاداء و
اشهد انك حبيب الله وانك باب الله وانك الذي وجه الله يؤتى منه وانك
خليل الله وانك عبد الله واخو رسول الله اتيتك وافداً لعظيم حالك و
منزلتك عند الله وعند رسوله اتيتك متقرباً الى الله بزيارتك طالباً خلاص
نفسي متعوذاً بك من نار استحقها مثلي بما جنيت على نفسي اتيتك انقطاعاً اليك
والى ولدك الخلف من بعدك على تزكية الحق فقلبي لك مسلم وامري لك متبع
ونصرتي لك معدة وانا عبد الله ومولاك في طاعتك الوافد اليك التمس بذلك
كمال المنزلة عند الله وانت ممن امرني الله بصلته وحثني على برّه ودلّني على
فضله وهداني لحبه ورغبني في الوفادة اليه والى طلب الحوائج عنده انتم
اهل بيت يسعد من تولاكم ولا يخيب من اتاكم ولا يخيب من يهواكم ولا يسعد
من عاداكم لا اجد احداً افزع اليه خيراً لي منكم انتم اهل بيت الرحمة ودعائم
الدين



الدين واركان الارض والشجرة الطيبة اللهم لا تخيب توجهي برسولك
وآل رسولك اللهم انت مننت علي بزيارة مولاي وولايته ومعرفته
اجعلني ممن ينصره وممن ينتصر به ومنّ علي بنصرك لدينك في الدنيا والآخرة
اللهم اني احيى على ما حيي به علي بن ابي طالب امير المؤمنين واموت على
ما مات عليه علي بن ابي طالب آنگاه دو ركعت نماز در بالای سر بگذارد
ودعای جهت مطالب دنيوی واخروی كه محل اجابت دعاست بعد
از آن بگو اللهم اني صليت هاتين الركعتين هدية مني الى سيدي و
مولاي ووليك واخ رسولك امير المؤمنين وسيد الوصيين علي بن
ابي طالب فصل على محمد وآل محمد وتقبلهما مني واجزني على ذلك جزاء المحسنين
اللهم لك صليت ولك ركعت ولك سجدت وحدك لا شريك لك لانه لا
يكون الصلوة والركوع والسجود الا لك لانك انت الله لا اله الا انت
اللهم صل على محمد وآل محمد وتقبل مني زيارتي واعطني سؤلي بمحمد وآله الطاهرين
آنگاه زيارت كن آدم ونوح را كه ابن بابويه در كتاب من لا يحضره
الفقيه روايت كرده است كه استخوان آدم ونوح در اين مكان شريف
مدفون است پس هرگاه خواهي كه آدم را زيارت كني پس زيارت كرده بگو
السلام عليك يا صفي الله السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا

نبي الله السلام عليك يا امين الله السلام عليك يا خليفة الله في ارضه
السلام عليك يا ابا البشر صلوة الله عليك وعلى روحك وبدنك وعلى الطاهرين
من ولدك وذريتك صلوة لا يحصيها الا هو ورحمة الله وبركاته پس
زيارة نوح ع را بكن بعد ازين چنين بگو السلام عليك يا نبي الله السلام عليك
يا صفي الله السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا حبيب الله يا شيخ المر
سلين السلام عليك يا امين الله في ارضه صلوة الله وسلامه على
روحك وبدنك وعلى الطاهرين من ولدك ورحمة الله وبركاته اكثر آن
جمله هر يك از اينان دو ركعت نماز بگذارد و دعاء كه مذكور شد بخوان
د هر گاه كه اراده كنى كه بوطن خود روى وداع حضرت امير المؤمنين ع را بكن
بطريقى كه مذكور شد در زيارة كن و بگو السلام عليك يا امير المؤمنين و
رحمة الله وبركاته استودعك الله واسترعيك واقرء عليك السلام
امنا بالله وبالرسول وبما جئت به ودللت عليه اللهم فاكتبنا مع الشاهدين
اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارتي اياه فان توفيتني قبل ذلك فاني اشهد
في مماتي ما شهدت عليه في حياتي ان الائمة علي بن ابيطالب والحسن
والحسين وعلي ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن ومحمد ابن الحسن
صاحب الزمان صلوة الله عليهم اجمعين واشهد ان قاتلهم ومحاربيهم مشركون
معندة



ومن رد عليهم في اسفل درك الجحيم واشهد ان من حاربهم لنا
اعداء ونحن منهم براء وانهم حزب الشيطان وعلى من قتلهم لعنة
الله والملائكة والناس اجمعين اللهم اني اسألك بعد الصلوة
والتسليم ان تصلي على محمد وآل محمد ولا تجعله آخر العهد مني زيارته وان
جعلته فاحشرني مع هؤلاء الائمة المسمين اللهم وذلل قلوبنا لهم بالطاعة
والمناصحة والمحبة وحسن الموازرة والتسليم زيارة حضرت امام حسين ع
بدان وفقك الله تعالى وايانا كه هر گاه اراده زيارة امام حسين ع كنى در كربلاى
معلى مى بايد كه در نهر فرات غسل كنى و جامهاى پاك خود را بپوشى
پاى برهنه برو چه در حديث وارد شده كه در هر گام خدا رسول
حج كه را مى دهد و تكبير و تهليل و تسبيح بگو و صلوة بر محمد و آل او بفرست
تا آنكه برسد بحاير و در حاير در آى چه روايت كه الحاير در كنبد
آنحضرت گفته اند بواسطه آن حاير گويند كه متوكل
عباسى خواست كه كسى بزيارة قبر آنحضرت نرود آب را سر داد تا قبر
آنحضرت را خراب كند آب چون بحوالى قبر آنحضرت رسيد بر بالاى
يك ديگر جمع شد پيش نرفت و ايستاد و حيران ماند پس چون بدر
حاير آنحضرت برسى بايست و بگو السلام عليك يا حجة الله وابن حجته السلام

عليك يا نبي الله آنگاه داخل شو بعد از آنكه ده گام برداشته باشی توقف كن
و سی مرتبه الله اكبر بگو آنگاه متوجه آنحضرت شو و رو بحضرت كرده قبله
را در ميان دو كتف كن و بگو السلام عليك يا حجة الله السلام عليك
يا قتيل الله و ابن قتيله السلام عليك يا ثار الله و ابن ثاره السلام عليك
يا وتر الله الموتور في السموات والارض اشهد ان دمك سكن في الخلد و اقشعرت
له اظلة العرش و بكى له جميع الخلائق و بكت له السموات والارضون و ما
فيهن و ما بينهن و من يتقلب في الجنة والنار من خلق ربنا ما يرى و ما
لا يرى اشهد انك حجة الله و ابن حجته اشهد انك قتيل الله و ابن قتيله
و اشهد انك ثار الله و ابن ثاره و اشهد انك بلغت عن الله عز و جل و
وفيت و جاهدت في سبيل ربك و مضيت للذي كنت عليه شهيداً و مستشهداً
شاهداً و مشهوداً انا عبد الله و مولاك و في طاعتك والوافد اليك التمس
بذلك كمال المنزلة عند الله و ثبات القدم في الهجرة اليك والسبيل الذي
لا يختلج دونك من الدخول في كفالتك التي امرت بها من اراد الله بدء بكم من
اراد الله بدء بكم بكم يبين الله الكذب و بكم يباعد الله الزمان الكلب و بكم فتح الله
بكم يختم الله و بكم يمحو الله ما يشاء و بكم يثبت و بكم يفك الذل من رقابنا و بكم يدرك الله
ترة كل مؤمن يطلب و بكم تنبت الارض اشجارها و بكم تخرج الاشجار اثمارها
وبكم



و بكم تنزل السماء مطرها و بكم يكشف الله الكرب و بكم ينزل الله الغيث
و بكم يسيخ الله الارض التي تحمل ابدانكم لعن الله امة قتلتكم و امة
خالفتكم و امة جحدت ولايتكم و امة ظاهرت عليكم و امة شهدت
و لم تستشهد الحمد لله الذي جعل النار مأواهم و بئس الورد الواردين
و بئس الورد المورود و الحمد لله رب العالمين صلى الله عليك يا ابا عبد
الله انا الى الله ممن خالفك بريء انا الى الله ممن خالفك بريء
انا الى الله ممن خالفك بريء آنگاه بيا پايين پای آنحضرت نزد فرزند
او علی بن الحسين و زيارت كن بعد از آنكه نيت زيارت كنی بگو السلام
عليك يا ابن رسول الله السلام عليك يا ابن امير المؤمنين السلام عليك
يا ابن الحسن والحسين السلام عليك يا ابن خديجة و فاطمة صلى الله
عليه و آله عليك صلى الله عليك صلى الله عليك لعن الله من قتلك
انا الى الله منهم بريء انا الى الله منهم بريء آنگاه برو نزد شهدا آنجا
بگو السلام عليكم السلام عليكم فزتم والله فزتم والله فزتم والله يا
ليتني كنت معكم فافوز فوزاً عظيماً آنگاه بيا بسر آنحضرت و نماز
زيارت بگذار و دعا كن كه بعد از نماز زيارت مذكور شد بخوان و دعا كن جهت
مطالب دنيوی و اخروی خويش و برادران مؤمن و عيال خويش كه در زير قبه

حضرت امام حسین مستجاب نمی‌شود بعد از آنکه اراده کنی که
از گنبد حضرت بیرون آیی چنانکه پشت بحضرت نکنی و در وقت
بیرون آمدن بگو انا لله و انا الیه راجعون تا آنکه قبر آن
حضرت از نظر غایب شود آنگاه متوجه زیارت قبر حضرت عباس
علی شو و چون که بدر گنبد رسیدی بگو سلام الله و سلام ملائکته المقربین
وانبیائه المرسلین وعباده الصالحین وجمیع الشهداء والصدیقین
الزاکیات الطیبات فیما تغتدی وتروح علیک یا ابن امیر المؤمنین
اشهد لک بالتسلیم والتصدیق والوفاء والنصیحة لخلف النبی المرسل
والسبط المنتجب والدلیل العالم والوصی المبلغ والمظلوم المهتضم فجزاک
الله عن رسوله وعن امیر المؤمنین وعن الحسن وعن الحسین
افضل الجزاء بما صبرت واحتسبت واعنت فنعم عقبی الدار لعن الله
من قتلک ولعن الله من جهل حقک واستخف بحرمتک لعن الله
من حال بینک وبین ماء الفرات اشهد انک قتلت مظلوما وان الله
منجز لکم ما وعدکم جئتک یا ابن امیر المؤمنین وافدا الیکم وقلبی مسلم لکم
لا مع عدوکم انی بکم وبایابکم من المؤمنین ولمن خالفکم وقتلکم من الکافرین
قتل الله امة قتلتکم بالایدی والالسن آنگاه داخل گنبد شو و خود را بر قبر
بچسبان



آن حضرت کن و بگو السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله ولرسوله
ولامیر المؤمنین والحسن والحسین صلی الله علیهم السلام علیک ورحمة الله
وبرکاته ومغفرته علی روحک وبدنک واشهد انک مضیت علی ما مضی به البدریون
والمجاهدون فی سبیل الله المناصحون له فی جهاد اعدائه المبالغون
فی نصرة اولیائه الذابون عن احبائه فجزاک الله افضل الجزاء واکثر الجزاء
واوفر جزاء احد ممن وفی ببیعته واستجاب له دعوته واطاع ولاة امره اشهد انک قد
بالغت فی النصیحة واعطیت غایة المجهود فبعثک الله فی الشهداء وجعل روحک
مع ارواح السعداء واعطاک من جنانه افسحها منزلا وافضلها غرفا ورفع ذکرک
فی علیین وحشرک مع النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن
اولئک رفیقا اشهد انک لم تهن ولم تنکل وانک مضیت علی بصیرة من امرک مقتدیا
بالصالحین ومتبعا للنبیین فجمع الله بیننا وبینک وبین رسوله واولیائه فی
منازل المخبتین فانه ارحم الراحمین و هر گاه خواهی که عباس علی را وداع
کنی بگو استودعک الله واسترعیک واقرء علیک السلام آمنا
بالله وبرسوله وبکتابه وبما جاء به من عند الله اللهم اکتبنا مع الشاهدین
اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارة قبر ابن اخی رسولک وارزقنی
زیارته ابدا ما ابقیتنی واحشرنی معه ومع آبائه فی الجنان

وعرّف بيني وبينه وبين رسولك وأوليائك اللهم صل على محمد و
آل محمد وتوفني على الإيمان بك والتصديق برسولك والولاية لعلي
ابن أبي طالب والأئمة من ولده والبراءة من عدوهم فإني قد
رضيت يا رب بذلك بعد از آن دعا کن جهة خود و پدر و مادر
و برادران مؤمن و هر گاه خواهی که وداع حضرت امام
حسین کنی بطریقی که مذکور شد زیارت آن حضرت کرده بگو السلام
عليك ورحمة الله وبركاته استودعك وعليك السلام آمنا با
لله وبرسوله وبما جاء به ودل عليه واتبعنا الرسول يا رب
فاكتبنا مع الشاهدين اللهم لا تجعله آخر العهد منا ومنه
اللهم إنا نسألك أن ينفعنا بحبه اللهم ابعثه مقاما محمودا تنصر
به دينك وتقتل به عدوك ومن نصب حربا لآل محمد فإنك وعدت ذلك
إنك لا تخلف الميعاد والسلام عليك ورحمة الله وبركاته آنگاه روی
خود را بجانب شهدا کرده بگو أشهد أنكم شهداء نجباء جاهدتم
في سبيل الله وقتلتم على منهاج رسول الله وابن رسوله أنتم السابقون
والمهاجرون والأنصار أشهد أنكم أنصار الله وأنصار رسوله
وسلم تسليما اللهم لا تشغلني في الدنيا عن شكر نعمتك لا بإكثار منها

تلهي



تلهيني عجائب بهجتها وتفتني بزهرات زهرتها ولا بإقلال يضر بعملي كده ويملأ صدري
أعطني من ذلك غنى عن شرار خلقك وبلاغا أنال به رضاك يا رحمن السلام
عليكم يا ملائكة الله وزوار قبر أبي عبد الله آنگاه طرف راست روی خود را
بضریح مقدس بمال آنگاه طرف چپ روی خود را بمال و چنان بیرون رو
که پشت بضریح مقدس نکنی تا آنکه قبر از نظرت غایب گردد زیارت حضرت
امام موسی و امام محمد تقی بدانکه رحمک الله و ایانا که هر گاه ببغداد رسی
و اراده زیارت حضرت امام موسی و امام محمد تقی داشته باشی غسل کن و جامه‌های پا
کیزه بپوش و متوجه زیارت شو چون بمشهد مقدس ایشان رسی
قبر امام موسی رفته بنیت زیارت کن و بگو السلام علیک یا ولی الله
السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا نور الله في ظلمات
الأرض أتيتك زائرا عارفا بحقك معاديا لأعدائك مواليا لأوليائك
فاشفع لي عند ربك آنگاه حاجتی که داری بخواه که محل اجابت است
و بعد از آن نزد قبر حضرت امام محمد تقی رفته بنیت زیارت آن حضرت
کن و بگو اللهم صل على محمد بن علي الإمام البر التقي الرضي المرضي
وحجتك على من فوق الأرضين ومن تحت الثرى صلاة كثيرة نامية زا
كية مباركة متواصلة مترادفة كأفضل ما صليت على أحد من أوليائك

السلام علیک یا ولی الله السلام علیک یا نور الله السلام علیک یا
حجة الله السلام علیک یا امام المؤمنین و وارث النبیین و سلالة الو
صیین السلام علیک یا نور الله فی ظلمات الارض اتیتک زائراً
عارفاً بحقک معادیاً لاعدائک موالیاً لاولیائک فاشفع لی عند ربک انگاه
حاجتی که داری بخواه که باجابت مقرون خواهد گردید انگاه بپا
ئین سر امام محمد تقی جهت هر یک دو رکعت نماز بگذار و دعائی که مذ
کور شد بخوان و هرگاه که وداع کنی ایشان را از زیارت کن بطریقی که مذ کور
شد انگاه بگو السلام علیکما یا ولیی الله استودعکما الله واقرء علیکما السلام
امنا بالله و بالرسول و بما جئتما به و دللتما علیه اللهم فاکتبنا مع
الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد منی لزیارتهما وارزقنی العود الیهما
واحشرنی معهما و مع آبائهما والسلام علیکما و رحمة الله و برکاته زیارت حضرت
امام رضا بدان وفقک الله و ایانا که هرگاه بمشهد مقدس رسیدی
خواهی که زیارت حضرت امام رضا را بکنی غسل زیارت کن و در وقت غسل
کردن این دعا را بخوان اللهم طهرنی و طهر لی قلبی واشرح لی صدری و
اجر علی لسانی مدحتک والثناء علیک فانه لا قوة الا بک اللهم اجعلنی
طهوراً و شفاء انگاه جامهای پاک بپوشی پای برهنه بسکینه و وقار
تکبیر



تکبیر و تسبیح و تهلیل گویان داخل شو در حین دخول بگو بسم الله
و بالله و علی ملة رسول الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و ان علیاً ولی الله
و چون بضریح رسی رو بقبر آنحضرت کن و قبله را در میان هر دو
کتف گیر و بگو اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
ان محمداً عبده و رسوله و انه سید الاولین و الآخرین و انه سید
الانبیاء و المرسلین اللهم صل علی محمد و آل محمد عبدک و رسولک
و نبیک سید خلقک اجمعین صلوة لا یقوی علی احصائها غیرک
اللهم صل علی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب عبدک و اخی رسولک
الذی انتجبته بعلمک و جعلته هادیاً لمن شئت من خلقک والدلیل
علی من بعثته برسالاتک و دیان الدین بعدلک و فصل قضائک
بین خلقک و المهیمن علی ذلک کله والسلام علیه و رحمة الله و
برکاته اللهم صل علی فاطمة بنت نبیک و زوجة ولیک و ام السبطین
الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنة الطاهرة المطهرة التقیة
الرضیة الزکیة سیدة نساء اهل الجنة صلوة لا یقوی علی احصائها
غیرک اللهم صل علی الحسن و الحسین سبطی نبیک سیدی شباب اهل الجنة

العالمين في خلقك والدليل على من بعثته برسالاتك وديان الدين
بعدلك وفصل قضائك بين خلقك اللهم صل على علي بن الحسين عبدك
القائم في خلقك والدليل على من بعثت برسالاتك وديان الدين
بعدلك وفصل قضائك بين خلقك سيد العابدين اللهم صل على
محمد بن علي عبدك وخليفتك في ارضك باقر علم النبيين اللهم صل
على جعفر بن محمد عبدك وولي دينك وحجتك على خلقك الصادق البار
اللهم صل على موسى بن جعفر عبدك الصالح ولسانك في خلقك
الناطق بحكمك والحجة على بريتك اللهم صل على علي بن موسى الرضا
المرتضى عبدك وولي دينك القائم بعدلك والداعي الى دين ابائك
الصادقين صلوة صلوات الله وسلامه لا تقوى على احصائها غيرك
اللهم صل على محمد بن علي عبدك القائم بامرك الداعي سبيلك اللهم
صل على علي بن محمد عبدك وولي دينك اللهم صل على الحسن بن علي العامل
بامرك القائم في خلقك وحجتك المؤدي عن نبيك وشاهدك
على خلقك المخصوص بكرامتك الداعي الى طاعتك وطاعة رسولك صلواتك
عليهم اجمعين اللهم صل على حجتك ووليك القائم في امرك بين
خلقك صلوة تامة باقية تعجل بها فرجه وتنصره بها وتجعلنا معه في
الدنيا



الدنيا والاخرة اللهم اني اتقرب اليك بحبهم واتولى وليهم
واعادي عدوهم فارزقني بهم خير الدنيا والاخرة واصرف عني
بهم شر الدنيا والاخرة واهوال يوم القيامة آنگاه در بالين
سر آنحضرت بنشين وبگو السلام عليك يا ولي الله السلام عليك
يا حجة الله السلام عليك يا نور الله في الارض السلام عليك
يا عمود الدين السلام عليك يا وارث ابراهيم خليل الله السلام
عليك يا وارث موسى كليم الله السلام عليك يا وارث عيسى روح
الله السلام عليك يا وارث محمد رسول الله السلام عليك يا وارث
امير المؤمنين السلام عليك يا وارث الحسن والحسين سيدي شباب
اهل الجنة السلام عليك يا وارث علي بن الحسين سيد العابدين
السلام عليك يا وارث محمد بن علي باقر علوم الاولين والاخرين
السلام عليك يا وارث جعفر بن محمد الصادق البار التقي
السلام عليك يا وارث موسى بن جعفر الصادق السلام عليك
ايها الصديق الشهيد السلام عليك ايها الوصي البار التقي اشهد
انك قد اقمت الصلوة واتيت الزكوة وامرت بالمعروف ونهيت عن
المنكر وعبدت الله حتى اتاك اليقين السلام عليك يا ابا الحسن ورحمة

الله وبرکاته آنگاه روی خود را بضریح مقدس آنحضرت نهاده
بگو اللهم صمدت الیك من ارضی وقطعت الیك ورجاء
رحمتك فلا تخیبنی ولا تردنی بغیر قضاء حاجتی وارحم تقلبی علی ابن اخ
رسولك صلوات الله علیه وآله بأبی انت وامی اتیتك زائرا وافدا عائذا
مما جنیت علی نفسی واحتطبت علی ظهری فکن شافعا الی الله یوم فقری
وفاقتی فلك عند الله مقاما محمودا وانت عنده وجیه آنگاه دست
راست را بسوی آسمان بردارد ودست چپ را بضریح دراز کند
وبگوید اللهم انی اتقرب الیك بحبهم وبموالاتهم واتولی آخرهم
بما تولیت اولهم وابرء من کل ولیجة دونهم اللهم العن الذین
بدلوا نعمتك واتهموا نبیك وجحدوا بآیاتك وسخروا بامامك وحملوا
الناس علی اکتاف آل محمد اللهم انی اتقرب الیك باللعنة علیهم
والبرائة منهم فی الدنیا والآخرة یا رحمن آنگاه بپایین پای آنحضرت
بیا وبگو صلی الله علیك یا ابا الحسن صلی الله علی روحك وبدنك صبرت
وانت الصادق المصدق قتل الله من قتلك بالایدی والالسن
اللهم العن قتلة امیر المؤمنین وقتلة الحسن وقتلة اولاد رسول الله آنگاه
بیا بالین سر رفته دو رکعت نماز زیارة بگذار در رکعت اول بعد از فاتحه

سوره



سوره یس بخوان ودر رکعت دوم بعد از فاتحه سوره رحمن
واگر بخاطر نداشته باشی از روی قرآن میتوان خواند واگر میسر
نبود هر سوره که خواهی بخوان وبعد از فراغ نماز دعا کن
بنحوی که ممکن شد وهر گاه خواهی بحضرت او وداع کنی بگو السلام
علیك یا مولای یا ابن مولای ورحمة الله وبرکاته انت لنا جنة
من العذاب وهذا اوان انصرافی عنك غیر راغب عنك ولا مستبدل
ولا موثر علیك ولا زاهد فی قربك وقد جدت بنفسی للحدثان
وترکت الاهل والاوطان فکن لی شافعا یوم حاجتی وفقری وفاقتی یوم لا یغنی عنی
حمیمی ولا قریبی یوم لا یغنی عنی والدی اسأل الله الذی قدر علی فراق مکانك
ان لا یجعله آخر العهد منی ومن رجوعی واسأل الله الذی ابکی علیك
عینی ان یجعله سببا لی ذخرا واسأل الله الذی اراك مکانك وهدانی
للتسلیم علیك وزیارتی ایاك ان یوردنی حوضك ویرزقنی مرافقتك
فی الجنان السلام علیك یا صفوة الله السلام علیك یا امیر
المؤمنین ووصی رسول رب العالمین وقائد الغر المحجلین السلام علی
الحسن والحسین سیدی شباب اهل الجنة السلام علی علی ابن الحسین
ومحمد ابن علی وجعفر ابن محمد وموسی ابن جعفر وعلی ابن موسی ومحمد

ابن علي و علي ابن محمد و حسن ابن علي و محمد ابن الحسن صاحب الز
مان عليهم السلام و رحمة الله و بركاته السلام على ملائكة الله الحافين
السلام على ملائكة الله المقيمين المسبحين الذين هم بامره يعملون السلام
علينا و على عباد الله الصالحين اللهم لا تجعله اخر العهد مني زيارتي
اياه فان جعلته فاحشرني معه و مع ابائه الماضين و ان ابقيتني يا رب
فارزقني زيارته ابدا ما ابقيتني انك على كل شيء قدير و استودعك الله
و استرعيك و اقرء عليك السلام امنا بالله و بما دعوت اليه فاكتبنا
مع الشاهدين اللهم ارزقني حبهم و مودتهم ابدا ما ابقيتني السلام على
ملائكة الله و زوار قبر نبي الله و هر گاه بيرون آيي پشت بضريح مقدس
مكني تا آنكه قبر پنهان كردند يا آنحضرت امام علي النقي و امام حسن عسكري
بدانك و صلوات الله و اياكا كه چون بامره رسي و خواهي كه زيارت
قبر امام علي النقي و امام حسن عسكري كني بايد كه غسل زيارت كرده
جامهاي پاك بپوشي چون بجائي رسي كه قبر حضرتين را تماشا كني
بگو السلام عليكما يا وليي الله السلام عليكما يا حجتي الله السلام عليكما
يا نوري الله في ظلمات الارض اتيتكما عارفا بحقكما معاديا لاعدائكما
مواليا لاوليائكما مؤمنا بما امنتما به و كافرا بما كفرتما به محققا لما
حققتما



حققتما مبطلا لما ابطلتما اسأل الله ربي و ربكما ان يجعل حظي من
زيارتي اياكما الصلوة على محمد و آل محمد و ان يرزقني مرافقتكما في
الجنان مع ابائكما الصالحين و اسأله ان يعتق رقبتي من النار
و يرزقني شفاعتكما و مصاحبتكما و يعرف بيني و بينكما و لا يسلبنا
حبكما و حب ابائكما الصالحين و ان لا يجعله اخر العهد من زيارة
كما و ان يحشرني معكما في الجنة برحمته اللهم ارزقني حبهما و توفني
على ملتهما اللهم العن ظالمي آل محمد حقهم و انتقم منهم اللهم العن
الاولين منهم و الاخرين و ضاعف عليهم العذاب الاليم و بلغ بهم
و اشياعهم و محبيهم و متبعيهم اسفل درك من الجحيم انك على كل شيء
قدير اللهم عجل فرج وليك و ابن وليك و اجعل فرجنا مع فرجهم يا ارحم الراحمين
آنگاه دعا كن جهت خود و مؤمنين و مؤمنات كه محل اجابت دعوات
است آنگاه جهت هر يك از امامين دو ركعت نماز بگزار و دعاي
مذكور را بعد از نماز بخوان و بعضي از مجتهدين داخل شدن بگنبد
اين دو امام را جايز ندانسته اند زيرا كه هر دو امام بخانه خود مدفون اند
و داخل شدن بخانهٔ كسي بي اذن او صحيح نيست و شيخ طوسي طاب ثراه
فرموده كه اگر داخل شود گناه نكرده چه دلالت اهل بيت داده شده كه

اثبات امور الخود و آبرو مومنان و شیعیان خود حواله کرده اند
دهر کاه خواهی که حوائج تو بر آید بگو السلام علیکما یا ولیی الله استودع
کما اقرء علیکما السلام آمنا بالله و بالرسول و بما جئتما به و دللتما
علیه اللهم اکتبنا مع الشاهدین زیارت حضرت صاحب الزمان
بدان وفقک الله تعالی که چون اراده زیارت آنحضرت کنی در سامره
باید که غسل کنی جهة زیارت و جامه های پاک بپوشی و در سرداب
آنحضرت بایستی و بگو السلام علی الحق الجدید و العالم الذی علمه لا یبید
السلام علی محیی المؤمنین و مبیر الکافرین السلام علی مهدی الامم و
جامع الکلم السلام علی خلف السلف و صاحب الشرف السلام علی
حجة المعبود و کلمة المحمود السلام علی معز الاولیاء و مذل الاعداء السلام
علی وارث الانبیاء و خاتم الاوصیاء السلام علی الامام المنتظر و الغائب
المشتهر السلام علی السیف الشاهر و القمر الزاهر و النور الباهر السلام
علی شمس الظلام و بدر التمام السلام علی ربیع الانام و نضرة الایام
السلام علی صاحب الصمصام و فلاق الهام السلام علی صاحب
الدین المأثور و الکتاب المسطور السلام علی بقیة الله فی بلاده و حجته
علی عباده و المنتهی الیه مواریث الانبیاء و لدیه موجود آثار الا
صفیاء



صفیاء السلام علی المؤتمن السر و الولی للامر السلام علی المهدی
الذی وعد الله عز و جل به الامم ان یجمع به الکلم و یلم به الشعث
و یملأ به الارض قسطا و عدلا و یمکن له و ینجز به وعد المؤمنین اشهد
انک و الائمة من آبائک ائمتی و موالی فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم
الاشهاد اسئلک یا مولای ان تسأل الله تبارک و تعالی فی صلاح
شأنی و قضاء حوائجی و غفران ذنوبی و الاخذ بیدی فی دینی و دنیای
و آخرتی و الکافة اخوانی المؤمنین و المؤمنات انه غفور رحیم
و صلی الله علی سیدنا محمد رسول الله و آله الطاهرین آنگاه دو رکعت
نماز بگذار و این دعا را بخوان اللهم عظم البلاء و برح الخفاء و
انکشف الغطاء و ضاقت الارض و منعت السماء و الیک یا رب المشتکی
و علیک المعول فی الشدة و الرخاء اللهم صل علی محمد و آل محمد الذین فرضت
علینا طاعتهم فعرفتنا بذلک منزلتهم ففرج عنا بحقهم فرجا
عاجلا کلمح البصر او هو اقرب من ذلک یا محمد یا علی انصرانی فانکما
ناصرای و اکفیانی فانکما کافیای یا مولای یا صاحب الزمان الغوث الغوث
الغوث ادرکنی ادرکنی ادرکنی فصل چهارم در بیان ایام موالید حضرت
رسالت پناه و امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین صلوة الله علیهم

واگر دوازده رکعت
نماز بگذارد چنانچه
در بعض کتب زیارات
مأثور و مذکور است
اولی خواهد بود
صدر مد ظله

اجمعین و ایام دولت ایشان محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن
هاشم بن عبد مناف کنیت او ابو القاسم مولد او در مکه روز
جمعه نزد طلوع فجر هفدهم ماه ربیع الاول عام الفیل و بعضی در بعضی
احادیث هم وارد شده مولد آنحضرت دوازدهم ماه ربیع الاول بعد
موافق قول سنیان و در حدیث نبی وارد شده که هر که از حدیث ما
لف وارد شده باشد عمل بحدیث باید کرد که موافق قول سنیان است
لهذا اصحاب بدین عمل کرده اند والده او آمنه بنت وهب بن
عبد المناف حامله شد بدو از عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم
بن عبد المناف در ایام تشریق که ان یازدهم و دوازدهم و سیزدهم
ذیحجه است در خانه ایشان بمنی نزد جمره وسطی در بیت مقام بحجی
هست و جواب اند در کتب نبی مذکور است و روز بعثت او بر
سالت بیست و هفتم ماه رجب است و از عمر مبارکش چهل سال
گذشته بود در شب بیست و هفتم و روز آن دوازده رکعت نماز آن
برای آنحضرت سنت است و در بیست و یکم رمضان معراج آنحضرت
واقع شده و در سال سیزدهم از بعثت روز پنجشنبه از مکه بمدینه هجرت
کرده در هجرت شب امیر المؤمنین بجای پیغمبر خوابید و جان خود
فدای

مولد حضرات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین را در اخبار و اقوال و سیر مختلفات ذکر باور ازانها هر یک ... اگر بقصد تعظیم اخبار واقع و معمول دارند در کمعرفتها و بجان خود لعل بود و اگر هم انها او روایات فرا نیت نور ها نور خدا ... کرد ان شاء الله تعالی صدر ... قلم العالی



فدای آنحضرت کردند تا آنکه در قرآن بدین واسطه مدح آنحضرت
وارد شد و در دهم ربیع الاول خدیجه کبری مادر حضرت فاطمه
زهرا را در حباله نکاح خویش در آورد و حضرت در آنوقت بیست
و پنج ساله بود و خدیجه چهل ساله و در هجرت روز جد آنحضرت وفات
یافت و در آنوقت جد آنحضرت هشت ساله بود و در دهم ماه رمضان
سال دهم مبعث خدیجه بنت خویلد وفات یافت و وفات آنحضرت
روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر یازدهم هجرة او از مکه بمدینه
واقع شد و بعضی از مجتهدین گفته اند که وفات در دوازدهم ماه ربیع
الاول بود و سن شریفش شصت و سه ساله بود حضرت امیر المؤمنین
اسم مبارکش علی کنیتش ابو الحسن پدرش ابو طالب برادر پدری
و مادری عبد الله پدر پیغمبر و مادر او فاطمه بنت اسد بن هاشم
و امیر المؤمنین و برادرانش اول هاشمی اند که متولد شده اند
از دو هاشمی و ولادتش در اندرون خانه کعبه سیزدهم ماه رجب
بود و در بعضی روایات هفتم ماه شعبان وارد شده بعد از تولد
حضرت رسالت پناه سی سال روز نصب آنحضرت بامامت هجدهم ذی
الحجه سال دهم از هجرة و در زهی روز سال یکی و چهارم از هجرة ...

ابن عفان کشته شد خلق بر آنحضرت بیعت کردند و در همین
روز موسی بر ساحران غالب آمد و در همین روز ابراهیم از آتش
فرج و نجات یافت و در بیست و نهم موسی وصی خود یوشع و سلیمان آصف
را تعیین فرمود و سایر اوصیا انبیا تعیین کرده اند و در بیست و چهارم
اینماه حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و حضرت فاطمه و امام حسن و
امام حسین مباهله با جهودان کردند و در بیست و پنجم حضرت امیر المؤ
منین انگشترین خود را تصدق فرمود و آیه انما ولیکم در آن باب نازل
شد و در بیست و پنجم اینماه امیر المؤمنین و حضرت فاطمه بر مسکین
و یتیم و اسیر تصدق فرمودند قرصهای نان خویش را با وجود گرسنگی
و در آن باب سوره هل اتی نازل شد و در بیست و ششم ماه مذکور عمر را زخم
زدند و در بیست و هفتم اینماه سال بیست و سیم هجرة بود عمر فوت شد و
فات آنحضرت در مسجد کوفه سحر شب جمعه بیست و یکم شهر رمضان
المبارک سال چهلم از هجرة واقع شد و در همین شب عیسی را باسمان
بردند و در همین روز موسی بجوار رحمت ایزدی پیوست و وصی او یوشع
ابن نون فوت شد و در همانروز وفات یافت مدت عمر آنحضرت شصت و
یا شصت و سه سال بود حضرت فاطمه بنت رسول الله مولود شد در مکه
واقع



واقع شد بعد از مبعث به پنج سال ایام وفات او بمدینه بعد از
وفات حضرت رسالت پناه صلعم بود و در مدفن او اختلاف است
که در خانه خود بود چنانچه مذکور شد بعد از آنکه بنی امیه مسجد
پیغمبر را بزرگ ساختند آنخانه داخل مسجد شد و در میانه منبر و قبر حضرت
رسالت پناه است بقیع و تربت چهار امام احتیاط آنست که زیارت او باید کرد و در نصف ماه
رجب تزویج فاطمه با امیر المؤمنین واقع شد در ماه پنجم هجرة بود و سن
شریف فاطمه پانزده بود و در همان سال دوم هجرة بود که قبله تغییر شد
حضرت امام حسن ابن علی ابن ابیطالب مادر او فاطمه زهرا کنیت او
ابومحمد مولود او در مدینه روز سه شنبه نصف ماه رمضان سال دوم
از هجرة و بعضی از مجتهدین سال هشتم از هجرة گفته اند و مدفنش بقیع
ایام وفات او روز پنجشنبه هفتم صفر سال چهل و نه از هجرة و بعضی پنجاه
و بعضی گفته اند سن شریفش چهل و هشت سال بود و بعضی گفته اند
چهل و هفت سال حضرت امام حسین ابن علی ابن ابیطالب مادر او
فاطمه زهرا کنیت او ابوعبد الله مولود شد بمدینه آخر ماه ربیع
الاول سال سیم از هجرة و بعضی از مجتهدین روز پنجشنبه سیزدهم ماه رمضان
مبارک شد و بعضی بیست و پنجم شعبان سال چهارم از هجرة گفته اند مدفنش

در بعض از روایات غیر از این ایام وارد شده است صدر دام ظله

کربلا روز شنبه دهم ماه محرم بعضی روز دوشنبه و روز جمعه نیز گفته اند
سال شصت و یکم از هجرت سن شریفش پنجاه و هفت بعضی گفته اند پنجاه و
هشت سال حضرت امام زین العابدین علی ابن الحسین کنیتش ابو
محمد مادرش شاه زنان بنت شیرویه بنت کسری پرویز و بعضی گفته اند
دختر یزدجرد است مولدش مدینه روز یکشنبه پنجم شعبان سی و
سه سال از هجرت و بعضی سی و هشت گفته اند مدفنش بقیع پیش عم خود
امام حسن روز وفاتش شنبه دوازدهم محرم سال نود و پنج از هجرت سن شر
یفش پنجاه و هفت سال حضرت امام محمد باقر کنیتش ابو جعفر مادر
ش ام عبد الله بنت حسن ابن علی پس او از علویه از دو طرف
بوجود آمده مولدش مدینه روز دوشنبه سیم صفر سال پنجاه و هفت
از هجرت ایضا مذکور شد علامه و شیخ شهید در تحریر و در دروس نقل کرده
اند چون وفات حضرت امام حسین شصت و یک از هجری واقع شده
پس در روز شهادت امام محمد باقر چهار ساله بود بعینه شیخ صدوق
در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده است مدفنش بقیع پهلوی پدر
خویش ایام وفاتش دوشنبه هفتم ذی حجه سال صد و چهارده از هجرت
و بعضی صد و شانزده گفته اند سن شریفش پنجاه و هفت حضرت امام جعفر





صادق کنیتش ابو عبد الله مادرش ام فروه بعضی گفته اند
اسم مادرش فاطمه است و لقب او ام فروه مولودش مد
ینه روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سال هشتاد و سه از هجرت
مدفنش در بقیع پهلوی قبر پدر خود ایام وفاتش نصف
ماه رجب و بعضی شوال گفته اند سال صد و چهل و هشت از هجرت
سن شریفش شصت و پنج حضرت امام موسی کاظم کنیتش ابو الحسن
و ابو ابراهیم و ابو علی مادرش حمیده بربریه مولودش ابواء که
منزلیست ما بین مکه و مدینه یکشنبه هفتم صفر سال صد و بیست
و هشت از هجرت بعضی صد و بیست و نه گفته اند مدفنش مقابر قریش
بغداد در روز بیست و چهارم رجب سال صد و هشتاد و سه
از هجرت و بعضی روز جمعه بیست و پنجم رجب سال صد و هشتاد
و یک از هجرت گفته اند سن شریفش پنجاه حضرت امام علی ابن
موسی الرضا کنیتش ابو الحسن مادرش ام ولد مولودش مد
ینه روز پنجشنبه یازدهم ذیقعده بعضی بیست و سیم گفته اند
سال صد و چهل و هشت هجری مدفنش طوس سال دویست و سه
هجری سن شریفش پنجاه و پنج وفاتش بیست و یکم ماه رمضان

حضرت امام محمد تقی جواد کنیتش ابوجعفر پدرش امام رضا مادرش ام خیزران ام ولد از اهل بیت ماریه قبطیه مولدش مدینه نصف رمضان سال صد و نود و پنج هجری مدفنش مقابر قریش قریب بغداد ایام وفاتش آخر ذیقعده و بعضی سه شنبه یازدهم ذیقعده سال دویست و بیست هجری گفته اند سن شریفش بیست و پنج

حضرت امام علی النقی کنیتش ابوالحسن پدرش محمد جواد مادرش سمانه ام ولد مولدش مدینه نصف ذیحجه و بعضی بیست و هشتم گفته اند سال دویست و دوازده هجری مدفنش خانه خود بسر من رای روز دوشنبه سیم ماه رجب سال دویست و پنجاه و چهار و بعضی دوم رجب نیز گفته اند سن شریفش چهل و یک الحال نه ماه

حضرت امام حسن عسکری کنیتش ابومحمد پدرش امام علی نقی مادرش حدیث ام ولد مولدش مدینه در دهم ربیع الآخر و بعضی روز دوشنبه چهارم ماه مذکور گفته اند سال دویست و سی و دو هجری مدفنش خانه پدرش در سر من رای روز یکشنبه و بعضی روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول سال دویست و شصت هجری گفته اند سن شریفش بیست و هشت سال و شیخ مفید ره فرموده که از بیرون خانه زیارت آن باید کرد



کرد چه بیان شد داخل خانه غیر شیعیان شدن واضح است که جایز نیست و خود ائمه معصومین مال خود را بشیعه خود عطا کرده اند چنانچه در احادیث وارد شده حضرت امام محمد مهدی کنیتش ابوالقاسم مادرش صیقل القب نرجس بعضی مریم بنت زید گفته اند مولدش سر من رای در شب نصف شعبان سال دویست و پنجاه و چهار نیز گفته اند و این آن حضرت است که ظهور او متیقن است و پر خواهد کرد این زمین را از عدل چنانچه از جور پر شده باشد

در بیان نذر و عهد کردن و سوگند خوردن و کفاره دادن

**باب هشتم** از کتاب جامع عباسی در بیان نذر و عهد کردن و سوگند خوردن و کفاره دادن و در آن سه مطلب است **مطلب اول** در نذر و عهد کردن و در آن دو فصل است فصل اول در بیان شروط نذر بدانکه نذر آنست که شخصی جهة شکر نعمت یا دفع بلائی یا زجر نفس بر خود لازم سازد و هشت شرط بنذر متعلق است اول آنکه صیغه را بلفظ بگوید لله علی ان رزقنی الله ولداً او شفانی من مرض او ان ترکت الصلوة او زنیت عشرة مثقال الذهب یعنی خدا را است بر من که اگر مرا فرزندی عطا کند یا مرا از این درد یا از مرض شفا دهد یا اگر نماز نکنم یا زنا کنم ده مثقال طلا تصدق کنم و اگر مطلق گوید که خدا را است بر من

که ده مثقال طلا بدهم یا انکه جهة شکری یا نفع بلائی یا زجر نفسی باشد یا
نه مجتهدین خلاف کرده اند اصح انست که صحیح است پس اگر بلفظ نگوید وفا
کردن بان سنت است دوم انکه نذر کننده عاقل بالغ باشد پس نذر طفل
و دیوانه صحیح نیست سیم انکه مختار باشد پس نذر کسی که اورا باکراه
وادارند صحیح نیست چهارم انکه قصد کند پس نذر مستی
خفته و بیهوش صحیح نیست پنجم انکه قصد قربة الی الله کند پس
نذر کافر صحیح نیست اما اگر مسلمان شود بعد از نذر وفا کردن بان سنت
است ششم انکه پسر باذن پدر و زن باذن شوهر و غلام باذن
اقا نذر کند اگر بی اذن ایشان نذر کنند صحیح نیست هفتم انکه چیزی را
که نذر میکند باید که مقدور نذر کننده باشد پس اگر ممتنع باشد
خواه ممتنع عقلی چون جمع میانه دو نقیض یا ممتنع عادی چون نقل
دریا تمام ان صحیح نیست هشتم انکه انچیزی را که نذر کند باید که طاعت
باشد چون نماز و روزه و حج و جهاد و غیر انها از عبادات یا فعل او
راجح باشد پس اگر معصیت باشد صحیح نیست اگر مباح باشد میانه
مجتهدین خلافست اقرب متابعت نذر است در منصوص و تجنب نیست
در دنیا و یا مادی بعید اولی مراعات نذر است در ضرر و ارتفاع نفع

در احادیث

بکر الموطوات صدر دام ظله

صحت نذر پسر بدون اذن پدر بعید نیست بلی اگر پدر بخواهد حل کند میتواند و در زن بلکه از انچه منافی با حق شوهر او است ظاهرا دلیلی ندارد صدر دام ظله العالی



در احادیث وارد شده **فصل دوم** در احکام نذر کردنست بدانکه نذر
بطلاق زوجه و ازادی بنده پیش شیعه صحیح نیست و اگر نذر طهارت
کند با وجود اب تیمم جایز نیست و اگر نذر نماز کند کمتر از دو رکعت
جایز نیست و بعضی از مجتهدین یک رکعت را مجزی داشته اند و اگر نذر
حج پیاده کند از شهری که نذر کرده لازم است که متوجه مکه مشرفه
شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که میباید از میقات که حضرت
رسالت پناه جهة احرام بستن مقرر کرده اند چنانچه در کتاب
حج مذکور شد میباید که پیاده برود تا مکه اگر در بین راه او بردن یا
واقع شود میباید که در کشتی بایستد و اگر با قدرت باشد و در عرض
راه سوار شود واجب است که برگردد و از سر پیاده برود و بعضی از مجتهدین
گفته اند که در برگردیدن نیز پیاده برود اگر نذر بیت الله الحرام
کند منصرف بکعبه میشود و اگر نذر بیت الله کند ان نیز منصرف
بکعبه میشود و بعضی از مجتهدین این نذر را باطل میدانند و اگر نذر
روزه چند روز معین کند مخیر است در انکه روزها را پی در پی دارد
یا متفرق مگر انکه در صیغه نذر قصد کرده باشد پی در پی را و اگر نذر
روزه چند بیست کند صحیح نیست و همچنین صحیح نیست نذر کسی که در سفر باشد

معلوم نیست صدر دام ظله

روزهٔ ایام تشریق که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی‌حجه است و همچنین
صحیح نیست اگر زن نذر کند که در ایام حیض روزه دارد همچنین
نذر نماز و روزهٔ ماه مبارک رمضان را در سفر صحیح نیست و اگر نذر کند روزه
در مکان شریفی لازم است وفا کردن بآن و اگر مکان شرافتی نداشته
باشد میانهٔ مجتهدین در آن خلافست اصح آنست که در این صورت
متابعت نذر لازم است و اگر نذر کند روزه داشتن زمانی در حالتی
واقع شده که به‌نیابت روزه روزه گیرد مگر آنکه قصد شکر کنی از نجاه روز
باشد و اگر نذر آزاد کردن غلام قدیم خود کند غلامی که شش ماه
خدمت او کرده آزاد کند و اگر نذر کند که اول بنده را که مالک شود
آزاد باشد بعد از آن یک دفعه چند بنده را مالک شود همه آزاد
می‌شوند و اگر نذر کند که بچه کنیز او اول دفعه بزاید آزاد باشد پس
اگر یک دفعه دو طفل بزاید هر دو آزاد باشند و در نذر آزاد کردن بنده
کوچک و بزرگ و ذکور و اناث همه صحیح است و اگر نذر کند
تصدق بمال بسیاری در حدیث وارد شده که هشتاد درهم یا بیشتر باید
داد که تصدق کند و اگر نذر تصدق جمیع مال خود کند و از آن ضرر بر او
رسد می‌باید که همه اموالش را قیمت کند و بتدریج تصدق نماید و او

نذر



نذر کننده از نذر عاجز شود نذر از او ساقط می‌شود و اگر بعد از عجز نذر قدرت
پیدا کند همان نذر واجب می‌شود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که
در وقتی که عاجز شود می‌باید کفاره بدهد و در بعضی احادیث است
وارد شده که هرگاه کسی نذر روزه کند و بعد از آن عاجز شود عوض
هر روزی یک من گندم تصدق کند و مجتهدین این حدیث را حمل
کرده‌اند بر آنکه این تصدق سنت است و عهد کردن در جمیع شروط
احکام حکم نذر کردن دارد مگر در صیغهٔ که عوض لله علی عاهدت
الله در عهد باید گفت مطلب دوم در بیان سوگند خوردن و اقسام
و شروط آن بدانکه سوگند بر چهارده قسم است اول سوگند خوردن
بچیزهای گذشته و این قسم کفاره ندارد اگرچه دروغ قسم خورد
و این قسم را غموس گویند و در اخبار آن را گناه کبیره کرده‌اند دوم سوگند
بچیزهای مستقبل سیم سوگند خوردن بر فعل واجب چهارم قسم بر
فعل سنت پنجم قسم بر فعل مکروه ششم قسم بر فعل مباح هفتم قسم بر فعل معصیت
هشتم قسم بر ترک واجب نهم قسم بر ترک سنت دهم قسم بر ترک معصیت
یازدهم قسم بر ترک مکروه دوازدهم قسم بر ترک مباح سیزدهم قسم خوردن
بمذکورات چهاردهم دیگری را سوگند دادن بمذکورات و باز منقسم می‌شود

لکن دروغ قسم بخورد [illegible] ظلم

سوگند خوردن به پنج قسم اول واجب چون سوگند خوردن جهت
خلاص مؤمن مسلمان از ایذا یا مال او از دست ظالمی یا دفع ظلمی از خود اگر دروغ
بی‌ضرورة توریه کند که از دروغ گفتن خلاص شود بهتر است دوم حرام
چون سوگند خوردن به دروغ و سوگند به غیر نامهای خدای تعالی چون
سوگند با صنام و مانند آن خوردن و سوگند خوردن فرزندی
اذیت پدر و مادر یا اذیت شوهر در غیر واجبات
و ترک محرمات سیم سنت است چون سوگند خوردن جهت چیزی
که در آن مصلحتی باشد چون اصلاح میانه دو خصم چهارم مکروه
چون سوگند به غیر نامهای خدای تعالی و غیر اصنام چون سوگند
به پدر و مادر و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و چون سوگندی
که متعلق او مکروه باشد و سوگند راست خوردن بی احتیاج
مکروه است پنجم مباح چون سوگند خوردن به مباح و شرط سوگند
خوردن هفت است اول آنکه به نام خدای تعالی باشد چون الذی
نفسی بیده و الذی خلق الجنة و برئ النسمة و مقلب القلوب و الا
بصار و مانند اینها یا باسمهای مخصوص به او چون والله و بالله
و رحمن و قدیم و باری و مانند اینها یا باسمهای مشترک که اینها
غالب بود



غالب بر خدای تعالی اطلاق کنند چون رب و خالق و باری در اینها و غیر اینها
چون موجود و حی و سمیع و بصیر سوگند خوردن صحیح نیست و اگر بقدرة
الله و علم الله خورد و قصد با اینها معانی زاید کند صحیح نیست و اگر قصد کند با اینها
که خدا قادر و عالم است صحیح است و اگر گوید بجلال الله و عظمة الله و کبر
یاء الله و لعمر الله و اقسم بالله او احلف بالله او اقسمت بالله او احلفت
بالله او اشهد بالله سوگند منعقد میشود اگر این مذکورات بی لفظ الله
تع شود منعقد نیست و اگر گوید بحق الله منعقد میشود و بعضی از مجتهدین
این قول را منعقد نمیدانند و اگر سوگند خورد بر آیة ان شاء الله و در سواد امه
یا بگوید ان شاء الله فقصد دامه وی باشم آیا سوگند منعقد میشود یا نه
مجتهدین را در این مسئله دو قول است اصح آنست که منعقد نمیشود و بعضی
از مجتهدین سوگند بمخلوقات تعظیم الهی را جایز میدانند چون سوگند
بحضرت رسالت پناه و ائمه معصومین و بقرآن و کعبه و کواکب منعقد
نمیشود و بطلاق و نصیحه و بظهار و بازاد کردن بنده دوم آنکه کسیکه سوگند
میخورد میباید که عاقل و بالغ باشد پس سوگند دیوانه و طفل صحیح نیست
و اگر طفل دعوی احتلام میکند قبول نباید کرد و محتاج بقسم دادن
نیست چه باحتیاج بقسم دور لازم میاید سیم آنکه مختار باشد پس سوگند

کسی که او را باکراه وا داشته باشند صحیح نیست چهارم آنکه قصد کند پس
سوگند مست و خفته و بیهوش شرعی صحیح نیست پنجم آنکه متعلق سوگند مباح
باشد که عمل واجب یا مندوب یا مباح باشد یا ترک حرام و مکروه و مرجح بحسب
دین یا دنیا ششم آنکه متعلق سوگند مستقبل باشد چه سوگند بر ماضی خوردن
صحیح نیست خواه مثبت و خواه منفی و دروغ گناه است و کفاره نیست اگرچه
دروغ باشد عمداً چنانچه مذکور شد هفتم آنکه متعلق نهی مقدور باشد
پس اگر مقدور نباشد صحیح نیست اگر مقدور باشد سوگند خورنده از آن
عاجز آید ساقط میشود مطلب سیم در کفاره دادن و در آن دو فصل است
فصل اول در اقسام کفاره بدانکه کفاره سوای آنچه از محرمات مذکور
شد و بیست و چهار قسم است اول کفاره ظهار یعنی شخصی با زن خود
گوید که پشت تو بر من چون پشت مادر من است و بعد از آنکه این را بگوید حاکم
شرع تا سه ماه او را مهلت میدهد اگر آشتی میکند بطلاق دادن
یا کفاره دادن و دخول کردن و کفاره او آنست که بنده آزاد کند و اگر
عاجز باشد از آن دو ماه پی در پی روزه دارد و اگر از آن عاجز آید شصت
مسکین را طعام دهد هر مسکینی را یک مد گندم بوزن نیم من دوم کفاره
کسی که مؤمنی را از روی خطا بکشد نیز مثل کفاره ظهار است و بعضی گفته
اند



اند که کفاره ظهار واجب است که برای تخلف در سوگند اگر سوگند خورد
خلاف کند و با عجز از کفاره ظهار کفاره یمین بر او لازم است و بعضی
از مجتهدین کفاره بر او نیست باز آشتی زن که بی خود را آید معصیت غیر
معصیت مثل کفاره ظهار میدانند سیم کفاره افطار قضای رمضان
بعد از زوال که بر او واجب است که ده مسکین را طعام یا جامه دهد و
اگر از آن عاجز شود سه روز پی در پی روزه دارد چهارم کفاره افطار
کردن یک روز رمضان و افطار نذر روز معین کفاره آن شصت
چیز است که گذشت اما در دادن هر یک از آنها مخیر است و
بعضی از مجتهدین نذر را مرتبه گفته اند و بعضی از مجتهدین کفاره آن
به بدنه کبوتر خود را مصیبت نیز هیچ کفاره مخیره گفته اند
پنجم کفاره خلاف کردن نذر و در آن میان مجتهدین خلاف است اصح
آنست که مثل کفاره افطار رمضان مخیر است ششم کفاره خلاف سوگند
کردن چه کفاره او از آزاد کردن بنده است یا طعام دادن یا جامه
دادن ده مسکین را و اگر از هر سه عاجز آید سه روز روزه میگیرد
هفتم کفاره خلاف عهد کردن چون کفاره خلاف سوگند و بعضی
از مجتهدین گفته اند که اگر عهد روزه است کفاره او چون کفاره افطار

و این فتوای بعضی از مجتهدین احوط است
صدر رسام ظلم

و این احوط است
صدر رسام ظلم

رمضان است و اگر غیر صوم است مثل کفاره سوگند خوردن است هشتم کفا
ره کندن زن گیسوی خود را و خراشیدن روی خود را است در مصیبت مثل
کفاره سوگند خوردن است نهم کفاره کسی که جامه خود برای زن خود
یا فرزند خود پاره کند چون کفاره سوگند خوردن است و اگر چه زن متعه
باشد و اگر برای کنیز یا غیر مصیبت پاره کند کفاره ندارد و بعضی از مجتهدین
انهار الحرام میدانند دهم کفاره کشتن مسلمان است بناحق عمداً و کفاره آن
کفاره جمع است که هر سه خصال کفاره در او واجب است یازدهم کفاره روزه
روز رمضان است بچیزی حرام است نزد اکثر مجتهدین در آن نیز هر سه
کفاره است دوازدهم کفاره کسیکه زن شوهر دار را یا نیز اگر در عده باشد
نکاح کند آنست که از او مفارقت کند و پنج من گندم به فقرا تصدق
کند و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند سیزدهم کفاره جماع کردن
با زن خود در حیض است و آن در اول حیض یک دینار است یعنی یک مثقال
شرعی طلا و در وسط حیض نصف دینار و در آخر حیض ربع دینار و بعضی
از مجتهدین این را سنت میدانند و اگر با کنیز خود در حیض دخول
کند در هیچ حال کفاره ندارد چهاردهم کفاره کسی که سوگند برائة از خدا
و رسول و ائمه خورد مطلق آن را لغو کند باید ده مسکین را طعام میدهد
و استغفار



و استغفار نماید پانزدهم کفاره کسی که نذر کند روزه معینی شده را
باز از آن عاجز آید آنست که روزی مد طعام به مسکین تصدق کند
و یا عاجز آن تصدق کند به هرچه استطاعت داشته باشد و بعضی از
مجتهدین کفاره را در این صورت ساقط میدانند شانزدهم کفاره کسی که
پیش از نماز خفتن خواب برود و بعد از نصف شب بیدار شود
میباید که آن روز را روزه دارد و اگر عمداً بخوابد تا نماز خفتن
بخسبد بنا بر آنچه روایت در این صورت وارد شده هفدهم کسی که غلام خود
را بی‌گناه از حد بزند کفاره آنست که او را آزاد کند هجدهم کفاره غیبت
کردن استغفار است جهة کسی که غیبت او کرده نوزدهم کفاره خندیدن
گفتن اللهم امقتنی است یعنی خدایا دشمن مدار آنست بیستم کفاره منصب
از جانب پادشاه ظالم کفاره آنست که حاجت برادران مؤمن را روا
کند بیست و یکم کفاره مجلس سبحان ربک رب العزة تا آخر گفتن است
بیست و دوم کفاره لیتی که بعد از سه روز بدید شکی تعدد که ای
را نکو گشته باشد کفاره آنست که غسل کند بیست و سوم کفاره کسی که
نماز کسوف را در وقتی که تمام قرص گرفته باشد عمداً ترک کند آنست که
غسل کند و نماز را قضا کند فصل دوم در شروط کفارات و آن یازده است

اول آنکه نیت کفارت کند دوم آنکه قصد قربة الی الله کند سیم آنکه
کفارت را از عوض مجرد سازند پس اگر غلامی را آزاد کنند و شرط کنند
که غلام را چیزی بدهد صحیح نیست چهارم آنکه سبب آزاد کردن فعل
غلام حرام نباشد چون بریدن گوش و بینی چه اگر در وقت بریدن
قصد آزاد کردن کفارت کند صحیح نیست پنجم تعیین کفارت با تعدد اقسام
آن اما با اتفاق تعیین لازم نیست ششم بنده که در کفارت او را آزاد میکنند
باید که مسلمان باشد یا طفلی که پدر او مسلمان باشد پس آزاد کردن
کافر صحیح نیست هفتم آنکه بنده کسی نباشد پس اگر بنده خود را بخرد
و قصد کفارت کند صحیح نیست هشتم آنکه بنده سالم باشد از عیبی که موجب
آزادی او شود چون کور و لنگ در زمین گیر و مجذوم و غیر آن
نباشد و اگر بیمار باشد یا انگشت داشته باشد صحیح نیست نهم آنکه ملکه
بنده پس لازم نیست غلامی که بر کسی جنایتی کرده باشد یا مدبر
یا مکاتب مطلق باشد که چیزی داده باشد صحیح نیست دهم آنکه تمام
بنده را آزاد کنند پس اگر نصف او را آزاد کنند صحیح نیست مگر آنکه قصد
سرایت کند یازدهم آنکه آزاد کردن معلق بر شرطی نباشد پس آزاد شدن
مدبر و مکاتب در کفارت صحیح نیست و فرقی نیست در کفاره میانه غلام کبیر
صاغر



و حاضر و غایب و گریخته هرگاه دانسته که غلام زنده است و کفارت غلام
در جمیع انچه مذکور شد از خصال کفارت مثل کفارت آزاد است چه کفارت
بنده روزه است نه آزاد کردن بنده و طعام دادن مگر آنکه آقای غلام
او را چیزی دهد در آن وقت میتواند بنده آزاد کند یا طعام دهد در طعام
دادن لازم است که عددی که شارع مقرر کرده از مساکین طعام دهند
و اگر عدد یافت نشود لیکن یافت شود به قدر آن عدد تمام شود
و اگر یافت نشود مگر اطفال دو طفل را عوض یکی حساب کنند و در طعام
سیر شدن عدد لازم است و قوت غالب در طعام کافیست و افضل نان
و گوشت است و معتبر در لباس آنچه جامه است پیراهن و در دادن قیمت
لباس و طعام مجزی نیست **باب نهم** از کتاب جامع عباسی در
بیان بیع کردن و رهن نمودن و شفعه کردن و توابع آنست
در آن چهار مطلب است **مطلب اول** در بیع کردن و تجارت نمودن
و کسب کردن و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان اقسام تجارت
و کسب و آن بر پنج قسم است قسم اول تجارت و کسب واجب است و آن در وقتی
واجب است که قوت محتاج و قوت عیال واجب النفقه او موقوف باشد بر آن
مطلق تجارت لازم باشد تا نظام نوع انسانی تمام میشود واجب کفائی است دوم

در بیان بیع کردن و رهن نمودن و شفعه کردن و توابع آنست

تجارة وکسب ست و آن تجارتیست که قصد وسعت بر اهل و عیال و تصدق بر
سایلین و مانند آن کنند سیم تجارة وکسب مباحست و آن تجارتیست که
غرض از آن زیاده شدن مال باشد با استغنا چهارم تجارة وکسب
حرام و آن تجارة وکسبی است که متضمن باشد بجهتی قبیح و آن بر چهار
قسمست اول خرید و فروختن چیزها که نجس باشد خواه نجاست
اصلی باشد چون نجاست مرده و پوست و گوشت که در صحرا افتاده باشد
و حال آنکه معلوم نباشد و خون که در وقت بریدن سر حیوان از آنکه چون
جهنده داشته باشد سوای خون حلال که خرید و فروخت آن جایزست
و چون نجاست خمر و سگ جهة خرید و فروخت آنها جایز نیست اما
بیع سگ شکاری و سگی که گله را محافظت کند و سگی که باغ و زراعت را
نگهداری کند جایزست خواه نجاست او عارضی باشد چون چیزها
ی که در آن باشد و قابل پاک کردن نباشد چون دوشاب روانی که
موش در آن مرده باشد سوای روغن نجس که نزد مجتهدین خر
ید و فروخت آن جایزست جهة سوزانیدن در زیر چراغ که سقف
نباشد و خلافست میانه مجتهدین که آیا نجس را خرید و فروخت میتوان
کرد اقوی آنست و اینجا جایز نیست و بعضی جایزست خرید و فروخت چیزها

که بجز

مکیست و جواز خصوص بیع در بعض از مذکورات معلوم نیست صدر دام ظله العالی

۲ محرمات صدر دام ظله



که نجس باشد و قابل پاک کردن باشد چون جامه نجس دوم خرید و
فروختن تریاک و آن و فی جهة مطلق بودن شراب و گوشت افعی سیم خر
یدن و فروختن سرگین و بول حیوانی که گوشت او را آدمی نخورند
فروختن بول حیوانی که گوشت او را خورند میانه مجتهدین خلافست
اقوی آنست که حرامست سوای بول شتر جهة شفا چهارم خرید و
فروختن آلتهای قمار و لهو چون نرد و شطرنج و دف و نی و عود و غیره
اینها پنجم خرید و فروخت انگور و شیره و خرما که شراب کنند ششم خر
ید و فروخت چوب که بت سازند هفتم خرید و فروخت سلاح جنگ چون
تیغ و نیزه و شمشیر با اعدای دین و ساختن سلاح جهة ایشان و
بعضی از مجتهدین گفته اند که در وقت جنگ فروختن آن حرامست
نه در حالت صلح و در فروختن سلاح بکسانی که راه مسلمانان را بزنند
خلافست میانه مجتهدین اقوی آنست که حرامست هشتم عمل صور
تهای سایه دار و اجرة گرفتن بر آن و در عمل صورتها که سایه نداشته
باشد چون نقش بر دیوار میانه مجتهدین خلافست اقوی آنست که
حرامست نهم عمل غنا و آن عبارت از آوازیست بطریق سرود مناسب و اجرة بر آن
گرفتن و از ائمه معصومین رخصت وارد شده در جایز بودن خوانـ

۱ لکن معلوم نیست حرمت بیع و لا بیع آن مانع ندارد صدر دام ظله

۲ لکن عمل صورت بیع آن مانع ندارد صدر دام ظله

۳ او از یکه مخصوص مجلس لهو و لعب است حرامست اگرچه در غیر المجلس خوانده شود صدر دام ظله

خوش خواندن زنانکه در عروسی خوانند بشرط آنکه سخنان
باطل نگویند و مردمان از ایشان آن نشنوند همچنین حرامست هجو
کردن مؤمنان و غیبت ایشان دهم عمل سحر و کهانت و شعبده
اجرة گرفتن بر آن و قمار باختن یازدهم قصد کردن یهود و
نصاری دوازدهم فروختن آنچه در و نفع نباشد همچو حشرات و فضله
انسان و کرمها سوای کرم ابریشم و کرمی که جهة مکیدن خون
بعضوی از اعضای بیمار بکار باشد چه در بیع هر دو میانه مجتهدین
خلافست اقرب آنست که فروختن اینها جایز است و همچنین جایز است
فروختن نبود عسل بشرط آنکه ممکن باشد تسلیم آن سیزدهم
آنست که بر کسی دهم خرید و فروخت مصحف اما فروختن با غلاف
و کاغذ و جلد آن جایز است و همچنین فروختن مصحف بکافر حرامست
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر کافر مصحف خرید بیعش صحیح است حاکم شرع
جبرش میکند بفروختن بمسلمان آن چهاردهم خرید و فروخت کتا
بهائی که حکم آن منسوخ است چون تورات و انجیل و زبور و نوشتن
و نگاه داشتن اینها بغیر نقض پانزدهم خرید و فروخت چیزهائی که
مغشوش باشد چون آب و شیر شانزدهم خرید و فروخت حیوانات
که منع



که منع شده باشد چون میمون مگر فیل که از استخوان آن منتفع میتوان
شد و در حدیث وارد شده که حضرت امام جعفر صادق شانه از
استخوان فیل داشت هفدهم خرید و فروخت جانوران درنده سوای
آنچه بدان شکار توان کرد چون باشه و باز و غیره و در فروختن
خرس شیر و پلنگ و گرگ خلافست اظهر آنست که حرامست و بعضی
از مجتهدین بر حرام بودن خرید و فروختن شیر و گرگ اجماع
نقل نموده اند و بعضی از مجتهدین فروختن درنده را جایز داشته اند
هر گاه قابل تذکیه باشد چه انتفاع از پوست ایشان میتوان یافت هیجدهم
خرید و فروخت مال غیر چون مغصوب و دزدیده و لقطه پیش از
تعریف یک ساله و موقوفات عامه و خاصه چون وقف اولادی سوای موضع
که استثنا شده چنانچه در بحث وقف مذکور شد و همچنین خرید و
فروختن خاک طلا و نقره که در دکان زرگر بهم رسد جایز نیست نو
زدهم فروختن کنیزی که فرزندی از او داشته باشد که در غیر مکا
نهائی که استثنا کرده اند چنانچه در باب ششم در بحث استیلاد مذکور
شد بیستم خرید و فروختن چیزهائی که مشترک باشد چون ابر و دریا
و مثال اینها پیش از آنکه تصرف کنند بیست و یکم خرید و فروخت زمینهائی که

تمام از اینهم غلبه کرفته باشد و خانها و درختها که در آن زمین با
شد در وقت فسخ کردن بیست و دوم خرید و فروخت نتاج نتاج بیست و سیم
خرید و فروخت انچه در شکم مادر و پشت پدر باشد انکه چیزی را با ان
ضم کنند بیست و چهارم خرید و فروخت بشرط دست مالیدن باین
طریق که بایع کوید که هر متاعی که تو دست بر آن نهی فروختم بتو بمبلغ
معین بیست و پنجم خرید و فروخت بشرط انداختن یا بمعنی که بایع کوید
بمشتری که هر متاعی را که پیش تو اندازم فروختم بتو باین مبلغ بیست
و ششم خرید و فروخت بشرط سنک زدن بمعنی که بایع کوید بمشتری
که هر متاعی که سنک تو بر آن خورد فروختم بتو بمبلغ معین بیست
و هفتم خرید و فروخت بعد از نداء روز جمعه و بیع مذکور بیع صحیح
است اما این فعل حرام است بیست و هشتم خرید و فروخت چیزی که
بکیل و وزن در آید پیش از انکه قبض کنند از آنچه از انکسی که ازو
خریده اند اما باز فروختن جایز است بمثل انچه بان خریده و اکر بعد
مثل آن فروشد بزیاده و کم باز فروختن جایز است بیست و نهم خرید
و فروخت [illegible] منفعت سی ام خرید و فروخت از ادمی و یکم بیع [illegible]
کرفته مرغ در هوا سی و دوم بیع دین بدین سی و سیم سلم سلف
حیوان



خرید بز کوهی و مانند آن و آنچه وصف آن نتوان کردن سی و چهارم بزیاده
و کم خریدن و فروختن اجناس که متفق باشند در کیل و وزن در ایام سی و پنجم
بیع میوها پیش از انکه ظاهر شود و بعضی از مجتهدین کفته اند که
زیاده از یک سال باشد یا از با چیزی دیکر ضم کنند جایز است خرید و
فروختن پشم که در پشت حیوانات باشد تنها جایز نیست سی و ششم
بیع میوها پیش از ظاهر شدن سی و هفتم بیع مزابنه است و آن
میوهای خرما است بان خرمایی که از آن درخت باشد سوای عریه
یعنی یک درخت که در حدیث وارد شده که اکر کسی در باغی یک درخت
خرما داشته باشد از آن میوه های آن درخت میتواند دادن سی و هشتم بیع محا
قله آن بیع زراعت است بهمان جنس بشرط انکه از آن زمین حاصل
شود سی و نهم بیع طفل و دیوانه و مست و بیهوش و کسی که او را اکراه بر آن
دارند و مفلسی که او را از مال آن منع کرده باشند چهلم فروختن کرو کننده
متاعی را که پیش شخصی کرو کرده باشد بی اذن آن شخص چهل و یکم خرید
و فروختن کسی که در مسجد اعتکاف کند اما آن بیع صحیح است قسم پنجم
تجارة و کسب مکروه است و آن تجارة کسی است که متمیز باشد بوجهی بوجه
و آن بیست و هشت قسم است اول کندم و جو فروختن دوم کفن فروختن

نقص دارد کربان
ان نتاج با ومع
حاشیه است
صدر دام ظله

سیم فروختن بنده بچه در حدیث وارد شده که بد ترین مردم
مان کسی ست که بنده میفروشد چهارم قصابی و سلاخی کردن پنجم
جولاهی کردن ششم حجامت کردن با شرط اجرة هفتم زایانیدن
زنان با شرط اجرة هشتم معامله با ظالم کردن نهم معامله کردن
با ناکرده کاران و سفلگان و دونان و صاحب عیب چون کسی که بر
مجامع دانسته باشد دهم معامله کردن با اهل کتاب چون یهود و نصا
ری و مجوس یازدهم مرابحه کردن دوازدهم زرگری کردن سیزدهم
با اطفال بازیچه پیدا کردن تجارة کردن و چیزی مال کسی که از حرام پر
هیز نکند تجارة کردن مکروه ست چهاردهم خصی کردن و دیدن
گوسفند خصی غلام و بعضی از مجتهدین از حرام میدانند پانز
دهم اجرة گرفتن بر کتابت قران با شرط یا عشره قران ابطال نوشتن
و بعضی از حرام میدانند حرام بودن اقوی است شانزدهم فروختن
چیزی زیاده از انچه خریده بمومن با احتیاج هفدهم فروختن
املاک مگر انکه بقیمت آن ملک بهتر از آن بخرد هجدهم فروختن
کنیزی که حامله از دیگری باشد و بعد از چهار ماه با او دخول
کرده باشد نوزدهم خریداری نمودن خویشاوند که بخریدن او آزاد شود

چون

البته فرمایش بعضی
بعض از مجتهدین
را رعایت شود
احتیاط نموده
صدر دام ظله



چون پدر و مادر و عم و خال بیستم فروختن زره و خود و کفش با عداء
دین در غیر حال صلح بیست و یکم فروختن انگور و چوب به شراب فروش
و به کسی که بقصد شراب و بت ساختن بیست و دوم نوحه کردن
بن بیا اجرة گرفتن اما اجرة بر نوحه کردن بحق جایز است زیرا
که حضرت امام جعفر صادق ع وصیت کرده بودند که در هر حج چند بنوحه گران
بدهند که در موسم حج در منی فضایل ایشان را بخوانند بیست و سیم
آرد خریدن بجهة قوت خویش و کراهة سخت تر است در نان خریدن
بیست و چهارم فروختن هر یک از کنیز و فرزند او را تا شیر دادن مدت دو
سال و بعضی تا هفت سال گفته اند و بعضی از مجتهدین این را حرام
میدانند و همین حکم دارد تفرقه میان طفل و مادر حیوان بعد از
دخول یعنی تا نایاب بودن مادر بیست و پنجم فروختن از هر یک دو
مختلف به یکدیگر نسیه داده اگرچه قیمت هر یک مساوی باشد هرگاه
قابل کیل یا وزن باشد بیست و ششم فروختن آب ثمر ملوک و الی که با
احتیاج نداشته باشد بیست و هفتم فروختن فرزند کنیزی که
از زنا حامله شده باشد و بعد از چهار ماه با او دخول کرده باشد بیست
و هشتم سلم خریدن شیره انگور چه احتمال دارد که در وقتی که مشتری خواهد

۴
و نیز با علم بانکه شراب
میکنند و بت میفروشند
اگرچه کمتر ...
صدر دام ظله

۲
نوحه گری با باطل
و اجرت گرفتن
و اجرت حرام
دام ظله

۳
البته فرمایش بعض
از مجتهدین را
رعایت نمایند
صدر دام ظله

شراب شده باشد **فصل دوم** در آداب تجارت بدانکه تجارت را شصت
وهشت امر متعلق است دو امر واجب و سی و یک امر سنت و بیست و
سه امر مکروه ونه امر حرام اما آن دو امر واجب اول آنکه متاع او
اگر معیب باشد عیبی خفی از مشتری را اظهار کند دوم آنکه هر
گاه در جنسی که در آن ربو بود زیاده فروخته باشد آن زیاده را
بصاحبش بدهد اما سی و یک امر سنت اول دانا بودن بآنکه
کدام بیع صحیح است و کدام باطل اگرچه بتقلید مجتهد باشد تا آنکه از
ربا سالم ماند دوم استخاره کردن در خرید و فروخت سیم
حلیم بودن چهارم در خرید و فروخت تقاضا نکند و ملایمت کند
خوب عادت در متاعی که معامله میکنند پنجم کم خریدن و زیاده فروختن
ششم پیش از همه کس بطلب رزق رفتن هفتم دعای منقول خوا
ندن
در آن وقت که اراده دارد که داخل بازار شود هشتم دعای منقول خواندن
مشتری پیش از خریدن نهم سه نوبت تکبیر گفتن مشتری و شهاد
تین گفتن او از وقت خریدن دهم طلب برکت کردن و در خرید
وفروخت سهولت در آنها یازدهم اقاله کردن فروشنده بر فروختن دوا
زدهم برآوردن آنچه خریده است اما تفاوت جهة وعلم و تفضیلت کردن
جایز

در خبر است که طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و نیز وارد است الفقه ثم المتجر پس دانستن احکام شرعیه لازم است صدر دام ظلم



جایز نیست سیزدهم آنکه اگر کسی از خریدن پشیمان شود متاع خود را
باز پس گیرد قیمت از او باز دهد چهاردهم آنکه اگر قیمتی از اقسام تجا
رة برابر شده باشد بقیمتی دیگر انتقال کند که ارزان باشد و اگر
در شهری میسر نشود بشهری دیگر انتقال کند پانزدهم هر گاه خرید تمام
شود فی الحال مشتری را انتقال بفرماید شانزدهم آنکه اگر اندکی فایده
اکتفا کند بسیار نخواهد بلکه بمقدار قوت یکروزه بر مشتریان قسمت کند
هفدهم آنکه اگر در متاع او عیبی باشد اظهار کند هر گاه آن عیب ظاهر
نباشد هجدهم آنکه با کسی معامله کند که در خیر نشو و نما کرده باشد
نوزدهم در خرید و فروخت قسم نخورد بیستم آنکه قوت سال را جمع کند
بیست و یکم آنکه در معاش حد وسط نگاه دارد نه اسراف کند و نه
بر خود بسیار تنگ گیرد بیست و دوم آنکه در وقت نماز اول وقت نماز را
ترک نکند و آنگاه مشغول تجارت شود بیست و سیم آنکه اگر کسی جهة او
هدیه بیارد عوض آن بدهد بیست و چهارم آنکه چون در دکان
خود باز کند طلب رزق کند آنکه ادر آمانه نباشد بیست و پنجم آنکه پنهان
کند ملاخوذ اگرچه از و ادنی باشد بیست و ششم خریدن املاک بیست
و هفتم خواب مقرر خود را در شب کردن بیست و هشتم آنکه بسبب تجارت ترک

در شهری نقصان آن باموی دیگر اونی سد چون نایاب شدن آفتاب
جهة وضو ساختن بشهری دیگر انتقال کند بیست و نهم آنکه در خرید
غلام و کنیز تغییر اسم ایشان بدهد سی ام آنکه شیئی بخورد بدی
بایشان بدهد سی و یکم آنکه تشدیق کند جهة آنها چیزی اما بیست
و ششم امر مکروهه اول داخل شدن بیازار پیش از همه کس دوم
بایع مدح کردن سیم مدح مشتری متاع را و مذمت کردن متاع بایع
چهارم پوشیدن عیب ظاهر و سوگند خوردن در حال فروختن
پنجم خرید و فروخت میانه طلوع صبح و طلوع آفتاب ششم فروختن
زیاده از آنچه خریده باشد بکسی که او را وعده احسان کرده باشد هفتم
ظاهر کردن متاع خوب و پنهان ساختن متاع خوب و بد هر گاه
بدی محسوس باشد و اگر در حق نباید ولیست اظهار آن چنانچه
گذشت هشتم کم کردن از قیمت بعد از بیع کردن خواه کم کردن پیش از
جدا شدن یکدیگر باشد خواه بعد از آن نهم فروختن در موضعی
که تاریک باشد و عیب ظاهر نشود دهم زیاده کردن در قیمت متاع در وقت
فریاد کردن دلال بلکه خوش کنند تا دلال خاموش شود آنگاه زیاد
کنند یازدهم سماری کردن بشهری جهة کسی که از غیر آن شهر باشد

دعا



دعالم بقیمت متاع آن شهر نباشد و بعضی از مجتهدین این را حرام میدا
نند دوازدهم کیل و وزن کردن کسی که عالم بآن نباشد تا آنکه
از زیاده فروختن و کم فروختن ایمن باشد سیزدهم خریدن
وکیل جهة موکل چیزی که خود داشته باشد و همچنین چیزی که
موکل از در فروختن آنکس وکیل کرده باشد جهة خود خریدن
حکم کالحکم وکیل است و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند
چهاردهم کاهلی کردن در خرید و فروخت پانزدهم کاری که متلزم
ناپی باشد بنفس خود کردن بلکه متوجه کار بزرگ باید شدن
چون ملک خریدن و بنده و شتر خریدن شانزدهم بیفایده
بازار دیدن هفدهم متوجه کار و بار شدن جهة ظالمان
هیجدهم ایمن ساختن شراب خوار نوزدهم برداشتن متاع با
ستیزه چه آن محل ضایع شدن متاع است بیستم نسبت دادن
فایده و نقصان سرمایه چنانچه گوید که اصل مایه من صد دینار
است و هر ده دینار یک دینار نفع خواهم بیست و یکم سفر دریا کردن به
جهة تجارت هر گاه غالب ظن سلامت باشد یعنی در غیر تلاطم امواج
دریا بیست و دوم آنکه بایع از میان مشتریان تفاوت نهد آنکس که تفا

در صورتیکه وکالت شامل آن خرید باشد صدر دام ظله

جهة او واقع شود قبول تفاوت کند نیست سیم بیان بیکار کردن نیست

بجهة آنکه تجارة کردن جایکه احتمال حلال و حرام داشته باشد همچنین الا

کسی که در حلال آن باشد بل جهة الحلال اما این نیست پنجم آنکه غلام و کنیز را

که میخرند قیمت خود را به بیند نیست ششم آنکه مال خود را نسیه دهد

بقصد آنکه جاهلی رغبت کند در آن اما اگر عادة او شده باشد نه

بقصد مذکور جایز است و اما آنانکه امر که حرام است اول زیاده خ

یدن و کم فروختن آنچه بکیل و وزن در آید دوم مغشوش

ساختن چیزی که ظاهر نباشد سیم زیاده کردن در قیمت متاع

بعد از آنکه کسی اراده خریدن آن کرده باشد و عازم شده باشد

بر صیغه گفتن تا آنکه بایع شود یا کم کردن قیمت مثل آنکه در زمان

خیار مشتری گوید که من مثل این متاع بکمتر از آنچه خریده میدهم

تا آنکه مشتری پشیمان شود و بعضی از مجتهدین این امر را حرام میدانند

چهارم تفاوة میانه نقد و نسیه نهادن در فروختن چیزی پنجم خرید

و فروخت بعد از ندای روز جمعه ششم زیاده کردن در قیمت متاع کسی

که اراده خریدن نداشته باشد تا آنکه مشتری حریص شود و خریدن

درین صورة بیع صحیح است اما مغبون اختیار فسخ دارد هفتم پیش رفتن

بقافله



قافله بجهة خریدن و فروختن چهار فرسخ یا جایی که عالم بنرخ شهر

نباشند معامله کنند اما اگر تفاوتی باشد یا چهار فرسخ بیشتر باشد جا

یز است و بعضی از مجتهدین این امر را حرام میدانند و میانه مجتهدین

خلافست که آیا بیع درین صورة صحیح است یا نه هر گاه درین صورة غبن باشد

بایع را خیار غبن باشد میرسد هشتم احتکار گندم و جو و خرما

و مویز جهة گران شدن نرخ که غیر از وی کسی دیگر نداشته باشد

و مردم محتاج باشند و بعضی از مجتهدین روغن زیت و نمک را الحاق

باینها کرده اند و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و در احادیث

اهل بیت وارد شده که حد احتکار نگاه داشتن در گرانی سه روز است و در ارزانی

چهل روز بعد از آن حاکم شرع او را جبر میکند بفروختن و میانه مجتهدین

خلافست که آیا نرخ را حاکم تعیین میکند یا نه اصح آنست که نرخ بدست صاحب

است نهم سفر دریا جهة تجارة با خوف هلاک یعنی در وقت تلاطم آب

فصل ششم در اقسام بیع کردن بدانکه بیع کردن بر ده قسم است اول آنکه

متاع و قیمت آن هر دو حاضر باشد و این را نقد گویند و در حالی که بیع

مطلق کنند یا شرط حال بودن کنند قیمت متاع که مصرف باشد منقسم میشود بر نقد

آنجا که ده است اما ایجاب چنین بعت علیک هذا یعنی فروختم این کتاب را

مثلا بعد از آن بگوید قبول کردم یعنی قبول کردم این بیع را. سیم
انکه بلفظ گوید ایجاب و قبول را پس با قبض و اشاره و کتابت کافی نیست
و خلافست میانه مجتهدین که اگر بلفظ نگوید و اکتفا بدادن و گرفتن
متاع کنند ایا جایز است دادوستد اکثر مجتهدین بر آنند که
این قسم را بیع نمیگویند و حکم آنست که مالک نمیشوند مگر بعد از تلف
یکی از متاع یا قیمت آن. چهارم انکه هر یک از ایجاب و قبول را بصیغه
ماضی ادا کنند چنانچه مذکور شد پس اگر بصیغه مضارع یا امر گوید صحیح
نیست. پنجم انکه هر یک از فروشنده و خریدار عاقل و بالغ و جایز التصرف
و مختار باشند پس خرید و فروخت طفل اگرچه مرد ده ساله باشد
و دیوانه اگرچه ادواری باشد در حالت دیوانگی اگرچه بعد از
انکه بهوش آید اذن دهد و مفلسی که حاکم شرع او را از مال خود
بواسطه قرض خواهان منع کرده باشد و کسی که او را باکراه وا داشته باشند
صحیح نیست اما اگر بعد از اکراه اذن با آن بیع دهد صحیح است. ششم انکه
هر یک از ایشان آزاد باشند پس خرید و فروخت غلام بی اذن
اقا صحیح نیست. هفتم انکه مشتری مسلمان باشد هرگاه متاع مصحف یا
بنده مسلمان باشد پس اگر کافر بخرد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین اینرا

شرط ندانند

بیع میگویند و مرد مالک میشوند و لزوم ان ترک احتیاط لازم اگرچه ضعیف است نمایند حمد دام ظله



شرط نمیدانند بلکه گفته اند این بیع صحیح است و حاکم او را
جبر میکند بر فروختن بمسلمانان چنانچه گذشت. هشتم انکه
فروشنده مالک باشد یا در حکم مالک پس اگر مالک نباشد
صحیح نیست و موقوفست برضای مالک. نهم انکه متاع چیزی باشد
که مالک ان توانند شد پس خرید و فروخت شراب و خوک
و حشرات و فضلات انسان چون مو و ناخن صحیح نیست و میانه
مجتهدین خلافست در جواز فروختن شیر آدمی اقرب آنست
که جایز است. دهم انکه متاع نجس نباشد یا قابل پاک ساختن نباشد
پس بیع نجس صحیح نیست چنانچه گذشت. یازدهم انکه متاع عین
باشد پس بیع منفعت صحیح نیست. دوازدهم انکه فروشنده قادر
بر تسلیم آن باشد پس خرید و فروخت مرغ در هوا و ماهی
در دریا و بنده گریخته صحیح نیست. سیزدهم انکه متاعی که میفروشد
باید که وقف نباشد چه وقف اگر باشد صحیح نیست مگر وقف اولاد
بشرط انکه میانه موقوف علیهم نزاع باشد بطریقی که سبب خراب شدن
وقف گردد که در این صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که او را توان فر
وختن و بقیمت آن ملک دیگر خرید چنانچه گذشت. چهاردهم انکه متاعی را

عدم صحت بیع مرد مطلق معلوم نیست حمد دام ظله

که میفروشد اگر چه با کیل یا وزن باشد باید که معلوم باشد بکیل یا
وزن یا انکه ذکر جنس یا وصف آن کند پس اگر مجهول باشد
صحیح نیست اگر چه مشاهده کند و در جانبی که وزن میشود ذکر نوع و عدد کافی
نیست و بعضی گفته اند که اگر نسبت بیکی از فروشنده یا خریدنده مجهول
نباشد صحیح است مثل انکه مشتری گوید ببایع که بفروش این متاع
را بقیمتی که بدان بکری فروخته و هیچیک قیمت متاع میباید که معلوم
باشد دوم انکه هم متاع و هم قیمت آن هر دو نسیه باشد اینقسم را
بیع دین بدین گویند و این حرام است چه حضرت پیغمبر از این
بیع نهی فرموده اند سیم انکه متاع حال باشد و قیمت آن نسیه
اینقسم را بیع نسیه گویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهار که شرط مذ
کور است در قسم اول مشخص بودن وعده و قیمت آنست پس اگر وعده
مشخص نباشد چون آمدن حاجیان از حج یا رسیدن محصول
صحیح نیست چهارم انکه متاع نسیه باشد و قیمت آن نقد اینقسم را
سلف و سلم گویند و شرطهای اینقسم زیاده بر چهار که شرط مذکور
است در قسم اول قبض کردن قیمت است در مجلس و ذکر وعده در وقت
عقد لازم است و باید که در وعده وجود جنس ممکن باشد پنجم انکه
متاع

در جامع عباسی نیست و در [illegible] است [illegible] ظله



متاع را بفروشد بی انکه ذکر مایه کند و اینقسم را مساومه گویند و
شرطهای او چهار که شرط است که در قسم اول مذکور شد ششم انکه متاع
را بزیاده از آنچه خریده بفروشد اینقسم را مرابحه گویند و شرطهای
اینقسم زیاده بر چهار که شرط مذکور است ذکر مایه یا زیادتی بر آن
در عقد بیع و اگر بوعده خریده باشد باید که بمشتری بگوید که من
بوعده خریده ام و مکروه است در این بیع نسبت دادن فایده باصل مایه
مثل انکه گوید این متاع را خریده ام بصد دینار و میفروشم از اینقرار
بزیادتی هر ده دینار یک دینار هفتم انکه متاع را بانچه خریده بفرو
شد اینقسم را تولیه گویند و شرطهای اینقسم زیاده بر چهار که شرط
مذکور است علم باصل مایه است و انکه بقیمتی که خریده بفروشد بی
زیاده و نقصان هشتم متاع را کمتر از آنچه خریده بفروشد این
قسم را مواضعه گویند و شرطهای این قسم زیاده بر شرطهای مذ
کور اخبار باصل مایه است و مکروه است نسبت دادن نقصان از اصل
قیمت باصل مایه چنانچه در مرابحه مذکور شد نهم انکه دو متاع
مشابهی که با کیل و وزن باشد به یکدیگر فروخته شود آنرا ربا گویند و
شرطهای اینقسم را زیاده بر چهار که شرط مذکور عدم زیاده و نقصانست

در نقد و نسیه چه اگر زیاده و نقصان بفروشد مجرّبا
نیست اگرچه از یا آنی حکمی باشد چون شرط کردن ساختن
انگشتری جهة بایع مثلا لیکن در بعضی احادیث ائمه معصومین
وارد شده که جایز است فروختن درهم تازه را بدرهم کهنه بشرط
نگری مر آنید درهم کهنه مغشوش است پس زرگری از دین
برابر غش دیگری خالص بوده یا نصفی خالص بوده چنین بلکه
نقره مغشوش را بجنس خالص او میتوان فروخت هرگاه
مقدار غش معلوم باشد و اگر معلوم بوده باشد بزیاده میتوان
فروخت و اگر بایع و مشتری پدر و پسر و شوهر و زن و آقا و غلام
باشند اگر بزیاده و کم متاعی متفق که قابل کیل و وزن باشد بفروشند
صحیح است و اگر یکی مال آن دیگری کافر حربی باشد در نصوره
بزیاده از جنس بکافر میتوان فروخت اما زیاده با ایشان فقط نه
لذا یا میانه مال آن جهود با هست درین مسئله میانه مجتهدان
خلاف است اظهر آنست که ربا هست و در فروختن طلا و نقره که اول آنرا صرف
گویند زیاده بر شروط مذکوره قبض در مجلس است پس اگر پیش از
آنکه فروشند قبض کنند و متفرق شوند باطلست و اگر بعضی را قبض کنند
همان



همان قبض صحیح است و اگر در جنس متفق از زیادتی واقع شود با
علم واجب است بر گیرنده آنکه زیاده را بصاحبش باز دهد و اگر
نشناسد از جهة او تصدق کند و اگر فوت شده باشد بوارث او
برساند و اگر مقدار زیاده را نداند و صاحبش را بشناسد او مصا
لحه کند و اگر صاحبش را نیز نشناسد خمس از آن بیرون کند
و باقی حلال است و اگر جاهل باشد بحرام بودن ربا استغفار کند
و گناه ندارد آیا در این صورت زیادتی را بصاحبش باید داد یا نه میانه
مجتهدین درین مسئله دو قول است اقوی آنست که واجب است
نمیتوان خلاص شد از ربا با آنکه بگردانند نا ناقص چیزی
از غیر جنس او یا آنکه ناقص را بجنس دیگر بفروشد و بزیاده
بخرد یا آنکه زیادتی ببخشد نه آنکه در جنس مختلف باشد چه
از زیادتی و کم نقد میتوان و اگر هر دو قابل کیل و وزن باشد نسیه
فروختن مکروه است اگرچه بی زیاده و نقصان بفروشد **فصل**
**چهارم** در بیان الفاظ بیع کردن و آنچه داخل است و قاعده کلی در آن
آنست که هرچه در عرف از آن لفظ دانند در بیع کردن داخلست و الفاظ
آن مختلف است اول زمین و عرصه و ساختن پس هرگاه عقد بیع بر

اوطاً اذن از حاکم
شرع یا ماذون
از قبل اوست
صدر دام ظله

اگر علم بزیاده بر
خمس بدارد وجه
دام ظله العالی

اگر از روی حقوق
باشند بسیار مشکل است
صدر دام ظله

انها واقع شود چشمه و چاه آب در بیع از زمین داخل است و درختها
که در آن باشد و زراعتی که شده باشد داخل نیست اگر چه بایع در
وقت بیع گفته باشد که فروختم بتو این زمین را بجمیع حقوق آن و اگر گفته
باشد که فروختم این خانه را با آنچه در آنست در بسته شود یا این
زمین را با آنچه درو هست در بیع صورت درخت و زراعت داخل است
اما سنگها که در زمین مدفون باشد داخل نیست و بایع را آن چیز هست
لازم است که سنگها را از آن زمین بیرون کند و اجرة مثل [illegible]
سنگها را بایع لازم نیست اگر چه زمان آن بسیار باشد اما
بر بایع لازم است که بعد از بیرون آوردن سنگها جایها از زمین
ناهموار بوده باشد هموار کند دوم باغ و بستان پس هر
گاه عقد بیع بر هر دو واقع شود درخت و زمین و دیوار آن داخل است
اما عمارتی که در باغ داخل است خانها که چوب بر آن میاندازند
و دیوار بالا میروند جهة مرغ پرانیدن و همچنین [illegible] و دکوی
داخل است یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که داخل نیست
سیم خانه داخل است در او زمین و عمارة و بالاخانها و بابت خانه مگر
آنکه هر یک بر خود خانه باشد و آنچه در لحانه ثابت باشد از اجزای
لحانه

معلوم نیست [illegible]

معلوم نیست [illegible]



لحانه باشد داخل است خواه از اجزای لحانه باشد چون سقف و در
هاب نشانده و حلقهای آنچه بدان ماند خواه از اجزای لحانه نباشد
لکن بواسطه انتفاع ساخته باشد چون نردبانی که در جای نشانده
باشد بنوعی که نتوان از آنجا بجای دیگر نقل نمود و در قبهای چوب
که ثابت ساخته باشند و خمها که در او کوفته باشند اما درست آسیا
و خمها و تغارها و چوبهای [?] که نشانیده باشند و گنجهای
مدفون و سنگهای پنهان و فرش خانه و چادر و آن دیگها که بر میخهای
کوفته گذاشته باشند و پیمانه و دلو و غیره داخل نیست چهارم
قریه و ده که چون اگر بیع در بیت هر دو واقع شود عمارتها و ساختها
که احاطه بانها کرده و راهها داخل است در آن و اما درختها که در
میان آنها باشد داخل است یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست
که داخل نیست و مزرعها حوالی قریه داخل نیست مگر بقرینه که دلالة
بالخراب بودن آن کند پنجم درخت داخل است در او شاخها و برگها
تا با شاخ و برگ خشک و برگ درخت توت داخل است میانه مجتهدین
خلافست اما میوه درخت داخل نیست و اگر درخت را مشتری بکند حق بایع
ساقط میشود میوه درخت خرما که [illegible] باشد داخل نیست مگر آنکه مشتری

شرط کرده باشد و بر مشتری در بیع لازم است که بگذارد که میوه
برسد و اگر خرید بر درخت نو سالی و اجرة آن زمان را تا میوه برسد که
از بایع طلب کند و اگر در کاشتن بار رسیدن میوه بر درخت خرید
رسد مشتری میتواند قطع آنرا کرد و در این شرط خلاف است ششم غلام
است که مالک نیست در خرید این غلام مالی که مولی تملیک او کرده باشد
بنا بر آن قول که گفته اند که غلام مالک چیزی نمیشود مگر اینکه شرط
کند بشرط آنکه ربا نشود مثل جامه آبی که پوشیده باشد ایا داخل است
یا نه میانه مجتهدین خلاف است اقرب آنست که ابعد عرف حکم
بر آن کنند داخل است **فصل پنجم** در بیان اقسام خیار بدانکه اصل
بیع کردن آنست چه در شانزده موضع رد کردن جایز است اول
خیار مجلس و آن مخصوص به بیع کردن است و هر یک از بایع و مشتری
را اختیار فسخ میرسد در مجلس بچهار شرط اول آنکه در عقد بیع
شرط سقوط خیار مجلس نکنند اختیار فسخ نداشته دوم آنکه بعد
از عقد بیع باشد چه پیش از عقد بیع خیار مجلس نیست سیم آنکه
هر یک از فروشنده و خرنده از یکدیگر باختیار متفرق نشده باشند
خیار مجلس نیست اما اگر باکراه ایشانرا از هم متفرق سازند ساقط
نمیشود

اما و اگر نزار ... معروف است در ۱۲ شش قسم و آن بانان واشتباهی واوقات وغیر آن تحقیق مشهور ... درخت خرما ... ظاهرا دلیل مخصوص دارد در حد ...



نمیشود بلکه ولی ایشان از او اگر یکی از ایشان بمیرد یا بحکم جنون شود
یا نه مجتهدین را در این مسئله خلاف است و اگر هر یکی از ایشان دیوانه
شوند خیار ساقط نمیشود بلکه ولی ایشان را با مرفله ... اختیار فسخ است
چهارم آنکه چیزی که خرید و فروخت واقع میشود انسان پانزده کس نباشد
شد که بر مشتری آزاد میشود چه اگر یکی از آن پانزده کس باشد اختیار
فسخ ندارند و خرید آن غلام نقل خود را بمذهب بعضی از مجتهدین
جایز داشته اند اختیار ندارد و هم چنین بعضی از مجتهدین گفته اند
که اگر پدر طفل چیزی از مال خود بجهة فرزند صغیر خود بخرد خیار
مجلس ندارد دوم خیار حیوان یعنی مشتری حیوان را اختیار
فسخ هست از وقت بیع تا سه روز و بعضی از مجتهدین گفته اند
که بایع نیز مخیر است در این سه روز اگر قیمت حیوان نیز حیوان
باشد بدو شرط اول آنکه در عقد بیع شرط سقوط آن نکرده باشد
چه با شرط سقوط ساقط میشود دوم آنکه تصرف در حیوان نکرده
باجاره و هبه و غیر آن چه با التصرف خیار حیوان ساقط است
و اگر عیبی در این سه روز خیار حیوان حادث شود از غیر جهة مشتری
مجتهدین را در این مسئله سه قول است اصح آنست که مشتری مخیر است

در فسخ و نگاه داشتن آن و آن چنان است که عیب دار آید و تفاوت میانه صحیح
بودن و معیوب بودن دارد و اگر در بیست سه روز نیز آنکه تقصیر کند
تلف شود از مال بایع است سیم خیار شرط و این خیار شرط در
جمیع عقود جایز است سوای عقد نکاح و در وقف و ابرا و طلاق
نیز جایز نیست و شرطهای خیار در بیع نه است اول آنکه شرط
نباشد که منافی بیع باشد چون شرط آنکه تصرف نکند دوم آنکه منافی
شرع نباشد چون شرط آنکه آزاد نکند یا وطی نکند یا اگر کسی
از آن زن دعوی کند از بایع بدهد سیم آنکه مضبوط باشد پس
اگر شرط مجهول کند چون آمدن حاجیان از حج باطل است چهارم
آنکه شرط در عقد بیع کرده باشد چه اگر در عقد بیع نکرده باشد
اختیار فسخ ندارد پنجم آنکه تصرف در مبیع نکرده باشد چه بالتصرف
چون وطی کردن خیار شرط ساقط میشود و تلف شدن [illegible] مبیع
نیز خیار شرط ساقط میشود آنگاه اگر مبیع را داشته باشد طلب مبیع را نقد
میکند و این خیار شرط در بیع بحسب [illegible] هر یک از بایع و مشتری
را اگر هر یک از ایشان از جهت خود یا اجنبی شرط کنند جایز است و اگر
دو فریق [illegible] شرط سی یک ساله یا دو ساله کنند جایز است و خیار شرط
بطریق

شرط نفروختن در مقدار از زمان معین مانعی ندارد صدر [illegible] ظله العالی
منافی شرع بودن شرط [illegible] و ازار [illegible] و [illegible] معلوم و در [illegible] در حاشیه [illegible] ذکر [illegible] دام ظله



بطریق میراث بورثه منتقل میشود [illegible] تکلیف ها که سنت بقول شرط تعلیق
بچهار شرط است اول قابل تعلیق آن نیست چون ایمان بخدا و ائمه و با
حیات قطعیه بتحریم محرمات قطعیه دوم آنکه قابل شرط و تعلیق بر شرط
هست چون آزاد کردن غلام و شرط کردن که مبلغی بدهد و نذر
کردن غلام چون اعتکاف در مسجد کردن چه این قابل تعلیق است
بنذر و شبه آن و قابل شرط هست که رجوع کند در آن هر وقت که خوا
هد سیم آنکه قابل شرط هست و قابل تعلیق نیست چون بیع کردن و صلح
نمودن و اجاره و رهن نمودن چه انتقال بعد از تعلیق اینها نیست و
رضا نیست مگر با جزم در صورت تعلیق جزم نیست چهارم آنکه قابل تعلیق باشد
و قابل شرط نباشد چون [illegible] روزه [illegible] موضع چهارم خیار
تأخیر است چنانست که بایع چیزی را بفروشد و مبیع یا بعضی از آن را تسلیم
مشتری بکند و مشتری قیمت را یا بعضی از آن را ببایع ندهد یا آنکه شرط
[illegible] نکرده باشد تا سه روز بایع صبر میکند و بعد از سه روز مخیر
است در فسخ و صبر پنجم خیار چیزها که در آن روز تا شب ضایع شود
یا قیمت آن ناقص شود پس اگر کسی همچنین چیزی را بفروشد تا شب
صبر میکند اگر مشتری قیمت را آورد فبها و الا [illegible] میشود اگر نیاورد بایع مخیر

در فسخ و اگر مشتری بعضی از قیمت از آن قدر آن داده باشد و بعضی
را نسیه و نقد داده باشد اما بایع مخیر است در فسخ کردن یا نه و مجتهدین
را در این مسأله دو قول است اقرب آنست که اختیار نداشته باشد و همچنین خلافست
که اگر ابتدا بوعده قرار داده و در وعده نداده باشد ششم خیار رؤیت و آن چنانست
که شخصی متاعی را ندیده که به وصف بخرید اگر بعد از دیدن بخلاف
وصف باشد مخیر است در فسخ و نگاه داشتن اما اگر بعضی را دیده
باشد و باقی را بوصف خریده باشد آنگاه بر خلاف وصف و آن شد
باشد تمام را می‌تواند رد کند نه آنکه بعضی را نگاه دارد و بعضی را رد
کند هفتم خیار غبن و آن چنانست که شخصی متاعی را بخرد یا بفروشد
آنگاه ظاهر شود که در وقت عقد زیاده از آن یا کمتر از آن قیمت داشته
است آنکه که مغبون است مخیر است در فسخ به شرط اول آنکه تصرفی
که مانع رد باشد در آن متاع نکرده باشد چون تصرف مشتری
تلف شدن است در دست او و بعضی مجتهدین گفته اند که در منقول
نیز فسخ می‌رسد بایع را از الزام مشتری به غایب بود کردن قیمت متاع
باشد آن متاع و بعضی از مجتهدین گفته اند که بایع را [illegible]
[illegible] که آن متاع را که مشتری [illegible] از آن [illegible] که خریده بگیرد

دوم

[illegible] از تلف شدن عین و [illegible] و تراضی است [illegible]



دوم آنکه در وقت خرید و فروخت عالم بعیب آن نباشد چه اگر در آن وقت
عالم باشد اختیار فسخ نیست سیم آنکه زیادتی و نقصان خلاف باشد
بحسب عرف و عادة پس اگر اندک زیادتی و نقصان باشد که در
عرف از زیاده و نقصان نگویند اختیار فسخ نیست هشتم خیار
عیب و آن ثابت است در هر چه که از خلقت اصلی زیاده یا کم با
شد و آن بسیار است و هشتم است اول دیوانه بودن کنیز یا غلام
دوم برص داشتن سیم جذام داشتن چهارم قرن داشتن
یعنی کنیز را در فرج چیزی باشد که مانع دخول باشد پنجم
بر آمدن پشت یا سینه غلام ششم گریختن ایشان بعادة نه آنکه
از روی ترس جای پنهان شوند چه با آن که بعضی [illegible] مفقود
هفتم خنثی بودن هشتم خصی بودن اگر چه قیمت بر آن
باز میشود نهم [illegible] بودن دهم کور و احول بودن [illegible]
سل [illegible] داشتن یازدهم کر بودن دوازدهم کافر بودن غلام
و کنیز هرگاه مشتری شرط اسلام کرده باشد بر قول بعضی از مجتهدین
سیزدهم [illegible] بودن [illegible] غلام چهاردهم [illegible] بودن [illegible]
یا عرقی که سبب [illegible] شود یا [illegible] عضوی باشد

گاه از جهت عیب است و الا [illegible] از جهت [illegible] [illegible] صدر [illegible]

یازدهم موی در زهار نارستن تا آن زن نهم حیض نادیدن کنیز جوان
بقول بعضی هشتم بودن ... دربدن باده از عادت دو زن نیست بمجتهد هم
ابتلا بدرگیر نوزدهم بیمار بودن اگرچه تب یکروزه باشد بیستم کند ذهن
ذهن بقول بعضی از مجتهدین بیست و یکم زنا کردن غلام و کنیز بقول
بعضی از مجتهدین بیست و دوم بول کردن غلام بزرگ در جای خواب
بقول بعضی از مجتهدین بیست و سیم دزدی خیانت کردن غلام و کنیز
بشرط انکه تمیز داشته باشد نه انکه طفل باشد بیست و چهارم احمق بودن
ظاهری بیست و پنجم شرابخوار باشد شرط بیست و ششم انکه مثانه
که خریده باشد مخنث باشد اگرچه نابالغ ساختن باشد یا مثقب
با نقصان آن در قیمت ان شدن یا کر کردن بیست و هفتم ختنه ناکرده
بودن غلام بقول بعضی از مجتهدین بشرط انکه مشتری نداند که
او را ختنه نکرده اند بیست و هشتم بقوة بودن دست راست غلام
با قوة داشتن دست چپ او پس مشتری هرگاه عالم شود باین عیوب
اختیار فسخ دارد و چهار شرط اول انکه تصرف در امتاع نکرده باشد چه
با تصرف رد نمیتواند کرد اما ارش که تفاوت میانه قیمت بی عیب و
عیب دار است میگیرد دوم انکه عیب پیش از بیع تر تر بیع کردن باشد
سوای

غلام و کنیز ... معلوم ...



سوای چهار عیب دیگر انکه آن چهار عیب از وقت عیب تا یکسال
اگر بهم رسد مشتری فسخ آن میتواند کرد هرگاه تصرف نکرده باشد
دوم انکه مشتری پیش از بیع کردن عالم نباشد بعیب چه اگر عالم باشد
رد نمیتواند کرد و ارش نیز نمیگیرد سیم انکه رد و فسخ بیع کردن
خیار عیب را ساقط نکرده باشد خواه بتفصیل خواه باجمال اگر ساقط
کرده باشد رد نمیتواند کرد و گرفتن ارش در چهار موضع ثابت
میشود اول هرگاه مشتری تصرف کرده باشد در متاع عیب ناك چنانچه
کرده باشد دوم هرگاه مشتری کنیز بچه دار کند او را آزاد شود در عوض
نیز رد نمیتواند کرد و ارش میگیرد سیم انکه در عوض نیز که مشتری
اختیار فسخ داشته باشد فسخ نکند ارش میگیرد چهارم انکه هرگاه
متاع در دست مشتری عیب بهم رسانیده باشد و بایع شرط کرده
باشد که هرگاه عیب ناك شود ارش بدهد نهم خیار تدلیس
و آن چنانست که تحسین کنیز و آمثال آن کرده باشد بشرط انکه سرخ
رو ... مو باشد حوی او را سرخ کرده باشد بر خاب ... کرده
موی دیگر را موی او در شوده مشتری هرگاه عالم نبوده باشد بعد از ان
عالم شود اختیار دارد که فسخ کند و همچنین اختیار دارد هرگاه گوسفندی

که چند روز شیر او را نگاه داشته باشد بفروشد و بشرط آنکه شیر او مقدار آن
معین باشد و بعد از آن ظاهر شود که شیر او کمتر از آن بوده در این صورت
نیز مشتری مخیر است بشرط آنکه کمتر از سه روز شیر کم شود چه اگر در
بیشتر از سه روز شیر کم شود اختیار فسخ ندارد و اگر فسخ کند صحیح نیست
و اگر شیر آن گوسفندی که او را سه روز ندوشیده باشند کم شود
معلوم شود او را با مشتری اختیار فسخ دارد یا نه میانه مجتهدین خلاف
اقرب آنست که اختیار فسخ دارد اما این حکم در غیر گوسفند میرود یا
چون در حدیث گوسفند واقع شده مخصوص بگوسفند است
میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که در غیر گوسفند نیز میرود
و همچنین آب قناتها و آسیاها را بند کردن که در نظر مشتری بسیار نماید
و بعد از آن ظاهر شود که آب او کم بوده اختیار فسخ دارد دهم خیار
تدلیس هرگاه فسخ نکند در این مدت که نگاه داشته شود ارش نمیگیرد
مگر در شرطی که آنچه هرگاه شرط کرده باشد که کنیز بکر باشد و بعد
از آن ظاهر شود که بکارت نداشته در این صورت ساقط نمیشود ارش
میگیرد در فسخ چون حاکم شرع و بایع شرط نیست نهم خیار اشتراط و آن
چنانست که متاعی که بشرط میفروشد سالم نباشد شرط در وی باعلم
الشرط



است طبا اشتراط آن افتد اختیار فسخ است چون فروختن
بشرط آنکه هرگاه در موعد معین رد قیمت نماید مطلقاً بیع باشد
یازدهم خیار شرکت و این چنانست که متاعی را که بکسی میفروشد اگر جزء
وی را باشد مثل آنست حیوانی که بعد آنکه شوانکرد از یکدیگر جدا شود و مشتری
اختیار فسخ و شرکه هر دو دارد دوازدهم خیار دشواری تسلیم کردن
چه هرگاه بایع متاعی را که کار او این باشد که میتواند تسلیم کردن
بفروشد و بعد از آن دشوار شود او را تسلیم آنچه فروخته
کبوتری که از عادت او این باشد که هر روز بیاید و نیاید مشتری مخیر است
میانه فسخ و طلب مثل یا قیمت آن سیزدهم خیار بعض کردن بعضی از متاع
و آن چنانست که کسی دو غلام را مثلاً بیک دفعه خرید آنگاه ظاهر
شود که یکی از ایشان مال دیگری بوده مخیر است میانه فسخ بیع هر دو
غلام یا نگاه داشتن یک غلام را بحصه او از قیمت و طلب کردن قیمت
غلام دیگر از بایع چهاردهم خیار تفلیس و این چنانست که شخصی متاعی
را بمفلسی بفروشد و بعد از آن حاکم شرع او را از مال تصرف منع کند
بجهة قیمت کردن مال او از قرض خواهان در این صورت صاحب متاع
مخیر است در فسخ کردن بیع و گرفتن متاع خود میانه امضاء و شریک بودن

باقرض خواهان آن در مال مفلس یا آنکه نهم خیار تلف شدن و غصب
کردن چه اگر متاعی که بایع فروخته پیش از قبض یا بعد از قبض در مدت
خیار تلف شود بی سبب از جانب بایع یا اجنبی مشتری مخیر است در فسخ و همچنین
اگر متاعی را که بایع فروخته پیش از قبض مشتری غصب کنند چنانکه رد آن
ممکن نباشد مشتری مخیر است در فسخ و اما اجرة مدة غصب مشتری از بایع
میگیرد یا نه در این مسئله خلاف است اگر بایع در تسلیم تأخیر کند اجرة مدة تأخیر
بدو لازم است دهم خیار اجاره کردن و این چنان است که هرگاه مشتری جاهل
باشد که زمینی که بایع بدو فروخته باجاره دیگری بوده اختیار فسخ دارد
و همچنین هرگاه جاهل باشد که سنگریزها که در زمین مدفون بوده
باشد از بایع است مخیر است در فسخ ولیکن اقسام خیار از خواص است

کتابت **خاتمه** در بیان احکام بیع بدانکه بعد از بیع کردن
گرفتن قیمت تسلیم متاع بمشتری لازم است و آن در چیزها که قابل
نقل و تحویل نباشد چون زمین و عمارت و باغ و درخت بتخلیه است
یعنی خالی کردن دست از تصرفات آن و باز داشتن با آنکه رخت خود
را از آنجا بیرون برد و اگر در زمین زراعت رسته باشد چیدن آن
در تخلیه قابل نظر باشد اگر قابل کیل و وزن است کیل و وزن کردن و اگر چه

مسائل مذکوره در این موضع محتاج بشرح و تفصیل است صدر مدظله

محتاج بتأمل است صدر دام ظله

شاید مراد این است در جاهل بود بعد از بیع معلوم شد که از بایع نیست صدر دام ظله



مشتری کردن چه در مجلس اینها ثابت است گرفتن و آنچه بعد از بیع و پیش
از قبض پیدا آید در متاع بعهده بایع است مال المشتری نیست چنان است که با
بیع در بیع استثنا کنند آنچه خواهد و اگر متاع حیوان باشد و استثنا
کله و پوست آن کنند در آن مجتهدین سه وجه گفته اند اول آنکه بیع
صحیح است دوم آنکه باطل است سیم آنکه اگر حیوان از آنهاست که ذبح شود صحیح است
و الا باطل چهارم آنکه در حیوانی که ذبح او نتوان کرد شریک است بقیمت
کله و پوست آن پنجم آنکه مطلقا شریک است در آن شریک
اما قول اقوی دوم است و اجرة کیال و وزن کننده آن بر فروشنده متاع
و نقل کننده آن بر مشتری بشرط آنکه بی رضا نیامده باشد بلکه بایع
مشتری ایشان را آورده باشد و دلال امین اگر متاع در دست او بی تعدی
و تقصیر تلف شود ضامن نیست و اگر میان او و مالک و دلال اختلاف واقع
شود در تقصیر کردن متاع و قیمت متاع با تقصیر قول دلال است با قسم

**مطلب دوم** در بیان رهن کردن یعنی گرو کردن و در آن دو
فصل است **فصل اول** در شرط کردن گرو بدانکه گرو کردن شی کسی که
بذمه او دینی باشد جهة اعتماد مشروع است خواه در سفر و خواه در
حضر و آنچه در آیه کریمه واقع شده که در سفر جایز است بنابر غالب است

چه بیشتر اوقات کسی بهم نمیرسد که تمام بنویسد اکتفا بکرد میکنند این
رهن عقد لازمست از طرف کسی که گرو میکند یعنی که دیگر نمیتواند
تصرف در آن گرو کردن و از آن گرو کیرنده گرفت تا وقتی که دین او را ادا
کند بدانکه شرطست اول گرو کننده عاقل و بالغ باشد و جایز التصرف
نیز باشد پس گرو کردن طفل و دیوانه و کسی که او را بازداشته اند
و بعد از آنکه آزاد کرده اند و مست و بیهوش و سفیهی که حاکم شرع او را
از مال منع کرده باشد صحیح نیست اما ولی طفل میتواند که با مصلحت طفل
مال او را گرو کند بجهت دینی که بواسطه مصلحت طفل قرض کرده تا بجهت او کرده
بگیرد دوم ایجاب چون رهنتک هذا علی الدین الفلانی یعنی گرو کردم
این چیز را پیش تو بجهت فلان دین سیم قبول چون قبلت و آنچه
دلالت کند بر آن و میباید که قبول بعد از ایجاب بی فاصله واقع شود
چهارم آنکه ایجاب و قبول را بلفظ گوید با قدرت و با عاجز بودن اشارت
و کتابت نیز جایزست و بغیر از عربی و بغیر صیغه ماضی نیز جایزست پنجم
قبض گرو کردن و در قبض کردن اذن گرو کننده شرطست پس اگر
بعد از قبض گرو کننده در آن تصرف کند گرو باطل میشود و اگر پیش از قبض گرو
کننده بمیرد یا دیوانه شود یا رجوع در اذن در قبض نماید گرو باطل میشود
تم



ششم حاضر بودن گرو کیرنده در قبض پس اگر در غیبت او گرو کند
یا گرو کیرنده یا وکیل او حاضر نشود در قبض نکند صحیح نیست هفتم گرو
عینی باشد که ممکن باشد قبض او و صحیح باشد مالک شدن آن
و جایز باشد فروختن آن پس گرو کردن دین و منفعت چون
خانه و خدمت غلام و گرو کردن ملک غیر بی اذن صاحب و گرو کردن
مسلمان شراب و خوک را اگرچه ذمی باشد نزد مسلمان گرو کند درست
چه و دیگر بگذارد صحیح نیست اما اگر شیره انگور را گرو کند صحیح نیست چرا
وقتیکه شراب میشود از گرو بیرون میرود چون سرکه شود باز گرو
میشود اگر در حالی که شراب شود صاحب از آن بیرون ندهد که بیندازد گرو است
از آنجا کنند آیا مالک میشود بعد از آنکه سرکه شود یا مالک همان کس است
که گرو کرده در این مسئله مجتهدین دو قولست اصح آنست که اگر بقصد
سرکه شدن جمع نموده باشد مالک او میشود و اگر بقصد شراب بودن
جمع کرده مالک او نمیشود هشتم صحیح نیست گرو کردن مصحف نزد
مسلمان نزد کافر و بعضی او را جایز داشته اند و گفته اند واجبست که
در تصرف مسلمانان باشد و گرو کردن کتب فقه و حدیث نزد یهودی
مکروه است و همچنین مکروه است گرو کردن کنیز خوش صورت نزد فاسق

مگر آنکه محرمان باشند میانه مجتهدین خلافست که گرو کردن
چیزی که قبض آن نتوانند کرد چون ماهی در دریا و مرغ در هوا
و بنده گریخته آیا جایزست یا نه و همچنین خلافست میانه مجتهدین در
گرو کردن کنیزی که از وی فرزند داشته باشد اصح آنست که گرو میشود
کردن او [illegible] و گرو کردن کنیز مکاتب و مدبر صحیح است
و گرو کردن زمین وقف و زمین خراج جایز نیست هشتم آنکه گرو کردن
جهت دینی باشد که در ذمه باشد پس جایز نیست گرو جهت دینی که
در ذمه ثابت نباشد چون گرو کردن جهت چیزی که نخواهد کرد و جهت
خیانتی که شخصی بکند و جهت اجرت کسی که او را گرفته باشد که بنده گریخته
او را از شهری بکرداند پس پیش از بکرداندن او در گرو کردن
غلام جهت مال کتابت میانه مجتهدین خلافست اقوی آنست که جایزست
نهم آنکه گرو جهت دینی باشد که استیفاء آن دین از گرو ممکن
باشد پس گرو کردن بر اجاره متعلقه ببدن شخصی معین چون خدمت
او صحیح نیست چه اگر او بمیرد ممکن نیست که گرو را بفروشند و شخص دیگر را جهت
آن عمل اجاره کنند **فصل دوم** در احکام گرو کردن بدانکه عقد رهن
قابل شرط است پس هر شرطی که منافی آن نباشد جایزست چون شرط کردن
آنکه



آنکه گرو در دست عادلی باشد یا آنکه گرو گیرنده وکیل باشد در فروختن
گرو در وعده دین بصورتی که گرو کننده او را از وکالت نتواند عزل کرد اما گرو
کننده اگر بمیرد گرو باطل نمیشود اگر گرو کننده بمیرد گرو باطل نمیشود بلکه بوارثه
او منتقل میشود اگر در گرو کردن شرطی کند که جایز نباشد چون شرط
آنکه منافع گرو از گرو گیرنده باشد صحیح نیست و اگر شرط کنند که منافع
گرو نیز گرو باشد صحیح است بعد از آنکه گرو کننده چیزی گرو کند دیگر
او را تصرفی که منافی این گرو کننده باشد صحیح نیست چون فروختن و هبه
کردن آن و دخول شدن با آن مگر باذن گرو گیرنده و همچنین گرو گیرنده
را تصرف در آن صحیح نیست مگر باذن گرو کننده دیگر وعده در گرو کردن شرط
نیست اما اگر شرط کنند لازم است و اگر بعد وعده گرو کنند اند آن دین
متاع غایب و گرو گیرنده وکیل در فروختن باشد بفروشد و دین خود را
بردارد و زیاده بر او باز دهد و اگر وکیل نباشد بی رخصت او نفروشد
و اگر غایب باشد یا رخصت ندهد حاکم شرع او را بفروشد و دین او را
بدهد و اگر گرو کننده گرو گیرنده را اجازه دهد که گرو را پیش از وعده
بفروشد جایز نیست در قیمت آن تا هنگام رسیدن وعده و اگر گرو کند
چیزی که بسیار ماند جایز است که شرط کند که پیش از وعده بفروشد

و بعضی از مجتهدین بر این رفته اند که فروختن آن صحیح است
و قیمت آن در گرو است و گرو در دست گروگیرنده امانت است پس
اگر بی تقصیر او تلف شود ضامن نیست و قول قول اوست و در عدم تقصیر
با قسم و قول قول گروکننده است در قیمت گرو و مقدار دین و اگر گرو تلف
شود و گروکننده چیزی دیگر بدهد محتاج به صیغه دیگر نیست و اگر
دو متاع را بجهة دو دین گرو کند هرگاه یکی از آنها را بدهد هر دو را
جهة یک دین نمیتوان نگاه داشت و همچنین اگر دو دین باشد یکی
با گرو و یکی بی گرو هرگاه دین با گرو را ادا نماید نمیتواند گرو را جهة آن
دین دیگر نگاه داشت و هرگاه گروکننده دین او را ندهد گروگیرنده
را میرسد که گرو را بفروشد و فرقی نیست که گروگیرنده را تکلیف نموده
گروکننده که دین او را از غیر گرو بدهد اگرچه قادر باشد یا
گروگیرنده را حاضر کردانیدن گروکننده لازم نیست بیش از گروفروختن
مال خود را اگرچه در مجلس حاکم باشد ولیکن خرج حاضر ساختن
گرو شود بعد از دادن دین از مال گروکننده است و اگر گرو حیوان
باشد و بی خرج او بگروکننده تعلق دارد و نفقه او لازم است
و در بعضی احادیث وارد شده که اگر قابل آن باشد که بر او سوار شوند

و شیر



و شیر داشته باشد که مجتهدین جایز است که سوار شوند و شیر
از آن بدوشند و نفقه بدهند و قول اصح آنست که تصرف در آن
بی اذن گروکننده جایز نیست و نفقه بر او است و اگر گروگیرنده نفقه
کند از گروکننده بستاند **مطلب سیم** در شفعه گرفتن و آن آنست
که دو شخص ملکی مشاع داشته باشند یکی از ایشان پیشتر از دیگری
مالک شده باشد و هرگاه آن شخص دیگر حصه خود را بفروشد شریک
سابق آن حصه را مستحق میشود به اینکه به دیگری قیمت میدهد همان
قیمت را که او میدهد بچند شرط اول آنکه آن چیز را که شریک فروخته
باشد قابل انقسام باشد بحسب عادت زیرا که آنچه قابل انقسام نیست
شفعه نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که شفعه در چیزها
نیز هست نه زمین را بفروشند یا درخت خانه و دکان به تبعیت
در آن شفعه میرود **دوم** آنکه قابل قسمت باشد پس آنچه قابل
قسمت نباشد چون حمام کوچک و دکان کوچک و نهرهای
کوچک شفعه ندارد **سیم** آنکه آن چیز را قسمت نکرده باشد چه هر
گاه قسمت کرده باشند شفعه ندارد مگر آنکه در نهر و راه شریک
باشند چه بنصوص ثابت است که شفعه دارد و هرگاه هر دو را

با قصد رجوع و اذن گروکننده اگر ممکن باشد ... والله العالم

باهم بفروشد اما اگر زمین را بی نهر و راه بفروشد درین صورت نیز
شفعه نباشد چهارم انکه زیاده از دو شریک نباشد و بعضی از مجتهدین
گفته اند که در غیر حیوان زیاده از دو شریک را شفعه میرسد اما
در حیوان زیاده از دو شریک را شفعه نمیرسد پنجم انکه حصه
شریک بخریدن و فروختن منتقل شود بدیگری چه اگر بغیر از خرید
و فروختن چون میراث یا هبه یا صلح منتقل شود شریک دیگر را
شفعه نمیرسد و بعضی از مجتهدین گفته اند که هبه معوضه شفعه
دارد ششم انکه کسی که شفعه میطلبد چون مسلمان نباشد و مشتری
مسلمان باشد پس هرگاه مشتری مسلمان باشد و شریک جهود
یا مرتد باشد شفعه نمیرسد و اگر مشتری کافر باشد و کسی که
شفعه میخواهد مرتد باشد ایا شفعه میرسد او را یا نه میانه
مجتهدین خلافست و همچنین خلافست میانه مجتهدین در
انکه بعد از عقد بیع شریک مرتد شود هفتم انکه حصه شریک
که شفعه میطلبد وقف نباشد چه هرگاه وقف باشد شفعه او
راضی مدقق [illegible] گفته که هرگاه انکس که وقف او شده یک
کس باشد او را شفعه میرسد و در صورتیکه بیع وقف او را جایز است

جایزست



اوحد طائفه شفعات درانصورت نیز صدر دام ظله

۲ معلوم نیست صدر دام ظله
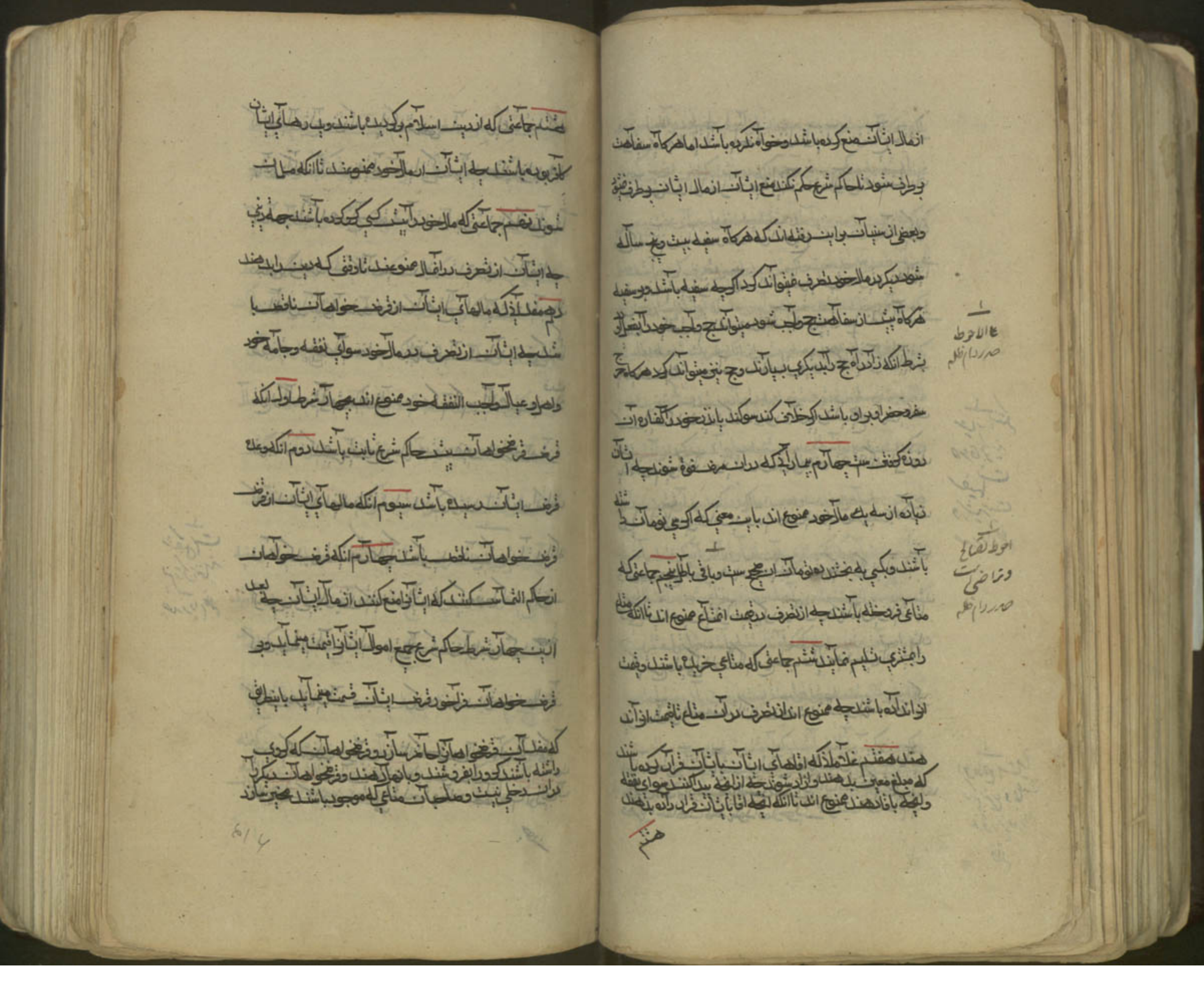
جایزست چنانچه در باب وقف گذشت شریک او شفعه میگیرد
هشتم انکه یکی از دو شریک مقدم باشد در خریدن چه هرگاه
هر دو بیکدفعه خریده باشند هیچکدام را شفعه نمیرسد نهم
انکه انشخص که شفعه میطلبد میباید که عالم بقیمت ان باشد عالم
باشد بقیمتی که شریک فروخته از اینجهة اگر جاهل باشد او را شفعه گرفتن
صحیح نیست دهم انکه قادر باشد بر قیمت دادن پس
اگر قادر نباشد یا قادر باشد و قیمت ندهد شفعه ساقطست اما
گوید که قیمت از اخاضر ندارم و غایبست و صبر کنید تا حاضر سازم
مهلت دهند تا زمانیکه حاضر سازد در از زمان سه روز دیگر
مگر انکه در مهلت ضرری بمشتری رسد چه درین صورت شفعه ساقط
است یازدهم انکه در دست مشتری پیش از انکه شفعه بطلبد تلف
نشده باشد چه اگر تلف شده باشد شفعه ساقطست دوازدهم
انکه طلب شفعه فی الفور کند چه اگر عالم باشد بفروختن شریک
و طلب شفعه نکند یا انکه بعد از دو سال فروختن شریک حصه
خود را اگر فروشد شفعه درین صورت نیز ساقطست اگر غایب باشد یا
طفل یا دیوانه یا بیمار یا بیهوش یا محبوس ساقط نمیشود شفعه ایشان

بلکه هرگاه عالم شوند میرسد ایشانرا آن ولی طفل و دیوانه باصرفه
غبطه شفعه میگیرد سیم دهم آنکه در وقت گرفتن بچیز بگوید
که گرفتم این زمین را مثلا بشفعه چه انتقال بجای عقد بیع است
محتاج بصیغه بیع جدید است و اگر مشتری در آن چیز تصرف کرده باشد مثل
آنکه آنرا فروخته باشد شریک را میرسد که او را باطل سازد و از اکثر
بگیرد لیکن منافع بهم رسد پیش از آنکه شریک شفعه بطلبد مال
مشتریست و ساقط میشود شفعه به پشیمان شدن از خریدن یا
رد کردن بایع بواسطه عیب و شفعه میتواند رد کردن آن بشریک با
همه عیب با جاهل بودن او بعیب اما اگر رد نکند تفاوت قیمت او را نمی
تواند گرفت از بایع مگر آنکه مشتری آن تفاوت را از بایع گرفته باشد و
اگر میانه کسی که شفعه میخواهد و مشتری نزاع شود در انتقال او به
بیع یا میراث یا بهبه یا آنکه گواه نداشته باشد قول قول مشتریست و در
نفی استحقاق شفعه و قول قول مشتریست در قیمت با قسم بقول مشهور
و اگر هر دو گواه داشته باشند گواه مشتری مقدم است مطلب چهارم
در تبیین توابع بیع کردن و در آن سه فصل است فصل اول در حکم
جماعتی که حاکم شرع ایشانرا از مال ایشان منع نموده باشد بسبب نقص

حتی

حتی غیری بمال ایشان یا جهة حفظ مال ایشان از ضایع شدن
و ایشان ده قسمند اول اطفال آنچه ایشان از مال خود ممنوعند تا
وقتی که بالغ و صاحب رشد شوند و بالغ شدن در مردان بیکی از
سه چیز است یا پانزده ساله شدن یا موی درشت بر پشت زهار ایشان
و آمدن یا محتلم شدن و در زنان بدو چیز است نه ساله شدن
یا حیض دیدن و صاحب رشد وقتی میشوند که ایشانرا آزمایش
کنند یا بینند که مال خود را در چیزهای صحیح صرف میکنند
دوم دیوانگانند و ایشان از مال خود ممنوعند تا آنکه عاقل شوند
و ولی اطفال و دیوانگان پدر است و جد پدری و هر چند بالا روند
و اگر هر دو جمع شوند هر دو در ولی بودن شریکند و اگر ایشان نباشند
کسی که پدر و جد ایشان او را وصیت کرده باشد و هرگاه او نیز نباشد
حاکم شرع و امینی که او را حاکم شرع نصب نماید سیم سفیهانند ایشان
نیز از مال خود ممنوعند تا آنکه سفاهت ایشان بر طرف شود و اگر
ایشان عاقل داشته باشند و بر طرف شده باشد ولی ایشان جماعت
مذکوراند و اگر سفیه بالغ شده باشد ولی ایشان حاکم شرع است
و هرگاه سفاهت ظاهر شود از مال خود نیز ممنوعند خواه حاکم ایشا

۲۱۵
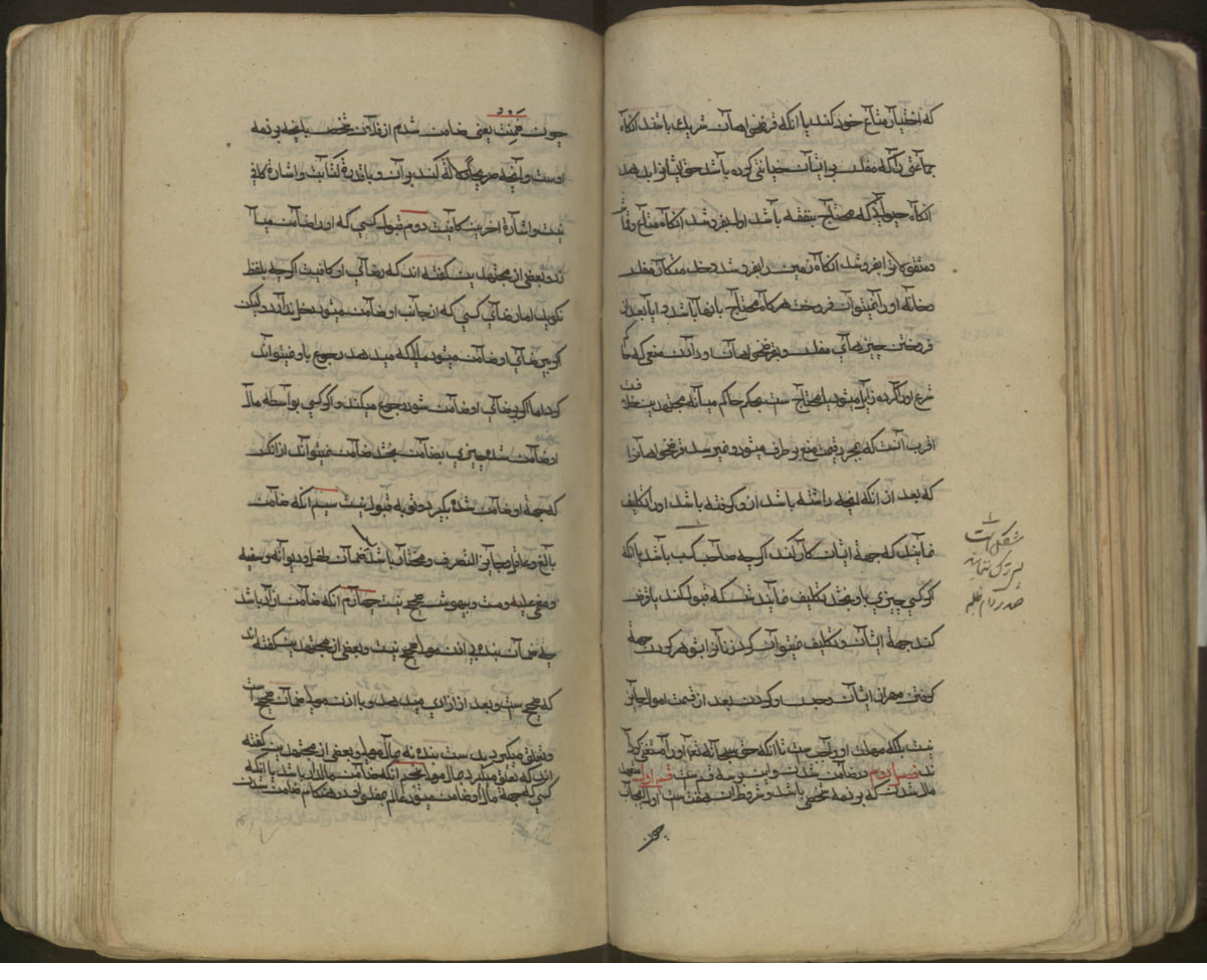


از مال ایشان منع کرده باشد و خواه نکرده باشد اما هرگاه که سفاهت
برطرف شود تا حاکم شرع حکم نکند منع ایشان از مال ایشان برطرف نشود
و بعضی از مجتهدان بر این رفته‌اند که هرگاه سفیه بیست و پنج ساله
شود دیگر در مال خود تصرف میتواند کرد اگرچه سفیه باشد و سفیه
هرگاه پیش از سفاهت حج واجب شود میتواند که حج واجب خود را بجا آورد
بشرط آنکه زاد راه حج را بدیگری بسپارند و حج نیز میتواند کرد هرگاه خرج
سفر و حضر او برابر باشد اگر خلافی کند سوگند یا نذر خود در کفاره آن
روزه گرفتن است چهارم بیمارانی که در آن مرض فوت شوند چه ایشان
زیاده از سه یک مال خود ممنوع‌اند باین معنی که اگر چیزی تومان ثلث
باشند و یکی را بخشند ده تومان از آن صحیح است و باقی باطل پنجم جماعتی که
متاعی فروخته باشند چه از تصرف در قیمت آن متاع ممنوع‌اند تا آنکه متاع
را بمشتری تسلیم نمایند ششم جماعتی که متاعی خریده باشند و قیمت
ادا نکرده باشند چه ممنوع‌اند از تصرف در آن متاع تا قیمت ادا کنند
هفتم غلامانی که آقاهای ایشان با ایشان قرار کرده باشند
که مبلغ معین بدهند و آزاد شوند چه از بخشیدن سوای نفقه
و لیکن با قاعده‌اند ممنوع‌اند تا آنکه آنچه با آقای ایشان قرار داده بدهند

هشتم

هشتم جماعتی که از دین اسلام برگردیده باشند و پیش از رهایی ایشان
کافر بوده باشند چه ایشان از مال خود ممنوع‌اند تا آنکه مسلمان
شوند نهم جماعتی که مال خود در پیش کسی گرو کرده باشند جهت دینی
چه ایشان از تصرف در آن مال ممنوع‌اند تا وقتی که دین را بدهند
دهم مفلسانی که مالهای ایشان از قرض خواهان ناقص (کم) با
شد چه ایشان از تصرف در مال خود سوای نفقه و جامه خود
و اهل و عیال واجب النفقه خود ممنوع‌اند به چهار شرط اول آنکه
قرض قرضخواهان پیش حاکم شرع ثابت باشد دوم آنکه وعده
قرض ایشان رسیده باشد سوم آنکه مالهای ایشان از قرض
قرضخواهان ناقص باشد چهارم آنکه قرضخواهان
از حاکم التماس کنند که ایشان را منع کنند از مال ایشان چه بعد
از این چهار شرط حاکم شرع جمیع اموال ایشان را قیمت مینماید و به
قرضخواهان بقدر قرض ایشان قسمت مینماید بطریقی
که مفلسان قرضخواهان را حاضر سازند و قرضخواهانی که گروی
داشته باشند گرو را بفروشند و بایشان دهند و قرضخواهان دیگر را
در آن دخلی نیست و صاحبان متاعی که موجود باشد مخیر سازد

الاحوط
صدر دام ظله

احوط تقابض و تراضی است
صدر دام ظله



که اختیار متاع خود کنند یا آنکه قرض خواهان شریک باشند آنگاه
بجماعتی که مفلس بایشان خیانتی کرده باشد حق ایشان از او بدهد
آنگاه چیزی که محتاج بنفقه باشد اول بفروشد آنگاه متاعی که تا
متفق کالا را بفروشد آنگاه زمین را بفروشد حظ مسکن مفلس
خانه او را نمیتوان فروختن هر گاه محتاج بآنها باشد و اما بعد از
فروختن چیزهای مفلس و بقرض خواهان دادن منع که حاکم
شرع او را کرده زایل میشود و احتیاج نیست بحکم حاکم میان مجتهدین خلاف هست
اقرب آنست که بمجرد قسمت منع بر طرف میشود و قرض خواهان را
که بعد از آنکه لحظه داشته باشد انرا گرفته باشد او را تکلیف
نمایند که بجهت ایشان کار کند اگرچه صاحب کسب باشد یا آنکه
اگر کسی چیزی باو بخشد تکلیف نمایند که قبول کند یا قرض
کند بجهت ایشان و تکلیف میتوان کردن زن را بشوهر کردن بجهت
گرفتن مهر از بهر ایشان و حبس او کردن بعد از قسمت اموال جایز
نیست بلکه مهلت او واجب است تا آنکه حق بجا آید و او را متمکن کرد
ند فصل دوم در ضامن شدن و این دو قسم است قسم اول ضامن
مال شدن که بر ذمه شخصی باشد و شرایط آن هفت است اول ایجاب

چون

چون ضمنت یعنی ضامن شدم از فلان تا خلاص باشد بر ذمه
اوست و لفظ صریحی که دلالت کند بر آن و با وجود کتابت و اشاره کافی
نیست و اشاره اخرس کافیست دوم قبول کسی که او را ضامن شده است
و بعضی از مجتهدین گفته اند که رضای او کافیست اگرچه بلفظ
نگوید اما رضای کسی که از جانب او ضامن میشود شرط نیست لیکن
اگر بی رضای او ضامن میشود مالی که میدهد رجوع باو نمیتواند
کرد اما اگر برضای او ضامن شود رجوع میکند و اگر کسی بواسطه مال
او ضامن شد هیچ چیزی بضامن نبخشد ضامن نمیتواند از آنکه
که بجهت او ضامن شده بگیرد حق او قبول نیست سیم آنکه ضامن
بالغ و عاقل و جایز التصرف و مختار باشد ضمان طفل و دیوانه و سفیه
و مغمی علیه و مست و بیهوش صحیح نیست چهارم آنکه ضامن آزاد باشد
پس ضمان بنده بی اذن مولا صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند
که صحیح است و بعد از آزادی میدهد و با اذن مولا ضمان آن صحیح است
و تعلق میگیرد بکسب بنده نه بمال مولا و بعضی از مجتهدین گفته
اند که تعلق میگیرد بمال مولا پنجم آنکه ضامن مالدار باشد یا آنکه
کسی که بجهت مال او ضامن میشود عالم بفلس او بوده هنگام ضامن شدن

او اما استقرار آن مال الذی ضامن شرط نیست پس اگر بداشته ضامن
شدن مال تلف شود ضمان آن باطل میشود ششم آنکه ضمان آن معلق بر شرط
نباشد چه اگر معلق سازد صحیح نیست اما اگر معلق نسازد بشرطی اما ادای
مال را معلق بر شرط سازد صحیح است هفتم آنکه مالی که ضامن متعهد
آن میشود میباید که ثابت باشد در ذمه آنکس که از وی ضامن
میشود پس اگر ثابت در ذمه نباشد ضمان آن صحیح نیست چون ضمان مال
جعاله پیش از فعل و ضمان مال کتابت و ضمان امانت و ودیعت و مال
شرکت و مضاربت و بعد از آنکه شرطهای ضمان بهم رسد منتقل میشود
مال از ذمه آن شخص که از جانب او ضامن شده بذمه او و ضمان
حال موجل جایز است و در موجل اگر ضامن بمیرد ضمان موجل حال میشود
و جایز است که شخصی از ضامن ضامن شود همچنین قسم دوم حواله
چه حواله نقل انتقال مال است از ذمه بذمه دیگر و شروط آن شش
است اول ایجاب چون احلتک بالدین الذی لک علی فلان یعنی
حواله کردم ترا بقرضی که تو بر فلان کس داری دوم قبول چون قبلت و قبول
حواله بر مال او واجب نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که قبول است
حواله ملا[illegible] و احادیثی که وارد شده باین مضمون محمول بر
استحبابست

استحبابست سیم رضای آنکس که حواله میکند و کسی که او را
حواله کرده و کسی که حواله بر او کرده شده چهارم آنکه حق ثا
بت باشد در ذمه کسی که حواله میکند پس حواله کردن چیز
ی که بقرض خواهد کرد صحیح نیست پنجم آنکه معلق نسازند حو
اله را بشرط ششم آنکه عالم باشد بقدر دین و هرگاه شروط حواله
متحقق شود منتقل میشود مال از ذمه کسی که حواله میکند بذمه کسی
که حواله میکند بر او و حواله کردن آنکس که حواله کرده شده بود
بر کسی دیگر جایز است و همچنین بر کسی دیگر حواله بغیر از جنس حق
جایز است چنانچه بر ذمه او درهم باشد بدنانیر حواله کند قسم
سیم کفاله و آن ضامن شدن شخصی است که بر او حقی
ثابت باشد و شروط آن پنج است اول ایجاب چون کفلتک یعنی
کفیل شدم جهت تو فلان را دوم قبول کسی که از برای او ضامن
میشود و بعضی از مجتهدین رضای کسی که ضامن بدن او میشود
شرط کرده اند سیم تعیین آنکسی که ضامن بدن او میشود پس
اگر گوید که ضامن بدن یکی از این دو شخص شدم صحیح نیست و همچنین
تعیین مدت ضمان جایز است چهارم آنکه ضمان را معلق بر شرط نسازد

چه اگر معلق بر شرط سازند باطل است پنجم آنکه ابتدا برای باشد جدا
شد چه کفیل شدن کسی که بر او حد و تاوان باشد صحیح نیست و بعد
از آنکه این شرطها بهم رسد کفیل شدن صحیح است و کفیل شدن
حال جایز است و به مدت نیز هرگاه مدت مشخص باشد و هرگاه عقد کفا
له مطلق واقع شود منصرف بحال میشود بشرطی که در وقت تسلیم کردن
خالی نباشد که او را حاضر کنند چه در این وقت به تسلیم کردن بری الذ
مه میشود بتلف شدن آنچیز که بر ذمه او باشد و اگر از حاضر ساختن
او امتناع نماید حاکم شرع او را حبس مینماید تا او را حاضر کند یا آنچه در
ذمت او است از عهده بیرون آید و بعد از گرفتن آنچه بر او است ضامن
رجوع میکند بر آنکس که ضامن بدن او شده اگرچه با اذن او ضامن
شده باشد و اگر آن شخص بگریزد یا غایب شود غایب شدنی که خبر
او منقطع شده باشد آیا ضامن را لازم است که آنچه بر ذمه او است
بدهد میانه مجتهدین خلاف است در این مسئله اقرب آنست که
میباید داد اگر غایب شدن او بطریقی نباشد که خبر او منقطع باشد
ضامن را مهلت دهند تا او را حاضر سازند در حکم ضامن شدن است
رها کردن قرضدار کسی را از دست او از روی قهر و غلبه چه در این صورت
و لازم است.

معلوم نیست

معلوم نیست

بر او لازم است که او را رد کنند یا آنچه بر او است بدهد و باطل میشود
کفالة کردن کسی که ضامن بدن او شده باشد در صورتی که
زن ملک که بر ذمه او بود ضامن را لازم نیست حاضر ساختن مرده
نیز بر او لازم نیست مگر آنکه حاضر ساختن او به جهت گواهی باشد
چه در این صورت حاضر ساختن مرده بر او لازم است اگرچه دفن
کرده باشند و اگر ضامن بمیرد یا بوصیه او لازم است که آن شخص
را حاضر سازند مجتهدین را در این مسئله دو قول است **فصل سیم**
در بیان صلح کردن و این عقدیست که شارع وضع کرده از جهت
قطع نزاع و آن بر سه قسم است اول میانه مسلمانان و اهل کتاب چنا
نچه در بحث جهاد با کفار مذکور شد دوم میانه زن و شوهر
چنانچه در بحث طلاق خواهد آمد سیم میانه دو خصم در اموال
و صلح عقدیست لازم و شروط آن شش است اول ایجاب چون
صالحتک عن هذا بهذا یعنی مصالحه کردم با تو از دعوی تو بمبلغ معین
مثلاً دوم قبول چون قبلت و هر چه دلالت کند بر رضای او با
یجاب سیم آنکه ایجاب و قبول از بالغ عاقل رشید مختار جایز التصرف
واقع شود پس مصالحه طفل و دیوانه و سفیه و کسی که او را باکراه امر کنند

دانند و مست و بیهوش یا کسی که حاکم شرع بسبب افلاس از مال او
منع کرده باشد بواسطه قرضخواهان صحیح نیست چهارم انکه صلح بر چیزی
واقع شود که عوض توان کرفت پس اگر عوض نتوان کرفت صحیح
نیست چون صلح کردن با زن تا انکه اقرار کند بزوجیت او چه عوض
این معوضه اگر زن چیزی دهد که او ترک دعوی کند جایز نیست
پنجم انکه صلح با عوض واقع شود چه اگر صلح بی عوض واقع شود صحیح
نیست و هم چنین باطل است که بر عوضی واقع شود که حق غیر باشد
ششم انکه صلح بر حلال کردن حرام و حرام ساختن حلال واقع نشود
چه هم چنین صلح باطل است و بعد از انکه این شرطها بهم رسید لازم
لازم میشود چه صلح عقدیست لازم از هر دو طرف و صلح عقدیست برسر خود
و بعضی از مجتهدین کفته اند که تابع بیع است هر کاه در ان عینی منتقل
شود و فرع هبه است هر کاه در ان عینی منتقل شود بی عوض و فرع
اجاره هر کاه در ان استحقاق منفعت شود و فرع عاریه است و صلح هم چنانکه
با اقرار جایز است با انکار نیز جایز است و در حالت انکار مستلزم اقرار
نیست خلاف شافعی که کفته اند که صلح کردن با انکار اقرار لازم دارد
دیگر صحیح است صلح کردن یعنی بعضی منفعت ببعضی منفعت و بعضی
لیضه دهی

لیضه دعوی میکنند و بغیر جنس ان هم جایز است صلح کردن بر پاره ای از
قیمت متاعی که تلف کرده باشند و بکمتر از قیمت ان و هم چنین صحیح است
صلح کردن بچیزی حالا از چیزی که بوعده باشد و بوعده از چیز حالی

**باب دهم** از کتاب جامع عباسی در بیان اجاره دادن و عاریه ضمنی
و احکام غصب کردن و توابع ان و در ان چهار مطلب است **مطلب**
**اول** در اجاره دادن و در ان سه فصل است **فصل اول** در شرطهای
اجاره بدانکه اجاره مالک ساختن منفعت معلوم است مر شخصی را
بعوض معلومی و شرطهای ان یازده است اول ایجاب چون
اجرتک هذا یعنی اجاره دادم بتو فلان چیز را بمبلغ معین
مثلا بلفظ عاریه مثلا صحیح نیست اکر چه قصد اجاره کند دوم قبول
چون قبلت و لیضه که کند بر رضای ایجاب سیم انکه هر یک از
موجر و مستاجر بالغ عاقل مختار جایز التصرف باشند پس اجاره طفل
و دیوانه و غافل و مست و بیهوش صحیح نیست و کسی که او را باکراه وا داشته
دارند چهارم انکه اجاره میکند چیزی باشد که او توان
دید یا وصف ان توان کرد بنوعی که جهالت از دو طرف دور شود در
اجاره دادن حمام مثلا ناچار است از دیدن خانهای ان و بزرگی

باب دهم در بیان اجاره دادن و عاریه ضمنی
و احکام غصب کردن
و توابع ان

کوچکی است مثل جایی که خاکستر میریزند و ادبخانه هم معروف است
است یا وصف کردن حمام بنوعی که جهات آن از دو طرف شود حدود لجا
و زمین ناچار است از دیدن یا وصف کردن و تعیین منفعت بز
راعت و غیر آن و تعیین مدت پنجم انکه ایجاب اجاره میدهند چیزی
باشد که اصل او باقی ماند و از نفع گیرند پس اجاره درخت جهة
خوردن میوه آن و هیمه جهة سوزانیدن و طعام جهة خوردن
و گوسفند جهة خوردن شیر او صحیح نیست اما در اجاره گرفتن دایه
جهة شیر دادن طفل میان مجتهدین خلافست اقرب آنست که جا
یزست و همچنین اجاره کردن بوییدنی خوش جایزست اگرچه
بوییدن کم شود و همچنین اجاره حمام جهة نشستن در آن جا
یزست و ریختن آب تابع آنست اما اجاره کردن چاه جهة کشیدن
آب جایزست میان مجتهدین درین مسئله خلافست ششم انکه
آن چیزی که اجاره میکنند منفعت آن منتقل باشد و در اجاره کردن
سیب جهة بوییدن و درخت جهة نشستن در سایه آن میانه
مجتهدین خلافست اما اجاره درخت جهة خشک کردن رخت و اثاث
صحیح است هفتم انکه منفعت مباح باشد اگر خانه را جهة بیختن شراب

اجاره

اجاره کنند صحیح نیست هشتم انکه منفعت مملوک باشد پس اجاره
دادن غلام و غیره که ملکی باشد که از دیگران غصب کرده باشد
صحیح نیست نهم انکه نفع گرفتن از آن چیز که اجاره میکنند ممکن باشد
پس اجاره زمین بی آب جهة زراعت کردن در آن صحیح نیست و
همچنین صحیح نیست اجاره کردن گوسفند جهة زراعت کردن بدان
بعوض گاو یا جهة بار برداشتن بعوض شتر چه انتفاع درین صورة
ممکن نیست دهم انکه قادر باشد بر تسلیم آن پس اجاره بنده
گریخته در وقتی که گریخته باشد صحیح نیست یازدهم انکه منفعت چیزی
نباشد که بحسب شرع و عرف ممنوع باشد از آن پس اجاره مخنثی
جهة کندن دندانی که درد نمیکند یا جنب یا حایض جهة جاروب
کردن مسجد صحیح نیست اما اگر اجاره کنند جهة کندن دندانی که درد
کند صحیح است و کافر را اجاره کردن مصحف جهة نقل کردن حمل آن
جهة خدمت صحیح نیست دوازدهم انکه ممکن باشد که مستاجر را منفعت
حاصل شود پس اجاره کردن کسی که حج واجب باشد جهة حج
کردن از غیر صحیح نیست سیزدهم انکه منفعت معلوم باشد چون خیا
طی کردن مختصر پس اگر مجهول باشد صحیح نیست چهاردهم انکه عوض

منفعت معلوم باشد بمشاهده آن یا بنوعی که جهالة آن را بر طرف
سازند و اگر قابل وزن باشد بکیل و وزن و اگر در آن ... پس اگر
مجهول باشد صحیح نیست پانزدهم آنکه عوض منفعت عیب نداشته
باشد چه اگر عیب داشته باشد مخیر است میانه فسخ و امضا با ارش
عیب هرگاه این شروط متحقق شده باشد اجاره لازم است و
فسخ آن نمیشود مگر بباطل شدن عینی که اجاره کرده باشد چون خراب
شدن خانه و غرق شدن زمین در آب و کشتی کسی که او را با
جاره گرفته اند خواه تلف پیش از قبض باشد و خواه بعد از قبض
و چون ساکن شدن درد دندانی که در حال آمدن کشیدن ... باطل
میشود منع کردن موجر مستاجر را از تصرف کردن در عین و غصب
کردن عین پیش از قبض و مفلس بودن مستاجر و خلافست
میانه مجتهدین که آیا اجاره بموت یکی از موجر و مستاجر باطل میشود
یا نه بعضی از مجتهدین میگویند که باطل میشود و بعضی میگویند که
باطل نمیشود خواه پیش از استیفاء منفعت باشد و خواه بعد از آن
و بعضی بر آنند که باطل میشود بموت مستاجر نه بموت موجر و استاد افضل
المحققین اعنی شیخ الطایفه بهاء الملة والدین محمد طاب ثراه در این مسئله متوقف
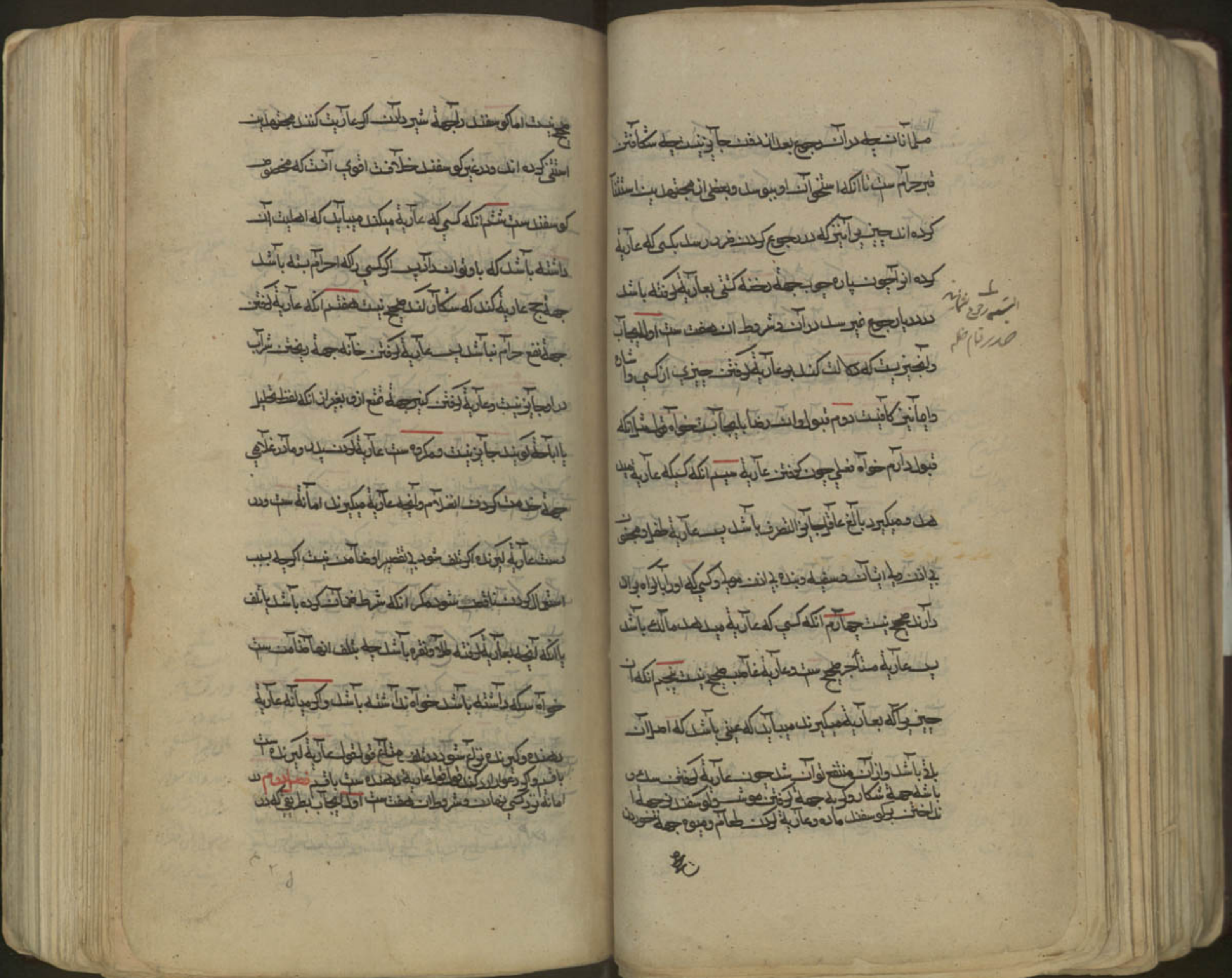


بر جهة تعارض ادله و اگر موجر موقوف علیه باشد و بمیرد پیش از انقضاء
مدة اجاره میانه مجتهدین در این مسئله خلافست بعضی بر آن رفته اند
که اقرب آنست که باطل است و مستاجر رجوع میکند ببقیه اجرة بورثه
موجر و باطل نمیشود اجاره بفروختن عین اما اگر مشتری جاهل باجاره
باشد مخیر است در فسخ و امضا اگر اجیر معین باشد و مضمون نباشد باطل
نمیشود و الزام میکنند او را باجاره کردن تحصیل جهت ادای آنکه بمجرد
عقد موجر مالک اجرة میشود و مستاجر مالک منفعت اما تسلیم اجرة موقوف
است بر تسلیم عین و اگر اجرة بر عمل باشد بعد از انقضای عمل اجرة لازم
است و در حکم تسلیم عین است دادن موجر آن عین را و اگر فسخ مستاجر
هرگاه مدتی بگذرد که انتفاع از آن عین ممکن باشد و مستاجر
منتفع نشود اجرة ثابت میشود و آیا نفقه کسی که باجرة میگیرند و نفقه
چارپایی که آب و علف او ... کسی که او را اجاره کرده خلافست اقرب
آنست که بر صاحب چارپاست و بر آن کسی که اجیر شود و ملحق است
و بدانکه باجاره میگیرد از زینت طلا و نقره است که اجرة اجیر را پیش از آن
که از عمل فارغ شود منحصر کنند و همچنین عرق او خشک نشده باشد که بدهند و مکروه
است که چیزی در دست او تلف شود بتقصیر او باجرة او حساب کنند فصل پنجم

ظاهراً ترجیح با اول ... بطل نشدن بموت ... مطلق صدر ...
و اما در صورت که باجاره ... بعد از ... و صحیح گردد صدر ...
اجرة ... تسلیم اجرة ... بر تسلیم ... عمل صدر ...



در آنکه در چند موضع اجاره حرام است و چند موضع مکروه و چند آن
موضع جایز بدانکه در یازده موضع اجاره دادن حرام است و در هشت
موضع مکروه و در یازده موضع جایز اما یازده موضع حرام اول اجاره
کسی جهت ساختن شطرنج و نرد و آلات قمار و لهو دوم اجاره کسی که
سرود بیاموزاند سوای مرثیه که در آن جایز است سیم اجاره کسی
جهت برداشتن شراب یا مرده یا خوک جهت خوردن اما اگر برای سرکه کردن
باشد یا آنکه مرده را از محله جهت بوی بد برد آن جایز است و همچنین
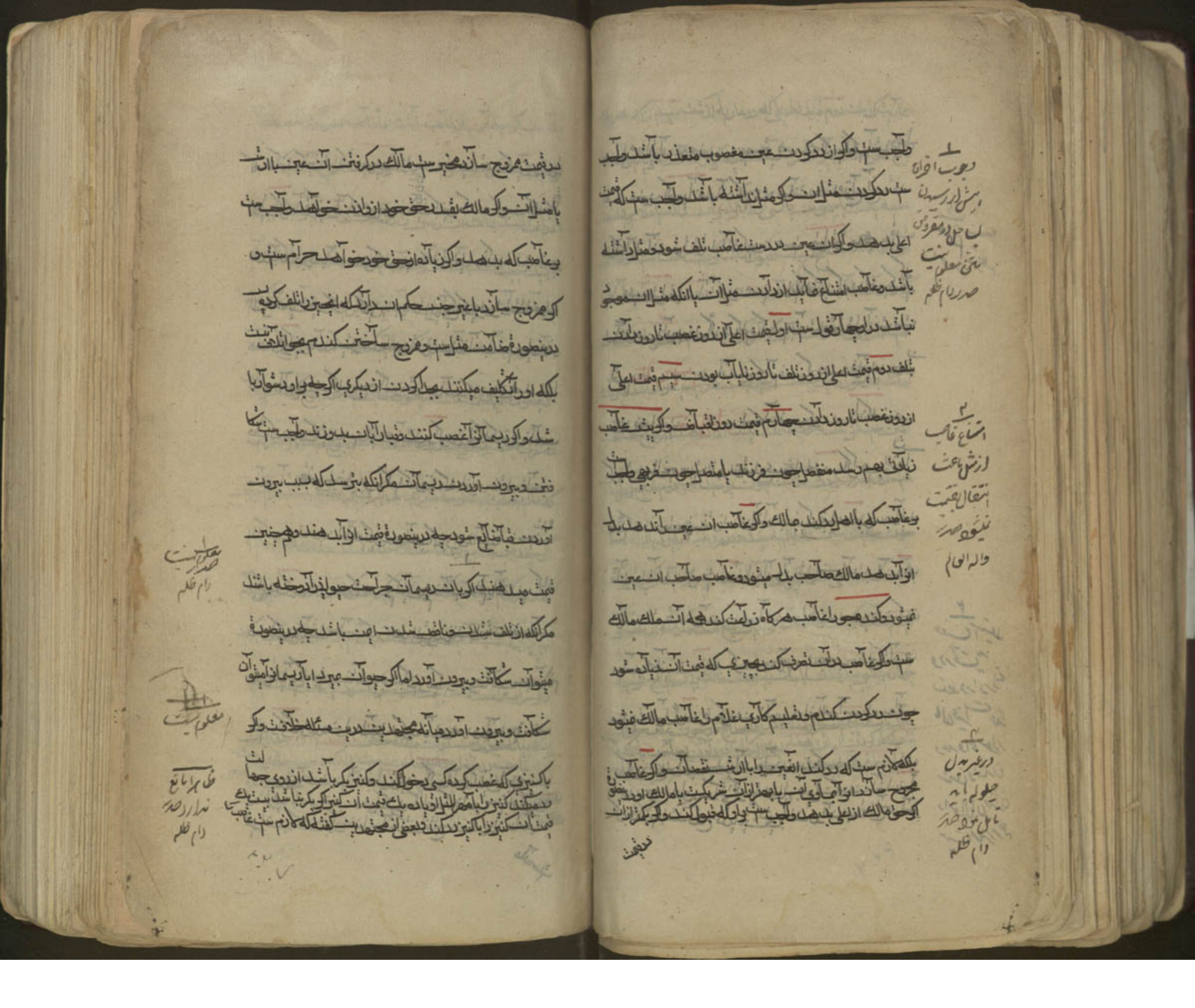




عاریت گرفتست دوم قبول بطریقی که در عاریت گذشت سیوم آنکه هر یک
بالغ عاقل مختار جایز التصرف باشند چه اگر از ایشان طفل یا دیوانه یا
سفیه یا مست یا بیهوش باکسی او را بار داده و آن داند یا غلامی بی اذن
مولی امانت داده صحیح نیست و قبول امانت کردن سنت است و حفظ
کردن آن واجب بقدر امکان بعد از قبول و رد آن بر مالک واجب
است و در وقت رد کردن آن گواه گرفتن سنت است مخلوط ساختن
امانت با مال خود و غیر بجنس و غیر جنس حرام است و امانت گیرنده
امین است اگر تلف شود ضامن نیست اما در هشت موضع ضامن
است اول تصرف کردن در آن چون پوشیدن دوم ضایع گردانیدن
چون جایی گذاشتن که ظالم ببیند و بفهمد و غلبه بگیرد یا آنکه متاعی
باشد که در بعضی فصلها چون تابستان از هم باد باید کرد و باز نکند
سیوم خلاف کردن شرط مالک اگر تعیین موضع کند مگر آنکه از تلف ترسد
چهارم بکسی دیگر دادن امانت بی اذن مالک بی احتیاج اگرچه
عادل باشد پنجم تقصیر کردن در مصالح او چون علف حیوان
ششم انکار کردن امانت هفتم اهمال کردن در رد آن بصاحب با آنکه صاحب
طلبد هشتم عازم بودن بر ندادن یا طلب صاحب و باطل میشود بمردن

هر یک

هر یک از ایشان دیوانه و بیهوش شود هر یک اگر حاکم باشد و عزل
نفس خود کرد اگر میان امانت گیرنده و امانت دهنده نزاع واقع شود
در انکار امانت قول قول امانت گیرنده است و قول قول مدعی در تلف
با تعدی و قول قول امانت گیرنده است در اینکه گوید که رد کردم بکسی که
امانت بدست او داده بود اما گوید که رد کردم بوارث او قول قول وارث است
باقسام مطلب پنجم در بیان احکام غصب کردن حق و اثبات و دران
چند فصل است فصل اول در احکام غصب کردن بدانکه غصب
گرفتن مال غیر است از روی تعدی و غلبه پس اگر کسی را از انتفاع
منع کند که متصرف نشود او را غاصب میگویند و تصرف در آنچه
قابل نقل باشد نقل است و در چارپا سوار شدن است و بر آن بودن
فرش نشستن و آن چه در خانه دخول در وی و بیرون کردن
صاحب کافیست و غصب کردن حرام است بحسب عقل و کتاب و
حدیث و اجماع و تصرف کردن غاصب در اموال حرام است و واجب
رد کردن بصاحب چه رد آن واجب است اگرچه متعذر باشد
چون چوب و لوح در کشتی اگرچه محتاج بویران کردن باشد اما
اگر متعذر باشد و لوح در دریا یا در کشتی باشد رد آن بعد از خراج یا ...

غصب استیلا و در لغت ید کشیدن درآوردن مال غیر است عدوا و عدوانا سوار شدن و نشاندن و احوال آن بغیران نیست



واجب است و اگر از رد کردن عین مغصوب متعذر باشد واجب
است رد کردن مثل آن اگر مثل داشته باشد و واجب است که قیمت
اعلی بدهد و اگر آن عین در دست غاصب تلف شود و مثل داشته
باشد و غاصب امتناع نماید از دادن مثل آن یا آنکه مثل آن موجود
نباشد در اینجا چهار قول است اول قیمت اعلی از روز غصب تا روز دادن
تلف دوم قیمت اعلی از روز تلف تا روز نایاب بودن سیم قیمت اعلی
از روز غصب تا روز دادن چهارم قیمت روز قبض آن و اگر پیش غاصب
نقصانی بهم رسد منفصل چون فرزند یا متصل چون فربهی واجب است
بر غاصب که با اصل رد کند به مالک و اگر غاصب از عین آن ندهد بدل
از آن بدهد مالک صاحب بدل میشود و غاصب صاحب آن عین
نمیشود بدل کند همچو غاصب هر گاه زراعت کند همه آن ملک مالک
است و اگر غاصب در آن تصرف کند به چیزی که قیمت آن زیاده شود
چون رد کردن گندم و تعلیم کار به غلام را غاصب مالک نمیشود
بلکه لازم است که رد کند آن عین را با ارش نقصان و اگر غاصب
ممزوج سازد از آن آمیختن یا بهتر از آن شریکست با مالک او در [illegible]
اگر خواهد مالک از اعلی بدهد واجب است بر او که قبول کند و اگر بدتر از آن

بقیمت

صدر دام ظله

صدر والله العالم

صدر دام ظله

به قیمت ممزوج سازد مخیر است مالک در گرفتن آن عین با ارش
یا مثل آن و اگر مالک بقدر حق خود از دادن خواهد واجب است
بر غاصب که بدهد و اگر زیاده از حق خود خواهد حرام است و
اگر ممزوج سازد با غیر جنس حکم آن دارد که آن چیز را تلف کرده
در این صورت ضامن مثل است و ممزوج ساختن گندم بجو اتلاف است
بلکه او را تکلیف میکنند جدا کردن از دیگری اگر چه بر او دشوار باشد
شد و اگر ریسمان را غصب کنند و قبا را بآن بدوزند واجب است شکافتن
قبا و بیرون آوردن ریسمان مگر آنکه بترسد که بسبب بیرون
آوردن قبا ضایع شود چه در این صورت قیمت آن را بدهند و همچنین
قیمت میدهند اگر با آن ریسمان جراحت حیوانی را دوخته باشد
مگر آنکه از تلف شدن حیوان ایمن باشد چه در این صورت
میتوان شکافت و بیرون آورد اما اگر حیوان بمیرد آیا ریسمان را از آن میتوان
شکافت و بیرون آورد میانه مجتهدین در این مسئله خلافست و اگر
با کنیزی که غصب کرده کسی دخول کند و کنیز بکر باشد از روی جهالت
رد میکنند کنیز را با مهر المثل و یا نه یک قیمت آن کنیز اگر بکر نباشد بیست یک
قیمت آن کنیز را با کنیز رد کنند و بعضی از مجتهدین گفته اند که لازم است غاصب را

معلوم نیست صدر دام ظله

معلوم نیست

صدر دام ظله

که تملک کنیز را با اکثر امرین از ارش ده یک قیمت کنیز در صورت
اولی و اگر بکارت کنیز را با انگشت ببرد دیت کنیز بدهد و اگر بعد از آنکه بکارت
او را با انگشت برده باشد دخول کند دیت بکارت و آنچه مذکور شد از مهر
المثل یا آنکه یک قیمت کنیز با کنیز با اجرة المثل ایامی که کنیز را داشته میدهد
هد و اگر کنیز حامله میشود در صورت فرزند از غاصب حر است و قیمت فر
زند را آن روزی که وضع حمل کنیز میشود بصاحب کنیز میدهد با اتفا
ق که در قیمت کنیز بهم رسیده باشد و اگر در وقتی که کنیز از غاصب
حامله باشد شخصی چیزی بر شکم آن کنیز زند که طفل او بیفتد غاصب
از آنکس دیت جنین از آن میگیرد و صاحب کنیز از غاصب دیت جنین
میگیرد و اگر در حالت دخول کردن هم کنیز و هم غاصب عالم باشند پس اگر اکراه
دخول کرده باشد صاحب کنیز مهر المثل و فرزند و ارش نقصان آن
و اجرة ایامی که پیش غاصب بوده با کنیز میگیرد و غاصب حد زانی
است و اگر کنیز در دخول اطاعت او کرده باشد هر دو را حد میزنند
و در مهر خلاف است میان مجتهدین و اگر غاصب کنیز را بفروشد
و مشتری با علم بغصب دخول کند حکم او حکم غاصب است و اگر
بر او غصب کنند و بگوسفند ملاحظه بکنند نتایج آن هر دو از آن صاحب گوسفند
مالک است

مالک است اگرچه آن از غاصب باشد اما غاصب اجرة و ارش نقصان آن
را بصاحب گوسفند میدهد و اگر زمین کسی را غصب کند
و زراعت کند مالک آن زمین را از آنکه آن زراعت میرسد اگرچه
و تبدیل عین نشده باشد و اگر غاصب نخله غصب کرده بفروشد مشتری
را با آن مالک است و مشتری ضامن عین و منفعت آن است و اگر عالم
بآن بوده باشد واجب است که از آن رد کند بصاحب و رجوع بغاصب
در صورتی میکند و مالک در صورت مخیر است در رجوع کردن بغاصب
و مشتری پس اگر رجوع کند بغاصب و غاصب رجوع میکند بمشتری
که عالم بغصب بوده اگرچه مشتری بدیگری فروخته باشد و هم چنین
اگر چند مرتبه بیع کرده باشند همه ضامن اند و مالک مخیر است
که از هر کدام از ایشان که خواهد بگیرد و اگر غاصب گوش بینی غلام
کسی را ببرد آن غلام آزاد میشود و صاحب غلام قیمت او را از غاصب میگیرد
و اگر شراب را غصب کند و پیش غاصب سرکه شود آیا غاصب ضامن است
یا نه میان مجتهدین خلاف است فصل دوم در بیان
آنکه غاصب در چند موضع ضامن است بدانکه غاصب ضامن
عین و منفعت زاید بر یازده موضع اول غصب کردن غلامی که صاحب نفعی

باشد چه ضامن است او را با منفعت او و اگر صاحب آن تو باشد (از منفعت)
اجرة منفعت اعلی را ضامن است دوم غصب کردن کنیز و وطی او چه
ضامن است کنیز را و مهر المثل او را با آنچه پای قیمت او اگر بکر باشد بی
پای قیمت او اگر بکر نباشد سیم غصب کردن سگ شکاری و سگ
گله و سگی که محافظت زراعت کند و سگی که محافظت خانه کند چه غاصب
اینست سگها را و منفعت اینها را ضامن است چهارم غصب کردن مد
رسه یا رباط و منع کردن مستحقین اینها را از دخل شدن در اینها
چه در مخصوصه غاصب است و منفعت اینها را ضامن است پنجم غصب
کردن درخت میوه شاید بت آن میوه که کم شود چه غاصب ضامن
است از او آنچه کم شده باشد از آن ششم غصب کردن میوه پس
غاصب ضامن است آن میوه را قیمت از آن که قیمت داشته باشد
در روزی که غصب کرده باشد هفتم غصب کردن غلام خصی کردن
او چه قیمت خصیه را با غلام ضامن است هشتم غصب کردن طلا
دفتر و درکی کردن اینها چه غاصب ضامن مثل اینهاست بنقد
یک دفعه اگر مثل متعذر باشد ضامن ارش است [illegible]
است که در زرگری کرده با اینها است که صاحب [illegible]
بدهد

بت هد قیمت زرگری اینها آنچه ضامن است نهم غصب کردن
شیره انگور و شراب شدن در دست غاصب چه غاصب قیمت آن شیره
را ضامن است اما لازم است که شراب را هم بت هد بصاحب او در
این مسئله میانه مجتهدین خلاف است اقرب آنست که از آن نیز بت هد
و اگر شراب بت هد و در دست صاحب سرکه شود باید مثل آن بغاصب
دهد در این مسئله میانه مجتهدین خلاف است اما اگر در دست غاصب
سرکه شود در کند سرکه و شیره انگور اگر قیمت آن کمتر باشد از سرکه که
شده است بشیره دهم غصب کردن جنس که ارزان شد در قیمت
مزوج ساختن چه غاصب قیمت از آن ضامن است یازدهم غصب
کردن ظرف از آن یا چدن زر و غاصب تلف شدن چه قیمت از آن ضامن
است دوازدهم غصب کردن شراب جهودی که پنهان خورد فصل
سیم در اسباب ضمان بدانکه اسباب ضمان شصت و چهار
امر است سی و هشت امر که در ابحاث و معاملات غصب مذکور شد
و بیست و شش امر که مذکور خواهد شد اول لقطه کردن مالی
غیر از نقد خود و اگر غلام کسی یا مال کسی را لقطه کند در ذمه غلام ثابت
میشود که بعد از آزادی بدهد و بعضی از مجتهدین گفته اند که



آنکه غلام مید هد دوم سبب تلف شدن آن چون کندن
دیمی در ملک خود بقصد افتادن چیزی در آنجا یا چیزهای لغزنده
در راه انداختن که پای کسی بلغزد و بقصد آن رسد سیم باختیار
نهاده از قدر حاجت آب در ملک خود بیشتر که ضرر بغیری رسد
چهارم بقدر حاجت آب بیشتر در ملک خود با آنکه داند که ضرر
بغیری رسد پنجم آتش بر زراعت خود زدن با آنکه داند که سرایت
بزراعت دیگری میکند ششم باز کردن سر مشک آب یا ظرفی که در او روغن
یا دوشاب باشد تا آنچه در اوست بریزد تا آفتاب او را گرم سازد
یا ملاقات نجاست نجس شود هفتم باز کردن در خانه که در وی
محبوسی باشد تا آنکه بگریزد هشتم آنکه چیزی را به سبع فاسد یا غیر آن
تصرف کرده باشد نهم سر دادن چارپای خود که بغیری ضرر
رساند دهم صلاح اگر در محافظت تقصیر کند یازدهم تقصیر کردن گیرنده
در محافظت کردن دوازدهم تقصیر [illegible] در محافظت [illegible]
زراعت سیزدهم تعدی شریک از جمله شریک او در تصرف مال مشترکه
اذن داده یا تقصیر کردن او در محافظت مال مشترکه چهاردهم تقصیر کردن
عامل مضاربه و تعدی از اذن مالک و حاصل با تلف در صورت ضامن است

یازدهم

یازدهم امتناع وکیل از تسلیم مال موکل بجهت شرعی و تلف شدن
آن شانزدهم تعدی وکیل از آنچه موکل تعیین کرده هفدهم تقصیر
کردن کسی که چیزی یافته باشد در حفظ و در تعریف آن بعد
مدتی که کسی وصف آن کند و باز دهد اینست حاکم اگاه گواه بکند
بدانکه ملک دیگری بوده و تلف شده باشد هیجدهم ضمان [illegible]
در نکاح مهر نوزدهم اگر صداق در دست شوهر پیش از قبض زن
تلف شود ضامن است قیمت او را از وقت مطالبه تا وقت تلف آن
بیستم هرگاه زن نشوز کند شوهر او را بزند بنوعی که تلف شود یا
عضوی از اعضای او را مجروح سازد ضامن است بیست و یکم در
نکاح چون شیر دادن زن بزرگ زن کوچک و غیر از آن بیست دوم
هرگاه عوض چیزی که زن در خلع کردن میدهد تلف شود
ضامن عوض است از آن بیست و سیم ضمان قیمت بضعه با دخول کردن
با او بیست و چهارم ضمان دیت آدمی و اعضای او و ارش نقصان
بطریقی که در آخر این کتاب مذکور خواهد شد بیست و پنجم حیوانات
مأکول اللحم یا غیر آن را [illegible] ضامن است کسی که تفاوت میانه زنده و کشته او را اگر
تفاوتی باشد بدهد و اگر تفاوت نداشته باشد ضمان قیمت آن است بیست

جاری و لیکن که در شب و روز نقصان آن هر چند آمدنت یا غیر آن

رسانند ضامن است با تقصیر کردن **مطلب چهارم** در انواع

مزارعه و مضاربه و در آن چند فصل است **فصل اول** مزارعه

یعنی برزگری گرفتن یا انکه زراعت کند بحصه از حاصل و دادن

شروط آن نه است اول ایجاب چون زارعتك یعنی برزگر کردم ترا

تا انکه در حصول شریك باشی بحصه معلوم و کاری کنی دوم قبول

ان نیز لفظی است که دلالت کند بر رضای ایجاب سیم انکه هر یك

از ایشان بالغ و عاقل باشد چه اگر طفل یا دیوانه باشد صحیح نیست چهارم

انکه جایز التصرف باشد چه اگر مفلس یا بیهوش یا خفته یا غا

صب باشد صحیح نیست پنجم تعیین مدة زراعت ضبط آن بماه و

سال ششم انکه منتفع شدن بان زمین ممکن باشد چه اگر زمین

اب نداشته باشد از نهر یا از چشمه یا چاه برزگر مخیر است در فسخ

و همچنین اگر آب زمین در آن مدة منقطع شود برزگر مخیر است

پس اگر فسخ کند اجرة المثل کار آنچه کرده میگیرد هفتم انکه برزگر حصه

داشته باشد هشتم انکه برزگر حصه مشخص باشد چه با جهالة ان صحیح

نیست نهم انکه حصه مشترك باشد چه اگر مقسوم باشد صحیح نیست

مکروه است

مکروه است که مالك شرط کند با حصه چیزی از طلا و نقره

و غیر طلا و نقره مکروه نیست و هر گاه آن شرط بعمل رسد عقد مزارعه

لازم میشود و هیچ کدام را اختیار فسخ نمیرسد مگر انکه هر دو راضی

شوند بفسخ و باطل میشود بمردن هر یك از ایشان و هر گاه عقد

مزارعه مطلق واقع شود برزگر مخیر است در زراعت هر نوع که خوا

هد و اگر معین کند نوعی را آن نوع متعین میشود و در صورت

اگر خلاف قول مالك کند بچیزی که ضرر بمالك رسد مالك

مخیر است میانه فسخ و امضا و با فسخ اجرة المثل میگیرد و با امضا

تفاوت و اخراجات زمین خراج سلطان بر مالك است مگر

انکه مالك شرط کرده باشد که برزگر بدهد و اگر مالك شرط کند

که از او زمین باشد و از دیگری تخم و گاو و عمل جایز است و بعضی

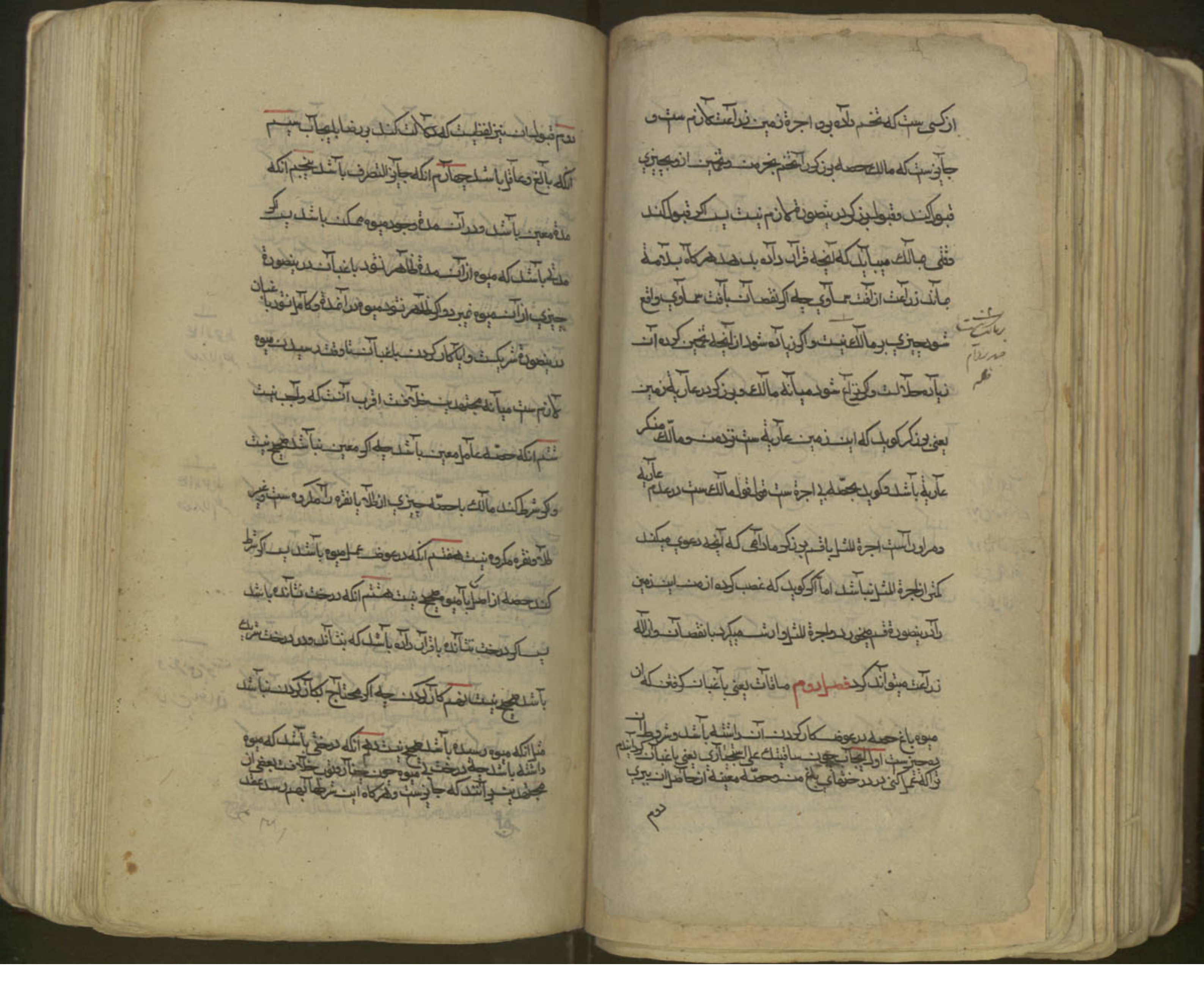
از مجتهدین گفته اند که هر گاه عقد مزارعه مطلق واقع شود

تخم برزگر را باید داد و بعضی از مجتهدین میگویند که مزا

رعه در بنطوق باطل است و جایز است که شرط کنند که تخم ان

هر دو باشد خواه در حصه موافق و خواه مختلف و خواه در تخم

مساوی و خواه مختلف باشد و هر گاه مزارعه فاسد شود زراعت



از کسی است که تخم داده بود اجرة زمین زراعت لازم است و
جایز است که مالک حصه بزرکر را تخم بخرد و همچنین از هیچ چیزی
قبول کند و قبول بزرکر در صورة لازم نیست پس اکر قبول کند
حقی مالک میباید که آنچه قرار داده بدهد هرکاه بلا ثمرة
مانند زراعت از آفت سماوی چه اکر نقصان آن بآفت سماوی واقع
شود چیزی بر مالک نیست و اکر بآنه شود از آنچه تخمین کرده آن
نیابد حلال است و اکر تلف شود میانه مالک و بزرکر در عاریه زمین
یعنی چون بزرکر کوید که این زمین عاریه است نزد من و مالک منکر
عاریه باشد و کوید بحصه یا اجرة است قول قول مالک است در عدم عاریه
و مراو راست اجرة المثل با قسم بزرکر مادامی که آنچه دعوی میکند
کمتر از اجرة المثل نباشد اما اکر کوید که غصب کرده از من این زمین
را در این صورة قسم یعنی بر رد اجرة المثل او را شد میکیرد با نقصان آن و اکر آنکه
زراعت میتواند کرد **فصل دوم** مساقات یعنی باغبان کرفتن که ان
میوه باغ حصه در عوض کار کردن آن داشته باشد و شروط آن
نه چیز است اول ایجاب چون ساقیتک علی البستان آری یعنی باغبان کردانیدم
ترا که ثمر کنی بر درختهای باغ من حصه معینه از حاصل آن بیری

دوم

دوم قبول آن نیز لفظیست که دلالت کند بر رضا بایجاب سیم
آنکه بالغ و عاقل باشد چهارم آنکه جایز التصرف باشد پنجم آنکه
مدة معین باشد و در آن مدة وجود میوه ممکن باشد پس اکر
مدتی باشد که میوه از آن مدة ظاهر نشود باغبان در این صورة
چیزی از آن میوه نبرد و اکر ظاهر شود میوه در آن مدة و کامل نشود باغبان
در این صورة شریکست و اکر کار کردن باغبان تا وقت رسیدن میوه
لازم است میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که واجب نیست
ششم آنکه حصه عامل معین باشد چه اکر معین نباشد صحیح نیست
و اکر شرط کند مالک با حصه چیزی از طلا یا نقره آن مکروه است و غیر
طلا و نقره مکروه نیست هفتم آنکه در عوض عمل میوه باشد پس اکر شرط
کند حصه از اصل با میوه صحیح نیست هشتم آنکه درخت نشانده باشد
پس اکر درخت نشاند باقرار داده باشد که بنشاند و در درخت شریک
باشد صحیح نیست نهم کار کردن چه اکر محتاج بکار کردن نباشد
مثل آنکه میوه رسیده باشد صحیح نیست دهم آنکه درختی باشد که میوه
داشته باشد چه درخت بیمیوه چون چنار و توت خلافست بعضی از
مجتهدین برآنند که جایز است و هرکاه این شرطها بهم رسد عقد

مساقاة لازم میشود هیچکدام را فسخ جایز نیست مگر برضای
یکدیگر هرگاه مطلق واقع شود واجبست بر باغبان هر عملی که صلاح
میوه در آن باشد و خراجات بر مالک است مگر با شرط و نفقه عملی
که در کار آوردن مدد باغبان کنند بر باغبانست و باغبان مالک
حصّه خود میشود بظاهر شدن میوه و اگر عقد مساقاة باطل میشود مالک
را لازم است که اجرة باغبان را بدهد و هرگاه باغبان انکار
کردن امتناع نماید یا بگریزد کسی برضا در غیبت عوض او کار نکند
اگر حاکم شرع شخصی را از مال باغبان یا از بیت المال چیزی بدهد
که بعوض او کار کند مالک را فسخ میرسد و اگر آن نیز متعذر
باشد مالک مخیر است در فسخ و باغبان امین است پس اگر دعوی
تلف کند یا دعوی عدم خیانت یا علم تقصیر نماید قول او مسموع است
و مالک را میرسد که امینی همراه او کند و اجرة او بر مالک است
اگر گماشتن او ممکن نباشد آیا میتواند مالک او را بیرون
کردن مسأله مجتهد مختلف است اقرب اینست که جایز نیست فصل
سیم در شریک شدن و آن جمع شدن حقهای چند مالک است
بیک چیز و اسباب شرکت چهار است اول میراث دوم خریدن سوم

مزج

مزج کردن دو جنس متفق بحیثیتی که جدا از یکدیگر نشود خواه مزج
اختیاری باشد خواه غیر اختیاری چهارم جمع کردن چند کس
چیزی را و اقسام شرکت پنج است اول شرکت اموال دوم شرکت
بدن و آن چنانست که کسب کنند باتفاق در کسب سیم شرکت معاوضه
و آن چنانست که دو کس با یکدیگر قرار دهند که هر چه کسب کنند
شریک باشند و در آنچه نقصان بایشان رسد چون غرامت
جنایتی که بر کسی زنند هر دو باشند چهارم شرکت وجوه و آن
چنانست که دو مفلس یک متاعی را نسیه بخرند و با هم شریک شوند
در نفع یا آنکه مفلسی متاع مالداری را بفروشد بزیادة تا آنکه او را نفعی
باشد و غیر شرکت اموال از اقسام شرکت پیش شیعه معتبر نیست
و شرط انعقاد چند چیز است اول آنکه هر یک از شریکان بالغ و
عاقل باشند دوم آنکه جایز التصرف باشند سیم ایجاب چون
اشترکنا یعنی شریک شدیم چهارم قبول و آن نیز لفظیست که
دلالت کند بر رضا بایجاب پنجم آنکه سرمایه باشد ششم آنکه
جنس او و مقدار سرمایه معلوم باشد چه اگر مجهول باشد صحیح
نیست و هم باید که مال هر دو یک جنس باشد که بعد از آنکه مزج

سازند چون نقود از یک یک هفتم آنکه سرمایه حاضر باشد پس
اگر غایب باشد یا دین باشد صحیح نیست هشتم میانه ایشان بالسویه
باشد بقدر مال ایشان و بعضی گفته اند که اگر زیادتی آنکار کنند
بدانند باشد شرط صحیح است نهم آنکه مدت قرار بدهند آن عقد پس
جایز هر وقت خواهند قسمت میتوانند کرد دهم آنکه یکی از ایشان دیگری
را وکیل کند در تصرف کردن و بفروختن و خریدن چه تصرف هیچ
کدام بی حصه آن دیگری در مال ممزوج صحیح نیست و باذن اقتصار
بر آن کند که شریک گفته پس اگر تعدی کند در آن ضامن
است و در سه موضع عقد شرکت منفسخ میشود اول رجوع هر یک
از شریکان هر وقت که خواهند دوم دیوانه شدن هر یک از
ایشان سیم مردن هر یک از ایشان و شریک امین است پس
اگر تلف شود بی تقصیر او ضامن نیست و قول او مقبول است در تلف
هر گاه دعوی سبب ظاهری کند چون غرق شدن و هم چنین
قول او مقبول است اگر دعوی کند که از برای خود خرید یا جهة تقیب
خود خرید یا از برای شریک خرید **فصل چهارم** در مضاربه کردن و آن
دلالت آنست که شخصی مال خود را بکسی دهد که تجارت کند با آن

فرق میان سبب ظاهر و غیر ظاهر ظاهر نیست محرر دام ظله

حصه

حصه از نفع آن برد آنرا و شرطهای آن یازده است اول ایجاب
چون مضارب شدی یعنی مضاربه کردم استعملتک بانکه تجارت
کنی با آن و نفع آن میان ما نصف و نصف باشد دوم قبول
آن نیز لفظیست که دلالت کند بر رضا با یجاب سیم آنکه هر یک
از ایشان بالغ و عاقل باشد چهارم آنکه جایز التصرف باشد پنجم
کسیکه مال خود را میدهد مالک باشد یا وکیل ششم آنکه سرمایه
باشد هفتم آنکه سرمایه نقد باشد چه اگر متاع باشد صحیح نیست
هشتم آنکه سرمایه معلوم القدر باشد و اما مشاهده آن کافی نیست
یا نه خلاف است نهم آنکه سرمایه نقره یا طلای سکه دار رایج باشد
چه اگر بی سکه باشد یا فلوس یا مغشوش باشد صحیح نیست و سرمایه
اگر دین باشد صحیح نیست دهم آنکه سرمایه در دست کسی باشد
که مضاربه با او میکند پس اگر مالک شرط کند که در دست او
باشد صحیح و اگر در دست هر دو باشد آیا صحیح است یا نه خلاف است
یازدهم کار کردن چه نفع در برابر کار کردن است و این نیز چیزیست
که مالک متوجه آن میتواند شد چون بار کردن متاع و بحمل
آن خریدن و فروختن و در صندوق نهادن آن و امثال آن بدان مانند

دوازدهم آنکه عمل تجارت باشد پس مضاربه بغیر تجارت کردن صحیح
نیست سیزدهم آنکه فایده مخصوص عامل و مالک باشد پس اگر شرط
کنند که فایده را باجنبی بدهند صحیح نیست اما اگر مالک جهة غلام خود
چیزی شرط کند صحیح است چهاردهم آنکه فایده مشترک باشد میان
ایشان پس اگر مالک شرط کند که فایده از وی باشد یا از عامل صحیح نیست
پانزدهم آنکه حصه معلوم باشد چون نصف یا ثلث یا ربع اما اگر گوید
که از فایده صد دینار از تو باشد صحیح نیست و عقد مضاربه عقدیست
جایز هر وقت که هر یک خواهند فسخ میتوانند کرد خواه مال نقد شده باشد
خواه نشده باشد و هر گاه فسخ کنند و متاع نقد نشده باشد و فایده
ظاهر باشد و عامل بهره دارد و مالک از فروختن امتناع نماید حاکم
او را از فروختن جبر کند و منفسخ میشود مضاربه بمردن هر یک
از ایشان و بوسیله دیوانه شدن هر یک و هر شرطی که مالک
کند در عقد صحیح است مثل آنکه سفر نکند بمال یا از شخص معین
نخرد متاع را اما اگر شرط کند عامل ضامن باشد چیزی که آن
مایه نقصان باشد بر عامل باشد یا شرط مذکور کند صحیح نیست و نفقه
عامل در سفر از اصل مال است و عامل همچو وکیل است در تصرفات او و همه صحیح است

با غبطه

با غبطه عالم بودن باذن مالک و آنکه از قیمت واقعی کمتر نفروشد
و بظهور فایده کار کننده مالک حصه خود میشود و بعضی از مجتهدین
گفته اند که هر گاه نقد شود مالک میشود و عامل امین است و قول
مقبول است در مقدار مایه و تلف و تقصیر نکردن و نقصان شدن
و مقدار فایده و قول مالک مقبول است در رد کردن متاع و آنکه اذن
در نسیه فروختن متاع نداده و مقدار حصه عامل از فایده فصل
پنجم در وکیل کردن کسی جهة تصرف در چیزی بالذات و در آن
چند موقف است موقف اول در شرط وکالت و در آن دو چیز است
اول ایجاب و آن لفظیست که دلالت کند بر ثابت کردن نایب شخصی
دیگری را در تصرف کردن در مال او دوم قبول و آن نیز لفظیست
که دلالت کند برضا بایجاب خواه قولا چون قبلت و خواه فعلی
چون خرید و فروخت و مقارنه قبول مر ایجاب را شرط نیست چه کسی
را که غایب است میتوان وکیل کرد سیم آنکه هر یک از ایشان بالغ
و عاقل و جایز التصرف باشد چه وکیل کردن طفل و دیوانه و سفیه صحیح
نیست اما ولی ایشان وکیل جهة ایشان تعیین میتواند کرد و وکیل کردن
کسی که او را بالکراه بر آن داشته صحیح نیست و وکیل کردن محرم نیز

وکالت سفیه ظاهرا صحیح است
حرره دام ظله

صحیح نیست وکیل کردن مفلسی که حاکم او را از مال خود منع کرده باشد در
مال صحیح نیست اما در غیر مال صحیح است چون طلاق و خلع و وکیل کردن
بنده کسی را در چیزی که از افعال مولی در شرط است صحیح نیست اما در
آنچه از افعال مولی شرط نیست چون طلاق زوجه صحیح است اما غلامی که
مکاتب باشد وکیل تعیین میتواند کرد چهارم احرام نابسته باشد
چه وکیل شدن او در نکاح و خرید شکار صحیح نیست پنجم آنکه
معتکف نباشد چه اگر در مسجد اعتکاف کرده باشد وکیل نمیتواند شد
که خرید و فروخت کند در مسجد ششم آنکه وکالة معلق بر شرط متوقعی
نباشد چه اگر موقوف بر شرط متوقع باشد چون آمدن ماه
و طلوع آفتاب صحیح نیست و اما اگر در وکالة شرط کند که بعد از مدتی تصرف
کند جایز است هفتم آنکه آن چیز را که جهة آن وکیل تعیین میکند
میباید که ملک او باشد پس وکیل کردن جهة فروختن مال غیر یا
ملکی که خواهد خرید یا طلاق زوجه که خواهد نکاح کرد صحیح نیست
هشتم آن چیز را که وکیل جهة او تعیین میکند میباید که چیزی باشد
که مقیاس مالکیت انسان شود پس وکیل کردن مسلمان در خرید یا فروخت
شراب صحیح نیست نهم آنکه آن چیز قابل وکالة باشد چه اگر قابل نیابت نباشد

صحیح نیست

صحیح نیست پس وکیل کردن جهة ضامن کردن در حالت حیات صحیح
نیست دهم آنکه آن چیز که موکل جهة او تعیین میکند میباید که معین
باشد پس اگر غیر معین باشد چون خریدن غلامی صحیح نیست
تا آنکه ذکر وصف آن کند و هرگاه این شروط متحقق شود وکالة صحیح
است و انعقاد یافت جایز و در دوازده موضع فسخ میشود اول عزل موکل
با علم وکیل بعزل سوای وکالة در وکیل نکاح در فروختن گرو در [illegible]
چه این قسم وکالة بعزل موکل باطل نمیشود دوم انکار وکیل وکالة را سیم
مردن هر یک از ایشان چهارم دیوانه شدن هر یک از ایشان
اگرچه دوری باشد پنجم بیهوش شدن هر یک از ایشان ششم
منع حاکم شرع موکل را جهة سفاهت یا افلاس هرگاه وکیل کرده باشد
در مالیات اما اگر مفلسی کسی را وکیل کرده باشد در طلاق زوجه مثلا
بمنع حاکم وکالة او باطل نمیشود هفتم آنکه موکل بنده شود مثل آنکه موکل
کافر حربی باشد و مسلمانان او را بگیرند و بنده کنند چه وکالة او در آن
صورة باطل میشود هشتم آنکه آن چیز را که وکیل جهة آن تعیین کرده باشد
موکل خود از افعال آورد نهم خاین شدن وکیل دهم گریختن غلامی
که او را وکیل کرده باشد یازدهم تلف شدن غلامی که جهة فروختن

معلوم نیست صدر دام ظله العالی

۲ اگر در ضمن عقد شرط نشده باشد باطل نشود بلکه مطلق [illegible] نیست و در این [illegible] صدر دام ظله العالی

او وکیل را تعیین کرده باشد روا نبود هم نه مر موکل را منافی وکالة را چون فرض

غلامی که وکیل جهة فروختن او تعیین کرده بود همی بیابد که وکیل را اقتصار

کنند بر آنچه موکل تعیین کرده چه با تعدی از انسان ضامنست اگر تلف

شود و هرگاه وکالة فروختن چیزی مطلق واقع شود تقاضا میکند

فروختن را بقیمت وقت در آن شهر بشرط آنکه کسی نباشد که زیاده

از قیمت وقت بخرد اما آن منصوص قبول است تسلیم متاع پیش از آنکه قیمت را مشتری

حاضر سازد نمیبایند مجتهدین خلاف است اقرب آنست که جایز نیست

دیگر که وکیل او را آن دو خریدن و فروختن خریدن وکیل جهة نفس خود

حرام است دیگر وکیل کند او را آن دو خواستن زن دختر خود را وکیل جهة

او نمیتواند نکاح کند و وکیل را نیز از انسان موکل تعیین وکیل نمیتواند کرد

مگر آنکه ان وکیل صاحب جاه باشد یا آنکه این چنین بجماعت محتاج باشد

اما با اذن جایز است و هرگاه موکل وکیلی تعیین کند جهة وکیل پس

تلف وکیل موکل بمردن وکیل او بعزل او وکالة وکیل ثانی باطل نمیشود

اما اگر گفته باشد که ثانی نیز وکیل باشد بمردن او و عزل او باطل

میشود و وکیل امین است ضامن نمیشود مگر بتقصیر و تعدی او

تلف شود اگر چه او را باجرة گرفته باشد و با تقصیر و تعدی وکالة او

باطل

در هر حق مقام ... وکالت ... وکیل ... جایز است ... عدم القدرة ... صدر الدام ظله

باطل نمیشود و قول او مقبول است در دعوی نمودن یا آنکه عالم

بعزل نبوده یا تفریط نکرده و تعدی از انسان موکل نکرده و در تلف

مال قول او مقبول است **موقف دوم** در چیزهایی که قابل نیابت نیست

آنها هیچ چیزانند اول وضو و غسل و تیمم کردن با قدرت چه با عذر

نیز جایز است نیابت گرفتن جهة استعانت در آنها دوم نماز وا

جب در حال الحیوة سوای دو رکعت نماز حج با تعذر چه در آن

نایب میتوان گرفت سیم روزه واجب در حال الحیوة چهارم اعتکاف

واجب پنجم حج واجب با قدرة بر رفتن چه اگر در رفتن عاجز باشد

جایز است نایب گرفتن ششم سوگند خوردن و نذر کردن چه بدیگری

به نیابت او سوگند نمی تواند خورد و نذر نکرد هفتم غصب کردن چه

بدیگری بعوض او غصب نمیتواند کرد هشتم میراث چه میراث به

نیابت کسی غیر دیگر به نیابت خواندن نیست نهم ظهار

کردن یعنی کسی با زن خود بگوید که پشت تو همچو پشت مادر من

هر منت چه در ین نیابت جایز نیست یازدهم سوگند خوردن

بدخواه نکردن با زن خود دوازدهم لعان کردن با زن خود

بطریقی که مذکور خواهد شد سیزدهم رضاع چه هرگاه زن را

صاحب جاه بودن ... دخلی ندارد ... صدر الدام ظله

معدوم نیست ... صدر الدام ظله

مراد ... صدر الدام ظله

جهة شیر دادن گرفته باشند نایب نایب نمیتواند گرفت چهار
دهم انقضاء عده پانزدهم تمامه شانزدهم جنابت هفدهم التقاط
ملتقط آب ملتقاش هیجدهم اقامه شهادة مگر بوجه شهادة بر
شهادة نوزدهم بیستم تحاکم جهة او نایب میتواند گرفت موقف
سیم در چیزها که قابل نیابت هست و آنها سی و هشت چیزاند
اول اخراج زکوة و خمس و قیمت تصدقات دوم خرید و فروختن
به نیابت کسی که احرام بسته باشد سیم قبض کردن قیمت متاع
چهارم گرو کردن و قبض کردن پنجم مصالحه ششم حواله هفتم
ضامن شدن هشتم شریک شدن نهم مضاربه دهم بن
گرو گرفتن یازدهم باغبانی گرفتن دوازدهم وکیل گرفتن سیزدهم
عاریه گرفتن چهاردهم طلب شفعه کردن پانزدهم اجاره کردن
شانزدهم ابرا از حق نمودن هفدهم نکاح کردن مگر نکاح جهة
کسی که احرام بسته باشد هیجدهم تعین کردن صداق نوزدهم خلع
بیستم رجعة کردن بیست و یکم در عدة رجعیه رجوع کردن بیست
و دوم طلاق دادن بیست و سیم حواله بیست و چهارم بخشیدن
وقف کردن بیست و پنجم قصاص کردن بیست و ششم قبض دیه
بیست و هفتم

۱ محتاج بتأمل و تفصیل است صدر دام ظله

معلوم نیست صدر دام ظله

۳ احوط منع است صدر دام ظله

بیست و هفتم قبض حقوق چون میراث و وصیت بیست و هشتم
عقد جزیه و قبض آن بیست و نهم جهاد با علم تعین آن
سی ام کشتن گوسفند در هدی سی و یکم طلاق دادن ادهیه سی و دوم
اثبات حد ادعیه سی و سیم تیر انداختن و اسب دوانیدن سی و
چهارم آزاد کردن بنده و مکاتب و مدبر ساختن سی و پنجم قضا
و پس دادن سی و ششم دعوی نمودن سی و هفتم اثبات حجتها
کسی نمدی حقوق او سی و هشتم طواف نادری کردن جهة
که فراموش کرده باشد موقف چهارم در اقسام وکالت
و آن بر سه قسم است اول وکالة حرام چون وکالة ذمی جهة د
عوی کردن بر مسلمانان از جانب مسلمانان و ذمی وکیل شدن
از جانب مسلمانان جهة فروختن چیزها حرام چون شراب
و گوشت خوک اگرچه وکیل یهود باشد دوم وکالة مکروه چون
وکالة مسلمانان جهة ذمی بر مسلمانان و بعضی از مجتهدین این
قسم را حرام میدانند سیم وکالة جایز و آن بر هفت قسم است اول
وکالة از جانب حاضر در طلاق زوجه و بعضی از مجتهدین این قسم را
جایز نمیدانند دوم وکالة سفیهان باذن حاکم سیم وکالة زنان جهة

۱ [illegible] معلوم نیست صدر دام ظله

نکاح و طلاق از جانب غیر چهارم وکالت فاسق در تزویج دختر یا
پسر خود بایجاب یا قبول صحیح وکالت غلام باذن آقا ششم وکالت کافر
هفتم وکالت مفلس و سفیه است که وکیل صاحب بصیرت تمام باشد
عارف باشد بلغتی که با آن مکالمه میکند و واجب است تسلیم کردن آنچه
در دست اوست با طلبیدن موکل بشرط آنکه تسلیم ممکن باشد پس در آن
حال اگر تسلیم نکند و تلف شود ضامن است اما اگر تسلیم نکردن بجهة
گواه گرفتن باشد جایز است و واجب است بر وکیل گواه گرفتن در دادن
دین موکل و تسلیم متاع بی گواه صحیح نیست اما اگر وکیل باشد در ودیعه
واجب نیست گواه گرفتن و حرام است بر وکیل خریدن آنچه وکیل باشد
در فروختن او بجهة خود یا دادن موکل و حرام است بر او نکاح کردن
دختر خود اگر وکیل باشد در نکاح کردن زوجه بجهة موکل و سنت
است مر صاحب جاه و مرتبه را که بنفس خود مرتکب دعوی نشود
وکیل تعیین کند و ثبوت وکالت یکی از دو چیز میشود باقرار موکل پیش
حاکم شرع و بگواهی دو گواه عادل پس حاکم شرع معزول کند وکیل را
پس میشود بعلم وکیل آنچه خبر دهند به یک مرد عادل باشد [illegible] در
[illegible] هشام ابن سالم وارد شده فصل ششم در اسب دوانیدن

میتواند

جواز گواه [illegible] مقام معلوم نیست صدر دام ظله

حکم اکراه [illegible] صورت [illegible] صدر دام ظله العالی

و مراعات احتیاط [illegible] با روایات [illegible] صدر دام ظله

و متی [illegible] و شروط آن نه است اول ایجاب و قبول از
بالغ عاقل جایز التصرف و بعضی از مجتهدین گفته اند که این
جعاله است و ایجاب کافی است دوم چیزی که بر آن سبقت دستی
توان کرد چون اسب و شتر و استر و خر و فیل پس سبقت
هم جایز نیست چون کبوتر و شاطر و کشتی گرفتن و برداشتن سنگ
و امثال اینها بعوض باشد حرام است خلافست بعضی از مجتهدین
کشتی گرفتن بعوض را جایز داشته اند سیم تعیین عوض یعنی
آنچیزی که قرار میدهند که سابق بگیرد میباید که مقدار آن
معلوم باشد بمشاهده یا وصف و جایز است که عین باشد خواه
حال خواه موجل و جایز است که عوض از مال متسابقان یا یکی
از ایشان اجنبی یا از بیت المال چهارم تعیین جنس آنچه که پیش
دستی میکنند بسبب آن چون دو اسب یا دو شتر یکسان دانستن
[illegible] اما تعیین [illegible] لازم نیست پنجم [illegible] بودن هردو
اسب [illegible] در احتمال پیش دستی نمودن یعنی یکی ضعیف نباشد
و دیگری قوی ششم آنکه [illegible] از یکی باشند پس اگر یکی اسب باشد
و دیگری استر صحیح نیست اما اگر در صفت مختلف باشند چون عربی

خصوصیت [illegible] صدر دام ظله

یا آنرا صحیح است هفتم آنکه هر دو یکبار آن بدوانند چه اگر یکی پیش و
پس بدوانند صحیح نیست اما مساواة در مکان ایشان شرط نیست
هشتم که دانسته بود عوض جهة سابق در اسب و دوانیدن با
حاکم است اگر بغیر از ایشان دهند صحیح نیست نهم علم بعدد
تیر انداختن در محاطه و در مبادله فلان تیر دهم بعدد زدن تیر
زدن آنها مثل آنکه بگوید هر که پنج تیر از جمله بیست تیر بر نشانه زند عوض
از او باشد یازدهم علم بصفت زدن مثل آنکه شرط کنند که تیر از نشانه
بگذرد یا بر نشانه خورد یا بیست نشانه افتد یا بهر جانب نشانه خورد
یا بر نشانه خورد بهر طریق که باشد یا اطلاق منصرف بدین می‌شود
دوازدهم آنکه هر دو عدد زدن و صفت زدن و سایر احوال
مساوی باشند سیزدهم آنکه عالم باشد بقدر نشانه بمسافت
یا به نقد و چه نشانه مختلف میباشد چهاردهم تعیین اندازه
پس اگر معین نباشد صحیح نیست پانزدهم تعیین دستی کردن به
تیر زدن نشانه نه بدو باید انداختن پس اگر بگوید عوض
از کسی باشد که دورتر باندازد صحیح نیست شانزدهم آنکه ابتدای زمان و
انتهای آن مشخص باشد اگر مجهول باشد صحیح نیست هفدهم آنکه

بحثی اگر یکی از بیست تیر یازده زده است و دیگری ده تیر بر نشان
زده است پس صاحب یازده سابق است بر صاحب ده تیر

زدن نشانه معین باشد پس اگر معین نباشد صحیح نیست زدن
آن باشد نوع را صحیح نیست **فصل هفتم** در اقسام غلبه در تیر
انداختن و آن سه قسم است اول مبادره مثل آنکه گوید هر که
پنج تیر از جمله بیست تیر پیشتر زند او سابق است و عوض مال
اوست پس اگر یکی از ایشان پنج تیر از ده تیر بزند و دیگری چهار
تیر بزند از ده تیر اول سابق اوست اگر آن دیگر [illegible] لازم نیست
دوم محاطه یعنی کم کردن تیرهای یکدیگر و بر زدن مثل آنکه گوید هر که
پنج تیر از بیست تیر بزند سابق است پس اگر هر دو پنج تیر از ده تیر
بزنند میان آن تا بیست کامل شود سیم مناضله مثل آنکه گویند
هر کدام بیشتر بزند از بیست تیر یکی یا دو یا سه او سابق است و
سبق در باب آنکه باطل میگردد اندازنده یا مرده اسب دوانیده یا
[illegible] میشود یا وارث او اسب میباید خلافست **فصل هشتم** در جعاله
و اما آنست که شخصی جهة آوردن غلام که گریخته یا چارپای
که یاغی شده یا علی تعیین میکنند و شروط آن پنج است اول
ایجاب و آن لفظیست که دلالت کند بر جعاله مذکور شد دوم قبول
ضمنی چه لفظی در جعاله لازم نیست سیم آنکه بالغ و عاقل و جایز التصرف

و ما نحن فیه تو [illegible] کامل
میکنند اگر ده تیر
زده باشد و دیگری
پنج تیر بعد از طرح قدر
مشترک کم [illegible]
باشد [illegible] از
برای صاحب [illegible]
او میفروشند در
پنج [illegible]

باشد چهارم آنکه عامل را ممکن باشد تحصیل آن عمل پنجم
آنکه عمل چیزی باشد که صحیح باشد اجاره گرفتن جهة آن
و تعیین عمل و عوض شرط نیست پس اگر بگوید هر کس بنده گریخته
مرا بگیرد او را نصف آنست یا عوض از او باشد جایز است
اما اگر عوض را مشخص سازند گویند آنست شرط است و با جاعل
متصرف باجرة المثل میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر
از شهری که همان بلد است آن را بیاورد یک مثقال طلا میگیرد و اگر
از غیر آن شهر بیاورد آنچهار مثقال و سند اینقول ضعیف است
ضعیف اما مشهور است و اصح آنست که متصرف باجرة المثل میشود
و لازم میشود اجرة بتسلیم آن بمالک پس اگر بدر خانه مالک عبد
سازد و بگریزد مستحق اجرة نمیشود و اگر بمیرد پیش از تسلیم بعضی
از مجتهدین گفته اند که مستحق اجرة میشود اگر گم شده کسی را
بیابد بی آنکه صیغه واقع شود مستحق چیزی نمیشود و لازم است
با او رسانیدن آن بمالک آن و اگر با صیغه زیاده از یک کس
بیاورند همه در اجرة شریکند مگر آنکه مالک شرط تفاوة میان ایشان
کرده باشد و اگر نه همه قدر [illegible] مالک قرار داده باید [illegible]
کنند

کنند هر دو سوگند بخورند و ثابت میشود اینکه کمتر باشد از اجرة
و اینکه دعوی میکنند مگر آنکه دعوی کند زیاده از اجرة المثل را
چه در این صورت زیاده متعین نیست و اگر در اصل جعاله نزاع کنند
قول قول مالک است **فصل نهم** در لقطه و آن بر داشتن چیزیست
که اگر بر ندارند ضایع شود و این بر سه قسم است اول آنکه
و از التقاط [illegible] ملقوط گویند و آن طفل ضایع است که
کسی را نداشته باشد که او را بزرگ کند و محافظت او نماید زیرا
که اگر کسی را داشته باشد که حاضر است تواند که حکم شرع بر نفقه
او چون نباید [illegible] و آن غلام حبس کردن او لازم است و بودا
شتن او واجب کفایه است هر گاه بترسند از تلف شدن و بعضی
از مجتهدین این را سنت میدانند و اگر دو کس با یکدیگر
داشتن طفل نزاع کنند سابق اولی است و اگر یکی [illegible] آنکه
[illegible] باشد اولی است از کسیکه [illegible] او باشد و مال
از [illegible] و ظاهر العداله اولی است از مجهول الحال و اگر در جمیع
الجهة مذکوره مساوی باشند قرعه بزنند هر کدام که [illegible]
آن از آن کس است و شروط آنکس که بر میدارد [illegible]

انکه بالغ و عاقل باشد دوم انکه آزاد باشد چه برداشتن غلام بی
اذن آقا صحیح نیست مکر در وقتی که طفل برسد و کسی نباشد سوای
بنده چه در صورت واجب است برداشتن او سیم انکه مسلمان
باشد و بعضی از مجتهدین اسلام را شرط نمیدانند چه غرض محا
فظت و آن در کافر نیز ممکن است و بعضی از مجتهدین شرط عدالت
در بردارنده کرده اند و نفقه طفل اکر مال داشته باشد از مال اوست
و اکر مال نداشته باشد استعانت میجویند بسلطان و اکر نباشد
بمسلمانان و واجب است بذل نفقه او و اکر ایشان نباشند یا
ندهند انکسی که برداشته اکر از طفل از مال خود بدهد
قصد کند که رجوع کند جایز است و بعضی از مجتهدین رجوع
را جایز نمیدانند و بعضی کفته اند که طفل اکر غلام باشد جهة
نفقه که او را داده باشد با احتیاج میتواند فروخت باذن
حاکم شرع و اکر ممکن باشد استعانت از غیر و از مال خود نفقه
کند رجوع نمیتواند کرد و انکسی که او را برداشته از مال طفل
نمیتواند داد بی اذن حاکم نفقه خود را برداشت مکر با احتیاج و قول
قول بردارنده مست باقسم در قلت نفقه که معروفست [illegible]

فلها

تواند قول اوست در اصل نفقه در تقصیر نکردن و ضامن نیست اکر
طفل تلف شود مکر با تقصیر در محافظت او و اکر کسی دعوی نماید
که طفل فرزند منست و ثابت سازد ملحق میشود باو و اکر طفل بعد
انکه بالغ شود انکار کند اعتبار ندارد و عاقله او امام است و هر کاه
کسی میراث خوار و ضامن جریره او نباشد دیت خطا از برای امام
است و حکم کرده میشود بازادی اکر کسی دعوی بندکی او نکند چه اصل
در هر کس آنست که آزاد باشد و اکر بنده او را بکشد او را در عوض
بایکشت اما اکر آزادی او را بکشد نمیتوان کشت در عوض او چه
احتمال دارد که طفل بنده باشد و اکر کسی زخمی باو زند میرسد که او
را بعد بالغ شدن بر او زخم زدن یا دیه بکیرد قسم دوم حیوان
و او را ضاله کویند و آن هر حیوانیست ضایع که در دست
کسی نباشد و اکر بیم آن دارند ضایع شود برداشتن او مکروهست
و آنچه در احادیث وارد شده از نهی از برداشتن آن محمولست
بر انکه برداشتن قصد تملک دارد چه اکر بانیت قصد بردارد
[illegible] در کتاب مبسوط برداشتن را [illegible] حاکم
حاکم شرع داشته مستحب است برداشتن چون که اکر بی بردارند تلف شود

در غیر آبادی جهة نگاه داشتن اما اگر در آبادی برد آن حرام است و
ضامنست در این صورة و اگر نفقه بر او کند به صاحب رجوع نمیرسد او را بر مالک
سوای گوسفند که از آن میتوان برداشت و مخیر است در این صورة میان
نگاه داشتن و دادن بحاکم شرع و ضامن نیست اگر در این صورة تلف
شود و اگر گوسفند را در صحرائی که آب نباشد بگیرند خوردن آن
فی الحال حلال است باجماع مجتهدین و ضامن است قیمت آن را اگر
صاحب آن پیدا شود و شتر و گاو را نمیتوان گرفت اگر صحیح باشد
یا در موضعی باشد که علف و آب باشد پس اگر در این صورة بگیرند ضامن
میشوند و بری الذمه نمیشوند مگر بدادن آن به حاکم شرع یا بصاحب
آن و اگر رها کنند بری الذمه نمیشوند و خر را در صحرا میتوان گرفت
هر چند صحیح و تندرست باشد بعضی از مجتهدین گفته اند و آن منع کرده اند
و جایز است برداشتن سبع سکاری و سلاح کاله و سگ گله و محافظ باغ
و زراعت کند و بعد از یکسال تعریف کردن انتفاع گرفتن از اینها
جایز است ضامن بودن آنکه اینها قیمت متعارف اینها هرگاه صاحب
اینها پیدا شود و اگر ظفر یابد بجهت حوالة را بگیرد و بدانان یکسال تعریف
میکند بعد از آن مخیر است با مرفه ظفر دار نگاه داشتن و نحو آن و مانند آن

مسئله

شدن آن و ضامن بودن قیمت آن و نفقه دادن آن حیوان
قسم سیم لقطه اموال و آن برداشتن هر مالیست ضایع جهة نگاه دا
شتن از برای صاحب آن و برداشتن آن مکروه است اگرچه اعتماد
بر خود داشته باشد مگر آنکه بترسد که تلف شود چه در این صورة مکروه
نیست و اگر اعتماد نداشته باشد برداشتن آن حرام است و در برداشتن
لقطه حرم مکه عدالت شرطست پس اگر فاسق باشد برداشتن آن
حرام است و عادل مخیر است میان نگاه داشتن آن و بحاکم سپردن و اگر
فاسقی لقطه برد آن حاکم از او میگیرد یا کسی همراه او میسازد تا یکسال آنگاه اگر
فاسق که قصد تملک کند حاکم باو میدهد همین آنکه ضامن او بگیرد
و لقطه در غیر حرم مکه از طلا و نقره و جواهر یافته باشد و در معموره نبا
شد و سکه اسلام نداشته باشد یعنی شهادتین یا اسم پادشاه اسلام
داد او نقش نکرده باشند از کسی است که یافته باشد از آنکه اگر اثر اسلام
در اینها باشد یا در معموره صاحب نداشته باشد میانه مجتهدین
مشهور آنست که اگر زیادتر از یک درهم باشد یکسال تعریف آن لازم است
آنگاه اگر قصد تملک کند مال او میشود و اگر صاحب پیدا شود ضامنست
و لقطه در بلاد اسلام در ملک شخصی پیدا شود صاحب او را خبردار کند

پس اگر دعوی کنند که مال ما است باو دهند و گواه و قسم بر او لازم
نیست و اگر گوید که از من نیست اگر اثر اسلام بر و نباشد از کسیست که از او
یافته باشد و اگر اثر اسلام بر او باشد حکم لقطه بر آن جاری دارند
و لقطه مذکور شد از طلا و نقره که اگر از زمین آنکه از آن پیدا شود از
کسیست که بیابد خواه در معموره باشد و خواه در غیر معموره خواه
اثر اسلام داشته باشد خواه نداشته باشد و آنچه در شکم حیوان
و ماهی یافته شود از طلا و نقره و جواهر اگر از کسی خریده باشد اول
واقف سازند اگر آنکس گوید که از من نیست از آنکس است که یا
فته از آن هر گاه اثر اسلام در او نباشد اما لقطه در حرم مکه نباید
بی تعریف یکسال مالک نمیشوند اگرچه از یک درهم کمتر باشد و بعضی
از مجتهدین گفته اند که اگر در حرم مکه نیز یک درهم کمتر باشد
بی تعریف از یابنده است و اگر یابنده لقطه حیوان آن مال را بردارند
بعد از یکسال تعریف تلف کنند ضمان آن متعلق بذمه او میگردد که بعد
از آن شد سبب هبه **تتمه** احکام لقطه چهار چیز است اول طلب
و آن تعریف است یعنی شناساندن کسی که از او برداشته یا نایب او باید که
فریاد کند در آن روز تا شب آنگاه هر روز یکبار یا دو بار آنگاه هر هفته

هفته

هفته که خبر آن فراموش نشود تا یکسال آنرا واقع گردانند از اوقات و مکانهایی که آنجا
مردم جمع شوند چون بازارها و درهای مسجد و صبحها و شامها
و روزهای عید و جمعها و در وقت حاضر شدن قافله بشهرها و در
فریاد کردن ذکر جنس بکند چون طلا و نقره و اگر در غربت یافته
باشد بعد از تعریف بشهر خود میتواند برد و سال او در شهر خود تمام
کند و اگر در صحرا یافته باشد در هر جا که خواهد تعریف کند و لقطه
باقی ماند و لقطه پیش او باشد بنفس خود قیمت کند و بدیگری
بفروشد و قیمت از آنکه دارد ضامن نیست با آنکه منتفع شود ضامن
من است و اگر در سال تعریف فوت شود ضامن نیست و اگر زیادتی بهم رسد
خواه منفصل چون فرزند و خواه متصل چون فربهی در میان یکسال
از مالک است و بعد از یکسال از ملتقط است بعد از نیت تملیک
دوم ضمان است با تملیک و تقصیر در حفظ و بدون تملیک امانت است
سیم مالک شدن بعد از تعریف یکسال با قصد مالک شدن
چهارم رد بمالک و آن واجب است هر گاه بدو گواه عادل ثابت
سازد که ملک اوست و بیک گواه ثابت نمیشود و وصف کردن آن کافی
نیست اگرچه ظن صدق داشته باشد بلکه در این صورت رد کردن جایز است

و اگر در این صورت رد کردن امتناع نماید حاکم شرع جبر میکند
و اگر در این صورت وصف بکند الا که گواهی دهند که ملک غیر
بوده غیر انتزاع عین میکند و با تلف رجوع کند بر هر کدام که خوا
هد و اگر بر آنکس رجوع کند که بوصف کننده داده او را رجوع نمیرسد
بوصف کننده بشرط آنکه در وقت دادن اقرار بملکیت او نکرده باشد
چه در این صورت رجوع نمیتواند کرد اگر هر یک گواه بگذارند بعد از
آنکه باو داده باشد و گواهان اینها با یکدیگر ترجیح نتوان نهاد
قرعه بزنند باسم هر یک از اینها از هر که بیرون آید باو دهند
پس اگر اسم دوم بیرون آید انتزاع میکنند از اول و اگر تلف شود
ضامن نیست کسی که باو داده اگر بحکم حاکم شرع داده و اگر بی حکم حاکم
داده ضامنست تکلمه التقاط بر پنج قسم است اول واجب و آن برداشتن
طفلیست که اگر برندارند ضایع شود و بعضی از مجتهدین این را سنت
میدانند قسم دوم حرام و آن وقتی است که شخصی که برمیدارد اراده
خیانت میکند یا فاسق باشد در لقطه حرم قسم سیم سنت و آن
برداشتن مالیست که اگر برندارند ضایع شود قسم چهارم مکروه و آن
بر چند قسم است اول مطلق برداشتن دوم برداشتن فاسق غیر لقطه حرم
سیم

سیم برداشتن مال الصحرا چهارم برداشتن چیزی که
قیمت آن کم باشد و منفعت آن بسیار چون عصا و میخ و نعلین
و مطهره و تازیانه و بعضی از مجتهدین برداشتن نعلین
و مطهره و تازیانه را حرام میدانند پنجم کمتر از یک درهم است در غیر حرم
مکه و آنچه بر یابنده لقطه واجب است دو چیز است اول گواه دا
شتن دوم گواه گرفتن در لقطه و آنچه برای نیت سنت است دو چیز
است اول گواه گرفتن در لقطه مال الحیوان دوم آنکه بشناساند
بگواه بعضی از اوصاف او را تا آنکه فایده گواهی حاصل شود و آنچه
برای مکروه است تعریف کردن در مسجد است و آنچه بر ملتقط حکم
شده واجب است آنست که هر گاه یابنده لقطه یافته باشد رد کند
یا قبول کند اگر در صورتی که یابنده قصد تملک آن کرده باشد
و عیب ناقص شود و از آثار شش نقصان آن را رد کند قبول کند
فصل دهم در احیای موات و آن زمینهائیست که کسی متصرف
نشود در آنها آن که معطل باشد بواسطه منقطع شدن آب از آن
زمینها یا بجهت مستولی شدن آب بر آنها و این زمینها ملک
امام است پس اگر کسی بی اذن تصرف کند در آنها بعمارت کردن مالک نمیشود

به هفت شرط اول آنکه اگر امام باشد باذن او عمارة کند و با
غیبت او هر کس که عمارة احیا کند او را دست رسد تصرف بانهادن
دیگری تا عمارة او باقی باشد دوم آنکه ملک [illegible] یا کسی که امام
با او صلح نکرده باشد پس اگر زمین موات ملک کسی باشد عمارة
کردن در آن بی اذن مالک آن صحیح نیست و اگر مالک آن غایب باشد
و کسی که او را عمارة کند تا آمدن غایب او را دست از دیگری تا آنکه
عمارة او قایم باشد و اگر عمارة او خراب شود و دیگری عمارة کند
تا او را دست بتصرف در آن زمین سیم آنکه کسی که عمارة میکند
میباید که مسلمان باشد پس اگر جهود باشد و امام او را اذن
دهد مجتهدین را در این دو قول است چهارم آنکه آن شخص که
اراده عمارة زمین موات دارد میباید که کاری کند که او زمین
را آنرا در عرف عمارة گویند که احیا کرد پس کردن آن [illegible]
از زمین یا چیدن سنگها و بستن مرزها گرد آن کافی نیست چه
اینها افاده ملکیت او نمیکند بلکه افاده اولویت او میکند و اگر آن
زمین منتقل شود از وی بدیگری آن دیگر اولی است از وی است و اگر
[illegible] آن زمین را آن بیع صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برین رفته اند

که آنچه

و ملک [illegible]
[illegible]
محتاج تامل است
[illegible] دام ظله

که آنچه مذکور شد از دیوار کردن آن [illegible] و سنگ چیدن دور زمین
[illegible] افاده ملکیت میکند پنجم آنکه زمین موات مکان عبادة
نباشد چون عرفات و مشعر و منی ششم آنکه مکانی نباشد که
حضرت رسالت پناه از جهت مصلحت مسلمانان مخصوص بچیزی
ساخته باشد چنانچه مخصوص ساخته بود بقیع را که از علفستان
مهاجران بود جهت چریدن چاروهای زکوة و صدقات
و جزیه و همچنین است حکم زمینها که آنحضرت مقاطع کرده
باشد با جماعتی چنانچه عقیق را با بلال ابن حارث قطع کرده
بود بچیزی و کسی از صحابه در آن تصرف نکرده بود تا زمان خلافت
عمر و او منع بلال از آن کرد هفتم آنکه حریم عمارة نباشد چه
هر چیزی در مباح حریمی دارد و آن چند قسم است اول حریم
خانه و آن بمقدار خاک و برف انداختن است و جایی که آب باران
که از ناودان بریزد و مر [illegible] شدن بان خانه باشد دوم حریم
دیوار و آن بمقدار ریختن خاک از دیوار است هرگاه خراب شود
سیم حریم شهر و آن حوالی آنست جهت جمع شدن اهل آن
شهر و اسب دوانیدن و خاک ریز و محل چریدن چهارپایان اهل

آنست چهارم حریم نهر روانست بمقدار ریختن خاک نهر است
وانست مقداری که از دو جانب او راه روند پنجم حریم چاهی که
شتر از آب میدهند چهل ذرع است پس اگر کسی خواهد که
جهة آب دادن شتران خود چاهی بکند بدان چهل ذرع نمیتواند
کند و در بعضی روایات وارد شده که حضرت رسالت پناه ص
فرموده که حریم چاه در جاهلیت پنجاه ذرع بوده و در اسلام بیست
و پنج ذرع است ششم حریم چاهی که بشر آب میکنند جهة زرا
عت کردن از آب انچاه وآن شصت ذرع است هفتم حریم
چشمه در زمین نرم هزار ذرع است و در زمین سخت پا
نصد ذرع پس دیگری را نمیرسد که در بمقدار از زمین حو
الی چشمه دیگر احداث کند و در بعضی احادیث جهة حریم
قنات تعیین همین مقدار وارد شده هشتم حریم راه وانست در
موات است حریم در زمین معموره نیست نصرانیانهم در مشتر
کات بدانکه منافع مشترکه بر پنج قسم است اول راهها و شارعها
ی نافذه است و نشستن که ضرر نرسانند بمردم که در راه
میروند واگر در راه بنشیند جهة خرید و فروخت اگر راه وسیع با
شد

که بمردم

که بمردم ضرر نرسانند جایز است واگر ضرر رسانند جایز
نیست واگر خود از انجا برخیزد و متاع او انجا باشد دیگری نمیتواند
انجا نشیند اما اگر متاع خود را برد آن موضع داشته باشد که بآن
بهمان مکان عود نماید خلافست میان مجتهدین و اقرب
آنست که حق او از آن مکان باطل شد پس خواستن از آن مکان
و بنای دیگر در راه جایز نیست اگر در راه سایه کند بچیزی چون بوریا
بشرطی که ضرر نرساند بمردم جایز است و اگر دو کس بیک دفعه
در مکانی خواهند که بنشینند اقرب آنست که قرعه بزنند بنام هر کدام
که بیرون آید او اولی است و همچنین راهها که تردد مینمایند در آن
حکم زمین موات دارد هر گاه کسی احداث چیزی میتواند کرد بشر
طی که ضرر بمردم نرسد اما در راهی که مخصوص جماعتی باشد
احداث چیزی نمیتواند کرد مگر باذن ایشان قسم دوم در مسجدها
و فایده آن معلوم است و هر کس سبقت کند بگرفتن محلی اولی
است از دیگری بامکان خود هر گاه برخیزد و دیگری بنشیند تا ذا او لی
است اگر چه قصد وضو کردن کرده باشد مگر آنکه رخت خود را گذاشته
باشد قسم سیم موقوفات عامه چون مدرسه‌ها و رباطها فایده آنها

نزول طلبه علم وقف نمایند در آنها آن هر کس که ساکن حجره شود
از آنها از آن جماعت که اهلیت سکنی آنجا داشته باشد اولی است
از دیگری تا در آنجا است و بیرون کردن او جایز نیست اگر چه بیان
در آنجا ماندن بشرط آنکه واقف شرط مدتی معین نکرده باشد چه در
این صورت بانقضای آن مدت بیرون میتوان کرد و همچنین بیرون
میتوان کرد اگر واقف شرط کرده باشد که بطلب علم مشغول باشد و آنکه
بآن مشغول نباشد و جایز نیست که ساکن حجره کسی را با خود شریک
نکند مادامی که بوصفی باشد که واقف شرط کرده باشد و هرگاه
از حجره بیرون رود حق او از آن مکان باطل میشود یا نه خلافی است قسم
چهارم معدنها و کانها و آن بر دو قسم است اول کانهائی ظاهری
که محتاج بسنجیدن نیست چون نمک و نفط و کبریت و قیر و مومیائی
و سرمه و یاقوت و چه اینها مشترکست میانه مسلمانان و بعضی از مجتهدین
اینها را مخصوص امام میدانند و اگر کسی از اینها چیزی بردارد منع
او نمیتوان کرد تا حاجت او تمام شود و دیگری نمیتواند کرد منع او
و اگر دو کس با یکدیگر سبقت کنند و جمع اثبات ممکن نباشد
قرعه بزنند و احتمال قسمت و تقدیم محتاج نیز دارد و اگر در جانب

کانی

کانی در جانبی چاهی دیگر زمین موات کنند و آب بانجا آرند و نمک
کنند مالک آن میشود و غیری با او در آن تملک مانع شریک
نیست دوم معدنهائی باطنی که محتاج بسنجیدن و عمل است چون
کانهای طلا و نقره و آهن و مس و سرب و رصاص و جیوه و فیروزه و امثال آن
نیز مشترکست میان مسلمانان و بعضی از مجتهدین اینها را نیز مخصوص
امام میدانند پس اگر ظاهر باشد باحیا مالک آن نمیشود و اگر
ظاهر نباشد پس اگر مخفی از آن ظاهر کند و احیا آن کند اگر در ملک
او باشد مالک میشود و همچنین اگر در زمین موات باشد با
احیا کردن مالک آن میشود و اگر معادن در زمینی پیدا شود که
بایع احیا کرده مالک او است خواه ظاهر باشد خواه مخفی و تعلق
باحیا کشند ندارد اما اگر پیش از احیا ظاهر باشد ملک او نمیشود
و اگر چاهی بکند و معدنی در سازد هم آن مشترکست میان مسلمانان
و مالک نمیشود قسم پنجم آبها و آن بر شش قسم است اول آنکه در ظرفی
کرده باشد یا حوضی و اینها ملک کسی است که ظرف و حوض
از و است اگر چه از مباح گرفته باشد و جایز نیست تصرف آب
اینها دوم آب چاهی که در ملک خود بکند یا در زمین مباح چاهی

در معموره مالک می‌شود دیگری را اذن در آن تصرف جایز نیست
و درخت نشاندن و کیلا جایز نیست با کراهیت درخت
هر آب چاه جایز نیست چه تسلیم آن متعذر است و چاه قدیم
هرگاه که ویران و خالی شود کسی از آبادان کند مالک آن می‌شود
و اگر کسی چاهی در زمین مباح بکند نه بقصد مالک شدن
بلکه بجهة نفع گرفتن او اولی است بآن مدت وقتی که آنجا باشد
هرگاه مفارقت کند از آنجا هر که سابق باشد در آنجا او اولی
است بانتفاع از آن چاه و مخصوص احدی نیست و هرگاه
کسی چاهی در ملک خود بکند منع همسایه خود نمی‌تواند کرد
از چاه کندن هر کجا عمیق‌تر از آن چاه اگرچه آب چاه او با
چاه سرایت کند سیم آب چشمه و باران و آب انهار در
زمین مباح نه اندی مالک شدن مشترک میانه مسلمانان
و مخصوص احدی نیستند از انها هر کس آنچه بردارد مالک
می‌شود چهارم نهرهای بزرگ چون آب فرات و دجله و بغداد
میانه مسلمانان مشترک و اگر آب آن کم باشد و وفا بهمه نکند
ابتدا ادنی کند که نزدیک دهنه باشد و اگر جهة زراعت باشد
تا بند نعلین

فی الاطلاق
معلوم نیست
صدر زمام ظلم
العاطل

تا بند نعلین آب بدو دهند و اگر درخت غیر خرما باشد تا قدم و
درخت خرما تا ساق بعد از آن سر دهند بجماعت دیگر که
در پهلوی ایشان باشند و سر دادن پیش از آن قدری که
مذکور شد واجب نیست اگرچه بمتأخر نرسد پس اگر از او
چیزی باقی نماند ما بقی را حقی نیست ششم آب نهر مملوک که
جدا کرده باشند از مباح بآنکه کسی نهری مثلاً از فرات بریده
باشد مالک آن آب می‌شود هر کسی که در آن نهر کار کرده شریک
در آن بقدر نفقه و عمل است پس اگر بهمه وفا کند و الا بقدر
حصه و نصیب خود قسمت کنند **باب پانزدهم** از کتاب جامع
عباسی در بیان نکاح کردن بدائمی و متعه و مطلب و ملک یمین
و در آن مقدمه و سه مطلب و خاتمه است مقدمه در بیان
فضیلت نکاح کردن و اقسام آن بدانکه احادیث در فضیلت
نکاح کردن بسیار وارد شده و چون این مختصر گنجایش
جمیع آنها را نداشت لهذا بر سر حدیث اقتصار رفت از آنجمله را
در حدیث ائمه معصومین علیهم السلام که حضرت فرمایند که مسلمانی
بعد از اسلام حاصل شده باشد بهتر از زن صالحه نیست که

بیان نکاح کردن دائمی
و متعه و مطلب و ملک

هر گاه او را ببیند خوشحال شود و هر گاه از وی غایب شود حفظ نا
موس و مال او کند و هم در حدیث ائمه ع آمده است که دو رکعت
نمازی که صاحب زن بگذارد بهتر است از هفتاد رکعت نمازی که
عزب بگذارد و هم در حدیث آمده که بدترین مردهای ملت من
آنهایند که عزب مرده باشند و اقسام نکاح کردن نظر بنکاح کننده
پنج است اول واجب و آن وقتیست که نفس او تائق باشد که اگر نکاح
نکند در زنا افتد دوم سنت است و آن وقتیست که خوف زنا نباشد
و قادر بر نفقه و مهر باشد سیم حرام چون زیاده بر چهار زن آزاد
و دو کنیز خواستن مرد آزاد و زیاده بر دو زن آزاد و چهار کنیز خواستن
بنده و نکاح کردن کافر و سنی زن مسلمان را چهارم مکروه و آن وقتیست
که نفس مشتاق نباشد و عاجز باشد از نفقه بر قول بعضی از مجتهدین
پنجم مباح و آن ما عدای چهار قسم مذکور است و اقسام نکاح نظر بمنکوحه
نیز پنج است اول واجب چون نکاح زن یا کنیزی که بی ایشان ترسند افتادن
بزنا دوم مستحب چون نکاح خویشان جهة صله رحم سیم حرام
چون نکاح زنیکه به سبب نسب و غیر آن حرام اند و زن کافره غیر
یهودیه و اهل کتاب بعقد دوام خواستن و نکاح جماعتی از زنان که در بیان
ایشان

ایشان یکی از محرم چون مادر یا خواهر دخول کننده باشد چهارم نکاح جمع
الهلا حرام است چهارم مکروه چون نکاح زنان سفیه و زنی که عفیفه
نباشد و زنی که عقیمه باشد یعنی از فرزند زائیدن بهم نرسد و نکاح دختر
زنیکه نکاح کرده باشد بعد از او پنجم مباح و آن نکاح ما عدای چهار قسم
است که مذکور شد باز نکاح کردن منقسم میشود به پنج قسم اول نکاح کردن
زنان آزادی که سبب میراث بردن از یکدیگر شود و این قسم نکاح را دائم
هم گویند دوم نکاح کردن زن آزادی که سبب میراث نشود و این نکاح را
متعه گویند سیم نکاح کردن کنیز و آن بر سه قسم است اول کنیز
غیر بعقد خواستن دوم کنیز غیر را بتحلیل خواستن چنانچه مذکور
خواهد شد سیم خریدن کنیز چه بخریدن وطی او حلال
میشود مطلب اول در بیان نکاح متعه بدانکه مشروع بودن نکاح
متعه پیش فرقه ناجیه اثنی عشریه اجماعی است و مشروع است آن
بنص قرآن مطابق آیت موافق و مخالف تا بیست خلاف مر مخالفین را
که ایشان میگویند که مشروع بودن آن نسخ شده و احادیثی که
در باب نسخ شدن ایشان روایه نقل کرده اند همه معارض یک
یکر اند و قول عمر که دو متعه در زمان حضرت رسالت پناه حلال بوده

و من نهی میکنم و عقاب بر آن میکنم که نسخ نشده بود و استدلال قول عمر
آیه صریح قرآنیه را نسخ کردن معقول نیست زیرا که اگر عمر باجتهاد
خود حرام کرده اجتهاد در مقابل نص قرآن خطاست و اگر بطریق روایت
از حضرت رسالت پناه بود چگونه بر جمیع صحابه تا زمان خلافت عمر
چنین حکمی مجهول بوده باشد و در صحاح ترمذی که یکی از علمای مخالفین
است مذکور است که شخصی از اهل شام از عبد الله عمر پرسید که پدرت
متعه را نهی کرده است عبد الله عمر در جواب شامی گفت که اگر پدرم نهی
کرده اما حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله کاری که آنحضرت کرده باشد
جهت قول پدرم ترک آن نتوان کردن و متعه کردن بر سه وجه
است اول سنت چون متعه کردن مؤمنه عفیفه دوم حرام چون
متعه کردن زن شوهردار و دشمن اهل بیت و ستیزه را متعه کردن
زن ملاعنه حرام است سیم مکروه چون متعه کردن فاحشه و
دختر بکر بی رخصت پدر او و شرطهای نکاح متعه شش است اول
ایجاب چون انکحت یعنی نکاح کردم ترا یا متعه کردم ترا و اگر زن
شوهر خود لفظ گوید و اگر وکیل او باشد آن لفظ گوید و کیل زن چنین گوید
متعت موکلتی من موکلک یعنی متعه کردم وکیل گشته خود را به وکیل گشته

دو

دوم قبول چون قبلت در صورت اول و قبلت لموکلی در صورت دوم
سیم ذکر مدة و کمی و زیادتی مدة معتبر نیست پس اگر مدة را در عقد ذکر
نکند میانه مجتهدین خلاف است بعضی گفته اند که عقد باطل میشود و بعضی
گفته اند که نکاح دایم میشود چهارم ذکر مهر پس اگر ذکر مهر نکند باطل
است بخلاف نکاح دایم که اگر ذکر مهر نکند صحیح است و کمی و زیادتی او در مقدار
نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که کمتر از یک درهم نباید پنجم عقد بستن
آنکه زن مسلمان باشد یا اهل کتاب و در مجوسیه اشکالست ششم آنکه زن
ان اهل کتاب را اگر متعه کنند منع نمایند ایشان را از خوردن شراب و گو
شت خوک و استعمال محرمات و عقد متعه قابل شرط مشروع است چون
شب یا روز نیامدن یا آمدن شب گرفته یا ده مرتبه دخول کردن بشرط
آنکه زمان مشخص باشد چه اگر زمان مجهول باشد صحیح نیست و
متعه محتاج بطلاق نیست بلکه هر گاه مدة تمام شود جدا میشود از
شوهر و متعه در انقضای مدت نفقه لازم نیست و میراث نمیبرد اگر در عقد
متعه شرط میراث بردن کنند آیا میراث میبرد خلافست و اما لعان
و ایلا در متعه نیست چنانچه در کتب فقه استدلال ثابت که مذکور خواهد شد
آیا با متعه ظهار میتوان کرد یعنی میتوان با او گفت که پشت تو همچو پشت مادر

متعه است چنانچه بتفصیل خواهد آمد خلافست و گواه گرفتن
در عقد متعه سنت نیست چنانچه در نکاح دایم سنت است اما اگر
ترسد که او را گویند که زنا میکند سنت است که گواه بگیرد و سنت
است که اگر متعه را از حالش سؤال کنند هر گاه با و بد گمان باشد
و خلافست میانه مجتهدین که آیا زیاده از چهار متعه جمع کردن
جایز است یا مثل نکاح دایم زیاده از چهار حرام است اولی آنست
که زیاده از چهار متعه جمع نکند **مطلب دوم** در نکاح کنیز
و آن بر سه قسم است اول عقد و آن مخصوص کنیز غیر است و
خلافست میانه مجتهدین که عقد کردن آزاد بر کنیز جایز است
یا نه بعضی گفته اند جایز است بدو شرط یکی ترسیدن از وقوع در
زنا دوم مفلسی که قدرت نداشته باشد بر خواستن زن آزاد
و فرزند این کنیز اگر شوهر آزاد باشد آزاد است و اگر آقای کنیز
شرط کرده باشد که فرزندی که بهم رسد بنده باشد آیا
این شرط فرزند بنده میشود یا نه میانه مجتهدین خلاف
است قول مشهور آنست که بنده میشود و شرطهای این سنت است
اول ایجاب دوم قبول بطریقی که مذکور شد سیم اذن صاحب

عقد

گذشت که نفوذ
این شرط خالی از
اشکال نیست پس
ترک آن [illegible]
[illegible]

عقد غلام و کنیز غیر است اما موقوف بر اجازه آقا است و بعضی از مجتهدین
گفته اند که باطل است در این صورت فرزندی که بهم رسد بنده است
چه اگر آزاد را شوهر کنند هر گاه با علم دخول کند چه آدم زن
آزاد چه اگر کسی بی اذن زن آزاد کنیز را عقد کند اگر چه آن
زن آزاد راضی نباشد یا بی یا کوچک باشد جایز نیست پنجم آنکه زن
او کنیز نباشد اگر شوهر آزاد باشد بقول بعضی از مجتهدین
و بعضی زیاده از یک کنیز را جایز نمیدانند ششم آنکه زیاده از چهار
کنیز نباشد اگر شوهر بنده باشد قسم دوم مالک شدن کنیز
چه جایز است بملک کنیز خود دخول کردن بی عقد و ملک جمع نمیشوند
چه هر گاه کنیز غیر را عقد کنند انگاه بخرد نکاح فاسد میشود بملک
دخول میکند و این قسم منحصر در عدد نیست چه میتواند شخصی بملک
هزار کنیز خود را دخول کند بخلاف عقد هر گاه آقای کنیز خود را بدیگری
تزویج کند جایز نیست دخول کردن با او مگر بعد از طلاق شوهر و انقضای
عده او و نیز عقد او نمیتواند کرد هر گاه شوهر غلام او نباشد اما
اگر شوهر غلام او باشد تفریق میانه ایشان میتواند کرد و حق است
آقا را هر گاه کنیز خود را بغلام خود نکاح کند چیزی بدهد از مال خود

که مجبور به مهر باشد و بعضی از مجتهدین چیزی دادن را واجب نمیدانند
و اگر یکی از غلام یا کنیز را بدیگری بفروشد مشتری مخیر است در فسخ عقد
نکاح امّا اگر کنیز خود را بدیگری عقد کند و بفروشد مثل اوّل میکند
و بر مالک لازم است که بگذارد که شب پیش شوهر خود برود و اگر آقا
کنیز خود را همراه ببرد و شوهر او خواهد که همراه او برود
آقا منع شوهر او نمیتواند کرد و میانه دو کنیز خواهر جایز است
بجز آن دو زن آزاد که خواهر باشند میانه ایشان مکروه است
دهم چنین جایز است دخول کردن با کنیز هرگاه آن طفل باشد
که نکاح کند و وطی کنیز فاجره و کنیزی که از زنا بهم رسیده با
شد باکراهه جایز است همچنین در وطی فرج کنیز ... جایز
است و هیچ یک از دو شریک را وطی کردن کنیز مشترک که جایز نیست
مگر به تحلیل آخر قسم سیم اباحه یعنی تحلیل است و آن چنانست
که شخصی بدیگری دخول کردن کنیز خود را حلال کند و این
قسم را فرقه ناجیه اثنی عشریه حلال میدانند و خلاف است میانه
مجتهدین که این قسم ملحق بقسم اولست یا ملحق بقسم ثانی
... ملحق بقسم اول میدانند و شروط این قسم شش است
اول

این قول احوط است صدر دام ظله

این قول خالی از اشکال نیست بلکه احوط عدم انتفاع است در وقتی که مانع از انتفاع زوج باشد مگر باذن زوج و همچنین احوط عدم مسافرت کنیز است بدون اذن زوج والله العالم صدر دام ظله العالی

اوّل ایجاب چون احللت لك وطی امتی هذه یعنی حلال کردم بر تو
دخول کردن فلان کنیز خود را و یا بلفظ اباحه جایز است خلاف
است دوم قبول چون قبلت سیم آنکه تحلیل میکند میباید که مالک
کنیز باشد پس تحلیل کنیز غیر جایز نیست چهارم آنکه مالک کنیز
دیوانه و طفل و مست و بیهوش و سفیه نباشد و مفلس نباشد
که حاکم شرع او را از مال منع کرده باشد پنجم آنکه
کسی که وطی کنیز را بر او حلال میکند میباید که شخصی نباشد که وطی
بر او حرام باشد مثل آنکه کنیز مسلمان را بکافر تحلیل کنند یا کنیز
شیعه را بسنی تحلیل کنند چه اینها جایز نیست ششم آنکه آن کنیز
شوهر نداشته باشد هرگاه این شرطها بهم رسند وطی کردن
کنیز بعد گفتن صاحب که دخول کردن او بر تو حلال کردم حلال
میشود یعنی ملک شرط نیست در این صورت اقتصار بقول صاحب کنیز باید
کرد پس اگر بوسه کردن آن کنیز را یا خدمت او را حلال کند دخول
کردن جایز نیست اما اگر دخول کردن را حلال کند بوسه حلال است
اما خدمت کردن حلال نیست و فرزندی که از این کنیز بهم رسد
اگر پدر او آزاد باشد و صاحب کنیز شرط نکرده باشد که فرزند او بنده

باشد از اوست مطلب سیم در نکاح دایمی و مقدمات آن و شروط
آن و در آن سیزده فصل است فصل اول در بیان مقدمات نکاح بدان
که شهوت نفس امر به نکاح متعلق است یک امر طلب وی چهار امر
سنت و هشت امر حرام و بیست و شش امر مکروه اما یک امر واجب
اجابت کردن خواستگاری کردن مومنی که قادر باشد بر نفقه
دادن اگرچه در نسب موافق نباشد و در این صورت اگر اجابت
ندهد گناه دارد اما بیان چهار امر سنت اول خواستگاری کردن
پیش از عقد دوم پیش از عقد نماز گذاردن سیم استخاره کردن
چهارم بعد از استخاره دعای منقول خواندن پنجم دو رکعت
نماز حاجت کردن ششم دعای برآمدن حاجت کردن
هفتم اختیار دختر بکر کردن هشتم اختیار کردن زنی که از
شأن او زاییدن باشد یعنی خویشان او زاینده باشند نهم
اختیار کردن زن صاحب اصل یعنی زنی نجیب اصل که پدر
و مادر او صالح و مومن باشند دهم اختیار کردن زن صاحب
جمال که مهر او کم باشد و قصد جمال او نکند یازدهم اختیار کردن
زنانی که خویش داشته باشند جهت صله رحم لیکن مرتبه دیگر
که ایشان

گذشت بیان احسن ازاین بیان صدر الاسلام

که ایشان نکاح خویشان را مکروه میدانند دوازدهم اختیار کر
دن مومنه نه زن آنکه نکاح زن بیگانه جایز است سیزدهم عقد را ظاهر
کردن در بستن نکاح چهاردهم گواه گرفتن در عقد پانزدهم خطبه
خواندن پیش از عقد و میباید که این خطبه مشتمل باشد
بر حمد خدا و صلوات بر حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین و گفتن
الحمد لله کافیست و بعضی از سنیان خطبه خواندن را واجب میدانند
شانزدهم شب عقد کردن خلاف سنت مرتبه آنکه ایشان در روز
جمعه سنت میدانند هفدهم بعد از عقد تنهایی زنی که اراده
نکاح او داشته باشد و اینکه نوشته ببیند و هجدهم طعام دا
دادن جماعتی از فقرا مومنان بیکروز یا دو روز و بعضی از سنیان این طعام
دادن را واجب میدانند و سنت است که این طعام را در روز باشد
نوزدهم اجابت کردن و رفتن بمجلس عروسی و خوردن طعام آن
مجلس اگرچه روزه سنتی داشته باشد خصوصا اگر داند که اگر افطار
نکند صاحب طعام آزرده میشود اما اگر مجلس عروسی مشتمل باشد و کردن
چیزهای حرام رفتن بآن مجلس حرام است مگر آنکه کسی باشد که تواند
منع کرد یا آنکه بواسطه خاطر جمعی های خود الحرام است بلکه

بلکه در این دو صورت واجب است رفتن صدر الاسلام

و اگر نداند آنکه با آن مجلس روند اگر طاقت داشته باشند واجب
است که از آن مجلس برخیزند و بروند و اگر نتوانند از اینجا دور
باشد و نشستن اینجا گناه نداند و اگر مجلس عروسی منکر باشد بر
موجب قضای سابق در آن بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر از نصوص فقها
در مقابله او فرض باشد جایز است رفتن بآن مجلس و بعضی گفته
اند که اگر مباح باشد نیز جایز است رفتن بآنجا و اگر دو کس
بیک دفعه کسی را طلبند و بخواهند بخانه آنکس رود که بخانه شوهر نزدیک
تر باشد بیستم رخصت دختر بکر در عقد کردن اوست بیست و یکم
وکیل کردن زن و آن بود که او را عقد کردن هر گاه پدر نباشد بیست
و دوم اختیار کردن زن و آن بود که اگر هر یک از پدر و آنجهه تعیین
عقد کرده باشند او را بیست و سیم دو رکعت نماز گزاردن هر یک از زن
و شوهر پیش از دخول کردن بیست و چهارم دعای منقول خواندن
نزد شوهر هر یک از ایشان بعد از نماز بیست و پنجم امر کردن مردی
که اینجا حاضر باشند در وقت دعا خواندن با آنکه آمین گویند بیست و
ششم دست بر پیشانی زن نهادن چون اورا بخانه بردن است از دخول
کردن و دعای منقول خواندن و طلبیدن فرزند صالح و تمام

اعضا

یعنی عقد فضولی

اعضا و موزه های زن را از پای او کندن و پای او را باب
شستن و در دور خانه ریختن بیست و هفتم دخول کردن
در شب بیست و هشتم در وقت دخول کردن و بعد از دخول
کردن بسم الله الرحمن الرحیم گفتن بیست و نهم با وضو
بودن هر یک از زن و شوهر سی ام غلام خود را جهت نکاح
رخصت دادن اگر خواهد که نکاح کند سی و یکم منی در خارج فرج
ریختن هر گاه کنیز حامله خریده باشد و بعد از چهار ماه
خواهد که با او دخول کند سی و دوم مشخص کردن مهر اگر در
حال عقد بستن مشخص نکرده باشد پیش از دخول سی و
سیم پیش از بکر زن از آن خواستن سی و چهارم چشم خود را
در وقت جماع پوشیدن اما آنچه حرام است اول خواستگاری
کردن بعد از آنکه دیگری از زن خواستگاری کرده باشد و
اجابت کرده باشد و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند دوم
خواستگاری کردن زنی که در عده رجعیه باشد خواه بصریح خواه
بکنایه و در عده وفات خواستگاری بصریح حرام است اما بکنایه جایز
است سیم عقد کردن دیگری زن او را جهت خود چهارم نکاح کردن

کسی که احرام بسته باشد پنجم نکاح کردن زن مملوکۀ کافر

ششم تزویج زن مؤمنه جهة سنی و بعضی از مجتهدین این را

مکروه میدانند هفتم تزویج کردن مملوکه زن کافره را هشتم

عادت کردن چیزی که در عروسی نثار کنند هرگاه دانند که صاحب

راضی نیست اما نیست و شش امر مکروه اول ترک نکاح کردن جهة

ترس از فقر دوم نکاح کردن بقصد مال و جمال

چه در حدیث ائمه معصومین وارد شده که اگر کسی زنی را بقصد

مال و جمال نکاح کند محروم میشود از هر دو و اگر بقصد سنت پیغمبر نکاح

کند حق سبحانه و تعالی مال و جمال او را روزی کند سیم عقد کردن

هرگاه قمر در عقرب باشد چهارم عقد کردن در سه روز

آخر ماه پنجم بسم الله گفتن در حالت دخول کردن ششم زیاده

از بودن طعام داشتن هفتم در حال جماع نگاه بفرج زن کردن

و باید دیدن فرج زن نگاه کردن کوری بیشتر است و بعضی

از مجتهدین این را حرام میدانند و در حدیث آمده که اگر

فرزندی در این حال حاصل شود کور خواهد بود هشتم سخن گفتن

در حال جماع خصوصاً شوهر مگر ذکر خدا چه در حدیث آمده که اگر

در حال

در حال جماع سخن گویند فرزندی که حاصل شود گنگ خواهد

بود نهم مخصوص ساختن طعام داشتن در عروسی بمالداران

اگر چه بعضی مفلس و بعضی مالدار باشند جایز نیست دهم دعوت

عمل عروسی کافر یازدهم عادت کردن آنچه در عروسی نثار کنند

نثار برا که صاحب راضی نیست گرفتن از آنهم که داند دوازدهم

شوهر کردن زن فرزند بعد ناشتی را خصوصاً شراب خواره را

و ضعیف را سیزدهم نکاح کردن کردان و زنانی که سیاه باشند

سوای زنان نوبی چهاردهم نکاح کردن زنانی که سفیه و احمق

باشند پانزدهم نکاح کردن زنان فاحشه و بعضی از مجتهدین

این را حرام میدانند هرگاه توبه ظاهر نکرده باشد شانزدهم نکاح

کردن زنانی که دلاله سلیطه و حرکه و بد خلق و عقیمه هفدهم

بریدن که از آنکه نکاح او داشته باشد صریح گفتن که جماع کردنی که

ترا راضی میکند در وقت ... که ای بد جماعی

که ترا راضی کنند هیجدهم عقد کردن زنی که او را زنا یا نیده باشد

و بسته کرده باشد و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند نوزدهم

نکاح کردن دختر زنی که او را زنا یا نیده باشد و ذیست کرده باشد بیستم

البته ایران
صورت ترک
غارت نمانید
صدر دام ظلم
سالها در بحر مانش
... صدر
دام ظله العالی

نکاح کردن دختر زنی که او را خواسته باشد بعد از انکه طلاق
داده باشد و شوهر کرده باشد و بهم رسیده باشد بیست و یکم نکاح
کردن زنی که با مادر او پیش شوهر کرده غیر از پدر او بیست و دوم
نکاح کردن دختر غیر از نخست پدر او بیست و سیم نکاح کردن
خواهر زنی که او را طلاق باین داده باشد در حال عدت بقول بعضی از مجتهدین
بیست و چهارم منع کردن زنان از عبادت خوب الستر بیست
و پنجم ریختن منی در غیر فرج زن آزادی که بعقد دوام او را خوا
سته باشد چه آنرا بعضی از مجتهدین این را حرام میدا
نند هر گاه این عمل کنند سنت است که ده مثقال طلا دیه نطفه
باو بدهند اما اینها دهند و غیر از زنان است
مسلطه و کنیز دانند اینجا بیست و ششم خوابیدن
میان دو زن آزاد اما میان دو کنیز میتوان خوابید

فصل دوم در بیان شروط عقد نکاح دائمی و آن شانزده

است اول ایجاب چون زوجتک یعنی زن گوید بمردی که تزویج
کردم ترا بخودم قبول چون قبلت النکاح یعنی مرد گوید قبول دارم
نکاح را قبلت گفتن دانکه نکاح را ضم کنند کافی است و اگر در لفظ
ایجاب

الیستم ترک نمایند حدر دام ظلم

۲

۳ کیفیت صاحوط ترکات حدر دام ظلم

ایجاب و قبول موافق نباشد چنانچه مذکور شد جایز است و
مقدم داشتن ایجاب بر قبول لازم نیست و اگر هر یک از زن
و مرد بشخص دیگر اذن بدهند وکیل زن گوید زوجتُ موکلتی
من موکلک یعنی نکاح کردم موکله خود را بموکل تو وکیل
مرد گوید قبلتُ لموکلی یعنی قبول کردم نکاح را بجهة موکل
خود سیم انکه هر یک از ایجاب و قبول را بصیغه ماضی گویند
چنانچه مذکور شد پس اگر بصیغه مضارع گویند جایز نیست
اما بصیغه امر گویند بعضی از مجتهدین او را جایز داشته اند
چهارم در صیغه قصد انشا کنند یعنی قصد ماضی نکنند چه
اگر قصد ماضی کنند صحیح نیست پنجم انکه ایجاب و قبول را بصیغه عربی
بگویند هر گاه قدرت بر صیغه عربی داشته باشند اما اگر قادر بر آن
نباشد بهر لغتی که بداند صحیح است ششم انکه هر یک از ایجاب و قبول
را بلفظ بگویند با اشاره پس اگر اشاره کنند صحیح نیست اما اگر قادر
بگفتن لفظ نباشند صحیح است هفتم انکه عقد معلق بر شرط نباشد
پس اگر معلق بر شرط باشد صحیح نیست و اما اگر در عقد شرطی
کنند صحیح است هشتم انکه ایجاب و قبول در یک مجلس واقع شود بیفاصله

فراکش بعضی از مجتهدین نو رعایت نمایند حدر دام ظلم

۲ در بعضی از مذکورات فقط از اشکال نیست حدر دام ظلم

۳ لقضیه دارد نیکو احوال ذکر آن نیست حدر دام ظلم العالی

پس اگر در دو مجلس واقع شود صحیح نیست اما اگر فاصله سهل باشد
صحیح است نهم هر یک از زن و شوهر بالغ باشند پس اگر طفل
باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست دهم آنکه هر یک
از ایشان عاقل باشند چه اگر دیوانه باشد عقد ایشان بی
اذن ولی صحیح نیست یازدهم آنکه قصد کنند عقد را پس اگر
مست یا بیهوش یا خفته باشد صحیح نیست اگرچه بعد بخود
آیند و اذن دهند دوازدهم آنکه هر یک از ایشان مسلمان
باشند چه اگر یکی کافر باشد صحیح نیست یا آنکه زن مؤمنه باشد
و شوهر سنی صحیح نیست سیزدهم آنکه آزاد باشند چه عقد بنده
بی اذن آقا صحیح نیست چهاردهم آنکه زن یکی از آنها نباشد
که بر مرد حرام است پانزدهم زن در حال عقد محرمه نباشد
پس اگر یکی از دو محرم خود را عقد کند بی آنکه محرم سازند
صحیح نیست شانزدهم آنکه در عقد وکیل مخالفت قول موکل نکند
چه مثلاً اگر زن شخصی را وکیل کند که او را به پانصد درهم عقد
کنند پس آن شخص بدویست درهم عقد کند صحیح نیست بنا بر قول بعضی
از مجتهدین و اما قدرت شوهر بر نفقه و مهر شرط

خلاف

خلاف است میان مجتهدین اقرب آنست که شرط نیست و
اگر از نفقه دادن بعد از عقد کردن عاجز شود زن اختیار
فسخ ندارد **فصل سیم** در جماعتی که ولی عقد اند و ایشان سه
قسم اند اول پدر و جد پدری چه ایشان ولی طفل و دیوانه و سفیه
اند تا وقتی که بالغ و عاقل شوند با وجود ایشان کسی ولی طفل نیست و
میان مجتهدین خلاف است که جد در حال فوت پدر ولی است
یا آنکه در حال بودن او نیز ولی است اقرب آنست که ولی است
اگر مرده باشد پدر او و اگر پدر و جد پدری طفل مرده باشند آیا
وصی ایشان را ولایت نکاح طفل هست یا نه میان مجتهدین در این مسئله
خلاف است اقوی آنست که او را ولایت نکاح هست و اگر طفل ناقص
العقل بالغ شده باشد وصی با طفل او نکاح میتواند جهت او نکاح
کرد و اگر ولی طفل یا دیوانه جهت ایشان نکاح کنند ایشان را بعد از بلوغ
و عقل اختیار فسخ نیست مگر در چهار موضع اول آنکه او را بهم خدمه
نکاح کرده باشد دوم آنکه بکسی تزویج کرده باشد که آنکه مهر کمتر از مثل
باشد سیم آنکه بزنی نکاح کرده باشند که صاحب عیب باشد
چهارم آنکه جهت طفل کنیزی خواسته باشد یا دختر بغلامی

داده باشد چه بقول بعضی از مجتهدین ایشانرا اختیار فسخ هست
بعد از بالغ شدن خصوصا بر مذهب جماعتی از مجتهدین که در
حالت ایجاب کنیز خواستن رشید نبودند تا آنرا شرط داشتند
چه بر این مذهب طفل را بعد از بالغ شدن فسخ میرسد و
هر گاه پدر و جد هر یک جهت پسری عقد کنند عقد کسی که پیشتر
کرده باشد صحیح است و اگر هر دو بیک دفعه عقد کرده باشند عقد جد
صحیح است و بیکی از چهار امر ولایت جد و پدر ساقط میشود اول آنکه
بنده باشند دوم آنکه ناقص عقل باشند سیم آنکه کافر باشند
و طفل مسلمان چه کافر را ولایت بر فرزند مسلمان صحیح نیست اما بر فرزند
زن کافر صحیح است چهارم آنکه احرام بسته باشند جهت حج و عمره
چه اگر محرم در حالت احرام عقد کند صحیح نیست و هر گاه این چهار
امر یکی حادث شود ولایت پدر و جد ساقط میشود و منتقل بامام
میشود فصل دوم آقا الی بندگان چه آقا را ولایت نکاح بندگان خود
هست و اگر ایشان بنکاح راضی نباشند بنده آقا ایشانرا میتواند
بیکدیگر عقد کرد و با وجود آقا دیگری را ولایت نیست و بندگان را بی اذن آقا
نکاح صحیح نیست فصل سیم حاکم شرع هر گاه پدر و جد نباشد با طفل

عقل

عقل بالغ شود چه در این صورت حاکم شرع ولی اوست اگرچه پدر و جد
او باشند و همچنین امام ولی کسی است که بعد از بالغ شدن
دیوانه شود و با احتیاج حضرت او بنکاح جهت او نکاح میتواند
کرد فصل چهارم در ذکر جماعتی از زنان آنکه بر مردان حرام اند
و ایشان بر سه قسم است قسم اول جماعتی که ایشانرا نمیتوان ساخت
مطلقا و ایشان دو صنف اند صنف اول جماعتی از زنان اند که بوا
سطه خویشی صحیح و نکاح صحیح حرام اند و هرگز حلال نمیشوند و
ایشان هفت قوم اند اول مادر هر چند بالا رود دوم فرزند
سیم فرزند زاده هر چند پایین رود چهارم خواهر پدری
و مادری پنجم دختر خواهر و دختر برادر چندانکه بالا رود
ششم عمه هر چند که بالا رود چون عمه پدر و عمه مادر
و عمه جد و عمه جده هر چند بالا رود اما عمه عمه کا هست
که حرام نیست هفتم خاله هر چند بالا رود خاله پدر و خاله
مادر اما خاله خاله گاه است که حرام نیست و برضاع نیز هفت
جماعت حرام است اول دایه هر چند بالا رود دوم فرزند سیم
فرزند فرزند هر چند پایین رود چهارم برادر پدری و مادری

پنجم پسر برادر و خواهر هر چند پایین رود ششم عمه هر چند
بالا رود بطریقی که مذکور شد هفتم خاله هر چند بالا رود بطریقی
که مذکور شد صنف دوم جماعتی اند از زنان که حرام شدن
ایشان عارض شده و سبب آن شده که نکاح ایشان اصلا
جایز نیست و ایشان نه قسم اند اول مادر زن هر چند بالا رود
چه هر گاه کسی زنی را نکاح کند و با او دخول کند مادر آن زن هر
چند بالا رود حرام موبد میشود اگرچه مادر رضاعی این زن باشد
و همچنین مادر کنیزی که او را دخول کرده باشد حرام موبد میشود
و اگر زنی را عقد کند و دخول نکند اما مادر او حرام موبد میشود
و اما در عقد کردن دختر میباید که لازم باشد از هر دو طرف یا از
یکطرف یا آنکه لازم بودن عقد لازم نیست بلکه اگر عقد فضولی
کنند مادر حرام میشود خلافست میانه مجتهدین درین مسئله
دوم دختر زن مدخوله هر چند پایین رود چه هر گاه
زنی را نکاح کند و دخول کند دختر او هر چند پایین رود حرام
موبد میشود اگرچه دختر رضاعی باشد خواه از شوهر بعد از دخول
کردن بهم رسد یا پیش از دخول کردن و با دخول کردن تشبیه

بزنا همین حکم دارد میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اما
زنا کردن بدختر بعد از نکاح حرام نمیسازد مادر را سوم زن
پدر هر چند بالا رود اگرچه پدر رضاعی باشد بر پسر حرام
موبد است اگرچه پدر دخول نکرده باشد و همچنین است کنیزی
که پدر دخول کرده باشد و همچنین اند حرام موبد زنانی
که پدر کسی یا پسر او با ایشان زنا کرده باشند چهارم زن
فرزند هر چند پایین رود اگرچه رضاعی باشد بر پدر حرام
است اگرچه پسر دخول نکرده باشد و همچنین است کنیزی که
پسر دخول کرده باشد اما اگر هر یک از پدر و پسر زن یکدیگر
را شبهه دخول کنند آیا بر دیگری حرام میشود درین مسئله میانه
مجتهدین خلافست اصح آنست که حرام نمیشود و همچنین
خلافست میانه مجتهدین در اینکه کنیزی که پدر یا پسر دست
بشهوت مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بجایی که غیر از مالک
دیگری نتوانند دید آیا بعد از نگاه کردن یا دست مالیدن حرام
موبد میشود بر دیگری اقرب آنست که حرام نمیشود بلکه مکروه است و بعضی
از مجتهدین برآن رفته اند که اگر پسر دست مالیده باشد یا نگاه
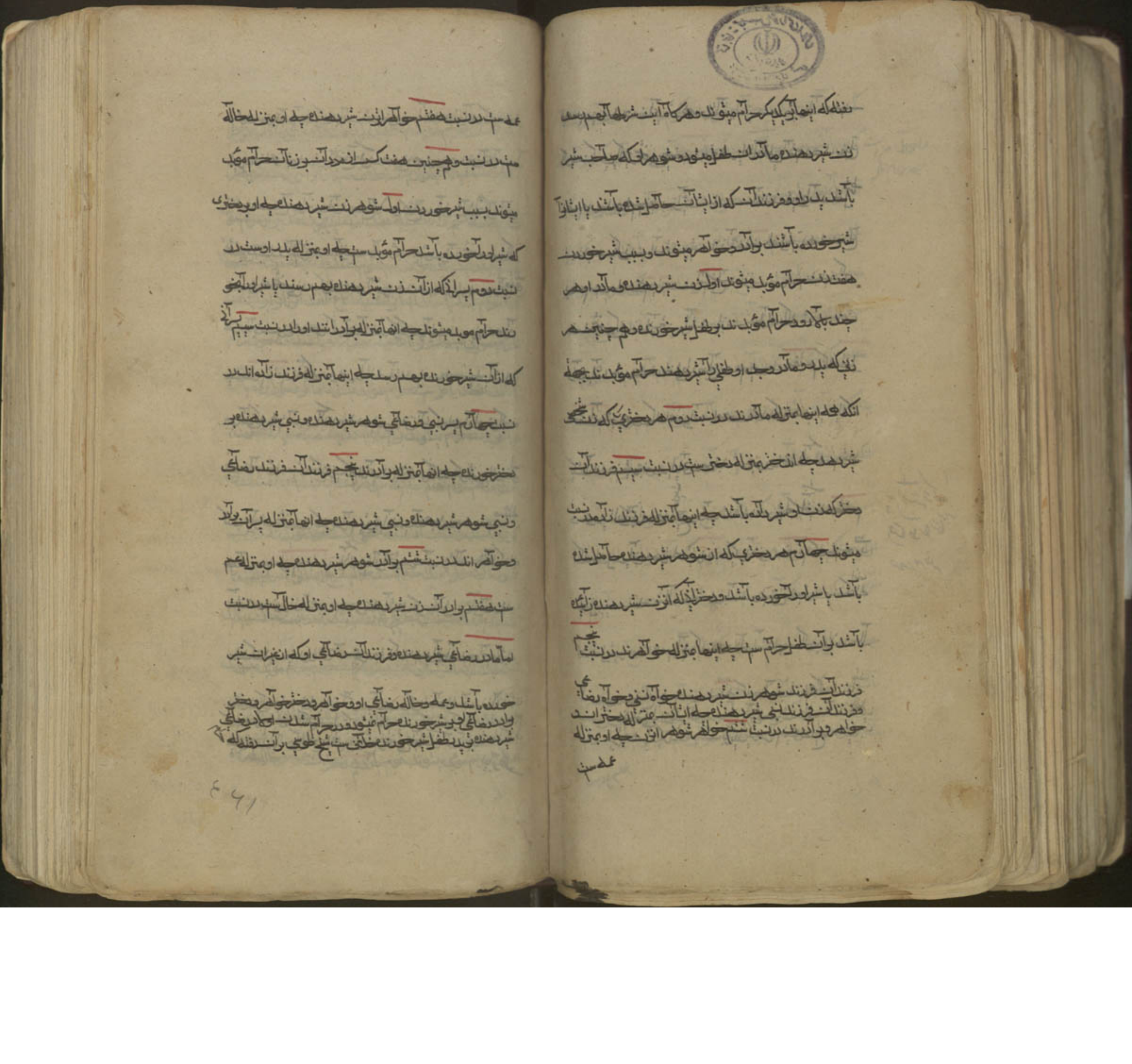
کرده باشد بر پدر حرام نمیشود اما اگر پسر دست مالیده یا نگاه
کرده باشد بر پدر حرام میشود فصل پنجم جماعتی از زنان اند که بواسطه
رضاع یعنی شیر خوردن طفلی از ایشان حرام میشوند و شرطهای
شیر خوردن نه است اول آنکه شیر دهنده زن باشد پس اگر طفلی
شیر مردی بخورد رضاع بهم نمیرسد دوم آنکه هر یک از شیر
خورنده و دهنده زنده باشند پس اگر مرده باشند رضاع نیست
سیم آنکه شیر آن زن از آبستنی بهم رسیده باشد پس اگر زنی
بی آنکه حامله باشد شیر بهم رساند رضاع بهم نمیرسد چهارم
آنکه طفل شیر خالص از پستان او بخورد بمکد پس اگر چیزی
در دهن آن طفل باشد که با شیر ممزوج شود و بخورد و یا در ظرف
از آن شیر بکوبند رضاع بهم نمیرسد پنجم آنکه آن طفل شیر را از پستان
او بمکد پس اگر او شیر خود را در ظرفی بدوشد و آن طفل
بخورد رضاع بهم نمیرسد ششم آنکه شیر آن زن از نکاح بهم رسیده
باشد پس اگر از زنا بهم رسیده باشد رضاع بهم نمیرسد و در
شیری که از دخول کردن شبهه بهم رسد آیا رضاع بهم میرسد
یا نه میانه مجتهدین خلاف است اقرب آنست که رضاع

بهم میرسد



بهم میرسد هفتم آنکه رضای شوهر و آقا شرط نیست در شیر دادن پس
اگر زن کسی یا کنیز شخصی بی رخصت شوهر یا آقا طفلی را شیر دهد رضاع
بهم میرسد و همچنین زاییدن زن حامله در شیر دادن طفل شرط
نیست پس اگر زن آبستن پیش از زاییدن طفل را شیر دهد رضاع
بهم میرسد و همچنین دوام نکاح در آن زن شرط نیست پس اگر
متعه شخصی که از او آبستن باشد یا زن حامله را که شوهر طلاق
داده باشد شیر دهد طفلی را رضاع بهم میرسد هشتم آنکه طفل
آنقدر شیر بخورد که استخوان او سخت شود و گوشت برویید یا آنکه
یک شبانه روز شیر بخورد یا پانزده مرتبه شیر بخورد آنقدر که سیر شود
و خود پستان را از دهن بدر کند و بعضی گفته اند که ده مرتبه کافیست هشتم
آنکه طفل در پانزده مرتبه شیر زن دیگر نخورده باشد نهم آنکه شیر خوردن
طفل پیش از دو سال تمام شدن او باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند
که طفل شیر خورنده میباید که دو ساله باشد پس اگر بعد از دو سال
شیر بخورد رضاع بهم نمیرسد دهم آنکه صاحب شیر یکی باشد
پس اگر زنی طفلی را از شیر شوهر خود پانزده مرتبه داده باشد و طفلی
دیگر را از شیر شوهر دیگر داده باشد بر یکدیگر حرام نمیشوند پس طفلی

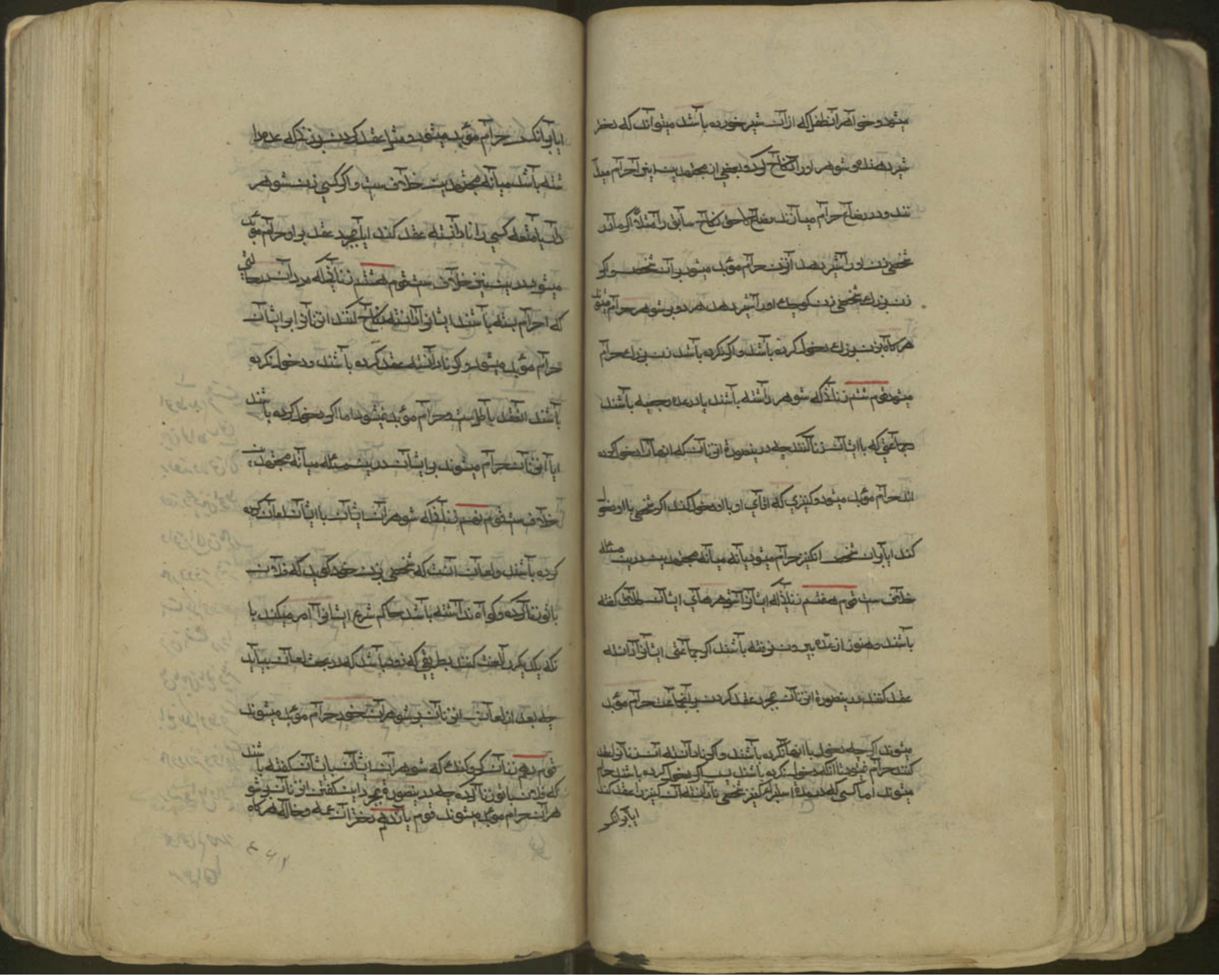
٥٦



دهنده که اینها بر یکدیگر حرام میشوند و هر گاه این شرطها بهم رسد
زن شیر دهنده مادر آن طفل میشود و شوهر او که صاحب شیر
باشد پدر او و فرزندان که از ایشان حاصل شده باشد یا ایشان را
شیر خورده باشند برادر و خواهر میشوند و بسبب شیر خوردن
هفت زن حرام مؤبد میشوند اول زن شیر دهنده و مادر او هر
چند بالا رود حرام مؤبد اند بر طفل شیر خورنده دوم جنین هم
زنی که پدر و مادر و جد او طفل را شیر دهند حرام مؤبد اند چه
انکه همه اینها بمنزله مادر اند در نسبت دوم هر دختری که زن
شیر دهد چه از خود بمنزله دختر است در نسبت سیوم فرزندان
دختر که هست او شیر داده باشد چه اینها بمنزله فرزند زاده اند در نسبت
میشوند چهارم هر دختری که از شوهر شیر دهنده حاصل شده
باشد یا شیر او را خورده باشد و دختر دیگر که از زن شیر دهنده زائیده
باشد بر آن طفل حرام است چه اینها بمنزله خواهرند در نسبت پنجم
فرزندان آن فرزند شوهر زن شیر دهنده خواه از نسبی و خواه رضاعی
و فرزندان آن فرزند نسبی شیر دهنده چه ایشان بمنزله دختر اند
خواهر و برادر اند در نسبت ششم خواهر شوهر از زن چه او بمنزله

عمه است

عمه است در نسبت هفتم خواهر زن شیر دهنده چه او بمنزله خاله
است در نسبت و همچنین هفت کس از مردان بر زنان حرام مؤبد
میشوند بسبب شیر خوردن اول شوهر زن شیر دهنده چه او بر دختری
که شیر او را خورده باشد حرام مؤبد است چه او بمنزله پدر اوست در
نسبت دوم پسرانی که از آن زن شیر دهنده بهم رسند یا شیر او را خورده
اند حرام مؤبد میشوند چه اینها بمنزله برادران اند او را در نسبت سیوم پسرانی
که از آن شیر خورنده بهم رسند چه اینها بمنزله فرزند زاده اند در
نسبت چهارم پدر نسبی و رضاعی شوهر شیر دهنده و نسبی شیر دهنده بر
دختر شیر خورنده چه اینها بمنزله پدر اند در نسبت پنجم فرزندان آن فرزند رضاعی
و نسبی شوهر شیر دهنده و نسبی شیر دهنده چه اینها بمنزله برادران و اولاد
و خواهر اند در نسبت ششم برادر شوهر شیر دهنده چه او بمنزله عم
است هفتم برادر آن زن شیر دهنده چه او بمنزله خال است در نسبت
اما مادر رضاعی شیر دهنده و فرزندان رضاعی او که از غیر آن شیر
خورده باشد و عمه و خاله رضاعی او و خواهر و دختر خواهر و دختر
برادر رضاعی او بر شیر خورنده حرام نمیشود و در حرام شدن اولاد رضاعی
شیر دهنده بر پدر طفل شیر خورنده خلافیست شیخ طوسی بر آنست که



میشود و خواهران آن طفل که از آن شیر خورده باشد میتوانند که دختر
شیر دهنده و شوهر او را نکاح کنند و بعضی از مجتهدین این را حرام میدا
نند و در رضاع حرام میان زن مرضعه و [illegible] نکاح سابق را مسئله اگر مادر
شخصی زن او را شیر دهد آن زن حرام موبد میشود بر آن شخص و اگر
زن بزرگ شخصی زن کوچک او را شیر دهد هر دو بر شوهر حرام میشو
ند هرگاه آن زن بزرگ دخول کرده باشد و اگر نکرده باشد زن بزرگ حرام
میشود قسم ششم زنانی که شوهر داشته باشند یا در عده رجعیه باشند
جماعتی که با ایشان زنا کنند چه در این صورت زنا آن کسی که با ایشان دخول کند
الله حرام موبد میشود کنیزی که آقای او با او دخول کند اگر شخصی با او دخول
کند ایا بر آن شخص آن کنیز حرام میشود یا نه میانه مجتهدین بحث است مسئله
خلاف است قسم هفتم زنانی که ایشان را شوهرهای ایشان طلاق گفته
باشند همچون از عده بیرون رفته باشند اگر جماعتی ایشان را دانسته
عقد کنند در این صورت از برای آنکه عقد کردن بر ایشان [illegible] حرام موبد
میشوند اگرچه دخول با ایشان نکرده باشند و اگر ندانسته آن زنان را وطی
کنند حرام نمیشوند تا آنکه دخول نکرده باشند پس اگر دخول کرده باشند حرام
میشوند اما کسی که در عده [illegible] کنیز شخصی نادانسته آن کنیز را عقد کند
ایا کو

ایا بانکه حرام موبد میشود مثل عقد کردن بر زنی که در عده
شته باشد میانه مجتهدین خلاف است و اگر کسی زن شوهر
دار یا معتده کسی را نادانسته عقد کند ایا بمجرد عقد بر او حرام موبد
میشود میانه مجتهدین خلاف است قسم هشتم زنانی که مرد ایشان [illegible]
که احرام بسته باشد ایشان را در حالت احرام نکاح کنند از نادانی ایشان
حرام موبد میشوند و اگر نادانسته عقد کرده باشد و دخول نکرده
باشند انعقد باطل است و حرام موبد نمیشود اما اگر دخول کرده باشند
ایا آن زنان حرام میشوند بر ایشان در این مسئله میانه مجتهدین
خلاف است قسم نهم زنانی که شوهران ایشان با ایشان لعان کرده
باشند و لعان آنست که شخصی بزن خود گوید که فلان زن
با تو زنا کرده و گواه نداشته باشد حاکم شرع ایشان را امر میکند با
آنکه یکدیگر را لعنت کنند بطریقی که منصوص است که در بحث لعان بیاید
چه بعد از لعان آن زنان بر شوهران خود حرام موبد میشوند
قسم دهم زنانی که [illegible] که شوهر ایشان ایشان را نه طلاق گفته باشند
که فلان با تو زنا کرده چه در نصوص [illegible] این زنان بر شو
هر آن حرام موبد میشوند قسم یازدهم دختران عمه و خاله هرگاه

٤٧٢
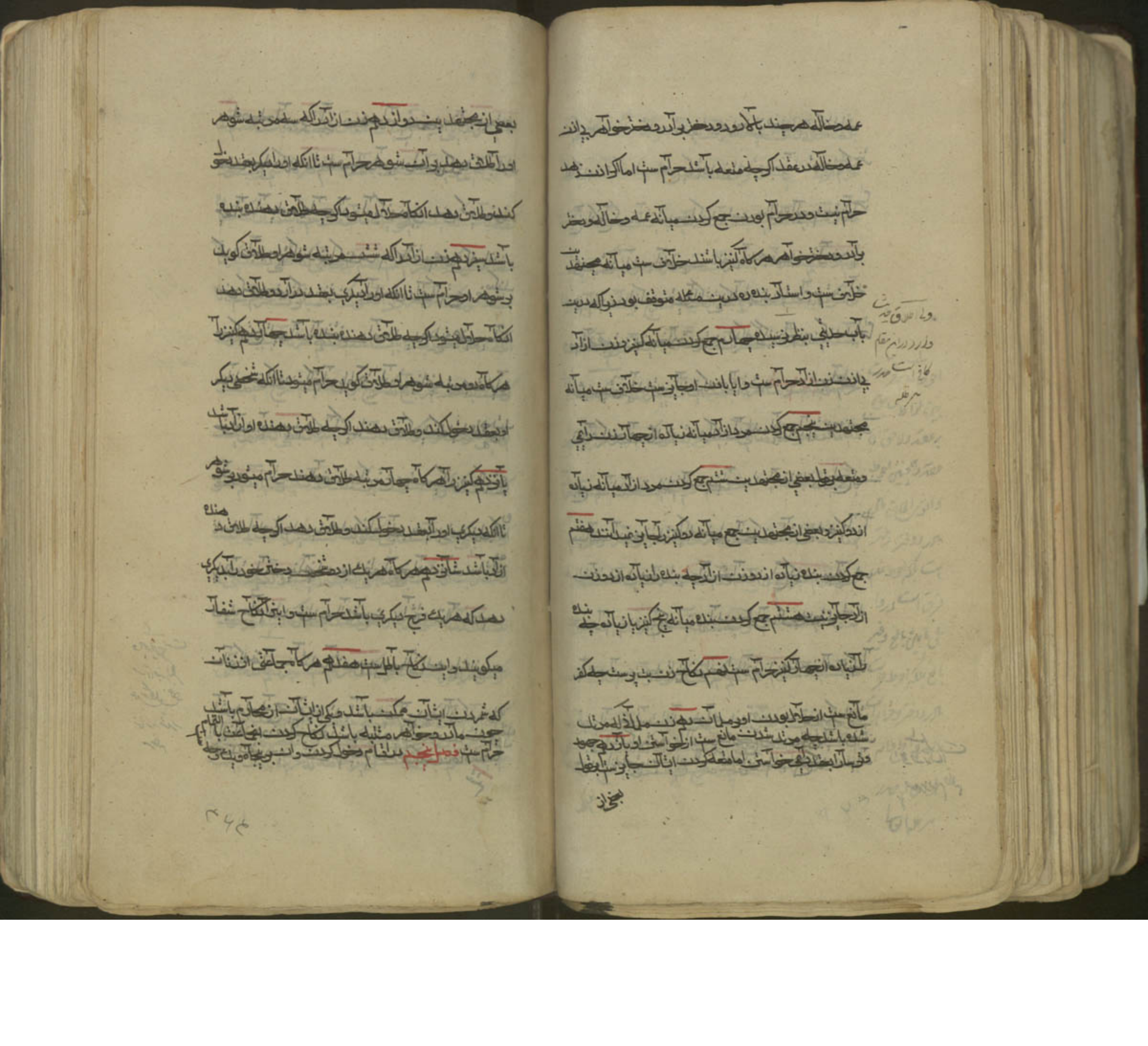
بعمه و خاله زنا کند چه دختران ایشان بر آنکس که زنا کرده باشد
حرام مؤبد میشوند اما اگر بعمه و خاله بعد دخول کرده باشد یا عقد
دختران ایشان پیش از آن زنا کی با ایشان باشد حرام نمیشود
نوع دوازدهم مادران و دختران و خواهران آن مردیکه با ایشان
لواطه کرده باشد حشفه یا بعضی از حشفه در فرج ایشان غایب شده
باشد چه مادران و دختران و خواهران ایشان بر لواطه کننده
حرام مؤبد میشوند هرگاه عقد ایشان پیش از لواطه کردن نیز
و آیا مادر و خواهر رضاعی ایشان نیز بعد دخول کنند بار حرام میشود
یا نه میانه مجتهدین خلافست و همچنین خلافست در حرام
بودن مادر مادر و دختر دختر او اما دختر خواهر او حرام
نمیشود نوع سیزدهم زنانی اند که شوهران ایشان نه مرتبه
طلاق عدی داده باشند ایشان را چه بعد از آن حرام مؤبد میشوند بر شو
هران ایشان نوع چهاردهم کنیزانی که شوهران ایشان شش
مرتبه ایشان را طلاق عدی داده باشند چه بعد از آن بر شوهران
ایشان حرام مؤبد میشوند نوع پانزدهم دختری که نه سال تمام نشده
باشد و شوهر او با او دخول کند و فرج حیض و بول یا فرج بول و غائط

یکی

لواط عدم فرق است
بین لواط سابق
بر عقد و لاحق آن
عقد و همچنین لواط
واقع الحاق مادر
مادر و دختر دختر
است بلکه لواط عدم
فرق است در لوا
طی ما بین بالغ و غیر
بالغ بلکه لواط و ست
مادر و دختر و خواهرات
بر لواطی و بالعکس
[illegible]

یکی شود حرام مؤبد میشود بر شوهر بعضی از مجتهدین گفته‌اند
که اگر بعد از آنکه هر دو مخرج یکی شود حیض شود حرام نمیشود یا اگر دختر
بالغ را نکاح کرده باشد دخول کند و این حال افضا بهم رسد آیا حرام
مؤبد میشود یا نه میانه مجتهدین مسئله میانه مجتهدین خلافست
و همچنین در اینکه دختر را با انگشت بکارت بریزد آیا حرام میشود یا نه
میانه مجتهدین خلافست در اینکه اگر کنیز را چنین کند آیا حرام
مؤبد میشود یا نه اقرب آنست که حرام نمیشود قسم دوم جماعتی از
زنانست که حرام مؤبد نیستند بلکه بواسطه مانعی حرام شده اند چون
جمع میانه دو صنف از ایشان نیز آنست و انها هفت صنف اند اول جمع کردن
میانه مادر و دختر بشرطی که دخول بمادر نکرده باشد چه هرگاه مادر
را طلاق دهد دختر را میتواند خواست اما جمع کردن میان ایشان هم
حرام است دوم جمع کردن میانه دو خواهر اگر چه بعقد متعه
باشد حرام است چه تا یک خواهر را طلاق ندهد خواهر دیگر را
نمیتواند خواست تا آن خواهر از عده بیرون نرفته اگر طلاق
رجعی باشد که شوهر میتواند در عده رجوع کرد و در طلاق بائن خلاف
است میانه مجتهدین اصح آنست که جایز است سوم جمع کردن میانه
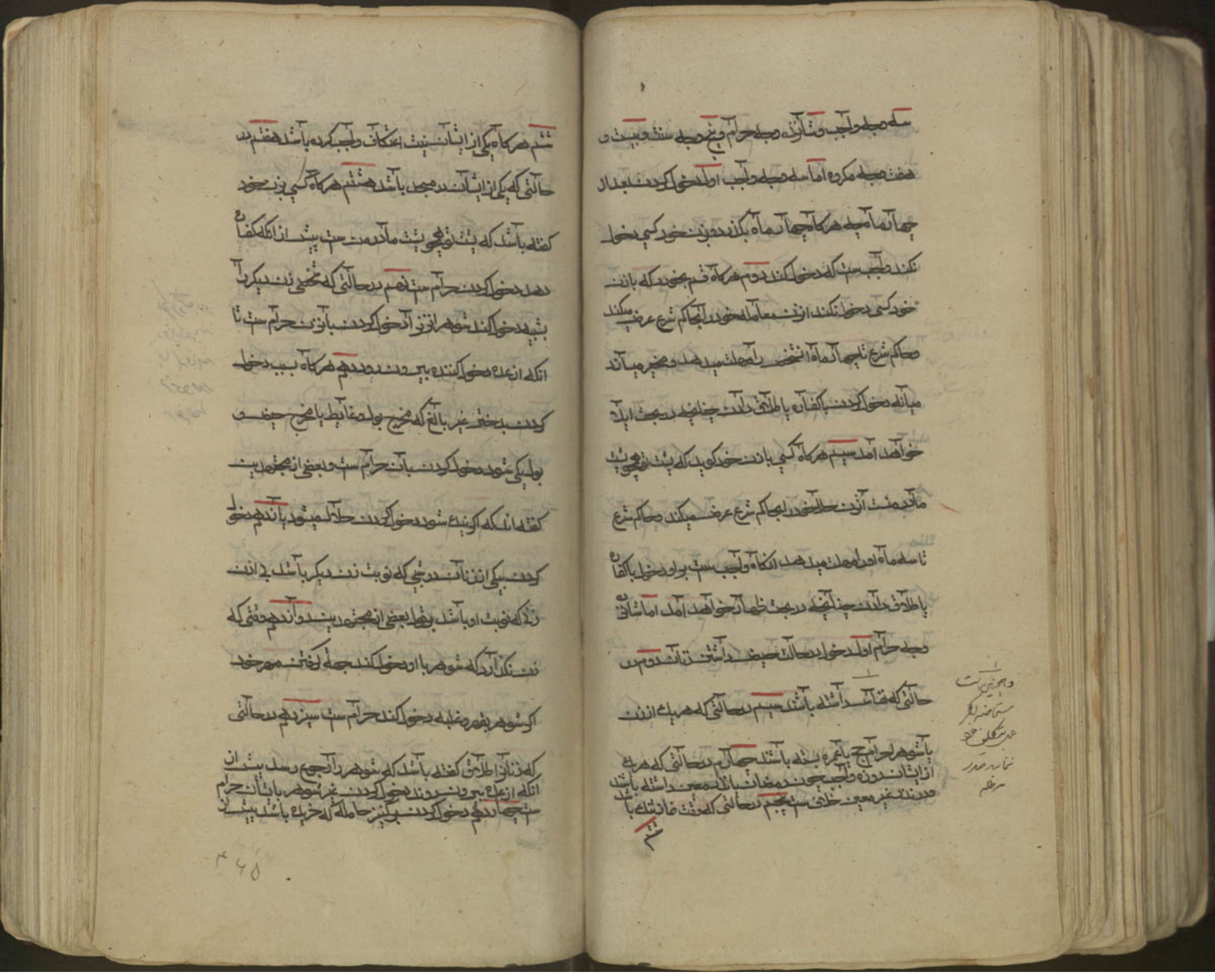
اسم لواط ترک است
صدر را مم ظلم



عمه و خاله هر چند بالا رود و دختر برادر و دختر خواهر پائین
عمه و خاله بی عقد اگرچه متعه باشد حرام است اما اگر اذن دهند
حرام نیست و در حرام بودن جمع کردن میانه عمه و خاله و دختر
برادر و دختر خواهر هر گاه کنیز باشند خلاف است میانه مجتهدین
خلاف است و استاد بنده ره درین مسئله متوقف بودند زیرا که درین
باب حدیثی بنظر نرسیده چهارم جمع کردن میانه کنیز و زن آزاد
بی اذن زن آزاد حرام است و با اذن او جایز است خلاف است میانه
مجتهدین پنجم جمع کردن مرد آزاد میانه زیاده از چهار زن دائمی
و متعه بقول بعضی از مجتهدین ششم جمع کردن مرد آزاد میانه زیاده
از دو کنیز و بعضی از مجتهدین جمع میانه دو کنیز را جایز نمیدانند هفتم
جمع کردن بنده زیاده از دو زن آزاد چه بنده را زیاده از دو زن
آزاد جایز نیست هشتم جمع کردن بنده میانه چهار کنیز یا زیاده چه بنده
را زیاده از چهار کنیز حرام است نهم نکاح زن بت پرست چه کفر
مانع است از حلال بودن او و مسلمانست دهم زن مسلمان که مرتد
شده باشد چه مرتد شدن مانع است از حلال شدن او یازدهم جهود
و ترسا را بعقد دائمی خواستن اما متعه کردن ایشان جایز است بقول

بعض از

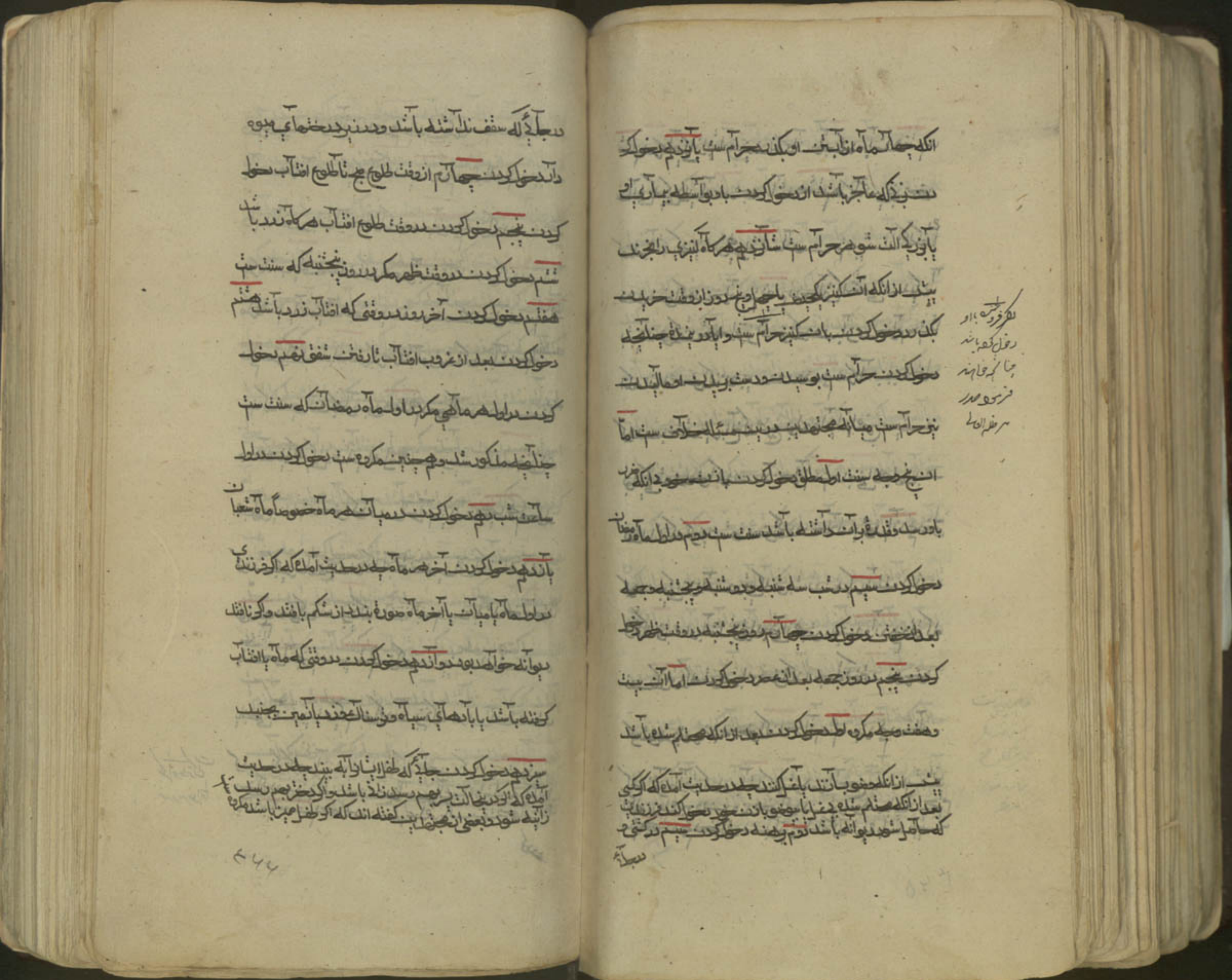
بعضی از مجتهدین دوازدهم زنی است از آزاد که سه مرتبه شوهر
او را طلاق بدهد بر آن شوهر حرام است تا آنکه او را دیگری بعقد دخول
کند و طلاق بدهد آنگاه حلال میشود اگرچه طلاق دهنده بنده
باشد سیزدهم زنی است از آزاد که شش مرتبه شوهر او را طلاق گوید
بر شوهر او حرام است تا آنکه او را دیگری بعقد در آورد و طلاق دهد
آنگاه حلال میشود اگرچه طلاق دهنده بنده باشد چهاردهم کنیز را
هر گاه دو مرتبه شوهر او طلاق گوید حرام میشود تا آنکه شخصی دیگر
او را بعقد دخول کند و طلاق دهد اگرچه طلاق دهنده او آزاد باشد
پانزدهم کنیز را هر گاه چهار مرتبه طلاق دهند حرام میشود بر شوهر
تا آنکه دیگری او را بعقد دخول کند و طلاق دهد اگرچه طلاق دهنده
آزاد باشد شانزدهم هر گاه هر یک از دو شخص دختر خود را بدیگری
دهد که هر یک فرج دیگری باشد حرام است و این را نکاح شغار
میگویند و این نکاح باطل است هفدهم هر گاه جماعتی از زنان
که شوهر ایشان هم نسب باشد و یکی از ایشان از محارم باشد
چون مادر و خواهر و مثل آن باشد نکاح کردن یکی از ایشان با
حرام است فصل پنجم در تمام دخول کردن و انسب بجا آوردن



سه دخول واجب و شانزده دخول حرام و پنج دخول سنت و بیست و
هفت دخول مکروه اما سه دخول واجب اول دخول کردن بعد از
چهار ماه است هرگاه چهار ماه بگذرد و زن خود کسی دخول
نکند واجب است که دخول کند دوم هرگاه قسم بخورد که با زن
خود کسی دخول نکند از زن معامله خود را بحاکم شرع عرض میکند
حاکم شرع تا چهار ماه انتظار را مهلت میدهد و مخیر میگرداند
میانه دخول کردن با کفاره یا طلاق دادن چنانچه در بحث ایلا
خواهد آمد سیوم هرگاه کسی با زن خود گوید که پشت تو همچو پشت
مادر منست از زن حال خود را بحاکم شرع عرض میکند حاکم شرع
تا سه ماه او را مهلت میدهد انگاه واجب است بر او دخول با کفاره
یا طلاق دادن چنانچه در بحث ظهار خواهد آمد اما شانزده
دخول حرام اول دخول در حالت حیض داشتن تا شدن دوم در
حالتی که نفاس داشته باشد سیوم در حالتی که هیچ یک از زن
یا شوهر احرام حج یا عمره بسته باشد چهارم در حالتی که هر یک
از ایشان روزه واجب چون رمضان یا نذر معین داشته باشد
چون نذر غیر معین خلاف است پنجم در حالتی که وقت نماز تنگ باشد
ششم

و همچنین است
مستحاضه اگر
عمل بتکالیف خود
ننماید ...
مطلقا

ششم هرگاه یکی از ایشان نیت اعتکاف واجب کرده باشد هفتم در
حالتی که یکی از ایشان در مسجد باشد هشتم هرگاه کسی بزن خود
گفته باشد که پشت تو همچو پشت مادر منست پیش از آنکه کفاره
دهد دخول کردن حرام است نهم در حالتی که شخصی زن دیگری را
بشبهه دخول کند شوهر او را نیز دخول کردن با آن زن حرام است تا
آنکه از عده دخول کننده بیرون رود دهم هرگاه بسبب دخول
کردن بدختر غیر بالغ که مخرج بول و غایط یا مخرج حیض
بولیکی شود دخول کردن با آن حرام است و بعضی از مجتهدین
گفته اند که اگر نیک شود دخول کردن حلال میشود یازدهم دخول
کردن بیکی از زنان در شبی که نوبت زن دیگر باشد بی اذن
زنی که نوبت او باشد بقول بعضی از مجتهدین دوازدهم در وقتی که
زن نگذارد که شوهر با او دخول کند بجهة گرفتن مهر خود
اگر شوهر بقهر و غلبه دخول کند حرام است سیزدهم در حالتی
که زن او را طلاق گفته باشد که شوهر را رجوع رسد پیش از
آنکه از عده بیرون رود دخول کردن غیر شوهر با ایشان حرام
است چهاردهم دخول کردن بکنیز حامله که خریده باشد پیش از





که بشبهه با او دخول کنند جهت محافظت نطفه دخول کننده
از ممزوج شدن بنطفه شوهر آن زن اما اگر دانسته دخول
کند عده نگاه دارد اگر جاهل باشد عده دارد یا نه میان مجتهدین
خلافست چهارم مهر دادن که هر کسی که با زنی بشبهه دخول
کند مهر دادن لازمست بشرطی که زن عالم نباشد که اگر عالم باشد
مهر ندارد پنجم حرام شدن مادر آن زن و دختر او بر کسی که بشبهه
با آن زن دخول کرده باشد بشرطی که زن نیز جاهل باشد و بعضی از
مجتهدین درین مسئله توقف کرده اند و در تحریم ایشان بهم
نرسید باجماع مجتهدین چه محرمیت از خواص نکاح صحیحست
ششم هر موضعی که نکاح کردن با آن زن حرام است دست مالیدن
نیز باو حرام است اما نه هر آنکه دست مالیدن او حرام باشد نگاه
کردن او لازم نیست که حرام باشد چه نگاه کردن بزن بیگانه
جهت گواه شدن بواسطه او حلالست و دست مالیدن او
حرام اما نگاه هست که دست مالیدن زن جایز است و نگاه کردن
باو مکروه چون دست مالیدن زن خود و نگاه کردن بفرج او
چه مکروه است بفرج نگاه کردن چنانچه مذکور شد فصل ششم
در بیان

در آنچه بعقد کردن بزن دیگر نمی‌توان داشتن زن شوهر دار
بدخول کردن باو مترتب میشود آن چند صفت امر است
یکی فساد امر واجب حجست امر حرام و دوام صفت پنجگانه
چهارم امر مکروه اما یکی فساد امر واجب اول اعاده کردن هر دو
جهت نماز دوم تیمم کردن ایشان جهت نماز هرگاه آب نباشد
سیم قضا کردن روزه واجب هرگاه در آن حال دخول کنند چهارم
قضای اعتکاف واجب هرگاه در اثنای آن دخول واقع شود
پنجم تمام کردن اعتکاف واجب یا نیابت هرگاه شرط
تتابع کرده باشد دخول کردن در اثنای دو اعتکاف واقع شود
ششم قضای حج و عمره واجب هرگاه پیش از آنکه وقوف بعرفه و مشعر
کرده باشد دخول کنند هفتم تمام کردن افعال آن حج که
بسبب دخول کردن باطل کرده باشد هشتم کفاره دخول کردن
در روزه واجب و اعتکاف واجب و حج واجب با آنچه در بحث روزه
و اعتکاف و حج مذکور شد نهم نفقه دادن بزنی که دخول باو
کرده باشد و در اثنای عده او بر دخول کننده واجب است در سال دهم که نکاح
کنند هرگاه فاسد کرده باشند نکاح آنجانب شوهر باشد و زن ملاعنه

آن شخص دیگر را باشد زن نکاح کند و دخول کند و طلاق دهد
تا بر آن شوهر حلال شود و همچنین هرگاه شش طلاق گوید
محتاج بکسی است و همچنین در هر سه طلاق غیر عدی محتاج به
محلل است اما در طلاق عدی در طلاق نهم حرام موبد میشود چنانچه
مذکور شد و اگر کنیز باشد در طلاق دوم و چهارم محتاج بکسی است
که دخول کند تا حلال شود پانزدهم هرگاه کنیز یکی از مردی که زن
مرده خود را دخول کند شانزدهم هرگاه کنیز را بخرد بشرط آنکه بکر است
و دخول کند آنگاه ظاهر شود که بکر نبوده ده یک قیمت آن کنیز را واجب
است که بفروشنده دهد هفدهم هرگاه کنیزی را بخرد که حامله باشد
آنگاه ظاهر شود که آبستن است بعد از آنکه دخول کرده باشد بیست
یک قیمت آن کنیز را با کنیز بفروشنده دهد هجدهم هرگاه شخصی مرتد
شود بعد از آنکه مرتد شده باشد دخول کند بزن خود مهر لازم
است که بدهد نوزدهم هرگاه کنیزی را که اختیار او با او است دخول کرده
باشد شخص دیگر بخرد واجب است که صبر کند تا یک حیض ببیند آنگاه
دخول کند اگر حیض بیند و اگر حیض نه بیند و در سن زنی باشد
که حیض بیند چهل و پنج روز میباید که صبر کند آنگاه دخول

او کرده باشد بیستم تفرقه کردن میانه زن و شوهر در سال
دوم هرگاه با خوف که در سال اول دخول کرده باشد برسد یا
بطریقی که شخصی با ایشان گفته آنکه افعال حج را تمام کنند دیگر آنکه
با یکدیگر خلوة کنند بیست و یکم هرگاه دخول در حالتی که زن حیض
دار باشد واقع شود کفاره واجب است چنانچه در بحث حیض
مذکور شده و بعضی از مجتهدین کفاره را سنت میدانند بیست و
دوم عده داشتن هرگاه بشبهه دخول واقع شود هرگاه آن زن
در سن زنی باشد که حیض بیند و همچنین عقد
زن است هرگاه شوهر نفوذ طلاق دهد دخول باو کرده باشد
بیست و سیم هرگاه زنی را عقد کرده باشد و زنا کند واجب است
که حاکم شرع سنگسار کند زنا کننده را و اگر زن نیز شوهر
داشته باشد او را نیز سنگسار کنند و اگر شوهر نداشته باشد
یا مردی نکاح نکرده باشد و زنا کند موجب صد تازیانه است
و موی سر او را باید تراشید و از شهر یک سال او را بیرون باید
کرد چنانچه زود باشد که بتفصیل مذکور شود چهارم بیست و چهارم
هرگاه زن آزاد را سه طلاق گوید شوهر او را واجب است که

اگر زن

اگر زن بر شوهر حرام میشود حلال شدن او موقوف است

کند اما اگر اتفاق دخول نکرده باشد همان ساعت دخول عنین آن کرد
بیستم زنی که عقد کرده باشند و پیش از دخول طلاق دهند
نصف مهر واجب است بر شوهر که با زن دهد و اگر دخول کرده باشد
تمام مهر او را باید داد بیست و یکم اگر وقت عقد کردن مهر را معین
نکرده باشد مهر المثل واجب است بر شوهر که بعد از آن زن دهد بیست
و دوم هر گاه این زن مقدار سلخ شد مهر خود از شوهر رجوع کرده
باشد واجب است بر شوهر که بعد از دخول مهر این زن را معین
کند بیست و سیوم مهر المثل واجب است بر شوهر که در هر موضعی که مهر
مسمی فاسد باشد فهم مهر المثل واجب است در وطی شبهه و بعد از
بستن تا کردن بیست و چهارم نفقه دادن زن که او را عقد دائمی
کرده باشد اگرچه از نزول طلاق داده باشد تا انقضاء عده و زن نشوزه نکند
هم چنین نفقه زنی که او را طلاق گفته باشد و حامله باشد و هم
چنین جامه که بدن خود را بپوشد دادن با زن واجب است
و هم چنین واجب است خانه که در او نشیند و خادمی که خدمت او
کند هر گاه از جماعتی باشد که خدمتکار داشته باشد و هم چنین وا
جب است فرش دادن با زن و اثاثی که بدون آن اشتغال کند ن
ان شاء الله
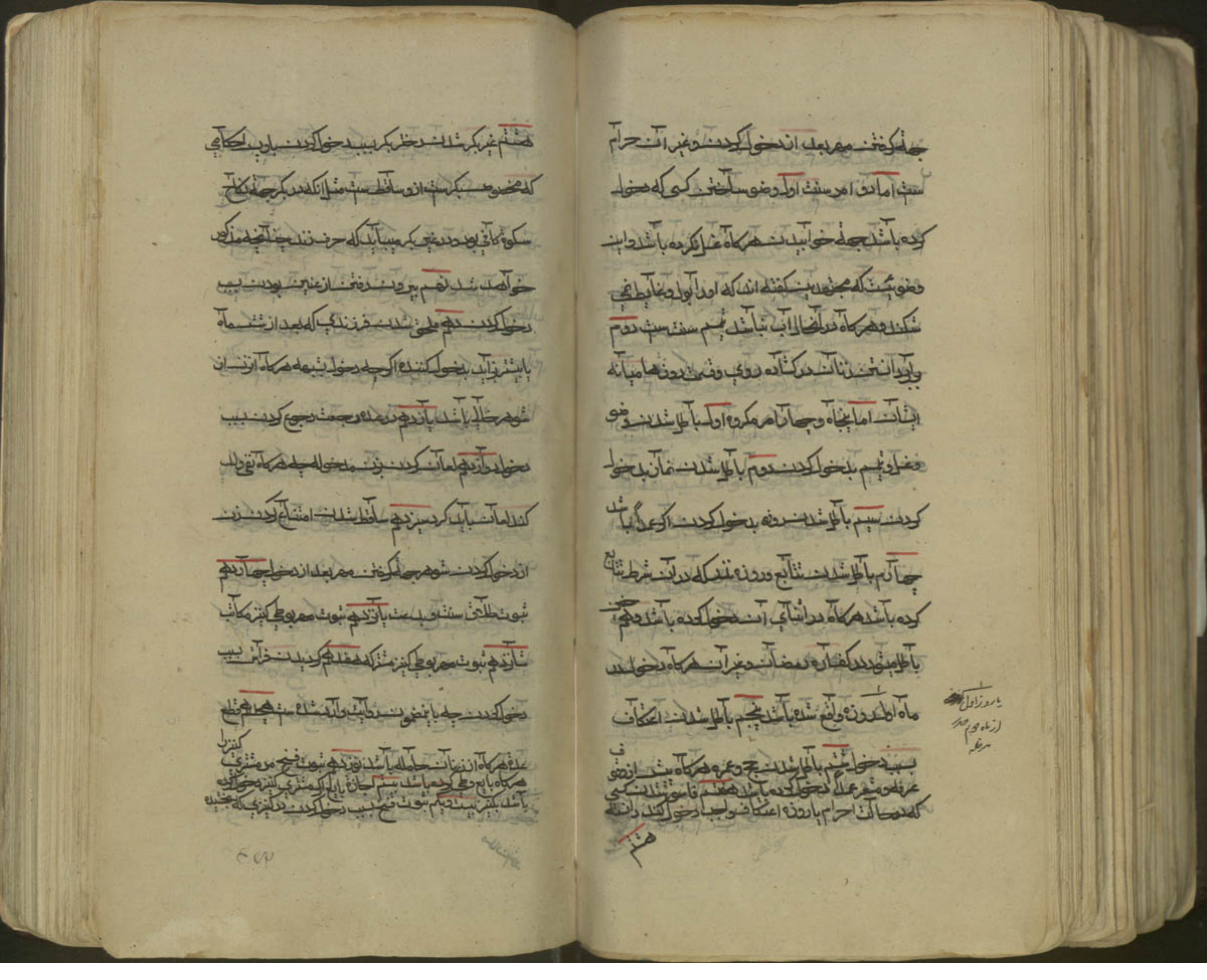
از آنکه بوی بد از بدن کند و اثاثی که با آن طعام پزد و اجرت
حمام در وقت احتیاج و قیمت آب غسل کردن بر قول بعضی از مجتهدین
بیست و پنجم خوابیدن شوهر چهار شب یک شب پیش زن خود
خوابیدن یک شب از چهار شب واجب است بیست و ششم اگر ظلم کرده
باشد بر آن زن و بیست قضا آمده باشد قضای آن او واجب است
بیست و هفتم اگر منی را بیرون فرج زن دهی واجب است
که ده مثقال طلا با زن دهد بیست و هشتم هر زنی که شوهر او
مرده باشد واجب است که بعد از فوت او تا چهار ماه و ده روز ترک
زینت کند بیست و نهم واجب است بر زن تمکین از دخول کردن
و تمتع گرفتن و آن موقوف باشد سی ام هر گاه زن نفس خود
را به شوهر واگذار نکند تا تمام مهر بدو شوهر او را طلاق دهد یا
فسخ نکاح اینان بشود پیش از دخول کردن و متخرج سلخت
مهر واجب است بر آن شوهر اگر مالدار باشد که با زن جامه
اعلی که قیمت او ده مثقال طلا باشد یا اسبی که قیمت او ده مثقال طلا
باشد یا نه مثقال طلا به او بدهد و اگر مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره
و اگر میانه باشد جامه یا اسبی که پنج مثقال طلا قیمت او باشد یا پنج مثقال

در ذکر واجبات نکاح
...

طلاق بدهد و هفتم نفقه نیست دیت میانه بنده و از دیگر حکم
کشتن چون اذکه ماکول باشد دخول کنند باو غسل واجب است و هم
چنین واجب است قیمت ان ادا بدهند بمالکش و هم چنین سوزانیدن
آن واجب است اما آنچه امور حرام اول نماز کردن
ایشان بیشتر از غسل دوم طواف کردن ایشان سیم روزه
داشتن چهارم سجده زاید و سجده سهو کردن ایشان پنجم
خواندن چهار سوره که در خواندن انها سجده واجب است
و خواندن بعضی از انها چون خواندن بسم الله الرحمن
الرحیم این چهار سوره ششم داخل شدن ایشان بحرم مکه
و مدینه هفتم درنگ کردن ایشان در مسجدها سوای
آن دو مسجد هشتم مادر زنی که عقد کرده باشد حرام است
خواستن نهم دختر زنی که با وی دخول کرده باشد حرام است
خواستن دهم یک دختر زن آن شوهر آن زن و آن
زن حرام است یازدهم خواستن خواهر زنی که عقد کرده
باشد در حالتی که آن زن در نکاح او باشد یا در عده رجعیه باشد
حرام است دوازدهم دختر برادر زن یا دختر خواهر زن را که نکاح کرده
باشد

خواهر

باشد بی اذن ایشان حرام است سیزدهم معقوده هر یک از
پدر و پسر و دیگری حرام است چهاردهم مرد از آنکه چهار
زن بنکاح داشته باشد زیاده از آن خواستن حرام است و هم
چنین حرام است زیاده از دو کنیز خواستن پانزدهم بنده
زیاده از دو زن از آنکه چهار کنیز خواستن حرام است
شانزدهم شخصی که زن ازادی داشته باشد کنیز خواستن
او بی اذن آن زن حرام است هر گاه آن مرد آزاد باشد اما اگر
غلام باشد آیا کنیز را بی رخصت زن از ان میتواند خواستن
است میانه مجتهدین در این مسئله خلاف است اقرب
آنست که نمیتواند و بعضی از ایشان نیز اجازه نموده اند
هفدهم فرزند نیز آنکه دخول باو کرده باشد رد کردن
و کفتن که از من نیست حرام است هجدهم منی ریختن بغیر فرج
زن آزادی که بعقد دوام او را خواسته باشد بی اذن
او بی اذن حرام است اما در کنیز و متعه جایز است نوزدهم
حرام بودن زنی که عقد کرده باشد بغیر شوهر بمجرد عقد
حرام میشود بیستم امتناع نمودن زن از دخول کردن شوهر



جهت گرفتن مهر بعد از دخول کردن و غیر آن حرام
نیست اما آنچه امر سنت اول وضو ساختن کسی که دخول
کرده باشد جهت خوابیدن هرگاه غسل نکرده باشد و این
وضو نیست که مجتهدین گفته اند که او را باطل و ناقض نمی
شکند و هرگاه در آن حال آب نباشد تیمم سنت است دوم
بیرون آمدن زنان در کشاده روی وقت بیرون رفتن ها میانه
ایشان اما آنچه چهار امر مکروه اول باطل شدن وضو
و غسل و تیمم به دخول کردن دوم باطل شدن نماز به دخول
کردن سیم باطل شدن روزه به دخول کردن اگر عمدا باشد
چهارم باطل شدن تتابع در روزه که در آن شرط تتابع
کرده باشد هرگاه در اثنای آن دخول کرده باشد پنجم
باطل میشود کفاره رمضان و غیر آن هرگاه دخول در
ماه اول روزه واقع شده باشد ششم باطل شدن اعتکاف
بسبب دخول هفتم باطل شدن حج و عمره هرگاه پیش از وقوف
عرفه و مشعر عمدا دخول کرده باشد هشتم فاسق شدن کسی
که در حالت احرام یا روزه اعتکاف واجب دخول کند والله
هشتم

یا روز اول [illegible] از ماه دوم [illegible]

هشتم غیر بکر شدن دختر بکر بسبب دخول کردن یا [illegible] احکامی
که مخصوص است بکر است از و ساقط است مثل آنکه در بکر جهت نکاح
سکوت کافی بود و در غیر بکر میباید که حرف زند چنانچه مذکور
خواهد شد نهم بیرون رفتن از عنین بودن بسبب
دخول کردن دهم ملحق شدن فرزندی که بعد از شش ماه
یا بیشتر زاید به دخول کننده اگرچه دخول شبهه هرگاه از زنان
شوهر طلب باشد یازدهم در عده و رجعت رجوع کردن بسبب
دخول دوازدهم لعان کردن زن مدخوله چه هرگاه نفی ولد
کند لعان باید کرد سیزدهم ساقط شدن امتناع کردن زن
از دخول کردن شوهر جهت گرفتن مهر بعد از دخول چهاردهم
ثبوت طلاق سنت و بدعت پانزدهم ثبوت مهر بوطی کنیز مکاتب
شانزدهم ثبوت مهر بوطی کنیز مشترکه هفدهم کردن خراج بسبب
دخول کردن چه با نص [illegible] روایت وارد شده است هیجدهم قطع
عده هرگاه از زنان حامله باشد نوزدهم ثبوت فسخ مر مشتری کنیز را
هرگاه بایع وطی کرده باشد بیستم اجازه بایع اگر مشتری کنیز دخول کرده
باشد بکنیز بیست و یکم ثبوت فسخ بسبب دخول کردن در کنیزی که بخشیده

باشد یکی به سه طلاق که جمع کردن جایز باشد بیست و دوم فسخ
بیع هرگاه بایع در مدت بیع یا بیع چون دخول بکنیز کردن بیست
و سیوم کالت کردن و اختیار کردن هرگاه مختی ملاک شود
در بیانکه از چهار زن داشته باشد لازم است که اختیار چهار
زن کند از جمله اینها و هرگاه دخول کند مخصص میشود که اختیار
کرده و هم چنین در طلاق مبهم که اقرار تعیین میکند بیست و چهارم
موقوف بودن انقضاء عده هرگاه مدخوله مرتد شود مطلقا
یا آنکه دخول کننده مرتد فطری باشد یا مدخوله ملاک شود یا
دخول کننده ملاک شود و مدخول او بت پرست باشد بیست و
پنجم مانع شدن دخول کردن از رد کردن مگر جهت آبستن بودن
کنیز و غیر بکر بودن که در این صورت دخول مانع نیست از رد کردن
آن کنیز بیست و ششم ساقط شدن اختیار بعد از دخول چه
اگر پیش از دخول کنیزی آزاد شود اختیار فسخ عقد خود دارد
اما بعد از دخول اختیار فسخ ندارد خواه شوهر او آزاد باشد
خواه غلام بود بعضی از مجتهدین بیست و هفتم ممنوع بودن
بسبب دخول کسی که زیاده از چهار زن کافره داشته باشد و خود
مسلمان شود

ملاک شود تا انقضای عده ایشان از نکاح کردن زنان
چه دیگر احتمال دارد که در عده ملاک شوند اما اگر دخول کرده
باشد پیش از آن فی الحال زن دیگر خواستن و هم چنین ممنوع
است از خواستن خواهر آن زن کافره تا آنکه آن کافره از
عده بیرون آید و هم چنین ممنوع است از اختیار کردن
کنیز هرگاه ملاک شود و زن آزاد کافره داشته باشد تا نکاح
آن از عده بیرون آید بیست و هشتم واقع شدن ظهار
معلق بر دخول بیست و نهم واقع شدن ایلای معلق شدن
بر دخول سی ام باطل شدن اختیار زن در شوهر بسبب
دخول اگر عیبی بهم رسد بعد از دخول مگر دیوانگی در مرد
که باطل نمیشود چنانچه زود باشد که بیاید سی و یکم تغییر مهر
بسبب زنی در متعه سی و دوم قرار یافتن صحیح بودن نکاح
بیمار بر دخول کردن چه بیمار اگر تزویج نکاح کند آن نکاح
قرار نمیگیرد مگر آنکه دخول کند که اگر دخول نکرده بمیرد نکاح
باطل میشود سی و سیم ثبوت تحصین هر یک از ایشان بسبب دخول
خواه بعقد دوام خواه بملک یمین سی و چهارم نشر حرمت رضاع چه

اگر دخول نکرده باشد تشره حرمت نمی کند سی و پنجم محرم شدن
دختر بسبب دخول بمادر و محرم شدن مادر بسبب عقد دختر
سی و ششم امتناع فسخ کردن زن نکاح خود را بعنین شدن
شوهر بعد از دخول سی و هفتم محقق شدن رجوع در ایلاء
و ظهار بدخول کردن سی و هشتم منع از خوردن چیزها
که بوی بد داشته باشد چون سیر و پیاز و غیر آن و ازاله بوی
بد و امر کردن بپاک کردن آنچه طبع از آن متنفر باشد چه
دادن مهر تقاضا میکند که شوهر اینها تواند کرد سی و
نهم التزام نمودن زن بجهود بغسل کردن بقول بعضی از مجتهدین
در نکاح متعه و نفی کردن از مجاور بنجاست و شراب چهلم
منع مدخوله از بیرون رفتن خانه جهة عبادة و سفر غیر
آن چهل و یکم وفا کردن کسی که قسم خورده باشد که نکاح
کند بعقد کردن چه وفا بآن نمی شود کردن و همچنین ظاهر [?] [فی] [نکاح]
نذر و سوگند کرده اگر قسم خورده باشد یا نذر کرده باشد که
نکند چه بمجرد عقد خلاف نذر و سوگند کرده چهل و دوم بیرون
آمدن از سوگند کسی که از عزب بودن بسبب عقد چهل و سیم منع کردن
ازین

ازین شده که نکاح کردن صحیح بد مدنظر کردن زن سنین [?] عیب بدن
مرد بسبب عقد چهل و چهارم مالک شدن خلاف خلع و ظهار و
ایلاء و لعان بسبب عقد چهل و پنجم ثبوت فسخ هر یک بعیب
چهل و ششم جواز سفر کردن و دور شدن از زن که او را خواسته
باشد چهل و هفتم ساقط شدن عفو ولی بعد از دخول
چه پیش از دخول عفو میتواند کرد چهل و هشتم ثبوت میراث بردن
زن و شوهر از یکدیگر بسبب عقد صحیح و دخول در بیماری چهل و نهم
جایز نبودن غسل دادن و کفن کردن هر یک از زن و شوهر یکدیگر را
بسبب عقد هر گاه عقد دائمی باشد پنجاهم مالک شدن نصف
صداق بمجرد عقد هر گاه طلاق دهد پنجاه و یکم بر انگیختن حاکم شرع
دو حکم میان زن و شوهر نزاع باشد و حکمی از خویشان او [شان او]
که میان ایشان صلح کنند پنجاه و دوم قبول کردن قول شوهر
هر گاه اختلاف کنند در قدر مهر قبل از دخول اگر تعیین مهر پنجاه
و سیم سوگند خوردن هر یک از زن و شوهر در تعیین مهر با
اختلاف ایشان پنجاه و چهارم نزاع گرفتن از سوگند خوردن [?]
نکاح و عمل کردن و غیر آن هر گاه مستلزم منع حقی از حقوق شوهر باشد



حضرت رسالت پناه نزدیک شد اگرچه بعضی از ایشان آنرا نکاح نیست
بنا بر این است بنده دعا کی اتفاق با ایشان کرده در بین کتاب انها
نامذکور ساخت بدانکه نهم سه چیز از خواص آنحضرت است
اول حلال بودن نکاح کنیزان اهل کتاب چه غیر آنحضرت را جایز نیست
مگر بدو شرط اول خوف زنا دوم نداشتن [illegible] از آن خواستن زن آزاد
در زنا اما آنحضرت دوم حلال بودن نکاح زنان یهود و نصا
ری بعقد چه غیر او را جایز نیست بقول بعضی از مجتهدین سیم
حرام شدن زنی که آنحضرت نگاه بایشان میکرد و ایشا
را میل میشد بر شوهران ایشان و الحکم بطرف شد و وجوب
بودن طلاق دادن شوهران ایشان از ایشان تا حلال بودن
زیاده از چهار زن خواستن چه غیر آنحضرت را زیاده از چهار
زن جایز نیست و الحکم نیست با آنحضرت نیز بطرف شد پنجم
مخیر بودن زنان آنحضرت میانه بودن نزد او و مفارقت
از او بغیر از لفظ طلاق و زنان غیر او بطلاق میتوان مفا
رقت کرد ششم حلال بودن نکاح کردن بلفظ هبه و وطی کردن
بدون مهر چه غیر آنحضرت را جایز نیست هفتم واجب نبودن شب
خوابیدن

خوابیدن پیش زنان چه غیر آنحضرت را جایز نیست که اگر
چهار زن داشته باشد یک شب پیش زنی نخوابد هشتم حرام بودن زنان
آنحضرت بر غیر او نهم واجب بودن مسواک کردن بر آنحضرت
دهم واجب بودن نماز وتر بر آنحضرت یازدهم واجب بودن نماز شب
برخواستن برای نماز شب بر آنحضرت دوازدهم واجب بودن انکار
کردن بر کسی که منکری را مرتکب شود و اظهار کردن انکار بر او واجب
بود اگرچه داند که دیگری برای انکار کرده باشد سیزدهم حرام بودن
گرفتن صدقات واجبی بقول بعضی از مجتهدین و صدقات سنتی
نیز بر او حرام است چهاردهم حرام بودن چشم انداختن بر خلاف
ظاهر از زنان یا کشتن بخلاف غیر آنحضرت که حرام نیست مگر
[illegible] پانزدهم حرام بودن چیزی نوشتن و کتابت کردن
شانزدهم حرام بودن شعر گفتن هفدهم حرام بودن کندن
زره از تن بعد از آنکه پوشیده باشد پیش از آنکه دشمن آید
شده هجدهم حرام بودن اختیار کردن آنحضرت آنچه خواهد
از غنیمت که لشکر بدست آورده باشند مثل کنیزان خوش شکل و جا
وایشان نیکو و جامه خوب و غیر آن چنانچه در بعضی جاها مذکور

نوزدهم حلال بودن روزه وصال داشتن و آن چنانست که یکر
وز و شب تا سحر روزه دارد و قصد روزه کند چه این روزه بر
غیر آنحضرت حرام است بیستم حلال بودن گرفتن نان و آب از
گرسنگان و تشنگان چه غیر آنحضرت را حرام است بیست و یکم
حلال بودن مخصوص ساختن زمینها جهت چریدن
جانورهای آنحضرت را غیر او حرام است بیست و دوم حلال بودن
غنیمت بر آنحضرت و بر امت او چه پیغمبران دیگر را حلال نبوده
بلکه جمع میکردند و آتش میزدند بیست و سیم جایز بودن
سجده کردن بر زمین و تیمم کردن بخاک چه پیغمبران سا
بق را جایز نبوده سجده کردن بغیر خاک و بغیر از وضو و غسل جایز
نبوده بیست و چهارم آنکه بعثت آنحضرت بر تمام عالمیان است
بیست و پنجم باقی بودن معجزه او یعنی قرآن تا قیامت بیست و
ششم گردانیدن آنحضرت خاتم پیغمبران بیست و هفتم نصرت
یافتن آنحضرت برعب رسیدن دشمنان او در جنگ از یکماهه
راه بیست و هشتم نگاه داشتن امت او از مسخ شدن و فرو رفتن
بزمین بیست و نهم مخصوص بودن او روز قیامت بشفاعت عام

سی ام

سی ام مخصوص بودن آنحضرت از پشت دیدن چنانچه از پیش
میدید باین معنی که از پس سر پشت او کسان میدانست سی و یکم مخصوص
بودن بخواب کردن چشم او و بیدار بودن دل او باین معنی که اگر
آنحضرت در خواب بوده کسی چیزی میگفت میشنود از آن سی و دوم
مضاعف شدن ثواب زنان او و عقاب ایشان سی و سیم حلال
بودن داخل شدن او بی احرام بمکه چه غیر او را حرام است فصل
هفتم در بیان صداق بدانکه ذکر صداق در نکاح دایمی شرط نیست بلکه
سنت است پس اگر در عقد ذکر صداق نکنند انعقاد صحیح است و مهر
المثل لازم است با دخول اگر فرض کردن مهر را تفویض نکنند لیکن سنت است
که دخول نکنند تا مهر را مشخص نکنند اما اگر در عقد شرط کنند که مهر
نداشته باشد آیا آن نکاح صحیح است یا نه مجتهدین را دو قول است مسئله
در قول است و سنت است که مهر پانصد مثقال طلا یا کمتر باشد و مکروه است
که زیاده از پانصد مثقال صداق کنند و سید مرتضی ره زیاده از پانصد
مثقال کردن را جایز نمیداند و سنت است که اگر شوهر پیش از دخول
بمیرد نصف مهر را اولیا عفو کنند و مکروه است که خویشان زن
بعد از مردن او طلب صداق زن کنند هرگاه زن در زندگی خود طلب

نکرده باشد و شروط صداق هرگاه صداق در حال عقد کردن
شود شش است اول آنکه چیزی که صداق میکنند ملک آن
شرعا
مال الله خواه عین باشد خواه منفعت چون تعلیم سوره از قرآن
و تعلیم صنعتی پس اگر چیزی باشد که مسلمان مالک نتوانند
شد چون شراب و گوشت خوک صحیح نیست و بعضی از مجتهدین
گفته اند که نکاح درین صورت باطل میشود و بر تقدیری که عقد
صحیح باشد مهر المثل میدهند یا قیمت شراب و خوک میانه
مجتهدین مسئله خلاف است اقرب آنست که مهر المثل
میدهند اما اگر جهود و ترسا بر این صداق کنند صحیح است و هرگاه
مسلمان شوند و قبض نکرده باشند قیمت او را میدهند دوم
آنکه صداق معلوم باشد بدیدن اگر چه وزن آن معلوم نباشد
چون پاره طلا یا نقره یا خرمن کندم یا آنکه وصف کنند او را
که جهالت از آن برطرف شود پس اگر چیزی مجهول را صداق
کنند صحیح نیست و مهر المثل میدهند سیوم آنکه در صداق شرطی
بکنند که مخالف نکاح باشد پس اگر وعده بدهند جهت دادن
صداق و شرط کنند که اگر در آن وعده ندهند نکاح باطل باشد
صحیح نیست

صحیح نیست اما شرط صحیح نیست یا صداق میانه مجتهدین
مسئله خلاف است چهارم آنکه صداق چیزی نباشد که
وجود او عدم او را لازم داشته باشد پس اگر صداق هم
چنین چیزی باشد صحیح نیست مثل آنکه آقای غلام جهت آن
غلام زنی نکاح کند که تمام او یا بعض او از آن او باشد و آن
غلام را صداق کند چه درین صورت صداق باطل میشود و
مهر المثل میباید داد پنجم آنکه صداق مقداری باشد که زن
بآن راضی باشد پس اگر صداق مقداری باشد که زن
بآن راضی نباشد صحیح نیست ششم ولی طفل او را با کمتر از مهر المثل
صداق نکند یا جهت طفل صغیر خود زن با زیاده از مهر المثل صداق
نکند چه اگر بکمتر یا زیاده از مهر المثل صداق کنند صحیح نیست
و اما آنکه درین صورت صداق باطل است یا نکاح میانه مجتهدین
مسئله خلاف است و صحیح است که او کنیز خود را آزاد کند و آزادی
آن کنیز را مهر المثل آن کنیز کند اما درین صورت اینکه باز آزادی میکند
یا نکاح میانه مجتهدین خلاف است اقرب آنست که بهر کدام که
ابتدا کنند صحیح است چه هر دو بمنزله یک کلام است فصل هشتم در

مطلب معلوم نیست



بیان آنکه بدخول کردن مهر مسمی واجب است بدانکه مهر
مسمی بدخول کردن در قبل یا دبر زن بعقد صحیح و شبهه واجب
میشود و ممکن نیست که دخول بی‌مهر باشد الا در چهار موضع
اول آنکه شخصی کنیز خود را بغلام خود عقد کند و دخول کند چه در
اینصورت مهر نیست لکن سنت است که آقا چیزی بغلام خود بدهد
که بمنزله مهر باشد و بعضی از مجتهدین چیزی دادن را با آقا در
اینصورت واجب میدانند دوم آنکه زن کافره حربیه باشد و نقد
خود را بشوهر کافر خود حواله کرده باشد باعتقاد نکاح و دخول
کرده باشد و بعد از آن هر دو مسلمان شوند چه در اینصورت مهری
نیست سیم آنکه زن آزادی غلام شخصی را دانسته بی رخصت آقا
شوهر کند و دخول واقع شود چه در اینصورت مهر نمیدهد واجب
است بیک بار دخول کردن بکر دو مهر المثل در پنج موضع اول آنکه شخصی
کنیز دیگری را بشبهه دخول کند در اثنای دخول کردن آقای آن
کنیز او را بفروشد و تمام شدن دخول در ملک آقای دوم باشد
چه بعضی از مجتهدین گفته اند که دخول کننده دو مهر میدهد
یکی باقای اول و یکی باقای دوم دوم آنکه زن پسر پدر بشبهه دخول
کند

کند چه بعضی از مجتهدین گفته اند که پدر دو مهر میدهد یک مهر
بزن بجهت دخول با آن زن و یک مهر بپسر خود بجهت فسخ نکاح میان زن
پسر و زن سیم آنکه شخصی زنی را نکاح کند و پسر او دختر آن زن را انگاه
دختر را پدر وطی کند بشبهه و مادر را او وطی کرده باشد پسر بشبهه
چه در اینصورت ظاهر کلام بیشتر دخول کرده باشد مهر از زنی که بشبهه
دخول کرده باشد میدهد نصف مهر زن خود را کسی که بعد
از دخول کرده باشد نیز مهری و نصف مهری میدهد و بعد نصف
مهر رجوع میکند بر کسی که بیشتر دخول کرده باشد بسبب آنکه
که بیشتر دخول کرده دو مهر میدهد چهارم آنکه دو زن را دو مرد هر یک
در دو وقت عقد کرده باشند و زنی که آخر عقد کرده باشد دخول
کند انگاه ظاهر شود که یکی مادر دیگری دختر بوده چه در این
صورت از زنی که دخول با او واقع شود بشبهه مهر میگیرد و زنی که
پیشتر عقد او کرده اند نصف مهر میگیرد بسبب دخول کردن
بکر و نصف میدهد پنجم آنکه با زنی که از حیض ... مسلمان
شده باشد دخول کنند و در اثنای دخول کردن او را طلاق دهند چه
در اینصورت مهر مسمی و مهر المثل با او نیز دهند و اگر در آن حال عقد کنند

بنصف



دو مهر مهی میدهد **فصل نهم** در بیان آنکه در چند موضع نکاح
فسخ میشود بدانکه در بیست و هشت موضع نکاح برطرف میشود اول آنکه
طلاق دهند دوم آنکه میان زن و شوهر [?] بهم رسد
و چیزی دهند در عوض این آنرا خلع و مبارات گویند سیم آنکه
پدر او در حالت طفولیت او را بغیر مثل خود نکاح کرده باشد چه در
بعضی صور بعد از بالغ شدن میتواند فسخ کرد چهارم و پنجم آنکه پدر او را
بدیوانه یا خنثی یا خصی نکاح کند بعد از بالغ شدن اختیار فسخ
دارد ششم آنکه زن مسلمان شود پیش از دخول چه فسخ نکاح
خود میتواند کرد و بعد از دخول موقوف است بر انقضای عده پس
اگر شوهر او مسلمان نشود فسخ میکند ششم آنکه زن جهود از دین
خود بدین غیر اسلام انتقال کند پیش از دخول چه نکاح او
فسخ میشود اما بعد از دخول کردن موقوف است بر انقضای عده پس
اگر عده منقضی شود و مسلمان نشود فسخ میشود و همچنین است حکم کسی
که مرتد شود و پدر و مادر او کافر بوده باشد چه بعد از دخول
و انقضای عده نکاح زوجه او فسخ میشود و کسی که پدر او مسلمان
باشد بعد از انقضای عده وفات نکاح زوجه او فسخ میشود

هفتم

هفتم آنکه زن شوهر را بخرد یعنی بکیرد یا آنکه شوهر صغیر گرفتار
شود یا شوهر بالغ را بنده کنند مثل آنکه کافر باشد و گرفتار شود
چه در بعضی صورة فسخ نکاح زن میشود هشتم آنکه آقای غلام و
کنیز میان ایشان جدایی اندازد بعد از آنکه نکاح کرده باشد
بیکدیگر نهم آنکه هر یک از زن و شوهر راضی بنکاح شود با
رضای آنکه از دیگری از طایفه متعصب باشد و آنگاه ظاهر
شود که از آن طایفه نبوده باشد چه آن دیگری را در بعضی صور فسخ
نکاح میرسد بقول بعضی از مجتهدین دهم آنکه جماعتی از زن
و شوهر یکی از ایشان را شیر دهد و بیک یکدیگر حرام است نکاح ایشان
فاسد میشود زیرا که شیر خورنده اگر پسر باشد عم زن حقیقی میشود
یا خاله اگر دختر باشد عمه یا خاله یازدهم آنکه با مادر زن بدخول
کند نکاح دختر او باطل میشود دوازدهم خریدن زن شوهر خود را
چه در بعضی صورة برطرف میشود سیزدهم خریدن آقای کنیز خود را چه
موجب انفساخ میشود که آقای دوم مخیر میشود در رضای نکاح اول
و فسخ آن پیش از دخول و بعد از دخول خواه یکی از ایشان بنده
باشد خواه آزاد خواه مالک و حاضر باشد خواه غائب بقول بعضی از مجتهدین

گفته اند که کسی بنده را بخرد فسخ نکاح زن از او نمیتواند کرد چهارم
آنکه هر یک از مرد یا زن پیش از عقد دیوانه باشد خواه
دیوانگی او دایمی باشد خواه دوری و خواه دخول کرده باشد خواه
نکرده باشد فسخ نکاح میتواند کرد اما بعد از عقد اگر دیوانگی
حادث شود در زن نکاح او را فسخ نمیتواند کرد اما اختیار فسخ
هست با زن پنجم آنکه مرد خصی باشد یعنی خایه او را کشیده پیش از
عقد چه زن فسخ نکاح خود میتواند کرد اما اگر بعد از عقد
حادث شود فسخ نمیتواند کرد و همچنین است حکم در کسی که
خصیه او را کوفته باشد یا بریده باشند پیش از دخول اگر
بعد از دخول باشد در خصیه بریدن مجتهدین را دو قول است
و اگر بعضی را بریده باشند و بعضی باشد زن اختیار فسخ ندارند
ششم آنکه مرد عنین باشد یعنی از دخول کردن مطلقا
عاجز باشد در این صورت زن به حاکم شرع حال خود را عرض میکند
حاکم او را یک سال مهلت میدهد پس اگر در این مدت
یک بار دخول تواند کرد والا بعد از انقضای مدت زن را فسخ نکاح میرسد
و اگر بالا بعد از دخول کردن حادث شود زن را فسخ نمیرسد هفتم آنکه
هر یک

هر یک از زن یا شوهر جذام داشته باشد چه فسخ نکاح
میتوانند کرد بعضی از مجتهدین جذام را در زنان عیب میدانند
و میگویند که اگر مرد جذام داشته باشد فسخ نکاح او میتوان
کرد هشتم آنکه هر یک از زن و شوهر برص داشته باشد چه فسخ
نکاح میتوانند کرد بعضی از مجتهدین برص را در مرد عیب نمیدانسته
اند و عجب از بعضی مجتهدین که جذام را در مرد عیب میدانند
و برص را در عیوب مرد ذکر نکرده اند و حال آنکه دلیل ایشان
در جذام مجری چنین است در برص نیز مذکور است نهم آنکه
هر دو چشم زن کور باشد چه بقول بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح
میتواند کرد دهم آنکه زن لنگ زمین گیر باشد بقول بعضی از مجتهدین
مرد فسخ نکاح او میتواند کرد یازدهم آنکه زن قرن داشته باشد
قرن بفتح قاف و سکون را مهمله چیزیست مشابه استخوان
که در فرج زن بهم میرسد و مانع میشود از دخول کردن
در این صورت مرد فسخ نکاح او میتواند کرد دوازدهم آنکه زن
عفل داشته باشد و عفل چیزیست که در فرج زن بهم میرسد مشابه
استخوان که مانع دخول میشود با زن در این صورت بقول بعضی از مجتهدین

مجدد را فسخ نکاح آن زن میرسد بیست و سیم انکه رتق داشته باشد
و رتق بفتح راء مهمله و تاء منقوطه بدو نقطه از بالا و قاف بهم
آمدن فرج است و روییدن گوشت بنوعی که دشوار باشد
دخول کردن با او و بقول بعضی از مجتهدین مرد در این صورت فسخ نکاح
زن میتواند کرد بیست و چهارم انکه مخرج بول و حیض یا مخرج
بول و غایط زن یکی بود با این حال مرد فسخ نکاح این چنین زن میتوا
ند کرد بیست و پنجم انکه هر یک از زن و شوهر خنثی باشند
در این صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که فسخ نکاح میتواند کرد
بیست و ششم انکه کنیزی ازاد شود و شوهر او غلام باشد در این
صورت آن کنیز اختیار فسخ دارد نکاح خود را مگر در یک صورت که فسخ نمی
تواند کرد و آن در وقتیست که شخصی صد درهم داشته باشد و کنیزی
داشته باشد که قیمت او صد درهم بوده باشد و عقد کرده باشد
او را بکسی بصد درهم در حالت مرض و او را ازاد کند در این صورت
کنیز را فسخ نکاح نمیرسد زیرا که اگر فسخ کند از آنجهت میشود بیست و
هفتم خواستن پسر و پدر و دختر خواهر زنی بدون علم
رضاء او هر کسی را که بی رضاء او نکاح کرده باشد چه در این صورت

عقد رضا الله

عقد رضا الله فسخ نکاح خود میتوانند کرد بیست و هشتم خواستن
کنیز هر گاه آن زن ازادی داشته باشد یعنی زن ازاد از آنچه در این
صورت زن ازاد فسخ نکاح خود میتواند کرد **تنبیه** بدان که فسخ فوری
است پس اگر بعد از دانستن عیب فسخ نکند اختیار فسخ ندارد
و در فسخ کردن نکاح بعیب اذن حاکم شرط نیست و ثبوت عیب
در چیزها که ظاهر باشد چون برص و جذام و جنون نیز بدو
گواه عادل است و در چیزهایی که ظاهر نباشد چون عیبهای
باطنی زنان بگواه شنیدن بگواهی زنان است و از آن ایشان
ثابت میشود **مسئله** در بیان انکه مهر المثل در چند موضع لازم
است بدانکه زن در بیست و پنج موضع مهر المثل میگیرد اول دخول
اول انکه مهر نکرده باشند در عقد چه در این صورت مهر المثل میگیرد با
دخول اگر در این صورت از تو خواهند که طلاق دهند پیش از
دخول متعه میباید داد با زن و متعه آنست که اگر شوهر او غنی
اول باشد جامه اعلی یا اسب اعلی یا ده مثقال طلا بدهد و اگر مفلس
باشد انگشتری طلا یا اقرب و اگر متوسط باشد پنج مثقال طلا چنانچه
مذکور شد و اگر مفارقت بغیر طلاق واقع شود چون فسخ و لعان آنست لهذه

۱ این موضع و موضع سابق محل اشکال است و کلام اشهر حرره العالی

۲ بجمله از این بیست و پنج موضع غیر از چهار موضع اول محل تامل است و مراعات احتیاط در همه مطلوب است حرره دام ظله العالی

مذکور شد متعدد است شش است و بعضی از مجتهدین متعدد
دانسته اند که در این صورت نیز واجب میباشد و فرقی نیست در متعه
گرفتن میان این زن و غیر او کنیز دوم آنکه در عقد گفته باشند که
اجنبی یکی از زن یا شوهر یا اجنبی بعد از عقد مشخص کند مهر
را باشد انگاه آن اجنبی پیش از آنکه مشخص سازد مهر او را
دخول کرده باشد در این صورت مهر المثل میگیرد از زن سیم آنکه صداق
چیزی کرده باشد که ملک آن ممکن نباشد چون شراب یا
خوک هرگاه یکی از زن یا شوهر مسلمان باشد در این صورت مهر
المثل میباید داد چهارم آنکه صداق چیزی مجهول باشد در
این صورت مهر المثل میگیرد پنجم آنکه صداق او مشتمل بر عیب باشد در این
صورت مهر المثل باید داد و بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل آن
چیز باید که بی عیب باشد ششم آنکه زن و شوهر در قدر مهر
اختلاف کنند هر دو سوگند بخورند در این صورت مهر المثل
میگیرد زن هفتم آنکه شخصی زن یا امه از چهار زن یا زیادت
با ثابت مسلمان شود در این صورت مهر المثل میدهد و بعضی از مجتهدین
مهر مسمی را در این صورت واجب میدانند هشتم آنکه صداق پیش از قبض
گردن

کردن تلف شود صداق از او در این صورت مهر المثل باید داد نهم
آنکه صداق مغصوب باشد یا آنکه عالم باشد بغصب در این صورت مهر
المثل میباید داد اگر جاهل بغصب باشد مثل او یا قیمت او باید
داد و بعضی از مجتهدین در این صورت نیز مهر المثل گفته اند دهم آنکه
در صداق شرط نامشروعی کرده باشد در این صورت نیز مهر المثل باید
داد یازدهم آنکه صداق چیزی کرده باشد که متضمن خلل نکاح
باشد چون صداق کردن آزادی غلامی جهة زن که شوهر او آن
غلام او باشد در این صورت مهر المثل میدهد دوازدهم آنکه ولی طفل بکمتر
از مهر المثل یا زیاده از آن صداق کند در این صورت منصرف بمهر المثل
میشود سیزدهم آنکه عقد بر خلاف آنچه زن گفته باشد واقع
شده باشد در این صورت مهر المثل باید داد بقول بعضی از مجتهدین
چهاردهم آنکه سفیه چیزی زیاده از مهر المثل صداق کند
دخول کرده باشد منصرف بمهر المثل میشود پانزدهم آنکه شخصی هرگاه
به یکی گوید که تزویج کردم بتو کنیز خود را بشرطی که تزویج بمن
کنی دختر خود را و آن کنیز را صداق کند در این صورت مهر المثل میدهد
شانزدهم آنکه بشبهه با زن دخول کرده باشد در این صورت مهر المثل
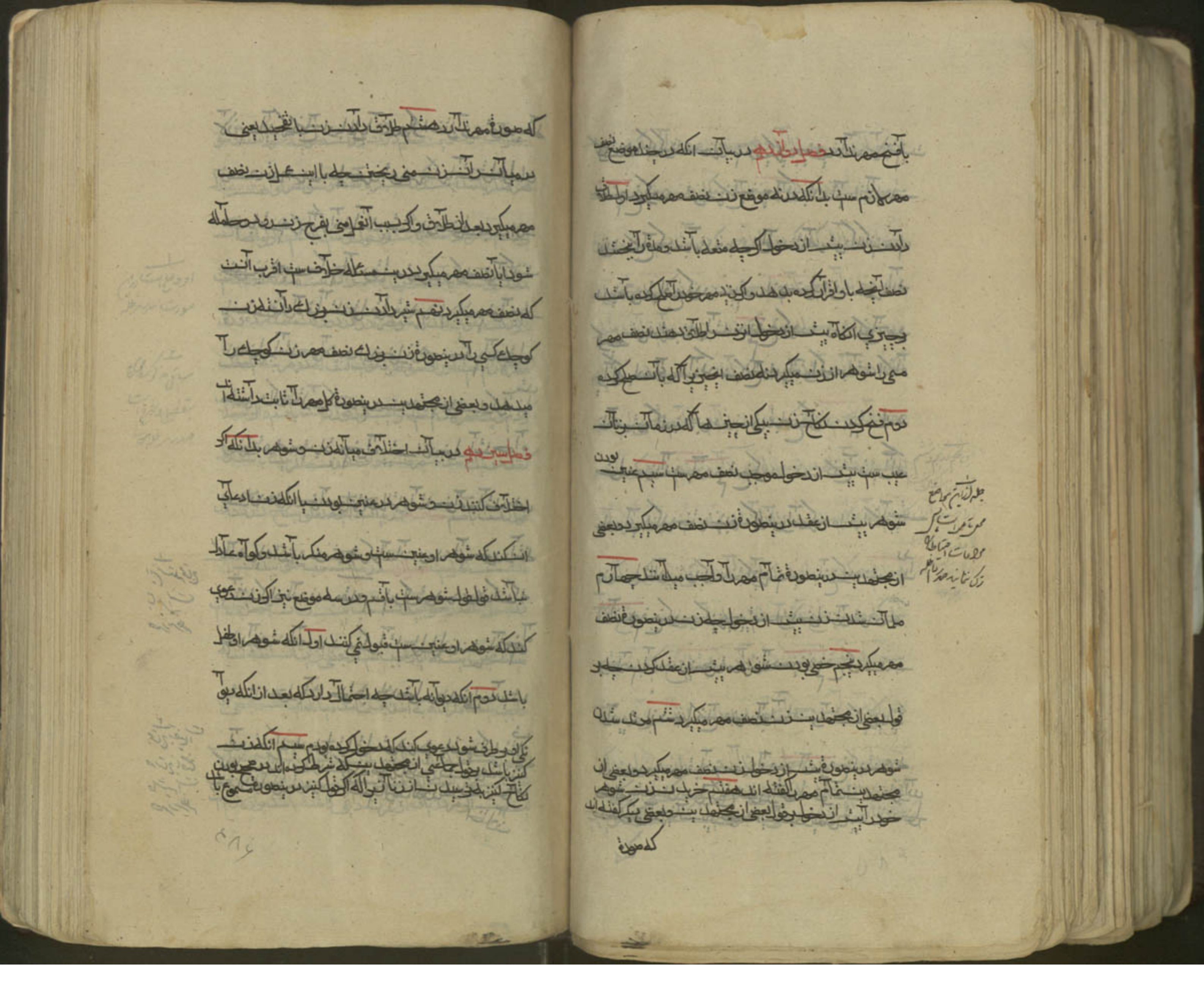
میدهد هفدهم آنکه هرگاه کنیزی که پیش شخصی گرو کرده باشد
آنکس دخول کند با آن کنیز بگمان آنکه جایز است مهر المثل باید داد
بدخول کردن هجدهم آنکه هرگاه کنیز کسی را بی رخصت او آن شخص
کند مهر المثل باید داد نوزدهم هرگاه کنیزی را به بیع فاسد خریده
باشد و دخول کند مهر المثل باید داد بیستم هرگاه زنی را باکراه
دخول کنند مهر المثل باید داد بیست و یکم هرگاه زن بزرگ مدخوله
شخصی زن کوچک او را شیر دهد مهر المثل زن کوچک را باید
داد هرگاه دانسته شیر داده باشد بیست و دوم هرگاه دو عادل
گواهی دهند که فلان مرد زن خود را طلاق داده و آن زن به
شوهر دیگر رود بعد از آن کذب گواهان ظاهر شود مهر المثل میدهد
و با آن زن رجوع میکند بگواهان و همچنین است حکم در
مومنی که گواهان گواهی دهند که میانه زن و شوهر او رضاع
واقع شده و آن زن با آن شوهر حرام است حاکم شرع میانه ایشان
تفریق کند و آن زن شوهر کند انگاه ظاهر شود که گواهان دروغ
گفته اند در صورت شوهر دوم مهر المثل میدهد و رجوع از آن
شوهر اول است بیست و سیم هرگاه دو کس دعوی کنند شوهر بودن
یک زن را

یک زن را و آن زن تصدیق یکی از ایشان کند زن میباید که
قسم خورد جهت ساقط شدن دعوی آن شخص دیگر
پس اگر زن قسم نخورد و آن شخص قسم بخورد مهر المثل
باید داد بیست و چهارم هرگاه دعوی کند شخصی بر زنی بعد
از آنکه آن زن بشوهر رفته باشد که من در عده رجوع
کرده ام و زن تصدیق او کند قول زن را قبول نمیکنند و غرامت
مهر المثل میکشد بیست و پنجم آنکه زن دعوی کند که مهر من
مقدار آن معین است شوهر گوید که نمیدانم زیرا که وکیل من
عقد کرده و وکیل مرده باشد یا آنکه شوهر گوید فراموش شده
مر آن شوهر را سوگند بخورد و مهر المثل میدهد بقول بعضی از مجتهدین
و معتبر در مهر المثل حال آن زن است بحسب شرف و جمال و بزرگی که
از پنجاه مثقال طلا زیاده نباشد که اگر زیاده باشد پنجاه مثقال
طلا را باید داد فصل یازدهم در بیان آنکه در چند موضع مهر
نیست بدانکه در چهارده موضع زن مهر نمیگیرد اول مرتد شدن
زن پیش از دخول چه او مهر ندارد دوم ملاعنه شدن کا
فری که زیاده از چهار زن مدخوله داشته باشد چه زیاده

از چهار زن مهر ندارد و هم چنین مهر ندارد اگر زن مرتد
شود پیش از دخول سیم مردن یکی از زن و شوهر پیش از
دخول در حالتی که ذکر در عقد مهر نکرده باشد چه در این صورة
زن مهر ندارد چهارم شیر خوردن زن کوچک شخصی از
زن بزرگ مدخوله اولی آنکه زن بزرگ عالم نباشد مثلا
آنکه در خواب باشد یا بیهوش باشد در این صورة زن کوچک
مهر ندارد پنجم شوهر کردن زن از آزادی غلام شخصی را بدون
اذن آقای او دانسته در این صورة مهر ندارد ششم شوهر کردن
کنیزی از آزادی بی رخصت آقا دانسته چه در این صورة مهر ندارد
هفتم فسخ کردن شوهر نکاح را بسبب یکی از عیبها که مذکور
شد که موجب فسخ نکاح است چه با وجود عیب و فسخ نکاح
پیش از دخول زن مهر ندارد هشتم فسخ کردن شو
هر نکاح را بسبب حرام موبد بودن از زن بوم بدن
موده پیش از دخول مهر ندارد و بعد از دخول نیز اگر
از زن عالم بوده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که در
این صورة مهر المثل دارد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر چیزی
کنند

این حکم در پنجم و ششم
خالی از اشکالی نیست
زیرا که بعد از آن
لا عقد فاسد و بالازم
مهر ثابت است مهر
مثل المثل

کرده اند که آنچه گفته شد مهر اوست و دیگری چیزی بدان علاوه نیست
نهم فسخ کردن شوهر نکاح زن را نیز آنکه با دعای آزاد بودن
او زن نکاح کرده باشد و بعد از آن ظاهر شود که کنیز است
در این صورة با فسخ کردن پیش از دخول از زن مهر ندارد
اگرچه شوهر او بنده باشد دهم فسخ کردن زن نکاح مرد
را که با دعای آزادی زن کردن نکاح او را قبول کرده باشد آنگاه
ظاهر شود که بنده بود در این صورة با فسخ کردن پیش از د
خول مهر ندارد یازدهم فسخ کردن زن نکاح زن را آنکه
با دعای آنکه دختر زن بوده که او را مهر کرده اند آنگاه پیش
از دخول ظاهر شود که دختر کنیز است چه با فسخ کردن مهر ندارد
دوازدهم فسخ کردن کنیزی پیش از دخول آزاد شود در شوهر
او غلام باشد در این صورة مهر ندارد سیزدهم فسخ کردن زن
آزاد پیش از دخول نکاح خود را بواسطه خواستن کنیزی بی
اذن او در این صورة با فسخ مهر ندارد چهاردهم فسخ کردن عمه
و خاله پیش از دخول نکاح خود را بجهة خواستن دختر برادر
و دختر خواهر ایشان بی رخصت ایشان در این صورة پیش از دخول



باقی مهر ثابت است **فصل یازدهم** در بیان آنکه در چند موضع نصف
مهر لازم است بدانکه در نه موضع زن نصف مهر میگیرد اول طلاق
دادن زن پیش از دخول اگرچه متعه باشد دوم آنکه زن
نصف آنچه با او اقرار کرده بدهد و اگر تمام مهر خود را بخشیده باشد
و چیزی از آن گرفته پیش از دخول او زن را طلاق دهد نصف مهر
مثل را شوهر از زن میگیرد نه نصف آن چیزی که با آن صلح کرده
سوم فسخ کردن نکاح زن بیکی از عیبها که در زنان ثابت
عیب است پیش از دخول موجب نصف مهر است چهارم عنین بودن
شوهر پیش از عقد در این صورة زن نصف مهر میگیرد و بعضی
از مجتهدین در این صورة تمام مهر را واجب میدانند پنجم
ملاعنه شدن زن پیش از دخول چه زن در این صورة نصف
مهر میگیرد ششم خصی بودن شوهر پیش از عقد کردن چه بر
قول بعضی از مجتهدین زن نصف مهر میگیرد هفتم مرتد شدن
شوهر در این صورة پیش از دخول زن نصف مهر میگیرد و بعضی از
مجتهدین تمام مهر را گفته اند هشتم خریدن زن شوهر
خود را پیش از دخول بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی دیگر گفته اند
که صورة

که صورة مهر ثابت ندارد هشتم طلاق دادن زن با تفویض یعنی
در میان آن زن آن زن مهر معین نکرده باشد چه با این عمل زن نصف
مهر میگیرد بعد از طلاق و اگر بسبب آنکه منی بفرج زن رسیده حامله
شود آیا تمام مهر میگیرد در این مسئله خلاف است اقرب آنست
که نصف مهر میگیرد نهم شیر دادن زن بزرگ زن کوچک را
کوچک را یعنی در این صورة زن بزرگ نصف مهر زن کوچک را
میدهد و بعضی از مجتهدین در این صورة کل مهر را ثابت داشته اند
**فصل سیزدهم** در بیان اختلاف میان زن و شوهر بدانکه اگر
اختلاف کنند زن و شوهر در عنین بودن یا آنکه زن ادعای
آن کند که شوهر او عنین است و شوهر منکر باشد و گواه عادل
نباشد قول قول شوهر است با قسم در سه موضع نیز اگر زن دعوی
کند که شوهر او عنین است قبول نمیکنند اول آنکه شوهر او طفل
باشد دوم آنکه دیوانه باشد چه احتمال دارد که بعد از آنکه بیرون
... او بر طرف شود دعوی کند که دخول کرده بودم سیم آنکه زن ...
کنیز باشد بقول جمعی از مجتهدین که شرط کرده اند در صحة بودن
نکاح کنیز ... اگر قول کنیز در این صورة مسموع باشد

لازم میاید که نکاح او باطل باشد و اگر اختلاف شود میان
زن و شوهر در اصل مهر و شوهر منکر باشد قول قول او
ست با قسم هر گاه گواه نباشد پیش از دخول و بعد از
دخول نیز همین حکم دارد بقول مشهور و اگر اختلاف کنند
با جنس او گواه نباشد قول قول شوهر است با قسم خواه پیش
از دخول باشد خواه بعد از دخول نیز همین حکم دارد بقول
مشهور و اگر اختلاف کنند در وصف مهر یا جنس او گواه نباشد
قول قول شوهر است با قسم خواه پیش از دخول باشد خواه
بعد از دخول خواه موافق مهر المثل باشد خواه نباشد و هر
گاه هر یک از زن و شوهر گواهان بمدعای خود داشته
باشند گواهان زن مقدم است و اگر شوهر دعوی کند که
مهر را بزن داده و زن منکر باشد قول قول زن است با قسم خواه
پیش از دخول باشد خواه بعد از دخول و در بعضی احادیث
وارد شده که بعد دخول قول قول شوهر است با قسم و اگر اختلاف
کنند در آنکه آنچه زن گرفته مهر او بوده و زن دعوی کند که هدیه
بوده [illegible] قول قول شوهر است با قسم و اگر میانه زن و شوهر
اختلاف

این مسئله محتاج بتامل است صدر سره ظله

محتاج بتفصیل است در مناهج با وضح حاشیه است صدر سره ظله

اختلاف شود همین حکم دارد و اگر زن دعوی دخول کند و شو
هر منکر باشد پس اگر زن بکر باشد و شوهر گواهان عادل
بر عدم دخول داشته باشد قول قول او ست با قسم و اگر گواهان
عادل نداشته باشد مجتهدین را در این مسئله دو قول است
و اگر زن دعوی کند که شوهر او در آن دو وقت عقد کرده و دو
مهر لازم است او را و شوهر دعوی کند که دو مرتبه یک عقد
کرده و یک مهر لازم است بر او پس قول قول زن است با قسم و اگر اختلاف
کنند در [illegible] و زن منکر [illegible] باشد قول
قول زن است با قسم **خاتمه** در بیان آنچه تعلق بنکاح دارد و در
آن شش فصل است **فصل اول** در بیان شب خوابیدن شو
هر نزد زنان که در خوابیدن شب پیش زنان اختلاف است
میان مجتهدین که آیا واجب است و بعضی از ایشان گفته اند که
واجب نیست مگر آنکه ابتدا بقسمت کند میانه ایشان و بعضی از
مجتهدین گفته اند که اگر کسی یک زن داشته باشد قسمت واجب
نیست و مشهور آنست که واجب است و مشهور آنست که واجب
نیست پس اگر مرد [illegible] زن دایمی داشته باشد بر او لازم است

احوط صلح است در این صورت صدر سره ظله

مسائل مذکوره محتاج بتفصیل و شرح است صدر سره ظله العالی

که در چهار یک شب پیش هر یک از ایشان بخوابد پس
اگر دو زن داشته باشد دو شب پیش ایشان بخوابد و دو
شب دیگر هر جا که خواهد بخوابد و اگر سه زن داشته باشد
سه شب پیش ایشان بخوابد و یک شب هر جا که خواهد بخوابد
و اگر چهار زن داشته باشد و همه زن دائمی باشد واجب است
که هر شب پیش یک زن بخوابد و یک شب هر جا که خواهد بخوابد
و اگر چهار زن دائمی داشته باشد واجب است که پیش هر زن
بخوابد و تا هر چهار نباشد بی رضای زنی که نوبت او باشد
جای دیگر نخوابد که حرام است و روز پیش زنان بودن
لازم نیست و در بعضی احادیث وارد شده که شب پیش هر
زنی که بخوابد صباح با او چاشت کند محققین حمل کرده اند
این حدیث را بر اینکه سنت است با او [illegible] میکند که
نام او بقرعه بیرون آید و ابتدا به او یک شب قسمت کردن
میان زنان بی رضای ایشان واجب است مثل آنکه
قرار دهد که سه شب پیش هر یک بخوابد میان مجتهدین
در این مسئله خلاف است اما کمتر از یک شب قسمت کردن جایز نیست

هفت

و فرقی نیست در شب خوابیدن در شب شوهر میانه بنده
و آزاد حتی و عنین و غیر اینها و در زن میانه بیمار و حائض
و نفسا و احرام بسته و غیر اینها و آنکه شب خوابیدن جمله
است و غرض جماع کردن نیست و ناشزه و کنیزی که عقد نکرده باشد
و زن کوچک و دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد و زنی که سرکشی
از شوهر کرده باشد و از اطاعت او بیرون رفته باشد در قسمت
شب خوابیدن با زنان دیگر شریک نیست و نفقه و دیت در شب
خوابیدن میانه آزاد زنان الا در خواستن دختر بکر که در
وقت آوردن او بخانه شوهر هفت شب پیش او خوابیدن
لازم است و اگر بکر نباشد سه شب پیش او باید خوابید چنانچه
مذکور شد اما میانه زن آزاد و کنیز خوابیدن شب
تفاوت هست چه کنیز نصف زن آزاد قسمت میبرد پس اگر
کسی یک زن آزاد و کنیزی داشته باشد دو شب پیش زن آزاد
بخوابد و یک شب پیش کنیز و پنج شب دیگر هر جا که خواهد
بخوابد و اگر شوهر سفر رود شب خوابیدن پیش زنان
ساقط میشود و اما قضای شب خوابیدن بعد [illegible] که در سفر

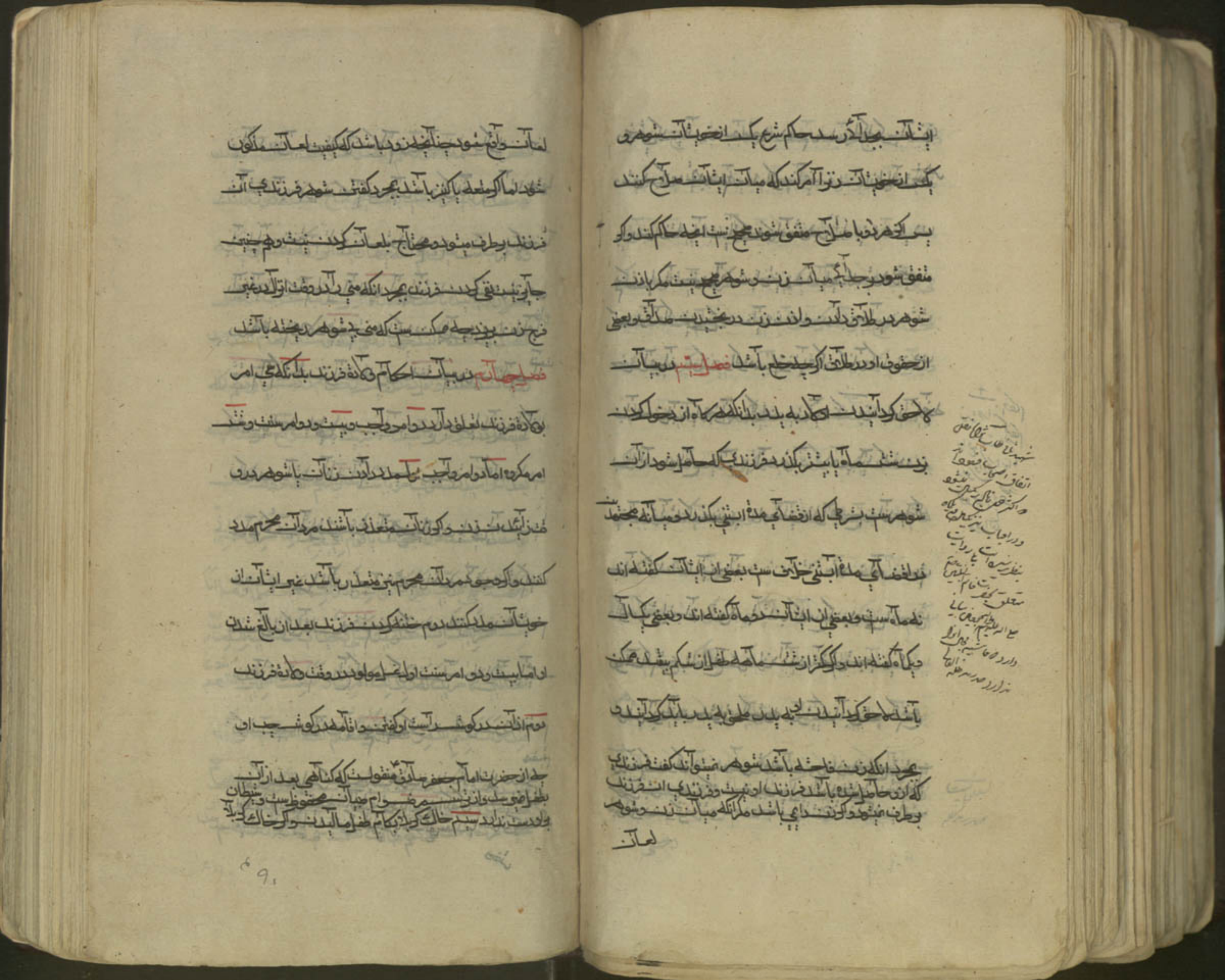
واجب چون حج واجب باشد یا غیر واجب چون حج سنتی
قضای شوهر بر شوهر واجب نیست میانه مجتهدین در این
مسئله خلاف است و زنی که شب نوبت خوابیدن پیش او باشد
نمی تواند شب خود را بدیگری بخشد مگر برضای شوهر و اگر
بخشد رجوع میتواند کردن پیش از تمام شدن آن شب
و جایز نیست که عوض شب خوابیدن چیزی بگیرد و اگر
چیزی گرفته باشد رد کند و در شبی که نوبت خوابیدن زنی
باشد زن دیگر را نمیتواند دید مگر بواسطه عیادت زن اما اگر
تمام شب آنجا باشد جهت صاحب نوبت قضا میکند و واجب در
شب خوابیدن آنست که نزدیک زن بخوابد اما دخول کردن
لازم نیست مگر در چهار ماه یک نوبت و اگر در شب خوابیدن
پیش زنان ظلم کند واجب است که قضا کند جهت ایشان
بقدر آنچه پیش ایشان نخوابیده باشد و مخیر است شوهر
در خوابیدن پیش زنان که بخانه ایشان رود یا ایشان
را بخانه خود طلبد و کسی که شب نتواند خوابید پیش زن
چون پاسبانان روز بجای شب اوست **فصل دوم** در بیان

معلوم نیست

رنجشی

رنجشی که میان زن و شوهر بهم رسد بدانکه اگر میان زن
و شوهر کدورتی بهم رسد اگر چنانچه از زن نشان اطاعت شوهر
بیرون رفته باشد یا آنکه هرگاه شوهر را به بیند روی در
هم کشد یا عادت خود را نسبت باو تغیر دهد باید که شوهر نصیحت
کند او را و اگر نصیحت کردن فایده ندهد در شب خوابیدن پشت
خود را بجانب او کند و اگر این نیز فایده نکند کناره کند از در
جامه خواب دیگر بخوابد و اگر این نیز فایده نکند بزند او را با آنچه
بعد از آن اصلاح میان ایشان توان کرد و میباید که زدن
چنان نباشد که عضوی از اعضای زن را مجروح سازد چه اگر
جراحت کند اعضای او را بسبب زدن تلف شود ضامن است
و اگر سرکشی از جانب شوهر باشد یا آنکه منع کند بعضی از حقوق
زن را حاکم شرع با امتناع شوهر از دادن حقوق جبر میکند
شوهر را بدادن آن حقوق و اگر شوهر زن را بیگناه بزند حاکم شرع
او را منع کند و اگر زن در صورت رنجش مرد از بعضی حقوق
خود را شوهر بخشد که شوهر باو میل کند جایز است شوهر را
قبول کردن و اگر سرکشی از هر دو جانب باشد و ترسند که میان

زیرا در این احکام
واقع است در کتاب



ایشان نیست بلکه اگر برسد حاکم شرع یکی از خویشان شوهر وی
یکی از خویشان زن را امر کند که میان ایشان صلح کنند
پس اگر هر دو با صلح متفق شوند صحیح نیست آنچه حاکم کند و اگر
متفق شوند بر جدائی میان زن و شوهر صحیح نیست مگر باذن
شوهر در طلاق دادن و اذن زن در بخشیدن مهر و بعضی
از حقوق او در طلاق اگر چه خلع باشد فصل بیستم در بیان
ملحق کردانیدن اولاد به پدر بدانکه هرگاه از دخول کردن
بزن شش ماه یا بیشتر بگذرد فرزندی که حامله شود از آن
شوهر است بشرطی که از قضای مدت ابتنی بگذرد و میانه مجتهدین
در انقضای مدت ابتنی خلاف است بعضی از ایشان گفته اند
نه ماه است و بعضی از ایشان ده ماه گفته اند و بعضی یکسال
دیگر گفته اند و اگر کمتر از شش ماه طفل از شکم بیفتد ممکن
باشد ملحق کردانیدن به پدر ملحق به پدر نباید کردانیدن
بمجرد آنکه زن فاحشه باشد شوهر نمیتواند گفت فرزند من نیست
که از زنا حامله شده باشد فرزند او نیست و فرزندی از فرزند
برطرف میشود و اگر نفی فرزندی باشد مگر آنکه میان زن و شوهر
لعان

لعان واقع شود چنانچه مذکور باشد که کیفیت لعان مذکور
شد اما اگر متعه یا کنیز باشد بمجرد گفتن شوهر فرزندی آن
فرزند برطرف میشود و محتاج بلعان کردن نیست و همچنین
جایز نیست نفی کردن فرزند بمجرد آنکه منی را در وقت انزال بیرون
فرج زن بریزد چه ممکن است که منی شوهر ریخته باشد
فصل چهارم در بیان احکام ولادة فرزند بدانکه هفت امر
بولادة فرزند تعلق دارد دو امر واجب نیست و دو امر سنت و سه
امر مکروه اما دو امر واجب یکی آنکه مدد دادن زنان یا شوهر در وی
مدد زائیدن زنند و اگر زنان متعذر باشند مردان محرم مدد
کنند و اگر هیچ کدام از محرمین متعذر باشند غیر ایشان از
خویشان مدد کنند دوم ختنه کردن فرزند بعد از بالغ شدن
او اما ... امر سنت اول ... در وقت ولادة فرزند
دوم اذان ... اقامه ...
چه از حضرت امام جعفر صادق منقولست که ... بعد از آن
بطفل ... محفوظ است و شیطان
... طفل ...

نباشد از آب رطب خرما بکام او مالیده شود و اگر آن نیز
نباشد آب شیرین بکام او مالیدن و اگر آن هم نباشد خرما
یا عسل یا آب ریختن تا شیرین شود دهم چنین سنت است که خرما
بخایند و بکام طفل مالند چهاردهم تراشیدن موی سر طفل در
روز هفتم از ولادة پنجم تصدق کردن بوزن موی سر او طلا یا نقره
ششم نام کردن آن طفل در روز هفتم و بهترین نامها آنست
که محمد یا احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب نام کنند
و اگر دختر باشد فاطمه نام کنند چه در حدیث آمده که مفلسی
بخانه نرود که در آن خانه نام محمد یا احمد یا علی یا حسن یا
حسین یا جعفر یا طالب یا عبد الله یا فاطمه باشد هفتم کنیت
و لقب بر طفل گذاشتن هشتم ختنه کردن طفل در روز هفتم
از ولادة او نهم سوراخ کردن گوش راست طفل در نرمه
گوش چپ او در آن بالا دهم عقیقه کردن طفل در روز هفتم

هفتم

یعنی گوسفند یا شتر کشتن و قیمت مجزی نیست و اگر طفل در روز
از ولادة بمیرد عقیقه ساقط میشود یازدهم انکه گوسفند یا شتر که
میکشند مثل طفل باشد یعنی اگر طفل پسر باشد گوسفند یا شتر نر بکشند و اگر

دختر

دختر باشد ماده دوازدهم انکه در آن گوسفند صفتهایی که در
گوسفند قربانی شرط است باشد یعنی شاخ شکسته و کور و لنگ
و لاغر نباشد سیزدهم انکه چهار پای ان را که میکشند بقابله
طفل را از آن پای بدهند و اگر از زن نباشد بمادر طفل
دهند که تصدق کند چهاردهم انکه گوشت او را طعام کنند و به
مومنان دهند و اقلش ده مومن را طعام دادن پانزدهم انکه
عقیقه کردن و سر تراشیدن در یک مکان واقع شود و عقیقه
بعد از تراشیدن موی سر باشد شانزدهم انکه در وقت کشتن
گوسفند این دعا را بخوانند یا قوم انی بری مما تشرکون انی
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما و ما انا
من المشرکین ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب
العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین اللهم
منک و لک بسم الله والله اکبر هفدهم انکه اعضای او را که
میکشند بهم نشکنند چه شکستن استخوان آن مکروه است هجدهم
عقیقه کردن طفل بعد از بالغ شدن اگر طفل پدر جهت او
عقیقه نکرده باشد نوزدهم مبارک گفتن کسی را که فرزند بهم رسد

بیستم خوردن زن حامله بهی را چه در حدیث آمده که هر
زن حامله که بهی خورد طفل او خوبرو و خوش طبع میشود بیست
یکم خرما خوردن زن حامله در وقت زائیدن نفاس چه از حضرت
امیر المؤمنین منقولست که فرزند او در نهایت از حکما آید در
بعضی احادیث وارد شده که اگر رطب خورد فرزند او حکیم میشود
بیست دوم تحنیک طفل به تربت اما آن شش امر مکروه اول کنیت
کردن ابو القاسم طفلی را که نام او محمد باشد و بعضی از مجتهدین
این را حرام میدانند دوم نام طفل را حکیم یا حکم یا خالد یا حا
رث یا ضرار یا مالک کردن سیم طفل را ابو حکیم یا ابو مالک یا
ابو عیسی کردن چهارم پاره موی سر طفل را تراشیدن و پاره گذا
شتن پنجم از گوشت عقیقه پدر و مادر و جماعتی که عیال ایشان
باشند خوردن ششم استخوان گوسفند و شتر عقیقه را شکستن
بلکه اعضای ایشان را جدا باید کرد فصل پنجم در بیان شیر دادن
طفل و محافظت کردن او و در آنکه گفتن جهت او بدانکه چهارده
امر به شیر دادن طفل و محافظت کردن و در آنکه گفتن او تعلق دارد
دو امر واجب و شش امر سنت و شش امر مکروه اما دو امر واجب اول
انکه

انکه مادر اول شیری که از پستان بعد از زائیدن طفل بیرون
میاید بخورد طفل بدهد چه اگر طفل آن شیر را نخورد زنده
نمی ماند دوم اجرة شیر بدهد انما خوردن واجب ست که بمادر
بدهد اما اجرة شیر دادن در مدة دو سال از مال طفل باید داد
و اگر طفل مال نداشته باشد بر پدر واجب ست اما شش امر سنت
اول انکه شیر دهنده مادر باشد چه بهترین شیر شیر مادر ست
و اگر مادر زن شیر دادن اجرة خواهد که با پدر ست مگر انکه زن
بیگانه شیر دهد بی‌صورة اجرة مادر دادن لازم نیست و اگر ما
در نیز اجرة بطلبد او اولی ست از بیگانه و اگر مادر زیاده از اجرة زن
بیگانه خواهد لازم نیست و اگر پدر دعوی نماید که زن بیگانه
ست که بی اجرة شیر میدهد و مادر منکر باشد قول پدر راست
باشد دوم انکه دو سال تمام شیر دهد چه کمتر از دو سال بیست و سه
ماه جایز ست اما زیاده اجرة نباید داد سیم انکه شیر دهنده عاقله
باشد چهارم انکه مسلمان باشد پنجم انکه عفیفه باشد ششم انکه خوش
شکل باشد اما شش امر مکروه اول انکه زن شیر دهنده کافره باشد
اما اگر مضطر شوند زن جهودیه میتوانند شیر داد اما او را منع باید

زیاده از بیست و یک ماه
بدون ضرورت معلوم
نیست ...

کرد از خوردن خوک و شراب دوم آنکه شیر دهنده زن یهود
باشد یا نصرانی و کراهیت در زن مجوسیه سخت‌تر است سیم آنکه
طفل را زن مجوسیه بخانه ببرد و شیر دهد چهارم آنکه شیر دهنده
ولد الزنا باشد پنجم شیر دهنده از زنا بهم رسیده باشد و در بعضی
احادیث وارد شده که اگر کنیزی زنا کرده باشد و حامله شده و شیر
دهد اگر آقای او حلال کند شیر او حلال میشود ششم آنکه شیر دهنده
زن عامله نادان باشد اما بدخلق و احمق باشد و محافظت کردن
طفل در دو سالگی که شیر میخورد با مادر اولی است از پدر اگرچه طفل
پسر باشد و بعد از دو سالگی تا بالغ شدن طفل محافظت پسر پدر
اولی است از مادر و اگر شیر خورنده دختر باشد تا هفت سالگی اما
در محافظت او اولی است از پدر و بعضی از مجتهدین تا دو سالگی گفته
اند و بعضی از ایشان گفته‌اند که تا مادر شوهر نکرده است
اولیت از پدر بحق او اولی است و اگر دختر پدر نداشته باشد
تا وقت بالغ شدن هم مادر بمحافظت او اولی است از دیگری و بعد
از بالغ شدن اختیار خود دارد اما سنت است که دختر تا شوهر
نکند از مادر جدا نشود و اگر یکی از مادر یا پدر طفل بمیرد محافظت او

تا وقت

تا وقت بلوغ بدیگری متعلق است و هرگاه هیچیک از ایشان نباشد
محافظت ایشان بقول بعضی از مجتهدین بجد تعلق دارد و اگر جد
نیز موجود نباشد محافظت تعلق بخویشان دارد و بعضی از مجتهدین
محافظت غیر از پدر و مادر را منع کرده‌اند و در هشت موضع محافظت
مادر ساقط میشود و متعلق به پدر میشود اول آنکه مادر کافره باشد
و پدر مسلمان دوم آنکه مادر بنده باشد و پدر آزاد سیم آنکه
مادر مومنه نباشد و پدر مومن باشد چهارم آنکه مادر از
محافظت او امتناع نماید و حاکم شرع جبر میکند پدر را بر محافظت
طفل پنجم مادر شوهر کند ششم آنکه خواهد پدر که سفر کند چه
در این صورت بعضی از مجتهدین گفته‌اند که محافظت مادر ساقط
میشود و پدر پسر را همراه میبرد هفتم آنکه مادر جذام بهم رساند
چه بعضی از مجتهدین گفته‌اند که در این صورت پدر اولیست بمحا
فظت از مادر هشتم آنکه مادر دیوانه باشد فصل ششم در بیان
نفقه و کسوه دانستن بدانکه سه چیز سبب واجب شدن نفقه و
کسوه دانستن میشود اول خویشی چه نفقه پدر و مادر هر چند بالا
روند و نفقه فرزندان هر چند پایین روند واجب است هر گاه

۱ یعنی پدر و مادر و جد از فقدان او [illegible] و بعد از خویشان بحسب مراتب ارث و بعد بحاکم شرع و بعد عدول مؤمنین [illegible] مد ظله العالی

۲ [illegible] لعدم امکان جبر [illegible] مد ظله العالی

قادر بر نفقه و کسوة نباشد سوای پدر و مادر چون خواهر و
برادر و فرزندان ایشان و عم و خال و عمه و خاله نفقه دادن ایشان
واجب نیست بلکه سنت مؤکد است و بعضی از مجتهدین نفقه ایشان را
نیز واجب میدانند و شرط آنست که پدر و مادر مسلمان و عادل
باشند پس اگر کافر و فاسق نیز باشند نفقه ایشان با آنکه مفلس
باشند واجب است و نفقه پدر و مادر در وقتی واجب است که زیاده
از قوت یک شب دیگر و نه جهة خود و عیال خود داشته باشد و اگر از دادن
نفقه با قدرت بر آن امتناع نماید حاکم شرع جبر میکند او را بر نفقه
دادن و اقل در نفقه با ایشان دهد که ایشان را کافی باشد جامهٔ
که ایشان را بپوشد و خانهٔ که در او ساکن باشند لازم است که با
ایشان دهند اما نکاح کردن جهة ایشان با احتیاج لازم
نیست بلکه سنت است و نفقه زنان ایشان لازم نیست بلکه سنت
است و خدمتکار جهة ایشان بهم رسانیدن با احتیاج و نفقه
خدمتکاران ایشان لازم نیست و اگر نفقه خویشان را مدتی
ندهد باشد قضا بر او واجب نیست اما اگر ایشان را حاکم شرع اذن
داده باشد که قرض کنند جهة آنکه خویش ایشان غایب باشد
والله اعلم

قائلین بعضی از مجتهدین اند و احوط است [illegible]

و ادای آن قرض واجب است و هرگاه پدر موجود نباشد
یا موجود باشد و مفلس باشد نفقه فرزند بر جد لازم است
و هر چند بالا رود و اگر موجود نباشد یا مفلس باشد بر اجداد
مادری واجب است که بالسویه نفقه دهند و هر خویشی که نزدیک
تر باشد مقدم است در نفقه دادن از آن خویشی که دورتر باشد
پدر و مادر فرزندان در نفقه گرفتن برابر نیست دوم زن
چه نفقه زن بر شوهر واجب میشود به چهار وجه اول آنکه زن
دایمی باشد چه نفقه متعه واجب نیست و نفقه زنی که طلاق
رجعی داده باشد و هنوز از عده بیرون نرفته باشد لازم است
مسئله
و اما در عده وفات نفقه زن واجب است بمجتهدین در این
دو قول است دوم آنکه زن تمکین تامه به شوهر خود
در دخول کردن پس اگر تمکین تام نکند بر دخول نفقه او واجب
نیست و همچنین نفقه زنی که ترک تمکین کند واجب نیست سیم آنکه
زن بالغ باشد چه نفقه زن غیر بالغ لازم نیست و بعضی از مجتهدین
نفقه غیر بالغ را نیز واجب میدانند چهارم آنکه زن مرتد نباشد
چه نفقه مرتده ساقط است اگرچه حامله باشد بر قول بعضی از مجتهدین

این قول اقوا [illegible]

که نفقه او از جهة غیر جز لازم میداشتند و هر گاه این چهار شرط
بهم رسد هشت چیز بر شوهر واجب است اول آنکه شکم او را از
نان سیر کند دوم آنکه نان خورش باو دهد و اگر مدتی
نان و نان خورش باو ندهد قضای آن لازم است و
اگر بعضی از ملاء با شوهر چیزی بخورد قضای آن لازم نیست
و نمیتواند شوهر که تکلیف کند زن را که با وی چیزی بخورد در
هر صبح زن نفقه خود را میتواند طلبید و صبر کردن تا شب
لازم نیست بر او اگر در اثناء روز مسافرتی کند اما آنکه بعضی نفقه
رجوع میکند یا نه در این مسئله میان مجتهدین خلاف است
در زن نیز آنکه از پکردن نفقه نمیتواند که طلبد و اگر شوهر مفلس
باشد مهلت دهند او را تا خدای تعالی وسعت دهد باو و زن
نمیتواند فسخ نکاح خود نمیتواند کرد بعد از آنکه شوهر
مالدار شود نفقه سابق را میگیرد از وی بشرطی که در مفلسی
بقدر استطاعت از وی نفقه نگرفته باشد سیم آنکه جامه باو
دهد که او را بپوشاند و لباس تابستان و زمستان جامه و مقنعه و اگر
از اهل تجمل و ترفع باشد جامه جهة غیر خانه او را لازم است

در زمستان

در زمستان زیادتی جامه جهة دفع سرما لازم است و اگر در
شهری باشد که در آن متعارف باشد که پوستین جهة
ایشان لازم است و اگر در جامه دادن مدتی تقصیر کند قضای
آن بر شوهر لازم است در جنس نان و نان خورش و جامه
رجوع باید کرد که در آن شهر مثل آن زن میپوشند چهارم خدمتکاری
جهة آن زن اگر از اهل خدمتکار باشد و لازم نیست که جهة او
کنیز بخرد و زیاده از یک خدمتکار لازم نیست اگرچه آن زن از اهل
زیاده از یک خدمتکار باشد و نفقه خدمتکار آن زن بر شوهر
لازم نیست اگرچه زن خدمتکاری داشته باشد و شوهر را
حق آن باشد خوبست و اگر شوهر میتواند او را بیرون کرده
دیگری را بجای او آورد و اگر زن بشوهر گوید که اجرت خدمتکار
مرا بده من خود خدمت میکنم اجرت بر شوهر لازم نیست
و اگر زن زیاده از یک خدمتکار داشته باشد شوهر منع میتواند
کردن شوهر بعد ما در از نقل آن دخل شدن بر خانه و بودن
او را منع میتواند کرد و او را از خوردن چیزهایی که بد بو
مسئله مجتهدین را دو قول است اقرب آنست که او را منع میرسد

همچنین منع میرسد او را از خوردن چیزها که سبب بیماری
او شود و از هر خوردنی منع میتواند کرد او را پنجم خانه که زن
در آنجا ساکن شود و غیر شوهر با آن تردد نکند ششم فرشی
که بر بالای آن نشیند روز و لحاف و بالش جهة خواب و بالش
جهة خود متکا از زن لازم نیست هفتم ظرفی که زن طبخ کند
و ظرفی که در آن طعام بخورد و کوزه که آب در او بیاشامد از چوب
یا گل باشد هشتم آلتهای که بدن را با آن از کثافت پاک کند چون
شانه و روغن و صابون اما سرمه و بوی خوش و حمام لا
زم نیست مگر آنکه سرما باشد چه در این صورت حمام لازم است و اجرت
فصد و حجامت کننده و دوا جهة بیماری او بر شوهر لازم نیست سبب
سیم مالک بودن چه نفقه بنده و علف حیوانات تا آنکه علف
کرم ابریشم و زنبور عسل بر مالک واجب است و اگر بنده کسب کننده
داشته باشد جایز است که آقا نفقه او را از کسب او بدهد و اگر
کسب او وفا بنفقه او کند و اگر وفا نکند تتمه او لازم است که آقا بد
هد و در نفقه بنده رجوع کنند به بندگان مثل این و هرگاه
آقا مفلس باشد یا از نفقه دادن امتناع نماید حاکم شرع او را
جبر میکند

اقول در نفقات ملاحظه معروف و متعارف بین الزوجات است پس لازم است اتفاق بر معروف و متعارف و معتاد و معهود بین الناس و هو سر ظهر الحال

جبر میکند بنفقه دادن یا فروختن اینها یا کشتن حیوان اگر حلال گو
شت باشند **باب نوزدهم** از کتاب جامع عباسی در طلاق دادن
زنان و علاقه که شوهر داشته باشند و خلع و مبارات و ایلا و ظهار و
لعان با اینها و در آن چند مطلب است **اول** در طلاق دادن
و در آن چند فصل است **فصل اول** در اقسام طلاق دادن بدانکه طلاق
بر چهار قسم است **قسم اول** طلاق دادن واجب و آن بر سه قسم
است اول طلاق دادن شوهر زنی را که با او گفته باشد که پشت تو
همچو پشت مادر من است چه در این صورت حاکم شرع او را سه ماه
مهلت میدهد آنگاه واجب است بر او طلاق گفتن یا دخول کردن
بعد از کفارت دادن دوم طلاق دادن زنی که شوهر او قسم خورده
باشد که با او دخول نکند چه در این صورت حاکم شرع او را چهار ماه
مهلت میدهد آنگاه طلاق یا دخول کردن واجب است سیم طلاق
دادن خویشان شوهر و خویشان زن در حالتی که اصلاح
میان زن و شوهر ممکن نباشد باذن شوهر و بعضی از مجتهد
این قسم را سنت میدانند **قسم دوم** طلاق دادن حرام و آن بر چهار
قسم است اول طلاق دادن زنی که حیض و نفاس داشته باشد

باب نوزدهم از کتاب جامع عباسی در بیان طلاق دادن زنان
و علاقه شوهر داشتن و خلع و مبارات و ایلاء و ظهار و لعان

هر گاه دخول کرده باشد و شوهر با او حاضر باشد دوم طلاق
دادن زن بالغه که حیض بیند و حامله نباشد و با او دخول
کرده باشد پیش از انکه حیض ببیند و پاک شود سیم زیاده
از یکمرتبه طلاق گفتن در یک مجلس چه بمذهب شیعه یکمرتبه
طلاق کافیست دوم و سیم حرام اما در مذهب سنیان جایز است
چهارم طلاق دادن زنی که شب خوابیدن نوبت او باشد
در آن شب بقول بعضی از مجتهدین قسم سیم از طلاق مکروه
این بر دو قسم است اول طلاق دادن شوهر زن خود را در
حالتی که میان ایشان التیام باشد چنانچه حدیث وارد شده
که خدای تعالی دشمن میدارد طلاق را دوم طلاق دادن زن
خود را قسم چهارم طلاق سنت است و آن در حالتیست که شوهر
ترسد که از عهده حقوق زن بیرون نتواند آمد یا شکی
از آن زن در دل داشته باشد و گاهی مجتهدین طلاق سنت
میگویند در مقابل طلاق بدعت یعنی آنکه و این طلاق را سنت بمعنی
اعم میگویند و گاهی طلاق سنت میگویند و مراد ایشان آنست که طلاق
دهند نزد ارتباط طلاق بعد از آن بگذارند که از زن از عده بیرون

ردد

رود انگاه عقد کنند و این طلاق را سنت بمعنی اخص میگو
یند و طلاق سنت بمعنی اعم سنت بر دو قسم است قسم اول طلاق
باینست یعنی طلاق دادنی که شوهر را بعد از صیغه طلاق رجوع
نمی رسد و آن بر هفت قسم است اول طلاق دادن زنی که با او
دخول نکرده باشد دوم طلاق زنی که از دیدن خون حیض
مایوس شده باشد سیم طلاق غیر بالغه چهارم طلاق زنی
که چیزی بشوهر داده باشد که در عوض آن طلاق او گفته
باشد چه در ینصورة مادامی که از زن رجوع در آن چیزی
که داده نکند شوهر رجوع نمیتواند کرد پنجم طلاق دادن زن
از آنمرتبه سیم و کنیز مرتبه دوم چه رجوع نمیتوان کرد تا آنکه
شخص دیگر او را نکاح کند و دخول کند ششم طلاق دادن زن
از آنمرتبه ششم و در کنیز مرتبه چهارم و در ینصورة شوهر رجوع
نمیتواند کرد تا انکه شخصی او را نکاح کند هفتم طلاق دادن زن
از آنمرتبه نهم و در کنیز مرتبه ششم چه در ینصورة نیز شوهر را
رجوع نمیرسد چه اگر طلاق عدی باشد حرام موبد میشود و اگر
غیر عدی باشد محتاج باانست که شخصی دیگر او را نکاح کند چنانچه

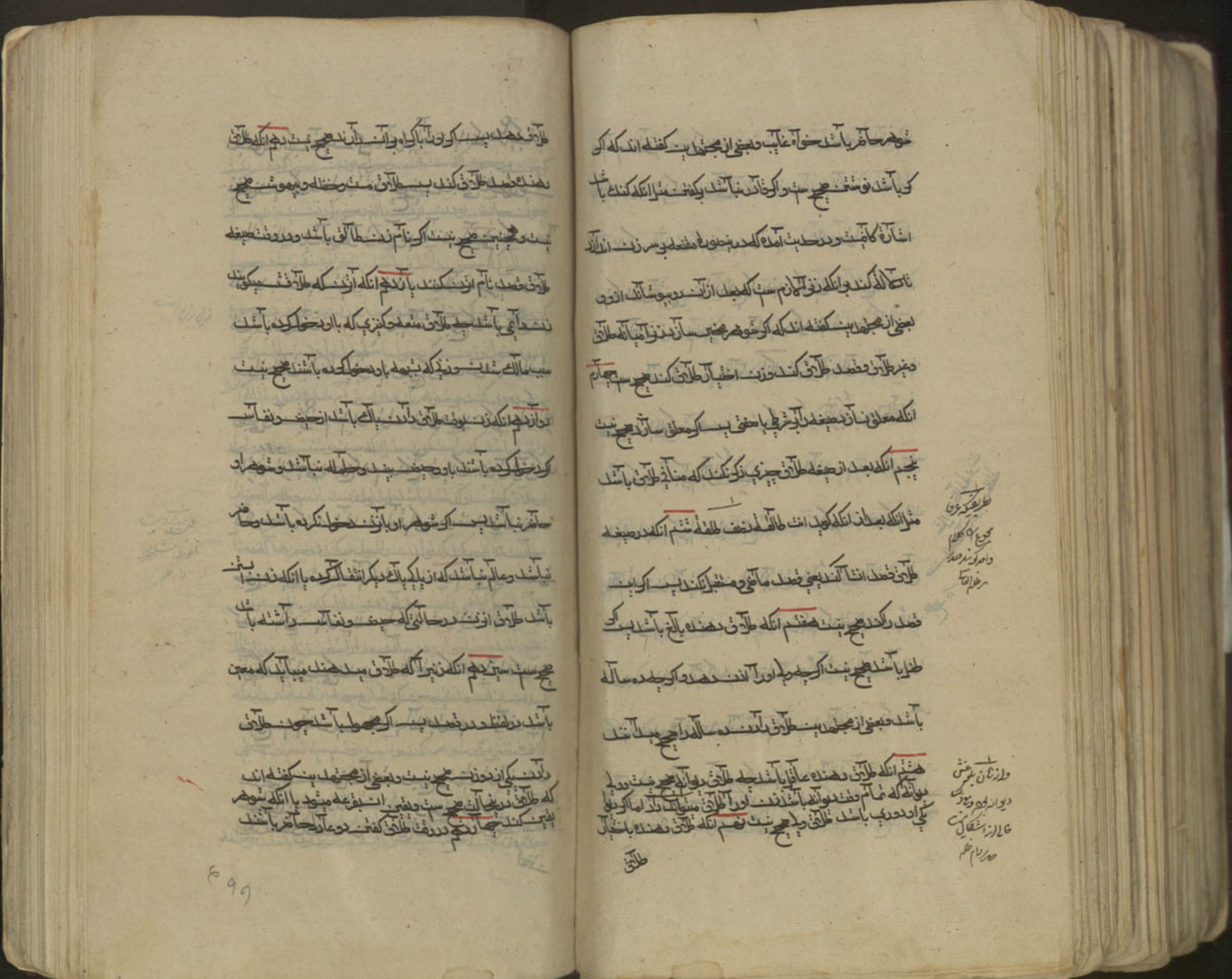
و همچنین در مرتبه دوازدهم
و پانزدهم و هیجدهم الا در دو
در زن ... مرتبه
هشتم ... و هیجدهم
لا دوم در کنیز و خلافی نیست
... زن در غیر طلاق
عدی اگر چه صد مرتبه طلاق
داده شود بعد از دخول
نیز بعد از هر سه طلاق

عقد بستن که مذکور خواهد شد قسم دوم رجعی و آن بر دو قسم است
اول طلاقی که شوهر را بعد از طلاق گفتن رجوع کردن جایز است
و آن ما سوای طلاق باین است دوم طلاق عدی و لهذا آنست
که زن را با شرایط طلاق دهند و در عدة از زن رجوع کنند و دخول
کنند انگاه بگذارند که حیض ببیند دیگر طلاق دهند انگاه در عده
رجوع کنند و با او دخول کنند و هرگاه اینچنین طلاق دهند زن
ازاد را سه مرتبه و کنیز را دو مرتبه شوهر را رجوع نمیرسد و باو
دخول حرام است تا انکه شخص دیگر او را بنکاح دایمی دخول نکند
و در مرتبه ششم زن ازاد و چهارم در کنیز حرام میشود تا دیگری
دخول کند بنکاح دایمی و در مرتبه نهم زن ازاد و در ششم کنیز
بر شوهر حرام مؤبد میشود و اگر همچنین طلاقی بگویند و در عده
رجوع نکنند بلکه بگذارند که از عده بیرون رود و عقد کنند در
مرتبه نهم زن ازاد و ششم در کنیز حرام مؤبد نمیشود بلکه هرگاه
شخصی بنکاح دایمی با زن دخول کند و سر دهد حلال میشود و فرقی
نیست در ان شخص محلل میان مراتب میانه نیز در شوهر بنکاح دایمی
در میاید که بالغ باشد یا ازاد و یا اگر این شخص در حالت حیض یا

نفاس

نفاس با زن دخول کند بعد از مفارقت او بر شوهر حلال میشود
یا انکه شرط است که در حالتی که زن از حیض پاک شود دخول
کند تا انکه حلال شود مجتهدین در این مسئله دو قول است و شرط
است که او نیز آن شخص دخول در فرج کند پس اگر منی او را در فرج زن
بریزد حلال نمیشود و همچنین حلال نمیشود اگر در غیر قبل دخول کند فصل
دوم در بیان شرطهای طلاق بدانکه شرطهای طلاق یازده است
اول صیغه مثل انکه شوهر بزن خود بگوید انتِ طالقٌ یعنی تو طالقه
یا انکه بگوید زوجتی طالقٌ یعنی زن من طالقه است و سوای این
طریق طریق دیگر پیش شیعه صحیح نیست پس اگر بزن خود گوید انت
طالقة یعنی تو طلاقی یا تو از مطلقاتی یا تو مطلقه مثل اینها طلاق واقع
نشده و همچنین طلاق نیست اگر بزن خود گوید که تو خلیه و بریه از
شوهر مثل اینها انچه که این لفظها صریحا دلالت بر طلاق ندارند
اگرچه قصد طلاق کنند با آن دوم انکه صیغه طلاق را بعربی گویند هرگاه
قدرة بعربی داشته باشند و اگر بعربی قدرة نداشته باشند بهر طریق
که قادر باشند صحیح است سیوم انکه صیغه را بلفظ بگویند هرگاه قادر بر گفتن
باشند پس اگر در این صورت بلفظ نگویند بلکه بنویسند طلاق صحیح نیست خواه

مثل انت طالقة او انت من المطلقات او انت مطلقة ۱۲



شوهر حاضر باشد خواه غایب و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر
کر باشد نوشتن صحیح است و اگر قادر نباشد بگفتن مثل آنکه گنگ باشد
اشاره کافیست و در حدیث آمده که در پنجه مقنعه بر سر زن اندازد
تا بداند و آنکه زن بر او حرام است که بعد از آن رو بپوشاند از وی
بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شوهر مخیر سازد زن را میانه طلاق
و غیر طلاق و قصد طلاق کند و زن اختیار طلاق کند صحیح است چهارم
آنکه معلق نسازد صیغه را بشرطی یا صفتی پس اگر معلق سازد صحیح نیست
پنجم آنکه بعد از صیغه طلاق چیزی ذکر نکند که منافی طلاق باشد
مثل آنکه بعد از آنکه گوید انت طالق گوید نصف طلقة ششم آنکه در صیغه
طلاق قصد انشا کند یعنی قصد ماضی و مستقبل نکند پس اگر این
قصد را کند صحیح نیست هفتم آنکه طلاق دهنده بالغ باشد پس اگر
طفل باشد صحیح نیست اگر چه ولی او را اذن دهد و اگر چه ده ساله
باشد و بعضی از مجتهدین طلاق دادن ده ساله را صحیح میدانند
هشتم آنکه طلاق دهنده عاقل باشد چه طلاق دیوانه صحیح نیست و ولی
دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد زن او را طلاق میتواند داد اما اگر دیوانگی
او ادواری باشد طلاق ولی صحیح نیست نهم آنکه طلاق دهنده باختیار

طلاق

طلاق دهنده پس اگر او را باکراه و اجبار طلاق دهند صحیح نیست دهم آنکه طلاق
دهنده قصد طلاق کند پس طلاق مست و خفته و بیهوش صحیح
نیست و همچنین صحیح نیست اگر نام زنش طالق باشد و در وقت صیغه
طلاق قصد نام او کنند یازدهم آنکه آن زن که طلاق گفته میگویند
زن دائمی باشد چه طلاق متعه و کنیزی که با او دخول کرده باشد
سبب مالک شدن نیست و زنی که بشبهه با او دخول کرده باشند صحیح نیست
دوازدهم آنکه زن بوقت طلاق دادن پاک باشد از حیض و نفاس
اگر دخول کرده باشد با او و حیض ببیند و حامله نباشد و شوهر او
حاضر نباشد پس اگر شوهر او با زن دخول نکرده باشد یا حاضر
نباشد و عالم نباشد که از پاکی بپاکی دیگر انتقال کرده یا آنکه زن آبستن
باشد طلاق از زن در حالتی که حیض و نفاس داشته باشد
صحیح است سیزدهم آنکه زن را که طلاق میدهند میباید که معین
باشد در لفظ و در قصد پس اگر مجهول باشد چون طلاق
دادن یکی از دو زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند
که طلاق دادن یکی از آن دو صحیح است و تعیین آن بقرعه میشود یا آنکه شوهر
تعیین کند چهاردهم آنکه در وقت طلاق گفتن دو عادل حاضر باشند

دو تن نیک بشنوند اگر حاضر نباشند یا آنکه هر یک از آن
نشنوند یا آنکه عادل نباشند صحیح نیست و بعضی از مجتهدین
عدالت ظاهر را در طلاق کافی میدانند یازدهم آنکه در عالم
مستی نباشد چه شنیدن صیغه از مست در طلاق معتبر نیست و نه
تنها آن نام بردن **فصل سیم** در بیان رجوع کردن شوهر
بعد از طلاق بدانکه جایز است رجوع کردن شوهر در طلاق
رجعی و آن بر دو قسم است اول قولی مثل شوهر بزن گوید راجعتک
وارتجعتک یعنی رجوع کردم در نکاح تو یا آنکه انکار طلاق کند
و اگر شوهر گنگ باشد اشاره یا گرفتن مقنعه او که از آن
رجوع فهمیده شود بجای گفتن است دوم فعلی چون دخول
کردن با زن یا بوسیدن یا دست بشهوت بر او مالیدن و اگر
انکار که طلاق رجعی گفته اند در عده عقد کند یا عقد کردن
رجوع است یا نه در این مسئله میان مجتهدین خلاف است
و در صحیح بودن معلق ساختن رجوع بر شرطی شرط نیست در
رجوع کردن شوهر دانستن زن رجوع شوهر پس اگر زن
غایب باشد طلاق دهند در عده رجوع کند صحیح است و واجب نیست گواه
گرفتن

گرفتن بر رجوع بلکه سنت است و حرام بودن دخول کردن بزن
چون حایض بودن زن مانع رجوع کردن نیست پس اگر
در حالتی که حیض داشته باشد یا احرام بسته باشد رجوع
کند صحیح است و اگر اختلاف شود میان زن و شوهر در رجوع
یا در دخول و زن منکر دخول باشد قول قول زن است با قسم و اگر
زن دعوی کند بر شوهر که عده او تمام شده در زمانی که احتمال
داشته باشد که راست گوید مثل آنکه بیست و شش روز و دو لحظه
از طلاق گذشته و گذشته باشد قول قول زن است با قسم و ظاهر آن بعضی از
احادیث دلالت میکند که قول زن را قبول نمیکنند در چیزها که معتاد
نباشد مگر گواهی داشته باشد چهار زن عادله که بر عادت آن زن
مطلع باشند **فصل چهارم** در بیان عده داشتن زنان یعنی انتظار
کشیدن ایشان مدتی معین که شارع جهة ایشان قرار داده که
تا آن مدت منقضی نشود شوهر نکنند و آن بر دو قسم است **قسم اول** جماعتی
از زنانند که عده ایشان بطلاق باید داشت سه است اول بعضی از
ایشان جماعتی از زنانند که عادت داشته باشند که در هر ماهی
حیض بینند معین حیض بینند و با ایشان دخول کرده باشند و حفظه

قول زن است

عمل این روایت اوجه است والله اعلم

٥٠

در بعضی از ایشان غایب شده باشد اگرچه منی نپاشیده باشد و طلاق
ایشان را چه میباید که این طایفه سه مرتبه از حیض پاک
شوند و اگر شوهر این قسم زنان از ذکر بریده باشد و خصیتین او باقی
باشد آیا بعد از طلاق عده دارند یا نه میانه مجتهدین در این
مسئله خلافست و این قسم زنان دعوی کنند که عده ایشان تمام
شده در زمانی که ممکن باشد که راست گویند قول ایشانرا قبول
میکنند حکم زنانی که سه حیض ببینند و پاک شوند بیست و شش
روز و دو لحظه است چه ممکن است که بعد از طلاق یک لحظه
حیض دیده باشد و عادت او سه روز باشد و در میانه دو حیض
ده روز پاک باشد و خلافست میانه مجتهدین که آیا لحظه اخیر
طهر از عده است یا آنکه علامت بیرون رفتن زنانست از عده اصح آنست
که لحظه اخیره طهر از عده نیست بلکه آن علامت بیرون رفتن
ایشانست از عده قسم دوم جماعتی از زنانند که سه ماه عده ایشا
نست و ایشان چهار قسمند اول زنی که عادت در حیض دیدن
نداشته باشد یا در هر سه ماه یکمرتبه حیض ببیند و در سن
زنی باشد که حیض می بیند و ایشانرا طلاق دهند چه عده ایشا

سه ماه است

سه ماه است اگر در وقت دیدن ماه طلاق دهند و اگر در ماه
هلالی چیزی رفته عده ایشانست دوم زنانی که بالغ نباشند چه بر
قول بعضی از مجتهدین بعد از طلاق دادن ایشان سه ماه
عده میدارند و بعضی از مجتهدین گفته اند که ایشان عده
ندارند سیم زنانی که از حیض دیدن نا امید شده باشند
و مایوس شدن در زنانی که قرشیه و نبطیه باشند در پنجاه سا
لگی بهم میرسد و در زنان غیر قرشیه و نبطیه در شصت بعد از
طلاق بر قول بعضی از مجتهدین عده ایشان سه ماه است و بعضی
از مجتهدین گفته اند که ایشان عده ندارند چهارم زنان
حامله که حمل ایشان از غیر شوهری باشد که ایشانرا طلاق
گفته چه عده ایشان سه ماه است قسم سیم جماعتی از زنان
که عده ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدنست و ایشان
دو قسم اند اول کنیزانی که ایشانرا عادت باشد و بعقد دخول
کرده باشد یا ایشان چه بعد از طلاق دادن عده ایشان دو
مرتبه از حیض پاک شدنست اگرچه شوهر ایشان آزاد شده
باشد و کمترین زمانی که کنیزان از عده بیرون روند سیزده روز و دو لحظه

دوم زنانی که ایشان را بعقد متعه دخول کرده باشند چه عده ایشان دو
مرتبه از حیض پاک شدنست هرگاه ایشان را عادت مستقیم باشد
قسم چهارم جماعتی از زنانند که عده ایشان چهل و پنج روز است
و ایشان دو قسم اند اول کنیزانی که ایشان را بعقد دخول کرده باشند
دوم زنانی که ایشان را بعقد متعه دخول کرده باشند و حیض نه
بینند و در سن زنانی باشند که حیض بینند چه عده ایشان چهل و
پنج روز است قسم پنجم جماعتی از زنانند که عده ایشان نه ماه است
و ایشان زنانی اند که یکمرتبه یا دو مرتبه حیض بینند و دیگر نه
بینند چه بعد از طلاق عده ایشان نه ماه است و بعضی از مجتهدین
گفته اند که عده این قسم زنان شش ماه است قسم ششم جماعتی
اند از زنان که عده ایشان بزاییدن ایشان منقضی شود و آنها
زنان حامله اند چه زنان حامله را هرگاه طلاق دهند بزا
ییدن از عده بیرون میروند اگرچه بعد از طلاق دادن به
یک لحظه بزایند بشرط آنکه حمل از کسی باشد که عده او نگاه میدا
رند یا احتمال باشد که از وی باشد چون فرزند زنی که شوهر با وی
لعان کرده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که عده حامله در

طلاق

و بعضی یکسال هم گفته اند و این اوطا و اولا
سید سر ظلم

طلاق کمتر از سه ماه و زاییدنست پس اگر زاییدن او
کمتر از سه ماه باشد عده او زاییدنست و اگر سه ماه کمتر از زا
ییدن باشد عده او سه ماه است و اگر حمل از زنا باشد
عده نیست و اگر شوهر او در سفر طلاق دهند و خواهند که او را تزویج
کنند باید که چهار زن بعد از طلاق دیگر در سفر تزویج کنند نه
ماه سفر کنند چه احتمال یعنی ایشان هست قسم هفتم جماعتی
از زنانند که عده ایشان چهار ماه و ده روز است و ایشان جماعتی
اند که شوهرهای ایشان مرده باشند اگر شوهرهای ایشان
بنده باشند چه بر ایشان لازم است که چهار ماه و ده روز عده
نگاه دارند و ترک زینت کنند در آن چهار ماه و ده روز یعنی
جامه نیکو نپوشند و بوی خوش نکنند و سرمه نکشند و اگر ا
حتیاج بسرمه پیدا کنند شب سرمه کشند و روز پاک کنند و
حنا نبندند و سفید آب بروی نمالند و هرچه در عرف و
عادت از زینت داشته حرام است بر او زن اما پوشیدن لباس
مخصوص لازم نیست چون که زینت بسبب اختلاف شهرها و عادتها
مختلف میشود پس هر جامه که در عرف و عادت از زینت گویند

خلاف از شیخ
میت ضرر دارم
ظلم

لا زنان مواقعه
نان عقد ...
ظاهر صحیح دلالت
دارد که ... از
زنان طلاق ...
لکن تقیید در خبر
شعرات ...

بپوشند اما سر خود شانه کردن و پاک کردن آینه نشاید بستن و مسواک
کردن و ناخن گرفتن و دست آنها بی علامت بودن و در فرشهای
نیکو نشستن حرام نیست و همچنین حرام نیست زینت کردن زنان
و کنیزانی و زنانی که شوهرهای ایشان مرده باشد در آنچه مذ
کور شد و فرقی نیست میان زنانی که مدخوله و غیر مدخوله و کوچک
چه و بزرگ خواه در حیض دیدن عادتی داشته باشند خواه
نداشته باشند و همچنین کنیزانی که با ایشان دخول کرده باشند
و حامله باشند و بعد از مردن آقای ایشان چهار ماه و ده روز عده
نگاه دارند قسم هشتم کنیزانی که شوهرهای ایشان مرده باشند
چه عده ایشان بعد از مردن شوهر ایشان نصف عده زنان
آزاد است و آنچه در زنان آزاد مذکور شد از ترک زینت کردن بر کنیز
نیز واجب است و بعضی از مجتهدین گفته اند که عده کنیزان نیز بعد
از مردن شوهر ایشان چهار ماه و ده روز است و اگر کنیز در عده
آزاد باشد عده او عده آزاد است اما اگر عده باشد هیچ آن عده
رجعیه کنیز آن را تمام میکند قسم نهم جماعتی از زنانی که حامله
باشند شوهرهای ایشان مرده باشند چه عده ایشان دو

تیز

ترین دو مدت است از چهار ماه و ده روز و زاییدن یعنی هر کدام از این
دو مدت که دورتر باشد آن عده ایشان است پس اگر در کمتر از چهار ماه
و ده روز باشد حامله بزاید بعد از چهار ماه و ده روز باشد و اگر
نیامده باشد عده او زاییدن اوست قسم دهم زنانی اند که شوهرهای
ایشان گم شده باشد چیزی از ایشان ظاهر نشود خویشان ایشان
شده باشد که نفقه بر زنان ایشان دهند و اگر نفقه ندهند از زنان
صبر نکنند به حاکم شرع حال خود عرض کنند حاکم شرع چهار سال ایشان را
انتظار فرماید و نفقه از بیت المال ایشان را میدهد و در این چهار
سال تحقیق که شوهرهای ایشان گم شده اند ایشان را طلب میکند پس
اگر خبری از ایشان بهم نرسد حکم شده ایشان را طلاق میدهد عده ایشان
چهار ماه و ده روز است بقول مشهور و اگر ولی طلاق ندهد حاکم شرع
خود طلاق میدهد و اگر شوهر او در عده پیدا شود اولی است بزن
خود و اگر بعد از تمام شدن عده پیدا شود زن او نیست خواه
شوهر کرده باشد خواه نکرده باشد تتمه واجب است بر کسی که کنیز
مدخوله مفروشه یا کنیزی را مالک شود بخریدن
شد و آن کنیز جوان باشد و حیض بیند که انتظار بکشد که کنیز
باید

یا عرض به بیند و اگر نه بیند و در سن زنی باشد که حیض

می بیند واجب است بر او که چهار [ده] روز استطات بکشد انگاه دخول کند

و اگر کنیز حامله باشد استطات کشد که بزاید یا انکه چهار ماه و ده روز

بگذرد انگاه دخول کند و اما در مدة استبرا غیر دخول کردن بعضی از بوسه

و غیر آن حرام است در میان مسئله مجتهدین و لیکن قول اقوی آنست

که جایز است و اگر در ایام استبرا دخول کند اما استبرا ساقط میشود یا نه

مجتهدین را در این مسئله دو قول است اقوی آنست که استبرا لازم است

و اگر دو عادل کواهی دهند که مالک اول استبرا کرده یا انکه در حالتی که

حیض دار باشد منتقل شود یا انکه زن او بوده باشد یا انکه

مالک او زنی بوده باشد استبرا در این صورتها واجب نیست در مدة

رجعت نفقه بر شوهر لازم است بطریقی که در نکاح مذکور شد

و حرام است بر آن زن بیرون رفتن از خانه که طلاق گفته

او را در انخانه بغیر رضای شوهر نیز بیرون کردن او از انخانه

حرام است مکر انکه کاری کند که مستوجب حد زدن باشد که

جهة حد زدن او را میتوان بیرون کرد مکر انکه اهل او را ازار

کند چه در این صورة جایز است که او را از خانه بیرون کنند بخانه دیکر

فرستد

فرستد و همچنین نفقه کنیز در عده رجعیه لازم است و در عده باین

نفقه لازم نیست مکر انکه حامله باشد **مطلب دوم** در بیان خلع

و مبارات کردن و انچه آنست که میانه زن و شوهر نخشم

بهم رسد و زن مهر خود را یا بعضی از آن را بشوهر بخشد که در

عوض آن زن را طلاق کوید و فرق میانه خلع و مبارات آنست که

خلع رنجش از جانب زن واقع شود و مبارات از هر دو طرف

و اقسام خلع سه است حرام و سنت و مباح اما حرام و انچنانست

که شخصی زن خود را باکراه بر ان دارد که خلع کند و همچنین حرام

است هر کاه شخصی زن خود را از بعض حقوق او منع کند تا خلع

کند اما خلع سنت آنست که زن بشوهر کوید که من کی با تو

بود [...] سازم که تو آزرده شوی و بعضی از مجتهدین در این وقت

خلع را واجب میدانند اما خلع مباح و انچنانست که زن

از مرد آزرده شود و مال دهد و خلع کند و شرطهای خلع
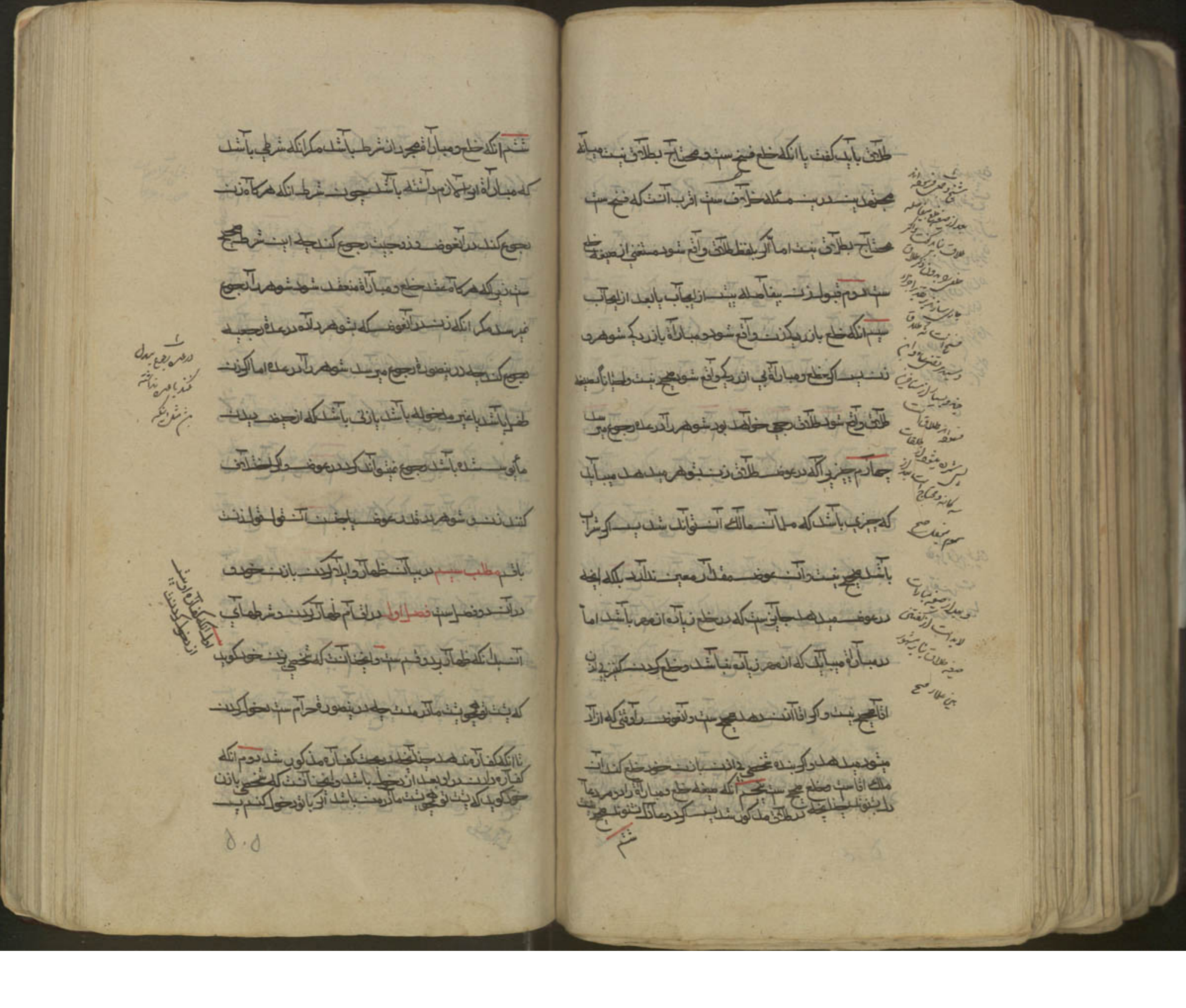
مبارات زیاده بر شرطهای است که در طلاق مذکور شد و ان

زیاده شش است اول ایجاب چو خالعتک یا بانیتک یعنی شوهر

کوید بزن که خلع با تو کردم یا مبارات و اما بعد از صیغه خلع بی فاصله

واگر بتقصیر باشد در بیرون رفتن بعد از نفقه [...] بیرون رود بر کردن [...] از تقصیر [...] و منع از بیرون رفتن و بیرون کردن در طلاق رجعی است [...] در طلاق باین و [...] او [...] است [...] [...]

ظاهراً [...] بیان و تقییدات [...]



طلاق باید گفت یا آنکه خلع فسخ است محتاج بطلاق نیست میانه
مجتهدین در این مسئله خلاف است اقرب آنست که فسخ است
محتاج بطلاق نیست اما اگر بلفظ طلاق واقع شود مستغنی از صیغهٔ خلع
است دوم قبول زن بی فاصله بیشتر از ایجاب یا بعد از ایجاب
سیم آنکه خلع با زن پاکی واقع شود و مباراة با زن دیگر شوهری
نزدیک اگر خلع و مباراة با زنی از دیگر واقع شود صحیح نیست و لیکن اگر بصیغه
طلاق واقع شود طلاق رجعی خواهد بود شوهر را در عده رجوع میرسد
چهارم چیزی که در عوض طلاق زن بشوهر میدهد میباید
که چیزی باشد که مسلمانان مالک آن توانند شد پس اگر شراب
باشد صحیح نیست و آن عوض مقداری معین ندارد بلکه آنچه
در عوض میدهد جایز است که در خلع زیاده از مهر باشد اما
در مباراة میباید که از مهر زیاده نباشد و خلع کردن کنیزی از
آقا صحیح نیست و اگر آقا اذن دهد صحیح است و آن عوض را وقتی که آزاد
میشود میدهد و اگر بنده تحت زنی داشته باشد خود خلع کند از
ملک آقا است خلع صحیح است پنجم آنکه صیغه خلع و مباراة را دو مرد عادل
بشنوند چنانچه در طلاق مذکور شد پس اگر دو عادل نشنوند صحیح نیست
ششم

ششم آنکه خلع و مباراة مجرد از شرط باشد مگر آنکه شرطی باشد
که مباراة او را لازم داشته باشد چون شرط آنکه هرگاه زن
رجوع کند در آن عوض شوهر رجوع کند چه این شرط صحیح
است و هرگاه که عقد خلع و مباراة منعقد شود شوهر را رجوع
نمیرسد مگر آنکه زن در آن عوض که بشوهر داده در عده رجعیه
رجوع کند چه در این صورت رجوع میرسد شوهر را در عده اما اگر زن
طفل باشد یا غیر مدخوله باشد یا زنی باشد که از حیض دیدن
مأیوس شده باشد رجوع نمیتواند کرد در عوض و اگر اختلاف
کنند زن و شوهر در قدر عوض یا جنس آن قول قول زن است
باقسم مطلب سیم در بیان ظهار و ایلا کردن با زن خود و
در آن دو فصل است فصل اول در اقسام ظهار کردن و شرطهای
آن بدانکه ظهار بر دو قسم است اول آنست که شخصی بزن خود گوید
که پشت تو بر من چون پشت مادر منست چه در این صورت حرام است نزدیکی کردن
تا آنکه کفاره ندهد چنانچه در بحث کفاره مذکور شد دوم آنکه
کفاره در آن بعد از دخول باشد و آن چنانست که شخصی با زن
خود گوید که پشت تو بر من چون پشت مادر منست اگر با تو دخول کنم پس

در اینصورت اگر با زن دخول کند ظهار بهم میرسد و کفاره بر وی
لازم میشود دو شرطهای ظهار بر چند نه است اول صیغه مثل انکه کوید
انت علی کظهر امی یعنی تو بر من همچو پشت مادر منی و آیا در این حکم غیر
مادر چون خواهر و دختر از زنانی که محرم اند خواه نسبی خواه رضاعی
مساوی اند با مادر یا این حکم مخصوص مادر است در این مسئله میان
مجتهدین خلاف است اقرب آنست که همه در این مسئله مساوی اند
و اگر شخصی زن خود را گوید که پشت تو همچو پشت زن فلان کس است
ظهار واقع نمیشود دوم انکه ظهار کننده بالغ باشد پس اگر طفل
باشد صحیح نیست سیم انکه ظهار کننده عاقل باشد پس اگر دیوانه
باشد صحیح نیست چهارم انکه ظهار کننده قصد ظهار کند و معنی آن
داند پس اگر مست و خشمناک یا بیهوش باشد یا کسی او را باکراه
بر آن دارد صحیح نیست پنجم انکه دخول با آن زن کرده باشد پس اگر
دخول نکرده باشد ظهار با آن زن صحیح نیست چنانچه در روایت فضل
ابن یسار از حضرت امام جعفر صادق وارد شده و بعضی از مجتهدین
اینرا شرط نمیدانند و اصح آنست که کافیست در دخول کردن بدبر
ششم انکه معلق نسازد ظهار را بر صفتی مثل چون طلوع افتاب بشود صحیح نیست
و اگر ظهار را

و اگر ظهار را معلق بر شرط سازد آیا صحیح است یا نه میانه مجتهدین در
این مسئله خلاف است اقرب آنست که صحیح است هفتم صیغه ظهار را
در حضور دو عادل بیکبار بشنوند و اگر ازا نشنوند صحیح نیست هشتم انکه در حالتی
که شوهر صیغه ظهار میگوید میباید که زن از حیض و نفاس
پاک باشد هرگاه حاضر باشد و زن حامله نباشد و در آن پاکی که دخول
با آن زن نکرده باشد چنانچه در طلاق مذکور شد پس اگر ظهار کند
در حالتی که آن زن حیض یا نفاس داشته باشد یا زن حامله باشد
یا در آن پاکی دخول کرده باشد صحیح نیست نهم انکه ظهار را بلفظ ظهر
یعنی پشت واقع کرداند پس اگر بگوید بزن که دست تو همچو دست مادر
من است ظهار نیست و آیا اسلام شرط است یا نه میانه مجتهدین
در این خلاف است و آیا نکاح دائمی شرط است در زن پس در متعه
ظهار نمیتوان کرد در این مسئله نیز میانه مجتهدین خلاف
است و آیا صحیح است که ظهار را معلق دارند به مدت معینی مجتهدین
را در این مسئله دو قولست اقرب آنست که صحیح است و همچنین
مجتهدین را دو قولست در انکه آیا مکرر میشود حکم ظهار بمکرر کردن
ظهار یا انکه در حکم یکمرتبه ظهار کردنست اقرب آنست که مکرر میشود

وکفارهٔ ظهار آنوقتی واجب میشود در قسم اول که اراده دخول کرد
نکند زیرا که پیش از دخول کردن کفاره واجب است و
جایز نیست دخول کردن پیش از کفاره و اگر دخول کند پیش
از کفاره عمداً و عالم بود کفاره واجب میشود و اگر مکرر دخول کند
کفاره دخول کردن مکرر میشود نه کفارهٔ ظهار اما اگر دخول
نکند و طلاق دهد و بگذارد که از عده بیرون رود انگاه عقد کند
و دخول کند کفاره نه آید و همچنین کفاره نه آید اگر با کنیزی ظهار
کند انگاه آن کنیز را بخرد بقول بعضی از مجتهدین و اگر شوهر از د
خول کردن زنی که ظهار کرده امتناع نماید زن حال خود را بحاکم
شرع عرض میکند حاکم شرع او را سه ماه مهلت میدهد انگاه
کفاره میدهد و دخول میکند یا طلاق میدهد بعد از سه ماه بر
او تنگ میکند که یکی از این دو حکم را قبول کند باین طریق که
طعام و آب او تنگ کرداند تا انکه اختیار یکی از اینها کند **فصل**

**دوم** در ایلا کردن و ایلا آنست که شخصی قسم یاد کند که با زن خود
که دائمی باشد دخول نکند مطلقا یا زیاده از چهار ماه بقصد ضرر
رسانیدن بزن و شرطهای ایلا کردن هشت است اول آنکه سوگند
خورنده

خورنده بالغ باشد چه سوگند طفل صحیح نیست دوم آنکه عاقل باشد
چه اگر دیوانه باشد صحیح نیست سیم آنکه قصد کننده مختار باشد پس
اگر غافل یا مست یا بیهوش یا کسی او را باکراه واداشته صحیح نیست چهارم
آنکه سوگند بجهت آنکه دخول با او نکند نزنی که اجنبی او باشد چه
اگر کنیز باشد در ملکیت دخول کند صحیح نیست پنجم دخول با آن زن کرده باشد
چه اگر دخول نکرده باشد صحیح نیست ششم آنکه سوگند را باسم خدای تعالی
بخورد چنانچه در بحث سوگند مذکور شد پس اگر بغیر از اسم
خدای تعالی سوگند خورد سوگند نیست و بمجرد گفتن کلام نیست پس
اگر با زن خود بغضب آمده گوید که والله که دیگر با تو دخول نکنم ایلا
واقع میشود و سوگند خوردن بطلاق زن و آزادی بنده صحیح نیست
خلافا مر سنیان را که ایشان میگویند که صحیح است هفتم آنکه صریح
بگوید والله که من فرج خود را در فرج تو غایب نکنم پس اگر کنایه
گوید مثل آنکه والله که من با تو سر بر یک بالین نگذارم و در زیر
یک سقف نباشم صحیح نیست و اگر با اینها قصد ایلا کند و اگر گوید که
والله با تو جماع نکنم یا وطی نکنم و قصد ایلا کند صحیح است هشتم آنکه
مجرد سازد سوگند خوردن را از شرط یعنی پس اگر معلق بر شرطی

صفت سازد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند و هر
گاه این شرط بهم رسد زن در پیش حاکم شرع عرض
میکند حاکم شرع او را چهار ماه مهلت میدهد و مخیر میسازد او را میانه
دخول کردن و کفاره دادن و طلاق دادن بعد از چهار ماه و اگر از
اینها امتناع نماید حبس میکند بر اینها و اگر طلاق باین دهد
حکم ایلا بر طرف میشود و اگر در اثنای چهار ماه شوهر مرتد شود
ایام مرتد بودن او داخل چهار ماه نیست و اگر خواجه سرا با زن خود
ایلا کند صحیح است و هر کس که اعتقاد بخدا تعالی داشته باشد و ایلا
کند صحیح است و اگر کسی سوگند خورد بر ترک دخول بمدة معینی و آن
مدة منقضی شود انگاه دخول کند کفاره ندارد و اگر کسی ایلا کند با کنیزی
و انگاه او را بخرد و ازاد کند و عقد کند حکم ایلا باطل میشود و ایا حکم
ایلا بمجرد خریدن آن کنیز باطل میشود یانه میانه مجتهدین
مسئله خلافیست و اگر چند دفعه ایلا کند ایا کفاره اش مکرر میشود
یا همه یک حکم دارد میانه مجتهدین خلافست و اقرب انست که
مکرر نمیشود مگر آنکه در زمانه مختلف ایلا کند مثل آنکه گوید والله که
شش ماه با تو دخول نکنم و بعد از شش ماه بگوید که والله شش ماه

دیگر

ایلا بشرط [illegible] احتیاط
[illegible]

دیگر دخول نکنم و کفاره دخول کردن در ایلا حقیقی واجب میشود
که عمدا واقع میشود پس اگر سهوا دخول کند یا شبهه یا جنون واقع
شود کفاره نداده و ایا حکم ایلا بسبب این دخول کردن باطل
میشود یانه میانه مجتهدین مسئله خلافیست و اگر خلاف
شود میانه زن و شوهر در انقضای چهار ماه قول قول کسی است
که دعوی باقی بودن آن میکند و اگر اختلاف در زمان واقع کردن
ایلا واقع شود قول قول مقدم است که دعوی موخر نمودن
ایلا میکند و اگر میانه ذمی و نصاری ایلا واقع شود بحاکم شرع اهل
خود را عرض نمایند حاکم مخیر است که میانه ایشان بطریق اسلام
حکم کند و انکه ایشان را باهل ایشان رجوع نماید **مطلب چهارم** در
لعان یعنی لعنت کردن شوهر و زن بطریقی که مذکور میشود و در
ان سه فصل است **فصل اول** در چیزها که سبب لعان میشود بدان
که دو امر سبب لعان میگردد اول انکه نسبت دهد شوهر زن خود را
بزنا و دعوی معاینه نماید شرط لعان کدام است اول انکه هر یک از
زن و شوهر عاقل باشند چه لعان طفل و دیوانه صحیح نیست و
اسلام شرط نیست پس لعان کافر و فاسق ...

صحیح است و بعضی از مجتهدین این همه را شرط میدانند دوم آنکه زنی
که شوهر او دعوی مینماید که زنا کرده بعقد دایمی خواسته باشد
او را چه اگر متعه باشد لعان واقع نمیشود سیم آنکه آن زن عفیفه
باشد چه اگر مشهور باشد بزنا لعان او صحیح نیست چهارم آنکه
شوهر دعوی مشاهده کند یعنی گوید دیدم که شخصی با او زنا می
کرد بطریق میل در سرمه دان پس اگر گمان کرده باشد یا جماعتی
با او گفته باشند اگر چه بحد شیاع برسد لعان صحیح نیست پنجم
آنکه زن کر یا گنگ نباشد چه اگر کر یا گنگ باشد لعان کردن
با آن شوهر حرام موبد میشود هر گاه شوهر دعوی مشاهده
زنا کردن با زن کند و اما دخول کردن این شوهر با زن شرط
است مجتهدین را در این مسئله سه قول است بعضی از ایشان
دخول را شرط میدانند و بعضی نمیدانند و بعضی گفته اند که اگر
سبب لعان دعوی زنا کردن باشد دخول شرط نیست و اگر انکار
ولد باشد دخول شرط است سبب دوم انکار فرزند خود کردن
است و صحت این بچهار شرط لعان لازم است اول آنکه زن بعقد
دایمی باشد چه انکار فرزند متعه و زن اجنبی که بشبهه با او دخول
کرده باشد

کرده باشد سبب لعان نمیشود بعضی از مجتهدین گفته اند
که اگر انکار فرزند متعه بجهة برطرف شدن حد باشد انکار
سبب لعان میشود و اما در کنیز لعان واجب میشود مجتهدین
را در این مسئله چند قول است بعضی گویند مطلقا موجب لعان نمیشود
و بعضی گفته اند که مطلقا موجب لعان میشود و بعضی گفته اند که
بسبب اختلاف او بزنا لعان واقع میشود اما در انکار فرزند او
لعان واقع نمیشود و بقول اقرب آنست که در کنیزی که بملک دخول کنند
لعان واقع نمیشود و اگر بعقد دخول کرده باشد لعان واقع میشود
دوم آنکه با آن زن دخول کرده باشد چه اگر دخول نکرده باشد انکار
فرزند او موجب لعان نمیشود سیم آنکه از دخول کردن با آن زن
شش ماه زیاده گذشته باشد و از نه ماه تا یکسال که نهایت
مدة آبستنی است نگذشته باشد چه اگر چنین نباشد انکار
فرزند او سبب لعان نمیشود چهارم آنکه در وقت زائیدن
آن فرزند اقرار نکند که فرزند من نیست چه اگر اقرار بفرزندی
او کرده باشد انکار او موجب لعان نمیشود اگر چه اقرار بفرزندی
او بکنایه از و صادر شده باشد مثل آنکه شخصی با او گفته باشد که

مبارک باشد فرزندی که خدای تعالی بتو داده و او آمین گفته
باشد یا انشاء الله گفته باشد اما اگر در حالة زاییدن حاضر و
ساکت بوده باشد انگاه انکار فرزندی کند [illegible] بعد از زاییدن
مجتهدین خلافست درین مسئله دو قولست اقرب آنست که انکار او درین
صورة موجب لعان نمیشود فصل دوم در کیفیت لعان کردن
و شرطهای او بدانکه هرگاه شخصی بزن خود گوید که من دیدم
که شخصی با تو زنا میکرد یا انکار فرزند او کند بشرطهایی که مذکور شد
و گواهی بر مدعای خود نداشته باشد حاکم شرع آن شخص را امر میکند
که چهار مرتبه بگوید اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما
رمیتها به من الزنا یعنی گواه میگیرم خدای تعالی را که من از راست
گویانم در نسبة زنا که داده ام بآن زن تا گفتن و بعد از انکه چهار
نوبت این قول را بگوید امر کند او را که پنجم نوبت بگوید ان لعنة
الله علی ان کنت من الکاذبین یعنی که لعنت خدا بر من اگر از دروغ
گویان باشم بعد از انکه آن شخص چهار بار این قول را بگوید
آن زن را امر میکند که چهار نوبت بگوید اشهد بالله انه لمن الکا
ذبین فیما رمانی به من الزنا یعنی گواه میگیرم خدا را که شوهر من

از دروغ

از دروغ گویانست آنچه نسبت داده بمن از زنا کردن و بعد از
آنکه چهار نوبت این قول را بگوید امر میکند او را که پنجم نوبت
بگوید ان غضب الله علی ان کان من الصادقین یعنی
غضب خدا بر من باد اگر شوهر من در این دعوا از راست
گویان باشد و هرگاه از لعان کردن فارغ شوند چهار امر
ثابت میشود اول ثابت میشود ساقط شدن حد از شوهر و زن
سبب لعان کردن دوم اگر بسبب از انکار کردن زن بچه لعان
ساقط میشود و نمیبرد از زن میراث نمیبرد [illegible] در نسبة [illegible]
ست و جایز نیست که جهة اسقاط حد باولاد لعان کند و اگر
نیست حاضر نباشد مانع میراث بردن او نمیشود در بعضی احادیث
وارد شده که میراث در بنوة نمیبرد اگر مرد بعد از لعان
کردن بمیرد زن از میراث بردن فرزندی که از شوهر
انکار او کرده بود نیز اگر زن اقرار کند چهار مرتبه از لعان
امتناع نماید حد زنا نسبت باو ثابت میشود و اگر حامله باشد
حد نمیزنند او را تا بزاید و اگر شوهر بعد از تمام شدن لعان
اعتراف کند که دروغ گفته حد ثابت میشود نسبت باو و اگر بعد از

تمام شدن لعان اعتراف کند بدروغ گفتن خود یا بعد از
لعان کردن هر دو اعتراف کنند بدروغ گفتن خود میانه مجتهد
دین مسئله خلاف است و اگر شوهر زن گفته باشد که من
دیدم که فلان مرد با تو زنا میکرد حد بر او لازم میگردد یکی جهت زن
دیگر جهت آن مرد هرگاه لعان واقع شود حدی که جهت زن بود سا
قط میشود اما حدی که جهت آن مرد بود لازم میگردد ساقط نمیشود
بلعان کردن دوم زایل شدن علاقه زن و شوهری میان ایشان
سیم حرام موبد شدن آن زن بر آن شوهر بسبب لعان چهارم
برطرف شدن نسب فرزند بودن فرزند بسبب لعان هرگاه بسبب
انکار کردن فرزند از زن باشد **فصل سیم** در آنچه تعلق بلعان
کردن دارد بدانکه بیست امر متعلق بلعان کردنست دوازده امر واج
جب است اما دوازده امر واجب اول واقع کردن لعان در
حضور امام یا در حضور کسی که امام نصب کرده باشد او بحکم
کردن میانه خلایق یا جهة لعان کردن مخصوص و اگر شو
هر و زن یکی از مجتهدین راضی شوند در لعان کردن جایز است
اگرچه امام یا نایب موجود باشد دوم آنکه شهادت را بگویند بطریقی
که مذکور

که مذکور شد پس اگر بجای اشهد احلف یا اقسم یا اشهد
بالله بگوید لعان واقع نمیشود سیم آنکه لفظ الله را بگوید پس
اگر از آن بجای رحیم بدل کند لعان نیست و همچنین اگر بعضی
از کلمات آن را بگوید و بعضی را ذکر نکند چهارم آنکه لفظ لعنت و غضب را
بلفظی که حق تعالی بمعنی اینها کند بدل نکند پس اگر چنان کند
لعان واقع نمیشود پنجم آنکه بهمه مرتبه که شهادت ذکر میکند می
باید که بگوید فرزندی که از این زن بهم رسیده از من نیست اما
نفی
بر تقدیر ذکر خلاف است ششم آنکه لفظ صدق و کذب را بطرز
که مذکور شد بگوید پس اگر گوید که انی صادق یا کاذب یا مانند اینها
کلام تاکید را از لفظ ان اندازد لعان واقع شده هفتم آنکه بنحو مذکور
شد از شهادت و لعنت و غضب بلفظ عربی بگویند با قدرت و اگر عاجز
باشد غیر عربی نیز جایز است و در صورت حاکم شرع را آنچه دعا بکلام است
که زبان عربی نداند و یک عادل کافیست هشتم ترتیب بطریقی
که مذکور شد بانکه شوهر اول ابتدا بشهادت کند چهار مرتبه الکاذ
لعنت کند بعد از آن زن ابتدا بشهادت کند چهار مرتبه الکاذبین بغضب
نهم آنکه شوهر و زن در وقت ذکر شهادت و لعنت و غضب میباید که هر دو

محتاج بمراجعات
در تمام علم

ایستاده باشند اگرچه زن نشسته باشد میباید در حالتی ذکر
شهادت و غضب ایستاده باشد اگرچه شوهر نشسته باشد دهم
مشخص ساختن زن است بانکه نام او را ذکر کند و نام پدر او را
یا وصف کند او را بنوعی که احتمال غیر او نداشته باشد یا انکه
اشاره کند باو پس اگر زن مشخص نباشد لعان واقع نشده
یازدهم انکه کلمات شهادت و لعن و غضب را بعربی بگویند دوازدهم
انکه هر یک از زن و شوهر شروع در گفتن این کلمات وقتی
کنند که حاکم شرع ایشان را تلقین نماید پس اگر هر یک از
ایشان بی حکم حاکم شرع لعان کنند صحیح نیست اما هشت امر
سنت اول انکه حاکم شرع پشت بقبله کند و رو بایشان دوم انکه
شوهر بدست راست حاکم بنشیند و زن طرف چپ او سیم انکه
جماعتی از مردان در ان مجلس حاضر باشند جهت شنیدن
لعان و کمتر از چهار نباشد چهارم انکه حاکم شرع موعظه ایشان
از ذکر لعن و غضب کند و نصیحت بگوید و بترساند او را از عذاب
خدای تعالی در اخرت و این ایه را نزد او بخواند ان الذین یشترون
بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا تا اخر ایه بحکم حاکم شرع نزد ایشان

از ذکر

از ذکر غضب وعظ بگوید و نصیحت کند بطریقی که در شوهر گفته شد
ششم انکه لعان را در مکان شریفی چون میان رکن حجر الاسود
و مقام ابراهیم واقع گردانند و اگر در مکه باشد و میانه قبر حضرت
رسالت پناه و منبر ان واقع گردانند اگر در مدینه باشد و در زیر صخره
واقع گردانند اگر در بیت المقدس باشد و در مشاهد حضرات ائمه
معصومین واقع گردانند هفتم انکه در زمانهای شریف چون
بعد از عصر واقع گردانند هشتم انکه مردمان را برای ایشان جمع کنند

باب سی و نهم از کتاب جامع عباسی در شکار کردن و در ان
چند فصل است فصل اول در اقسام شکار کردن بدانکه شکار
کردن بر پانزده وجه است پنج وجه واجب و یک وجه سنت و هفت
وجه حرام و شش وجه مکروه اما یک وجه واجب آن وقتیست که نفقه
شخصی که شکار میکند و نفقه عیال موقوف باشد بر شکار کردن
چه در این صورت شکار کردن واجب است اما یک وجه سنت آنست
وقتیست که آن شخص نفقه داشته باشد اما توسعه نداشته
باشد و قصد توسعه معاش کند در شکار کردن چه در این
صورت سنت است شکار کردن اما هفت وجه حرام اول شکار کردن

باب سی و نهم در بیان شکار کردن

بالتی که از دیگری بتعدی و قهر گرفته باشد خواه از آلات صید
شکاری یا سلاح یا دام باشد چه در بنصوره شکار کردن بان
آلات حرام است و اما شکار حرام نمیشود اجرة المثل بصاحب
او واجب است که بدهد دوم شکار کردن بالتی که از شکار باز
نکشته باشد و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند سیم
شکار کردن در خانه غیر بی اذن او چهارم شکار کردن بغیر
از سگ و تیر و نیزه و شمشیر چون شکار کرده باشند یا باشد و چرخ
و باز و یوز و پلنگ و کار آن کنند نه بهر شکار کوشت سر ای
و بعضی گفته اند و سید مرتضی نقل از جماعت امامیه کرده که
حرام بودن شکاری که بغیر از سگ معلم و تیر و نیزه و شمشیر
کشته باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند اگر چرخ و باز و یوز
یا یوز و پلنگ بکشد حلال است و در حدیث صحیح ابن یقطین از حضرت
امام رضا ع نقل شده که حضرت فرمود که اگر یوز شکاری را بکشد
حلال است و بعضی از مجتهدین گفته اند که سوای سگ شکاری
هر چه شکار کنند حرام است این قول ضعیف است و بعضی از مجتهدین
شکار کردن کار آن گروه را مکروه میدانند پنجم شکار کردن

کافر

کافر و دشمن اهل بیت و دیوانه و طفل را غیر ممیز چه شکاری را که اینها
بکشند درست نیست و حرام است خوردن آن ششم شکار کردن
محرم در حالتی که احرام بسته باشد چه در بنصوره اگر شکار
را بکشد حکم مرده دارد و حرام است خوردن آن هفتم شکار
کردن در حرم مکه و مدینه اما شکار امر مکروه اول شکار
کردن بسگی که او را آتش پرست تعلیم کرده باشد دوم شکار
کردن بسگ سیاه و بعضی از مجتهدین این قسم شکار کردن را حرام
میدانند و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که آنحضرت منع فرمود
که گوشت شکاری را که سگ سیاه آن را گرفته باشد نباید خورد
که حضرت رسالت پناه ص بکشتن سگ سیاه امر فرموده سیم شکار
کردن در شب و بچه جانور را از خانهای ایشان بیرون
چهارم شکار کردن ماهی در روز جمعه پنجم شکار کردن
در حرم مکه و مدینه ششم شکار کردن شکاری که متوجه باشد
بحرم مکه فصل دوم در شرطهای شکار کردن بدانکه ده
امر بشکار کردن شرط است اول آنکه سگی که بان شکار میکنند
میباید که او را تعلیم کرده باشند بحیثیتی که هرگاه سر دهند بکشد

پس اگر آن سگ تعلیم نداشته باشد و بکشد شکار حرام میشود
دوم آنکه آن سگ شکار را نخورد ممکن تا است حلال نیست سیم آنکه سگ
را آنکه سر میدهد یا تیر میاندازد یا شمشیر و نیزه میزند میباید که آن
مسلمان باشد چون طفل ممیز خواه مرد باشد و خواه زن پس
اگر کافر باشد یا دشمن اهل بیت یا مرتد یا دیوانه یا طفل غیر ممیز آن
شکار حلال نیست اگر چه بسم الله گفته باشد و اگر اگر جهود
ترسا باشد آیا حلال است میانه مجتهدین در این مسئله خلاف است
اقرب آنست که حلال نیست و اگر سنی باشد آیا حلال است در این مسئله
نیز خلاف است بعضی گفته اند که اگر سنی عداوت اهل بیت را داشته باشد
حرام است و اگر نه حلال است و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر آن
شخص که سگ را سر میدهد کور باشد حلال نیست اگر چه مسلمان
باشد و بعضی از ایشان گفته اند که اگر [?] کوری باشد
که تواند قصد شکار کرد حلال است و اگر با سگ مسلمان سگ غیر
مسلمان باشد و هر دو شکار را بکشند آن حلال نیست چهارم
آنکه آنکس که سگ را سر میدهد یا تیر را میاندازد یا شمشیر و نیزه
را میزند میباید که بسم الله یا الله اکبر یا سبحان الله و هر چه
ذکر باشد

ذکر باشد در آن وقت بگوید و گفتن الله تنها کافی نیست پس اگر عمدا
ترک گفتن بسم الله کند آن شکار حلال نیست و همچنین حلال
نیست اگر غیر آنکس که سر میدهد بسم الله بگوید و همچنین
حلال نیست اگر دو سگ آن شکار را بکشند چه در وقت سر دادن یکی
از ایشان بسم الله گفته باشد و در وقت سر دادن دیگری عمدا بسم الله
نگفته باشد اما اگر بسم الله را فراموش کرده باشد آن شکار حرام
نمیشود و در بعضی احادیث وارد شده که اگر در وقت سر دادن بسم الله
را فراموش کند در وقت خوردن آن گوشت بسم الله باید گفتن
اگر در وقت سر دادن بسم الله را فراموش کند پیش از آنکه سگ
یا تیر یا شمشیر با آن شکار برسد بسم الله بگوید حلال است
اما اگر عمدا نگفته باشد آیا حلال میشود اگر پیش از رسیدن سگ آن
بسم الله گوید میانه مجتهدین در این مسئله خلاف است و اگر
جاهل حکم باشد آیا حکم کسی دارد که عمدا ترک بسم الله کرده یا
حکم کسی دارد که فراموش کرده در این مسئله نیز میانه مجتهدین
خلاف است آیا نام خدا را به عربی لازم است گفتن یا به هر زبانی که گویند میا
نه مجتهدین در این مسئله نیز خلاف است و بجای بسم الله اگر اللهم

اغفر لی یا الله اللهم صل علی محمد و آل محمد بگوید اما شکار آن حلال میشود بدین
مسئله نیز میانه مجتهدین خلافست پنجم آنکه بقصد شکار سر دهد
سگ یا تیر یا مانند آن پس اگر بقصد شکار گوسفند سگ بدود یا تیر از کمان
بجهد و شکاری را بکشد حلال نیست اما اگر در اثنای رفتن سگ را بطلبد
و نگاه دارد آنگاه سر دهد حلال میشود ششم آنکه قصد جنس شکار
کند پس اگر در وقت سر دادن سگ گوسفند و غیره و آلهٔ شکار قصد جنس
شکار نکند و شکاری را بکشد حلال نیست هفتم آنکه شکار بسبب جراحت
دندان سگ و ضرب نشتر چنین و شمشیر بمیرد جراحت موضع ذبح
لازم نیست بلکه هر عضوی از اعضای او را که جراحت کرده باشد
و باین بمیرد حلالست اما اگر بواسطه آن جراحت نمیرد بلکه از تعب
بیابان یا غرق شدن در آب یا افتادن از کوه یا آنکه سگ گلوی او را
بگیرد بی آنکه جراحت کند و بمیرد یا درنده غیر سگ بعد از جراحت سگ
او را بکشد حلال نیست مگر آنکه در صورت جراحت سگ کشته باشد و بعضی
از مجتهدین گفته اند که اگر شکار را که مجروح شده باشد و در آب
بمیرد اگر سر او از آب بیرون افتاده باشد یا آنکه آن شکار حیوانی باشد
که آب او را بکشد چون ماهی آن وادی حلالست هشتم آنکه آن شکار

از نظر

از نظر غایب نشود و در او حیوة باشد که ممکن باشد که بماند اگر چه
نصف یکروز باشد پس اگر پنهان شود در صورت از نظر و او را
مرده بیابد حلال نیست خواه بعد از آنکه از نظر غایب شود و سگ بر
سر او حاضر باشد خواه نباشد نهم آنکه اگر سگ را صاحبش
تواند کشته و نیز زنده بیند شکار حاضر نباشد چه اگر حاضر باشد
که او را تواند کشت لازمست که سر او را ببرد که اگر بگذارد تا بمیرد حلال
نیست و اگر در وقت حاضر شدن او چیزی نباشد که شکار را با آن
تواند کشت پس در این مسئله میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست
که حرامست و بعضی گفته اند که در این صورت بگذارند تا آنکه سگ شکار را
پاره پاره کند دهم آنکه آن شکار میباید که چنان باشد که نتواند
گریخت خواه وحشی باشد خواه انسی پس اگر کوچک باشد
یا قادر بر گریختن نشده باشد حلال نیست فصل سیم در احکام
شکار کردن بدانکه واجبست که موضعی را که سگ بدندان گر
فته باشد از شکار باید بشویند و بعضی از مجتهدین شستن
او را واجب نمیدانند شرط نیست در تیر انداختن و شمشیر زدن
که تنها باشد اگر جماعتی شکاری را به تیر یا نیزه یا شمشیر بزنند حلالست
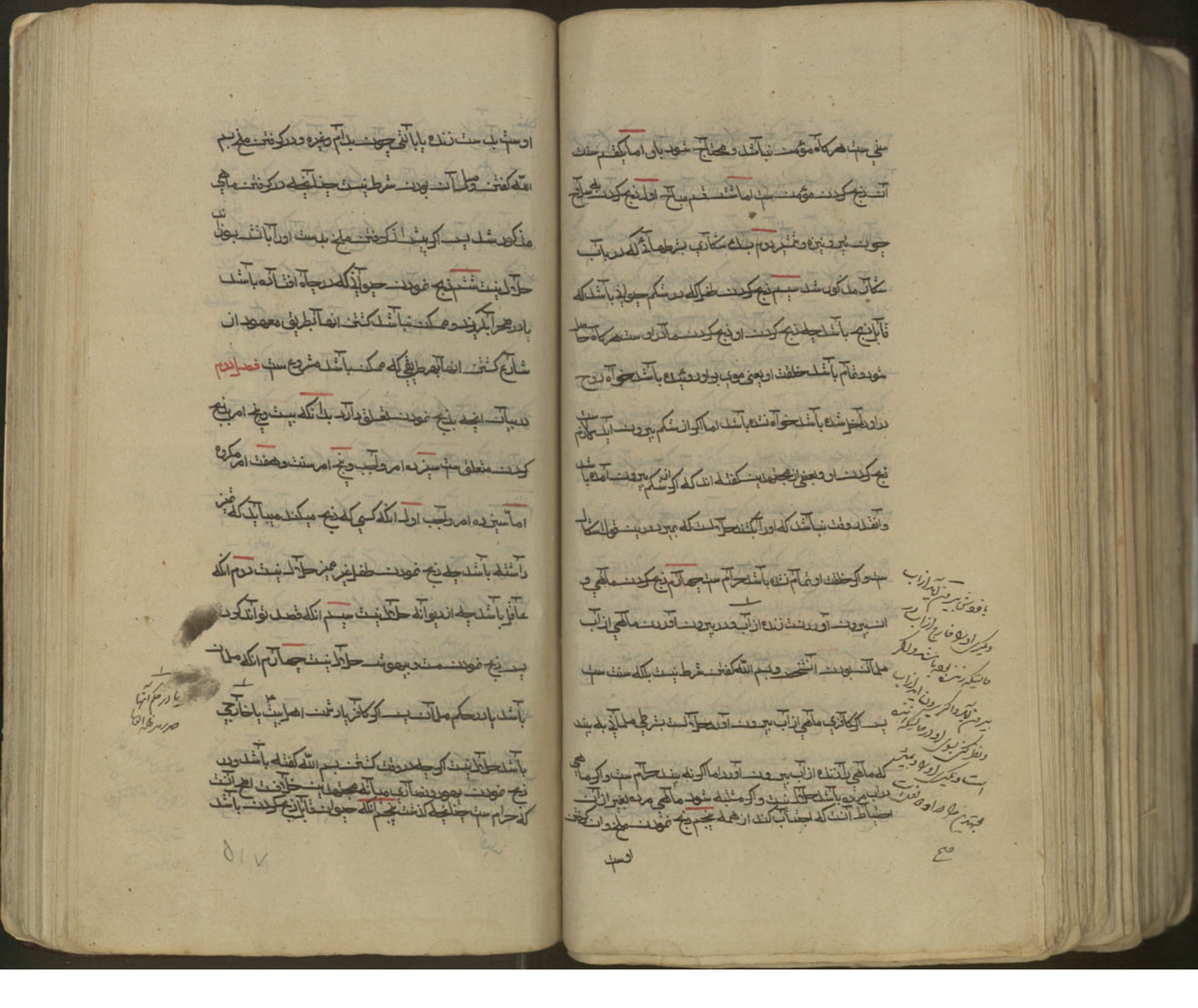
و هیچ در آن شکار آزار نکند و هم چنین شرط نیست که دیگری مدد
نکند چه اگر مدد کند او را حلال است و هم چنین حلال است اگر
تیر بر زمین آید و از آن جا جسته به شکار آید و بکشد و اگر
شخصی شکار را به شمشیر دو نصف کند به شرطهایی که مذکور شد
حلال است خواه دو نصف مساوی شود خواه مختلف و خواه هر
دو نصف حرکت کنند خواه نکنند مگر آنکه نصفی که سر با او باشد حرکت
کند چنان که حیوان زنده حرکت کند چه در این صورت محتاج
به کشتن او است و بعضی از مجتهدین گفته اند که چون آن را که دو
نصف کنند مختلف نصف بزرگتر حلال است و بعضی گفته اند که اگر
دو نصف کنند و یکی حرکت کند آن نصف که حرکت کند حلال است
و هر شکاری که کسی به دست آرد یا به دام بگیرد مال آن کس می‌شود
و اگر از دست او بیرون شود و دیگری از او بگیرد مال آن کس نمی‌شود
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر که گرفته بود او را در
وقت بیرون رفتن از دست او قصد بیرون رفتن از ملک
او کرده باشد اگر که در حد تلذذ آن شکار را گرفته باشد مال آن
می‌شود اما اگر شکاری یا مرغی به خانهٔ کسی در آید در خانهٔ کسی

مکان

مالک شدن ... تا با اعراض ... حلال ... اول المعلوم ... از ... [illegible]



مکان نکند یا ماهی از دریا به کشتی کسی در آید مال آن کس نمی‌شود اما
اگر شکاری یا مرغی در آید بلکه آن کس بگرفت آن از دیگری اولی
است پس اگر کسی بی رخصت او به خانهٔ او در آید و از او بگیرد مال آن کس
نمی‌شود اما فعل حرام کرده اما اگر صاحب خانه و کشتی از برای قصد
شکار گرفتن ساخته باشد یا اگر شکاری یا مرغی با آن خانه یا کشتی
در آید مال آن می‌شود صاحب خانه و کشتی آن شکار را میانهٔ مجتهدین
در این مسئله خلاف است و اگر شکاری به دست کسی افتد که علامت
ملکیت شخصی دیگر با آن باشد چون سوراخ کردن بال آن به صورت مال آن کس
نمی‌شود و اگر صاحب آن پیدا شود و طلب کند واجب است که بـ
دهد **باب چهاردهم** از کتاب جامع عباسی در ذبح حیوانات حلال
و حرام و غیر آن و در آن چند فصل است **فصل اول** در اقسام ذبح بدان که
ذبح حیوانات بر دوازده قسم است چهار قسم حرام و یک قسم مکروه و یک
قسم سنت و شش قسم مباح اما چهار قسم حرام اول ذبح کردن کافر
و غیر اهل سنت و در ذبح نمودن یهود و نصاری میانهٔ مجتهدین
خلاف است اصح آنست که حرام است دوم ذبح کردن بی آنکه سیم ذبح کردن
مست چهارم ذبح کردن طفل غیر ممیز و اما یک قسم مکروه و آن ذبح کردن



خواه گوشت او را خورند خواه نخورند پس اگر قابل ذبح نباشد
چون سگ و خوک به ذبح کردن پاک نمی‌شود و حیوانی که قابل ذ
بح و گوشت او را نخورند به ذبح کردن پوست او پاک میشود و بعضی
از مجتهدین گفته‌اند که پوست ایشان را تا دباغت نکنند پاک نمیشود
و حیوانی که مسخ شده باشد چون فیل و میمون و خرس و غیره
آیا بکشتن پوست اینها پاک میشود میانه مجتهدین درین مسئله
خلافست ششم چهار عضو حیوان را ببرند جائیکه آب و طعام میرود
و راه نفس و دو رگ گردن را چه اگر این چهار را نبرند حلال
نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که بریدن حلقوم کافیست هفتم
اعضای حیوانی را که میخواهند که ذبح کنند با آهن چون
کارد و شمشیر و نیزه ببرند و اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد
بهرچه ممکن باشد ببرند چون آبگینه و سنگ سر تیز و
نی و اما اگر بناخن و دندان ببرند حلال میشود یا نه مسئله
میانه مجتهدین خلافست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که
بدندان و ناخن متصل بریدن و انگشتان جایز نیست اما
اگر جدا شده باشد جایز نیست هشتم آنکه در وقت کشتن بسم الله
گوید

گوید در اثنای بسم الله گفتن شرط باشد نهم آنکه در وقت کشتن
رو بقبله کند اگر مقدور باشد باین طریق که سر و گردن و سینه
او را بقبله کند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که محل ذبح را بقبله
باید کرد پس اگر رو بقبله ذبح نکنند حرامست و اگر فراموش کنند
یا در حالتی که مقدور نباشد رو بقبله کردن شرط نیست چنانچه
مذکور شد و بعضی از مجتهدین بر این رفته‌اند که در صورتی
که رو بقبله کردن حیوان ممکن نباشد آنکس که ذبح میکند
رو بقبله کند دهم آنکه اعضا را بیک دفعه ببرند پس اگر بعضی را
ببرند و بعضی را بگذارند که در زمان دیگر ببرند آیا حلالست مجتهدین
را درین مسئله دو قول است اقرب آنست که اگر در وقتی که بعضی اعضا را
بریده باشند و حیوان حیات داشته باشد و ممکن باشد که
زنده بماند اگر او را بکشند حلالست یازدهم آنکه حیوان بعد از ذبح
کردن حرکت کند یا خون معتدل بیرون آید پس اگر حرکت
نکند یا خون معتدل بیرون نیاید حلال نیست دوازدهم آنکه
او بیش از کشتن او باشد پس اگر چنان باشد که در ذبح نمودن
دیگری شکم او را پاره کند حلال نیست سیزدهم آنکه اگر حیوان آبستن

باشد نحر کنند یعنی به نیزه بکشند اول آنکه نحر کردن گوسفند شتر
سنت و اگر گاو یا گوسفند باشد سنت اول آن بریدن پس اگر شتر را سر
ببرند و گاو و گوسفند را به نیزه بکشند حلال است و اما پنج امر سنت
اول نحر کردن شتر ایستاده در حالتی که یک پای او را بسته باشند
چنانکه بعضی گفته اند پای او را دوم بستن هر دو دست و هر دو پای
گاو و گوسفند در حال ذبح کردن و رها کردن دم سیوم بستن دو دست
و یک پای گوسفند در وقت کشتن و یک پای او را رها کردن چهارم
سر دادن پرنده را در وقت بریدن گلوی او پنجم زود کشتن اما
هفت امر مکروه اول بریدن نخاع یعنی مغز مهرهای پشت را
در وقت ذبح نمودن دوم پوست کندن پیش از سرد شدن حیوان سیم
جدا کردن سر در وقت ذبح نمودن عمدا و بعضی از مجتهدین
این فعل را حرام میدانند و گوشت او را حرام دانسته اند چهارم
گردانیدن کارد در آن وقت بریدن که ببالا بریده شود
پنجم بعضی احادیث نهی واقع شده نخع کشتن حیوانی در حالتی
که حیوان دیگر نگاه کند ششم ذبح نمودن بی احتیاج هفتم
ذبح نمودن روز جمعه پیش از زوال فصل سیم در بیان حلال
و حرام

و حرام و مکروه حیوانات و آن بر چهار قسم است شش قسم حلال
و بیست قسم حرام و چهارده قسم مکروه اما شش قسم حلال اول
شتر و بعضی از سنیان گفته اند که مذهب امامیه آنست که گوشت
شتر حرام است و غلط کرده اند چه ابوالخطاب را مذهب آنست که
او در وقتی امامی بوده و آنگاه غالی شده دوم گاو اهلی و وحشی سیم
گوسفند اهلی و بز کوهی و آهو چهارم خر گور پنجم هر پرنده که بر هم
زدن بال او بیشتر از صف زدن او باشد یا آنکه چینه دان یا سنگدان
داشته باشد یا آنکه در عقب پای او چیزی باشد مانند خاری
پس کبوتر و قمری و کبک و دراج و تیهو و گنجشک و لجلج با اینها ماند
حلال است ششم ماهی که فلس داشته باشد پس کنف و ربیثا و اربیان
و طرطوج و امثال آن ماهی حلال است چه اینان فلس داشته اند
اما بیست قسم حرام اول سگ بری و بحری دوم خوک بری و بحری
سیم گربه اهلی و وحشی چهارم درنده ها مانند شیر و گرگ و
پلنگ و کفتار و روباه و خرگوش و شغال و لجلج با اینها ماند
پنجم موش اهلی و صحرائی و سوسمار ششم خز و سنجاب و سمور و فنک
هفتم حشرات چون مار و عقرب و خنفسا و کیک و پشه و شپش و غیر

اینها هشتم حیوانی که عادت بخوردن فضله آدمی کرده باشد چه او
حرام است تا آنکه او را مدتی استبرا کنند یعنی اگر آن حیوان شتر باشد
چهل روز او را ببندند و علف پاک بدهند و اگر گاو باشد بیست روز
و از مجتهدین بعضی گاو را نیز چهل روز گفته اند و بعضی سی روز گفته اند
و اگر گوسفند باشد ده روز و بعضی از مجتهدین در گوسفند بیست روز
گفته اند و بعضی گفته اند که یک هفته و اگر مرغ خانگی باشد سه روز
و اگر ماهی باشد یک روز و اگر اردک باشد پنج روز و بعضی سه روز
گفته اند و در بعضی روایات شش روز نیز آمده و اگر غیر اینها باشد
واجب است احتیاط که ایشان را ببندند و علف دهند که از آن اسم
[illegible] برطرف شود نهم حیوانی که گوشت او را خورند چون گوسفند که
شیر خوک بخورد و آنقدر که استخوان آن از آن محکم شود حرام میشود
و هر چه از و زاید حرام است دهم حیوانی که گوشت او را خورند هرگاه
شخصی بدو لواط کرده باشد چه آن حیوان و نسل او حرام میشود و واجب است
سوزانیدن آن حیوان چنانچه در بحث حد [illegible] مذکور خواهد شد
و اگر آن حیوان گوسفندی در میان گله گوسفند مشتبه شود دو قسم
کنند و قرعه بزنند تا آنکه یکی بماند یازدهم هر مرغ پرنده که مخلب داشته
باشد

۵ روز [illegible] و یک
[illegible] و گوشت
او حلال است

باشد چون باز و چرخ و باشه و عقاب و شاهین و غیر اینها
دوازدهم کلاغ بجمیع اقسام او سواء کلاغی که در دشت میباشد
و زاغی که بو نه خاکستری باشد این هر دو مکروه است سیزدهم خفاش
و طاوس و بعضی این هر دو را مکروه میدانند چهاردهم مرغی که
او را آشیانه نمیباشد تا آنکه میپرد پانزدهم حیوانی که مجروح شده
میباشند یکان ترند تا بمیرد شانزدهم ماهی که فلوس نداشته باشد
چون جریث و ماهی که در آب مرده باشد و هرگاه مشتبه شود ماهی
مرده به ماهی زنده بعضی از مجتهدین گفته اند که در آب اندازند
اگر بر پشت افتد حرام است و اگر بر روی افتد حلال است هفدهم سنگ
پشت هجدهم خارپشت نوزدهم خرچنگ بیستم ماهی بیست و یکم گوشتی که
در زیر سیر بریان کنند زیرا که آن گوشت حرام میشود بشرطی که
آن سیخ در آن سکافته باشند و هم چنین حرام میشود اگر ماهی حلال
و ماهی حرام را با هم بریان کنند و ماهی حرام بالای ماهی حلال باشد
باشد حرام نیست و تخم هر حیوانی تابع آن حیوان است و اگر مشتبه شود
هر کدام هر دو طرف او مخالف باشد حلال است اما چهل و دوم قسم مکروه اول
اسب دوم خر سیم استر و بعضی از مجتهدین گوشت استر را حرام میدانند

حرام اینکه [illegible]
چنانچه [illegible] میمون و
خرس و غیر اینها
[illegible] ماهی حلال را [illegible] باشد ماهی حرام

چهارم حیوانیکه یکنوبت یا دو نوبت شیر خوک خورده باشد و بایسـ
ـت استبرا کردن چنین حیوانی هفت روز اگر علفی است علف بخورد
و اگر علف نخورد نه روز شیر حیوانی خورد که گوشت او را خورند اما
اگر شراب خورده باشد گوشت او حرام نشود بلکه آنچه در شکم اوست
بشویند پنجم حیوانی که شیر آدمی بخورد ششم کلاغ کوچک که در حوالی
زراعت میباشد جز آنکه که بر روی خاک میباشد هفتم هدهد چه
حضرت رسالت پناه نهی کرده از کشتن هدهد هشتم خطاف چه
در حدیث آمده که خطاف هیچ نه الحمد لله رب العالمین میگوید و
بعضی از مجتهدین اینرا حرام میدانند و موجب قول اول است آنکه با
بال زدن او بیشتر است از صف بستن بال او نهم قنبره چه در حدیث
آمده که قنبره را نباید خورد و بطفلان نباید داد که بازی با آن کنند
زیرا که او همیشه تسبیح میگوید و لعنت بر دشمنان اهل بیت میکند دهم
فاخته چه در حدیث آمده که شوم است نگاه داشتن فاخته با آن
دهم حباری یازدهم مرزغن دوازدهم صوام و آن مرغیست دراز گردن
و او بیند که در درخت خرما میباشد چهاردهم شقراق و وجه کراهت
او آنچه در حدیث آمده که او مار را میکشد فصل چهارم در بیان آنچه از
حیوانات

حیوانات و غیر اینها حرام است و مکروه و آن بر دو قسم است بیست و
چهار قسم حرام و هشت قسم مکروه اما بیست و چهار قسم حرام اول هر
چیز روانیکه مست کند چون شراب که از شیره انگور میکشند و بتع که آن
از عسل میگیرند و نقیع که از مویز میگیرند و مزر که از ذرت میباشند و فضیخ که
از خرما میسازند و جعه که از جو میگیرند و غیر اینها هرچه مست کننده
باشد خواه کم باشد خواه بسیار و حکم فقاع که از مویز و جو میگیرند حکم
شراب دارد باجماع مجتهدین اما هر چیزی که از بوی شراب آید چون
رب سیب و رب به و اترج و آنچه باینها مانند حلال است دوم حکم شراب است
شیره انگور که بجوش شد و یکی از دو حصه آن بماند اگرچه بغیر از آتش
باشد حلال است و اگر شیره مویز بجوش آمده باشد آیا حلال است یا نه میانه مجتهدین
در این مسئله خلافست اصح آنست که حلال است زیرا که افتاب زیاده از
دو حصه آنرا ناقص کرده سیم چیزی که مست کند و مویزی که در طعام
کنند حلال است بر قول اصح و اگر شراب سرکه شود حلال میشود خواه بعلاج
باشد چون نمک انداختن و خواه بی علاج و خواه آنکه بسبب آن سرکه
شود دم ... شود در ... خواه نشود اما اگر چیزی نجس در شراب اندازند
تند یا کافری دست باو مالند انگاه سرکه شود پاک نمیشود و اگر سرکه در شراب

البته اجتناب باید نمود
صدر رحمه الله

لکن گر نخورد شیر یا علف گوشتش
اکنون او پاک شده
الدین دام ظله

یوزنت اتفاق است که سرکه او را آمیخته سازد حلال میشود وبعضی از
مجتهدین گفته اند که هر گاه ابتدای شراب دیدن سرکه بود حلال نیست
استعمال آن تا آنکه از شراب سرکه شود دوم خون که از کردن حیوانات
آید حرام است خواه خون جهنده داشته باشد خواه نداشته
باشد چون کبک وغیر آن در حلال بودن خون دلها
نیست میان مجتهدین سیم بول وان حرام است از هر حیوانی خواه
گوشت او را خورند خواه نخورند سوای بول اشتر جهت شفا
وبعضی از مجتهدین بول هر حیوانی که گوشت او را خورند جایز
میدانند وهمچنین حرام است منی وغیر آن از اعیان نجس وهمچنین
فضلات انسان وحیوانات ماکول اللحم وغیر آن چون آب دهن
وبینی وعرق ایشان چه خوردن اینها حرام است چهارم شیر حیوانی
که گوشت او را نخورند در حلال بودن شیری که در پستان حیوان
مرده باشد میان مجتهدین خلاف است پنجم هر چیزی روانست که
نجاست او عارض شود خوردن آن حرام است چون آب نجس
ششم طعام غیر را بی اذن او خوردن مگر جائی که در آیه کریمه
قرآنست استثنا واقع شده که بی اذن میتوانند خورد واگر ایشان نیز
دانند

بعد از گردیدن شراب سرکه پاکست متفق علیه

دانند که راضی نیست انگشت وایشان نیز حرام است هفتم اعیان
نجس چون نجاسات آدمی چنین هلاکت بالای که نجس شده باشد
بالاوقات پس اگر بعضی ها آنرا پاک کرده باشند خوردن آنها
بیش از پاک کردن حرام است وهمچنین آنکه از آب نجس خمیر
کنند حرام است خوردن آن وروغن که پیه باشد هر گاه نجاستی
ببعضی از اجزای او رسانند اجتناب نجاست بآن رسیده حرام است وباقی
حلال است هشتم مرده ودر حکم اوست هر پاره که از زنده پاره کنند چه
آن نیز حکم مرده دارد خوردن آن واستعمال آن حرام است
سوای پشم وموی ومرغ اگر از آنها بکنند آن
موضع که بآن متصل است بآید شست وشاخ وسم ودندان
استخوان وتخم مرغ هر گاه پوست بالائی سخت کرده باشد وانفحه
یعنی مایه چه بعضی از مجتهدین استعمال آنها جایز داشته اند نهم
دگر حیوانات خواه گوشت او را خورند خواه نخورند دهم نجس حیوانات
خواه ظاهر آن خواه باطن آن یازدهم سپرز هر حیوانات
دوازدهم زهره هر حیوانات سیزدهم انثیان یعنی هر دو خایه که در
ادجع میشود منی چهاردهم مثانه هر حیوانی یعنی محل بول او پانزدهم

حکم عدد اواز رعایت اوسط ترکه است

مثانه یعنی جای بول در او جمع قرار میگیرد ششم نخاع و آن مغزیست
سفید که در میان مهرهای پشت میباشد و عوام آنرا حرام مغز میگویند
هفتم علباء است و آن دو عصب است عریض زرد که از پس سر تا
بفرج کشیده است هشتم غدد یعنی گرهها که در گوشت و پوست میباشد
نهم اصلها که انگشتان متصل بعصب و کف دست و پاست دهم
حدقه و آن سیاهیست که در چشم میباشد که بدان چیزها میبیند
و از آدم دمل میگویند یازدهم خرزه الدماغ و آن مغزیست که در
کله سر میباشد بقدر نخودی و بعضی از مجتهدین سوای خون
دیگر نه مرکب نه فرج و انثیان و مثانه چیز دیگر را از جمله
آنها حرام نمیدانند بلکه مکروه میدانند بیست و دوم خاک و گل خوردن
خواه پاک باشد خواه نجس سوای تربت حضرت امام حسین
که بقدر نخودی جهة شفا میتوان خورد گل ارمنی نیز جهة دوا
میتوان خورد بیست و سیم زهرهای کشنده اما چیزی که بسیار
آن کشنده باشد و کم آن کشنده نباشد بسیار خوردن آن حرام
است چون تریاک و حقه و بنگ حتی اینها آنست مجتهدین
بنگ خوردن حرام است هرگاه کسی را احتیاج باین چیزهای
حرام

حرام بهم نرسد مثل آنکه در صحرا واقع باشد و چیزی نباشد
که بخورد سوای این چیزهای حرام و بترسد که اگر نخورد ضعیف
شود و پیاده نتواند رفت و از همراهان بماند و بترسد که او را
بکشند یا مال او را ببرند در مخمصه جایز است که آنقدر بخورد
که سد رمق او شود نه زیاده جایز نیست بشرط آنکه آن شخص باغی بر
امام عادل نبوده و راه زن مسلمانان نباشد چه اگر چنین
شخصی باشد خوردن چیزهای حرام در حال اضطرار او را حرام
است و اگر شخصی در صحرا باشد و چیزی نداشته باشد و بترسد
که از گرسنگی بمیرد و کسی طعامی داشته باشد و آن قیمت
از او نداشته باشد واجب است بر آنکس که بدهد و اگر ندهد
بقهر و غلبه میتوان گرفت و اگر در صحرا تشنه باشد و بترسد که
بمیرد آنقدر از شراب میتوان خورد که نمیرد و اگر محتاج بخوردن
بول باشد از تشنگی میتوان خورد و فرقی نیست میان بول خوردن
و غیره و بعضی از مجتهدین گفته اند که بول خود را بخورد نه از دیگری را
و خوردن تریاق فاروق حرام است مگر باحتیاج اما هفتم مکروه
اول گوشتهای حیواناتی که او را خورند دوم کره حیوانی که گوشت او را

مثلاً معلوم نیست
ولکن گفت کلام [illegible]
[illegible]

خورند سیم گوشت خر و اسب و استر چهارم شیر ایشان پنجم
چیزهایی که جنب و حایض و کسی که پرهیز از نجاست نکند
دست در آن نهد برطوبت خوردن آنها مکروه است ششم پیاز و
سیر خوردن کسی که اراده داخل شدن مسجد داشته باشد
و در شب جمعه خوردن هفتم آبهای گرم خصوصا آبهایی که بوی
کبریت از آن آید بقصد شفا هشتم شرابی که بعلاج اورا سرکه کرده
باشند خوردن آن و بعضی از مجتهدین حرام است خوردن
آن باب نوزدهم از کتاب جامع عباسی در بیان آداب طعام
خوردن و آب نوشیدن و در آن چهار مطلب است مطلب اول
در بیان طعام خوردن و اقسام آن بدانکه اقسام طعام پنج
است اول واجب چون طعامی که سد رمق شود و طعام واجب النفقه
و طعام کفارات با عاجز شدن از عتق دوم حرام چون طعام مالی
که در آن شراب خورند سیم سنت چون طعام عروسی و خانه نو
ساختن و از حج آمدن و ختنه پسر کردن چهارم مکروه چون
طعام ختنه کردن زنان و طعام خانه تعزیت پنجم مباح و آن
ماعدای طعامهاست که مذکور شد و اما آنچه تعلق بطعام خوردن

و آب نو

و آب نوشیدن در رخت پوشیدن دارد هفتاد و شش
امر است یازده امر واجب و چهل و چهار امر سنت و چهار امر
حرام و بیست و پنج امر مکروه اما یازده امر واجب کرد اینند اول پرهیز
است از ظرف طلا و نقره اگر در ظرف طلا و نقره کوب طعام خورند اما
چهل و چهار امر سنت اول دست را شستن پیش از طعام خوردن
دوم پاک کردن دست خود بمندیل بعد از شستن پیش
از طعام چه در حدیث ائمه معصومین وارد شده که تا اثر
تری در دست باشد برکت از آن طعام میبرد سیم نشستن
بر جانب چپ در حالت طعام خوردن چهارم با انگشت طعام
خوردن پنجم انگشتان خود را لیسیدن ششم طعام از پیش
خود خوردن هفتم لقمه را کوچک برداشتن هشتم بسیار
خاییدن نهم بر مردم نگاه کردن در حالت طعام خوردن
دهم پیش از طعام خوردن بسم الله الرحمن الرحیم گفتن
و همچنین سنت است بسم الله الرحمن الرحیم بواسطه هر لونی
از طعام یا بر هر طرفی و اگر در ابتدای طعام خوردن بگوید بسم
الله الرحمن الرحیم تا آخر طعام کافیست و اگر بسم الله را فراموش

چه در حدیث است اگر
دهید در فقر نمی‌باشد
زیاده خیر خانه میشود و
شستن بعد از طعام باعث
رفع هم و غم

کرده باشد هر چند که بخاطرش آید بگوید و در بعضی از احادیث
اهل بیت آمده که یکی از اهل مجلس بسم الله بگوید یازدهم الحمد
لله گفتن بعد از فارغ شدن از طعام خوردن و حال آنچه
متعارف شده میان مردمان از خواندن سوره فاتحه بعد
از طعام خوردن در حدیث مذکور نیست دوازدهم مکرر الحمد
لله گفتن در اثنای طعام خوردن سیزدهم بعد از فارغ شدن
این دعا را بخوانند الحمد لله الذی اطعمنا فی جائعین وسقانا
فی ظمآنین وکسانا فی عارین وابدانا وانعم علینا الحمد لله الذی
یطعم ولا یطعم ویجیر ولا یجار علیه ویستغنی ویفتقر الیه چهاردهم
دو دست را شستن اگرچه طعام خورده باشد پانزدهم مالیدن
هر دو دست بعد از شستن بر ابروها و چشمها در حدیث اهل بیت
آمده که کلف زایل میشود شانزدهم ابتدا که از دست شستن بهم
رسد در ظرفی جمع کردن هفدهم در وقت دست شستن پیش از
طعام اول صاحب طعام دستهای خود را بشوید آنگاه کسی که در
جانب راست او است و در شستن دست بعد از طعام ابتدا بکسی کنند
که طرف چپ او باشد و بعد از همه صاحب طعام دستها خود را بشوید

چهار در حدیث است که شستن دست بعد از طعام و مالیدن بر چشم در حالتیکه بگوید الحمد لله المحسن المجمل المنعم المفضل ... باعث رفع رمد ... و در صورت مالیدن پیش از مالیدن خوانده ... بر ستمال صح

در بعضی احادیث

هیجدهم در بعضی احادیث واقع شده که در دست شستن بکسی ابتدا کنند که جانب راست
در خانه نشسته خواه آزاد باشد خواه بنده نوزدهم آنکه اول صاحب
طعام در طعام خوردن شروع کند بیستم آنکه صاحب طعام بعد
از همه دست از طعام خوردن بکشد بیست و یکم دعا کردن بجهة
صاحب طعام بطریقی که از حضرت رسالت پناه منقول است که آنحضرت
بعد از طعام میفرمود بصاحب طعام طعم عندکم الصائمون
واکل طعامکم الابرار وصلت علیکم الملائکة الاخیار بیست و یکم اول
نماز کردن هر گاه طعام در وقت نماز حاضر شود در وقت نماز
وسعت داشته باشد مگر آنکه جماعتی انتظار کشند بیست و دوم
بعد از طعام خوردن بر پشت افتادن و پای راست را بالای
پای چپ نهادن بیست و سیم بعد از هر سه گوشت خوردن
بیست و چهارم بچوب خلال دندان کردن [illegible]
حاضر ساختن بعد از طعام خوردن و بیرون آوردن
آنچه [illegible] مانده باشد بیست و پنجم سبزی با طعام آوردن
چه در حدیث آمده که حضرت امیر المؤمنین ع چنین میکرد بیست و ششم
پیش از طعام ابتدا به نمک خوردن کنند و آخر طعام ختم به

٥٢٥

سنگه که بآن ضایع کردن بیست و هفتم دهن را بعد از طعام
بعد یعنی به تنهائی شستن چه در حدیث آمده که هر دو دندان
نرم میکند بیست و هشتم جمع کردن آنچه در دستار خوان ریخته
باشد اگر در خانه طعام خورده باشد و در صحرا گذاشتن آنچه
در دستار خوان ریخته باشد اگر در صحرا خورده باشد بیست
و نهم شب سیر خوابیدن نمردی چه در حدیث آمده که
هر گاه مردی شب بخوابد و شکم او سیر باشد باعث آن میشود
که خواب کند بوی بد باشد سی ام خوردن آنچه در دستار
خوان ریخته باشد چه در حدیث آمده که سبب شفا های مرض
میشود و محتاجی را بر طرف میسازد و فرزند را زیاده میگرداند و
مرض ذات الجنب را بر طرف میکند سی و یکم ضیافت کردن مهمان
و اگر بخواهد آب خوردن جهة ایشان آوردن و اگر بخواهد
آب وضو جهة ایشان آوردن سی و دوم اعزاز و احترام نمودن
مهمانان سی و سیم بسیار مهمان بخانه آوردن و طعام دادن
چه در حدیث آمده که بسیاری دست در طعام موجب برکت طعام
است سی و چهارم آنچه در خانه حاضر باشد جهة مهمان آوردن
پنجم

سی و پنجم تکلیف نکردن جهة مهمان اگر خود آمده باشد و
تکلف کردن اگر او را طلبیده باشد سی و ششم بسیار طعام پختن
اگر مقدور باشد و کم پختن اگر مقدور نباشد سی و هفتم
در دو روز مهمان او را روی خوش نمودن و آنچه خواهد جهة او
حاضر کردن چه روز سیم مهمان چون اهل خانه اینک
میشود سی و هشتم خوردن صاحب طعام خود با مهمان سی و نهم
اجابت کردن دعوة مسلمان بطعام خوردن اگر چه مسافت یک میل
باشد اما اگر کافری بطلبد اجابت او لازم نیست چهلم باشتهای
عیال خود طعام خوردن چه در حدیث وارد شده که مؤمن باشتهای
عیال خود طعام میخورد چهل و یکم انتظار چیزی دیگر نکشیدن تا حاضر
شدن نان چهل و دوم کوچک شکستن نان چه در حدیث آمده که با
هر لقمه برکتیست چهل و سیم بعد از گذاردن نان انتظار نکشیدن چیزی خوردن
چه آن علامت بی صبریست چهل و چهارم خوردن آنچه از نان
که در سفره افتاده باشد چه در حدیث آمده که هر کس از آنچه
حله سر برو آن اعمال او نوشته میشود اما چهل و پنجم آب را بسیار
خوردن که ضرر میرساند چه هرگاه چیزی خورده باشد و آب

چیزی خورد باعث امتلا شود و معده را از پیش بهضم نرسد
و در حدیث آمده که چیزی خوردن در حالتی که سیر باشد باعث
برص میشود دوم رفتن بجانب جهت طعام خوردن که اول آن
تطلیه باشد و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند سیوم
خوردن در جایی که شراب یا هر چه مست کننده باشد خوردن چهارم
در ظرف طلا یا نقره طعام خوردن اما این حرام مکروه اول شکم را
از طعام پر ساختن دوم تکیه کرده طعام خوردن سیم بعد از طعام
خوردن هر گاه [illegible] چهارم مربع نشستن
در طعام خوردن چه در حدیث آمده که مربع نشستن [illegible]
پنجم [illegible] هر گاه [illegible] باشند ششم
بدست چپ چیز خوردن با اختیار هفتم طعام خوردن در حالتی
که راه روند هشتم اجابت کردن دعوة طعامی که جماعتی [illegible]
باشند نهم نان را بکارد پاره کردن و در زیر کاسه نهادن [illegible]
کردن استخوان را از گوشت چه در حدیث آمده که [illegible] هشت
یا ... تمام گوشت را بخورند در خانه [illegible] دوازدهم [illegible]
نهم هر دو گوشت خوردن و در روزی [illegible] گوشت خوردن [illegible]

پیش دارد

بلکه حرام ... الحاق ... معصیت است ... صدر دام ظله

بلکه در بعضی احوال شاید حرام باشد ... صدر ...

پیش دارد و از دهن بازه از چهار روز گوشت خوردن کردن
سیزدهم گوشت نیم پخته خوردن چهاردهم گرسنه خوابیدن
پانزدهم فراخ دستی کردن در معاش هر گاه مفلس باشد
شانزدهم خدمت فرمودن مهمان را هفدهم ترک کردن در شام
چیزی خوردن که در حدیث آمده که موجب خرابی بدن میشود
و نیز در حدیث آمده که هر که شب شنبه و یکشنبه شام نخورد
قوة از او میرود تا چهل شبانروز با آنچه ایشان هیجدهم بدست چپ
طعام خوردن و بد وانگشت با اختیار نوزدهم در ظرف نقره کوب
طعام خوردن بیستم خلال کردن بچوب درخت خرما و بچوب [illegible]
کردن سبب برص و جذام میشود و بچوب [illegible] بیست و یکم
و [illegible] کردن مکروه است بیست و یکم ماهی خوردن چه در حدیث
آمده که خوردن آن گوشت را میگدازد بیست و دوم پنیر خوردن
و گردو با پنیر خوردن بیست و سیم گوشت تازه خوردن
بیست و چهارم گوشت کندیده خوردن چه باعث خرابی بدن میشود
بیست و پنجم از چیزی که موش از آنجا خورده باشد خوردن
مطلب دوم در بیان منافع طعامها و میوهها بطریقی که از حضرة

بلکه در بعضی احوال شاید حرام نیز باشد

ائمه معصومین منقولست نان شعیر بدانکه نان جو خوردن
در حدیث آمده که در هیچ شکمی قرار نگیرد الا آنکه مرضی که در آن باشد
بیرون کند و قوت پیغمبرانست و نان برنج در حدیث آمده که جهت
مبطونین نافع ترین طعامهاست و دباغت معده میکند و گوشت در
حدیث آمده که خوردن گوشت می رویاند گوشت را در بدن و سید
طعامهاست در دنیا و آخرة و حضرة رسالت پناه گوشت سردست را
دوست میداشت و گوشت قلیه بدترین گوشتهاست جهت محرورانست
محروران نزدیک باد و گوشت گاو ساقهای پای او را قوی کند و تب
می آرد و مرغ از حضرت امیر المؤمنین منقولست که گوشت مرغ بهترین
گوشتهاست قطاة از حضرة امام محمد باقر منقولست که گوشت قطاة مبارک
است و صاحب یرقان را کباب آن نافع است حباری از حضرت
امام موسی منقولست که گوشت حباری بواسیر و درد پشت را نافع
است و قوت باه میدهد گوشت مسکات از حضرت امام محمد باقر
منقولست که گوشت میش شنوائی و بینائی را زیاده میکند و گوشت
گاو را با سلق خوردن ورم را برطرف میسازد و هریسه در حدیث
آمده که نفع بسیار دارد و سبب قوت باه میشود تخم مرغ در حدیث آمده
که سبب

که سبب بسیاری فرزند میشود عسل شفای بسیار است که سبب آن
بلغم باشد عدس بو یا نکرده تنگی را میشاند و قوت معده میدهد
و شفای هفتاد مرض است و عدس دلها را نازک میکند و اشک
چشم را زیاده میکند آرد گندم بو یا نکرده طعام پیغمبرانست و خوردن
دنبه آن گوشت می رویاند و اسهال از آدمی میبرد و قوت باه میدهد
پنیر با مغز گردو در حدیث آمده که هر یک با هم شفاست و هر یک
تنها مرضست شکر نافع است از همه چیزها و ضرر ندارد و سرکه
و زیت طعام انبیاست و منافع انبیاست و نیز منافع بسیار دارد ذهن
را روشن میگرداند و عقل را زیاده میکند و صفرا را کم میسازد و دل را
زنده میکند و صابون که در شکم است باشد میکشد و شهوت زنان را
برطرف میسازد نمیشود بادنجان را میکشد روغن او دواست خصوصا
شیر گوسفند سیاه نافع ترست از گوسفند سرخ و شیر گاو سرخ بهترست
از گاو سیاه شیر و ... جهت آب پشت نافع است زنبان ... هاضم
طعام است برنج بهترین چیزهاست جهت قطع بواسیر و خوردن باید
کرد جهت درد پشت نافع است و هفتاد هزار پیغمبر او را دعا کرده باقلی
مغز ساق را زیاده میکند و خون به میسازد و او زیاده میگرداند دماغ را

واگر با پوست بخورند دباغت معده میکند لوبیا بادها را از شکم میراند
ماش سم خربزه را زایل میگرداند و دباغت معده میکند و [illegible]
مویز سرخ هر صباح بیست و یک دانه خوردن دفع مرضها
میکند انجیر شبیه ترین میوه هاست بمیوه های بهشت بعضی از مرض
ها را نافع است قطع بواسیر و نقرس میکند انار سید میوه هاست
و حضرت رسالت پناه ص او را بهترین میوه ها گفته سیر [illegible] گرسنه
میان ... گرسنه را سیر میکند و در هر اناری یک دانه از بهشت است
لهذا بعضی از حضرات ائمه معصومین ع انار را تنها میخوردند و دانه
انار را با پیه او میخورند و دباغت معده میکند و وسوسه شیطان
را از دل میبرد و اگر کسی در روز جمعه پیش از آنکه چیزی بخورد
یک انار بخورد دلش را چهل روز نورانی میکند و اگر دو انار بخورد هشتاد
روز و اگر سه روز بخورد صد و بیست روز و از وسوسه شیطان
خلاص یابد و دود کردن چوب انار جانوران را میگر
یزانند سیب نافع است جهت سحر و دیوانگی و زیادتی بلغم و خوردن
آن خون آمدن بینی را بر طرف میسازد و بوییدن آن را نیکو میگرداند
و اگر زنان در آبستنی بخورند فرزند او نیکو میشود و غم را میبرد

کسی که

کسی که او را بخورد کلام او تمام حکمت است و شجاعت بهی آورد و دل را
جلا میدهد و معده را دباغت میکند خصوصا در وقتی که طعام
خورده باشد آلو اطفای حرارت میکند و صفرا را ساکن میسازد و خشک
آن خون را ساکن میسازد و مرض [illegible] را میبرد اترج بعد از طعام
خوردن نافع است و حضرت رسالت پناه ص دوست میداشت
اترج را آن سبز بودن ... دباغت معده میکند و بواسیر را زایل
میگرداند و [illegible] را قوت میدهد و تقطیر بول را نافع است کاسنی
امانست از قولنج هیچ برگی از آن نیست مگر بر آن قطره از آب بهشت است
و باه را زیاده میکند و فرزند را نیکو میکند و در او شفای هزار مرض است
باذروج یعنی ریحان کوهی سدها را میگشاید و اشتهای طعام میآورد
و سل را میبرد و هضم طعام میکند حضرت امیرالمؤمنین ع دوست میدا
شت او را گندنا جهت سپرز نافع است و اگر سه روز بخورند بوی را
خوب میکند بادها را دفع مینماید قطع بواسیر میکند و امانست
از جذام حضرت امیرالمؤمنین ع با نمک میخوردند کرفس طعام انبیاست
و بوی ... باعث زیادتی حافظه است و دل را پاک میکند
و جنون و جذام و برص را بر طرف میکند کرفس حضرت فاطمه ع او را

دوست میداشت که هو خون را صاف میکند و آب عقل را زیاده
میکند سلق از حضرة امام جعفر صادق ع منقولست که بیخ جذام می
کند و در او شفای مرضها است و استخوان را محکم میکند کماه آب شفاء
درد چشم است ترب از حضرة امام جعفر صادق ع منقولست که در او
سه خصلت است ورق او بادها را میراند و مغز او بول را میراند و
اصل او بلغم را بر طرف میسازد چون اما انست انقلنج دبوا سیر و باه
تقویت میکرده اند شلغم جذام را میبرد بادنجان و صفرا را میبرد و
طبیعت را با صلاح میآورد پیاز قوة باه میدهد و بلغم را میبرد و
پشت را محکم میکند و تب را بر طرف میسازد و خرما باد را بر طرف
میکند و سیر خوردن انست بعد از طعام رطوبت را دفع میکند
مطلب سیم در آب نوشیدن بدانکه بیست و سه امر با آب نوشیدن
تعلق دارند یازده امر واجب و سیزده امر سنت و یک امر حرام و
هشت امر مکروه اما یازده امر واجب کردانیدن دهن از موضع طلا
و نقره اگر ظرف نقره کوب یا طلا کوب باشد چنانچه مذکور شد
اما سیزده امر سنت اول آنکه در وقت آب خوردن این دعا بخواند
الحمد لله الذی انزل الماء من السماء فصرفه کیف یشاء
بسم الله

بسم الله خیر الاسماء دوم آنکه بعد از آب خوردن این دعا بخواند
الحمد لله الذی سقانی ماء عذبا ولم یجعله ملحا اجاجا بذنوبی الحمد
لله الذی سقانی فارونی واعطانی فارضانی وعافانی وکفانی اللهم
اجعلنی ممن یسقیه فی المعاد من حوض محمد ص ویسعد بمرافقته
برحمتک یا ارحم الراحمین سیم آنکه آب را بمکد چهارم آنکه آب را نو
شد بنوشد پنجم آنکه به سه نفس بنوشد اگر آب دهنده
غلام باشد ششم آنکه بیک نفس آب ننوشد اگر آب دهنده
آزاد باشد هفتم آنکه آب ایستاده ننوشد چه بسیار نوشیدن
آب مانع جمع مرضها است هشتم آنکه از نزدیک دسته کوزه و موضع
شکسته آب ننوشد نهم در وقت آب نوشیدن حضرت امام حسین ع
را یاد نماید و قاتلان او را لعنت کند چه اگر این را بکند صد
هزار حسنه در دیوان اعمال او ثبت کنند و صد هزار گناه از او
محو میشود و صد هزار درجه بلند او را روزی میکردند دهم
آنکه آبی که از ناودان کعبه فرود آید نوشیدن چه شفای
مرضها در آنست یازدهم آب زمزم نوشیدن چه شفای مرض
ها است دوازدهم آب باران نوشیدن چه سبب شفای امراض است

بیست دوم هضم به بودن آب زمزم بشرطها اما اینکه امر حرام در
ظرف طلا و نقره و انجو بودن اما هشت امر مکروه اول آب نیل مصر نوشیدن
چه در حدیث آمده آب نیل مصر دل آدمی میراند دوم آنکه یکدفعه آب
نوشیدن اگر آب دهنده غلام باشد سیم بعد طعام آب نوشیدن
اگر آب دهنده آزاد باشد چهارم بکبار خورده بودن آب چه باعث مرض
کباد میشود و آن مرضیست در جگر پنجم ایستاده نوشیدن ششم از نزد
دسته کوزه آب نوشیدن هفتم بسیار آب نوشیدن هشتم زیاده خوردن

**مطلب چهارم** در آداب رخت پوشیدن و عمامه پیچیدن و
انگشتری در دست کردن و کفش و موزه و نعلین در پای کردن و در
آن دو فصل است **فصل اول** در اقسام رخت پوشیدن بدانکه رخت
پوشیدن جهت پنج قسم است اول رخت پوشیدن واجب چون
رخت خوب پوشیدن زن هر گاه شوهر او را خواهد از آن
رخت و لباس هر گاه باعث ترس و خوف عدو شود دوم رخت
پوشیدن سنت چون رخت خوب پوشیدن زن جهت
شوهر خود اول تصفیه و رخت پوشیدن مرد جهت زن خود
و لباس رخت پوشیدن جهت تعظیم مرد و رخت پوشیدن علما
جهت تعلیم

جهت تعلیم علم قسم سیم رخت پوشیدن حرام چون
رخت حریر پوشیدن مردان در غیر جنگ و ضرورت چنانچه
مذکور خواهد شد قسم چهارم رخت پوشیدن مکروه
چون پوشیدن رخت خوب زن در وقت مردن شوهر
چنانچه در بحث طلاق مذکور شد هر گاه اراده زینت نکند
قسم پنجم رخت پوشیدن مباح و آن رخت خوب پوشیدن است
سوای آنچه مذکور شد چون رخت خوب پوشیدن مباح
است **فصل دوم** در آنچه برخت خوب پوشیدن متعلق است بدانکه
چهل و سه امر متعلق است برخت پوشیدن یک امر واجب و شش
امر حرام و بیست و شش امر سنت و ده امر مکروه اما یک امر
واجب آنکه یک جامه پاک باشد در حالتی که نماز میکند چه در
جامه نجس نماز صحیح نیست اما شش امر حرام اول پوشیدن
مردان حریر محض را در نماز در غیر جنگ و ضرورت دوم پوشیدن
زنان حریر محض را در حالت احرام و در حالت نماز بنا بر
خلاف سیم پوشیدن پوست مرده چهارم پوشیدن رختی که
غصب کرده باشد پنجم رخت خوب پوشیدن زن اجنبیه بقصد

زنا کردن ششم انگشتری طلا در انگشت کردن اما بیست و ششم
امر سنت اول آنکه رختی که میپوشد قیمتی باشد بجهت تجمل و زینت
دوم انکه سفید باشد و از پنبه باشد چه در حدیث آمده که
جامه پنبه پوشیدن لباس حضرت رسالت پناه و ائمه
معصومین بوده سیم انکه کوتاه باشد چهارم انکه آستین آن
جامه از انگشتان دراز تر نباشد پنجم انکه جامه خانه غیر
جامه بیرون باشد ششم انکه در حالت پوشیدن جامه کهنه
را بآب سائند و بحق وحق انا انزلناه بر او بخوانند و بر آب
میده بخانه بریزند چه از حضرت امام جعفر صادق منقولست که
سبب فراخی نعمت میشود مادامی که از آن جامه چیزی باشد
هفتم در حالت پوشیدن جامه نو این دعا بخواند که محمد
ابن مسلم بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر نقل کرده که پرسیدم
از آن حضرت که هر کس جامه نو پوشد چه کار کند حضرت فرمود
این دعا بخواند اللهم اجعله ثوب یمن و تقی و برکة اللهم
ارزقنی فیه حسن عبادتک و عملا بطاعتک و اداء شکر نعمتک الحمد لله
الذی کسانی ما اواری به عورتی و اتجمل به فی الناس هشتم در وقت
پوشیدن

پیچیدن عمامه این دعا بخواند اللهم سومنی بسیماء الا
یمان و توجنی بتاج الکرامة و قلدنی بحبل الاسلام و لا تخلع
ربقة الایمان من عنقی نهم انکه استاده عمامه بندد چه
در حدیث آمده نهی وارد شده از عمامه پیچیدن نشسته دهم
انکه تحت الحنک بندد یازدهم انکه در وقت زیر جامه
پوشیدن این دعا بخواند اللهم استر عورتی و امن روعتی
و اعفف فرجی و لا تجعل للشیطان فی ذلک نصیبا و لا له الی ذلک وصولا
فیضع الی المکاید و یهیج لی ارتکاب محارمک دوازدهم انکه زیر جامه
را رو بقبله بپوشد سیزدهم انکه موزه و نعلین را نشسته به
پوشد چهاردهم انکه در وقت پوشیدن موزه و نعلین اول
پای راست را بپوشد و در کندن اول از پای چپ بکنند پا
نزدهم انکه در وقت موزه و نعلین پوشیدن این دعا بخوانند
بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد و طی قدمی فی
الدنیا و الآخرة و ثبتهما علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام شانزدهم
انکه در وقت کندن موزه و نعلین این دعا بخواند بسم الله و الحمد
لله الذی رزقنی ما اوقی به قدمی من الاذی اللهم ثبتهما

علی صراط کانها علی صراط النوبی هفدهم آنکه نعلین موزه
زرد باشد چه در حدیث آمده از امام جعفر صادق ع که کسی که نعلین
زرد پوشد همیشه خوشحال خواهد بود تا کهنه شود هجدهم سفید
پوشیدن چه از امام جعفر صادق ع منقولست که اگر کسی نعلین سفید پوشد
کهنه نشده مال بدست پوشنده آید و نعلین زرد لباس پیغمبر است
ست نوزدهم پوشیدن موزه بیستم پوشیدن پیراهن کتان است چه
در حدیث آمده که فربه میکند پوشنده را بیست و یکم انگشتر
بدست کردن بیست و دوم انگشتر بدست راست کردن بیست
سیم انگشتر عقیق بدست کردن چه در حدیث آمده که امان
ست از بلاها بیست و چهارم انگشتری که نگین او یاقوت باشد
در دست کردن چه در حدیث آمده که مفلسی را میبرد بیست و
پنجم انگشتری که نگین او فیروزه باشد در دست کردن چه در
حدیث آمده که محتاج نمیشود کسی که در دست فیروزه باشد
بیست و ششم انگشتری که نگین او جلد یا بلور باشد در دست
کردن اما دهم مکروه اول پوشیدن موزه سرخ در حضر اما در
سفر مکروه نیست دوم پوشیدن نعلین سیاه چه در حدیث آمده

که هر

که ضرر میرساند بچشم و غم میآورد اما گفته‌اند سیاه پوشیدن
مکروه نیست سیم پوشیدن جامه که در او صورة باشد و
نماز کردن در او چهارم جامه سیاه پوشیدن چه از حضرة
امام جعفر صادق ع منقولست که حق تعالی وحی به پیغمبر آن فرستاد
که لباس دشمنان مرا مپوشید یعنی جامه سیاه پنجم جامه
پوشیدن که انگشت نما باشد بسبب آن چه در حدیث آمده که
کسیکه بپوشد جامه که مشهور باشد بسبب آن جامه خدا تعالی
جامه از آتش باو پوشاند ششم جامه سرخ پوشیدن مکروه است
و هفتم پوشیدن جامه که زرد باشد و بزعفران رنگ کرده
باشد مگر در عروسی چه در حدیث آمده که حضرة امام محمد
باقر ع فرموده که رنگ کردن بزعفران خاصه بنی امیه است
چه در حدیث آمده که حق تعالی لعنت قبای زرد پوشیده و گفته
که من عروسی کرده ام جهة آنست قبای زرد پوشیده ام هشتم
آنکه بعد از گفتن پاک نعلین پوشیده راه رود مگر آنکه یکی را
داده باشند که بر وی بندد چه در حدیث آمده که آنکسی که در یک
نعلین راه رود اگر شیطان مزید باو رساند کسی را ملامت نکند

اولا دوست پوشیدن لباس شهرة است صدر سر علم الهی

نفس خود را متهم انگشتری از آهن در دست کند دهم آنکه
عمامه را نشسته به بندد **باب شانزدهم** از کتاب جامع عباسی
در قضا پرسیدن و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در اقسام
آن و در آن سه فصل است **فصل اول** در قضا پرسیدن و آن
بر دو قسم است قسم اول قضا پرسیدن عام یعنی حکم کردن میانه
مسلمانان و آن وظیفه امام است یا نایب او و بر امام واجب است
که در هر قطری از اقطار و هر مصری از امصار قاضی نصب کند
و هر قاضی جامع الشرایط که امام تعیین کند جهة قضا پرسیدن
بر او واجب عینی است و بعضی از مجتهدین واجب عینی نمیدانند
با تعیین هرگاه جماعتی باشند و اگر امام تعیین نکند واجب کفائیست
مگر آنکه منحصر در شخصی باشد چه در صورة عدم تعیین امام نیز
بر آنکس واجب عینی است و اگر امام عالم نباشد بحال آنکس واجب است
بر آنکس که حال خود را با امام عرض کند تا امام عالم بشود بحال
او و در حال غیبت امام فقیه جامع الشرایط را است حکم کردن و
واجب است بر مردمان رفع قضایای خود با وی چنانچه قاضی منصوب
از جانب امام لازم بود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در حال
غیبت

غیبت امام در بودن فقیه جامع الشرایط قضای فقیه عادل
امامی اگر چه مجتهد نباشد کافیست و حکم او حکم فقیه جامع
الشرایط است و هرگاه جماعتی که اهلیت قضا داشته باشند پیدا
باشند آیا قضا پرسیدن سنت است میانه مجتهدین در این
مسئله خلافست اقرب آنست که اگر بر خود اعتماد داشته باشد که
بانتظام امر نایب و سنت است و بعضی از مجتهدین گفته اند که
اگر مفلس باشد سنت است که قضا پرسد و از بیت المال حق
گیرد و اگر مشهور نباشد بفضل سنت است که مرتکب قضا شود تا
مشهور بفضل گردد و اگر مشهور باشد بفضل تا آنکه محتاج نباشد
مکروه است قضا پرسیدن و حرام است از جانب حاکم ظالم قاضی شدن
هرگاه داند که حکم شرع را بطریق حق جاری میتواند ساخت
حکمی که قاضی منصوب از جانب ظالم کند صحیح نیست اگر چه آن ظالم صاحب
شوکت باشد اما اگر از جهة ضرورة باشد قاضی جایز است و اگر آن
قاضی حکم کند جهة شخصی بگرفتن مال خود آن شخص را جایز است که
بگیرد و جایز است متعدد بودن قاضی در یک شهر و در صورت
تعدد مخیرند مردمان در رفع کردن قضایای خود بهر کدام از ایشان که

خواهند هرگاه مساوی باشند والا رفع باعلم باید کرد و یا
مساوی در علم باشند و اگر یکی اعلم باشد و یکی اورع علم مقدم است
و اگر در این صورت میانه مدعی و مدعی الیه نزاع واقع شود و هر یک
از ایشان بقاضی راضی شوند و قاضی که مدعی خواهد مقدم است
و جایز است که امام در هر محله قاضی نصب کند یا آنکه هر قاضی را
بنوعی از قضا مخصوص کرده‌اند مثل آنکه یکی را جهت قضا و رسیدن
میانه مردمان تعیین نماید و دیگری را جهت زنان و آیا جایز است
که شرط کنند که هر دو متفقاً در حکم واحد متفق شوند میانه مجتهدین
در مسئله خلاف است و کسی که جاهل باشد باحکام شرعیه و شرایط
قضا اگر در وی محقق نباشد قضا بر وی حرام است چه در حدیث از
امیر المؤمنین منقولست که قاضی بر چهار قسم است سه قسم از ایشان
در دوزخ روند اول آنکه دانسته حکم بباطل کند دوم حکم بباطل
کند و نداند که باطل است سیم آنکه حکم حق کند و نداند که حق است
این هر سه بدوزخ میروند و یکی آنکه حکم بحق کند و داند که
حق است و این قاضی در بهشت میرود قسم دوم قضا و سیاست خاص
و آن در صورتیست که مدعی و مدعی علیه بشخصی راضی شوند که
میانه

میانه ایشان حکم کند و حکم این شخص بر ایشان جاریست
اگرچه امام یا کسی از جانب او جهت قضا و سیاست عام موجود
باشد و شرط است در این قاضی آنچه در قاضی منصوب از جانب امام
شرط است از فقهاء که مذکور شد و خواهد آمد و اما رضای
مدعی و مدعی الیه از حکم این قاضی شرط است میانه مجتهدین خلاف است
و اگر یکی از ایشان پیش از حکم یا در اثنای حکم رجوع کند از این قاضی
نافذ نیست و حکم قاضی از مدعی و مدعی علیه تعدی [illegible] اگر حکم
به دیت کند در خطا عاقله دیت نمیدهند **فصل دوم** در صفات
قاضی بدانکه بیست و هفت صفت میباید که قاضی را باشد دوازده
صفت واجب و پانزده سنت اما دوازده صفت واجب اول آنکه قاضی
بالغ باشد چه قضای طفل صحیح نیست دوم آنکه عاقل باشد چه قضاء
دیوانه صحیح نیست سیم آنکه مرد باشد چه قضای زن صحیح نیست
و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که قضای زن در مواضع که گواهی
مسموع باشد صحیح است چهارم آنکه مؤمن باشد چه قضای غیر
مؤمن صحیح نیست پنجم آنکه عادل باشد یعنی گناه کبیره نکند و گناه
صغیره بسیار نکند چه قضای فاسق صحیح نیست ششم آنکه حلال‌زاده

یعنی صفات آنکه در بیان شهادت خواهند فرمود

باشد چه قضایای دال الزنا صحیح نیست هفتم آنکه قادر باشد بر چیزی
نوشتن و داشته باشد بمذهب بعضی از مجتهدین هشتم آنکه آزاد
باشد بقول بعضی از مجتهدین نهم آنکه کور نباشد بمذهب بعضی
از مجتهدین اما اگر کور باشد صحیح است دهم آنکه فراموشی بود نیست
او نباید که از یاد او بوده است او نباشد چه اگر فراموشی او غالب باشد
صحیح نیست قضایای او یازدهم آنکه کسی باشد که گواهی او بر مدعی
و مدعی علیه مسموع باشد پس اگر چنین نباشد صحیح نیست چون
قضایای فرزند بر پدر و بنده بر آقا و عدو بر عدو دوازدهم آنکه
در احکام شرعیه و اصول آن اجتهاد کرده باشد و اجتهاد بآن
نمیشود هفت علم را آنکه میشود اول علم کلام بدلیل تفصیلی چه
اجمالی کافی نیست و آن علمی است که بحث میشود در آن از ثنای
حق تعالی و صفات ثبوتیه و سلبیه و عدل و حکمت او و
نبوت پیغمبر ص و امامت امیرالمؤمنین ع و ائمه معصومین ع همه آن
اما معرفت اینها در کتب کلامی مذکور میشود آنچه اهم و اعرض
دفع شبهه که کرده اند میکنند و طلب کفایت نیست دوم علم اصول
فقه و آن علمی است که بحث میشود در او از ادله و دلیلها و حکمهای شرعی از

امر و نهی

دلیل اجمالی کافی نیست علی الاقوی صدر الدین رحمه الله

امر و نهی و عموم و خصوص و مطلق و مقید و مجمل و مبین و غیر
اینها سیم علم نحو عربی و آن علمی است که بحث میشود از
احوال آخر کلمه و کلام از حیثیت اعراب و بنا اما استقصای
مسایل نحو لازم نیست چهارم علم صرف عربی و آن علمی است
که بحث میشود از احوال ابنیه کلمه پنجم علم بلغت عرب است
بمقداری که قرآن و احادیث حضرت رسالت پناه ص و ائمه معصومین ع
را تواند فهمید ششم علم منطق و آن علمی است که فهم را از
خطا در فکر نگاه میدارد و از علم منطق دانستن شرایط حد
و برهان و معرفت اشکال و استنتاجها کافیست هفتم دانستن
چهار اصل اول آیات قرآنیه دوم احادیث نبویه و ائمه ع که
از آنها احکام شرعیه مستنبط میشود و در دانستن آنها
دانستن پیغمبر امرها لازم است و آن دانستن ناسخ و منسوخ
اینهاست و عموم و خصوص و امر و نهی و مطلق و مقید و
محکم و متشابه و مجمل و مبین و ظاهر و ما یتعلق بضبط الفاظ
و کیفیت دلالة و معانی الفاظ و متواتر و آحاد و مسند و مرسل و
مقطوع و حال راوی و معانی ... الله و قوت استخراج و ایات قرآنیه

که از آن احکام شرعیه مستنبط قریب بپانصد آیه است و
شرط نیست حفظ در آنها بلکه فهمیدن معنی آنها و استحضار
آنها هرگاه محتاج بآنها شود کافیست و در احادیث اعتماد بر
اصل مصحح از چهار اصل مشهور که آن کافی و من لا یحضره
تهذیب و استبصار است که سند متصل از عدول تا امام روایت
کرده باشد کافیست سیم احاطه بمسائل اجماعیه تا آنکه اجتهاد
بخلاف آن نکند اما معرفت مسائل اجماعی ضروری لازم نیست
چهارم دلیل عقلی از استصحاب و برائت اصلیه و در جایی که محتاج
بدلیل عقلی میشود که آیات قرآنیه و احادیث نباشد و دانستن قیاس
نیست اما بجهت حجت نیست اما تو دانستن آن بجهت [illegible] و مراد بدانستن
این علوم آنکه او را قوتی باشد که رد فرع با اصل تواند کرد و
و استنباط فرع از اصل تواند کرد چه تحصیل این علوم چنانچه در
زمان متعارفست سهل است اما آن قوة بهم رسانیدن
بغایت مشکلست تا آنکه توفیق الهی شامل حال [illegible] دولت [illegible] گردد
اما یازده صفت است اول آنکه [illegible] زاهد و متورع و امین باشد
دوم آنکه اعمال صالحه بسیار کند سیم آنکه شدید الفقه باشد از
هوای

هوای نفس چهارم آنکه حریص باشد بتقوی پنجم آنکه صاحب
قوة باشد یعنی آنکه عنف و تعذیب کند و ملایم باشد یعنی ضعف تا آنکه طمع نکند
قوی در باطل و مأیوس نشود ضعیف از عدل او ششم آنکه حلیم باشد هفتم
آنکه فهیم باشد بر ارباب امور هشتم آنکه ضابط باشد نهم آنکه زود [illegible] نشود
چیزها [illegible] دهم آنکه قوة در بصر و بصیره او باشد یازدهم آنکه دانا باشد
بزبان اهل آنشهر که در آنجا قاضی باشد دوازدهم آنکه از طمع منزه باشد
سیزدهم آنکه صادق القول باشد چهاردهم آنکه صاحب رای سخت باشد
پانزدهم آنکه جبان نباشد تنبیه قاضی بودن شخص بسبب تعیین امام
ثابت میشود بسه طریق اول شنیدن از امام که بشخصی بصیغه ماضی
گوید وَلَّیتُکَ الحُکمَ یعنی والی کردانیدم ترا در حکم کردن میانه مردمان
یا استَنبَتُکَ فِی الحُکمِ یعنی نایب کردانیدم ترا در حکم کردن یا بصیغه امر
حکم بین الناس یعنی حکم کن میانه مردمان دوم
گواهی دادن دو عادل بقول امام در تعیین او سیم گواهی دادن
جماعتی که از گواهی ایشان ظن حاصل شود بشیاع برسد و قولها فی
تعیین از جانب امام درین سه طریق کافیست اگرچه قرینه ملحق [illegible]
کنند [illegible] اخذ امام در قبول کردن قول او میانه مجتهدین

صدق در قول و [illegible] از صفات واجبات در قاضی [illegible]

الحق [illegible] ثابت [illegible]

در بیان مسئله خلافست در عزل قاضی از منصب قضا آنچه از آن تغییر میشود

اول دیوانه شدن قاضی یا فاسق یا بیهوش شدن او و نیابت

غالب شدن بر او در بیشتر موردها اگر زایل شود نقض دعوی نمیکند دوم

مرحمات اما آنچه که اتفاقی را نصب کرده باشد سیم فقط شدن

ولایت کسی که او تعیین کرده چون فاسق شدن او یا بیهوش شدن

چهارم عزل کردن امام او را بجهة مصلحت و امام بی مصلحت میتواند

امام عزل کرد میانه مجتهدین در بیان مسئله خلافست اقرب آنست

که میتواند عزل کرد و در عزل علم قاضی بعزل شرطست پس اگر

پیش از علم بعزل حکمی کرده باشد صحیح است و اگر قاضی بعد از عزل

دعوی نماید که در فلان معامله حکم کرده بودم قبول

نمیکنند قول او را مگر بگواه که گواهی بدهند و اگر پیش از عزل دعوی

کنند قول او مقبولست فصل سیم در آنچه تعلق بقضا و رسیدن

دارد بدانکه شصت و هفت امر تعلق بقضا و رسیدن دارد

شانزده امر واجب و بیست و شش امر سنت و چهار امر حرام و
بیست و یک امر مکروه اما شانزده امر واجب اول آنست که در نشستن مدعی
علیه جهت مدعی اگرچه تحریر دعوی نکرده باشد بخلاف غایب
که تکلیف

که تکلیف جواب نکند او را مگر با تحریر دعوی و تکلیف جواب وقتی

لازم است که از حکایت او باشد و اگر در حکایت شک باشد بعد از ثبوت

حکم میکند و گواه میگیرد و اگر مدعی علیه زن باشد که از خانه بیرون

نیاید قاضی کسی پیش او فرستد که وکیل او باشد اگر وکیل

تعیین نکرده باشد و اگر حکم قسم خوردن باشد امین خود را

با دو گواه بفرستد که او را قسم دهد و اگر خصم از حاضر شدن

پیش قاضی امتناع نماید قاضی حکم میکند و اگر قاضی خواهد

که او را تعزیر کند جایز است و قاضی معزول نیست اگر مدعی علیه را

بطلبد لازم است رفتن اما دوم آنست که تحریر دعوی کند آنگاه

مدعی علیه را بطلبد سوم برابر داشتن مدعی و مدعی علیه خواه

هر دو مسلمان باشند خواه هر دو کافر در نظر کردن و گوش

و گوش کردن سخن ایشان و جواب کلام ایشان و دادن و

در جای دادن و تعظیم کردن و عدالت کردن در حکم و بعضی از

مجتهدین سنت میدانند اما اگر یکی از ایشان مسلمان باشد
و یکی از اهل کتاب جایز است که مسلمان را مقدم بر اهل کتاب سا
زد چنانچه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که در مجلس

والی شرع حجة صدر شرعیه [illegible]

هرگاه فراموش کند [illegible] او را [illegible] در [illegible]

شرح پهلوی او نشست روا نیست که کار ایشان باشد حمل آن
بشنیدن اما شوید در قلبی طبیب نیست سیوم مقدم داشتن کسی که
پیشتر آمده باشد بدعوی مگر آنکه متلاحظ حرمتی داشته باشد چون
مسجد آن کسی که بفرسخ بعید باز نرسد باشد چه اینها را مقدم دارند اگر
در آمدن مساوی باشند قرعه بزنند بنام هر که بیرون آید
او را مقدم دارند در دعوی چهارم شنیدن سخن کسی که
پیشتر سخن کند از خصمین و اگر هر دو ابتدا کنند از کسی بشنود
که در دست راست خصم بوده باشد و شیخ طوسی در مبسوط گفته
نقل اجماع کرده و بعد از آن قرعه بزنند خلاف مر سیادرا که
ایشان گفته اند که هر دو قسم بخورند که کدام مدعی ست و کدام
مدعی علیه و صرف دعوی ایشان کنند یا صلح کنند و حاکم بدینت
خود [illegible] مقدم داشتن پنجم زجر کردن کسی که از
طریق شرع در مجلس او تعدی کند بآهستگی دوزخی و اگر باز متنبه
نگردد درشتی کند و اگر محتاج بزدن باشد بزند اما اگر حقی باشد
انتقامی نیست که عفو کند ما دامی که با او فساد نکند ششم
تلقین کردن یکی از مدعی و مدعی علیه حجتی را که خصم بیکری
دارد

نقل اقوال عامیه در نبود است بالکلیه در بعضی است قوی بگویند که صح

وبعضی از

وبعضی از ایشان گفته اند

وبعضی از ایشان گفته اند

وبعد از آن قرعه [illegible] در قرعه اولی است

بالحکم حق اعتراف [illegible] حاکم [illegible] قاضی [illegible] تعزیر کردن و عفو [illegible]

روا نباشد و هفتم یاد کردن یکی از ایشان بحجت او هفتم رشوه نگرفتن
پیشتر اگر گرفته باشد طیب نیست که اعانه کند بر ظلم [illegible] با وجود آنکه
بدل او را باتلف است هشتم آنکه قاضی در میان آن گواهی داده گواه یا بعد از آن
چیزی نگوید که گواه او را وسیله کند بر گواهی دادن هر گاه او در گواهی
دانسته متهم نباشد و همچنین اگر مدعی علیه خواهد که اقرار کند بحق
حاکم شرع او را چیزی نگوید که باعث انکار کردن او گردد مگر [illegible]
نهم حکم کردن هر گاه مدعی التماس کند حکم را که موجب حکم ثابت
شده باشد پیش او و بسبب منصوصه بگوید که حکمت یا قضیت یا انفذت
والحقه بابینها مانند آن و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر گاه حق مدعی
ثابت او کند امر کند مدعی را به گرفتن آن یا فروختن آن کافیست
و لازم نیست که بگوید پیش من ثابت شد مدعای تو یا دعوی تو ثابت
ست [illegible] بسبب منصوصه نقض آن جایز نیست بخلاف امر کردن بگرفتن عین
که نقض آن جایز است دهم [illegible] را طرف کردن هر گاه مخالف
آن ظاهر گردد قرآن یا حدیث متواتر یا اجماع یا خبر [illegible] خواه آن
حاکم باشد خواه غیر او و خواه تنفیذ حکم او کرده باشد یا [illegible] باشد
خواه تنفیذ آن نکرده باشد یازدهم نوشتن حکم و محضر و همچنین

اگر بگوید اثبات شد کفیست بحکم و علی هو

و بعضی از مجتهدین منع کرده اند چه در این سکوتن [illegible] اولی است

صح

واجبست نوشتن قباله جهة اقرار کننده هرگاه خصم او التماس
کند و معروف باشد یا کسی باشد که او را بشناسند و قیمت کاغذ قباله
را بیت المال باید داد یا متعذر بودن آنکه که التماس میکند بدهد
دوم حکم کردن بمحکوم علیه بر بیرون آمدن از عهده حق و اگر
انکار کند و اگر ادعای مفلسی کند و اصل مال ظاهر نداشته باشد یا
که اصل دعوی مال نباشد سوگند بدهد او را اگر چنین نباشد
حبس کند او را تا آنکه مفلسی او ظاهر گردد بگواه مطلع بر ظاهر و باطن
یا آنکه خصم تصدیق افلاس او کند و اگر مال ظاهری داشته باشد
امر کند بفروختن و اگر از فروختن امتناع کند حبس کند او را یا بفروشد
یا آنکه بفروشد به نیابت او سیم سؤال کردن از گواه هرگاه مدعی
علیه منکر حق باشد پس اگر مدعی دعوی گواه کند او را امر کند بحاضر
کردانیدن آن بعد از آنکه گواه را حاضر کرد آنکه سؤال نکند حاکم
از ایشان مگر بالتماس مدعی یا آنکه بگوید هر کس پیش او گواهی هست
بگوید پس اگر هر دو گواه متفق گویند و مطابق دعوی مدعی باشند و
عدالت ایشان نزد حاکم ثابت باشد حکم کند بالتماس مدعی و بعضی
از مجتهدین گفته اند که بدانستن مدعی حکم میتوان کرد لکن اولی نیست

که بر خصم

که بر خصم عرض کند گواهان را تا آنکه اگر خصم داند فسق ایشان را اظهار
کند آن پس اگر خصم جهة جرح کردن مهلتی طلبد سه روز مهلت دهد
او را و بعد از آن حکم کند و اگر حاکم حال گواهان داند معدل از مدعی
طلب کند و اگر مدعی گوید گواه میآورم خاطر نشان مدعی کند که
قسم میرسد او را بر مدعی علیه پس اگر مدعی طلب قسم نماید
حاکم قسم دهد او را چهارم سؤال کردن از حال گواهان از
عدالت و فسق ایشان اگر عالم نباشد اگر چه مدعی علیه از آن
ساکت باشد موقوف نیست واجب بودن تزکیه گواهان بر طعن
در ایشان و آیا ساقط میشود وجوب تفحص حال گواهان باقرار
کردن مدعی علیه بعدالت ایشان مجتهدین را در این مسئله دو
قول است پنجم آنکه در حالتی که مدعی علیه از قسم خوردن امتناع
نماید حاکم یک مرتبه یا دو بگوید که اگر قسم نخوری مدعی قسم میخورد
و حق را بان ثابت مینماید مجتهدین واجب است بر حاکم قسم دادن
مدعی بر ثبوت و بعضی اینها شایسته نهم آنکه اگر از مدعی یا مدعی علیه
حاضر نباشد حکم نکند چه اگر اینها نباشند و حکم کند حکم او صحیح نیست
اما [illegible] امر است او [illegible] مجتهد جامع [illegible] در وقت املا [illegible]

اقوی [illegible] برغائب الآن [illegible] علی
حجته [illegible]

و در وقت عمارت تحقیق مصلحت کردن و سوال غور کردن از خطابت و صلات

توثیق و صمت و اعانت را سلام کردن بر آنکسی که اول بینات

آید نهم فزول کردن در میان شهر سیم کوفه سوره تمکات را

محضرها و قبالها از قاضی معزول چهارم سوال کردن از احوال

آن شهر و شناختن اهل آن که محتاج بشناختن باشند پنجم منادی

کردن او در وقت آمدن بشهر و خواندن چیزی که امام جهت

او نوشته باشد ششم آنکه ابتدا کند باحوال آنها که در حبس قاضی معزول

باشند پس اگر محبوس اقرار کند جهت خصم نگاه دارند او را

تا آنکه حق آن بدهد و اگر منکر باشد سوال کند از خصم پس اگر

خصم اعتراف کند بانکه او را بغیر حق حبس کرده ام رها کند او را

و اگر محبوس گوید که مرا خصمی هست اما نمی‌شناسم نگاه دارند تا

خصم او پیدا شود و اگر گوید خصم ندارم حال خصم او منادی کردن

تحقیق نماید پس اگر بعد از منادی کردن خصم او ظاهر نشود

رها دهد او را اگر گوید که حبس من بغیر از حق واقع شده مجتهدین
را در بین مسئله دو قول است اول آنست که قول او مقبول است و بعضی بر
آنند که مقبول نیست چه متضمن قدح در قاضی اول است بلکه نقض

حال او

حال او باید کرد و هم باید داد به برین الذمه بودن او انگاه سر دهد

او را و اگر ابا کند از بین صورت قول آنست که خلاف است و اگر گوید خصمی دارم

اما او ظلم حبس کرده بود در بین مسئله نیز میانه مجتهدین

خلاف است و حکم آن مثل حکم شدن مذکور است هفتم نگاه کردن

مالهای اطفال و حدیو انگاه پس حکم کند میانه ایشان آنکه نظر

کند که اگر اطفال بالغ شده اند مال ایشان را بایشان تسلیم کند و اگر ایشان

اگر از ولایت معزول باشد حکم باسقاط ولایت او کند و همچنین نظر

کند در حال اوصیا و الخراج حقوق پس اگر ایشان خائن و جنایت کرده

باشند یا فاسق شده باشند تصرف ایشان را باطل کند و بدل ایشان

جماعت دیگر تعیین کند و اگر ضعیف باشند ضم کند و بدل ایشان

جماعت دیگر تعیین کند و اگر ضعیف باشند ضم کند با ایشان دیگری را

هشتم نظر کردن در امینان قاضی اول در لقطه و ضاله پس هر گاه

امینان خائف شده باشند باز گیرد از ایشان تنها مال او را لقطه

و ضاله که در معرض تلف باشد یا آنکه نفقه ایشان را بر قیمت
ایشان باشد بفروشد انتظار آن عمل علامت انتظار کند یا آنکه به
کسی دهد که انتظار یافته باشد نهم فکر کردن در محضرها و قیمت

کشتند کان امداد وکساید که کواهان از تزکیه کنند ومتحجانند و کساید
که اگر قاضی کو باشد سخنان مدعی ومدعی علیه را بقاضی بفهماند
پنجم کدام از ینها که فاسق شده باشند نید یا کنند بدیگری دهم
نشستن جهت قضا در قضا که مسجد باشد امدن پیش یازدهم انکه
رو بقبله بنشیند وبعضی از مجتهدین گفته اند که قاضی پشت بقبله بنشیند
دور خانه ودون پانشیند بلکه جهت او فرشی باید [illegible] دوازدهم انکه وضو
باشد وجامه خوب بپوشد سیزدهم انکه بکیند ووقاران
خانه بیرون اید چهاردهم انکه بسیار کشاده روی نکند که
مردم جرأة کنند در سخن گفتن پیش او نگفته نباشد
که مانع سخن گفتن پیش او باشد پانزدهم انکه خیلی باشد
از انچه او را مشغول سازد و باعث بر انکه بکند خاطر او کردد چون
غضب وکرسنکی وتشنکی وخوشحالی بسیار وغم بسیار وبیماری و
خواب ولیکن باینها مانند شانزدهم حاضر کردانیدن عدل در
مجلس قضا وسیدن تا انکه اورا اگاه کردانند بماخذ حکم وی
خطا [illegible] که کند هفدهم حاضر کردانیدن در مجلس قضا وسیدن
جماعتی از عدول را بجهة زینت بخصوم ودر دعوی جماعتی که کواه شوند

وباقرار

باقرار کردن مردمان وحکم کردن قاضی مدعی ومدعی علیه را
بصلح کردن پس اگر از صلح امتناع نمایند حکم کند واگر این مسئله
بر او مشتبه باشد مهلت طلبد تا ظاهر شود واجتهاد در تحصیل آن
کند بیستم متفرق ساختن کواهان در قضیه اینانست هرگاه شک
داشته باشد که کواهان از اهل علم نباشند نوزدهم انکسی که قران
بجای کند [illegible] چنان کند که شاید انکار کند وانحطاط [illegible]
کردن [illegible] حضرت رسالت پناه نبت بلفظ کردیستم امر کردن
مدعی ومدعی علیه را بنشستن وایشانرا جای نشستن انکه هردو
بایستند اما ایستادن یکی از ایشان جایز نیست مگر انکه ایستاده
کاروسند ملازمت باشد بیست ویکم انکه در وقت قضا رسیدن
در ایشان نشسته باشد بیست ودوم انکه قاضی خود متوجه خریدن
وفروختن جهت خود نشود بیست وسیم حاضر شدن قاضی
بضیافت مدعی ومدعی علیه وضیافت نکردن یکی از ایشان بیست
وچهارم هرگاه مدعی ومدعی علیه از سخن کردن ساکت باشند یا تاشان
کوید که سخن کویید یا مدعی تنها سخن کوید بیست وپنجم انکه دعا
کردانیدن حق یا ابطال دعوی شفاعت نکند بیست وششم عبانت بیار

مدعی و مدعی علیه و حاضر شدن بجهت اثبات بیست و هفتم اجتهاد
کردن در آنکه مدعی و مدعی علیه را برابر خواهد اگر ممکن باشد بیست
و هشتم سوال کردن از عدالت گواهان در پنهانی چه انسان از تهمت دور
نیست و هر گاه مدعی بگذارد که در گواهان تغییر حال ممکن باشد بعد از
حال اثبات سوال کردن و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر
گاه شش ماه بگذرد از حال اثبات سوال باید کرد بیست و نهم قاضی
حفظ کند در وقت قسم دادن سی ام آنکه قضایای هر روز و هر
هفته و هر ماه و هر سال را هر یک در جای جمع کند و تاریخ آنها
را بنویسد تا آنکه از تغییر محفوظ باشد سی و یکم بحکم کردن در
هر قضیه گواهان عادل بگیرد سی و دوم عفو کردن قاضی از
کسی که او را آزار و شتم کند سی و سیم ترک کردن قاضی از گرفتن چیزی
از بیت المال که نفقه اگر احتیاج نداشته باشد و همچنین است حکم
کاتب و مترجم قاضی و معلم و مدرس و ادب و غیر آنها و صاحب
دیوان و کتاب الگواهان که گواهی بدهند مگر آنکه جهت سفر کردن
در وقت سفر محتاج باشد چه در رشوه گرفتن چیزی جهت موقت
سفر جایز نیست سی و چهارم آنکه سه نوبت بکسی که قسم متوجه او است
بگوید

و جایز است از برای قاضی اجرت گرفتن بر قضا و اقامه شهادت و اگر چه متعین نباشد قضا بر او صح

بگوید اگر قسم نخوری بر تو حکم میکنم بحق جهت دیگری سی و پنجم سوگند
مغلظ دادن در امور کلیه که زیاده از بیست دینار باشد اما چهار امر
حرام اول دادن چیزی جهت قاضی شدن و بعضی از مجتهدین گفته اند
که اگر کسی که اراده قاضی شدن دارد که مشهور نباشد میانه مردمان
ست که اگر چیزی بدهد و قاضی شود تا آنکه مشهور شود بعلم و فضل دوم
رشوه گرفتن در قضا رسیدن و همچنین رشوه دادن بقاضی حرام است
مگر آنکه داند که اگر رشوه ندهد مال تلف شود چه در این صورت
جایز است سیم اجره گرفتن قاضی با عدم تعین و احتیاج از مدعی و
مدعی علیه و غیر ایشان اما با حاجت مکروه است چهارم تلقین
کردن قاضی مدعی و مدعی علیه را چیزی که مستلزم ضرر دیگری
باشد اما پانزده امر مکروه اول حاجب داشتن قاضی در وقت
قضا رسیدن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند جهت
آنکه حضرت رسالت پناه از این نهی فرموده دوم قضا رسیدن
در وقت گرسنگی و غضب سیم خرید و فروخت قاضی بنفس
خود چیزی را جهت خود چهارم بسیار گشاده رو بودن قاضی که
سبب آن شود که هیبت او از دلها ساقط شود پنجم بیان [illegible]

۱
معلوم نیست
صدر ... طلبه

۲
نقض دارد
مجری دیگران نیست
صدر سر طله العالی

بودن قاضی ششم تعیین کردن جای معین مخصوص جهة گواه
شدن هفتم شفاعت کردن قاضی جهة اسقاط حقی یا ابطال
دعوی هشتم متفرق ساختن گواهان هرگاه فاضل باشند
و وعظ گفتن ایشان نهم با یکی از مدعی و مدعی علیه سخن
کردن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند دهم در مجلس
قضا نشستن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند یازدهم
رزق گرفتن قاضی با عدم احتیاج و عدم تعیین از بیت المال

**مطلب دوم** در بیان تحقیق دعوی و جواب و کیفیت حکم
حاکم و در آن چند فصلست **فصل اول** در تحقیق دعوی بدان
انکه مدعی کسیست که هرگاه او ترک دعوی کند و کسی کاری
با او نداشته باشد یا انکه خلاف اصل یا خلاف ظاهر را دعوی
کند و مدعی علیه مقابل اوست و شش چیز در مدعی شرطست
اول انکه بالغ باشد چه دعوی غیر بالغ مسموع نیست دوم انکه
عاقل باشد چه دعوی دیوانه معتبر نیست سیم انکه مختار و جایز
التصرف باشد چه دعوی غافل و مست و بیهوش و مختلط و کسی
که او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست چهارم انکه دعوی را جهة
نفس

نفس خود کند یا جهة کسی که وکیل یا ولی یا وصی او باشد یا حاکم شرعی
امین او باشد پس اگر غیر اینها دعوی کند صحیح نیست پنجم انکه آنچه
دعوی کند چیزی باشد که مملوک انسان تواند شد پس دعوی شراب
و گوشت خوک کردن صحیح نیست اگرچه دعوی جهود باشد ششم انکه دعوی
لازم باشد بحسب شرع پس اگر شخصی دعوی نماید که فلان ملک را
فلان شخص بمن بخشیده این دعوی مسموع نیست تا انکه بگوید که من
بخشیده و بتصرف من داده چه در بخشیدن تا در قبض نکند هبه لازم
نیست در جواب مدعی علیه و سه قسمست اول انکه اقرار کند بانچه مدعی
دعوی بکند پس در صورتی که هرگاه مدعی بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد
لازم میشود بر او ادای حق و اگر در این صورت مدعی از حاکم التماس نماید
که بر اقرار مدعی علیه چیزی بنویسد یا گواه بگیرد حاکم چیزی بنویسد
و گواه بگیرد بشرطی که مدعی علیه را بشناسد یا دو گواه عادل گواهی
دهند که او فلانست حکم ظاهر شود حال مدعی علیه چنانکه گذشت و اگر گواه
نباشد و اسم و نسب او مدعی التماس چیزی نوشتن کند حاکم چیزی
بنویسد و در آن نوشته شکل مدعی را بنویسد و مجرد قول اقرار کننده
چیزی بنویسد اگرچه مدعی تصدیق او کند زیرا که ممکنست که هر دو

بایک یک ساخته باشد جهت لازم ساختن حق و غیری و اگر مدعی
علیه در دعوئی که اقرار بمال مدعی کند دعوی مفلسی نماید بگواه از اثبات
مهلت باید داد تا چیزی پیدا کند و اگر مفلسی خود را ثابت نسازد حکم
او را حبس کند تا حال او معلوم شود قسم دوم آنکه مدعی علیه انکار مدعی
نماید پس در این صورت حاکم شرع اگر عالم باشد بحق مدعی حکم بکند بر مدعی
علیه بدادن آن حق مدعی و اگر عالم نباشد طلب گواه از مدعی میکند
پس اگر گواهان عادل بگذرانند که بر حاکم ظاهر شود حکم کند و اگر
گواهان بگذرانند که حال ایشان بر حاکم مجهول باشد حاکم طلب ظاهر
ساختن عدالت گواهان از مدعی مینماید و جرح در شان ایشان از مدعی علیه
و اگر مهلت خواهند سه روز ایشان را مهلت دهند پس اگر مدعی گوید
که گواهان من غایب اند یعنی میآیند حاکم او را میانه قسم دادن
مدعی علیه و صبر کردن تا گواهان او حاضر سازند در این صورت بر مدعی
علیه لازم نیست که کفیل بدهد و اگر مدعی گوید که گواه ندارم حاکم
ثابت او نماید که او را بر مدعی علیه قسمی هست پس اگر طلب قسم کند
حاکم مدعی علیه را قسم بدهد و حاکم بی رضای مدعی قسم نمیتواند داد
و مدعی علیه بی رضای مدعی یا حاکم شرع اگر قسم بخورد اعتبار ندارد بعد

از آنکه

از آنکه مدعی علیه قسم بخورد دعوی ساقط میشود بعد از آن اگر مدعی مالی
از مدعی علیه بیابد حرام است که بعوض مال خود بردارد مگر آنکه مدعی علیه
بعد از قسم گوید که قسم دروغ خوردم و اگر مدعی بعد از قسم گواه بگذراند حق
خود را در این صورت ثابت میشود یا نه میانه مجتهدین خلاف است اصح
آنست که ثابت نمیشود و در صورتی که قسم متوجه مدعی علیه باشد اگر او
قسم خوردن امتناع نماید یا بجهد امتناع حاکم را میرسد که حکم کند
بآن حق جهت مدعی یا آنکه هر گاه قسم بخورد مدعی حکم جهت او کند
در این مسئله میانه مجتهدین خلاف است اقرب آنست که مدعی باید که
قسم بخورد اگر در این صورت مدعی نیز از قسم خوردن امتناع نماید آیا
دعوی او بالکلیه ساقط میشود یا نه در اینجا میانه مجتهدین در این
مسئله خلاف است مشهور آنست که بالکلیه دعوی او ساقط میشود مگر آنکه در
مدعای خود گواهان عادل بگذراند و اگر مدعی از قسم خوردن در این
صورت مهلت طلبد مهلت دهد حاکم بخلاف مدعی علیه که اگر مهلت
طلبد در قسم خوردن حاکم مهلت نمیدهد و در صورتی که قسم متوجه
مدعی باشد آیا میپرسد او را که طلب حاضر کردن بینه نیز خود میکند میانه مجتهدین
در این مسئله خلاف است اقرب آنست که لازم نیست وقتی که باعث اسقاط

دعوی مدعی میشود آنست که باسم خدای تعالی باشد یا بصفات مختصه
او چنانچه در بحث سوگند خوردن گذشت و اگر حاکم داند که مجوس
را اگر قسم بمذهب او دهد بیشتر می‌ترسد قسم بمذهب او دهد مگر انکه
متضرر باشد بمذهب او قسم دادن بغیر اسمای الهی و سنت است که حاکم سوگند
مغلظ بدهد در حقوق مگر انکه مدعی بینات باشد که سوگند مغلظ خوردن
بر مدعی علیه لازم نیست و سنت است که حاکم موعظه گوید سوگند کننده را
پیش از سوگند خوردن و قسم خوردن میباید که در مجلس حاکم
باشد مگر کسی که معذور باشد چون زنی که عادت او نباشد که
از خانه بیرون آید و بیماری که نتواند بمجلس حاکم حاضر شود و
سوگند خوردن گناه باشد اگرچه راست باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند
که صورت قسم را بر چیزی بنویسند و بر کاغذ دهند که بخورد اگر سوگند
بخورد ساقط میشود دعوی او و اگر نخورد آنچه مذکور شد بر او حکم
میکنند و کافیست منکر را سوگند خوردن بر نفی استحقاق مدعی اگرچه
جواب مدعی را بانکار چیزی مخصوص داده باشد و سوگند خوردن
بر قطع باید در نفس فعل خود در ذات آن و در فعل غیر اما بر نفی [illegible]
در فعل غیر قسم خوردن بر دو قسم است اول بر نفی علم و ثانی [illegible] منکر است

چنانچه

چنانچه مذکور شد دوم اثبات و آن در پنج موضع است که مدعی
در انها قسم میخورد جهة اثبات حق خود یا اثبات دفع مدعی از خود اول
لعان بمذهب جمعی از مجتهدین که لعان را قسم دانند دوم [illegible] خوردن
مدعی بکشتن و قسم خوردن خویشان او سیم قسم خوردن مدعی
هرگاه گواه داشته باشد چهارم قسم خوردن مدعی علیه هرگاه مدعی
علیه رد کند یا امتناع نماید مدعی قسم میخورد چنانچه مذکور شد پنجم
قسم استظهار هرگاه دعوی بر میت یا طفل یا غایب یا دیوانه باشد چه مدعی
در بعضی [illegible] قسم خوردن جهة اثبات مال خود سیم آن موضع است اول
انکه مدعی علیه رد کند قسم را چه در بعضی صور مدعی قسم میخورد
چنانچه مذکور شد دوم مدعی علیه از قسم خوردن امتناع
نماید چه در بعضی صور مدعی قسم میخورد سیم انکه مدعی یک گواه
داشته باشد چنانچه مذکور شد چه در بعضی صور مدعی قسم میخورد
چهارم انکه مدعی دعوی الوث بر کسی نماید چنانچه در بحث
قصاص مذکور شد آمده چه در بعضی صور قسم متوجه مدعی است
در سه موضع [illegible] مدعی [illegible] اول انکه هرگاه دعوی [illegible]
[illegible] مال [illegible] کند و [illegible] منکر باشد و از قسم خوردن امتناع

نماید چه در صورة تقسیم وصیتی به یتیم نیست دوم آنکه وصیتی
به یتیم بر وارث دعوی نماید که میت بنذر او وصیت کرد بچیزی یا
وصیت کرد بخمس یا زکوة یا حج و وارث منکر باشد و از قسم خوردن
امتناع نماید چه در صورة حبس منکر لازم نیست تا آنکه سوگند
خورد یا اقرار کند سیم آنکه امام وارث میت باشد چه سوگند خوردن
امام مشروع نیست بلکه حبس منکر میکنند تا سوگند خورد یا حکم کند
بنکول کردن او و در پنج موضع قسم میتوانند داد اول آنکه شخصی منکر
باشد تمام شدن سال را بر مال آن در زکوة دوم آنکه شخصی منکر باشد
رسیدن مال را بنصاب سیم آنکه شخصی دعوی اخراج زکوة آن
مال خود کند چهارم آنکه شخصی دعوی ناقص بودن خرص معتاد
کند پنجم آنکه جهودی دعوی اسلام کند پیش از تمام شدن
سال تا آنکه از دادن جزیه خلاص شود قسم سیم آنکه مدعی آن
جواب ساکت شود و سبب آن اگر آفت کنگی باشد حاکم او را بهر
طریق که تواند عالم گرداند تا آنکه جواب او از اقرار و انکار معلوم
او شود و اگر سبب عناد باشد حبس کنند او را تا جواب مدعی را گوید
یا آنکه حکم کند بنکول کردن او یعنی قسم خوردن او بعد از آنکه حاکم

شرع

واگر صم بواسطه
لکنه ...
... او ... در
این صورت محتاج
... گفته
... این ... است

بانکو کرده

شرع باو ظاهر کنند جواب او انکار اگر جواب او نگوید مدعی را بقسم خوردن
امر کنند اگر قسم خوردن او ممکن باشد و حکم کنند جهة مدعی بحق

فصل دوم در آنچه سبب حکم حاکم میشود بدانکه امام بعلم خود
حکم میتواند کرد در حقوق الله و حقوق الناس و غیر امام از
قاضیان جامع الشرائط در حقوق الناس بعلم خود حکم میتواند
کرد اما در حقوق الله بعلم خود حکم میتواند کرد میان مجتهدین
در این مسئله خلاف است اقرب آنست که میتواند حکم کرد اما بمجرد خط
خود حکم نمیتواند کرد هرگاه در خاطرش کیفیت آن حکم نباشد و
بعضی از مجتهدین حکم کردن قاضی را بعلم خود در چهار موضع جایز
داشته اند و در ما سوای چهار موضع منع کرده اند اول عدالت گواهان
جرح ایشان چه قاضی اگر عالم نباشد بعدالت یا فسق طلب بینه
باو که از حال گواهان سوال کنند اگر چه مدعی از آن ساکت باشد
دوم اقرار کردن در مجلس حکم اگر چه غیر او نشود سیم حکم کردن
بعلم یعنی قضا کردن گواهان بکذب ایشان چهارم تقریر کردن
کسی که دارد کند در محل قضا اگر چه آن عالم نباشد با نسبت بعضی
از مجتهدین بیان کرده اند موضع پنجم را که بعلم خود قاضی حکم

بانکه گوید اگر جواب ...
قسما و اگر جواب ...
و اگر رسیده ... کنند
پس ... اصرار کند بر جواب
... حکم کند بر نکول
... او صح

دیگر بگوید که پیش من ثابت شد و دیگری لازم نیست انفاذ
آنست **فصل سیم** در کیفیت حکم کردن حاکم بدانکه هرگاه مدعی
و مدعی علیه دعوی کنند چیزی را که در او ست و در دست هر یک
باشند و گواه نداشته باشند حاکم هر یکرا بنفی استحقاق دیگری سوگند
میدهد بالسویه انچیز را میانه ایشان قسمت مینماید همچنین
است اگر هر دو از قسم خوردن امتناع نمایند و اگر یکی از ایشان سوگند
خورد و دیگری نخورد حاکم از ابکسی میدهد که سوگند خورده است
اگر سوگند خوردن انکس بعد از سوگند نخوردن آن
دیگری باشد سوگند میدهد حاکم او را رجح میکند میانه نفی
واثبات و اگر پیش از قسم خوردن آن یکی باشد وقتی دیگر
میدهد حاکم شرع او را بجهة اثبات همچنین بالسویه میانه
ایشان قسمت میکند هرگاه هر دو گواه داشته باشند و انچیز
در دست هر یک باشد حاکم آنرا میگیرد و بیکی میدهد
و اگر یکی از ایشان گواه داشته باشد انچیز تعلق باو دارد باشد قسم
پس اگر یکی از ایشان خانه را متصرف باشد و دیگری را گواه نباشد
قسم متوجه او ست خواه انکس که متصرف است گواه داشته باشد

بانکه جمیع ... و نیست حق از برای حاکم ... الکه بگوید نیست حق از برای او در صفحه ... او و ان ... هم ازمن الشیخ

یا استحقاق ... دربیان ... بگواهان ... سوگند ... از اثبات ... ادعا که ... اگر خواهد ... نا به قول جماعتی ... از اشکال نیست صدر سره ظله



میتواند کرد و آن در صورتیست که در یک گواه باشد و قاضی خواهد گواه
دیگر باشد چه در انصورت قاضی حکم میتواند کرد و حکم میکند قاضی در
حقوق الناس بر غایب از مجلس حکم خواه دور باشد و خواه نزدیک
بشرط انکه مدعی قسم بخورد به بقای حق چه در انصورت قسم را ثابت مدعی
دلیل است هرگاه مدعی بجهة خود دعوی نماید اما اگر از جهة موکل یا مولی
علیه باشد قسم نیست بلکه مال را تسلیم او کنند یا کفیل یا انکه غایب حاضر
شود و در دعوی بر طفل و مست و دیوانه قسم خوردن لازم نیست اگر
در شهر باشد و از آمدن مجلس حکم متعذر باشد ایا حکم میکند
نیست مسئله میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که حکم میکند اما
بعد از انکه حاضر شود و دعوی ادای حق یا ابرا کند و بگواهان
عادل ثابت سازد رد او کنند حاکم بجهة او آنچه حکم کرده باشد و قاضی
در حق الله حکم بر غایب نمیتواند کرد اما اگر چیزی باشد که مشتمل باشد
بر حق الناس و حق الله چون دزدی کردن غایب حکم بکند بر
غایب بمال اما دست بریدن را حکم نمیتواند کرد و بسبب نوشته قاضی
که بقاضی دیگر نوشته باشد حکم نمیتواند کرد اگر مهر کرده باشد اما اگر قاضی
بقاضی دیگر بحکم کردن خبر دهد بقا انحکم او میتواند کرد و اگر قاضی بقاضی

چرا

[illegible] بتفصیل و بیان است صدر سره ظله



خواه تنازع داشته باشند خواه نه پس از قسم خوردن بینت و اگر یکی از ایشان
که متصرف باشد دعوی جمیع ملک کند و دیگری دعوی نصف آن
کند و گواه داشته باشند نصف را میدهد حاکم که دعوی کل
میکند و منازعی در نصف دیگر را قرعه زنند با اسم هر یک که بیرون
آید آن نصف بعد از آنکه قسم خورد بجهت نفی استحقاق دیگری باو دهد و اگر
از قسم خوردن امتناع نماید دیگری قسم خورد و اگر از هر دو امتناع
نمایند میانه ایشان نصف را قسمت سازند پس مدعی کل سه ربع
میبرد و مدعی نصف یک ربع و اگر ایشان گواه نداشته باشند میانه
ایشان بالمناصفه قسمت میکنند بعد از آنکه مدعی نصف را قسم دهند
و اگر هر دو متصرف باشند و گواه نداشته باشند حاکم بعد از قسم منقسم
میسازد میانه ایشان و مدعی قسم خورد بر مدعی علیه قسم نیست و اگر
در این صورت هر دو گواه داشته باشند نصف را حاکم بمدعی کل میدهد
در نصف دیگر چون گواهان متعارض شدند در جمیع امور مساوی اند
مجتهدین در این مسئله اختلاف کرده اند جمعی آنکه آیا گواهان
داخل معتبر است یا گواهان خارج پس بمذهب جماعتی که گواهان
داخل را اعتبار کرده اند این نصف را بمدعی علیه کل باید داد و بمذهب
بجماعت

بجماعت که گواهان متعارض شوند حاکم عمل بقول اعدل
گواهان میکند و اگر در عدالت مساوی باشند اگر تاریخ گواهان
مختلف باشد آنچه در تاریخ مقدم باشد حکم بامقدم است
و اگر مساوی باشند قرعه بزنند هرگاه گواهان بعد از
گواهی دادن رجوع کنند حکم باطل نمیشود ولیکن اگر دعوی
مال باشد گواهان آن مال را ضامن اند خواه آن عین
باقی باشد خواه نباشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که
اگر عین باقی باشد آن عین را میگیرند و اگر دعوی کشتن یا
زخم کردن یا بریدن یا جراحت کردن باشد و رجوع کردن
گواهان پیش از استیفا آن باشد استیفا آن نمیشود و در
قصاص بعضی از مجتهدین گفته اند که منتقل بدیت میشود
و بعضی گفته اند که ساقط میشود و اگر رجوع کردن ایشان
بعد از استیفا آنها باشد و اعتراف کنند که عمداً
بدروغ گواهی داده اند گواهان را قصاص میتوان کرد اما زیادتی
دیت ایشان را باید داد و اگر اعتراف کنند که غلطاً گواهی داده اند قصاص
نیست بلکه دیت میدهند و اگر بعضی گویند عمداً بدروغ گواهی داده ایم

بعضی گویند بخطا گواهی داده ایم انها که عمداً گواهی داده اند قصاص
ست وانهائی که بخطا گواهی داده اند دیت ست و اگر دعوی طلاق
زنان باشد و بعد از طلاق شوهر رجوع کند درین مسئله میانه مجتهدان
خلافست بعضی از ایشان گفته اند که بشوهر او رد کنند حاکم از نزد
گواهان آن مهری که شوهر تا آن داده غرامت ست و بعضی گفته اند که
اگر بعد از دخول رجوع کرده غرامتی میکنند بلکه شوهر تا آن سبب
دخول مهر را میدهد و در نه تعلق بتاید دانید چه حکم را بعد از
وقوع باطل نید آنند و اگر پیش از دخول رجوع میکنند غرامت میکنند گوا
هان نصف مهر را و اگر دروغ گفتن گواهان بر حاکم یقین شود حکم
او باطلست در جمیع صورتها و تقریر ایشان میکنند خواه ثبوت این پیش
از حکم باشد خواه بعد از حکم و گواهان ضامنند در صورتهای
مذکوره بتفصیلی که مذکور شد **فصل چهارم** در بیان قسمت کردن
میان شریکانست و آن تمیز کردن حصه یکی از شریکانست از حصه
دیگری بدانکه سنت ست بر حاکم شخصی تعین کند در هر شهری که میانه
شریکان حصه هائی که مشترک باشد قسمت نماید و مزد قسمت کننده
از بیت المال ست و شرطهای قسمت کننده پنج ست اول انکه بالغ باشد دوم
عاقل

عاقل باشد سیم انکه مؤمن باشد چهارم انکه عادل باشد پنجم
انکه عالم باشد بمعرفت حساب و اگر شریکان متفق شوند بر شخصی که
میانه ایشان قسمت کند غیر از شخصی که شرع تعین کرده جایزست
در این شخصی که شریکان با او راضی شده باشند سوای این مکلف
باشد از شرطهائی که مذکور شد چیزی دیگر لازم نیست چه اگر بقسمت
کردن کافری راضی شوند صحیح ست و قسمت کردن بر دو قسم ست اول
قسمت جباری یعنی اگر هر یک از شریکان از قسمت امتناع نمایند
حاکم شرع بجبر میانه ایشان قسمت کند و این بر دو قسمت اول
انکه چیزی که میانه شریکانست حاکم بجبر قسمت میکند میباید که حصه
هر یک مساوی باشد یا انکه مختلف باشد اما توان مساوی ساخت
دوم قسمت کردن ضرر بدیگری نرسد مراد بضرر انست که در قسمت
کردن قیمت و لیحی این نقصان فاحش بهم رسانند و بعضی از مجتهدان
گفته اند که هر قسمتی که مستلزم نقصان باشد اگرچه اندک باشد
بی رضای شریک حاکم قسمت نمیتواند کرد و بعضی از مجتهدین گفته اند
که هر قسمتی که سبب این شود که شریک از حصه خود منتفع نتواند
شد و بعضی گفته اند که وقت قسمت لازم ست که شریک بطریقی که پیش

55

از قسمت کردن انتفاع آن حصه خود میبرد بعد از قسمت نیز همان انتفاع

میبرد بعضی گفته‌اند قول اول است دوم هر یک که نزدیک باشد و نسبت قسمت

کردن راضی شود چه در این صورت نیز حاکم بقهر میانه ایشان قسمت میکند قسم

دوم قسمت تراضی یعنی قسمتی که بجبر و قهر حاکم نمیتوان کرد بلکه تا شریکان

باشند راضی نشوند صحیح نیست و این نیز دو قسم است اول آنکه قسمت کردن

ضرر بشریک رسد و از آن منتفع نشود چون قسمت کردن دکانچه که

قابل قسمت کردن نباشد یا آنکه بقسمت کردن ضایع شود چون شکستن

یاقوتی که میانه دو شخص مشترک باشد دوم آنکه قسمت کردن مستلزم آن

باشد که یکی از ایشان چیزی بدیگری دهد تا حصه مساوی شود پس

در این صورت حاکم شرع تا ایشان راضی نشوند بقهر نمیتواند میانه ایشان

قسمت کرد و در این صورت قسمت جایز نیست و اگر یکی از شریکان طلب قسمت

کردن باجزا بکند جایز است اما حاکم او و دیگری ملازم نیست

هر یک را آنچه میرسد و در قسمت غیر جایز هر گاه حصه شریک با اجزا

قسمت کنند در صورتی که اجزا مساوی باشند و متفق شوند بحصه خود

لازم میشود بقرعه و اگر متفق نشوند قرعه بزند حاکم میانه ایشان یا

بطریقی که اسم های ایشان را بر رقعه‌ها بنویسد و بکسی بدهد که مطلع بر آن

بناشد

نباشد و امر کنند او را تا بیرون آورد اسم هر یک را بر حصه یا حصه را

با اسم یکی از ایشان بگذارد و لیکن بعد بیرون آمدن بر آن عمل کنند و اگر بحکم

ظاهر شود که در قسمت کردن غلطی واقع شده قسمت باطل میشود و اگر یکی از

ایشان دعوی غلط نماید و بگواهان ثابت نتواند ساخت شریک دیگر را

قسم باید داد پس اگر قسم بخورد صحیح است و اگر قسم نخورد و مدعی قسم بخورد

و قسمت باطل است و اگر حصه بعضی از شریکان ظاهر شود که غیر بعد از اجزای

آن مساوی باشد قسمت باطل میشود اما اگر اجزا مختلف باشد قسمت

باطل میشود **مطلب سیم** در شهادة یعنی گواهی دادن و در آن چند

فصل است **فصل اول** در واجب بودن آن و شرطهای آن بدانکه

گواهی دادن واجب کفائیست باجماع مجتهدین با قبول و آن خواه

طلبیده باشند او را جهة گواه شدن خواه نه طلبیده باشند مگر با خوف

ضرر مستحق بر خود یا بعضی از مؤمنین و اجرة گرفتن بر آن حرام است

مگر مؤنت سفر جهة ادای شهادة و گاه باشد که واجب عینی میشود

و آن در صورتیست که گواه در منحصر شخصی باشد و شرطهای گواه میان

آنچه است اول آنکه بالغ باشد پس گواهی دادن طفل مسموع نیست

و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که گواهی اطفال در جراحتی که سرایت بمردن

نکند مقبول است بشرط آنکه ده سال داشته باشند و متفرق گواهی ندهند
و در چیز مباح مجتمع شده باشند و بعضی از مجتهدین گواهی اطفال را مطلقا
جایز نمیدانند دوم آنکه عاقل باشد چه گواهی دیوانه صحیح نیست اما اگر دیوانگی
او دوری باشد در آن حالت که دیوانه نباشد صحیح است سیم آنکه مسلمان
باشد چه گواهی کافر صحیح نیست اگرچه جهة کافری باشد و بعضی از مجتهدین
گفته اند که جهة جهود گواهی دادن مقبول است و بعضی از مجتهدین گواهی
اهل ذمه را در حق یکدیگر جایز داشته اند اگرچه مذهب مختلف باشند
چون گواهی دادن جهود جهة ترسا و گواهی ترسا جهة جهود بالجمله جایز
نیست و گواهی دادن جهود جهة مسلمانان نیز جایز نیست مگر در وصیت
کردن هرگاه مسلمانان عادل نباشند و بعضی از مجتهدین گفته اند
که گواهی ایشان وقتی در وصیت مقبول است که در سفر باشند و بعضی از
مجتهدین گواهی دادن ایشان را در وصیت وقتی مقبول میدانست
که بعد از نماز عصر قسم بخورند بر وصیت چهارم آنکه مومن با
شند یعنی قایل بامامت دوازده امام باشند پس گواهی غیر مومن
صحیح نیست پنجم آنکه عادل باشند و عدالت هیئتی است نفسانی که باعث ملازمت
تقوی و مروة میگردد و زایل میشود عدالت بکردن گناهان کبیره و باصرار
کردن

کردن گناهان صغیره و مجتهدین در کتب خود گناهان کبیره را مختلف
ذکر کرده اند بعضی از ایشان بیست چیز ذکر کرده اند اول شرک بخدا آوردن و اثبات کردن
جهة خدا شریک دوم کشتن مسلمانان بغیر حق سیم نسبت زنا دادن او بغیر حق چهارم
زنا کردن پنجم لواطه کردن ششم گریختن از جنگ که هرگاه دشمن
کمتر از دو مثل باشند مگر بدو طریق که در بحث جهاد مذکور شد هفتم سحر کردن
هشتم ربا خوردن نهم زن آبستن شوهردار را تهمت زدن دهم خوردن
مال یتیم بغیر حق یازدهم غیبت کردن مسلمانان دوازدهم سوگند دروغ
خوردن سیزدهم گواهی دروغ دادن چهاردهم شراب و هرچه مست
کننده باشد مثل بنگ خوردن پانزدهم استحلال کعبه معظمه یعنی ترک
کردن احترام در وقت داخل شدن باو سوای جاهایی که استثنا کرده اند پا
نزدهم تعرب کردن شانزدهم بیعت شکستن هفدهم کافر شدن یعنی باز
گردیدن بعد از مسلمان شدن هجدهم از رحمت خدا ناامید بودن نوزدهم
از مکر خدا ایمن بودن بیستم حکم ایشان هر دو است اعتراض کردن بقضای
الهی و قلیل از بیستم عاق شدن یعنی از طاعت پدر و مادر در هر امری که
اطاعت ایشان لازم باشد بیرون رفتن و بعد از آنکه این بیست چیز را ذکر کرده
نقل نموده اند که این بیست چیز در احادیث مذکور است صریحا اینها گناه

کبیره اند وبعضی از مجتهدین زیاده از آنچه مذکور شد هم چیزها ذکر کرده
اند اول قیادت یعنی میانه زنان ومردان وسیله شدن بسبب رسیدن
ایشان بیکدیگر بحرام دوم دیوث بودن سیم بیرون آوردن کسی که پناه
بکعبه ومدینه برده باشد مگر اینکه مجتهدین استثنا کرده اند چهارم غصب کردن
مال مسلمانان پنجم غش وحیف کردن ششم قطع صله رحم کردن هفتم کم
کشیدن ونیامدن وخفت هشتم قطع رسانیدن با مسلمانان نهم ترک زکوة
دهم ازدواج در سالی که واجب شده باشد کردن دهم اظهار کردن با زن خود
یازدهم گوشت مرده وخوک بی احتیاج خوردن دوازدهم [illegible] مسلمانان
[illegible] سیزدهم شنیدن سرود مستانه وخوانندگی بساط نهی چهاردهم قمار
باختن پانزدهم هجو کردن مسلمانان شانزدهم مردان حریر محض وطلا
پوشیدن هفدهم کبر وحسد وبغض مؤمنان داشتن هجدهم [illegible]
کردن جهة غیری بقصد ضرر رسانیدن [illegible] وبعضی از مجتهدین
گفته اند که عدد گناه کبیره بهفتصد نزدیکست وکه بهفتاد وبعضی از مجتهدین
گفته اند که گناه کبیره آنست که شارع جهة وی در کتاب حدی قرار داده
باشد پس هر جا حد نداشته باشد گناه کبیره نیست وبعضی از مجتهدین گفته
اند که گناه کبیره هر گناهیست که کننده او در آن [illegible] یا در حدیث وعده
بعضا آ

بعضا آنست وبعضی از مجتهدین گفته اند که گناه کبیره هر گناهیست که
در کردن آن فضیلت شود که کننده آن بمذهب وملت که اعتقاد
دارد وبعضی گفته اند که گناه صغیره نمی باشد بلکه همه گناهان کبیره
اند اما نظر بیکدیگر کرده بعضی از آنها صغیره است مثل آنکه نظر کردن
بزنان اجنبیه صغیره است ونسبت بوسیدن ایشان گناه صغیره
است نسبت بزنا کردن با ایشان [illegible] در
حدیث آمده که [illegible] گناه نکنید بلکه به بزرگی کسی کنید
که نسبت باو گناه میشود ودر بعضی احادیث آمده که هر گناهی
عظیم است وآنچه میاندازد عدالت را ترک مروت کردن وآن هر چیزی
است که سبب سبکی شود چون طعام خوردن غیر بازار یا در
بازار وسر برهنه راه رفتن وبسیار چیزها که سبب خنده شود
ذکر کردن وپوشیدن [illegible] وعدالت گواهان
به چیز ثابت میشود اول حکم شرع بانسان معاشرت باطنی
دوم حکم [illegible] دادن دو عادل بعدالت او ومیباید که تعریف کنند ان
[illegible] ونام پدر او [illegible] علیه
[illegible] میانه [illegible] علیه

عدالت باشد سیم شیاع بمذهب بعضی از مجتهدین شیاع را در
اثبات مجروح ساختن گواه کافی میدانند و اگر گواهان عدالت
گواهان غیر ایشان متعارض شوند گواهان فسق مقدم است هرگاه
مطلق گواهی دهند و سبب از امذکور نسازند و اگر ذکر سبب کنند بعضی
از مجتهدین گفته اند که گواهان جرح مقدم است و بعضی گفته اند که گواهان
عدالت و اما ثابت میشود عدالت گواه باقی در کردن مدعی بعدالت او میانه
مجتهدین خلافست اگرچه بعد از گواهی دادن گواهان عادل
بر عدالت شخصی حاکم راستگی باشد سنت است میانه گواهان تفریق
کند هرگاه ضرورت نباشد و عدالت گواهان در وقت گواهی دادن
معتبر است نه در وقت گواه شدن مگر در طلاق که عدالت گواهان
طلاق در وقت شنیدن معتبر است نه در وقت گواهی دادن ششم آنکه
حلالزاده باشد چه شهادت ولد الزنا مقبول نیست و در بعضی از احادیث
مجهول وارد شده که شهادت فرزند زنا را در چیزهای اندک قبول میتوان
کرد و گواهی ولد الزنا وقتی مردود است که حال او بحسب شرع متحقق باشد
پس اگر بنا بر متهمات ... باشد گواهی او مقبول است
هفتم آنکه در وقت گواهی دادن متهم نباشد چه اگر در گواهی او

تقدم جارح بر معدل یا عکس محتاج بتفصیلات ... ذکر آن در حاشیه نیست صدر ربانی قلم

نفعی یا دفع

نفعی یا ضرری متصور باشد چون شریک گواهی دادن جهت شریک
خود و شهادت وصی در آنچه جهت او وصی است و شهادت قرضخواهان
جهت مفلسی ... شهادت اما جهت غلام و شهادت عاقله یعنی گواهانی
که گواهی دهند بکشتن شخصی دیگر و ابطال شهادت قرضخواهان مفلسی
یعنی قرضخواهان دیگر هشتم آنکه میانه ایشان عداوت دنیوی باشد چه
گواهی عدو بر عدو مسموع نیست اما جهت عدو صحیح است هرگاه عداوت
متضمن فسق نباشد و عداوت دینی مانع نیست جهت آنکه گواهی دادن مؤمن
بر جمیع اهل ملتها صحیح است نهم آنکه گواهان بسیار سهو نکنند دهم آنکه
بخودسر گواهی نه دهند در حقوق الناس تا آنکه حاکم شرع از ایشان
گواهی نه طلبد پس اگر بخودسر گواهی دهند گواهی ایشان مقبول نیست
در واقعه اما آنکه بخودسر گواهی جهت اثبات آن باشند اما در معامله دیگر
مقبول است اگر بخودسر گواهی بدهند در آن اما اگر گواهی دادن از ایشان
بخودسر در حقوق الله باشد مسموع نیست یازدهم گواهی را بلفظ بگویند
یا لفظی که اشاره تمام آن کافی نیست اما در گنگ اشاره که دلالت کند بر مقصود
کافیست و شرط نیست در گواه آنکه بالغ باشد چه گواهی ... مقبول است
و یا گواهی پسر ده ساله مقبول است میانه مجتهدین در مسئله خلافست اقوی آنست

مقبول است

کلمه صحیح نیست و این شرطها که مذکور شد میباید که گواه در وقت گواهی دادن
متصف باشد بانها پس اگر این شرطها در انها نباشد در وقت گواه شدن
و در وقت گواهی دادن متصف شوند بانها گواهی ایشان مقبولست مگر در گوا
هان طلاق که در وقت گواه شدن میباید که باین شرایط متصف باشند
چنانچه مذکور شد **فصل دوم** در انچه سبب گواه شدن میشود بدانکه گواه
گاهی گواهی نمیتواند داد تا انکه او را علم قطعی حاصل نباشد بانچه وانرا گواهی
دهد و آن بدو چیز حاصل میشود اول دیدن انچیز اگر چیزی باشد
که توان دید از انچون غصب کردن و دزدی نمودن و کشتن و شیر
خوردن و زنا کردن و لواطه کردن و گواهی دادن کسی که
کر باشد اینها مسموع است هرگاه شرطهای دیگر که مذکور شد در او باشد و
جایز نیست دیدن گواه روی زن اجنبیه را بجهة گواه شدن بر او
مگر انکه او را نشناسد چه در ینصورت دیدن روی او جایز است
دوم شنیدن در انچه قابل شنیدن باشد چون شنیدن عقود
و ایقاعات و کافی نیست دیدن خط خود اگرچه عادل گواهی دهد
از سنیان نسبت کرده اند بامامیه که ایشان قایل اند بقبول انکه شخصی
جمله برانکه مومن خود بدین گواهی دهد غلط است زیرا که امامیه با
جماع

معتبر نیست

حصول علم موقوف بدیدن و شنیدن نیست بلکه بغیر اینها نیز حاصل میشود و بهر نوع که حاصل شد علم شرعا کافیست حرره

جماع انکار کرده اند بر انکه این گواهی دادن جایز نیست و تصریح کرده اند که
این قول مذهب محمد ابن علی شلمغانیست که داخل غلاة بوده و سبب غلط النقاد
شبهات این بوده که این مرد دعوی مذهب امامیه داشته و بعد از ان داخل
غلاة شده و گواه تا انکه نسبت شخصی را بعینه او را نشناسد گواهی بجهة او نمیتواند
داد بسبب اثبات کار ذی نسبت چه تزویر ممکن است و اگر حال او مجهول
باشد اگرچه انکه حال او را بر او مخفی گشته صحیح است **فصل سیم** در
بیان تقسیم حقوقی که بگواهان عادل ثابت میشوند و انها بر سه قسم
اند قسم اول انکه بگواهی چهار مرد عادل ثابت میشود و انها سه چیز اند اول
زنا دوم لواطه سیم سحق قسم دوم که بگواهی چهار مرد عادل و دو زن
ثابت میشود و ان زنا است که موجب رجم اند چه ان بگواهی سه مرد و
دو زن ثابت میشود قسم سیم که بگواهی چهار مرد عادل یا دو مرد عادل و
چهار زن ثابت میشود و ان زنا است موجب جلد است چه ان بگواهی
دو مرد و چهار زن نیز ثابت میشود قسم چهارم که بگواهی دو مرد عادل
ثابت میشود و ان سه چیز است اول مرتد شدن دوم بیرون امدن
ثانی سیم خوردن هر چیز که مست کند چهارم حد کسی که حدی
کرده باشد پنجم زکوة ششم خمس هفتم نذر هشتم کفارة نهم ملاعنت

نهم بالغ شدن یازدهم ولای عتق دوازدهم تعدیل یا جرح سیزدهم
عفو کردن از قصاص چهاردهم طلاق پانزدهم عده و نسب شانزدهم
خلع هفدهم وکالت هجدهم وصیت کردن بشخصی بغیر انتقال مال نوزدهم نسب
بیستم دیدن ماه هر گاه در آسمان ابر باشد بیست و یکم دخول کردن با
حیوانست بیست و دوم کشتن آدمی که موجب قصاص باشد یعنی عمداً
نباشد فصل پنجم که بگواهی دو مرد عادل یا یکمرد و دو زن یا یکمرد با
قسم میشود و آن هر چیزیست که مال باشد یا غرض از و مال باشد
و آن هجده چیز است اول دین و قرض دوم غصب سیم قراض
چهارم بیع پنجم صلح ششم اجاره هفتم مزارعه هشتم مساقاة نهم شرکة
دهم رهن یازدهم حواله کردن دین دوازدهم وصیت بمال سیزدهم
خیارات چهاردهم شفعه پانزدهم فسخ عقد کردن شانزدهم گرفتن
مال کتابت هفدهم هبه معوضه هجدهم کشتنی که موجب دیت باشد
نوزدهم جراحتها همچنین کشتن پدر پسر خود را و مسلمان کافر را
کشتن یا آزاد بنده را آنچه در مضمون آنهاست ثابت میشود و خلافست
میانه مجتهدین که آیا آزادی و نکاح و قصاص با یک قسم از گواهان
ثابت میشود اقرب آنست که بیکمرد و دو زن نیز ثابت شود فصل ششم که بگواهی
از
مردان

مردان تنها و زنان تنها باجماع هر دو ثابت میشود و ضابطه در آن
آنست که در هر موضعی که اطلاع مردان بر آن دشوار باشد غالباً گواهی
زنان تنها کافیست و آن هشت چیز است اول بکارت دوم زاییدن
سیم آواز کردن طفل در وقت زاییدن چهارم عیوب باطنی زنان پنجم رضاع
بقول قوی ششم وصیت بمال بگواهی چهار زن ثابت میشود و بگواهی دو زن
نصف وصیت ثابت میشود و بگواهی سه زن سه ربع وصیت ثابت میشود اما
بگواهی یکزن ربع وصیت ثابت میشود میانه مجتهدین در این مسئله
خلافست و اشکال در حقیقت تقویت و اکثر بر آنند که شخصی جهة شخصی
دو شاهد اگرچه اینجا جایزست که او وصیت را بدو گواهی دو زن بنشانه گوید
تا آنکه ربع او موافق امر وصیت باشد در این مسئله میانه مجتهدین
خلافست هفتم استهلال علی حیض و نفاس ششم هفتم آنکه بگواهی
یکزن یک ثابت میشود چون دیدن ماه هر گاه در آسمان ابر باشد
بقول بعضی از مجتهدین ششم هشتم آنکه بگواهی یکمرد ثابت میشود چون
عزل کردن وکیل هر گاه وکیل را بگواهی یکمرد عادل علم حاصل شود
عزل میشود خلاصه در بحث وکالت مذکور شد و چون دیدن ماه
بقول سلار که از علما است بگواهی یکمرد عادل ثابت میشود فصل نهم

و مذکورست که احتیاط
در آن نیز معتبر
منه مد ظله العالی

تنها ثابت میشود چون شکستن چله مدتی که خویشان او هر
گاه گواه نداشته باشند پنجاه قسم میخورند و کشتن ثابت میشود

فصل چهارم در بیان تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت میشود

بمذهب جماعتی از مجتهدین که شیاع را ملازم میدانسته‌اند و شیاع
اخبار جماعتیست که حاکم شرع را ظن غالب حاصل شود و در
ذکر تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت میشود میانهٔ مجتهدین خلاف
است بعضی از ایشان هفت چیز ذکر کرده‌اند اول نسبت بپدر
و مادر دوم مردن شخصی سیم ملک مطلق چهارم وقف صدقات
پنجم نکاح ششم آزادی و بندگی هفتم ولایت از قبیل امام و بعضی
از مجتهدین زیاده بر هفت چیز مذکور پانزده چیز دیگر بشیاع
ثابت میدانند اول عزل دوم ولای عتق سیم رضاع چهارم ضرر
رسانیدن بزن پنجم تعدیل گواه ششم جرح کردن گواه هفتم
مسلمان بودن هشتم کافر بودن نهم رشید بودن دهم سفیه
بودن یازدهم حامله بودن دوازدهم زاییدن سیزدهم وصایه
چهاردهم آزاد بودن پانزدهم تهمت در کشتن شخصی دیگر و اول بعضی
از مجتهدین زیاده بر بیست چیز دیگر ذکر کرده‌اند اول غصب
کردن

کردن دوم دین سیم آزاد کردن بنده چهارم مقلد
بودن پنجم دیدن ماه فصل پنجم در تفصیل حقوقی که
ثابت میشود بگواهی دادن گواهان عادل بر گواهی دادن عادل
و این قسم را گواهی بر گواهی میگویند و اما آنچه بشنیدن گواهی دادن
گواهی دادن زنان بر گواهی دادن مردان مقبولست میانهٔ مجتهدین
در این مسئله خلافست اقرب آنست که مسموع نیست اگرچه در
مکانی نهاده باشد که گواهی زنان مقبول باشد در آنها و این
قسم گواهی در باب ده چیز ثابت میشود اول قصاص دوم طلاق
سیم نسب چهارم آزادی پنجم قرض و دین ششم عقود هفتم
عیوب زنان هشتم زاییدن نهم فریاد زدن طفل در وقت
زاییدن دهم وکالة یازدهم وصیت کردن بمال دیگر آنست
قاعدهٔ کلی در این قسم آنست که هرچه حق الناس است ثابت میشود
اما حق الله باین گواهی ثابت نمیشود و شرط گواهی دادن گوا
هان بر گواهی دادن گواهان چهار است اول آنکه تحمل بیع
آنگواهان اصل بر گواه فرع گواهی بدهد پس اگر بیع آنگواهان
هان اصل بر گواه گواهی ندهد مسموع نیست دوم آنکه گواهان

ثبوت این امور بشایع بگواهی معدودی از آنجا معلوم نیست صدر [illegible]

اصل حاضر نباشند باینکه مرده باشند یا در سفر باشند یا بیمار
باشند یا در حبس باشند یا از ترس بیرون نتوانند آمد چه
اگر ممکن باشد که ایشان حاضر شوند گواهی گواهان فرع مسموع
نیست سیم انکه شرطهای که در گواهان اصل مذکور شد در گوا
هان فرع باشد پس اگر آن شرطها نباشد گواهی ایشان مسموع
نیست چهارم انکه گواهان اصل را معین سازند در وقت گواهی
دادن یا انکه نام ایشان را ذکر کنند پس اگر ایشان را معین نسازند
گواهی ایشان مقبول نیست و اگر گواهان فرع بر گواهان اصل گواهی
دهند و ایشان منکر باشند میانه مجتهدین در این مسئله خلافست
اظهر آنست گواهی گواهان فرع در این صورت مسموع نیست و بعضی
از مجتهدین گفته اند که اگر گواهان فرع اعدل باشند قول
ایشان مسموع است و با مساوی بودن گواهی ایشان مسموع نیست
و بعضی گفته اند که با مساوی بودن گواهی ایشان مسموع است
مراتب این قسم گواهی دادن سه است اول اعلی و [illegible] آنست که
گواهان اصل بگویند بگواهان فرع که گواه باشید که [illegible] اسم فلان
شخص و تو و فلان شخص مبلغی داد دوم انکه گواهان فرع این قول را
انکواهان

از گواهان اصل در حضور حاکم بشنوند سیم انکه گواهان فرع این قول
را بشنوند از گواهان اصل در غیر مجلس حاکم شرع و در قسم سیم میانه
مجتهدین خلافست اقرب آنست که مسموع است و گواهان در قسم اول
چنین ادای شهادة کنند که گواه بودیم ما از فلان و در قسم دوم شنیدیم
در مجلس حاکم شرع که فلان بر فلان گواهی داد و در قسم سیم شنیدیم که فلان
چنین میگفت **باب هفتم** از کتاب جامع عباسی در اقرار کردن
و وصیت کردن و در آن دو مطلب است **مطلب اول** در اقرار و آن
دو قسم است **قسم اول** اقرار بحق کردن و اقرار بنسب بودن
و در آن چند فصل است **فصل اول** در اقرار بحق کردن و شرطهای
آن چهار است اول انکه اقرار کننده بالغ باشد چه اقرار غیر بالغ صحیح
نیست اما اگر اقرار ببلوغ باحتلام نماید با امکان صحیح است بدون گواه
و قسم اما اگر اقرار ببلوغ کند بسالهای مخصوصه تا بگواه ثابت نسازد مقبول
نیست دوم انکه عاقل باشد چه اقرار دیوانه صحیح نیست و اگر دیوانگی او دوری
باشد اقرار او در حالت غیر دیوانگی صحیح است سیم انکه معلق نسازد اقرار را
بچیزی چون مشیت خدا و شهادة عمر پس اگر معلق سازد صحیح نیست
و صحیح است اقرار کردن بصیغه عربی و فارسی و غیر آن چهارم انکه [illegible]

اقرار کند چه اقرار کسی که قصدی نداشته باشد چون
مست و خفته و سهو کننده و غلط کننده صحیح نیست و بعضی از مجتهدین
گفته اند که اگر مستی بسبب خوردن چیزی غیر شراب باشد
اقرار او صحیح است و باقرار خود مأخوذ است پنجم آنکه اقرار کننده
آزاد باشد چه اقرار بنده با آنچه تعلق بمولا دارد از نفس او و مال
او صحیح نیست بلکه آنچه اقرار بمال او واقع میشود لازم است که
بعد از آزاد شدن او از عهده بیرون آید و اگر ماذون باشد
از آقای خود در تجارت کردن و آنچه بدان متعلق باشد پس
اگر اقراری از او واقع شود بچیزی که متعلق بتجارت باشد صحیح است
و همچنین صحیح است اقرار او که بعیب مال باشد چون طلاق
زوجه ششم آنکه مختار باشد پس اقرار کسی که او را باکراه
وا داشته باشند صحیح نیست هفتم آنکه جایز التصرف باشد پس اقرار
سفیه در غیر جنایتی که موجب قصاص باشد و غیر طلاق
و نکاح چه اقرار مفلس که حاکم شرع او را بجهة قرض خواهان
از مال منع کرده باشد در غیر صحیح نیست اما در منصوبه صحیح
است و اقرار بیمار در زیاده از سه یک مال بجهة اجنبی جور نه

صحیح

اگر مطلق اقرار [illegible] حق است [illegible]

صحیح نیست اما اگر تهمت نباشد یا بجهة وارث نباشد از اصل بیرون
میرود هشتم آنکه کسی که اقرار بجهة او میکند میباید که اهلیت آن
داشته باشد چیزی را که او اقرار کند چه اگر اقرار کند بجهة ملک
یا دیوار در نمیچ صحیح نیست و اگر اقرار کند بجهة چارپا [illegible]
ست بعضی مجتهدین گفته اند که احتمال بطلان دارد و بعضی گفته
اند که احتمال استحقاق دارد اگر گوید بسبب آنست که بعضی گفته اند
که مالک او متعلق است و اقرب استحقاق است پس اگر تفسیر کند باثبات
جنایت بر شخصی قبول میکند از او اگرچه تعیین نکند بقول اقرب و طلب
تعیین از او میکند و احتمال بطلان در منصوبه میرود و اگر اقرار
کند بجهة بنده متصرف مولی او میشود و اگر اقرار کند بجهة مسجدی
یا مدرسه و ذکر سبب آن هم نکند چون وصیت یا وقف یا مطلق
گویند صحیح است و اگر سبب محالی ذکر کند سبب لغو است بقول بعضی از
مجتهدین و بعضی اقرار را در منصوبه باطل میدانند و اگر اقرار کند
بجهة حمل صحیح است و اگر مرده بیفتد باطل است اگر وصیت کرده باشد
و از باقی ورثه است اگر ثابت بارث داده باشد و اگر حمل متعدد باشد
قسمت کنند بطریق میراث و اگر وصیت نباشد چه در وصیت با عدم

چنانچه اگر اقرار کند
جهة مرده غیر معین
مثل شخصی از بنی [illegible]
و بعضی فرموده اند
در اینصورت اقرار
از او قبول نمیکنند و
حاکم از او مطالبه تعیین
میکند صح

و اگر وصیت باشد
قبول کند بالتسویه
صح

تشخیص زیاده و نقصان همه مساوی اند نهم انکه ان
کسی که اقرار بجهت او میکند تکذیب اقرار کننده نکند چه اگر تکذیب
او بکند مستحق چیزی نشود مگر انکه بعد از تکذیب دو اقرار بجهت غیر
یا اقرار به غلام را لازم داشته باشد چه بقول شیخ اگر شخصی اقرار نکند
بغلام بجهت شخصی و او منکر شود ازاد میشود دهم انکه او کسی باشد
که مالک شود چیزی را که بجهت او اقرار کند پس اقرار بجهت ملایکه
جنون یا تراب یا بجهت کاغذی مصحف یا بنده ملا نیز صحیح نیست و بعضی از مجتهد
اقرار را بسته مسجد و مقبره و اخر جایز داشته اند و گفته اند که حاکم شرع
جبر میکند ایتا از برای مخت انها یازدهم انکه انچه باو اقرار
میکند میباید که چیزی باشد که مال او است مالک او تواند شد
پس اگر اقرار کند باز ادی کسی صحیح نیست و همچنین اگر اقرار بفضله
انسان یا پوست مرده کند مگر انکه پوست را بجهت حلال کنند
و مرده اقرار کند چه درین صورت صحیح است و اگر اقرار کند بجهت
شخصی از گندم یا پوست جو که لازم است که بانکس بدهند اگر
چه از ما ملک گویند دوازدهم انکه جز ملک اقرار کننده نباشد
پس اگر گوید که ملک من از فلان است صحیح نیست سیزدهم انکه چیزی
باشد

باشد که احکام اقرار در ان جاری باشد پس اگر کسی که بموجب شرع
ثابت شده باشد که چیزی را او وقف کرده باشد اقرار کند با چیزی
جهت غیری صحیح نیست چهاردهم انکه چیزی که اقرار میکند بان
در دست او باشد پس اگر اقرار کند بمال غیری صحیح نیست فصل دوم
در اقرار کردن بخویشی بودن بدانکه شرطهای اقرار کردن زیاده
برانچه مذکور شد سه چیز است اول انکه ممکن باشد الحاق مقر به
اگر اقرار کند به بنوة معروف بنسب یا ببنوة بزرگتر از خود یا مساوی
یا ناقص که عادت بر ان جاری نباشد باطل است و همچنین باطل است
اقرار بکسی که شرعا ممنوع باشد چون حلال الزنا فعلد لعان اگر
چه درین صورت میراث نبرد اگر اقرار کند که این ولد
نیست از زنا دوم انکه اقرار به ان نفی نسب اقرار بمنافی است
که قبول نمیکند و اول از اقبول میکند دوم تصدیق مقر به در غیر
ولد صغیر و مجنون و مست چه در صغیر الکان اعتبار نداد اگر
چه بعد از بلوغ باشد و اگر دو شخص باشند تصادق کنند بر نسب
غیر ولد چون اخوة صحیح است و تعدی نمیکند از متصادقات بورثه
ایشان سیم علم منازع در نسب پس اگر دو کس تولع کنند دران

فرزند اعتبار آن بگواه است و اگر عم اقرار کند به برادری برادر آن
میت دهد مال میت را اگر زوجه اقرار کند بولدی و برادران تصدیق
نوشته کنند مال را بفرزند میدهند و اگر تکذیب کنند زیاده از
هشت یک نصیب خود را بفرزند میدهند و اگر برادران گویند زن دیگر
هست و زوجه منکر باشد آنچه زیاده از ربع است برادران بفرزند
میدهند و اگر فرزند بفرزند دیگر اقرار کند نصف را باو میدهند
و اگر هر دو به ثالثی اقرار کنند ثلث را باو میدهند و با عدالت هر دو
نسب و میراث هر دو ثابت میشود **فصل سیم** در احکام اقرار بدانکه
هرگاه اقرار کنند بمال یعنی هبه بشخصی معین لازم است دادن
مال آن بان شخص و هرگاه اقرار کنند بچیزی مجهول و متعارف
بلد اقرار کننده است و هرگاه متعدد باشد آنچه غالب باشد در استعمال
و اگر استعمال غالب نباشد تعیین آن بر اقرار کننده تعلق دارد
هرگاه اقرار بمجهول کنند صحیح است و التزام میکند حاکم بر اقرار کننده
بتعیین آن مثل آنکه اقرار کنند بمال یا بشیء یا بمالی بسیار یا بمالی
عظیم یا کثیر یا نفیس بشرط آنکه او را در عرف مال گویند [illegible]
موزه اگر چه اقرار بپوست بادام یا بحبه از گندم کند صحیح نیست

طرفین

١ معیار در اقرار ظهور لفظ و کلام اقرار کننده است که کاشف از مراد اوست اگر چه بحسب قرائن حالیه یا خارجیه باشد و هر چند علم در استعمال [illegible] باشد از اسباب [illegible] صدر [illegible]

طرفین زوجه گفته شده که مال بمال کثیر هشتاد است زیرا که در بعضی احادیث
وارد شده که کثیر در اخبار ائمه معصومین بهشتاد تفسیر کرده اند
در این قول اشکال است چه در نذر کثیر نص حدیث وارد شده و
حمل نظر کردن بر اقرار قیاس است و اقرار بمجهول با زیاده بجمله است
اول اقرار کردن بشیء و این اعم از مال است پس اگر تفسیر
کند بحق شفعه یا شفعه قبول میکند حاکم از او و اگر تفسیر کند بسرکین
نجس قبول نمیکند و بعضی از مجتهدین این را نیز جایز داشته اند
دوم اقرار بمال کلام است بر آن آنچه از آن عرف مال گویند
اگر چه قلیل باشد پس اگر مال نباشد [illegible] نیست چون سرکین
نجس و اما تفسیر مال بحبه گندم جایز است خلاف است چنانچه
مذکور شد سیم اقرار با [illegible] چون [illegible] و هبه و فضله [illegible] قول
قول مقر است در تفسیر اینها با قسم چهارم اقرار بصیغه جمع و حمل
میکنند بر سه یا بیشتر و اگر گویند منصوص [illegible] است که اقل جمع منطق
است خلاف است اقرب آنست که قبول میکنند پنجم اقرار بصیغه
عدد چون صد و هزار و تعبیر او تعلق بمقر دارد اگر بحبه گندم کند
ششم ابهام در [illegible] چون له علی [illegible] الا عشرة یعنی [illegible] است

١ این شرط در اقرار بشیء من حیث هو معلوم است صدر [illegible]

٢ اگر قابل تعلق حق اختصاص باو است [illegible] بعضی از مجتهدین بعید نیست صدر [illegible]

٣ ظاهر کلام سابق ترجیح جواز بود صدر [illegible]

بلغ [illegible]

561

برمیزان نه یا ده چه احتمال هشت دارد و احتمال ده دارد
و احتمال نه دارد و احتمال هیجده نیز دارد هفتم ابهام در ظرف
ظرف چون له علی درهم فی ثوب و همچنین اگر گوید له علی مال عظیم
جلیل نفیس هشتم ابهام در جزء چون نصف مثلاً و تفسیر میکنند
بنصف آنچه مشمول باشد و اگر اقرار کند بدرهم و نصف بعضی از
مجتهدین میگویند که نصف راجع بدرهم میشود نهم ابهام بکذا
پس اگر گوید و لیلی علی کذا مثل آنست که بگوید له علی شیء پس اگر گوید
له علی کذا درهم برفع ما نصب ما جری اقرب آنست که مراد از لفظ
ستجه نقع بیت بیت ست و نصف تمیز جز باضافه و در جر بعضی
درهم نیز احتمال دارد و بعضی گفته اند در نصب احتمال بیست دارد
و در جر احتمال صد دارد چه اقل عددی که ممیز مجرور است صد
است و اگر کذا کذا درهم باشد اولیست در حالت نصب و جر و بعضی گفته
اند که در نصب احتمال یازده دارد و اگر با حرف باشد در حالت
نصب و جر و بعضی گفته اند که در نصب احتمال یازده دارد و اگر با
حرف عطف باشد در حالت نصب بیست و یک است دهم ابهام بعطف
تمام است چون له علی درهم و درهم و درهم چه احتمال دارد که
مراد

الا ابقسم شکرات
صدر سره ظلم

گذشت که الزام
بقسم شکرات
صدر سره ظلم

معلوم است پس
اقرب آنست که
باطاهر بقول لفظ
درچیزی اقتضا بلیغ
مستیقن نزیه و
چنین است و فی
عطف در حالت
نصب صدر الدین
سره ظلم الحانی

مراد سه درهم باشد و اگر گوید مراد تبادل تاکید اولست صحیح است یازدهم
ابهام بظرفیت ماننده است چون له ثوب فی جره و درهم فی کیسه و
تمامه شیء فی غلاف او الفض فی صندوق ظرف داخل نیست و بعضی از مجتهدین
گفته اند که هرچه بیظرف نمیباشد اقرار بآن اقرار بظرف اوست و اقرار
بجاریه اقرار بدر بطن او نیست اما اقرار به بنده که عمامه و جامه در
سر است دارد اقرار بعمامه و جامه نیست دوازدهم ابهام در اعیان
چون له هذا الثوب او هذا العبد مطالبه تعیین میکنند پس با
تعیین اگر مقر له منکر باشد سوگند میدهند و انتزاع میکنند
حاکم مقربه را از دست مقر میکند پس اگر مقر له تصدیق کند بعد
از انکار قبول میکنند سیزدهم ابهام مخرج بطریق استخراج مجهول
و استثنای معتبر است که مقر له عالم باشد بآن عبارة پس اگر عالم
بآن نباشد را تلقین کنند حکم مرتب میشود بآن مثلاً بطریق جبر و مقابله
اگر گوید زید را بوزن ماله است و نصف ماله عمر را بوزن ما بقیت
و نصف ما بقیت پس ماله زید را بحساب است بطریق جبر و مقابله
ده ... از اثبات شیء ... بد ... تعیین ... رجوع باقرار کننده
باید کرد چهاردهم ابهام ممکن استخراج و جواب رجوع بمقر کنند

معلوم است
صدر سره ظلم

تمام مطالب از وجه
معلوم نشد که یا تنبیه
معلوم طلب باشد
صدر سره ظلم

در اداء اشتباه و بعد از
آنکه معلوم قسم فوره
باشد که اقبلی دیگر
از مقر است
صح

چون لله علی من الفضة بوزن هذا القصعة او بقدر ثمن عند
زید یا درهم ابهام از حیث عموم چنانچه گوید زید راست جمیع آنچه
در دست منست و اگر گوید فلان شخص را بمن زیاده از مال فلان
است بقدر مال او زیاده باید داد و اگر در این صورت دعوی کند که من مال
او را کم پنداشتم سوگند شنیده شود و اقرار بچندین چیز صحیح است پس
اگر گوید که عین چیزیست بکر است تعلق بزید دارد و تمام من در تملک عاید است
صحیح است و اگر گوید بر تست هزار دینار در جواب گوید بلی یا نعم یا اجل یا من مقرم
بآن لازم است در این صورت هزار دینار و اگر گوید در جواب وزن کن یا نقد کن
یا گوید من مقرم و نگوید بآن در این صورت لازم نیست چه در عرف در دو
صورت اول احتمال استهزا دارد و در صورت آخر احتمال آن دارد که من
مقرم بآنکه حق جهت تو با دیگری **فصل چهارم** در استثنا فی الاقرار و آن
بر دو قسم است قسم اول مقبول بدو شرط اول آنکه بعد از اقرار گوینده
چیزی استثنا نماید بر چیزی یا مساوی آن نکند بلکه بکمتر از آن استثنا
کند مثل آنکه گوید فلانی راست بر من ده درهم الا دو درهم چه در
صورت اقرار بهشت درهم کرده دوم آنکه استثنا متصل باشد چه اگر بفاصله
گوید الا سه درهم در استثنا المنقطع صحیح است اما اگر بعد از مدتی استثنا آنکه هیچ

نیست

در صورت اولی چون رخصت قرینه نوعیه بر استهزاء باشد و اما در صورت اخیر بعید است بلکه ظاهر اقرار است و قرع زبان گفتن آن و نگفتن آن یکسان نیست حدر سره

نیست و استثنا از اثبات نفی است باجماع و از نفی اثبات خلاف مر
ابوحنیفه را که میگوید که استثنا از نفی اثبات نیست و اگر استثنا متعدد
باشد بحرف عطف یا آنکه استثنا سیم زیاده از دوم باشد هم
در استثنا آن اول بیرون می شود مثل آنکه گوید فلانی راست بر من ده
درهم الا سه درهم پس در این صورت چهار درهم اقرار کرده و اگر حرف
عطف نباشد و استثنا از جنس باشد صحیح است بشرط آنکه مستغرق
نباشد و اگر استثنا بترتیب باشد مثل آنکه گوید فلانی راست
بر من ده درهم الا سه درهم یا چهار درهم صحیح است و در این
دو احتمال است احتمال شش دارد و احتمال هفت نیز دارد
اگر گوید فلانی راست بر من درهمی بلکه درهمی میانه مجتهدین
سخن قول خلاف است اقوی آنست که اقرار بیک درهم کرده مگر آنکه
گوید مراد من دو درهم است و اگر بعد از جمله استثنا واقع شود
باشد مثل آنکه گوید فلانی راست بر من ده درهم و جامه الا درهمی
بانه محتمل است ظاهر وقت بعضی از آیات آنست و اینست رفته که غایب به
جمله اخیره است و بعضی گفته اند که عاید بهر دو جمله است **قسم دوم** مثل
آنکه گوید فلانی راست بر من هزار دینار قیمت شراب یا گوشت خوک یا مثل آن

پس مقر مستحق اقرار بشش است حدر سره

علوا نیست حدر سره

و بعضی از آن گویند عاید باو نیست نیز مانعی ندارد حدر سره

که قبض نکرده ام یا اقرار نکند جهت ملایذ شراب یا شوك چه در صورة منافی اقرار مقبول نیست مطلب دوم در وصیت نمودن و در ان سه فصل است فصل اول در وصیت کردن بمال و شرطهای ان بدانکه وصیت مال آنرا گویند که آن عین یا منفعت است بعد از مردن تملیک ان و بعضی از مجتهدین گفته اند که وصیت مسلط ساختن شخصی است بر تصرف در چیزی بعد از مردن و شروط آن ده است اول ایجاب چون اوصیت بفلان بکذا او اعطوا کذا بعد وفاتی یعنی وصیت کردم جهت فلان شخص چیزی مقرره یا انکه گوید فلان مبلغ را تصدق کنند و بفلان مبلغ اجاره کنند بعد از وفات من و لفظ بایستی مانند و صیغه عربیه در وصیت لازم نیست اگرچه قادر بران باشد و وصیت کننده کسی که عاجز باشد از نطق باشاره و کنایه است اما اگر قادر بر نطق باشد و بنویسد یا اشاره کند عمل بان واجب است اگرچه در حال نوشتن او عاجز باشد دوم قبول کسی که جهت او وصیت میکند خواه بلفظ باشد چون قبلت خواه بفعل چون تصرف کردن در ان و این در جائی شرط است که محصور باشد اما در غیر محصور چون

فقرای

اگر عرف کل واحد یا نقد علم متعلق ... معلوم نیست ... هر کلمه

عدم وجوب ... و ما متعلق ... هر کلمه

فقرای بنی هاشم یا مسجد یا قنطره قبول شرط نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که قبول صحیح نیست مگر بعد از وفات در قبول اتصال با ایجاب شرط نیست پس اگر قبول بعد از وفات واقع میشود صحیح است و اگر رد کرده باشد وصیت را در حیوة موصی یا بعد از وفات او در ... میتواند کرد خلاف مشهور انست که جایز است اما اگر بعد از وفات وصیت ان قبول رد کند باطل است و اگر پیش از قبول قبض رد کند لغو است باجماع و اگر بعد از قبول و پیش از قبض رد کند خلاف است و اگر پیش از قبول موصی له بمیرد وارث را قبول میرسد خواه مردن پیش از موت موصی باشد و خواه بعد از موصی و بعضی از مجتهدین گفته اند که در صورت وصیت باطل است و بعضی گفته اند که اگر عوض موصی تعلق بمیت داشته باشد باطل میشود و اگر نه صحیح است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر موصی له بعد از موصی بمیرد تعلق بوارث او میگیرد و اگر پیش باشد باطل است در قبول و قبض موصی له الحکم او دارند و اگر موصی له وارث نداشته باشد راجع میشود بورثه موصی و بعضی گفته اند که بامام میرسد سیم انکه موصی بالغ باشد چه وصیت طفل صحیح نیست در وصیت طفل ممیز کسی که ده ساله باشد خلاف است بعضی از مجتهدین

اگر مراد بعضی از مجتهدین ... لازم ... هر کلمه

محل تامل است محتاج بتفصیل ... هر کلمه

گفته اند که اگر پانزده ساله را وصیت کند صحیح است و بعضی از مجتهدین
گفته اند که اگر مرد است وصیت هشت ساله صحیح است و اگر زن است هفت ساله
چهارم آنکه عاقل باشد چه وصیت دیوانه صحیح نیست پنجم آنکه رشید
باشد پس وصیت سفیه صحیح نیست مگر در ابواب البر و معروف نزد
بعضی از مجتهدین و بعضی مطلقا صحیح میدانند و صحیح نیست کسی که خود
را زخم زده باشد و در آن زخم خوف مردن باشد چه او
نیز حکم سفیه دارد ششم آنکه قصد کند چه وصیت مست و خفته و بیهوش [شد]
صحیح نیست هفتم آنکه موصی له موجود باشد در حال وصیت پس اگر کسی
وصیت کند جهة حمل وجود او در حال وصیت معتبر است و اگر مشکوک
باشد در وجود او صحیح نیست هشتم آنکه صحیح باشد که مالک
شود چون وصیت جهة ملک و چارپا و دابه صحیح نیست در آنکه قصد
علف او کند نهم آنکه موصی و موصی له آزاد باشند چه وصیت [بنده]
جهة بنده صحیح نیست اگر چه قایل شویم باینکه بنده مالک چیزی
میشود و اما بعد از آزادی وصیت که در حال بندگی کرده نافذ است
خلافست و اولی منفوذ است هر گاه معلق ساخته باشد وصیت را
بر آزادی خود و اگر موصی له بنده موصی باشد صحیح است منصرف میشود با
زادی

زادی و هرگاه ثلث مال موصی وفا کند باشد دهم آنکه موصی له را جایز
باشد وصیت برای او پس وصیت حربی باطل است و نوشتن کتب ضلال
و کافر حربی صحیح نیست و بعضی از مجتهدین مطلقا وصیت بر جهود و ترسا
جایز میدانند و در کسی که وصیت میکند اسلام شرط نیست پس
وصیت کافر جهة مسلمان صحیح است بچیزی که مالک آن شود پس
اگر شراب باشد جهة مسلمان صحیح نیست یازدهم آنکه موصی به چیزی
باشد که مالک آن توان شد پس وصیت بر مرد آزاد و وقف
و ام ولد و گوشت میت و سگ نجس و فضلات حشرات صحیح نیست
و شراب [illegible] جهة مسلمان اما اگر هر دو جهود باشند صحیح است
دوازدهم آنکه ثلث مال در حال وفات باشد وفا بآن کند پس اگر
زیاده از ثلث مال باشد آن زیاده باطل است مگر آنکه وارث اجازه بدهد
و اجازه وارث معتبر است بعد از وفات بالاجماع و قبل از آن نیز بنا
بقول اکثر و بعضی از مجتهدین اجازه پیش از وفات را منع نموده اند
خلافست میانه مجتهدین که آیا اجازه وارث در [illegible] منفذ
آن چیزیست که موصی وصیت کرده یا ابتدای عطیه است فصل دوم
در اقسام وصیت کردن و احکام وصیت مطلق بدانکه وصیت بر چهار قسم
قسم

او را کرد واجبه چون وصیت جهة ادای حقوق واجبه خواه حق
الله باشد و خواه حق الناس دوم مستحبه چون وصیت
بمال کم کردن پس وصیت بخمس مال کردن بهتر است از ربع و
ربع بهتر است از ثلث و ثلث بهتر است از نصف و بعضی از مجتهدین
وصیت بثلث تا استغنای وارث بهتر میدانند و اگر حال ورثه متوسط
باشد وصیت ربع را بهتر میدانند و خمس را با فقر بهتر میدانند چون
وصیت بشهادتین و اقرار بنبوة پیغمبر و امامت ائمه و جمیع آنچه
پیغمبر خبر داده سیم وصیت حرام چون وصیت کردن بشراب
و گوشت خوک و غیر آن چهارم وصیت کردن مکروه چون
وصیت بمال کردن هرگاه وصیت جهة جماعتی مطلق واقع شود تقا
ضای تسویه میکنند مگر با تصریح کردن بتفاوت و در بعضی احادیث
صحیحه وارد شده که در عم و خاله بطریق میراث است و در وصیت جهة
خویشان مهلا و مستحق زکوة و سبیل الله بطریق است که مدتی [illegible]
وقف کرده شد و وصیت مجهول و غیر موجود صحیح است و تعیین آن
بوارث متعلق است بعد از وفات پس اگر وصیت بمال یا نصیب یا مال
قلیل یا عظیم کند تعیین آن بوارث مطلق است هرگاه تا ثلث از فوت
قدر

ثلث معین بود و مراد از جزو عشر است چنانچه در روایت حسنه
ابان ابن تغلب از امام جعفر صادق وارد شده و در بعضی
روایات صحیحه وارد شده که مراد از جزو سبع است و در بعضی دیگر
سبع ثلث است و در روایت صحیحه وارد شده که بسهم ثمن است
و در بعضی روایات ضعیفه سدس وارد شده و شیخ سدس
سدس است و اگر وصیت کند بمال بسیار پس بعضی از مجتهدین
هشتاد درهم است چنانچه در بعضی احادیث وارد شده در نذر
چنانچه مذکور شد و اگر کسی وصیت کند جهة تحصیل شمشیری
در احادیث وارد شده که غلاف شمشیر و [illegible] ان داخل است و
در وصیت بصندوق آنچه در او باشد از اموال در او داخل است
و در کشتی آنچه در او باشد از طعام داخل است فصل سیم در بیان
وصی [illegible] و [illegible] و اخراج حق یا استیفای
حق بر طفل مجنون [illegible] و طفل [illegible] مال [illegible]
[illegible] که [illegible] کند جهة طفل صحیح است و اگر [illegible]
[illegible] نمیتواند گرفت و جایز است و اگر
[illegible] کند [illegible] نمیتواند گرفت و [illegible]

و از جمع موارد
این [illegible] از اخبار
خصوص [illegible]
رض ترک احتیاط
[illegible]
[illegible]

و مکاتبه‌ای از آن حضرت امام حسن عسکری مؤید جواز است

و شروط وصی هشت است اول آنکه عاقل باشد پس وصی کردن

دیوانه صحیح نیست و اگر دیوانگی بهم رسد وصی بودن باطل میشود و اگر بر

طرف میشود آیا عود میکند میانه مجتهدین خلافست و اگر دیوانگی او

دوری باشد نیز خلافست اقرب آنست که در وقت عدم دیوانگی صحیح است دوم

آنکه بالغ باشد هرگاه تنها باشد پس وصی کردن طفل منفرد ولی

آنکه ضم کنند با او بالغی را صحیح نیست و تصرف بالغ نافذ است تا بلوغ طفل

آنگاه هر دو شریک کنند سیم آنکه مسلمان باشد هرگاه موصی مسلمان

باشد یا کافر باشد و وصیت بر اطفال مسلمان باشد چهارم آنکه عادل

باشد بقول مشهور پس وصایت فاسق باطلست اگر چه فاسق شود

بعد از فوت موصی و بعضی گفته‌اند که در این صورت باطل نشود پنجم آنست

موصی اگر بنده شخصی را وصیت کند یا بنده خود را وصی میتواند کرد

ششم آنکه کسی نباشد که کسی را با او مانعی باشد چون بنده

پس اگر شخصی وصی کرد آنکه غایب بود را صحیح است هفتم آنکه تواند وصی

که از عهده بیرون آید پس اگر عاجز باشد بسبب مرض یا پیری یا

آنکه سفیه باشد آیا باطل است یا آنکه صحیح است و حاکم ضم کند با او خلافست

میانه

میانه مجتهدین خلافست مشهور آنست که اگر عجز در اثنا بهم رسد حاکم ضم وصی

کند با آن شخص دیگری را هشتم آنکه صیغه بگوید چون وصیت الیک یعنی وصایت

با تو تفویض امر اولاد خود را بتو کردم یا تو وصی منی و این شروط

در حال وصیت معتبر است تا حین فوت پس اگر خلل رساند یکی از این شروط

وصایت باطلست و بعضی گفته‌اند که تا حین وفات میباید و مذکور بودن شرط

نیست پس زن صحیح را بالجمله شرایط میتوان وصی کرد و شیخ طوسی

اجماع شیعه را بر این نقل کرده و بصیر شرط نیست و لهذا در روایت حکم

واقع شده از منع محمول است بر کراهیت یا تقیه و لهذا آنکه وصی شرط نیست و با

اطلاق هر دو با هم تصرف کنند جبر کنند و با امتناع حاکم ایشان را ابدال

اجتماع واجب نیست بر وصی قبول کردن وصیت بلکه رد میتواند کرد در

حیات موصی بشرط آنکه برساند خبر به موصی و اگر نرسد بعد فوت مشهور

آنست که لازم است وصیت را قیام نمودن وصایت مگر آنکه عاجز باشد

و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هرگاه عالم نباشد بوصیت تا آنکه بمیرد

رد میتواند کرد وصی امین است ضامن نیست مگر با تقصیر یا با تفریط و

در جایی که عادت جاری شده باشد که وصی اجرت بگیرد و بعضی جاری

باشد عادت خلافست اقوی آنست که جایز است که وصی را استیفا

دین خود از آنچه در دست او ست بی اذن حاکم شرع اداء دین
غیر بنحو با علم خود میتواند کرد بعد از آنکه ابتدا فی نفسه او را سوگند
دهد و بعضی گفته اند که تا نزد حاکم شرع ثابت نشود نمیتواند داد
و این اقوی ست و اقتصار کنند وصی بر آنچه تعیین کرده از جهة
او پس اگر و مال موجود وصی کرده باشد و وارث ملکه بهم
رسد نطق نکند آن زن اگر مطلق باشد همه دلخواست و هر گاه کسی بمیرد
و وصی جهة اطفال خود تعیین نکند حاکم تعیین کند و حاکم مال الطفل
عزل است وصی ست هر گاه خواهد و اگر حاکم مفقود باشد یا متعذر
باشد مرجحت آن جایز ست و طالع موضعی عدل و دانشمند در وصیت
مادامی که زنده باشد و حیات و رجوع ثابت نمیشود مگر به
شهادة دو مرد مسلمان عادل باب هجدهم از کتاب جامع
عباسی در قسمت کردن ترکه میراث وارث منتقل شدن مالی
ست یا حقی از شخصی بعد از فوت او بورثه بیکی از وجوهی که مذکور
شد بشرطی که یکی از اموری که مانع میراث بردن است از آنها نشود
چنانچه مذکور خواهد شد در آنها نباشد و در این باب شش
مطلب ست مطلب اول در بیان آنچه سبب میراث بردن میشود
و آن بر

و آن بر هفت وجه ست وجه اول خویش بودن و
آن متصل بودن شخصی ست بدیگری بولادة یا با انتهای
هر دو بدیگری و وجه شرعی و آن بر سه قسم ست اول
دو قوم اند که با یک دیگر میراث میبرند اول پدر و مادر دوم فرزندان
و هر چند پایین روند و این دو قوم با دیگری میراث میبرند
و با ایشان سوای زن و شوهر دیگری میراث نمیبرد پس هر گاه
شخصی بمیرد و پدر داشته باشد تمام مال او تعلق به پدر دارد
و اگر همچنین مادر داشته باشد و اگر پدر و مادر هر دو جمع شوند
سه یک مال میت تعلق بمادر او دارد و دو ثلث تعلق به پدر و اگر
با پدر و مادر پسری جمع شود هر یک از پدر و مادر شش یک
مال را میبرند و بقیه آن تعلق به پسر دارد و اگر با پدر و مادر
دختری جمع شود هر یک از ایشان شش یک از مال را میبرند
و نصف مال را دختر میبرد و بقیه میان ایشان و دختر پنج حصه
منقسم میشود بشرطی که میت دو برادر یا یک برادر و دو خواهر پدر و مادری یا
چهار خواهر پدر و مادری یا پدری نداشته باشد و اگر
ایشان موجود باشند بقیه مال میانه دختر و پدر بچهار حصه منقسم
باشد

میشود چنانکه مذکور خواهد شد و اگر دو دختر با ایشان جمع
شوند و ثلث مال متعلق بدختران دارد و ثلث آن متعلق به پدر
و مادر دارد و هر یک از ایشان با دختران جمع شوند و دختران
ثلثان و ششی یک از پدر یا مادر است و ثلثه میان ایشان به
پنج سهم یا چهار سهم منقسم میگردد و هرگاه شخصی میرد و پسری داشته
باشد تمام مال از پسر است و اگر متعدد باشند میانه خود مال را با
التسویه قسمت کنند و اگر پسر و دختر جمع شوند دختر نصف پسر میراث
میبرد و هرگاه شخصی بمیرد و یک دختر داشته باشد تمام مال از
آن دختر است و اگر متعدد باشند مال را میانه خود بالتسویه قسمت
کنند و هرگاه میت فرزند نداشته باشد و فرزند زاده داشته
باشد آن فرزند زادها بجای فرزندان حصه میبرند بطریقی که مذکور
شد خواه تنها باشد و خواه با پدر و مادر میت جمع شوند هر یک
از ایشان حصه کسی را میبرد که باو میرسد پسر دختر حصه دختر
میبرد و دختر پسر حصه پسر میبرد و بعضی گفته اند که اولاد دختر
ذکور و اناث او مساوی اند در میراث بردن قسم دوم آنست و قوم
اند او که برادران و خواهران و اولاد ایشان با عدم ایشان

دوم جد

دوم جد و جده هر چند بالا روند و ایشان در قوم وقتی
میراث میبرند از میت که دو قوم مرتبه اول نباشند چه اینها
با یک درجه مادر و دختر و فرزند زادگان ایشان میراث نمیبرند پس
اگر شخصی بمیرد و یک برادر داشته باشد و دیگر میراث خواری
نداشته باشد تمام مال تعلق باو دارد اگرچه برادر پدری
یا مادری داشته باشد و اگر دو برادر یا زیاده داشته باشد
مال او میانه ایشان بالسویه منقسم میگردد و همچنین اگر یک
خواهر یا زیاده داشته باشد و اگر جمع شوند برادر و خواهر برادر
دو حصه و خواهر یک حصه میبرد چنانچه در میراث پسر و دختر
مذکور شد و هرگاه برادر و خواهر پدر و مادری باشد برادر
و خواهر پدری میراث نمیبرند و اگر برادر یا خواهر مادری جمع
شوند که از پدر و مادری باشد اگر واحد باشد ششی یک مال
باو تعلق دارد و ثلثه آن از خواهران و برادران پدر و مادری است
و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه با خواهر پدر و مادری
خواهر مادری جمع شود نصف از خواهر پدر و مادری است و ششی
یک از خواهر مادری و باقی میانه ایشان بچهار حصه میشود سه

حصه از خواهر پدری است و یک حصه از خواهر مادری و بعضی
از مجتهدین گفته اند که هر گاه برادر و خواهر مادری با برادر و خواهر
پدری تنها جمع شوند تمه رد بر همه میشود و هر گاه جد و جده
است و برادر و خواهر با یکدیگر جمع شوند جد مساوی برادر میراث
میبرد و جده مساوی خواهر و جد و جده پدری چون برادر و
خواهر پدری است و جد و جده مادری چون برادر و خواهر
مادری است لکن جد پدر و مادری جد پدری را از میراث منع
نمیکنند چنانچه برادر و خواهر پدر و مادری منع برادر و خواهر
پدری میکنند و فرزندان برادر و خواهر در وقتی که پدر ایشان
مادر ایشان موجود نباشند با جد و جده حصه پدر ایشان و
مادر ایشان خود را میگیرند و هر گاه شخصی بمیرد و از جد پدری یا مادری
مانع باشد و دیگر میراث خواری نداشته باشد تمام مال تعلق بان
دارد خواه جد پدری باشد خواه جد مادری و هر گاه جد و جده
جمع شوند جد یک حصه میبرد و جده نیم حصه هر گاه پدری باشند
و اگر میبرند حصه اگر همه مادری باشند و اگر از هر دو طرف باشند
جد و جده مادری اگر تنها باشند ثلث یک میبرد و تمه تعلق بجد و جده

پدری

پدری دارد و اگر بیانه باشند سه یک مال تعلق بایشان دارد و
تمه تعلق بجد و جده پدری دارد و بعضی از مجتهدین گفته
اند که اگر کسی مادر مادری یک از اجداد مادر پدری مال او میانه
ایشان چهار حصه میشود یک حصه مادر مادری دارد و
سه حصه مادر پدری و جد قریب بمیت منع میکند جد
بعید را یعنی جد بعید با وجود قریب میراث نمیبرد و میت را
در مرتبه اول چهار جد و جده ممکن است که باشد پدر و مادر پدر
او و پدر و مادر مادر او و در مرتبه دوم هشت جد و جده ممکن است
و در مرتبه سیم شانزده و در مرتبه چهارم سی و دو و همچنین هر
چند بالا رود و سبب اگر شخصی هشت جد و جده یکبار دارد اجداد
و جدات مادری ثلث مال را میبرند بالسویه و تمه با جداد
و جدات پدری متعلق است بانطریق که ثلث تمه به پدر و مادر
مادر پدر متعلق است ذکور را مثل انثی و دو ثلث تمه به پدر
و مادر پدر پدر متعلق است ذکور را مثل انثی پس سهام اجداد
و جدات مادری چهار است و سهام اجداد و جدات پدری نه است
پس فریضه ایشان از صد و هشت قسم میگردد جهة تباین چنانچه
هفتم

در بحث تنقیح قسمت ثالثه خواهد آمد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند
که ثلث ثلث به پدر و مادر مادر میرسد بالسویه و دو ثلث ثلث
به پدر و مادر پدر مادر بالسویه میرسد و ثلث دو ثلث باقی
به پدر و مادر مادر پدر متعلق است بالسویه و باقی به پدر و مادر
پدر پدر تعلق دارد و ذکر دو مثل انثی و در این صورت سهام خویشان
مادری شش است و سهام خویشان پدری هژده پس تفریق
ایشان از پنجاه و چهار هفتم میکند و جهه تداخل چنانچه خواهد
آمد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که ثلث ثلث از پدر و مادر مادر
مادر است بالسویه و دو ثلث ثلث از پدر و مادر پدر مادر است
و ذکر دو مثل انثی میبرد و این مسئله نیز از پنجاه و چهار هفتم میکرد
و قول اول اقوی است قسم سیم نیز دو قوم اند اول عم و عمه و هر
چند بالا باشد دوم خال و خاله و هر چند بالا روند و این دو
قوم با علم دوم ثابت‌اند میراث میبرند پس هرگاه شخصی بمیرد
و عم بگذارد میراث باو متعلق است و همچنین است عمه و اگر جمع
شوند به حصه عم میبرد دو نصیب حصه عمه بشرط آنکه عم و عمه
پدر و مادری یا پدری باشند اما اگر مادری باشند بالسویه میراث
میبرند

میبرند و اگر جمع شوند عم و عمه پدر و مادری و عم و عمه مادری
ثلث مال از خویشان مادری است هرگاه زیاده از یک باشند و سدس
اگر یکی باشند و ثلث بخویشان پدری متعلق است ذکر ضعف انثی
و اگر شخصی بمیرد و از خال بماند تمام مال او تعلق بخال دارد و
همچنین است خاله خواه پدری باشد خواه مادری و فرقی نیست
میانه خال و خاله در میراث چه همه برابر میبرند و اگر خال و خاله
پدر و مادری یا خال و خاله مادری جمع شوند خویشان مادری
سدس میبرند اگر یکی باشند و اگر متعدد باشند ثلث بالسویه
و باقی از خویشان پدری مادری یا پدری است با علم پدر و مادری
و اما ذکر ایشان در این صورت دو مثل انثی میبرد میانه مجتهدین درین
مسئله خلاف است اصح آنست که همه میراث برابر میبرند و اگر متفرق باشند
سدس ثلث تعلق بخال یا خاله دارد و ثلث ثلث باشد دو ثلث بخال
و خاله پدری متعلق است و اگر عم و عمه و خال و خاله جمع شوند حد
با واحد بودن ایشان با ایشان متعلق است و اگر متعدد باشند ثلث
بالسویه و ثلثان بعم و عمه تعلق دارد و اولاد عم و عمه و خال و خاله با
وجود ایشان میراث نمیبرند و هرگاه ایشان موجود نباشند میراث

میبرند و اعمام و اخوال میت اولیست بمیراث از اعمام و اخوال
پدر و مادر او و اگر عم و عمه و خال و خاله مادر او جمع شوند
ثلث ترکه متوفی بالسویه بخویشان مادر متعلق است بقول
مشهور و دو ثلث دیگر تعلق بخویشان پدری دارد با این طریق
که ثلث دو ثلث بخاله و خال پدری متعلق است بالسویه و دو ثلث
دیگر آن بعم و عمه متعلق است ذکر دو مثل انثی میبرد پس فریضه
ایشان از صد و هشت منقسم میگردد و بعضی گفته اند که خال
مادر و خاله ثلث ثلث بالسویه میبرند و دو ثلث ثلث از عم
و عمه مادر است پس در این صورة فریضه از پنجاه و چهار منقسم
میگردد و بعضی گفته اند که اخوال اربع ثلث را بالسویه میبرند
و ثلثان ثلث از اعمام و عمه مادری میبرند بالسویه و دو ثلث ثلثان
را بعم و عمه پدری متعلق است ذکر دو مثل انثی و از صد و هشت
منقسم میگردد تتمه اقرب از اصناف از هر صنفی منع میکند بعد از آن
صنف را از اصل میراث و این بر شش وجه است اول منع طبقه
اولی و ثانیه را که ثالثه است پدر و مادر را و اگر جد و جده پدری
باشند و خواه مادری و هرگاه پدر و مادر موجود نباشند ایشان را
داند

داد نسبت بیت دوم منع طبقه ثانیه طبقه ثالثه را سیم
منع نزدیکتر از هر مرتبه به پدر و مادر خویشان پدری تنها
را در آن مرتبه چهارم منع طبقه ثالثه معتق را پنجم منع
معتق ضامن جریره را ششم منع ضامن جریره غیر اولاد
اقرب از هر صنفی منع بعد از صنف دیگر نمیکند چون خواهر
مادری و جد قریب پدری میت جمع شوند جد قریب
دو ثلث مال میبرد و خواهر آن مادری ثلث را و چون جد
مادری و پسر برادر مادری یا برادر پدری جمع در این صورة
جد پسر برادر را حاجب نیست و مزاحمت به برادر پدری نمی
رساند و میراث میبرد با جد و این قاعده تخلف نمیکند مگر
در هشت موضع اول میراث بردن پدر و مادر با فرزندان فرزند
نبیره پدر و مادر نزدیکتر اند از فرزند زاده میت دوم میراث
بردن اجداد با فرزند زاده بقول محمد ابن بابویه مستند
حدیث که از حضرت امام موسی نقل کرده اند که شخصی میمیرد
دارد فرزند و دختر بماند و جد و جده ثلث مال را جد و جده میبرند
و باقی از ایشانست سیم میراث بردن برادر مادری با پسر برادر

پدر و مادری بر قول بعضی از مجتهدین و مستند شده بانکه چون
سبب برادر پدر و مادری دو سبب جمع شده در برادر مادری
یک سبب شده است از برادر مادری است و ثلث از برادر پدر و مادری است
و این قول ضعیف است چه هیچ علت را از برادر پدری و برادر پدر
و مادری جاری میتوان ساخت و حال آنکه مانع است برادر پدر
و مادری برادر پدری را و آن مذهب صاحب این قول چهارم در صورت
که شخصی بمیرد و پسر عم پدر و مادری بگذارد و عم پدری چه باتفاق
مجتهدین شیعه مال آن میت تمام تعلق به پسر عم دارد و عم را
در مال او دخلی نیست و این حکم تغیر نمی یابد بمتعدد بودن پسر
یا از پسر عم پدر و مادری و عم یا هر دو و همچنین حکم تغیر
نمی یابد بموجود بودن زوج و زوجه با ایشان و اما آنکه گویند
دانسته تغیر می یابد حکم مثل آنکه دختر عم پدر و مادری با عم پدری
جمع میشود یا پسر عم مادری با عمه پدری جمع شوند و میانه مجتهدین
در این مسئله خلافست اجود آنست که حکم تغیر می یابد و مال در این
صورت تعلق بعم یا عمه پدری دارد و همچنین خلافست میانه مجتهدین
در این مسئله که هر گاه با پسر عم و عم مذکور خال جمع شوند بعضی از

مجتهدین

مجتهدین گفته اند که مال تعلق بعم و خال دارد بطریق
میراث و بعضی از ایشان گفته اند که میانه عم و خال منقسم
میگردد بطریق میراث و بعضی گفته اند که تعلق بخال دارد و قول
اول اقوی است و اگر یکی از پسر عم و عم خنثی باشد یا هر دو خنثی
باشند احتمال تغیر حکم نیز دارد و احتمال دارد که ذکر و فرع کنیم
ایشان را پنجم میراث بردن اجداد پدری و مادری با مادر بر
قول بعضی از مجتهدین ششم منع کردن جد پدری فرزند فرزند
را بر قول بعضی از مجتهدین هفتم میراث بردن خاله مساوی
جد هر گاه جمع شوند بر قول بعضی از مجتهدین هشتم میراث
بردن عمه مساوی جد هر گاه جمع شوند بر قول بعضی از مجتهدین
هر گاه با پدر و مادر فرزند جمع شود منع میکند پدر و مادر را
زیاده از دو سدس مال مگر آنکه فرزند یک دختر باشد چه یک
دختر پدر و مادر را منع زیاده از دو سدس نمی کند بلکه با یک
یک میراث میبرند بطریقی که مذکور شد و همچنین دختران ایشان
و فرزند فرزند شوهر و زن را از نصیب اعلی ایشان که نصف و ربع است
منع میکنند و هر گاه برادران میت با مادر او جمع شوند منع میکنند مادر

زیاده از سدس به هفت شرط اول آنکه پدر ایشان موجود
نباشد منع نمیکند مادر را دوم آنکه دو برادر یا یک برادر و دو
خواهر یا چهار خواهر باشد منع نمیکند مادر را و خنثی بدین
صورة چون انثی ست و احتمال قرعه ایضا اقوی است سیم آنکه
برادران پدر و مادری یا پدری باشند چه برادران مادری
میت منع مادر نمیکنند چهارم آنکه برادران یکی از چیزها که مانع
ارث است در ایشان موجود نباشد چه اگر موانع ارث در ایشان
موجود باشد مادر را منع نمیکنند پنجم آنکه برادران میت در آن
وقت موجود باشند چه اگر در شکم مادر باشند منع نمیکنند مادر
را از زیاده از سدس ششم آنکه زنده باشند چه اگر مرده باشند
منع نمیکنند و همین حکم دارد اگر برادران میت و میت در یک زمان
بمیرند و تقدیم و تاخیر معلوم نباشد و بعضی از مجتهدین در
غرقی و مهدوم علیهم توقف کرده اند هفتم آنکه میان حاجب و محجوب
مغایرة باشد چه اگر متحد باشند منع نمیکنند مثل آنکه مادر کسی خواهر
پدری باشد چنانچه در میراث مجوس خواهد آمد یا در وطی
شبهه اتفاق افتد چه اگر کسی دختر خود را وطی کند و دختری
بزاید.

بزاید مدخوله هم مادر و هم خواهر پدری خواهد بود
مبحث دوم که سبب میراث بردن میشود و آن زن و شو
هریست که بعقد دوام و زن آزاد باشد و دخول شرط نیست
مگر آنکه شخصی در حالت بیماری زن را عقد کرده باشد چه
درینصورة اگر دخول نکرده بمیرد میراث نمیبرد و هریک از زن
و شوهر با اصحاب مراتب ثلث سابقه میراث میبرند هرگاه
مانعی از موانع میراث بردن در ایشان نباشد و ایشان را دو
نصیب است اول اعلی و آن در شوهر نصف مالست و در زن
چهار یک اگرچه زنان متعدد باشند هرگاه میت را فرزند
نباشد دوم ادنی و آن در شوهر چهار یک است و در
زن هشت یک اگرچه متعدد باشند و هرگاه میت را فرزند
باشد مبحث سیم در ولاء از آنجا چه هرگاه کسی بنده خود
را آزاد کند از وی میراث میبرد بچهار شرط اول آنکه ابتدا
در غیبت آزاد کند یعنی آزاد کردن او واجب نباشد چون
کفاره درینصورة میراث نمیبرد دوم آنکه کاری نکرده باشد که بنده
بسبب آن آزاد شود چون بریدن گوش و بینی چنانچه در حجت

عتق مذکور شد چه اگر چنین کرده باشد میراث نمیبرد
مگر در ولای ابو جعفر ابن بابویه فرموده که در ولای عتق بنده آزاد
کرده از آقا میراث میبرد سیم آنکه از گناهان و جنایاتی که از بنده
صادر شود در وقت آزاد کردن او بری نساخته باشد خود را
چه در این صورت میراث نمیبرد چهارم آنکه میراث خواری سوای
او نداشته باشد چه اگر میراث خواری داشته باشد میراث نمیبرد
و هرگاه با این شرطها مردی بنده را آزاد کند و آن بنده بمیرد آزاد
کننده از آن بنده میراث میبرد و اگر آزاد کننده موجود نباشد میراث
بنده تعلق باولاد آزاد کننده دارد خواه ذکور باشد خواه اناث و اگر
اولاد نباشد میراث او به برادران و خواهران پدری و اجداد
و جدات و عموم و اخوال و اولاد ایشان تعلق دارد و خویشان
مادری در این صورت میراث نمیبرند و آزاد کننده خویشان کسی که
آزاد کننده را آزاد کرده باشد میراث از او میبرند و همچنین هر چند بالا
رود و اگر آزاد کننده زن باشد خود میراث میبرد و بعد از او خویشان
پدری میراث میبرند اما فرزندان آن زن از آن بنده میراث نمیبرند
مگر آنکه فرزندان او خویشان پدری آن زن باشند [illegible]

صورت

صورت بسبب خویشی پدر از آن زن میراث میبرند و هرگاه بنده کنیزی را که آزاد
کرده باشد نکاح کند ولای اولاد ایشان تعلق بکسی دارد که مادر ایشان
را آزاد کرده باشد پس اگر بعد از آزادی مادر ایشان کسی جد ایشان را آزاد
کند ولای اولاد بکسی که منتقل میشود که جد را آزاد کرده باشد و اگر بعد
از آن پدر ایشان را آزاد کند ولای ایشان بکسی منتقل میشود که پدر
ایشان را آزاد کرده **وجه چهارم** ولاء ضامن جریره و آن چنانست
که شخصی گناهان آن مرد آزادی را وارث باشد جنایتهای او را ضامن
شود و شرط میراث بردن کنند از او میراث میبرد و هرگاه میراث خواری
نداشته باشد و آن آزاد از آنکسی میراث نمیبرد مگر آنکه او نیز ضامن
او شده باشد **وجه پنجم** ولاء کسی که بدست او کافری مسلمان شده
باشد چه هرگاه آن کافر که مسلمان شده باشد بمیرد و هیچ کس
نداشته باشد حتی ضامن جریره کسی که او را مسلمان کرده از او میراث
میبرد **وجه ششم** ولاء مستحقین زکوة چه هرگاه بنده را از زکوة بخرند
و آزاد کنند و آن بنده بمیرد میراث خواری نداشته باشد میراث او
از مستحقان زکوة است **وجه هفتم** ولاء امامت چه هرگاه کسی بمیرد
و هیچ از اینها جماعتی که مذکور شد نداشته باشد میراث او از امام است

وبعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه شخصی بمیرد و از وی یکزن
بماند چهار یک از زن است و تتمه است در حال حضور تعلق بامام
دارد حضرت امیر المؤمنین ع میراث کسی را که میراث خوار ندا
شته باشد در زمان خود بفقرای شهر و همسایهای مفلسان
میدادند اگر امام غایب باشد درین چند قول است بعضی از مجتهدین
گفته اند که از انگاه میدارند تا ظهور امام و وصیت میکنند بوقت
خود در باب رسانیدن آن بامام و بعضی گفته اند که در زمین
دفن میکنند و بعضی گفته اند که قسمت میکنند بفقرا و استاد بنده اعلی
افضل المتأخرین بهاء الملة والدین محمد عاملی طاب ثراه ترجیح
این قول کرده بود که اگر ظالمی از آن شیعی بگیرد کسی ضامن آن نیست
اما دادن آن بظالم بی خوف جایز نیست و کافر حربی یا ذمی اگر بمیرد
و میراث خوار نداشته باشد میراث او بنحو آن امام است مطلب
دوم در بیان آنچه مانع میشود فی الجمله میراث خواران را از
میراث بردن از مال میت بدانکه بیست و سه امر مانع از میراث بردن
فی الجمله میشود اول بنده بودن چه بنده میراث نمیبرد خواه میت آزاد
باشد خواه بنده و میراث میت در بنده صورت تعلق بمیراث خوار آزاد دارد
اگرچه

اگرچه دور باشد چون ضامن جریره و اگر بعضی آزاد باشد
و بعضی بنده بنده بمقدار آنچه آزاد است میراث میبرد پس اگر شخصی بمیرد
و فرزندی داشته باشد که نصف او آزاد باشد و برادری آزادی داشته
باشد مال او میان پسر و برادر منقسم بدو قسم میشود و اگر برادر نصف
آزاد باشد نصف مال از پسر است و چهار یک از آن برادر و اگر ثانی
عم آزادی باشد چهار یک از آن او است و تتمه را او میبرد و اگر نصف او
آزاد باشد چهار یک تتمه را او میبرد و اگر نصف او آزاد باشد هشت
یک را میبرد و اگر شخصی بمیرد و میراث خوار نداشته باشد سوای بنده
حکم شرع است که بنده را بخرند و آزاد نمایند و تتمه مال المیت را باو بدهند
خواه آن بنده پدر و مادر و فرزند داشته باشد و خواه غیر
اینها است باشد از خویشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که سوای
پدر و مادر و فرزند کسی دیگر را نمی خرند دوم کافر بودن چه کافر
از مسلمان میراث نمیبرد اگرچه نزدیک باشد یا آنکه ضامن جریره
کفار را
اولاد از پسر کافر است اما مسلمان از کافر میراث میبرد و منع میکند ورثه
اگرچه نزدیک باشند اما اگر ورثه مسلمان موجود نباشد ورثه کافر
میراث میبرند و فرقی نیست میانه کافر حربی و ذمی و خارجی و ناصبی و غلات

در میراث بردن از یکدیگر و بعضی از مجتهدین گفته اند ناجی و ملل
از غیر خود از کفار میراث میبرند و در عکس میراث نیست اما مبتدعه
از مسلمانان پس میانه ایشان و اهل حق توارث جایز است و بعضی از مجتهدین
گفته اند که مؤمن از اهل بدعت میبرد اما در عکس میراث نمیبرد و
نه کافر اگر پیش از قسمت ترکه مسلمان شوند شریک اند اگر مساوی
باشند و تمام مال را میبرند اگر اولی باشند خواه میت مسلمان باشد
خواه کافر و همچنین اطفال تابع پدر و مادر اند در اسلام و کفر بحسب اسلام
میراث میبرند سیم کشنده چه کشنده را از مال میت میراث نیست و اگرچه در
قتل شریک باشند همه ممنوع اند هرگاه عمداً و ظلماً کشته باشند و هرگاه
خطا باشد خلاف مشهور آنست که از دیت او ممنوع اند و اگر بحق عمداً
باشد و آن نیز خلاف است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شخصی
جهة ادب پسر خود را بزند و بمیرد میراث از او میبرد
اگر جراحت کسی از خویشان خود را به بندد یا بدن زند و بمیرد میراث
میبرد و اگر جاریه ولد که میکشته باشد لگد بزند و بکشد و اگر طفلی یا
دیوانه کسی را بکشد میراث میبرد چهارم منع میراث مخصوص قاتل است پس قاتل
قاتل میراث میبرد مگر در صورتیکه اقل غلام آزاد کند غلام آنگاه بکشد او را ولد او
پسری باشد


پسری باشد در این صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که ایضاً پسر
میراث نمیبرد چه در انتقال ملکیت به پسر بعد از مردن پدر است پس
از مردن ملکیت او ساقط شد و بعضی گفته اند که در این صورت نیز میراث
میبرد و الا که حکم منتقل میشود از اقرب به ابعد با علم او در این حال معتق
در حکم عدم است و همچنین خلاف است هرگاه معتق بگریزد و کافر باشد
بدار حرب و او را بگیرند و بنده کنند و او فرزندی داشته باشد آنگاه آزادی
که معتق از آن کرده بود بمیرد و بعضی گفته اند که در این صورت ولد معتق میراث
از وی نمیبرد بلکه تعلق به بیت المال دارد و بعضی گفته اند که میراث میبرد
چه معتق در این صورت در حکم معدوم است و دیه مقتول را کسی میبرد
که وارث مال است و بعضی از مجتهدین منع قرابت مادری کرده اند و
بعضی از ایشان منع خواهران پدری کرده اند پنجم لعان کردن
چه بعد از لعان زن و شوهر از یکدیگر میراث نمیبرند و فرزندی
که بسبب انکار او لعان واقع میشود از پدر و مادر پدر از وی میراث
نمیبرد اما از مادر میراث از وی میبرند و او از میراث میبرند
خویشان مادری نیز چه میراث میبرند و در بعضی از روایات
وارد شده که او از خال میراث نمیبرد و خال از وی میراث میبرد اقرب آنست که



میراث میبرند و اگر بعد از لعان اعتراف بولد کنند ولد از او میراث
میبرد اما پدر از او میراث نمیبرد و با خویشان پدر از او میراث میبرند
خلاف پنجم زنا کردن چه فرزند زنا میراث از پدر نمیبرد و پدر از او
و خویشان او نیز میراث نمیبرد اما پسر او و زن وجده او و معتق
و ضامن الجریره و امام از او میراث میبرند و در بعضی روایات وارد
شده که مادر او و برادران مادری و خویشان مادری از او میراث
میبرند ششم بی شدن پدر نزد حاکم شرع از گناهان کبیره که
مانع میراث بردن او ست از پسر بقول بعضی از مجتهدین و اکثری
بر آن رفته اند که منع نمیکند هفتم بی ساختن پدر پسر خود
را از میراث چه در بعضی صورت پسر از ثلث ترکه محروم ست هشتم منکوحه
بودن سبب مثل انکه مریضه با شوهر دخول کند و لیکن دخول کرده باشد
در طهر و لیکن چه در بعضی صورت فرزندی که حاصل شود منکوحه فسخ
خواهد بود چه پدر از پسر و پسران پدر در بعضی صورت میراث
نمیبرد نهم میراث پسر از فرزندان او ست و پدر را سنت ست که
بیرون کند حصه او حصه او از مال خود و بعضی از مجتهدین
انکار این قسم کرده اند دهم غیبت منقطعه یکی از میراث خوارانست

انسان مانع

انسان مانع ست از میراث بردن او تا آنکه دانسته که در بعضی صورت
چهار سال مال او نگاه دارند و در بعضی چهار سال او را طلب
کنند پس اگر یافته شود مال او را میان ورثه قسمت کنند دهم
فرض که تمام ترکه را از او گرفته باشد یازدهم دو کس بیکدفعه مردن
یا آنکه بشنته باشد تقدم و تاخر هر یک بغیر سبب غرق یا حرق یا هدم
چه در بعضی صورت میراث از یک دیگر نمیبرند چنانچه مذکور شد باشد که بیاید
و مال هر یک از ورثه احیای او ست دوازدهم در شکم بودن طفل
تا از شکم بیرون نیامده زنده میراث نمیبرد پس اگر مرده یا نطفه با
قبله میراث نمیبرد سیزدهم بعد درجه با وجود اقرب از کلام میراث یا
بعضی چنانچه مذکور شد چهاردهم مریض بودن در عقد بی دخول
و دخول نکردن و مردن در آن مرض چه بقول مشهور میراث
نیست پانزدهم منع طفلی که از شکم افتد از بعضی میراث مثل آنکه حبی که
بگواهی اثبات نشاید تا بشود کلام میراث را گواهی دهند چون بیکن نشد که
آورد چه در بعضی صورت طفل میراث نمیبرد مگر چهار یک مال شانزدهم
مشتبه شدن وارث آزاد به بنده و در بعضی روایات وارد شده که بقرعه
آزاد را بیرون آرند و میراث باو دهند هفدهم تدلیس کفتن و در ضمت

مست

کردن چه ورثه از آن میراث نبرد هجدهم وصیت کردن میت جهة
کسی به بیع مال خود چه در بعضی صورة ورثه از ثمن بیع مال او
میراث نمی‌برند نوزدهم مالی را که میت وقف کرده باشد از آن نیز میراث
نمی‌برند و بیستم جنایة کردن بنده از روی عمد بر کسی چه در
بعضی صورة اگر او را بکشند وارث از قیمت او محروم است اما اگر جنایة
بنده خطا باشد محروم نیست چه در بعضی صورة مخیر است میانه دادن
غرامت و بیست و یکم جنایتی که در شرع جهة آن جنایة مقدر باشد بیست
و یکم فرزند نداشتن زن چه آن از زمین میراث نمی‌برد بیست و
دوم حرام شدن زن مدخوله بر شوهر بواسطه شیر دادن زن
کوچک چه در بعضی صورة میراث نمی‌برد و در غیبت اگر طرف مرد باشد
خلاف است و این دو امر المجتهدین در موانع ارث در کتاب میراث
نقل نکرده اند و از خواص این رساله است بیست و سیم قبل حبوة
که تعلق به پسر بزرگ دارد دیگران از او محروم اند و حبوة در لغة
عرب بمعنی عطیه است و اصطلاحاً آنست که شخصی هر گاه بمیرد انگشتری
و شمشیر و مصحف و رختهای بدن او تمام تعلق به پسر بزرگ دارد و
در بعضی روایات وارد شده که زره و کتابها و رحل مسافر او نیز از آن
پسر بزرگ

پسر بزرگ است و آیا این اختصاص اگر متعدد باشد از پسر بزرگ است یا نه
میانه مجتهدین خلاف است اقرب آنست که جامه‌ها چون بلفظ جمع
در حدیث وارد شده تمام از دست و طیلسان دیگر که بلفظ واحد وا
رد شده یک فرد از آن تعلق به پسر بزرگ دارد و بعوض این عطیه به پسر
بزرگ لازم است که قضا کند نماز و روزه را اگر از میت فوت شده باشد
بسبب بیماری یا سفر و قدرت بر قضای آن داشته باشد و اهمال کرده
باشد و این خاصیه مذهب امامیه است و در مذهب سنیان
نیست و شروط حبوة شش است اول آنکه پسر بزرگ موجود باشد
چه اگر کسی پسر بزرگ نداشته باشد حبوة نیست و اگر پسر بزرگ
متعدد باشد میانه مجتهدین خلاف است اقرب آنست که حبوة
میانه ایشان منقسم میشود دوم آنکه پسر بزرگ فاسد العقل
و سفیه نباشد بقول بعضی از مجتهدین سیم آنکه بالغ باشد
بقول بعضی از مجتهدین چهارم آنکه غیر از حبوه چیزی دیگر
میت داشته باشد چه اگر چیزی دیگر نداشته باشد حبوة نیست
پنجم آنکه میت قرض نداشته باشد که تمام مال او را مستغرق باشد
چه اگر چنین قرض داشته باشد حبوة نیست اما اگر بعضی از ورثه قرض

میت را از مال خود بدهند اما حج تعلق به پسر بزرگ دارد
در این مسئله خلاف است میانه مجتهدین اقرب آنست که تعلق
دارد به پسر بزرگ و اگر در صورتی که میت قرض مستغرق ترکه داشته
باشد و پسر بزرگ قرض را از مال خود بدهد که حج را متفرق
شوند آیا جایز است میانه مجتهدین خلاف است اقرب آنست که
جایز است ششم قضای روزه و نماز پدر را کند بقول بعضی از مجتهدین
چنانچه مذکور شد چه اگر انها را قضا کنند حج تعلق باو ندارد
و خلاف است میانه مجتهدین که آیا حج را به پسر بزرگ دادن
واجب است اکثر مجتهدین بر این رفته اند که واجب است و اگر فرزند
بزرگ میت دختر باشد حج تعلق به پسر بزرگ است و خلاف است
میانه مجتهدین که آیا قیمت حج را با پسر بزرگ از حصه میراث
کم میکنند یا نه اکثر مجتهدین بر آن رفته اند که قیمت از آن حصه
میراث او کم نمیکنند و اگر میت حج وصیت کرده باشد جهت دیگری
یا جهت صرف مصلحتی از مصالح ملانا است میانه مجتهدین خلاف است
اقرب آنست که اگر ثلث ترکه باشد صرف در آنچه تعین کرده اند بایدش
کرد و اگر زیاده از ثلث باشد موقوفست در زیاده باذن پسر بزرگ در

نصیب

نصیب هر وارث از حج کمتر باشد میانه مجتهدین خلاف است بعضی
گفته اند که ممنوع نیست پسر بزرگ از حج و بعضی گفته اند که ممنوع
است **مطلب سیم** در بیان تفصیل صاحبان فرض و قرابت و
سهام ایشان و در آن دو فصل است **فصل اول** در تفصیل صاحبان
فرض و قرابت بدانکه انچه در قرآن مجید وارد شده و از شرع بحصه
هر یک از میراث ~~جمعه هر یک از میراث~~ خواران از فرض ایشان
گویند و انچه بعموم قرآن استنباط کرده اند از حصه ایشان انرا
قرابت گویند پس بدین سبب وارث منقسم میشود بسه قسم اول جماعتی
که بفرض تنها میبرند چون مادر با برادران و خواهران پدری
و مادری و شوهر در صورتیکه فرزند متضمن رد نباشد
و زن هم بنابر قول اصح که باو رد نمیشود قسم دوم جماعتی که گاهی
بفرض و گاهی بقرابت میراث میبرند چون پدر و دختران و خواهران
پدری قسم سیم جماعتی که بقرابت تنها میراث میبرند و انها سوای
جماعتی اند که مذکور شد چون جد و جده و عمه و عم و خال
و خاله و اولاد ایشان بسبب اسباب دو مرتبه اول و اصحاب فرض چند
پدر با عدم فرزند و شوهر هرگاه با او دختر نباشد و اجداد و جدات

از هر طرف که باشند و اولی آنست که ثالثه بقرابت میراث نبرند سوای
خویشان مادری چه ایشان صاحب فرضند و بخصوصیت رابطه اند
صاحب فرض فرض خود را میبرد اگر متعدد باشد هر یک حصه
خود را میگیرد و اضعاف زیاده میماند رد میشود بانصاف اهل فرض
چنانچه مذکور شد و در رد بر شوهر هر گاه میراث خواری سوای
او نباشد خلافست اصح آنست که بر او رد میشود و در رد بر زن نیز
خلافست اصح آنست که رد نمیشود چنانچه مذکور شد خواه در
غیبت امام خواه در ظهور امام هر گاه میراث خواری سوای
او نباشد و اگر در وارثی چند امر سببی یا نسبی که باعث میراث بود جمع
شود بهمه میراث میبرد هر گاه هر یک از آنها مانع دیگری باشد
بهمه میراث نمیبرد و آن بر هشت وجه است **اول** آنکه در شخصی دو
امر نسبی جمع شود که بهر دو میراث میبرد چون عم که خال باشد
**دوم** آنکه در شخصی از دو امر نسبی زیاده جمع شود که بهمه میراث ببرد
چون پسر پسر عم که پسر پسر خال باشد که پسر دختر خاله باشد
**سیم** آنکه دو امر نسبی جمع شود که یکی از آنها منع دیگری کند بیک امر میراث
ببرد چون برادری که پسر عم باشد به برادری میراث میبرد **چهارم**
آنکه

آنکه نسبی و سببی جمع شوند در یک شخص که یکی مانع دیگری نباشد مثل
اینها یکی از آنها مانع باشد چون شوهری که پسر عم باشد و زنی که
برادر یا پسر برادری باشد چه در صورت برادر یا پسر برادر پسر عم را
مانع است از میراث بردن پس نصف میراث از شوهر است و نصف دیگر برادر یا
برادر زاده **پنجم** آنکه دو نسب در شخصی جمع شود و یک نسب در شخصی چون دو پسر
عم که از ایشان یکی پسر خاله نیز باشد چه یکی بهر دو نسب میراث میبرد
از دیگری بیک نسب **ششم** دو سبب در یک شخص جمع شود که هر یک مانع
دیگری نباشد بهر دو میراث میبرد چون شوهری که معتق یا ضامن جریره
باشد **هفتم** دو سبب در شخصی باشد و در شخص دیگر نسب باشد که منع کند
یکی از ایشان را چون شوهری که معتق باشد و زنی آخری یا برادری باشد
چه در صورت شوهر میراث میبرد اما بمعتق بودن میراث نمیبرد **هشتم** آنکه
دو سبب جمع شود در شخصی یکی مانع باشد دیگری را از میراث بردن چون امام
هر گاه غلامی که از آن او باشد بمیرد چه بولای عتق میراث از آن غلام
میبرد نه بولاء امامت **فصل دوم** در بیان سهام مفروضه و صاحبان
آن بدانکه فروض در قرآن مجید شش قسم است قسم اول نصف
و آن نصیب سه کس است اول نصیب شوهر هر گاه فرزند و فرزند زاده

نداشته باشد دوم نصیب یک خواهر هرگاه با او پسری نباشد سیم
پنج خواهر پدر و مادری یا پدری با عدم خواهر پدر و مادری
هرگاه برادر نباشد قسم دوم ربع و ان نصیب دو قوم است اول نصیب شوهر
هرگاه فرزند یا فرزند زاده باشد دوم نصیب زنست هرگاه فرزند و فرزند
زاده نباشد قسم سیوم ثمن و ان نصیب یک زن یا دو یا چهار زن است هر
گاه فرزند یا فرزند زاده موجود باشد قسم چهارم ثلث و ان نصیب دو قوم
است اول نصیب مادر هرگاه فرزند یا برادران نداشته باشد دوم
نصیب دو کس یا بیشتر از فرزندان مادری خواه ذکر باشند خواه
اناث قسم پنجم ثلثان و ان نصیب دو قوم است اول نصیب دو دختر یا
بیشتر هرگاه پسر نباشد با ایشان دوم نصیب دو خواهر یا بیشتر هرگاه
با ایشان برادر نباشد قسم ششم سدس و ان نصیب سه قوم است
اول نصیب پدر و مادر هرگاه فرزند یا فرزند زاده موجود باشد
دوم نصیب مادر هرگاه میت دو برادر یا برادر یا چهار خواهر
پدر و مادری یا پدری داشته باشد سیم نصیب یکی از فرزندان
مادری در ترکیبات خمس سته هر یک با دیگری بعد از سقوط مکررها و
انها بیست و یکی و جمله سی و چهار ترکیب است ممکن است اول جمع شدن
نصف با نصف

نصف با نصف مثل انکه زنی بمیرد و شوهری و خواهر پدری
یا پدر و مادری داشته باشد دوم جمع شدن نصف با ربع مثل
انکه زنی بمیرد و شوهر و دختری داشته باشد یا مردی بمیرد
و زنی و خواهری پدری و مادری یا پدری داشته باشد سیم
جمع شدن نصف با ثمن مثل انکه شخصی بمیرد و دختری و زنی داشته
باشد چهارم جمع شدن نصف با ثلثان اما ثبت نمیشود بلکه نقص
بر خواهران پدری میشود مثل انکه زنی بمیرد و شوهری و دو خواهر
پدر و مادری یا پدری داشته باشد درین صورت از شوهر ان نقص
باید از خواهران است پنجم جمع شدن نصف و ثلث مثل انکه زنی
بمیرد و شوهر و مادر داشته باشد ششم جمع شدن نصف و
سدس مثل انکه شخصی بمیرد و دختری و مادری داشته باشد هفتم
جمع شدن ربع و ثلثان مثل انکه مردی بمیرد و دو خواهر پدر و
مادری یا پدری داشته باشد هشتم جمع شدن ربع و ثلث مثل انکه
مردی بمیرد و زن و مادری داشته باشد نهم جمع شدن ربع و
سدس مثل انکه شخصی بمیرد و زنی و خواهر مادری داشته باشد
نهم جمع شدن ثمن با ثلثان مثل انکه شخصی بمیرد و زن و دو دختر

داشته باشد پانزدهم جمع شدن ثمن و سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و
زنی و دختری و پدری داشته باشد دوازدهم جمع شدن ثلثان
با ثلث مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر پدر و مادری یا پدری و
دو خواهر مادری داشته باشد سیزدهم جمع شدن ثلثان با
سدس مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر پدر و مادری یا پدری و
یکی از مادری داشته باشد چهاردهم جمع شدن سدس با سدس
مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و فرزند داشته باشد اما هفت
ترکیب ممتنع اول جمع شدن ربع با ربع چه ربع فریضه شوهر است
با فرزند و فریضه زنست با عدم فرزند دوم جمع شدن ربع با ثمن
چه ربع فریضه زنست با عدم فرزند و ثمن فریضه اوست با وجود
فرزند سیم جمع شدن ثمن با ثلث چه فریضه زنست با وجود فرزند
و ثلث فریضه مادرست با عدم فرزند چهارم جمع شدن ثلثان
با ثلثان پنجم جمع شدن ثمن با ثلث ششم جمع شدن ثلث و سدس
چه ثلث فریضه مادرست با عدم فرزند و سدس فریضه اوست
با وجود فرزند هفتم جمع شدن ثمن با ثمن مطلب چهارم
در قواعد حسابی که در قسمت ترکه احتیاج بانها میشود و در آن دو فصل است

فصل اول

فصل اول در بیان نسبتهائی که میان سهام و تماثل و عدد رؤس
ایشانست بهم میرسد بدانکه نسبتهائی که میان عددهای غیر واحد
ممکنست که بهم رسد چهار قسم است قسم اول تماثل که دو عدد
مثل یکدیگر باشند قسم دوم تداخل و آن چنانست که دو عدد بوجهی
باشند که عدد اقل آنچون از عدد اکثر بیندازند یکمرتبه یا چند
مرتبه عدد اکثر را فانی سازند همچنانکه عدد اقل از نصف عدد اکثر
نباشد چون سه و شش و اینقسم را متداخلان میگویند قسم سیم
توافق و آن چنانست که دو عدد بوجهی باشند که عدد اقل آنچون از عدد
اکثر بیندازند عدد اکثر را فانی نسازند اما عدد ثالث غیر از ایشان هر
دو را فانی سازد و این عدد ثالث مخرج کسری باشد از هر دو عدد و آن
موافقند چون چهار و شش که هر دو شریکند در عدد دو که مخرج نصف است
که هر دو را فانی میسازد و گاه است که نصفها جمله مگر عدد فریضه متداخل را
متوافقان یعنی اعم میگویند زیرا که البته متداخلان نیز در کسری موافق
هستند و اینرا میانه دو قسم سهام اعتبار میکنند چنانچه خواهد آمد
که در مسائل آینده مذکور گردد قسم چهارم تباین و آن چنانست که دو
عدد بوجهی باشند که اقل اکثر را فانی نسازد و عدد ثالث غیر از واحد نیز ایشان را

ثانی نکنند چون سه و پنج **فصل پنجم** در بیان کسرها که در لفظ بعضه
باشد و مخارج پیشتر که انها باز که کسر است که هر طرف را باجزاء متعینه
قسمت کنند و تمام ان اجزاء انرا مخرج میگویند و بعضی از ان اجزا انرا که
کسر گویند پنج قسم است اول کسر مفرد چون ثلث دوم کسر مکرر چون
ثلثان سیم مضاف مخرج چون نصف ثلث چهارم کسر مضاف
متعدد چون نصف سدس ربع پنجم کسر معطوف چون ثلث و
ربع مخرج کسر مفرد از اعداد بیست که ان کسر از ان مخرج بیرون اید پس
مخرج نصف دو است مخرج ثلث ثلثان سه و مخرج ربع چهار است
مخرج ثمن هشت و مخرج سدس شش است پس مخارج فرد فرد
مضاف
سته و پنج است نصف و ثلث و ربع و ثمن و سدس و مخرج کسر
حاصل ضرب مخرج مضاف است در مخرج مضاف علیه مثل مخرج ثلث
ثمن بیست و چهار است مخرج نصف سدس ربع چهار و هشت
است و مخرج کسر معطوف ثلاثه حاصل ضرب مخرج کسر معطوف است
در مخرج کسر معطوف علیه اگر میانه ایشان تباین باشد چون
ثلث و ثمن که مخرج ایشان بیست و چهار است و اگر توافق باشد
حاصل ضرب مخرج کسر معطوف در وفق مخرج کسر معطوف علیه چون
ربع و

ربع و سدس که مخرج ایشان دوازده است و اگر تداخل باشد اکتفا
باکثر کنند در مخرج مفرد انها باید کرد چون ربع و ثمن که مخرج ایشان
هشت است و قاعده مخرج معطوف ثلاثی یا بیشتر انست که نظر کنند نسبت
میانه مخرج کسر معطوف ثلاثه و ثالث پس اگر تباین باشد ضرب
کنی حاصل ضرب مخرج سه است و اگر توافق باشد وفق ضرب
کنی و حاصل ضرب مجر بیست و اگر تداخل باشد اکتفا باکثر کنی چنانچه
مذکور شد پس مخارج نصف سدس بیست و چهار است زیرا که
میانه مخرج نصف که دو است و مخرج ثلث و ثلثان که سه است چون
تباین بود ضرب کردیم دو سه را و در ان نظر کردیم میانه شش و چهار
توافق بنصف بود نصف احدهما را در دیگری ضرب کردیم دوازده شد
و نظر کردیم میانه دوازده و هشت نیز توافق بربع بود ربع احدهما را
در دیگری ضرب کردیم بیست و چهار شد و چون میانه بیست و چهار
و شش تداخل بود اکتفا به بیست و چهار کردیم **مطلب پنجم** در بیان
بدانستن نصف هر واحد از انکه علم حساب و انست بر پنج طبقت اول
انکه در میانه فرقه ما صاحب فرض نباشد و همه ایشان مرتبه باشند عدد
رئس ایشان سهام ایشان خواهد بود و اگر بخواهند باین

جمع شوند هر دو دختر را مثلاً پسری حساب کنند و اثبات قسمت
کنند و اگر در میانه ورثه صاحب فرض باشد طلب عددی باید کرد
که سهام مفروضه صاحبان فرض و فرض را داشته باشد و قسمت باید که
در اثبات و ولد که میت نسبت بسهام ورثه به سه قسم است قسم اول آنکه ترکه
بقدر سهام ورثه باشد و این به چند وجه است اول آنکه منقسم میشود
بورثه بی آنکه کسری واقع باشد مثلاً آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادر و چهار
دختر داشته باشد چه اقل عددی که سدس دارد شش است سدسان
او که دو است به پدر و مادر متعلق است و چهار باقی چهار دختر دوم آنکه
منکسر باشد پس خالی از آن نیست که بر یک فرقه منکسر است پس در این صورت اگر
میانه رؤس اثبات تباین باشد ضرب باید کرد عدد رؤس آن در
اصل فریضه مثلاً آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادر و سه دختر داشته باشد
اصل فریضه شش است دو از پدر و مادر است و چهار سهم از سه دختر
است چون بر اثبات منکسر است میانه سهام و عدد رؤس اثبات تباین
است ضرب باید کرد سه را در شش هژده میشود پس پدر و مادر
شش سهم میرسد و هر دختر چهار سهم و اگر میانه عدد رؤس و سهام
توافق باشد جزء وفق عدد رؤس را و نه جزء وفق سهام را در اصل فریضه ضرب
باید کرد

باید کرد مثلاً آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادر و شش دختر داشته
باشد حصه پدر و مادر دو سهم میشود و حصه شش دختر
چهار سهم و میانه چهار و شش توافق بنصف است نصف
عدد رؤس ایشان را که سه است در اصل فریضه ضرب باید کرد
هژده میشود شش سهم از پدر و مادر است و هر یک از دختران
را دو سهم میرسد و اگر بر زیاده از یک فرقه منکسر باشد پس خالی
از آن نیست که انکسار مستغرق جمع فرق است یا مخصوص به بعضی دون
بعضی است و بر هر تقدیر اگر میانه رؤس هر فرقه منکسر و سهام
ایشان توافق هست رد باید کرد رؤس ایشان را بجزء وفق اگر میانه
رؤس و سهام بعضی از فرق موافق باشد و میانه رؤس و سهام
از بعضی توافق نباشد رد کنند رؤس ایشان را بجزء وفق و آنچه میانه
ایشان توافق نباشد بحال خود بگذارند آنگاه نظر کنند میانه
عدد رؤس جمیع فرق پس اگر میانه ایشان تماثل باشد ضرب
باید کرد یکی از ایشان را در اصل فریضه و اگر تماثل ایشان دوازده
سهم است سه سهم نصیب شوهر و شش دختر و چهار سهم نصیب خو
هران مادری و پنج سهم نصیب خواهران پدری و چون

سهام زوجات و رؤس ایشان توافق بثلث یعنی اسم بود رد کردیم
رؤس ایشان را بثلث که دو بود میانه سهام خواهران مادری و رؤس
ایشان توافق بربع که یک یعنی اسم بود رؤس ایشان را بربع رد کرده بود
کردیم و میانه رؤس خواهران پدری و سهام ایشان توافق بنصف
بود یعنی اسم رد کردیم رؤس ایشان را بنصف که دو بود چون رؤس
جمیع فرق بعد از رد آنها بجز وفق متماثل شد یکی از آنها را در اصل فریضه
ضرب کردیم بیست و چهار شد و حصه هر یک از زنان یک سهم شد
و حصه هر یک از خواهران مادری و خواهران پدری یک سهم
باشد اول آنکه میانه رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه
رؤس ایشان تماثل باشد و همان رؤس یکفرقه را در اصل
فریضه ضرب باید کرد مثل آنکه شخصی بمیرد و هفت زن و هفت خواهر
مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد چه اصل فریضه ایشان
دوازده سهم ست حصه زنان سه سهم ست و رؤس ایشان
منکسر و میانه اینها تباین ست و حصه خواهران مادری چهار
سهم ست و رؤس ایشان منکسر و میانه اینها تباین ست و حصه
خواهران پدری پنج سهم ست و رؤس ایشان منکسر و میانه اینها
تباین

تباین و چون رؤس جمیع تماثل بود رؤس یکفرقه را در اصل فریضه
زدیم هشتاد سهم شد حصه هر یک از زنان سه سهم شد و هر
یک حصه خواهران پدری پنج سهم شد دوم آنکه میانه رؤس
و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه رؤس و سهام بعضی دیگر
توافق نباشد میانه رؤس جمیع فرق تماثل باشد رؤس آن بعضی
که میانه رؤس و سهام آنها توافق باشد بجز وفق رد باید کرد و همان
رؤس یکفرقه را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و سه
زن و سه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار
سهم ست حصه زنان یک سهم ست و حصه خواهران سه سهم
و چون میانه سهم و سه توافق بثلث بود یعنی اسم رد کردیم رؤس
ایشان را بثلث سه را در اصل فریضه زدیم دوازده شد سه سهم حصه
زنان شد و هر یک از خواهران پدری را یک سهم رسید سیم آنکه
میانه رؤس و سهام جمیع فرق توافق باشد و میانه رؤس ایشان
تماثل باشد رؤس هر فرقه را بجز وفق رد باید کرد و اکثر آن در اصل
فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و شانزده خواهر مادری
و نه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده سهم ست

حصه زنان سه سهم است با روس ایشان چون متوافق بثلث
بود یعنی اعم رد کردیم روس ایشان را بثلث شش شد و حصه خواهر
مادری چهار است با روس ایشان متوافق بربع بود یعنی اعم رد کردیم
روس ایشان را بربع که چهار است و حصه خواهران پدری پنج است
با روس ایشان متوافق بخمس بود رد کردیم روس ایشان را بخمس
که دو است و چون میانه روس جمیع فرق تداخل بود اکتفا بچهار
کردیم چهار را در اصل فریضه زدیم چهل و هشت شد حصه هر یک
از زنان چهار سهم و حصه هر یک از خواهران پدری دو سهم
شد چهارم آنکه میانه روس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه
روس ایشان تداخل باشد همانا روس یک فرقه را در اصل فریضه
باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و سه زن و شش پسر داشته باشد اصل
فریضه ایشان هشت سهم است یک سهم حصه زنان است و میان
آن روس ایشان تباین است و هفت سهم حصه پسران است و میان
ایشان نیز تباین است و چون میانه روس هر دو فرقه تداخل بود اکتفا
به شش کرده شش را در اصل فریضه زدیم چهل و هشت سهم شد
حصه هر یک از زنان دو سهم شد و حصه هر یک از پسران
هفت سهم

هفت سهم پنجم آنکه میانه روس و سهام بعضی از فرق توافق باشد
و میانه روس و سهام بعضی توافق نباشد و میانه روس ایشان تما
ثل باشد روس آن بعضی را که با سهام ایشان موافقند بجزء وفق
رد باید کرد و اکثر را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار
زن و شش برادر پدری داشته باشد اصل فریضه از چهار سهم است
حصه زنان یک سهم شد و حصه برادران سه سهم چون میانه این
و آن توافق بثلث بود یعنی اعم رد کردیم روس ایشان را بثلث که دو است
چون میانه دو و چهار تداخل بود چهار را در اصل فریضه ضرب کردیم
شانزده شد حصه زنان چهار سهم شد و حصه هر یک از برادران
پدری دو سهم شد ششم آنکه میانه جمیع روس فرق و سهام ایشان
توافق یعنی اعم نباشد و میانه روس ایشان توافق باشد روس
ایشان را بجزء وفق رد باید کرد جزء وفق روس فرقه را در فرقه دیگر
ضرب باید کرد و حاصل را در وفق فرقه ثالثه و حاصل را در اصل فریضه
مثل آنکه شخصی بمیرد و دو آنه زن و بیست و چهار خواهر مادری و
شصت خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه دوازده سهم است حصه
زنان سه سهم شد چون میانه روس و سهام ایشان توافق یعنی اعم

بود در دو کردیم رؤس ایشان را بثلث یعنی چهار آن حصه و خواهران مادری
چهار آن بود و میانه رؤس و سهام ایشان توافق بربع بود در دو کردیم رؤس
ایشان را بربع یعنی شش حصه خواهران پدری پنج بود و میانه رؤس و
سهام ایشان توافق بخمس بود در دو کردیم رؤس ایشان را بخمس یعنی ده
چون میانه رؤس فرقه اولی و ثانیه توافق بثلث بود ضرب کردیم در یک
در شش دوازده شد و میانه حاصل و عدد فرقه ثالثه توافق بنصف بود ضرب
کردیم حاصل را در پنج شصت حاصل شد آنگاه شصت را در اصل فریضه که
دوازده بود ضرب کردیم هفتصد و بیست سهم شد حصه زنان صد و
هشتاد سهم شد و حصه خواهران مادری دویست و چهل سهم
شد و حصه خواهران پدری سیصد سهم شد هفتم آنکه میانه
رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه رؤس ایشان توافق باشد
جزء وفق فرقه اولی را در وفق فرقه ثانیه ضرب باید کرد حاصل را در اصل فریضه
مثل آنکه شخصی بمیرد چهار زن و ده برادر پدری داشته باشد اصل
فریضه ایشان چهار سهم است حصه زنان یک سهم و حصه برادران
سه سهم و چون میانه رؤس ایشان توافق بنصف بود در [illegible]
ایشان را بنصف دو را در ده ضرب کردیم بیست شد و بیست را در چهار [illegible]
هشتاد

هشتاد شد حصه زنان بیست شد و حصه خواهران و برادران
پدری شصت هشتم آنکه میانه رؤس بعضی از فرق و سهام ایشان
توافق نباشد و میانه سهام و رؤس بعضی توافق باشد و رؤس ایشان
متوافق نباشد رؤس [illegible] بعضی را که توافق است میانه رؤس و سهام
ایشان رد باید کرد جزء وفق ضرب باید کرد جزء وفق فرقه را که اولی
است در فرقه ثانیه و حاصل را در فرقه ثالثه آنگاه حاصل را در اصل فریضه
مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و دوازده خواهر پدری داشته باشد
اصل فریضه ایشان چهار است حصه زنان یک سهم است و حصه
خواهران پدری سه سهم و میان سهام و رؤس ایشان توافق
بثلث است یعنی اسم(؟) رد کردیم رؤس ایشان را بثلث که چهار است
و چون میانه رؤس هر دو فرقه توافق بنصف بود سه را در چهار
ضرب کردیم حاصل که دوازده است در چهار اصل فریضه زدیم چهل و هشت
سهم شد حصه زنان دوازده سهم و حصه خواهران پدری
سی و شش سهم نهم آنکه میانه سهام و رؤس جمیع توافق باشد و
میانه رؤس [illegible] باشد رؤس ایشان را بجزء وفق رد باید کرد و
ضرب باید کرد رؤس هر فرقه را در دیگری و حاصل را در عدد رؤس فرقه

ثالثه و حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و شش
زن و دوازده خواهر مادری و بیست و پنج خواهر پدری
داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده سهم ست سه سهم
حصه زنانست و چون میانه رؤس ایشان و سهم ایشان
توافق بثلث بود یعنی اسم رد کردیم رؤس ایشان را بثلث که دو ست
و حصه خواهران مادری چهار ست و چون میانه رؤس
و سهام ایشان توافق بثلث بود رد کردیم رؤس ایشان را بثلث
یعنی چهار و حصه خواهران پدری پنج ست و چون میانه
رؤس و سهام ایشان توافق بخمس بود رد کردیم رؤس ایشان را
به پنج آنگاه دو را در سه ضرب کردیم حاصل را در پنج ضرب کردیم
و حاصل را در دوازده که اصل فریضه ست زدیم سیصد و شصت
حاصل شد حصه زنان نود سهم و حصه خواهران مادری
صد و بیست و حصه خواهران پدری صد و پنجاه شد نهم
آنکه میانه رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد میانه رؤس
جمیع فرق تباین باشد رؤس هر دو فرقه را در دیگری ضرب باید
کرد حاصل را در عدد رؤس فرقه ثالثه و حاصل در اصل فریضه مثل آنکه

شخصی

شخصی بمیرد و دو زن و پنج خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته
باشد اصل فریضه دوازده سهم ست حصه زنان سه سهم
و حصه خواهران مادری چهار سهم و حصه خواهران
پدری پنج سهم ست و میانه سهام و رؤس جمیع فرق تباین بود
پس ضرب کردیم دو را در پنج و حاصل را در هفت و حاصل را در اصل
فریضه هشتصد و چهل سهم میشود حصه زنان دویست و ده
سهم میشود و حصه خواهران مادری دویست و هشتاد سهم
و حصه خواهران پدری سیصد و پنجاه سهم پانزدهم آنکه میانه
رؤس و سهام بعضی از فرق موافقت باشد و میانه رؤس و سهام
توافق نباشد و میانه رؤس جمیع فرق تباین باشد رؤس
متوافقین را بجزء وفق رد باید کرد و عدد رؤس فرقه اولی را در فرقه
ثانیه ضرب باید کرد و حاصل را در فرقه ثالثه و حاصل را در اصل فریضه
مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و شش خواهر مادری و هفت
خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده ست حصه
زنان سه سهم و حصه خواهران مادری چهار سهم و چون
میانه رؤس و سهام ایشان توافق بنصف بود رد کردیم رؤس ایشان را

بنصف که سه باشد و چون میانهٔ رؤس جمع فریقین تباین بود
ضرب کردیم چهار را در سه و حاصل را در اصل فریضه یکم از هشت
سهم حاصل شد حصهٔ زن از آن دویست و پنجاه و دو سهم شد و حصهٔ
خواهران مادری سی و دو شد و شش سهم و حصهٔ خواهران
پدری چهار صد و بیست سهم شد قسم دوم آنکه ترکه زیاده باشد
بر سهام مفروضه صاحبان فرض پس زیادتی را رد باید
کرد بر صاحبان فروض سوای زوجه که اصح آنست که رد نمیشود
مطلقا و در زوج خلافست اصح آنست که رد میشود چنانچه مذکور
شد و سوای مادر با حاجب خلاف مذهب سنیانست که ایشان
میگویند که آنچه از حصه صاحبان فرض زیاده میماند بخویشان
پدری دهند و این را تعصیب میگویند و تعصیب پیش شیعه باطلست و از
عادة فقهای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین آنست که هر گاه
ترکه زیاده از فروض صاحبان فرض باشد اول قسمت فروض
ایشان میکنند آنگاه بقیه را بر ایشان نیز رد میکنند و حضرت
سلطان المحققین برهان المدققین نصیر الملة والدین محمد طوسی
قدس سره در رساله میراث خویش بیک دفعه قسمت میکنند بر صاحبان
فرض

فرض و طریقهٔ سلطان المحققین با وجود آنکه در احادیث ائمه معصومین
ظاهرست محمد ابن مسلم از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که گفت
امام محمد باقر ع صحیفه بمن آورد که بخط امیر المؤمنین ع بود و املای حضرت
رسالت پناه ع بمن نمود و در آن دیدم نوشته بود که شخصی مرده و
دختری و مادری داشته حصه دختر نصف است و حصه مادر سدس
قسمت کردند بر چهار سهم پس سه حصه مال تعلق بدختر دارد و یک
حصه تعلق بمادر دارد و همچنین محمد ابن مسلم نقل کرده
که دیدم در آن صحیفه که بخط امیر المؤمنین ع بود و املای حضرت
رسالت پناه ع نوشته بود که مردی فوت شده دختری و پدری و مادری
داشته حصه دختر نصف است و سه سهم و حصه هر یک از پدر
و مادر یک سهم قسمت باید کرد مال را بر پنج حصه سه حصه آن
تعلق بدختر و دو حصه تعلق به پدر و مادر دارد فصل جمیع مسائل
که مشتمل بر صاحبان فرض است در طبقه اول و طبقه ثانیه رفتند
جایی از مختصات که در طبقه ثانیه در کار نمیباشد بانده
قسم ست اول آنکه شخصی مرده باشد و دختری دیگران پدر و مادر داشته
باشد بطریق سلطان المحققین فریضه از چهار سهم منقسم میشود

دوم آنکه شخصی مرده باشد و دختری و مادری داشته باشد اصل
فریضه ایشان از پنج سهم منقسم میشود سیم آنکه شخصی مرده باشد
و سه دختر با پسر و یکی از پدر و مادر داشته باشد اصل فریضه
ایشان نیز از پنج سهم منقسم میشود چهارم آنکه زنی مرده باشد
و دختری و یکی از پدر و مادر و شوهر داشته باشد اصل فریضه
ایشان از شانزده سهم منقسم میشود پنجم آنکه مردی مرده باشد
و دختر و یکی [illegible] و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان
از چهل و دو سهم [illegible] ششم آنکه مردی باشد و پدر و مادری
و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان از چهار سهم منقسم میگردد
هفتم آنکه شخصی مرده باشد و دو دختر با پسر و یکی از پدر و مادر و
زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان از چهار سهم منقسم میگردد
هشتم آنکه شخصی مرده باشد و یک خواهر مادری و یک خواهر پدری داشته
باشد اصل فریضه ایشان از چهار سهم منقسم میگردد نهم آنکه
شخصی مرده باشد و یک خواهر مادری و دو خواهر پدری یا پسر
داشته باشد اصل فریضه ایشان از پنج سهم دهم آنکه شخصی مرده باشد
و دو خواهر مادری با پسر و یک خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان
از پنج سهم است

نیز پنج سهم است یازدهم آنکه شخصی مرده باشد و یک خواهر مادری با
یک خواهر پدری و زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان شانزده
است و اگر درین یازده صورة اصل فریضه بر ایشان صحیح منقسم نشود
رعایت نسبتها که در ما سبق مذکور شد باید کرد تا منقسم شود
بر ایشان و رد نیز بر دو قسم است اول رد اخماسی که آنچه از فرض
صاحبان فرض زیاده میاید بر پنج قسم میکنند مثلا آنکه شخصی
بمیرد و دختری و پدری و مادری [illegible] فریضه ایشان
شش سهم است دو سهم تعلق به پدر و مادر دارد و سه سهم
تعلق بدختر دارد و تتمه بر ایشان رد میشود به پنج سهم دوم رد
ارباعی و آن چنانست که تتمه بچهار قسم منقسم میشود مثلا آنکه شخصی بمیرد
و جماعت مذکوره در برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر
پدر و مادری یا پدری داشته باشد چه در بعضی صورة بر مادر رد نمیشود
بلکه تتمه میان دختر و پدر بچهار سهم منقسم میشود و بعضی از مجتهدین
در بعضی صورة بر پنج حصه منقسم میکنند حصه مادر و پدر را
مثل هند [illegible] ایشان [illegible] قسم سیم آنکه ترکه
ناقص باشد از سهام صاحبان فرض بسبب اندوام [illegible]

اول داخل شدن شوهر مثلا آنکه زنی بمیرد و دو دختر و پدر و مادری
و شوهری داشته باشد اصل فریضه دوازده است چهار سهم حصه پدر
و مادر است و سه سهم حصه شوهر است پنج سهم باقی میماند
و سهام مفروضه دختران هشت است چون اینجا شوهر داخل باشد
حصه او ناقص باشد و نقص بر او واقع باشد و هر جا که [illegible] که
نقص بهم رسد بر پدر و دختران و خواهران پدر و مادری
باید بخلاف مخالفان که اثبات عول فریضه زیاده میکنند تا
نقص بر کسی واقع نشود و این را عول میگویند و عول در حق مذهب امامیه
باطل است دوم داخل شدن مثلا آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر مادری
دیگر خواهر پدر و مادری یا پدری و زنی داشته باشد اصل فریضه
ایشان دوازده است ثلث آنکه چهار است حصه خواهران
مادری و ربع آنکه سه است حصه زن است پنج باقی حصه خواهران
پدر و مادری یا پدری است و سهام مفروضه ایشان شش
باشد اینجا نقص بر او واقع میشود طریق دوم آنکه نسبت دهند سهام
تا بهر وارثی از فریضه بسبب آن نسبت از ترکه میدهند و این توزیع
است هرگاه نسبت واضح باشد مثلا آنکه شخصی بمیرد از سر زنی و پدر و مادری
و مادر را

و مادر را حاجب نباشد جزء فریضه از دوازده منقسم میشود زن ربع ترکه
که سه است میبرد و مادر ثلث ترکه میبرد که چهار است و باقی که پنج است
و ربع سه سهم که سه بیک متعلق است و گاه است که نسبت واضح است
و آسان نمیشود که بضرب مثلا آنکه ترکه پنج دینار باشد و [illegible] جماعت
مذکوره باشند چه محتاج است که ضرب کنند پنج را در عدد سهام فریضه
تا شصت حاصل شود بعد هر دیناری را بدوازده جزء باید کرد تا منقسم
شود پس زوجه را پانزده جزء میرسد که یک دینار و ربع دینار باشد و مادر
را بیست جزء میرسد که یک دینار و دو ثلث دینار باشد و پدر را بیست و پنج جزء
که دو دینار و سدس [illegible] دینار باشد طریق سیم آنکه قسمت کنند ترکه را بر آن
فریضه پس خارج قسمت را ضرب کنند در سهام هر یک آنچه بهم رسد
نصیب هر یک باشد و این توزیع است و بهم چه قسمت در اینصورت سهل
چون فریضه موافق دو ترکه شش دینار باشد بعد از قسمت بر دوازده
هر یک سهم را نصف دینار میرسد پس ضرب کنند نصف دینار را در سهام
زوجه که سه است یک دینار و نصف بهم میرسد و نصف دینار را در سهام
مادر که چهار است ضرب کنند دو دینار باشد نصف دینار را در سهام پدر
که پنج است ضرب کنند دو دینار و نصف میشود طریق چهارم مشتمل است بر آنکه در فرض

دانسته شد و قسم سیم آنکه در ترکه کسر نباشد چون دو زن
بنا بر آنچه سهام هر دو زن را از فریضه باید گرفت و ضرب کرد در ترکه
آنچه حاصل شود قسمت باید کرد بر اصل فریضه پس خارج قسمت نصیب
اوست و از امثله این مسئله زن و پدر و مادر و دو پسر و یک دختر چه
فریضه ایشان بیست و چهار است منکسر میشود نصیب اولاد بر پنج
عدد پس پنج را ضرب باید کرد در اصل فریضه صد و بیست حاصل
میشود پس سهام هر یک از زوجات پنج بود ضرب بسیکی او را در دوا
زده که اصل فریضه است شصت شد انگاه قسمت باید کرد بر صد و بیست
نصف دینار خارج قسمت است نصیب هر یک از زوجات و سهام
هر یک از پدر و مادر بیست است چون ضرب کنند در دوازده
دویست و چهل میشود بعد از قسمت بر صد و بیست خارج قسمت دو
دینار میشود آن نصیب هر یک از پدر و مادر است و سهام هر پسری
بیست و شش است چون ضرب کنند با دوازده و قسمت کنند بعد
بیست خارج قسمت دو دینار و سه خمس دینار میشود و نصیب هر
دختری دینار و سه عشر دینار میشود دوم آنکه در ترکه کسری باشد که
کسر باشد پس بسط باید کرد تا از جنس کسر گردد و نیز آنکه کنند و کسر را
دعوا

دعوا کنند آنچه در او مذکور شد پس در مثال مذکور هرگاه ترکه ده
دینار و نصف باشد چه از آن بیست و یک باید کرد اگر ثلث باشد بجای
هشت باید کرد و همچنین هرگاه ممکن باشد قسمت بقیراط و حبات آنرا عمل
کند چه دینار بیست قیراط است و قیراط سه حبه و حبه چهار ارز و بعد
از آن اسم خاص نیست طریق پنجم مناسخات و معنی آنست که شخصی بمیرد
و قسمت میراث او نشده باشد یکی از ورثه او بمیرد چه در منصوص قسمت
هر دو فریضه را آنچه اصل باید کرد و این بر دو قسم است اول آنکه
وارث و استحقاق آن طور باشد چون شش برادر و شش خواهر
از شخصی بعد از فوت او بمانند پیش از قسمت ترکه یکی از برادران بمیرد
و بعد از آن یکی خواهر و همچنین یک برادر و یکی خواهر بمیرند تا آنکه یک
برادر و یکی خواهر بمانند مال میت میان ایشان اثلاثا حصه میشود اگر
و اگر برادران و خواهران پدری باشند بالسویه میبرند اگر چه
برادران و خواهران مادری باشند دوم آنکه مختلف باشد وارث
و استحقاق یا یکی از آنها آنست اگر منقسم شود نصیب ثانی میت
بر ورثه ایشان مثل هر دو مسئله از مسئله اول منقسم میگردد مثل آنکه
زنی بمیرد و شوهری و چهار خواهر پدری را گذاشته باشد انگاه

شوهر بمیرد و پسری و دو دختر بگذارد در فریضه اول هشت سهم حصه
شوهر چهار سهم بود و بقیه او منقسم میشود و اگر منقسم نشود پس
اگر میان نسبت میانه نصیب ورثه خود توافق باشد وفق فریضه ثانیه را بزند
نه وفق نصیب را ضرب میکنند در فریضه اول مثلا انکه کسی بمیرد و دو
مادر و پسری داشته باشد بعد از آن پسر بمیرد و از او دو پسر
و دختر بماند در فریضه اول شش سهم نصیب پدر چهار سهم و سهام
ورثه او شش و میانه سهام و ورثه دوم ایشان توافق به
نصف ضرب میکنند سه را در شش هجده میشود و اگر تباین باشد
ضرب میکنند فریضه ثانیه را در اول چنانچه پدر و مادری و پسر
پسری بمیرد و پسری و یکدختر از او بماند در فریضه اول شش سهم
و حصه پسر چهار سهم و ورثه او پنج سهم و میانه دو سهم
سهام ایشان تباین است پنج را در شش ضرب باید کرد سی
میشود و اگر یکی از میراث خوار میت ثانی پیش از قسمت بمیرد
عمل واحد است و همچنین فرض کرده تا آخر کند مطلب ششم در بیان
حق میراث و در آن چند نظر است فصل اول در میراث جماعتی که
یکدفعه در دریا غرق شوند یا دیوار بر سر ایشان افتد و همچنین میرند
ازیکدیگر

از یکدیگر میراث میبرند به چهار شرط اول آنکه هر یک مالدار
شده باشد چه میراث در مال است پس اگر در میانه ایشان کسی
باشد که مال نداشته باشد میراث از او نمیبرند دوم آنکه از یکدیگر
میراث میبرند پس اگر از یکدیگر میراث نبرند مثل آنکه دو برادر غرق
شوند و یکی از ایشان فرزندی داشته باشد چه برادر میراث
نمیبرد با وجود فرزند سیم آنکه تقدیم و تاخیر مردن هر یک
بدیگری مشخص نباشد چه اگر تقدیم و تاخیر وی مشخص باشد
معلوم میراث غیر چهارم آنکه مردن ایشان بسبب غرق یا هدم
باشد پس اگر کسی بیک دفعه باجل خود بمیرد میراث نیست و
بعضی از مجتهدین گفته اند که هر سببی که باعث اشتباه شود
این حکم دارد و بعضی از ایشان گفته اند که اگر جماعتی را در آتش
اندازند یا بکشند از یکدیگر میراث برند و هرگاه این شرطها بهم
رسد از یکدیگر میراث میبرند از جمیع چیزهای یکدیگر سوای
آنکه از یکدیگر میراث میبرند چه از آنچه میراث میبرند نبرد ثم زیرا که لازم
میاید که شخص مرده را زنده فرض کنند و این محال است و بعضی از
مجتهدین گفته اند که از آنچه میراث میبرند هم میراث میبرند

مجتهدین که ایشان بنصوره تقدیم میراث بردن کسی که نصیب او
کمتر باشد واجب است یا نه اقرب آنست که واجب نیست لکن سنت
است پس اگر پدری و پسری بیک دفعه غرق شوند اول فرض مردن
پسر باید کرد و حصه پدر را باید داد انگاه فرض مردن پدر کنند
و حصه پسر را بیرون کنند از متروکات پدر سوای آنچه از پسر میراث
برده چه از آن میراث نمیبرد انگاه از هر یک آنچه میراث برده اند
بمیراث خواران زنده ایشان میرسد و اگر یکی از ایشان میراث خوار
نداشته باشد مال کسی که میراث خوار ندارد بکسی میرسد که با او
غرق شده و از وی بوارثه زنده او میرسد **فصل دوم** در میراث خنثی
یعنی کسی که فرج مردان و هم فرج زنان داشته باشد و تا علامت
خنثی حال آن چنانست که به بینند که بول از کدام فرج او بیشتر بیرون
می آید و به بینند که آخر از کدام منقطع میشود بعضی از مجتهدین گفته اند
که حکم بر کسی کنند که اول منقطع میشود و اگر هر دو در ابتدا و انقطاع
مساوی باشند در ینصوره خنثی مشکل است و حکم او میانه خلاف
است و بعضی گفته اند که پهلوهای او را بشمارند پس اگر هژده ضلع
داشته باشد زنست و اگر هفده داشته باشد با خط که نه ضلع از جانب
دارد

راست و هشت از جانب چپ داشته باشد مرد است و بعضی گفته اند
که قرعه بزنند و بعضی گفته اند که اگر علامة منی باشد از جمله بول
یا حیض یا احتلام یا جماع با زن عمل کنند و اگر اینها نباشد
میراث مرد با او دهند و مشهور در میان میراث او آنست که نصف
میراث مرد و نصف میراث زن میگیرد تا آنکه ذکر که بر تقدیر ذکوریت منقسم
سازند بکمتر شد و بر تقدیر انوثیت مرتبه دیگر انگاه ضرب کنند یکی را
در دیگری در تباین یا در جزء وفق یا در اکثر در تداخل و حاصل را
در دو ضرب کنند یا تضعیف کنند حاصل را انگاه هر وارثی را نصف
آنچه حاصل میشود در دو فریضه بدهند پس هرگاه میت پسری
و دختری و خنثی بگذارد فریضه ایشان از چهار منقسم میشود و فریضه
ذکوریت پنج است و انوثیت چهار است چهار در پنج بیست میشود بیست را
در دو ضرب کردیم چهل شد حصه ذکر بر تقدیر ذکوریه خنثی شا
نزده است و حصه او بر تقدیر انوثیه خنثی بیست میشود و نصف هر
دو هژده است و حصه خنثی سیزده میشود زیرا که حصه او بر تقدیر
ذکوریت شانزده است و بر تقدیر انوثیه ده و حصه دختر میشود زیرا که
حصه او بر تقدیر ذکوریه خنثی هشت میشود و بر تقدیر انوثیه او سیزده میشود

و در صورت مذکوره شوهر با زن جمع میشود هیچ ایشان را در فرض
بعضی ضرب باید کرد در نصف او را بیرون باید کرد آنگاه تتمه را قسمت باید
کرد بر چهارده هر یکی سه سهم اگر شوهر باشد هفت و اگر زن باشد
و اگر جمع شود با پدر و مادر خنثی فرض بعضی تذکیر شش ست فرض
بعضی انوثیت پنج و حاصل ضرب پنج در شش سی است و هر گاه آن را
ضرب کردیم شصت میشود پدر و مادر بیست و ده میراث حصه ایشان
بتقدیر تذکیر بیست سی و بتقدیر انوثیت بیست چهار آن خنثی
سی و هشت میراث او بتقدیر تذکیر چهار میراث و بتقدیر انوثیت سی
هشت و اگر با پدر و مادر خنثی جمع شود اکتفا بشش باید کرد در
هر دو صورت اگر یکی پدر و مادر با خنثی جمع شود فرض بعض تذکیر شش
ست فرض بعض انوثیت چهار آن میان ایشان توافق است ضرب کردیم
نصف هر یک را در دیگری دوازده شد در دو ضرب کردیم بیست چهار
شد پنج حصه یکی از پدر و مادر حصه خنثی نوزده شد و اگر دو خنثی
با یکی از پدر و مادر جمع شوند فرض بعض ایشان تناسب مقرر فرض بعض
خنثی است که مذکور شد اما شصت را در دو ضرب میکنیم صد و بیست میشود
اگر با ضرر خنثی یکی از پدر و مادر باشد پنج مثلا انوثیت آن در هر ده
تذکیر

تذکیر ضرب کردیم نود میشود در دو ضرب میکنیم صد و هشتاد میشود حصه
یکی از پدر و مادر بیست و سه میشود چه بتقدیر تذکیر سی بیع حصه
نظر شصت و بیع حصه خنثی هشتاد و شش پس در صورت از حصه
پدر نصف سدس افتاد که مقدار سدس بتقدیر انوثیت هر دو شش است
که ناظر است بتقدیر تذکیر اگر جمع شود با پدر و مادر یا با یکی از ایشان
خنثی یا خناثی ذکور یعنی برادری نصیب مادر ایشان بفرض بعضی زیاده می
شود هیچ ... دو خنثی با پدر و مادر و اگر برادران پدر و مادری یا پدری
خنثی باشند چون ... اند اما برادران مادری مساوی اند و اعمام
هیچ ... برادران پدر بیت ... خوانچون برادران مادری فصل
سیوم در بیان میراث کسی که فرج نداشته باشد و کسی که دو سر
داشته باشد و میراث فرزند کسی که در شکم باشد و میراث فرزندی که
با مادر او پدر لعان کرده باشد و میراث ولد الزنا اما میراث کسی که فرج
ذکور و انثی نداشته باشد یا فرج دو نداشته باشد یا آنکه هیچ کدام نباشد
بقرعه ... ازو ... بیرون آید میراث
... بیرون می آید ... بنویسند که عبد الله
و بر دیگری بنویسند امة الله ... در سهام مبهمه و این ... آید

اللهم انت الله انت عالم الغيب والشهادة وانت تحكم بين عبادك
فيما كانوا فيه يختلفون بين لنا امر هذا المولود كيف نورث ما فرضت
له في كتابك بعد از سهام مذكور شد آنرا نيز بيرون آرند اگر عبد الله
بيرون ميايد ميراث پسر ميگيرد و اگر امة الله بيرون ميايد ميراث دختر
ميراث كسي كه دو سر و دو بدن در يك كمر داشته باشد با يقين است
كه يكي از ايشان بيدار ميكنند اگر هر دو بيك دفعه بيدار شدند ميراث يك
كس ميبرد و اگر يكي بيدار شد و ديگري نه ميراث دو نفس ميبرد ميراث
كسي كه در شكم باشد وقتي ثابت ميشود كه زنده از شكم بيرون آيد
و حركت كند حركت احيا اما اصل حركت دو بر بايد كه اثبت نيست
اگر مرده زاييده بود ثلث قسمت كنند ميراث و الملاعنه از مادر و فرزند
و زوجه اوست و با علم ايشان از خويشان مادري اوست باللوله
و از خويشان مادري ميراث ميبرد ميراث ولد الزنا از طرفين
از فرزند و زوجه اوست و بعد مادر نميبرد از و ولد كسي كه بايشان
نسبت باشد و هر گاه فرزند و زوجه مفقود باشد ضامن جريره
ميراث ميبرد و اگر نه با علم امام و ولد الزنا از يكطرف منع مخصوص بالطرف
ميراث نبرد طرف ديگر **فصل چهارم** در بيان ميراث مجوس بدانكه
بدانكه

با آنكه ميان ايشان مجتهدين خلاف است در ميراث ايشان بعضي گفته اند
ميراث ميبرند به نسب صحيح و سبب صحيح و بفاسد نميبرند و بعضي گفته
اند كه بهر دو ميبرند خواه صحيح و خواه فاسد و بعضي گفته اند كه به
نسب صحيح و فاسد ميبرند و بسبب صحيح ميراث ميبرند نه بسبب فاسد
و ابن جنيد در روايت وارد شده موئيد قول دوم است چه در روايت
ميگويند از حضرت امير المؤمنين ع وارد شده كه مجوسي از مادر
و خواهر و دختر ميراث ميبرد از جهة مادر اوست و زن اوست
و حضرت صادق ع بكسي دشنام مجوسي ميداد گفت مادر خود را
شده بود گفت نميدانيد كه اين پيش مجوسي نكاح است پس اگر مجوسي
دختر خود را تزويج كنند از و دختري بهم رسد نوبه او
نصيب دختر و زني را ميبرد و نصيب دختر ديگر ميبرد و اگر خواهر
مادري خود را كه جده پدري او باشد بخواهد يا خواهر
پدري كه جده مادري باشد بخواهد بهر دو ميراث ميبرد
اگر يكي از ايشان منع ديگري كند ارث بمانع ميرسد چون دختر كه
خواهر مادري باشد و عمه كه خواهر پدري باشد و عمه كه دختر
عمه باشد و خواهري كه مادر باشد اما غير مجوس از احكام مسلمانست

معلمانان سبب فاسد میراث نمیبرند بالاجماع اما سبب فاسد چون
وطی شبهه میراث میبرند **باب نوزدهم** از کتاب جامع عباسی در
بیان حدودی که در شرع مقرر است جمله دزدی و زنا و لواطه
و نحو آن و غیر آن و تعزیرها که جهة بعضی از گناهان شرع مقرر
کرده اند بدانکه حد در لغت عرب منع آمده و بحسب شرع عقوبت
خاصست که متعلق باشد بآن بدن کسی که گناهی ازو صادر شده
و شارع جهة آن امری معین کرده بحسب هر فردی از افراد حدود
و در آن سه مطلبست **مطلب اول** در بیان اقسام حدود و آن
چهارده است و در آن چند فصلست **فصل اول** در بیان اقسام
حد دزدی اول از اقسام حدود و آن بریدن دست راست است
در مرتبه اول و پای چپ در مرتبه ثانیه و حبس مخلد در مرتبه
سیم و کشتن در مرتبه چهارم و این در دزدی که ثابت شود و آن
چهارده است اول آنکه دزد بالغ باشد چه اگر طفل دزدی کند
تادیب باید کرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که مرتبه اول
از طفل عفو باید کرد در مرتبه دوم تادیب باید کرد در مرتبه سیم
انگشتان او را باید تراشید آنقدر که خون آلود شود در
مرتبه

مرتبه چهارم سرهای انگشتان او را باید برید و مرتبه پنجم
دست راست او را بطریق بالغ باید برید دوم آنکه عاقل باشد چه
دیوانه را تادیب باید کرد اگرچه مکرر ازو دزدی صادر شود
اما اگر جنون او دوری باشد و در حالت غیر دیوانگی دزدی
کند حد ازو ساقط نمیشود سیم آنکه مختار باشد پس اگر
کسی را اکراه نمایند بر دزدی بر او حد نیست چهارم آنکه آنچه
دزدیده باشد مال باشد پس اگر مال نباشد بر او حد نیست
مثل آنکه طفل آزادی را بدزدد چنانچه میاید که ربع مثقال طلا باشد
حد دارد و اگر غلام بزرگ کسی را بدزدد حد ندارد مگر آنکه در
خواب باشد یا مست باشد و در دزدیدن مال فرقی نیست میانه
جامها و طعام و میوه و آب و نمک و برف و خاک ارمنی و حیوان
و غیر آن پنجم آنکه مال بنصاب رسیده باشد و نصاب چهار یک
مثقال شرعی طلای خالص که مضروب باشد یا که معامله
یا هر چه قیمت او ربع مثقال باشد پس در دزدیدن
که قیمت آن کمتر از این باشد حد نیست ... انگشتری که
نیم ربع مثقال باشد و قیمت او چهار یک مثقال باشد اگر

داده و اگر دزد آن چهار یک مثقال باشد و قیمت آن شش
یک مثقال باشد حد نکنند و اگر مالی که قیمتش ربع مثقال باشد
بدزدد و کمتر از آن باشد که ربع مثقال ارزد حد زنند و اگر جامه را
بدزدد که قیمت او کمتر از آن ربع مثقال باشد و در جیب آن جامه
ربع مثقال طلا باشد و عالم بدان نباشد و بعد از دزدیدن آن جامه و او
ظاهر شود آیا حد دارد یا نه میان مجتهدین در این مسئله خلاف است
اقرب آنست که حد ندارد و آیا در دزدیدن نصاب یکدفعه شرط است یا نه میان
مجتهدین در این مسئله خلاف است اقرب آنست که شرط است و اگر دو شخص
ربع یک مثقال طلا را بدزدند قطع بر ایشان هست یا نه در این مسئله میانه
مجتهدین خلاف است اقرب آنست که بر ایشان قطع نیست ششم آنکه از مال
مال فرزند و آقا نباشد چه اگر پدر مال فرزند خود بدزدد یا آقا
مال بنده را اگرچه مکاتب باشد بدزدد و یا شوهر زن خود قطع نیست اما
اگر پسر مال پدر خود بدزدد هفتم آنکه آنچه دزدیده باشد طعام
[illegible] باشد چه اگر در سال قحط طعام بدزدد قطع نیست هشتم آنکه
[illegible] دزد باشد چه اگر مال خویش [illegible] را که از مستاجر بدزدد
[illegible] قطع نیست اگر مال مشترک را بدزدد [illegible]
مال

مال خود را بکار است آنکه مال غیر بعد از قطع نیست هرگاه پیش از بردن از
حرز یا بعد از بیرون آمدن از حرز پیش از آنکه بحاکم عرض
کنند او حکم بقطع او کند مالک آن شود بهبه یا بمیراث یا بخریدن
نهم آنکه توهم حلیت نباشد پس اگر توهم حلیت باشد قطع نیست مثل آنکه
کسی توهم کند که ملک اوست که آنچه برده اگرچه مجرد دعوی باشد دهم
آنکه آن مال دزدیده مال محرم باشد پس دزدیدن شراب و گوشت خوکی
و ساز [illegible] باعث قطع نمیشود اگرچه از مجوس و مشرک باشد لکن
در [illegible] غرامت آن بر جمله مجوس باید کشید و اگر صلیبی را که قیمت آن
ربع مثقال باشد بدزدند در آن میانه مجتهدین خلاف است اقرب
آنست که سبب قطع میشود اگر آلات لهو چون طنبور یا ظروف طلا و نقره
را بدزدند بقصد شکستن قطع نیست و اگر بقصد دزدیدن نبود و آن ربع
دینار باشد در آن خلاف است اقرب آنست که قطع هست و مال کافر حربی را
اگر بدزدند باعث قطع نمیشود اگر مال جهود که بشرایط ذمت باشد
بدزدند باعث قطع میشود یازدهم آنکه آن مال را از حرز بدزدند
حرز جائیست که بواسطه نگاه داشتن در آن بکار برند [illegible]
یا حفظ [illegible] است پس حرز [illegible]

بشهد جهت متاع صغیر آنست خانه و باغ جهت میوه درخت و طویله جهت چها
رپا و جهت کفش اگر در دکان کفش گر باشد اما اگر چیزی بدزدند موجب
قطع میشود یا نه میان مجتهدین در این مسئله خلافست و درخت حرز
میوه نیست پس اگر از درخت بدزدند قطع نیست و اگر در مسجد بدزدند یا
کفش را از غیر بدزدند قطع نیست و اما شرطست که قیمت ربع دینار کامل
باشد یا نه میان مجتهدین خلافست و اگر غیر کفن چیزی با میت
در قبر گذارند و کسی از آن بدزدد قطع نیست و در دزدیدن جامه خانه کعبه
پاره است میان مجتهدین خلافست و اگر چیزی از غیر حرز چون صحرا
و اسیاب و راه و مسجد و حمام بدزدند قطع نیست دوازدهم آنکه دزد بی
بیرون آمدن از متاع از حرز منفرد باشد پس اگر حرز را
بشکند و دیگری بیرون برد هیچ کدام قطع نیست سیزدهم آنکه دزد متاع
را بنفس خود بیرون برد پس اگر حیوانی را بار کند و بیرون آورد
یا آنکه طفلی را همراه ببرد که او بیرون آرد قطع نیست چهاردهم آنکه دزد
[illegible] اگر ظاهر ببرد بقهر و غلبه و غیر آن قطع نیست و امثال
[illegible] مذکور [illegible] و مثلا اگر دزد شرط نیست پس اگر کافری
یا کودکی چیزی بدزدد قطع است بعد از آنکه شرطهای
مذکور

منکر شود محقق شود واجبست بردن که آنچه دزدیده بصاحب
دهد یا مثل آنرا یا قیمت آنرا با تلف و قطع کردن دست او مانع نیست
از رد کردن مال دزدیده بصاحب او و حد او آنست که صاحب شرع
بعد از ثبوت در مرتبه اول چهار انگشت راست او را ببرد و کف دست
و شصت او را بگذارد در مرتبه دوم پای چپ او را ببرد تا عقب
و عقب را بگذارد در مرتبه سیم او را حبس مخلد کند و در مرتبه
چهارم اگر دزدی کند مثلا آنکه در حبس اگر چیزی بدزدد او را
حاکم میکشد و غیر حاکم را جایز نیست قطع و اگر دست راست دزد بعد
از دزدی تلف شود یا شل باشد دست چپ او را عوض او نتوان برید
دست راست و سنتست که بعد از بریدن دست و پای دزد بروغن
نیت داغ کنند فصل دوم در بیان قسم دوم از اقسام حدود و آن
بریدن دست راست و پای چپ یا عکس و کشتن و کار دکشیدنست
و خلافست میان مجتهدین که امام میانه اینها مخیرست
یا ترتیب [illegible] را بقصد آورد بعضی از مجتهدین بترتیب گفته اند و هم
چنین خلافست که آیا [illegible] بکشد یا اول بکشد
کشد و آن حد محاربت و آن کسی است که در شهر یا [illegible]

یا در شب یا در روز شمشیر برهنه کند بقصد ترسانیدن مسلمانان
خواه مرد باشد خواه زن خواه ضعیف و خواه قوی و خواه
از جماعتی باشد که کمانشان که راه مسلمانان زنند و بعضی از
مجتهدین این را مخصوص مردان ساخته اند و بعضی گفته اند
که اگر کسی را کشته باشد و مال او را برده دست راست و پای چپ او
را باید برید انگاه او را باید کشت و اگر مال برده باشد و کسی را نکشته
باشد دست راست و پای چپ او را باید برید و از شهر بیرون
کرد و چیزی باید نوشت که از مصاحبت و مجالست و نکاح کردن با وی
اجتناب کنند و منع کنند او را از داخل شدن ببلاد شرک و اگر
ایشان او را ببلاد خود جای دهند قتال کردن با ایشان لا
زم است تا آنکه او را باز دهند و از شهر خود بیرون کنند و اگر
جراحت کرده باشد قصاص جراحت لازم است و اگر اقتصار کند بر کشیدن
سلاح کرده باشد و کسی را نکشته باشد و جراحت نکرده باشد
و مال کسی را نبرده حد او آنست که او را از شهر بیرون کنند و
اگر [illegible] محارب پیش از گرفتن او توبه کند حد از او ساقط میشود
[illegible] نبرده باشد از او میگیرند و اگر کسی را جراحت کرده باشد
قصاص

قصاص بر او لازم است و اگر کسی که سلاح ظاهر کرده اند طلیع بوده باشد
یعنی کسی باشد که از دشمن خود ترسد و بجهة دفع شر او شمشیر
برهنه باشد او را حدی نیست چه او محارب نیست و همچنین در آنچه
کسی که مدد محارب کند اما باعث کشتن ایشان آمده نشوند
چه بر او حدی نیست و سنت است که بعد از بریدن دست و پای
محارب داغ کنند بروغن زیت فصل سیم در بیان شش چیز
از اقسام حد دزد و اثبات آن شرطهای آن هفت است اول
آنکه هر یک از ایشان بالغ باشند چه طفل را حدی نیست بلکه
تعزیر میکنند دوم آنکه عاقل باشند چه بر مجنون حدی نیست
بقول اقوی سیم آنکه مختار باشد چه بر کسی که باکراه او را بر آن
داری حدی نیست چهارم آنکه انچه که باو دخول کرده اند بر آن
مرد حرام باشد پس اگر حلیله او باشد حدی نیست پنجم آنکه
عقد نکرده باشد یا مال الغیر نباشد چه اگر عقد کرده باشد حدی نیست
ششم آنکه با او نسبتی بدخول نکرده باشد بلکه عالم بتحریم باشد
پس اگر بشبهه دخول کند حدی نیست هفتم آنکه فرج خود [illegible]
نزد غایب ساخته باشد خواه در پیش خواه در پس [illegible]

شدن حشفه کافی است پس اگر در فرج او غایب شد آن زن حد

زنا نداشت و در اول اسلام حد زنای بکری که زنا میکرده است

بوده که او را حبس کنند و بحسب آزار درشت گویند و اگر غیر بکر

بوده بحبس مخلد کرده اند آنگاه آن نسخ شد اکنون حد زنا هشت است

اول حد رجم کردن یعنی اگر زن و مرد زنا کنند سنگسار کردن

و آنکه هر یک از مرد و زن آزاد عاقل و بالغ است که زن منکوحه

بعقد صحیح یا ملک داشته باشد و ممکن که هر صبح و شام باو زن

برسد و زن جوان اجنبیه که شوهر داشته باشد و زنا کند

بعضی از مجتهدین گفته اند که در نص صریح میانه صد تازیانه

سنگسار نیز باید کرد اگر پیر مرد با زن شوهر دار زن

داشته باشد این حد تعلق باو دارد دیگری حد دیگر آید

خواهد آمد و صحیح است حد زنی که شوهر داشته باشد

دیوانه با او دخول کند قسم دوم جمع میانه حد تازیانه و سنگسار

کردن است این حد دوم است اول حد بر آنکه بالغ و عاقل است که
آن زن منکوحه بعقد صحیح مالک داشته باشد و زن پیر است که
شوهر داشته باشد و زنا کند پس در نص اینکه تازیانه باید کرد

آنگاه

آنگاه سنگسار باید کرد اگر یکی از ایشان شرایط که مذکور شد باشد نقص

تعلق باو دارد دوم حد مردی که در میان ایشان پیر مردی که نفس خود را

بزن ندهد داشته باشد و در اینها فرقی نیست میانه بنده و آزاد حملا

دکان محض و غیر محض قسم سیم صد تازیانه است و آن هشت قسم

است اول حد مرد و زن آزادی که زن و شوهر نداشته باشد و زنا کند

دوم حد زن آزادی که شوهر با او دخول نکرده باشد اگرچه عقد

واقع شده باشد و زنا کند سیم حد مردیست که زنا با زن صغیره یا دیوانه کند

چهارم حد زنی که شوهر داشته باشد و طفلی با او زنا کند و بنا آورد غیبت ای

پنجم حد زنی که ... بجهت بخواند ... ایشان را

تعزیر کنند ششم حد کسی که در میان پایهای مرد بیگانه ... زن

نداشته باشد هفتم زنی که با زن دیگر مساحقه کند و بعضی از مجتهدین

گفته اند که اگر شوهر داشته باشد ایشان را سنگسار باید کرد قسم چهارم

صد تازیانه و ... شهر بیرون کردن است و ... مرد

از آنکه بکر باشد یعنی زن نخواسته باشد و زنا کند و بعضی تفسیر ... کرده اند که زن را عقد کرده باشد و دخول نکرده باشد حد او ... تازیانه بزنند ... شهر بیرون کنند

و بزدن و تراشیدن موی سر و یکسال از شهر بیرون کردن است قسم
پنجم تازیانه با رجم و لفظ بالغی است که زنا کند خواه زن خواه شوهر داشته
باشد خواه نداشته باشد و به یک بار تراشیدن موی سر و از شهر
بیرون کردن نیست قسم ششم هشتاد تازیانه است که حد شرب خمر
و قذف بود اول حد جماعتی که نصف ایشان آزاد باشد و نصف بنده و زنا
کنند چه در صورت نصف حد آزاد تازیانه است و نصف حد بنده بیست و
پنج تازیانه است که بر او میزنند هرگاه زن شوهر بطریقی که در آن مذکور شد
نداشته باشد دوم حد جماعتی که زن را و مرد را وصلت دهند برای زنا یا مردان
بمردان جهت لواطه قسم هفتم نصف است یعنی جمع کردن تازیانه و یکبار
نیست جمع ایشان با آنکه زنا کرده و آن حد بنده است که پنجاه تازیانه
نداشته باشد قسم هشتم حد با زیادتی بجهت و آن حد جماعتی است که در شهر
رمضان یا در کعبه زنا کنند فصل چهارم در بیان قسم یازدهم در جماعت ده
قسم حد دوم است حد لواطه است یعنی مردان با یکدیگر جماع کنند و شرط
آن ... است اول آنکه بالغ باشد چه ... بالغ را حد نیست
لیکن تعزیر لازم است اما اگر یکی از ایشان بالغ و عاقل باشد و دیگری طفل
باشد و لواطه حد بر بالغ است و تعزیر بر طفل و دیوانه دوم اختیار است اگر کسی را
باکراه

باکراه بر آن دارند حد بر او نیست و بعد از آنکه این شرطها بهم رسد
حد لواطه آنست که ایشان را بشمشیر بکشند یا بسوزانند یا سنگسار کنند
یا دیواری بر سر ایشان افکنند یا از کوه بلند ایشان را اندازند و امام
مخیر است که میانه هر دو چیز از اینها جمع کند که یکی از ایشان
سوختن باشد و فرقی نیست میانه آنکه فاعل و مفعول آن کافر
و میانه آنکه ایشان زن داشته یا نداشته باشند و میانه فاعل
و مفعول و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر ایشان زن داشته
باشند سنگسار باید کرد ایشان را بطریق زنا و اگر چنین نباشد حد
تازیانه باید زد و اگر بعد از آنکه نزد حاکم شرع بگواهان ثابت
شود از لواطه پیش توبه کند حد ایشان ساقط نیست و اگر اقرار
کرده باشند پیش امام آنگاه توبه کنند امام مخیر است میانه حد
زدن و عفو کردن فصل پنجم در بیان قسم دوازدهم از اقسام
حدود و آن هشتاد تازیانه است و لفظ و نفی است اول حد کسی
که دشنام بکسی دهد بطریقی که شما آن را میکنید یا لواطه میکنید هر
چه باشد نام و شرط آن هفت است اول آنکه بالغ باشد اگر طفل باشد
طفل را تعزیر باید کرد دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه را نیز تادیب باید کرد

سیم آنکه کسیرا که دشنام میدهد آزاد باشد چهارم کسیرا که دشنام
میدهد مسلمان باشد پنجم آنکه عفیف باشد چه اگر زانی باشد
یا کسیرا که بفسق مشهور باشد دشنام با چنین کس دهد حد
نزنند ششم آنکه کسیرا که دشنام میدهد فرزند او نباشد چه
اگر فرزند باشد پدر را حد نمیرسد هفتم آنکه دشنام دهنده عالم
باشد بدشنامی که میدهد اگرچه بلغتی دشنام دهد و معنی آنرا
نداند حد نمیرسد او را هرگاه این شرطها متحقق شود اگر کسی را
که دشنام داده هشتاد تازیانه باید زد و مشهور سازند او را تا گواهی
او را قبول نکنند و فرقی نیست در حکم میانه آزاد و بنده و بعضی از مجتهدین
گفته اند که اگر بنده دشنام دهد چهل تازیانه حد اوست و اگر دشنام
داده متعدد باشد نیز حکم حد نیز متعدد میشود و اگر جماعتی را
دشنام دهد و بیکدفعه جمع شوند در طلب حد یک حد باید زد و اگر
متفرق بطلبند حد متعدد میشود و اگر بشخصی گوید که پسر زانی و زانیه
در این صورة دو حد بر وی لازم است و اگر بکسی بیوسه گوید اگر در عرف
دشنام دهنده این لفظ دشنام باشد حد میزنند او را و اگر نه تعزیر
باید کرد و اگر کافری که مادرش مسلمان باشد گوید که ای پسر زانیه

حد بر او

حد بر او لازم است اما اگر وارث بمیرد حد از او ساقط میشود چهارم آنکه
او را بتصدیق مقذوف دوم بگواه گذرانیدن سیم بعفو کردن چهارم
بلعان کردن و این حد میراث برده میشود اگر بعضی از ورثه عفو کنند
ساقط نمیشود و هرگاه سه مرتبه حد بزنند و توبه نکند مرتبه چهارم
میکشند و هرگاه قذف مکرر میشود و حد نزده باشند یک حد باید زد
قسم دوم جماعتی که شراب یا هرچه مست کننده باشد بخورند و فقاع شرعی
انگور که بجوش آمده دو ثلث او نرود حکم شراب دارد و شرطهای
این چهار است اول آنکه شراب خورنده بالغ باشد چه طفل را حد
نیست دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه را حد نیست سیم آنکه مختار
باشد چه اگر کسی را باکراه شراب دهند یا آنکه بجهت دفع شراب مضطر
باشد مثل آنکه در جائی که آب نباشد و لقمه در گلوی او مانده باشد
شراب اختیار میتوان خورد که آن لقمه را فرو برد چهارم آنکه عالم
باشد بحرام بودن شراب او چه اگر جاهل باشد حد نمیرسد
هرگاه این شرطها متحقق گردد حد او هشتاد تازیانه است و
فرقی نیست میانه کافری که متظاهر بشراب خوردن باشد و مسلمان و آزاد و بنده و بعضی
از مجتهدین بنده را چهل تازیانه مقرر کرده اند اگرچه بر او مکرر بزنند

بار پنجم در مرتبه چهارم بکشند او را واکثر مجتهدین برین
رفته اند که در مرتبه سیم او را باید کشت و اگر مکرر شراب بخورند
و حد نزده باشند برای یک حد کافیست و اگر پیش از آنکه نزد
حاکم شرع بگواه شراب خوردن او ثابت شود و توبه کند حد
ساقط است اما بعد از ثابت شدن بتوبه کردن ساقط نمیشود
و اگر ثبوت آن باقرار خود باشد امام مخیرست در حد زدن
بر او و عفو کردن از وی و اگر شراب خوار اعتقاد حلال بودن شراب
داشته باشد و پدر او مسلمان باشد حد او کشتن است و اگر مرد
باشد توبه کردن او مقبول نیست چه او مرتد است و بعضی از مجتهدین
گفته اند که توبه او درین صورة مقبولست و کسی که فروختن
شراب را حلال داند او را توبه باید کرد و اگر از توبه کردن امتناع نماید
او را باید کشت و اگر حلال نداند فروختن او را تعزیر باید
کرد و کشتن بکسی که غیر شراب را حلال داند او را توبه باید داد
و اگر از توبه کردن امتناع نماید او را باید کشت و اگر حلال نداند
فروختن او را تعزیر باید کرد و کشتن بکسی که غیر شراب را حرام
داند نیست و کسی که شراب خورده باشد و دعوی نماید که جماعتی
باکراه بمن

باکراه بمن دادند حد از وی ساقط میشود بشرطی که گواهان عادل
تکذیب او نکنند و اگر دعوی نماید که من عالم بحرام بودن شراب
نبودم قولش مقبولست چه احتمال دارد که جدید الاسلام
باشد **فصل ششم** در بیان حد سیزدهم و چهاردهم از اقسام حد
و آن حبس مخلد است و کشتن اما حبس مخلد و آن حد
چند جماعتست اول حد کسی که امر کند بکشتن کسی دوم حد کسی که
در مرتبه سیم دزدی کند بعد از آنکه دست راست و پای چپ او را
بریده باشند سیم حد زنی که مرتد ملیه باشد اما کشتن حد بیست
و پنج قوم است اول حد دزدی که در مرتبه چهارم بعد از حبس
مخلد دزدی کند دوم حد کسی که با مادر یا خواهر یا دختر
یا دختر خواهر یا عمه یا خاله زنا کند سیم جهودی که
با زنان مسلمانان زنا کند خواه بشرایط ذمت باشد خواه نباشد
و خواه زن اطاعت کرده باشد خواه باکراه زنا کرده باشد چهارم
حد کسی که با زنی باکراه زنا کند پنجم حد کسی که زنا کند بزنی
دیگری که با او پدر دخول کرده باشد ششم حد کسی که او را تفخیذ
یعنی منی ریختن در پای مردان سه مرتبه که تعزیرش کرده باشند

هفتم حد زنا آنکه ایشان از جهة حقی سه مرتبه تعزیر کرده باشند

هشتم حد کسانی که سه مرتبه جهله دانسته دشنام ایشان حد

زده باشند نهم حد کسی که شراب خورده باشد و او را سه مرتبه

حد زده باشند دهم حد کسی که شراب را حلال داند و توبه نکند

یازدهم حد کسی که فروختن شراب را حلال داند و توبه نکند دوا

زدهم حد کسی که محرمات اجماعی را حلال داند هرگاه پدر او مسلمان

باشد سیزدهم حد کسی که بکشتن کسی آید و گریختن ممکن نباشد

چهاردهم حد کسی که بقصد بردن مال کسی آید و بغیر از کشتن دفع

او ممکن نباشد پانزدهم حد کسی که پیغمبر و امیر المؤمنین و ائمه ع

سب کند چه او را باید کشت اگرچه انبیا امام باشند مادامی که متضمن

فتنه نباشد شانزدهم حد کسی که دعوی پیغمبری کند و شک از نبوة

پیغمبر داشته باشد هفدهم حد کسی که تصدیق کند دعوی آنکس را

که دعوی پیغمبری کند و شک در نبوة پیغمبر داشته باشد هجدهم مسلمانی

که ساحر باشد سحر کند نوزدهم حد کسی که با زن شخصی زنا کند
چه شوهر را کشتن او جایز است در وقت گرفتن شوهر کفاره ندارد
اما اگر بحسب شرع ثابت نباشد قصاص بر او لازم است بیستم حد مردی
که پدر

که پدر او مسلمان باشد و او کافر گردد و اینکس را مرتد فطری گویند بیست

یکم حد مردی که پدر او کافر باشد و او مسلمان گردد بعد از آن اسلام باز

کافر شود و اینکس را مرتد ملی گویند چه او را توبه باید داد و تا سه روز

مهلت باید داد پس اگر مسلمان نشود او را باید کشت و اگر چنین

شخصی سه مرتبه توبه کند و باز کافر شود در مرتبه چهارم او را باید

کشت و مرتد شدن یا بقول است چون گفتن چیزی که دلالت کند

بر آنکه کافر است یا بفعل است چون سجده به بت کردن و مصحف را در

نجاست انداختن بقصد استهزا و استخفاف و شرطهای مرتد

ملی و فطری چهار است اول آنکه بالغ باشد چه اگر طفل مرتد شود

تعزیرش میکنند دوم آنکه عاقل باشد چه مرتد شدن دیوانه

تعزیرش لازم نیست سیم آنکه مختار باشد چه اگر او را باکراه مرتد سازند

چیزی بر او لازم نیست چهارم آنکه قصد داشته باشد پس اگر

از چیزی بیقصد واقع شود حد بر او لازم نیست و مرتد فطری را

توبه بحسب ظاهر مقبول نیست و تصرفات او چون هبه و صلح
و عتق و غیره درست نیست و زن فی الحال عده وفات نگاه میدارد
اگرچه با او صحبت نکرده باشد بقول اقوی و میراث آن خود او قسمت کنند او را

میان آن خود منقسم میسازند اگرچه اورا نکشته باشند و اگر زن مرتد
شود اورا نمیتوان کشت بلکه اورا حبس مخلد باید کرد و در اوقات
نماز اورا باید زد و جامه سخت درشت بپوشانند تا آنکه توبه کند
یا آنکه بمیرد و مرتد ملی را توبه باید داد اگر از توبه امتناع نماید اورا
باید کشت و این سه مرتبه را تا نکشند حرمتی که او میداشت اورا قسمت نمیکنند
و تصرفات او صحیح نیست تا آنکه مسلمان شود و زن او عده طلاق نگاه
میدارد پس اگر در عده طلاق توبه کرده همان زن اوست و اگر بعد
از عده توبه کرده زن او نیست و توبه مرتد آنست که اقرار کند انچه را
انکار کرده بود و نماز بکند او کافر نیست و اگر بعد از مرتد شدن
دیوانه شود کشتن او جایز نیست و حکایت از جمله مرتد شدن
ساقط میشود پس دختر صغیر خود را نمیتواند که جهت دیگری عقد
کند یا جهت پسر صغیر خود زن بگیرد و بعضی گفته اند کنیز خود را بشوهر
نمیتواند داد و بعضی از مجتهدین گفته اند که کنیز خود را بشوهر میتواند
داد بیست و دوم حد کسی که جنایه کسی که گناه کند بعد از آنکه اورا
منع کنند مشابه نکرده جهت اورا نمیتوان کشت بیست و سیم حد آنکه بکشتن
غلام یا کنیز خود عادة کرده باشد بیست و چهارم حد ملاکه
بکنند

بکشتن جهود عادة کرده باشد بیست و پنجم حد کسی که مؤمنی را از روی
عمد بظلم کشته باشد چه اورا در عوض او قصاص باید کرد چنانکه در
باب جنایات مذکور خواهد شد **مطلب دوم** در آنچه تعلق بحدود دارد
حدود است و در فصل است **فصل اول** در آنچه حدود بآن ثابت میشود بدانکه
زنا به سه چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن دو عادل پیش حاکم
شرع دوم بگواهی دادن بیع عادل باشتم خود بدین مطلب مال سیم
باقرار کردن زن دو مرتبه صاحب بودن دو مرتبه ... بدست او بدین یا
بهیمه دخول کردن به سه چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن دو مرد عادل
دوم یک مرتبه اقرار کردن و لواطه به سه چیز ثابت میشود اول بگواهی
دادن چهار گواه عادل دوم باقرار کردن چهار مرتبه و تحقیق
قیاده و شراب خوردن و دشنام دادن به دو چیز ثابت میشود اول
بدو گواه عادل دوم باقرار کردن دو مرتبه و بوی شراب از دهن
شراب خوار ثابت نمیشود چه احتمال مضمضه دارد و زنا بدو چیز
ثابت میشود اول بگواهی دادن چهار مرد عادل یا دو مرد عادل با
چهار زن عادله دوم باقرار کردن چهار مرتبه سیم
گواهان زنا و لواطه میباید سه ... اول آنکه گواهان ... 

کنند بطریق مبادرت رجم دانسته دوم آنکه گواهان متفق گواهی دهند بحسب
زمان و مکان و هیئت سیم اتفاق گواهان در وقت گواهی دادن
چه اگر متفرق گواهی دهند هیچ نیست و بعد از آنکه ثابت شود بطریق مذکور
پیش حاکم شرع اقامت حد بر ایشان لازم شده میکنند و متولی
حد غیر امام و نایب او کسی دیگر نمیتواند شد و میانه مجتهدین خلاف نیست
در اقامت کردن آقا بر غلام و کنیز خود حد را هرگاه به بینند و هیچ خلاف نیست
میانه مجتهدین در اقامه نمودن پدر و شوهر حد را بر پسر و زن
خود هرگاه به بینند اما اگر پیش ایشان بگواه ثابت شود نمیتوانند زدن
امام مخیرست در حد زدن جهودان بطریق اهل اسلام و میانه دادن
ایشان با اهل ملت خود تا بطریق خود بر ایشان حد زنند در اقامت کردن
حد حضور گواهان که بآن ثابت شده لازم نیست چه اگر گواهان مرده
یا غایب باشند حد میتوان زد و سنت است بر امام که تلقین کند کسی را که
اقرار میکند انکار کردن را چه مکروه است [illegible] اقرار کننده را
بر اقرار [illegible] که عاقل باشد [illegible] فصل دوم در [illegible] بحد زدن
بدانکه [illegible] که واجب است در حد زدن [illegible] امر حرام و هفت امر سنت و شش امر
مکروه اما دوازده امر واجب اول آنکه اقامه حد کند بر حق الله و بر حق الناس
بعد از مطالبه

بعد از مطالبه صاحب حق دوم حاضر شدن شهود بعضی حاضر شدن
جماعتی را واجب میدانند بجهة اقامه حد و اقل ایشان یکست و بعضی از
گفته اند که اقل جماعتی که حاضر شوند ده کس است و بعضی از ایشان
سه کس نیز گفته اند و بعضی حاضر شدن را سنت میدانند سیم امر
کردن کسی که مجری حد است او را سنگسار کند بغسل میت کردن و کفن بر
تن پوشیدن اگر غسل نکرده باشد واجب است که بعد از رجم با حد اول
غسل دهند و کفن کنند چهارم دفن کردن و نماز گذاردن بر او
بعد از کشته شدن پنجم آنکه گواهانی که بزنا کردن گواهی داده
اند اول ایشان سنگ بزنند هرگاه موجود باشند ششم آنکه امام
ابتدا بزدن سنگ کند اگر بغیر گواه پیش او ثابت شده باشد هفتم
آنکه اگر یک کس بجهة حد واجب شود اول او [illegible] ثانیا او بزنند اگر گاه
رجم کنند هشتم آنکه از سنگسار کردن زن را تا سینه و مرد را تا کمر
دفن نمایند و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند و
اگر بعد از آنکه ایشان را دفن نمایند گریخته باشند بگیرند اگر ثبوت آن
بگواه شده ایشان را بر گردانند و اگر باقرار خود ثابت شده [illegible] راه خود
بگذارند [illegible] لازم نیست نهم آنکه [illegible]

بعضی بطریقی که زنا کرده دهم پوشیدن عورتین واجب است زدن
را با سخت زنند یازدهم سخت زدن تازیانه و بعضی میانه گفته اند
دوازدهم اجتناب کردن سر و روی و فرج او اما انج احرام
اول اهمال کردن در دفن کسی که او را سنگسار کرده باشند دوم
اقامه حد غیر قتل بر زنی که بیمار باشد و امید بهبود شدن او
باشد باید که نفاس یا استحاضه ببیند چه آن هر دو بیمارند
تا آنکه بهتر شوند و اگر مصلحت تقاضا کند ضغث باید زد چنانچه
مذکور شد سیم اقامت حد بر زنی که حامله باشد تا آنکه بزاید
و طفل او مستغنی از وی شود اگر کسی نباشد که محافظت او کند و شیر
دهد چهارم اقامت حد در حرم کعبه کسی را که بجرم ملتجی شده
باشد پنجم گذاشتن کسی که از گلو کشیده باشند او را زیاده از سه روز
اما هفت امر سنت اول آنکه امام مردمان را خبر کند و امر کند بحاضر
شدن ایشان جهت اقامه حد دوم آنکه سنگها که میاندازند
کوچک باشد نه آنکه زود بکشد او را و کوچک نباشد که دیر بکشد
او را سیم آنکه مرد را ایستاده حد بزنند و زن را نشسته و زنان جامه
را در تن او ببندند چهارم پراکنده متفرق کردن تازیانه حد پنجم آنکه در

ببریدن

بریدن دست و پا بنوعی ببرند که آسان باشد ششم آنکه داغ
کنند بعد از بریدن بروغن زیت هفتم آنکه دست بریده را در گردن
او آویزند اما شش امر مکروه اول حاضر شدن کسی که بر او حدی
باشد دوم اقامت حد در مساجد سیم اقامت حد در سختی گرما
و سرما پس در تابستان صبح و شام باید زد و در زمستان میانه
روز چهارم ضامن شدن کسی که حد بر او است پنجم شفاعت کردن
در اسقاط حد او ششم موخر داشتن حد بی علت **مطلب سیم**
در بیان تعزیر کردن و آن در لغت عرب بمعنی تادیب است و موجب
شرعی عقوبتی یا اهانتی است که بجماعتی تعلق دارد که گناهی که موجب
حد نباشد کرده باشند و مقدار آن را شارع معین نساخته
مگر در پنج موضع که مذکور خواهد شد که مقدار ساخته مقدار آن
انها را آنکه گناهی که سبب تعزیر میشود بر پنج قسم است اول
کسی که در روز رمضان با زن خود جماع کند چه سه امر
بر او لازم است اول قضای آن روز دوم کفاره سیم بیست و پنج
تازیانه دوم کسی که زن آزاد داشته باشد و کنیز بی رخصت او
عقد کند و دخول کند چه اول دوازده تازیانه که هشت یک حد زنا است

بایت زدن و نصف ثانی آنها را بدین طریق بایت زد که نصف ثانی آنها را بست
گیرند و نصف دیگر بنشند سیم دو مرد بیگانه که برهنه در یک
لحاف باشند چه ایشان را از سی تا نود و نه تازیانه باید زد چهارم مردی
و زن بیگانه که برهنه در یک لحاف باشند چه ایشان را از ده تا نود و نه تازیانه
باید زد و بعضی از مجتهدین بر صد تصور قصد کرده اند پنجم کسی که
بکارت دختری را بانگشت ببرد چه او را از سی تا نود و نه تازیانه تا هشتاد باید
زد بقول بعضی از مجتهدین و بعضی از ایشان آنرا تا هشتاد تازیانه
گفته اند و بعضی آنرا تا نود و نه ششم آنکه کسی که اقرار بحدی کند او را
آنقدر تازیانه بزنند که خود بگوید که تمام شد بشرط آنکه از صد
تازیانه تجاوز نکنند هفتم کسی که اقرار بلواطه کردن یا بسحق کردن
یک مرتبه کند هشتم کسی که پسر را بشهوت ببوسد نهم دو زن بیگانه که
برهنه در زیر یک لحاف باشند دهم کسی که دشنام بشخصی دهد که در عرف
گویند دشنام نباشد یازدهم کسی که بکنایه چیزی بگوید که سبب
آزردگی دیگری شود مثل آنکه بشخصی بگوید که من حرامزاده نیستم دوازدهم
آنکه کسی بزن خود بگوید که من ترا بکر نیافتم سیزدهم دشنام دادن
طفل یا دیوانه چهاردهم دو مردی که هر دو زن را ستلته باشند یکدیگر را دشنام
دهد

دهند پانزدهم کسی که نزاع طبی کند و تخفیف در بیع امام منوط است بشرط
آنکه از حد بنده نگذرد شانزدهم کافری که مسحی کند هفدهم طفل یا دیوانه
که شراب خورد هجدهم کسی که شراب فروشد و حلال داند آنرا نوزدهم
کسی که محاربه کند و حلال نداند بیستم کسی که ظاهرا بقهر و غلبه مال کسی را
بگیرد و بگریزد بیست و یکم کسی که خفیه مال کسی را ببرد آنرا و بگریزد بیست
دوم کسی که حیله کند و اموال مردم را بسبب تزویر و کتابت و نوشته ببرد
بیست و سیم کسی که بنگ بخورد کسی که بدل یا داروی بیهوشی بیست
چهارم کسی که منی بدست بیاورد چه در حدیث آمده که حضرت امیر المؤمنین
بیخ خصیه شخصی را آنقدر تازیانه بکف دست او زده بود که کفش سرخ
شده بود بیست و پنجم کسی که غلام خود را بکشد بیست و ششم مملوکی که
خود را بکشد بیست و هفتم کسی که در مجلسی شراب خورند یا ملاهی مست
کننده باشد بنشیند یا طعام خورد اختیارا بیست و هشتم که ماهی که فلوس
نداشته باشد بخورد بیست و نهم کسی که حیوانات درنده و پرنده را بخورد
سیام کسی که سر نصولانات را بخورد سی و یکم کسی که پسر خود را بکشد سی
دوم طفل یا دیوانه که زنا کند سی و سیم نزدیک کردن طفل یا دیوانه سی و چهارم
طفل یا دیوانه که مرتد شود سی و پنجم تصرف کردن باطلیات یا آنچه

در بیضه‌ها و این پنج امر حرام است اول تعزیر یا حد بر اولیاء امام باشد و بعضی

از مجتهدین گفته‌اند که بیست و پنج تازیانه باید زد او را و بعضی صد تازیانه

که حد است گفته‌اند و بعضی کشتن گفته‌اند دوم تهمت [illegible] آنست که

بعد از [illegible] دهد سیم حرام شدن گوشت او و گوشت فرزندان او اگر گوشت

او را خورند چهارم کشتن و سوزانیدن آن [illegible] اگر گوشت او را نخورند

پنجم بیرون بردن او از جائی که [illegible] کرده به شهر دیگر اگر گوشت آن

حیوان را نخورند و قیمت از آن صاحب بدهند [illegible] متصرف میشود یا تصدق

میکند میان مجتهدین در آن خلاف است و اگر [illegible] آن حیوان دیگر

مشتبه شود دو قسم کنند و قرعه بزنند تا آنکه یکی ماند **تتمه** فرق میان حد

و تعزیر بده امر میشود اول مقدار معین نداشتن تعزیر در طرف مگر

مگر در پنج موضع که مذکور شد دوم مساوی بودن آزاد و بنده در تعزیر سیم

موافق بودن تعزیر با گناهان [illegible] در حد [illegible] است

چهارم آنکه تعزیر تابع مفسده است اگرچه معصیت نباشد چون تعزیر

طفل و دیوانه بخلاف حد که تابع معاصی است پنجم آنکه [illegible] باشد تعزیر او حرام است اگرچه [illegible] و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که این تعزیر [illegible] است [illegible] ششم

ساقط

ساقط شدن تعزیر بتوبه بخلاف حد چه بعضی از انها بتوبه ساقط

نیست هفتم ملاحظه شدن تخییر در تعزیر بحسب انواع تعزیر بخلاف حد

که در او تخییر نیست مگر در محارب و لواط هشتم اختلاف تعزیر بحسب

اختلاف فاعل و مفعول و جنایت بخلاف حد که مختلف نمیشود باختلاف

اینها نهم آنکه اگر مختلف شود بسبب تعزیر [illegible] بشهر [illegible] کنند

در شهری تفاوت است [illegible] بخلاف حد دهم آنکه تعزیر بر [illegible]

حق الله چون دروغ گفتن و حق الناس چون دشنام دادن

فحش و حق هر دو چون دشنام که متضمن ایذاء مسلمان باشد بخلاف حد

که حق الله است [illegible] که در لواط [illegible] **باب بیستم** از کتاب

جامع عباسی در بیان خونبهای کشتن آدمی و خونبهای اعضای

او و خونبهای [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] و در آن پنج مطلب است و خاتمه **مطلب اول** در بیان آنکه موجب

کشتن چیست و در آن چند فصل است **فصل اول** در اقسام کشتن

اول واجب چون کشتن کافر حربی هرگاه مسلمان نشود و جهود و

نصارا [illegible] که [illegible] شرط که در بحث جهاد

[illegible] گفته شد [illegible] بیست و پنج که در بحث حدود

411

مذکور شد و کشتن مسلمانی که کفار او را اسیر کرده باشند در جنگ
وقتی ممکن نباشد مگر بکشتن ایشان قسم دوم حرام چون کشتن
مومنی بغیر حق و کشتن جهودی و ترسائی که التزام جزیه کرده و شرط
مذکور کنند و کشتن کافری که امام با ایشان عهد کرده باشد جهت مصلحت
مدتی معین و کشتن کافری که او را امان داده باشند و کشتن زنان اهل
حرب و اطفال ایشان مگر بضرورة و کشتن اسیری که بعد از جنگ بدست
آیند و کشتن کافر در ماههای حرام هرگاه حرمت آنها را داشته باشند قسم سیم
مکروه چون کشتن کسی که بجهاد آمده باشد پدر خود را قسم چهارم
سنت چون کشتن کسی بجهة قصاص هرگاه ترسد که اگر قصاص
نکند ایشان کشند او را چه در این صورة ممکن است که مستحب باشد قسم پنجم
مباح چون کسی که بسبب حد یا قصاص در هر جا باشد و کشتن
آنچه باعث آن سبب او منقسم میشود بشش قسم اول آنکه موجب قصاص
و دیت و کفاره و گناه نباشد چون کشتن واجب سوای کشتن مسلمان که
اسیر کرده باشند کفار در جنگ چه در آن کفاره هست و کشتن مباح
دوم آنکه موجب قصاص و دیت و کفاره نباشد اما گناه داشته باشد
چون کشتن اسیری که از راه رفتن عاجز باشد و کشتن جهاد کننده که آن
چ اذن

چنانست امام با یاغیان آنکه امام ایشان را دعوة باسلام کند سیم
آنکه موجب قصاص و کفاره باشد چون کشتن مومنی مثل
خود را اندرونی عمدا بغیر حق چهارم آنکه موجب دیت و کفاره
باشد چون کشتن پدر پسر خود را و کشتن مومن مثل خود
را اندرونی خطا یا شبه عمد چنانچه مذکور خواهد شد
پنجم موجب دیت باشد و موجب کفاره نباشد چون کشتن
جهودی و ترسائی آتش پرست ششم آنکه موجب کفاره باشد و
موجب دیت نباشد چون کشتن بنده خود هرگاه مسلمان
باشد و کشتن انسان منقسم میشود بسه قسم قسم اول
خطای محض که کشنده در فعل و قصد خطا کند مثل آنکه قصد
داشته که تیری بکبوتری اندازد خطا شده بر آدمی خورده و کشته
قسم دوم شبیه بعمد که کشنده کرده باشد آنکار را اما بقصد کشتن
نکرده باشد مثل آنکه زدن طفلی بجهة تادیب بچیزی که غالبا
بکشد قسم سیم عمد محض که کشنده بقصد کسی را بکشد و این قسم
موجب قصاص است یعنی آنکه کشنده را در عوض کشته باید کشت
فصل نهم در بیان احکام قتل عمد و جراحتی که کسی میزند و در

این چند قسم است اول در بیان مواضعی که در او موضع قصاص لازم
بیاید که در یازده موضع قصاص باید کرد اول کشتن مؤمنی بغیر حق اندر عمد
دوم جراحت کردن هرگاه دانند که این جراحت سرایت میکند بکشتن اما اگر بجرح
کردن کسی بکشد اما موجب قصاص است بنابر مجتهدین دیت مسئله
خلاف است اقرب آنست که در این صورت دیت لازم است مگر آنکه کشنده اقرار کند
که قصد او را بجرح کشتن سیم آنکه زدن کسی را احتمال کشتن کرد چهارم
زدن اندک که سبب آن بیمار شود و بمیرد پنجم تیری یا سنگ سر کسی
زدن ششم گلوی کسی گرفتن و نگاه داشتن تا بمیرد هفتم خود را از بلندی
بسر کسی انداختن و کشتن او را از بلندی انداختن هشتم کسی را در آتش یا در
یا آب انداختن بشرطی دانند که از خفه کردن بیرون نمیتواند آمد نهم
طعام زهر دار در آشنا خود بخورد کسی دهد که خورنده نداند که این
طعام زهر دارد اما اگر آنکس خود در آشنا بخورد یا بی خبری خانه ای
آید بخورد قصاص نیست دهم آنکه کسی را در دریا اندازد که ماهیان و
جانوران دریا او را بخورند اگر چه قصد نکرده باشد بقول بعضی از مجتهدان یازدهم
یا آنکه [illegible] در راه [illegible] چاه [illegible] و
[illegible] کسی [illegible] کردن [illegible] اگر

عکس باشد خواهش شده دوازدهم پیشتر از کشتن بجز طفلی که مذکور
شد سیزدهم پیش از آن کشتن کسی که از ابکر [illegible] چهاردهم در چاه
انداختن کسی و مردن در آن چاه پانزدهم کوهی [illegible] شانزدهم [illegible] کسی
[illegible] اگر [illegible] بشرط آنکه [illegible] قصاص کرده اند که این
[illegible] اما اگر داند قصاص [illegible] فصل سیم در شرطهای قصاص
کردن بدانکه در قصاص کردن هفت امر شرط است اول تمامی بودن [illegible]
در آزاد بودن [illegible] بنده [illegible] از آزاد [illegible] مگر آنکه آزاد
[illegible] بنده [illegible] از آزاد [illegible] از آزاد
[illegible] از آن [illegible] آزاد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شود قصاص از و ساقط میشود بلکه دیت میدهد اگر مقتول ذمی باشد
و ذمی اگر مرتد را بکشد قصاص میکنند سیم آنکه کشنده پدر و جد نباشد
چه پدر و جد را بجهة پسر و پسر زاده نمیکشند بلکه تعزیر میکنند و دیه و دیت
بوارثان لازم است و اگر پدر و بیگانه در کشتن پسر شریک باشند بیگانه
را میکشند و پدر نصف دیت بیگانه را بوارثان میدهد چهارم آنکه کشنده
بالغ باشد چه اطفال را قصاص نیست و دیت بر عاقله ایشانست چه عمد
ایشان خطاست و در این مقام حضرت شیخ شهید قدس سره اشکال کرده
که اصحاب گفته اند که عمد اطفال در کشتن خطاست و تصریح کرده اند
که صبی اذا بلغ ده طفل را میکشد و حکایت آنکه ادمی بر نص جاری است و حال آنکه در
این هر دو شرط است پس چون قصد انسان در کشتن اعتبار کرده اند
و در ذبح کردن و شکار کردن اعتبار کرده اند پنجم آنکه کشنده عاقل
باشد چه اگر مجنون باشد قصاص نمیکنند اما اگر عاقل باشد آنگاه
دیوانه شود قصاص میکنند ششم آنکه کشته شده را جایز نباشد کشتن
پس اگر مهدور الدم باشد کشتن او بحسب شرع یا واجب شود قصاص او
نیست هفتم آنکه بنفس خود یا آلة دیگر بکشد چه اگر امر کند بکشتن
قصاص نیست بلکه او را حبس مخلد باید کرد فصل چهارم در دیات

آنچه قصاص بسبب آن ثابت میشود بدانکه بیکی از سه چیز قصاص
ثابت میشود اول اقرار کردن عاقل مختار آزاد از آنکه حظ آن میانه مجتهدین
که بیکمرتبه اقرار کردن ثابت میشود یا دو مرتبه میباید و اقرار بنده صحیح نیست
مگر آنکه آقای او تصدیق کند و اقرار سفیه و محجور و مفلس آنچه
موجب قصاص باشد صحیح است اما آنچه موجب خونبها باشد صحیح
نیست و اگر یکی از دو کس اقرار کند شخصی را بعمد کشته و دیگری اقرار کند
که او را بخطا کشته ولی مقتول مخیر است در تصدیق هر یک از ایشان که
خواهد و اگر شخصی اقرار کند که شخصی اقرار کند که شخصی را کشته آنگاه
شخص دیگر گوید که من کشته ام این مسئله ایست که حضرت امام حسن
و حضرت امیر المؤمنین مأمور ساخته بجواب و آن حضرت فرموده که
از هر دو ساقط است و خونبهای مقتول را از بیت المال بدهند
و این روایت اگر چه صحیح نیست گفته اند که ولی مقتول در این صورت مخیر است
در تصدیق هر یک از ایشان که خواهد دوم گواه کردن آنست چه
هرگاه دو مرد عادل گواهی دهند که شخصی دیگری را کشته قصاص ثابت
میشود و بگواهی یک مرد و دو زن ثابت نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند
که بگواهی یک مرد و دو زن خونبها ثابت میشود و این قول ضعیف است و

میباید که گواهی دادن گواهان متفق باشد بحسب زمان و
مکان و آلت خلاف باشد احتمال آنچه اگر مختلف باشد بحسب زمان
و مکان و آلت یا آنکه مختلف باشد مثل آنکه گوید که ما دیدیم که
جراحت کرده او را تا قصاص ثابت نمیشود سیم تمام و لیکن آنست که
هرگاه یکی دعوی کند که تو کسی مارا کشته و او گواه نداشته باشد
میباید که پنجاه قسم بخورد و اگر دعوی قتل عمد نماید باجتماع مجتهدین
و در قتل خطا و شبه خطا خلافست اقوی آنست که در آن پنجاه قسم ست
بعضی از مجتهدین بیست و پنج در قتل خطا گفته اند و این قسم خوردن
در وقتی ست که توان گفت که مدعی راست میگوید مثل شخصی دعوی
مینماید سلاح داری که سلاح او خون آلوده باشد که کسی
مارا تو کشته یا در خانه افتاده باشد یا در میانه دو ده افتاده
باشد که غیر مردم آن دو ده از اینجا تردد نکنند و کشته در میانه
حقیقی آن دو ده افتاده باشد چه اگر یکی از آن دو ده نزدیکتر
باشد نزدیکتر اولیست یکی آن دو ده [illegible] یا آنکه بر طبق دعوی
مدعی یک عادل یا جماعتی فاسق گواهی دهند بشرطی که ظنی
شود که مدعی راست میگوید اما اگر کشته در مسجد جامع یا در نواحی آن

حکمی

جایی تردد کنند در راه یا کشته در صحرا افتاده باشد یا در مکانی
که ازدحام خلق باشد بر بالای پلی یا چیزی باشد قصاص نیست
بلکه خونبهای او از بیت المال باید دهند و اما با مظنه مدعی
تفصیل دعوی چون تعیین قاتل در دعوی قتل شرط است میانه مجتهدین
در این مسئله خلافست و هرگاه مدعی در صورتی چهار نه که خویش
داشته باشد هر یک قسمی بخورند تا پنجاه قسم تمام شود که [illegible]
خویش مارا کشته است قصاص ثابت میشود و اگر زیاده از پنجاه
کس باشند به پنجاه کس اقتصار میکنند که یکی از ایشان مدعی
باشد و ولی مقتول در صورتی مخیر است میانه تعیین قسم خورنده
و اگر کمتر از پنجاه کس باشند یا بعضی از قسم خوردن امتناع نمایند
تتمه مکرر قسم بخورند تا پنجاه قسم تمام شود و اگر چون قسم بخورند
یا خویش نداشته مدعی خود پنجاه قسم بخورد و اگر مدعی از قسم خوردن
امتناع نماید مدعی علیه و خویشان او پنجاه قسم بخورند و دعوی
ساقط میشود و بعضی از مجتهدین در صورتی گفته اند که اگر مدعی
علیه قسم نخورد [illegible] ساقط میشود و بعضی از مجتهدین در صورتی
گفته اند که مدعی یک قسم بخورد ثابت میشود [illegible] که حاکم شرع

بشرط علم [illegible]

٤١٥١

پیش از قتل آنست ایشان او را عفو بکویند اما اینقسم خوردن دیه بجهة
قسم شرطست میانه مجتهدین در این مسئله خلافست صاحب بوستان مکی
علیه در وقت قسم خوردن پیش شیعه شرط نیست و شرطست در قسم
خوردن ذکر کردن کشنده و کشته شده مخصوص بودن کشتن و شریک
بودن او و نوع کشتن او از عمد و خطا و شبه عمد **فصل پنجم** در احکام
قصاص و استیفاء آن بدانکه در کسی هر گاه شرایط قصاص و اصلا لازمست
اگر چه او را باکراه کسی بدان داشته باشد اگر طفل غیر ممیز دیوانه را باکراه بر کشتن
کسی مامور کرده باشد قصاص در نصوصه بر آمر کشنده است و اگر جماعتی در کشتن کسی
شریک باشند ولی مقتول همه ایشان را میتواند کشت و زیادتی خونبهای ایشان
را بورثه ایشان میدهند و اگر دو تن یکمرد را بکشند هر دو را بعوض مرد
میکشند چون دو تن بعوض یکمرد حساب میشود و اگر یکزن مرد را بکشد
او را بعوض میکشند و اما نصف خونبها که میدهند خلافست اقوی
آنست که دیگر چیزی از آن نمیگیرند و اگر دو زن مرد را بکشند هر دو را
میکشند و نصف خونبهای مرد را بورثه ایشان میدهند و اگر مرد زنرا بکشد مرد را
بکشند هر دو را میکشند و نصف خونبهای مرد را بورثه او میدهند اگر
در نصوصه مرد را بکشد زن نصف خونبهای مرد را بورثه او میدهند دیگر

نتواند بکشد مرد نصف خونبهای میدهد و اگر مرد زنی را بکشد مرد را
بعوض زن نمیکشند بعد از آنکه نصف خونبهای او را بورثه او دهند
و اگر بنده آزادی را بکشد اگر چه آزاد شود قصاص لازمست و در نصوصه
ذمی نیست و اگر جماعتی از بندگان آزادی را بکشند ولی مقتول مخیرست همه
را میتواند کشت و زیادتی قیمت ایشان را از خونبهای کشته شده با آقاهای
ایشان میدهند و بنده را در عوض بنده قصاص لازمست و اما آنکه
بنده که آن تا آمی در قیمت شرطست میانه مجتهدین در این مسئله خلافست
و اگر بنده و آزادی آزادی را بکشند ولی مقتول هر دو را میکشد و نصف خونبهای
آزاد را بورثه میدهد و زیادتی قیمت غلام را آن نصف خونبها با آقای
او میدهد و سنست حاضر ساختن دو عادل در وقت استیفاء
قصاص و اعتبار آنست که نهی الود باشد ضامن است و قصاص
نمیتوان کرد مگر بشمشیر در وقت استیفاء قصاص کردن و آلت باید
جای دیگر را و اگر جنایت کننده پس او را برید باشد اما پس او را مثل آن
جنایت کرد و اگر اولیاء مقتول اجل نکرده باشد میانه مجتهدین خلافست
اشبه آنست که غلو جایز نیست کشتن با آب غرق کردن
یا با آتش سوزانیدن اگر چه جنایت باینطریق واقع شده باشد بلکه بشمشیر باید

کشت و بعضی از مجتهدین گفته اند که بطریقی که ممکن است میتوان کشت او را
و حرام است کشتن بشمشیر کند بجهة دشواری اما چیزی بر قصاص
کنند بغیر آن گناه کار نمی نیست و قصاص زن حامله جایز نیست
تا آنکه بزاید و طفل خود را شیر دهد و اگر کسی نباشد که او را شیر دهد
اجرة کسی که قصاص کند از بیت المال باید داد و اگر در بیت المال
چیزی نباشد یا باشد صرف ضروریات دیگر شود از مال ولی مقتول
باید داد و کبیر را قصاص کردن میرسد که میراث خوار مقتول
باشد مگر زن و شوهر که ایشان را قصاص نمیرسد و بعضی از مجتهدین
گفته اند که قصاص کردن مخصوص بعصبه است و حق ثابت نیست بدو
برادر مادری و خویشان او را دخلی نیست و بعضی گفته اند که امام
را مطلقا دخلی نیست و لیکن با آنکه امام قصاص میتواند کرد اما
باید امام سنت است خصوصا در قصاص عضو و بعضی از مجتهدین
گفته اند امام را در قصاص کردن طلب میباید کرد و اگر متعدد باشد
محتاج اند جمیع انها نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که کسی
قصاص میرسد و اگر ولی مقتول طفل باشد و انتظار ... داشته باشد
ایشان قصاص او نمیتوانند کرد بلکه صبر کنند تا بالغ شود
از طفل

از طفل و بعضی گفته اند که اگر مصلحت در تعجیل قصاص باشد
قصاص باید کرد چه ممکن است که تا ... سبب فوت قصاص گردد
و اگر بعضی از اولیا راضی بقصاص شوند و بعضی بخون بها راضی باشند بعضی را
قصاص میرسد بشرطی که حصه جماعتی که بخون بها راضی شده اند
بدهد شرط نیست در قصاص کردن در دار السلام قصاص چه در دار
کفر هر گاه ثابت از روی عمد بکشد و قصاص لازم است و جایز است تعجیل
مغلوب را استیفا قصاص هر گاه بالغ و عاقل باشد و ... ایشان
راضی نباشند که مانع شوند از قصاص کردن و کبیر را کردن در قصاص
جایز است پس اگر عزل کنند و کبیر را پیش از آنکه عالم بعزل شود
قصاص کند چیزی بر او لازم نیست **فصل ششم** در قصاص اعضای
آدمی بدانکه موجب قصاص اعضای آدمی تلف کردن آن
عضو است یا بالجمله در حکم تلف کردن باشد چیزی که غالب تلف کند
اگر چه خصوص تلف نا شده باشد یا بغیر آلت بیکی از سه چیز است
... ذکر قصاص نفس مذکور شد اما در سوگند خوردن جمله
اعضا میان مجتهدین خلاف است بعضی گفته اند که در جایی که خون بها
... ثابت شود شش سوگند باید خورد و اگر کمتر از خون بها باشد قیاس

بشل کنند یعنی اگر نصف خونبها باشد چون یک دست مستقیم

باید خورد اگر خونبهای اعضا کمتر از ثلث یک خونبها باشد

چون انگشت یک خصم باید خورد بعضی از مجتهدین گفته اند که در قصاص

اعضا نیز پنجاه قسم باید خورد بشرط آنکه در او خونبهای تام شود

اگر کمتر از دیت باشد بنسبت پنج قسم و شرطهای قصاص اعضا همان شرطهای

قصاص نفس است با آنکه یک شرط دیگر و آن مساوی بودن اعضاست

در او صحیح بودن بلکه علم آنست پس دست صحیح را بعوض دست شل نتوان

برید اما اگر صاحب دست صحیح راضی شود که دست شل او بعوض دست

صحیح برند جایز است بشرطی که از سرایت نترسد چه با خوف سرایت

جایز نیست و اگر قصاص کنند و سرایت کند ضامن است و بعوض

دست راست دست چپ را نمیتوان برید مگر آنکه دست راست نداشته باشد

و اگر نداشته باشد پای چپ او را بعوض دست راست ببرند و اگر پای راست

نداشته باشد پای چپ او را باید برید و اگر کسی که یک چشم داشته باشد

یک چشم کسی را که دو چشم داشته باشد کور کند چشم او را بعوض

چشم او کور میتوان کرد و در عکس یکی صحیح را بعوض یک کور باید کرد

بعضی گفته اند که نصف خونبها نیز بستاند و الحکم [illegible]

است پس اگر در کور کردن او اکراه خونبها لازم است و اگر کسی چشمان

کرده باشد که بینائی چشم کسی رفته باشد و حدقه بجای خود

باشد کیفیت قصاص او بطریقی که در حدیث وارد شده آنست که

پنبه را تر کنند و بر پشت چشم او بگذارند و او را آئینه بگیرند که

رو بآفتاب کرده باشد بدارند تا آنکه بینائی چشم او برود و

حدقه بماند و اقوی در کیفیت قصاص در این صورت آنست که بهر طریق

که ممکن باشد جایز است و گوش صحیح را بعوض گوش کر باید برید

و بینی صحیح را بعوض بینی که بوی نشنود میتوان برید و ذکر صحیح را

بعوض ذکر مردی باید برید و ختنه کرده را بعوض ختنه نا

کرده باید برید و دندان کسی را که دندان دیگر برآمده مثل آن باشد

کند بشرطی که دندان آنکس که کنده اند بیرون نیاید اما اگر

بیرون آید قصاص نمیتوان کرد و جمع دیگر با اهل خبرت

باید رجوع کرد و اهل خبرت گویند که دندان کنده شده دیگر بیرون

نمی آید و بعد از قصاص کردن بیرون آید بخلاف عادة بر او

چیزی نیست و اگر دندان کسی را که اهل خبرة گویند که بیرون نمی آید

کنده باشد ارش لازم است و دندان طفل اگر کنده باشد انتظار بیرون

آمدن باید کشید پس اگر بیرون نیاید قصاص لازم است
و اگر بیرون آید ارش باید گرفت جهت زمانی که دندان نداشته
و اگر متغیر شده بیرون آید ارش میگیرد اگر طفل امید رستن آن
انکه مأیوس شود از بیرون آمدن دندان او نیز لازم است و
دندان اصلی را جهت دندان زیادتی نمیتوان کند همچنین عکس
آن دندان زیادتی را عوض دندان زیادتی که در غیر مکان
باشد کند و اگر کسی انگشت شخصی را بریده باشد و دست دیگری پس
انگشت او را باید برید انگاه دست او را اگر برید انگشت سابق باشد
و اگر برید دست سابق باشد خونبهای انگشت را بصاحب انگشت
دهند و هر عضوی را که واجب باشد در او قصاص هرگاه یافت
نشود خونبهای او را باید داد و ثابت میشود قصاص در خارصه
یعنی زخمی که پوست سر را بشکافد و در دامیه یعنی زخمی که در او گوشت
سر فرو رفته باشد نیز قصاص ثابت میشود در سمحاق یعنی آن زخم
از گوشت سر گذشته باشد و بپوست نازکی که بر استخوان سر است
رسیده نیز قصاص هست و استیفاء اینها طول [illegible]
کرد لما ... اعتبار زیادتی ... اعضا در زخمی ... نیست
هست

هست و قصاص ثابت نمیشود در زخمی که استخوان را شکسته باشد یا از
جایی بجای دیگر نقل کرده باشد جهت آنکه استیفاء آن ممکن نیست بلی
انکه البته زیادتی در قصاص واقع میشود در حال قصاص و در قصاص
هر دو طرف زخم را تراشید باید کرد و از تراشیدن اول تا تراشیدن دوم
باید برید در هوای معتدل تا آنکه از سرایت محفوظ باشد و قصاص
بغیر آهن جایز نیست و اگر در قصاص سرایتی بهم رسد ضامن نیست
و جایز است قصاص کردن پیش از نیک شدن جراحت اگرچه
صبر کردن تا نیک شدن بهتر است و بعضی از مجتهدین گفته اند
که جایز نیست قصاص پیش از نیک شدن جهت آنکه احتمال
سرایت دارد چه بسیار است که منجر میشود در قصاص نفس
هرگاه شخصی زخم کند بعضو شخصی و او از زخم خوردن بمیرد
ثابت شود مردن بواسطه زخم یا مرض دیگر آن قصاص
منقلب بقصاص عضو ثابت است **مطلب دوم** در بیان خون
بها و دیات و آن چند فصل است **فصل اول** در بیان آنچه موجب
خونبهاست بدانکه در شش وهشت موضع خونبها باید داد اول
کشتن ... از روی خطا واقع شود مثل آنکه شخصی تیری بقصد حیوانی

بانکه آنک برادی خون بکشتن اصحاب شود دوم کشتن ادمیان
دوی شبه بعمد مثل انکه شخصی را بواسطه ادب کردن زند چیزی
که ادب کننده نباشد و اتفاقا بکشد اورا سیم کشتن ادمی اندکی بعمد هر
گاه از هر دو جانب خونبها راضی شوند نیز اگه در امر شرع قصاص دیت
موقوف لازم است اما اگر از هر دو جانب خونبها راضی شوند جایز است و بعضی
از مجتهدین گفته اند که در مقتول هرگاه خونبها گرفتن راضی شود
طلب است بقا از خونبها دادن و بعضی از مجتهدین گفته اند که در مقتول
هرگاه مجروح است میان قصاص کردن و خونبها گرفتن یا عفو کردن چهارم
در صورتی که کسی چاهی بکند در بکری ندانند که چاه است و او در چاه افتد
اگر که چاه کند خونبها بدهد پنجم هرگاه کسی سبب جمع میشوند یکی سابق
باشد ضامن خونبها هست مثل انکه کسی سنگی بجایی بگذارد دیگری چاهی
بکند بیچاری کسی بر سنگ خورده در چاه افتد سابق ضامن است دلالت
یکی از ایشان در عمل خود سنگ گذاشته باشد یا چاه کنده
خونبها بدهد ششم طبیب ضامن خونبها است از عمل خود طبیب اگر تلف
کند بعلاج از نفس و عضو اگرچه احتیاط کرده باشد و اگرچه بیان
دانه باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر طبیب ... تمام ... باشد و

حاذق

حاذق باشد ضامن خونبها نیست و اگر بیماران بری ذمه طبیب کنند
پیش از مردن آیا خونبها ساقط میشود مجتهدین را در این مسئله
دو قول است هفتم کسی که خواب آلوده باشد و کسی را بکشد یا عضو کسی را
هشتم
تلف کند عاقله او ضامن خونبها اند و بعضی از مال انکس گفته اند
پدر و دایه مثلا هرگاه بر کسی خوابیده بکشد یا عضو او را تلف کند ضامن
است از مال خود نهم کسی که زن شوهر دار را بعنف بگیرد یا جماع کند و
بواسطه آن بمیرد ضامن خونبهای آن زن است از مال خود دهم
کسی که عاقل فریاد کند بواسطه آن طفلی دیوانه یا بیماری یا مجنون المزاجی
بمیرد ضامن است خونبها را از مال خود و بعضی از مجتهدین
گفته اند که عاقله او ضامن اند یازدهم کسی که بر سر کسی افتاد و
بکشد کسی را ضامن خونبهای اوست از مال خود اگر خود بمیرد
خون او هدر است و بعضی از مجتهدین گفته اند اگر در افتادن
مضطر باشد خونبها بر عاقله است و اگر باد باعث افتادن شده هدر
هدر است دوازدهم هرگاه طفلی را از بلندی بر کسی اندازد و قصد
کشتن نکند و غالب آن این است که مهلک نباشد اتفاقا
بکشد ضامن خونبهای اوست از مال خود سیزدهم هرگاه کسی در دو

نکی باشند و در جایی که مکان ایستادن نباشد و کسی بر او خورد
و بکشد او را ضامن خونبهای او ست چهاردهم هرگاه کسی را شبانه
از خانه بیرون آورند و صباح او را کشته بیابند ضامن خونبهای او ست
هرگاه گواه نداشته باشد که باز او را بخانه او برده یا دیگری او را کشته و
اگر مرده بیابند او را آیا بر او خونبهای او هست میانه مجتهدین در
این مسئله خلاف است و اگر بیرون آوردن بالتماس کشته شده
باشد بیرون آورنده ضامن نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند
که در این صورت نیز ضامن است اما اگر شخصی را بطلبد و دیگری از خانه
بیرون بیاید ضامن نیست پانزدهم زن شیر دهنده هرگاه در خواب
بر سر طفلی افتد و او را بکشد عاقله او ضامن خونبهای آن طفل اند
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شیر دهندگی را جهت افتخار قبول
کرده از مال خود بدهد و اگر جهت احتیاج قبول کرده خونبهای
آن طفل را عاقله او میدهند و اقوی آنست که در هر دو صورت عاقله
میدهند شانزدهم اگر شیر دهنده طفل شخصی را بگیرد که شیر دهد
و معروف بصحیح نزاع شود میانه ولی الطفل و آن زن در آنکه
این فرزند من نیست و شیر دهنده گوید همانست آنگاه ظاهر شود که

دروغ گفته در این صورت هرگاه آن زن آن طفل که از آن شخص گرفته باشد حاضر نسازد ضامن
خونبهای آن طفل است هفدهم هرگاه کسی بر کسی سوار شود دیگری یکی از ایشان را
بزند یکی از دو او قصد کند و سوار را بیاندازد و بکشد در این مسئله سه
قول است اول آنکه خونبها بر آن کس است که زده و این از حضرت
امیر المؤمنین منقول است دوم آنکه هر یک از زننده و کسی که بر او سوار
بوده ثلث خونبها دهند و ثلث دیگر ساقط است چه او خود باعث
سوار شده سیم آنکه اگر زننده ملجا کرده باشد آنکس را در انداختن
چیزی که بی اختیار آن قصد کرده خونبها بر زننده است اگر چنین نباشد
خونبها بر کسی است که انداخته است و این قول سیم اقوی است هژدهم
هرگاه زن شخصی دیگر را در خانه پنهان کرده باشد و شوهر ظاهر شود
و آن شخص را بکشد و زن شوهر را بعوض او بکشد خونبهای آن
مرد را زن میدهد بقول بعضی از مجتهدین و اقوی آنست که
خون آن [illegible] هدر است نوزدهم هرگاه شخصی طفلی را بانند خواهد
که [illegible] دهد بیرون غرق کند او را ضامن خونبهای آن طفل است خواه
تقصیر کرده باشد خواه نکرده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر تقصیر نکرده
او ضامن نیست بیستم هرگاه کسی در راه مسلمانان احداث بنایی کند یا طفلی

کنار راه ویران شود شخصی بسبب آن کشته شود ضامن خونبهای
آن شخص است هر گاه که بی اذن امام احداث کرده باشد اما اگر راه
وسیع باشد و امام اذن داده باشد ضامن نیست بیست و یکم هر گاه
دیوار کسی بر سر شخصی افتد و بکشد و آن کس عالم باشد و ممکن باشد
که اصلاح کند آن را و اصلاح نکند ضامن خونبهای او است بیست
و دوم هر گاه ناودان یا پنجره که در راه مسلمانان باشد و با علم صاحب
بافتد و کسی را تلف کند ضامن خونبها است و اگر بی علم صاحب خانه
و تقصیر او کسی را تلف کند خلافست میانه مجتهدین اقرب آنست که
ضامن نیست بیست و سیم هر گاه کسی آتش در ملک خود روشن کند
در غیر روزی که باد باشد زیاده از قدر احتیاج و سرایت کند بتلف دیگری
ضامن خونبهای کسی است که بسوزد و همچنین اگر در روز بادی در
ملک خود آتش روشن کند و همچنین اگر در غیر ملک خود روشن
کند و سرایت کند بدیگری بیست و چهارم هر گاه تقصیر کند در حفظ چارپای
خود و آن چارپا کسی را بکشد ضامن است اگر کسی [illegible]
جایز است بعلت آنکه چارپای درنده و مست شده محافظت [illegible]
هر گاه شخصی را بضیافت طلبد و سگ درنده او آن شخص را تلف کند ضامن
خونبهای

خونبهای اوست اگر چه نداند که سگ او درنده است بیست و ششم
هر گاه کسی بر چارپای سوار باشد یا آن چارپا را در دست داشته
باشد و بکشد و صاحب چارپا همراه آن چارپا نبوده باشد هر کس را
بکشد ضامن خونبهای اوست اما آنچه بپاها تلف کند ضامن
نیست بیست و هفتم هر گاه سواری یا کسی افسار در دست داشته باشد
و ایستاده باشد و بدست یا پا یا بسر آن چارپا کسی را بکشد ضامن
خونبهای اوست و اگر دو کس سوار باشند هر دو ضامن دیه آن
ضامن بودن خونبها هر گاه یکی ضعیف یا بیمار نباشد بیست و
هشتم هر گاه صاحب چارپا کاری بکند که چارپای او رم بکند
و کسی را بکشد ضامن خونبها است بیست و نهم هر گاه کسی کاری بکند
که عقل کسی برطرف شود ضامن خونبهای اوست و اگر بعد از گرفتن
خونبهای عقل بحال خود باز آید خونبها را نمیتوان گرفت
سی ام هر گاه کسی کاری کند که گوشها کر شود و چیزی نشنود بطوری
که مایوس شود از شنیدن او چیز را خونبهای او را باید داد
و اگر مایوس نباشد شنیدن را بلکه ممکن باشد که بعد از مدتی بشنود
[illegible] سی و یکم هر گاه کسی کاری کند که هر دو چشم آن کس

چیزی نه بیند خواه سفید چشم شود باشد خواه نباشد ضامن
خونبهای اوست دیه دوم هرگاه یکی کاری بکند که کسی هیچ بوی را
نشنود ضامن خونبهای اوست و امتحان حال او بوهای خوش
دهند میتوان دریافت اگر باینها معلوم نشود بقسامه عمل کنند و در بعضی
احادیث وارد شده که حضرت امیر المؤمنین فرمود که کهنه سوخته
پیش دماغ او بگیرند اگر چشم او پر آب شود دروغ میگوید دیه سیم انکه
کسی کاری بکند که ذائقه کسی برطرف شود بقول بعضی از مجتهدین دیه
چهارم انکه کسی کاری بکند که شخصی در حال جماع منی او بیشواری ابد
دیه پنجم انکه کسی کاری بکند که زن حامله نشود دیه ششم انکه کسی
کاری بکند که بول شخصی منقطع نشود بقول بعضی از مجتهدین دیه
هفتم انکه کسی کاری کند که شخصی حرف نتواند زد دیه با[ید] داشته
باشد و اگر بعضی از حروف را نتواند گفت و بعضی را تواند گفت قیاس
بیست و هشت حرف باید کرد دیه هشتم انکه کسی هر دو لحیین ان
که دندانهای ادمی در ان نشانده و بیست و دو ... بشکند هرگاه
دندانها باشد ... دیه نهم انکه کسی گردن شخصی را بشکند که کج
ماند دیه دهم انکه کسی کاری کند که چیزی بگلوی شخصی فرو نرود دیه
انکه

انکه یکی هر دو کتف را از بند دست که از آن تا کتف ببرد دیه دوم انکه
یکی اصبع آن دست را که ذراع گویند با مرفق جدا از دست ببرد دیه
سیم انکه کسی هر دو بازوی کسی را با دوش جدا سازد از دست ببرد
دیه چهارم انکه یکی پشت کسی را بشکند مجتهدین حکم اگر کسی را کوژ پشت
کند یعنی که حادث بر پشت باشد دیه پنجم انکه یکی نخاع کسی
ببرد یعنی که مغز مهرهای پشت بریده شود دیه ششم انکه کسی هر
دو پستان مرد یا زن را ببرد مجتهدین حکم دیه بیان سرهای
پستانها را بقول بعضی از مجتهدین دیه هفتم انکه کسی که ذکر
کسی را از بیخ یا حشفه کسی ببرد اگر چه عنین باشد دیه هشتم
انکه خصیه کسی را ببرد دیه نهم انکه کسی هر دو طرف فرج زنی را
ببرد خواه صحیحه باشد خواه علت دار چون رتقا خواه
بکر باشد خواه غیر بکر خواه صغیره باشد خواه بزرگ دیه دهم انکه
زنی را دخول کند موضع بول و غائط و یا مخرج بول و حیض او را
یکی کند خواه شوهر باشد خواه اجنبی خواه بالغ باشد خواه غیر
بالغ نا مادر ... هرگاه شوهر باشد ... ساقط است دیه یازدهم انکه هر
دو ... دیه دوازدهم انکه یکی هر دو پای شخصی

بیند تا مفصل میان انجاه و سیم انکه کسی انگشتان هر دو دست خود را
بیند که بهار آب کند انجاه و چهارم انکه کسی انگشتان پا هارا ببرد و یا نتواند
بکار آورد انجاه و پنجم انکه کسی هر دو ساق پایهای کسی را ببرد تا زانو انجاه و ششم
انکه کسی هر دو زانوی کسی را ببرد شما آما اگر با ساق تفسیر ببرد دو هر دو پا بشو
بهاست انجاه و هفتم انکه کسی استخوان کون او را بشکند سبب آن
شود که غایط او بحیله آید انجاه و هشتم انکه کسی بکاره بکرو یا با انگشت ببرد و مثله
او دیده شود بقول بعضی از مجتهدین انجاه و نهم انکه کسی بینی کسی را ببرد یا
بشکند خواسته شود شصتم انکه کسی کاری بکند که موی ریش کسی بیرون
نیاید شصت و یکم انکه کسی کاری کند که موی سر کسی بیرون نیاید شصت و
دوم انکه کسی پلکهای هر دو چشم کسی را ببرد شصت و سیم انکه مویهای چهار
هر دو چشم کسی را ببرد و دیگر بیرون نیاید شصت و چهارم انکه هر دو
لب کسی را ببرد شصت و پنجم انکه کسی زبان کسی را ببرد از بیخ شصت و ششم
انکه کسی پیش و هشت دندان کسی را بکند شصت و هفتم انکه کسی کاری کند
که ظاهر تمام خلق که مخرج شده باشد از شکم زیاد باشد شصت و هشتم انکه
مخرج [illegible] ماههای حرام بکند چه در [illegible] خونها [illegible] کشتن
[illegible] خونها [illegible] ماههای حرام [illegible] حرم مکه بود

بعضی

بعضی از مجتهدین مطلب چهارم در بیان خونبهای اعضای
آدمی دانستن و چند قسم است قسم اول آنچه سبب نصف خونبها
میشود آن بیست و هشت امر است اول انکه کاری کند که مویهای ابروی کسی
بر نیاید دوم انکه یک چشم کسی را کور کند سیم انکه یک دست کسی را ببرد
تا بند چهارم انکه یک پای کسی را ببرد تا مفصل پنجم انکه یک بازوی کسی را
ببرد تا کتف هرگاه اینها آن شما ببرند اگر یک دفعه اینها تا کتف ببرند هم
موجب نصف خونبها است بقول بعضی از مجتهدین ششم انکه یک پای
کسی را ببرند تا مفصل ساق هفتم انکه یک ساق پای کسی را ببرند تا زانو
هشتم انکه یک زانوی کسی را ببرند و اگر یک دفعه یکپا تا زانو ببرند هم موجب
نصف خونبها است نهم انکه یک لب [illegible] کسی را که [illegible]
است بکند یا ببرد دهم انکه یکی از لبهای [illegible] را ببرد بقول بعضی از مجتهدین
یازدهم انکه یک پستان زن را ببرد دوازدهم انکه یک خصیه مرد را ببرد
بقول بعضی از مجتهدین سیزدهم انکه یک طرف فرج زن را ببرد چهاردهم انکه
یک طرف [illegible] را ببرد پانزدهم انکه کاری کند که یک گوش کسی را چیزی
نشنود شانزدهم انکه یک گوش کسی را ببرد هفدهم انکه کاری کند که یک چشم کسی
چیزی نه بیند هجدهم انکه منهای چشم کسی ببرد نوزدهم انکه کاری کند که

کی از بیخ سوراخ بینی بوی چیزی نشنود پنجم آنکه دو سوار از آدمی پیاده
در اثنای دویدن سر بیکدیگر خورند و هر دو کشته شوند دیت هر یکی
نصف خونبهای آن دیگر بود قسم دوم آنچه موجب خونبهای
ثلث خونبها است و آن در صورتیست که کسی کسی را بکشد و سبب آن
شود که بعد از آن پاک شود قسم سیم آنچه در او خونبها باید دادن
و آن پنج امر است اول شکستن هر دو استخوان که دندانها در اوست
یا دندانها دوم هر گاه پشت کسی را بشکند و از جماع برکنار باشد سیم
هر گاه چیزی بر شخصی زند و عقل او برود چهارم هر گاه چیزی
بر گوش کسی زنند و کر شود یا هر دو گوش کسی را ببرند بعد از آن
کر شود پنجم هر گاه بینی کسی را ببرند و دیگر بو را نشنود قسم چهارم
آنچه موجب خونبها و زیاده از آن است و آن وقتی است که
پستان زنی را ببرند و شیر آن منقطع شود قسم پنجم آنچه سبب
دو ثلث خونبها میشود و آن چهار امر است اول بریدن لب پایین
شخصی بقول بعضی از مجتهدین دوم هر گاه کاری کنند که هر دو لب
شخص سست شود و از نطق طبیعی باز (?) شود سیم هر گاه پلکهای بالای
چشم را پاره کنند بقول بعضی از مجتهدین چهارم بریدن خصیه چپ شخصی
فقط.

بقول بعضی از مجتهدین قسم ششم آنچه موجب ثلث خونبها است
و آن چهارده امر است اول بریدن لب بالا بقول بعضی از مجتهدین
دوم زایل ساختن پلکهای پایین چشم شخصی بقول بعضی از مجتهدین
سیم بر طرف کردن حایلی که میان سوراخ بینی است چهارم زبان
کنگ (?) بریدن پنجم زخم زدن هر دو سوراخ بینی شخصی که آن دو سوراخ
بهم نیاید ششم هر گاه پشت کسی را بشکند آنگاه نیکو شود هفتم آنکه
کاری کنند که حیض کسی منقطع شود آنگاه نیکو شود هشتم بریدن ذکر
عنین نهم بریدن خصیه راست کسی بقول بعضی از مجتهدین دهم
هر گاه بکارت زنی را با انگشت ببرد و بول و غایط او بند نشود یازدهم هر
گاه چیزی بر شکم کسی زند که بول و غایط او بیرون آید دوازدهم
بریدن انگشت زن خواه از دست خواه از پا بقول بعضی از مجتهدین
سیزدهم هر گاه کسی زخمی بر کسی زند با اندرون شکم او رسد چهاردهم آنکه
زخمی بر کسی زند که بخریطه دماغ او برسد بقول بعضی از مجتهدین قسم هفتم
آنکه موجب ربع خونبها میشود و آن سه امر است اول مو (?) یکی
انگشتان دوم بریدن هر دو پستان مرد سیم بر طرف ساختن موی مژه
یکی از دو چشم قسم هشتم آنچه موجب خمس خونبها است و آن دو امر است

و دندانی که هر گاه از دو سوراخ بینی بکند الف و بعد از آن جراحت او
بهم آید دوم هر گاه شکستگی در لب شاکستندی یکی غرق شود بهر یکی
از آنچه خرج خونبهای آن غرق شده است بدهد بعضی از مجتهدین قسم نهم
انکه سه حصه خونبها در آن لازم است چون شکستن دوازده دندان آن
پیش است از پایین که ابتدای آن دندان آن پیش باشد و انتهای آن
آن دندان آن پیش است از بالا بطریق مذکور قسم دهم انچه در او دیه
خونبها لازم است و آن امر است اول شکستن دوازده دندان
که از دندانهای پیش باشد دوم کاری کند کسی که هر دو خصیه
کسی بزرگ شود قسم یازدهم انچه در او خونبها است و آن
در صورتیست که کسی کاری کند که هر دو خصیه شخصی بزرگ
شود که قادر بر آن نباشد که در وقت رفتن پاهای او را از هم بگذارد
قسم دوازدهم انچه موجب سه خونبها است و آن در صورتی
است که از یک سوراخ بینی شخصی چیزی بگذارد اکثر جراحت آن
شخص نیکو گردد قسم سیزدهم انچه موجب عشر خونبها است و آن
انسخ لازم است اول بریدن انگشت خواه از دست خواه از پا دوم چیزی
گذاردن در یک سوراخ بینی و بعد از آن جراحت را انتشار نشود سوم

انکه کاری

انکه کاری کند کسی که طفلی که خلقت او تمام شده و هنوز زنده باشد
از شکم بیاندازد خواه مرد باشد و خواه زن خواه جهود باشد
خواه نصارا خواه آزاد باشد خواه بنده چه در اینها عشر
خونبها دادن لازم است چهارم بریدن سر مسلمان مرده را
پنجم آنکه زخمی بر ادمی بزند که با استخوان رسیده باشد و استخوان
را شکسته باشد قسم چهاردهم انچه در او نصف عشر خونبها است
که پنجاه مثقال طلا باشد چون شکستن یکی از دوازده دندان پیش
شش از بالا شش از پایین که ابتدای آنها از دندان آن پیش باشد
و انتهای آن دندان آن پیش قسم پانزدهم انچه در او نصف نصف
عشر خونبها است که بیست و پنج مثقال طلا باشد و آن دو امر است
اول شکستن یکی از شانزده دندان غیر از دندانهای پیش که مذکور
شد دوم شکستن ضلعی که دل باشد قسم شانزدهم انچه در او ثلث
خونبهای آن عضو لازم است و آن ده امر است اول آنکه کاری
کنند که چشم کور کسی زده کور بی بر جای بر او ثلث خونبهای چشم
است دوم بریدن نرمی هر دو گوش چه در صورت خونبهای
گوشها است سیم شکستن بینی شخصی چهارم کندن دندان

تخمی چه در آن کنند ثلث خونبهای اصلی است هرگاه آنها
کنده باشند اما اگر باندازه اصلی کنده باشد چیزی در این لازم
نیست پنجم بریدن انگشت بقول بعضی از مجتهدین ششم بریدن
انگشت زیادتی چه در آن ثلث خونبهای انگشت اصلی است هفتم شل
کردن انگشت یعنی چه در آن ثلث خونبهای آن عضو لازم است
هشتم شکافتن هر دو لب آدمی بطریقی که دندانها نمایان شود نهم
ثلث خونبهای هر دو لب لازم است خواه تمام لبها شکافته باشد
خواه بعضی دهم شکافتن یکی از لبها و در آن ثلث خونبهای لب
لازم است قسم هفتم آنچه در آن ثلث خونبهای آن عضو لازم است
و آن چهار امر است اول شل کردن انگشتان خواه از دست
خواه از پا دوم کندن ناخن انگشتان سفید نروید اما اگر آن
سیاه سیم آنکه استخوان عضوی را بشکند و آن عضو بالمره شود چهارم
هرگاه کاری کند که شخص تا نصف روز بول منقطع شود قسم نهم
آنچه در آن خمس خونبهای هر عضوی لازم است و آن دو امر است اول
شکستن هر عضوی دوم هرگاه نقل بعضی شخص
استخوان را ظاهر سازد چه در آن خمس خونبهای آن عضو لازم است

سیم

سیم آنکه کاری کند که لبها شکافته شود و بعد از آن بهم شود چهارم
شکافتن بینی لب و بعد از آن بهم شدن پنجم شکافتن هر دو لب بعد
از آن بهم شدن چه در آن خمس خونبهای یک لب است قسم هشتم
آنچه در آن چهار خمس هر عضوی لازم است و آن دو امر است اول هرگاه
استخوان آن عضو را بشکند اگر آنگاه بهم شود دوم استخوان آن عضوی را بکوبند
اگر آنگاه بهم شود چهار خمس خونبهای شکسته لازم است قسم بیستم آنچه
هشت یک خونبها در آن لازم است چون بریدن بینی [illegible]
قسم بیست و یکم آنچه در آن یک [illegible] لازم است چون [illegible]
[illegible] که پوست را بشکافد قسم بیست و دوم آنچه در آن دو [illegible] لازم است
چون دامیه [illegible] است که از پوست گذشته و بگوشت رسیده
باشد و بسیار فرو رفته باشد قسم بیست و سیم باضعه که در آن سه [illegible]
لازم است و آن [illegible] است که گوشت فرو رفته باشد قسم بیست و چهارم
آنچه در آن چهار [illegible] لازم است چون سمحاق بکسر [illegible]
و آن [illegible] است که از گوشت گذشته و بپوست نازکی که استخوان را [illegible]
رسیده و در آن چهار [illegible] لازم است قسم بیست و پنجم آنچه در آن
پنج [illegible] لازم است چون موضحه و آن [illegible] است که باستخوان رسیده

باشد و استخوان را ظاهر کرده باشد قسم بیست و ششم آنچه در آن ده
شتر لازم است چون هاشمه و آن جراحتی است در سر که استخوان شکسته باشد
و استخوان را شکسته از جائی بجائی دیگر نقل کرده باشد قسم بیست و هفتم
آنکه در آن سی و سه شتر لازم است چون مأمومه و آن جراحتی است در سر که به
خریطه که دماغ آنجاست و لیکن آسیب رسیده باشد و او را ام الراس میگویند
بعضی از مجتهدین سی و سه شتر و ثلث شتر گفته اند که ثلث خونبها باشد
قسم بیست و هشتم آنچه در آن سی شتر و نیم یا کمی از شش لازم است چون
دامغه و آن جراحتی است در سر که خریطه دماغ را بشکافد و در وسط که
آدمی بآن زخم زنده بماند قسم بیست و نهم آنچه در وی خونبهای او
قیاس با عضو باید کرد چون جائفه نیست مثل آنچه در آن
نصف شتر باشد قسم سی ام آنچه در وی ده مثقال طلا لازم است و آن ده
امر است اول شکستن ضلعی که نزدیک بدل باشد دوم منی را بیرون ریختن
زن از آدمی حر بیرون از فرج او ریختن چه در نصوص لازم است یا که مرد
که ده مثقال طلا بآن زن دهد سیم آنکه کسی کار [illegible]
که منی خود را در خارج فرج زن بریزد قسم سی و یکم
مثقال طلا لازم است و آن آنست که کسی کاری کند که [illegible] بعد از
رحم

رحم زن قرار گیرد باشد قسم سی و دوم آنچه در او چهل مثقال
طلا لازم است و آن آنست که کسی کاری کند که از شکم زنی نطفه
بعد از آنکه علقه یعنی خون بسته شده باشد بیفتد قسم سی و سیم
آنچه در او شصت مثقال طلا لازم است و آن آنست که کاری کند
که از شکم زنی نطفه بعد از آنکه مضغه یعنی مانند گوشت خائیده
شده باشد بیفتد سی و چهارم آنچه در او هشتاد مثقال طلا
لازم است و آن آنست که کسی کاری کند که از شکم زنی طفلی که
استخوان داشته باشد و تمام خلقت او ظاهر نشده باشد بیفتد
قسم سی و پنجم اگر مادر طفل خود را انداخته باشد طفل تمام خلقت را
مطلب
خونبهای زنی را که مذکور شد لازم است که به پدر طفل بدهد
پنجم در بیان آنکه در چند موضع خونبها گرفتن ساقط است و در یک جا
موضع نصف خونبها ساقط است بدانکه در بیست و دو موضع نصف خون
بها ساقط میشود اما آن بیست و دو موضع که خونبها ساقط میشود
اول ولی مقتول که عفو کند قاتل را از خونبها و اگر بدل نداشته باشد
خلاف است [illegible] امام را میرسد که عفو کند میان مجتهدین خلاف
دوم آنکه کسی که تیری میاندازد هرگاه [illegible] گوید که پرحذر باش

وان شخص حذر نکند و تیر بر او خورد و بکشد سیم انکه دو نفر
پیاده یا سواره در اثنای دویدن بیکدیگر خورند و هر دو بمیرند
چهارم انکه باد کسی را از بلندی بانداخت و بر زیر کسی بکشد پنجم انکه شخصی
کسی را بر سر کسی انداخت و خود کشته شود ششم انکه کسی بخانه کسی از
بلندی که در ... کشته هفتم انکه حاجی بر سر مسلمانان ایند و کشته شوند
هشتم انکه کسی در جهت قصاص بکشد نهم انکه مقتول کافر حربی یا ذمی
باشد که بشرایط جزیه عمل نکند دهم انکه مسلمان باشد و کفار سپر کنند
و ممکن نباشد فتح مگر بکشتن انها یازدهم انکه زن شخصی دیگری را بخانه
خود برد و پنهان کند و شوهر او واقف شود و بکشد انرا دوازدهم
انکه کسی در راه وسیعی باشد امام بنای احداث کند یا سنگی نصب کنند
و بسبب ان کسی کشته شود سیزدهم انکه ناودان بخرد شخصی که بر
راه نصب کرده باشد و علم او باشد و کسی را بکشد چهاردهم انکه کسی در ...
که باز نباشد در ملک خود بغیر احتیاج اتش روشن کند و
سرایت کند بملک کسی پانزدهم انکه چاه ... شخصی که ... باشد
باشد یا ... باشد بیاید و کسی را بکشد شانزدهم انکه شخصی ... دست کسی را قطع کرده باشد انگاه او را بکشد عمدا هرگاه ...

خونبها ساقط میشود هفدهم انکه شخصی هر دو دست شخصی را
ببرد و دستهای او را عوض انها ببرند و سرایت کند بکشتن چه
ولی مقتول اگر عفو کند خونبها ساقط میشود هجدهم انکه شخصی هر
دو دست کسی ببرد خونبها یکی نیز انگاه سرایت کند بمردن چه
ولی مقتول میتوانند اما اگر عفو کند خونبها ساقط میشود نوزدهم
انکه کسی دستهای شخصی را ببرد انگاه دستهای انکس را بعوض
انها ببرند و سرایت باو کند و ... سرایت نکند چه در ینصورت ولی
میتوانند کشت او را اما اگر بمیرد پیش از کشتن ولی خونبها انمال
میتوانند گرفت بقول بعضی از مجتهدین بیستم هرگاه دو دست غلامی را
که خونبهای او هزار مثقال طلا باشد ببرند انگاه ان غلام ازاد
شود انگاه بمیرد قصاص میتوانند کرد ورثه غلام و اگر عفو کند خون
بهای میتوانند گرفت نه انکه خونبهای دستها مال اقای غلام است بیست
یکم هرگاه کسی خود را بکشد بیست دوم هرگاه کسی بعد بظلم کسی را کشته
باشد ... ... باشد بقول بعضی از مجتهدین اما ... مواضع
که ... خونبها ساقط میشود اول انکه دو مرد ازاده سوار یا پیاده
که ... بیکدیگر خورند و هر دو کشته شوند چه ورثه هر یک

نصف خونبها آنرا بیکبار میدهند دوم آنکه زنی دست مردی را ببرد و بعوض
آن شوهر بعوض دست زن را ببرد آنگاه مرا است هر دو دست زن را ببرد آنگاه سرایت
کند مرد بمیرد آنگاه ورثه مرد اگر آن زن عفو کنند نصف خونبها ساقط
میشود **مطلب ششم** در بیان خونبهای قتل عمد و خطا و شبه بعمد و آن
بر هفت قسم است **قسم اول** خونبهای مرد مسلمان اگرچه طفل باشد بدانکه
خونبهای مرد مسلمان در صورتیکه کسی او را بغیر حق عمدا کشته باشد و آن
هر دو طرف راضی بخونبها شوند یکی از شش چیز است **اول** صد شتر
که پنج ساله داخل شده باشد یا بشتر که علت نداشته باشد و لاغر نباشد و قیمت
هریک شتر ده مثقال طلا باشد یا صد و بیست درهم باشد **دوم** دویست گاو
که در عرف آنها را گاو گویند **سیم** دویست حله و هر حله دو جامه از
برد یمنی است و معتبر آنست که اسم جامه بر او صادق آید **چهارم** هزار
گوسفند بطریقی که در گاو مذکور شد و میباید که قیمت هر بیست گوسفند
ده مثقال طلا یا صد و بیست درهم باشد **پنجم** هزار مثقال شرعی طلای
خالص **ششم** ده هزار درهم شرعی نقره و فرقی نیست در شش چیز
میان قتل عمد و شبه عمد و خطا مگر بسه چیز **اول** آنکه شتر در صورتیکه عمدا
که خطا کشته باشد مدخل میباید داد بانطریق که در ...
بار

باشد و از نسل و بیست شتر ماده یکساله و بیست شتر نر دو ساله و بیست شتر
ساله و بیست شتر سه ساله و بیست شتر دو ساله **دوم** آنکه در صورتی که عمد یا
شبه عمد کشته باشد خونبها را از اصل مال خود میدهد در صورتی
که خطا کشته باشد عاقله میدهند **سیم** آنکه در قتل عمد خونبها را
در یک سال میگیرند و ابتدای سال از وقت کشتن است در آن سال باید داد از
یک سال دادن جایز نیست مگر برضای ورثه مقتول و خونبهای قتل خطا که
در سه سال هر سال ثلث خونبها را از عاقله باید گرفت و در آخر سال
و در شبه عمد در دو سال از مال قاتل باید گرفت در آخر سال و در
خونبهای ولد الزنا هرگاه اظهار اسلام کند خلاف است بعضی از
مجتهدین گفته اند که مثل خونبهای مسلمانست و بعضی گفته اند
که مثل خونبهای یهود است هشتصد درهم است **قسم دوم** خون
بهای زن مسلمانست و آن نصف خونبهای مرد است یعنی پنجاه
شتر یا صد گاو یا پانصد گوسفند یا صد حله یا پانصد مثقال طلا
یا پنجهزار درهم و در خونبهای اعضا جنایات مذکور شد تفاوتی
میان مرد و زن نیست تا آنکه خونبهای العضو ثلث خونبهای مرد
برسد آنگاه خونبهای عضو زن نصف خونبهای عضو مرد باشد

قسم سيم خونبهاي خنثى دانسته سه ربع خونبهاي مردست
قسم چهارم خونبهاي زنست كه طفل در شكم او باشد چه در اين صورت خون
بهاي زن و سه ربع خونبهاي مرد لازم ميشود قسم پنجم خون
بهاي مرد جهود دانسته هشتصد درهم شرعيست قسم ششم خونبهاي
زنان جهود دانسته وان چهارصد درهم شرعيست قسم هفتم خون
بهاي غلام و انست قيمت اوست بشرط انكه از خونبهاي ازاد زياده نباشد
و خونبهاي اعضاي غلام بطريقيست كه در خونبهاي اعضاي ازاد
مذكور شد پس هرچه سبب نصف خونبهاي اعضاي ازاد ميشود
در غلام نصف قيمت ميشود و همچنين. در عضوي كه در ازاد بحسب شرع مقرر
خونبهاي انست نباشد قياس بغلام بايد كرد در قيمت او پس اينجا
در غلام قيمت كنند در ازاد از بابت داد و اگر غلام شخصي زخمي اندوي خطا
بكسي زند خونبهاي ان مساوي او باشد و اقاي غلام اختيار
دارد كه غلام را بدهد يا از ابكيرد خونبهاي از ابدهد و اگر شخصي
غلام شخصي را زخمي كه خونبهاي او مساوي قيمت او باشد بزند اقاي
غلام اختيار دارد كه غلام را بدهد و قيمت از ابكيرد تا انكه غلام را نگاهدارد
هيچ چيز نطلبد مطلب هشتم در بيان بعضي تفاوة ميانه هيچ بودن

عضو ادمي

عضو آدمي ميشود بانكه در شانزده موضع است اول
انكه كسي كاري كند كه بسبب آن چيزي بگلوي شخصي فرو رود دوم انكه
كسي پشت كسي را بشكند انگاه نيك شود سيم انكه كسي كاري كند كه موي
مژه كسي بريزد بقول بعضي از مجتهدين و بعضي در اين صورت خونبها گفته اند
چهارم انكه كسي بعد از بريدن انگشتان كسي كف را ببرد پنجم انكه بعد
از بريدن دست كسي از استخوان تا چيزي ببرد ششم انكه دست زيادتي
كسي را ببرد هفتم بريدن سرهاي پستان بقول بعضي از مجتهدين هشتم
بريدن كبت و ان چيزيست در زن كه مثل پشت زهار است در مرد نهم
انكه چيزي در شكم كسي زند كه بول يا غايط او بيرون ايد دهم هرگاه كاري
كند كه گوش كسي چيزي نشنود انگاه نيك شود يازدهم انكه كاري كند كه
بول كسي منقطع شود انگاه نيك شود دوازدهم انكه پستانهاي زني را بزند
و شير از او منقطع شود يا بيرون ايد چه در اين صورت خونبها و زيادتي ان
بايد داد سيزدهم هرگاه كسي زخمي بديگري زند كه خريطه دماغ او شكافد
چه در اين صورت ثلث خونبها از او بايد داد چهاردهم هرگاه سيلي بروي
كسي زند كه روي او سرخ يا سياه يا ازرد شود بقول بعضي از مجتهدين گفته اند
كه اگر سرخ شود يك مثقال و نيم طلا بايد داد و اگر سياه شود [illegible] مثقال [illegible]

شود سه مثقال و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر ابهام دو
بریده واقع شود نصف انچه مذکور شد باید داد و الحاق در روایت
شامل بدون نیست پانزدهم انکه حیوان کسی را عیب ناقص کند در بین
صورة تفاوة عیب او را امید هد شانزدهم هرگاه حیوانی را بکشند که
نسبد و قسم است اول انکه قابل کشتن باشد و ان بر دو قسم است
اول انکه گوشت او را خورند در بینصورة تفاوة قیمت میانه زنده و
کشته باید کرد و از باید داد و یا مالک را در بینصورة میرسد که همه
کشته بدان حقیقتی که منا از اخذ ام بده مجتهدین را در بین
مسئله دو قولست و اگر تفاوة نداشته باشد مگر انکه گوسفند پادر
محرا بکشند که کسی از گوشت او منتفع شود قیمت او را باید داد قسم دوم
انکه گوشت او حرام باشد چه قیمت او امید هد در روزی
که او را بطریق که قیمت انچه از مرده قیمت دارد چون موی و
پشم ما نند او کم کند اگر غاصب نباشد و اگر غاصب باشد بعضی
از مجتهدین گفته اند که قیمت اعلی از روز غصب تا روز تلف
میدهد هفدهم انکه قابل کشتن نباشد و ان بر دو قسم است اول
مثل سگ شکاری که در ان چهل درهم باید داد بقول بعضی از مجتهدین
بعضی

و بعضی گفته اند که قیمت او را باید داد دوم سگی که گله را محافظت میکند
و در ان بیست درهم لازم است و بعضی از مجتهدین بیست درهم گفته اند
و بعضی قیمت او را گفته اند سیم سگی که محافظت باغ میکند و در ان
بیست درهم لازم است بقول مشهور و بعضی از مجتهدین قیمت او را
لازم میدانند چهارم سگی که محافظت زراعت میکند و در ان قفیزی
از گندم باید داد و در غیر این چهار سگ چیزی لازم نیست
پنجم خواه کسی را که حلال دانند خوردن گوشت او را چه قیمت
او را باید داد و همچنین قیمت شراب او را اگر تلف کند باید داد **خاتمه**
در بیان کفاره قتل و تحقیق عاقله و در ان دو بحث است بحث اول
در کفاره بدانکه در کشتن مسلمان بغیر حق و انچه در حکم مسلمان
باشد سوای اطفال ایشان اگر چه در شکم مادر باشند و دیوانه
کان ایشان و غلام ایشان از روی عمد یا خطا یا شبه بعمد واجب
میشود کفاره بدهد چنانچه در بحث کفاره مذکور شد و اگر دو کس مقتول
شخصی بشمار آید شوند اگر ... کفاره واجب است بانکه خلاف
... که واجب است از مال او بیرون باید کرد و همچنین کفاره
واجب است هرگاه کسی کاری کند که بسبب ان شخصی کشته شود [illegible] انکه

منکر دیت باشد که ملاعن نباشد انداختن یا کاری که انجا گذاشتن
و اگر جماعتی در کشتن شخصی شریک شوند بحصه از ایشان کفارة
علیحده واجب است و واجب است کفاره در کشتن مسلمانی که در میان کفار
باشد و نداند که کشته شود و واجب نیست کفاره در کشتن جهودان
و ترسایان و غیر ایشان از اهل کفار خواه بشرایط ذمه کردن
بنهند یا ننهند و کفاره نیست بر کسی که خود را بکشد و همچنین کفاره
نیست اگر کاری کند که زن حامله بچه در شکم او بمیرد بشرط
انکه بچه در شکم حرکت نکرده باشد و خلقت او تمام نشده باشد بحث
دوم در تحقیق عاقله بدانکه عاقله جماعتی اند که خونبهای کسی که خون
ایشان کشته باشد از روی خطا میدهند چون پدر و فرزندان
و خویشان پدری و شرط عاقله ده است اول انکه خویشان پدری
باشد پس مادر و خویشان مادری را خون بها دادن واجب
نیست دوم انکه مرد باشد چه بر زنان واجب نیست سیم انکه بالغ باشد
چه بر طفل واجب نیست چهارم انکه عاقل باشد چه بر دیوانه واجب
نیست پنجم انکه مالدار باشد در وقت دادن خونبها پس اگر مفلس باشد
در ان وقت واجب نیست بر ایشان اگرچه در وقت کشتن مالدار باشند ششم
انکه کشنده

انکه کشتن بگواهان عادل ثابت شده باشد پس اگر کشنده اقرار
کند یا صلح کند خونبها را بر عاقله واجب نیست هفتم انکه خطا باشد پس
اگر عمداً کشته باشد خونبها را عاقله نمیدهند هشتم انکه کشته شده آزاد
باشد چه اگر بنده باشد عاقله چیزی نمیدهند نهم انکه کشته شده
جهود نباشد چه جهود را عاقله نیست دهم انکه کشنده آزاد باشد چه بنده را
عاقله نیست و مولی او مخیر است در دادن خونبها یا دادن غلام را بدست
ولی مقتول و هرگاه این محقق شود خونبها را در کشتن ایشان میدهند
اگرچه ایشان در احاطه آن فاتر میراث بدر نبرد و خونبها را ادا دهد و هرگاه
خویشان موجود نباشد عاقله او مخیر است که نزد حاکم شرع گفته باشد
که همه ضمانتی که از سر ... ضامن او باشد و اگر او نیز موجود نباشد
عاقله او امام است و بر عاقله در کشتن عمد و شبه عمد چیزی نیست مگر انکه
کشنده مرده باشد یا گریخته باشد چه در ین صورة بعضی از مجتهدین گفته اند
که خونبها ... از ... همه ملک نداشته باشد و همچنین عاقله را
خونبها دادن لازم نیست هرگاه جاری ... یا غلام او کسی را بکشد بلکه
در ین صورة از مال عاقله باید داد و جهودان عاقله ندارند بلکه فاتر ...
خونبهای کسی است که کشته باشد خواه عمداً خواه خطا و اگر جهودان

چیزی نداشته باشند امام عاقله ایشانست زیرا که امام خلیفه ان ایشانست
میگیرند خونبهای را امام بر عاقله قسمت میکند بجبر یا خویشان و بعضی
از مجتهدین گفته اند که مال الدار ایشانست نیم مثقال طلا میدهند و فقرای ایشان
چهار یک مثقال و حق اول از بیت آنست که قسمت میکند امام او از جهت رعایای خود
بر عاقله او بطریق مراتب میراث پس اگر زیاده بماند از همه خونبها بیرون نتواند
آمد یا چیزی نداشته باشد در آن وقت ایشان اگر قادر باشند ایشان
میدهند همچنین اگر قادر نباشند اعمام میت و اولاد ایشان میدهند و اگر
ایشان عاجز باشند اعمام پدر و اولاد ایشان و اگر ایشان نباشند اعمام جد
و اولاد ایشان و اگر ایشان نباشند از آن اقرب و اگر ایشان نباشند فالاقرب .
و اگر ایشان نباشند امام میدهد و شریک خویشان حاضر و غایب پس در صورت
حاکم شهر چیزی مینویسد بحاکم شرع شهر غایب که بر ایشان قسمت کند
و اگر حاکم شرع بلحاظ حکم باجتهاد از بیت المال خونبها میدهد و در
غیر حکم ان دو یک خطا عاقله ادا می دهند نکنند دائمی حلت اینست جواب
گوید که از استاد خود شنیدم که روزی نواب اعلی حضرت ... اعلانات
بودند بحث عاقله در میان آمد نواب پرسید که عاقله چه معنی دارد گفتند
عاقله جماعتی اند که هر گاه کسی از روی خطا کسی را بکشد خونبهای کشته شده را وارث

میدهند

میدهند نواب فرموده باشند که حکمت در این چه خواهد بود
که دیگری کسی را بکشد و جماعتی دیگر خونبها بدهند ایشان در جواب
نمودند که ظاهرا حکمت در این است که چون خویشان را است که
خویشان ایشان هرگاه کسی بکشد خونبها میدهند نگذارند که کسی را
بوقوع نمایند همیشه محافظت او کنند و سبب آن شود که دیگری کسی را نکشد
نواب فرمود که حکمت در این خواهد بود که النفس همیشه شرمنده
خویشان باشد و دیگر اینچنین کاری نکند کتاب جامع عباسی تمام
شد بعون الله ملک العزیز العلام ه



